

ف. ۱
۱۴

فانوسی گویان پاکستان

شان

شاعران اپری گوی معاصر و منتخب احوال و آثار آٹان

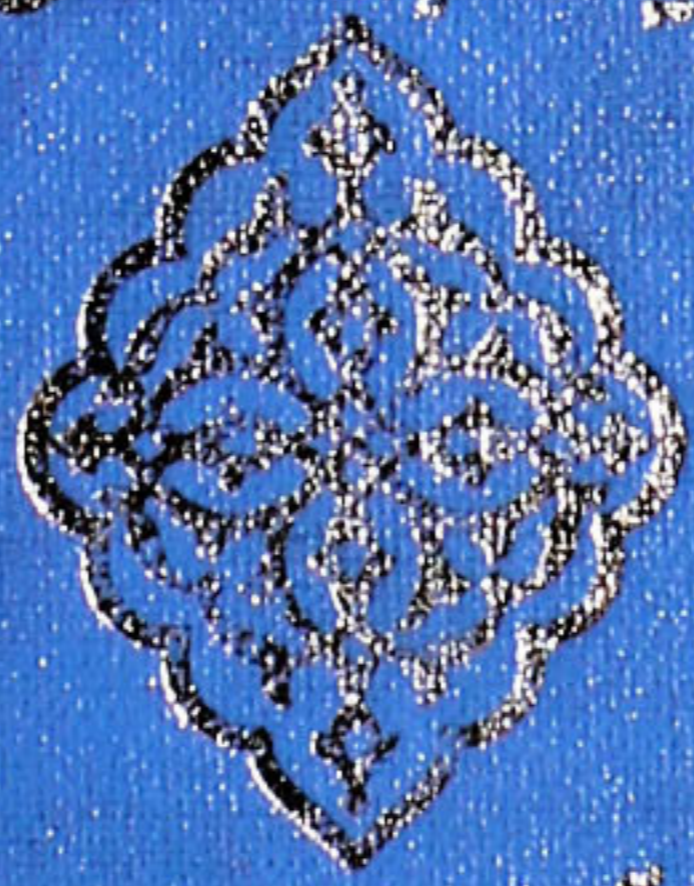
جلد یکم

ادگرای آ عرفانی

تالیف

دکتر سید سید احسن رهنوی

(۱۴)



از نشرات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

راولپنڈی - پاکستان

۱۳۵۴ ہجری شمسی

۱۳۵۳ ہجری شمسی

۱۹۷۴ میلادی

فارسى گوياں پاڪستان

شامل

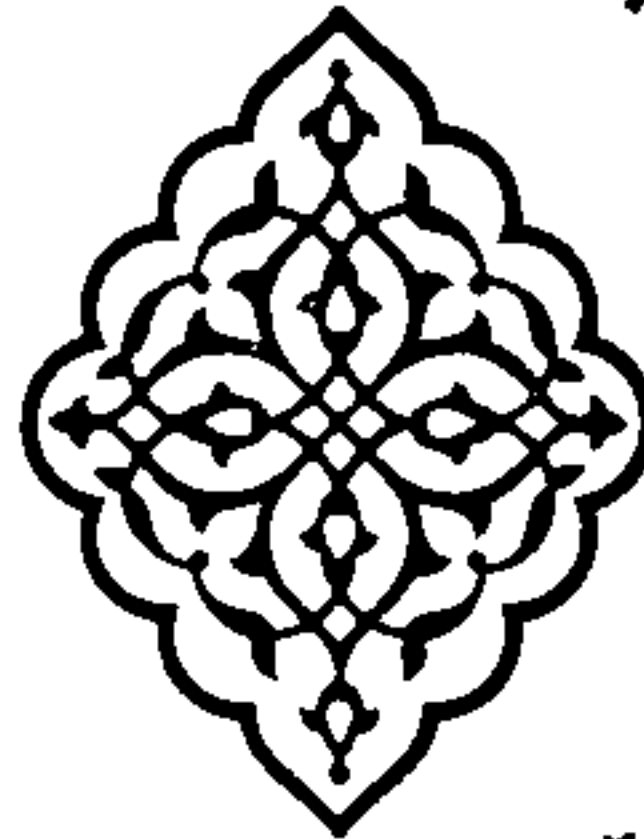
شاعران پارسی گوی معاصر و منتخب احوال و آثار آنان

جلد یکم

از گرامی تا عرفانی

تألیف

دکتر سید سبط حسن رضوی



لنز انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

راولپنڈی - پاکستان

۱۳۹۴ ہجری قمری

۱۳۵۳ ہجری خورشیدی

۱۹۷۴ میلادی

فارسى گوياں پاڪستان

شامل

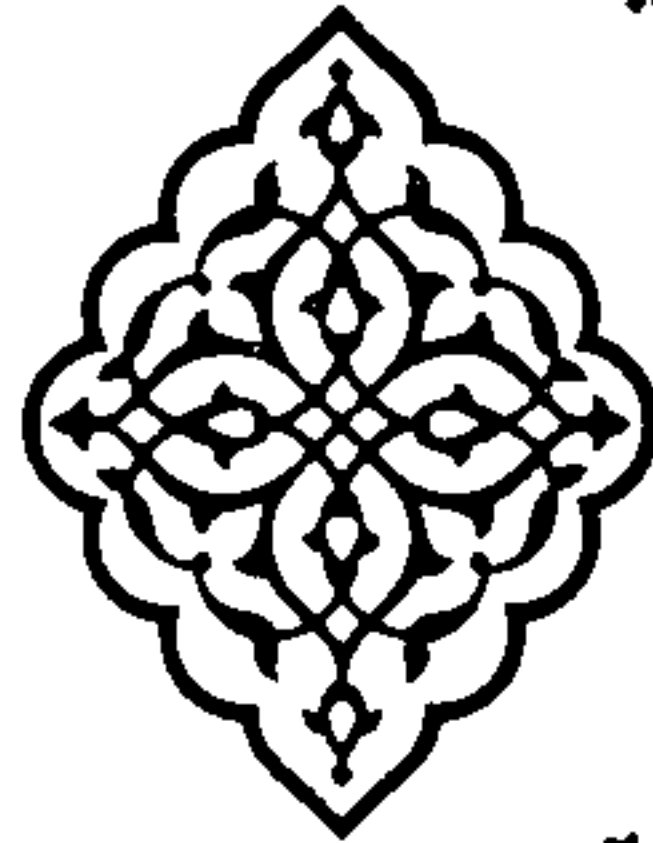
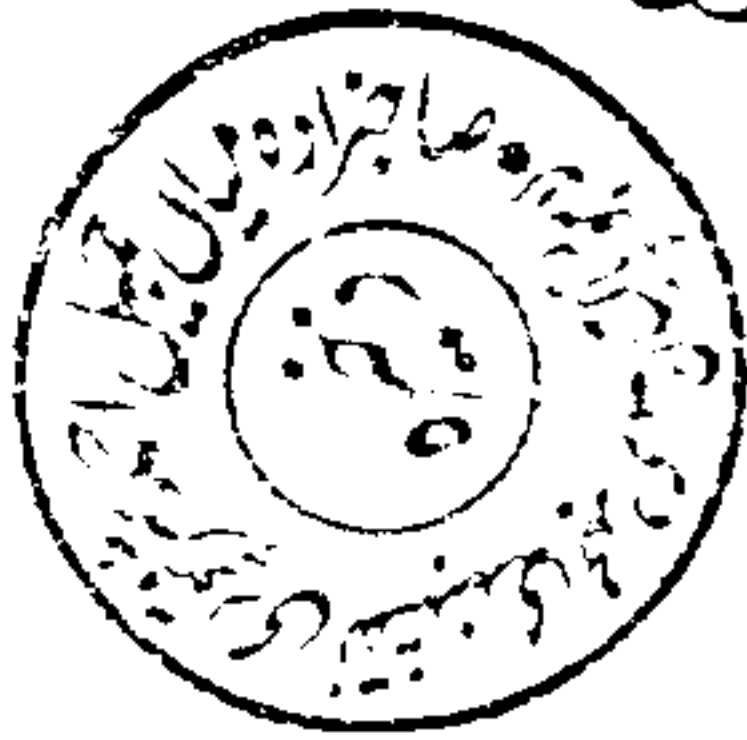
شاعران پارسى گوى معاصر و منتخب احوال و آثار آنان

جلد نهم

از گرامى تا عرفانى

تأليف

دکتر سيد سبط حسن رضوى



از انتشارات مرکز تحقیقات فارس لرستان و پارس

راولپنڊى - پاڪستان

۱۳۹۴ هجرى قمرى

۱۳۵۳ هجرى خورشيدى

۱۹۷۴ ميلادى



سخن‌مدبر

به نام خدای بخشناینده مهربان

فکر تاسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باراده دانش پرور و فرهنگ گستر
اعلی حضرت شاهنشاه آریا مہر ایران و حضرت رئیس جمهور پاکستان
به صورت اعلامیہ مشترک ۱۳ آبان ۱۳۴۸ ہجری شمسی برابر ۴ نوامبر ۱۹۶۹ میلادی پدیدار
گردید و تہیہ و تنظیم و اجرای طرح آن به وزارت فرهنگ و ہنر ایران و وزارت
آموزش و تحقیقات علمی پاکستان سپردہ شد . حُسن نیت و حُسن تعاون مسؤلان دو وزارتخانہ
طی مذاکرات بہ اندازہ بی بود کہ با مشخص گردیدن حدود طرح ، مقدمات اجرای برنامہ
نیز فراہم شد و ہستہ مرکز بہ صورت ادارہ مرکزی در راولپندی بہ وجود آمد و آغاز
بہ کار کرد و در تاریخ یکم آبان ۱۳۵۰ برابر ۲۳ اکتوبر ۱۹۷۱ موافقتنامہ مربوط
با پیوست اساسنامہ در میان دو دولت ایران و پاکستان امضاء شد و مرکز تحقیق یافت
موافقتنامہ چنین شروع می شود :

» بہ منظور تشہید و ادامہ ہمکاری فرہنگی و آموزشی و زبانی بین
ایران و پاکستان و برای رسیدن بہ حد اعلای تفاہم بین دو کشور

از طریق تعاون صادقانه و همبستگی دوستانه در این زمینه ها، دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری اسلامی پاکستان تصمیم گرفته اند که این موافقتنامه را برای همکاری در زمینه های فرهنگی و آموزشی منعقد سازند.

و هدف تأسیس مرکز در آغاز اساسنامه این گونه آمده است :

«پاکستان افتخار دارد که دارای یک میراث فرهنگی است که در طی قرون از زبان و ادب و هنر فارسی مایه گرفته است. اینک به منظور حفظ و توسعه و نشر و ترویج این میراث فرهنگی، مؤسسه‌ی به نام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اشتراک مساعی وزارت فرهنگ و هنر دولت شاهنشاهی و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان به مدت نامحدودی در کشور پاکستان تأسیس می شود.»

برای رسیدن به این هدف، یکی از گامها معرفی سخنوران معاصر پاکستان است که همچنان شمع فارسی را فروزان داشته انجمن ادبی هزار ساله این سرزمین پاک را فروغ می بخشد. اینک نخستین جلدنامه شاعران فارسی گوی معاصر تألیف محقق برجسته آقای دکتر سید سبط حسن رضوی استاد و رئیس بخش فارسی دانشکده دولتی راولپندی تقدیم است. امیدواریم که این پیشکش ناچیز روشنگر گوشه‌ی از جهان پهناور و غنی فرهنگ پاکستان باشد و وحدت و یگانگی میراث فرهنگی ایران و پاکستان را بیش از پیش آشکار گرداند.

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

علی اکبر حفیظی

راولپندی (پاکستان)، ۲۱ اسفند ۱۳۵۲ هجری شمسی

فارسی گوینان پاکستان

شامل

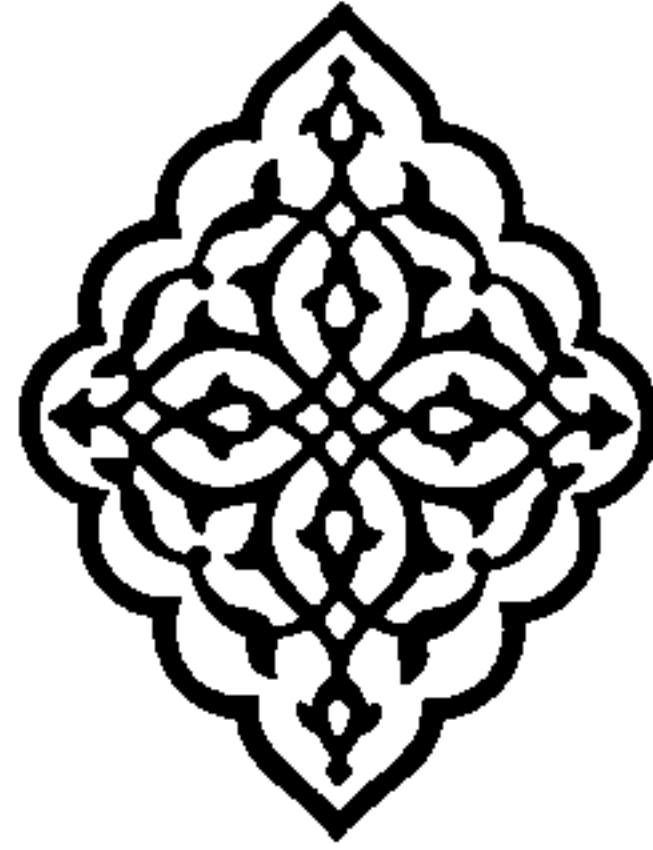
شاعران پارسی گوی معاصر و منتخب احوال و آثار آنان

جلد یکم

از گرامی تا عرفانی

تألیف

دکتر سید سبط حسن رضوی



از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

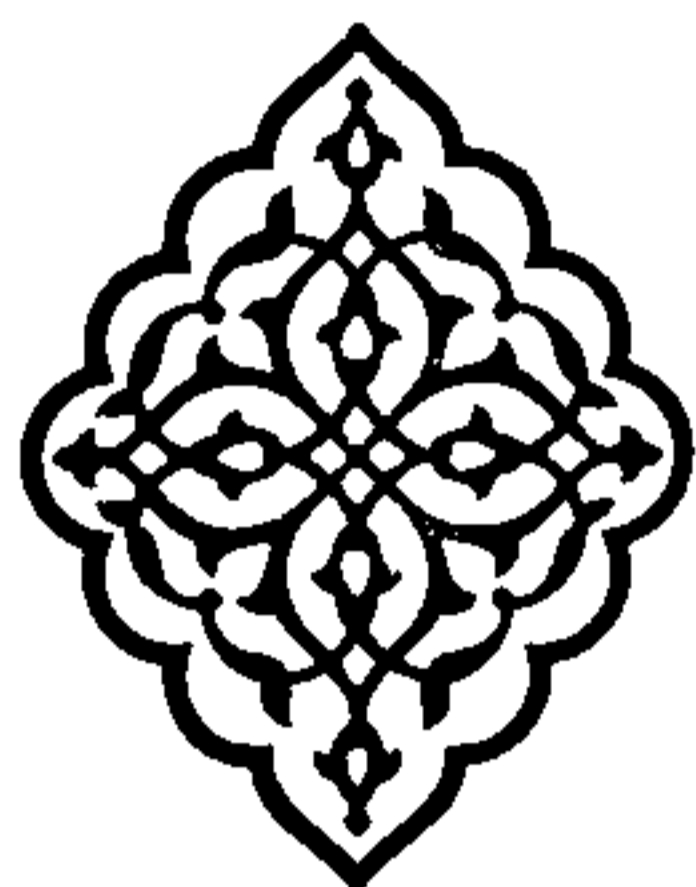
راولپنڈی - پاکستان

۱۳۹۴ هجری قمری

۱۳۵۳ هجری شمسی

۱۹۷۴ میلادی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شماره ۸

گنجینهٔ زبان و ادب فارسی

شماره ۲

مختصات این کتاب

- نام کتاب : فارسی گویدان پاکستان .
- مؤلف : دکتر سید سبط حسن رضوی .
- سخن مدیر : دکتر علی اکبر جعفری ، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ، تلفن : ۶۸۴۵۱ .
- ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ، تلفن : ۶۸۴۴۹ .
- چاپ : رین پرنٹنگ پریس لمیٹد ، بل رود لاهور ، تلفن : ۵۲۴۵۱ .
- قطع : ۱۷×۲۴ سانتیمتر .
- تعداد : ۱۰۰۰ مجلد .
- کاغذ : ۷۰ گرمی ، پیکجز لمیٹد ، لاهور .
- ماشین نویس : محمد ریاض سازمان پلی کپی طلوع ، تهران .
- خطاط : سید انور حسین نفیس رقم ، لاهور .
- مدت چاپ : از تیر ماه ۱۳۵۲ تا تیر ماه ۱۳۵۳ هجری شمسی .
- تاریخ چاپ : ۱۳۹۴ هـ ق ، ۱۹۷۴ ع .
- بها : ۵۰ روپیہ پاکستانی .
- محل التشار : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ، تلفن : ۶۸۴۴۹ .

حق چاپ برای مؤلف و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است .

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>مطلب</u>
	۱ - سخن مدیر و فهرست و پیشگفتار
	۲ - مقدمه شامل مطالب مشروحه زیر :
(۱ تا ۴۱)	(الف) همبستگی های دیرین میان ایران و پاکستان
۳	پاکستان باستان
۵	اولین اثر شعری پاکستان باستان
۶	روابط پاکستان و ایران قبل از اسلام
۸	روابط پاکستان و ایران بعد از اسلام
۱۰	اولین مرکز ترویج زبان و ادبیات فارسی در پاکستان
۱۱	غزنویان (۴۰۵-۵۸۲) (۱۰۱۳-۱۱۸۶م)
۱۲	اولین شاعر پارسیگوی سر زمین پاکستان
۱۳	اولین کتاب نثر فارسی در پاکستان
۱۳	اولین شاعر پارسیگوی صاحب دیوان فارسی در پاکستان
۱۳	اولین شاعره پارسیگوی پاکستان
۱۴	اولین تذکره فارسی که در پاکستان نوشته شد
۱۴	فارسی از لاهور به دهلی می رود
۱۴	غوریان (۵۸۲-۶۰۲) (۱۱۸۶-۱۲۰۶م)
۱۴	ممالیک (۶۰۲-۶۸۸) (۱۲۰۶-۱۲۸۸م)
۱۶	دومین مرکز فارسی در پاکستان
۱۶	فارسی از اوچ (بهاولپور) به دهلی می رود
۱۷	سومین مرکز فارسی در پاکستان
۱۸	ورود فارسی به سر زمین بنگال
۱۸	نخستین کتاب فارسی که در بنگال نوشته شده
۱۹	نخستین کتاب تصوف که به زبان فارسی در بنگال نوشته شد
۱۹	لاهور در قرن هفتم
۲۰	خلجیان (۶۸۹-۸۲۱) (۱۲۸۹-۱۳۲۱م)
۲۱	تغلقیان (۷۲۱-۸۱۷) (۱۳۲۱-۱۴۱۴م)
۲۱	سیدان (۸۱۷-۸۵۲) (۱۴۱۴-۱۴۴۸م)

مطلب

صفحہ

۲۲	ورود زبان و ادب فارسی بہ کشمیر
۲۳	لودیان (۸۵۲-۹۳۲) (۱۴۴۸-۱۵۲۶م)
۲۴	تیموریان (۹۳۲-۱۲۷۳) (۱۵۲۶-۱۸۵۷م)
۳۳	استیلای انگلیسیان (۱۲۷۳-۱۳۶۶) (۱۸۵۷-۱۹۴۷م)
۳۴	پارسیگویان پاکستان و نہضت استقلال طلبی
۳۹	پس از تاسیس پاکستان (۱۳۶۶-۱۳۸۸) (۱۹۴۷-۱۹۶۸)
(۶۲ تا ۴۲)	(ب) شعر معاصر فارسی در پاکستان و سبک آن
۴۲	شعر
۴۲	شعر معاصر
۴۳	سبک
۴۴	تحول سبک
۴۴	سبک شعر فارسی
۴۵	سبک پاکستانی
۴۷	قالب های شعری در سبک پاکستانی
۴۷	معانی شعری در سبک پاکستانی
۴۷	شعر امروز پاک و آنچه در اوست
	ایراندوستی ، اشعار دینی ، اشعار سیاسی و میهنی ، مبارزه بار کودو
	جمود و تشویق بہ کار و کوشش ، اقبالشناسی :
۵۰	ادب برای جامعہ
۵۰	مکتب شعر پاکستان
۵۱	ادوار پنجگانہ شعر فارسی
۵۲	صنایع و بدایع در شعر فارسی پاکستان
۵۲	تذکر
۵۵	پوزش
۵۵	اشعار برگزیدہ از مضامین
	اسلام دوستی ، بشر دوستی ، وطن دوستی ، ایران دوستی ، تصوف و عرفان ، پندواندرز ، شکوہ از قدر ناشناسی ، تشویق بہ کار و کوشش امیدواری ، اظہار فروتنی ، تفاخر ، اشعار عشقی و پراکنده .

۳۔ بخش اول (۷۴ شاعر)

نام و شرح احوال و سبک و آثار و نمونہ اشعار فارسی گویان معاصر بہ ترتیب تاریخ وفات

تخلص	تولد	وفات	نام	جای تولد	جای وفات	صفحہ
گرامی	۱۸۵۶ - ۱۹۲۷ م		شیخ غلام قادر	جالندھر	ہوشیار پور	۶۳
ادیب پیشاوری	۱۸۴۴ - ۱۹۳۰ م		سید احمد	پیشاور	تہران	۱۰۰
جیشی مروی	۱۹۱۰ - ۱۹۳۰ م		میرزا شجاع خان مروی	امرتسر	امرتسر	۱۱۴
رعناہی کاظمی	۱۸۸۶ - ۱۹۳۱ م		سید سکندر شاہ کاظمی	پیشاور	پیشاور	۱۱۶
طغرائی	۱۸۸۲ - ۱۹۳۱ م		فیروز الدین احمد	امرتسر	امرتسر	۱۲۶
قاسم	۱۸۸۷ - ۱۹۳۱ م		مولانا محمد قاسم یاسینی	گرہی یاسین	گرہی یاسین	۱۴۰
بہائی	۱۸۲۳ - ۱۹۳۴ م		بہاء الدین	میر پور ماتھلو	مولوی بہاؤ الدین	۱۴۳
یوسف عزیز	۱۹۰۸ - ۱۹۳۵ م		نواب زادہ یوسف علی عزیز مگسی	جہلم مگسی	نویتہ	۱۵۰
ابوبکر	۱۸۴۰ - ۱۹۳۷ م		مولوی ابوبکر کھنگی مستونگی	مستونگ	مستونگ	۱۵۳
عبد	۱۹۳۷ -		مولوی عبدالحق	گجرانوالہ	ہرلانوالی	۱۵۵
اقبال	۱۸۷۷ - ۱۹۳۸ م		دکتر محمد اقبال	سیالکوٹ	لاہور	۱۵۹
بسمل	۱۸۵۲ - ۱۹۳۸ م		عبید اللہ	گرداسپور	قادیان	۱۹۷
بیدل	۱۸۴۵ - ۱۹۳۹ م		میرزا دلاور خان	پیشاور	پیشاور	۲۰۱
قادری	۱۸۵۶ - ۱۹۴۰ م		میان علی محمد	لارکانہ	لارکانہ	۲۰۵
عاقل عاقلی	۱۸۵۱ - ۱۹۴۱ م		محمد عاقل عاقلی	سکر	لارکانہ	۲۰۸
صغیر	۱۸۸۳ - ۱۹۴۲ م		حکیم فتح محمد	سہوان	کراچی	۲۱۱
روشن	۱۸۹۰ - ۱۹۴۲ م		محمد اسماعیل فاروقی مجددی	حیدرآباد سندھ	کراچی	۲۱۵
ناصر	۱۸۹۷ - ۱۹۴۳ م		محمد ناصر الملک	چترال	چترال	۲۲۰
عبدالعلی	۱۸۷۲ - ۱۹۴۴ م		علامہ عبدالعلی آخوندزادہ	نویتہ	کویتہ	۲۲۷
اختر	۱۹۰۵ - ۱۹۴۸ م		محمد داوود خان شیرانی	تونک	لاہور	۲۳۰
عابد	۱۸۸۸ - ۱۹۴۹ م		سید عابد شاہ	کویتہ	کویتہ	۳۷

تخلص	تولد	وفات	نام	جای تولد	جای وفات	صفحہ
تائیر	۱۹۰۲ - ۱۹۵۰ م	دکتر دین محمد	امر تسر	لاہور	۲۳۹	
حنفی	۱۸۶۹ - ۱۹۵۱ م	سید غلام حیدر شاہ	قلات	کوئٹہ	۲۴۳	
یعقوب	۱۸۷۷ - ۱۹۵۲ م	مولانا محمد یعقوب	کوئٹہ	گلستان	۲۴۶	
زیب	۱۸۸۳ - ۱۹۵۳ م	سردار میر گل محمد خان مگسی	جہلم مگسی	جہلم مگسی	۲۴۹	
روحی لاہوری	۱۸۶۷ - ۱۹۵۴ م	مولانا اصغر علی لاہوری	کتہالہ	لاہور	۲۶۱	
ظفر	۱۸۷۰ - ۱۹۵۶ م	مولانا ظفر علی خان	سیالکوٹ	لاہور	۲۶۸	
وحشت	۱۸۸۱ - ۱۹۵۶ م	رضا علی	کلکتہ	داکا	۲۷۳	
روحی پیشاوری	۱۸۷۹ - ۱۹۵۷ م	محمد عمر	انبالہ	پیشاور	۲۸۲	
عظامی	۱۸۹۸ - ۱۹۵۷ م	مولانا عزیزالدین احمد	جالندھر	ساہیوال	۲۸۵	
اسمعیل	۱۸۸۵ - ۱۹۵۸ م	ملا اسمعیل	مکران	کوئٹہ	۲۹۷	
نشر	۱۸۹۹ - ۱۹۵۸ م	سردار عبدالرب خان	پیشاور	کراچی	۲۹۹	
اسد ملتانی	۱۹۰۲ - ۱۹۵۹ م	محمد اسد خان شیرانی	ملتان	راولپنڈی	۳۰۲	
سالک	۱۸۹۴ - ۱۹۵۹ م	مولانا عبدالمجید	بتالہ	لاہور	۳۰۴	
سیکش	۱۸۹۹ - ۱۹۵۹ م	مرتضی احمد خان	جالندھر	لاہور	۳۱۱	
ندیم	۱۸۹۲ - ۱۹۶۲ م	عطاء اللہ شاہ بخاری	عظیم آباد	لاہور	۳۱۶	
ہادی	۱۸۹۰ - ۱۹۶۳ م	محمد ہادی پھلی شہری	پھلی شہر	کراچی	۳۲۲	
مشرق	۱۸۸۸ - ۱۹۶۳ م	محمد عنایت اللہ خان علامہ	امر تسر	لاہور	۳۳۱	
میر	۱۸۸۷ - ۱۹۶۴ م	میر ولی اللہ	کریالہ	ایت آباد	۳۳۷	
ناظم	۱۸۸۹ - ۱۹۶۴ م	مولانا محمد ابراہیم سندی	سکر	سکر	۳۴۲	
قمر قمرازی	۱۸۹۴ - ۱۹۶۵ م	ملک محی الدین	کشمیر	راولپنڈی	۳۴۷	
عاصم	۱۹۰۰ - ۱۹۶۶ م	محمد عبدالوہاب خان	جیپور	کراچی	۳۵۱	
ناصر	۱۹۱۰ - ۱۹۶۷ م	سید محمد ابراہیم رضوی	بجنور	کراچی	۳۵۶	
خرین امین	۱۸۸۴ - ۱۹۶۸ م	خواجہ محمد مسیح پال	سیالکوٹ	سیالکوٹ	۳۶۲	
لطف	۱۹۰۴ - ۱۹۶۸ م	لطف اللہ بدوی	شکار پور	شکار پور	۳۶۸	
کوکب تبریزی	۱۸۹۷ - ۱۹۶۹ م	میرزا محمود الحسن	پیشاور	پیشاور	۳۷۲	
بیضا	۱۹۰۵ - ۱۹۷۰ م	مرزا بیضا خان مروی	امر تسر	لاہور	۳۷۷	
ضیا جعفری	۱۹۰۵ - ۱۹۷۰ م	سید عنایت علی شاہ	کیمبل پور	پیشاور	۳۸۲	

فہرست مطالب

پانزدہ

صفحہ	جای وفات	جای تولد	نام	تولد	وفات	تخلص
۳۸۸	پیشاور	پیشاور	سید لعل شاہ	۱۸۷۷ - ۱۹۷۲ م		جگر کاظمی
۳۹۵	کراچی	ہوشیار پور	شیخ عبدالحفیظ	۱۹۱۲ - ۱۹۷۳ م		حفیظ ہوشیار پوری
۳۹۹	حیدر آباد	لارکانہ	مولانا دین محمد	۱۸۹۷ - ۱۹۷۳ م		ادیب فیروز شاہی
۴۰۵	لاہور	لاہور	ابوظفر سید امام علی	۱۹۰۰ - ۱۹۷۳ م		نازش رضوی
۴۱۵	راولپنڈی	جالندھر	عبدالحفیظ	۱۹۰۰ - ۱۹۷۳ م		تائیر
۴۱۸	داکہ	پہلواری شریف	تمنا عادی	۱۸۸۸ - ۱۹۷۲ م		تمنا عادی

۴۔ بخش دوم

نام و شرح احوال و سبک و آثار و نمونہ اشعار فارسی گویان معاصر بہ ترتیب تاریخ تولد

صفحہ	جای تولد	نام	تولد	تخلص
۴۲۲	پیشاور	حافظ عبدالرشید خان	۱۸۹۳ م	برگ
۴۲۵	سیالکوٹ	محمد ابر	۱۸۹۵ م	منیر
۴۳۲	امرتسر	محمد حسین	۱۸۹۶ م	عرشی
۴۳۸	کپورتھلہ	محمد احمد	۱۸۹۶ م	مظہر
۴۴۱	لاہور	غلام محی الدین	۱۸۹۶ م	خلوت
۴۴۸	کوہاٹ	سید محمد شاہ	۱۸۹۷ م	برق کوہاٹی
۴۵۵	دیرہ اسمعیل خان	عطاء اللہ خان	۱۸۹۸ م	عطا
۴۶۲	گجرات	محمد رمضان	۱۸۹۹ م	تبسم قریشی*
۴۶۸	امرتسر	صوفی غلام مصطفیٰ	۱۸۹۹ م	تبسم صوفی
۴۷۳	ملیح آباد	شبیر حسن خان	۱۸۹۹ م	جوش
۴۸۳	بہرت پور	محمد اسمعیل خان	۱۹۰۰ م	رزی
۴۸۷	پیشاور	ملک ناصر علی خان	۱۹۰۱ م	ناصر
۴۹۲	امروہہ	علی احمد	۱۹۰۳ م	علی عباسی

*تبسم قریشی نوزدہم د ستمبر ۱۹۷۳ وفات یافت۔

فارسی گوینان پاکستان

شائزده

صفحہ	جای تولد	نام	تولد	تخلص
۴۹۷	لدھیانہ	سید آقا حسین	م ۱۹۰۴	شاعر ارسطو جاہی
۵۰۳	امروہہ	محمد مہدی	م ۱۹۰۴	رئیس امر وہوی
۵۰۶	فیروز پور	محمد انور	م ۱۹۰۵	انور فیروز پوری
۵۱۰	بلند شہر	منظور حسین	م ۱۹۰۶	ماہر القادری
۵۱۳	گوجران والہ	ممتاز حسن	م ۱۹۰۷	احسن
۵۱۸	جیبور	محمد طاسین فاروقی	م ۱۹۰۷	ذہین تاجی
۵۲۲	سیالکوٹ	خواجہ عبدالحمید	م ۱۹۰۷	عرفانی

۵- فہارس متفرقہ

۵۳۰



دعا

یا رب درون سینہ دل باخبر بده
این بنده را کہ بانفس دیگران نزیست
سیلم مرا بجوی تنک مایہای مپیچ
سازی اگر حریف یم بیکران مرا
شاهین من بصید پلنگان گذاشتی
رقم کہ طایران حرم را کم شکار
خاکم بہ نور نغمہ داود بر فروز
دربادہ نشہ را نگرم ، آن نظر بده
یک آہ خانہ زاد مثال سحر بده
جولانگہی بوادی و کوه و کمر بده
با اضطراب موج سکون گہر بده
ہمت بلند و چنگل از این تیز تر بده
تیری کہ نافکنده فتد کارگر بده
ہر ذرہ مرا پروبال شرر بده
(علامہ اقبال-زبور عجم)

حسین عاطف تهرانی

تقدیم به فارسی گویان معاصر پاکستان

خوشا همدلی خاصه با همزبانان
 خوشا راز دل با دلارام گفتن
 به بزم محبت دل و جان نهادن
 سخن از لب گرم گویان شنیدن
 می تلخ را شور مستی فزاید
 سخن از صفا و وفا گوی با ما
 صفا و وفا شیوه اهل دل این
 می از جام سهرم بیبا به بزمی
 بمشتی است گل گفتن و گل شنفتن
 بشهر سخن گستری شهریاران
 باندیشه پیران کار آزموده
 تنی چند خاکی بصورت ولیکن
 بچوگان گفتار شان گوی معنی
 دهن بسته همچون خم می سخنگو
 زایشان جهانی پر آوازه لیکن
 توانا بانشاء اشعار شیوا
 سرافراز و از حجب ذاتی فروتن
 بدعوی نمایند چندانکه خردی
 دل و دست و دامن زهر جیفه شسته
 زبانهایشان تر جان دل خود
 خوش الحان و شیرین سخن عندلیبان
 صفیر قلمشان سفیر سلامت
 بخود سوزی و مجلس افروزی آری
 بلطف نگه راحت خسته دل ها
 همه ریزه خواران خوان کراست
 خوشا بخت «عاطف» در این کامیابی

خوشا همزبانی به هم داستانان
 شنیدن پیام دل از دلستانان
 بدیدار دلدار و گفتار جانان
 بگوشی چو گوش دل نکته دانان
 حدیث شکر بار شیرین زبانان
 نه چون با شکمباره از آب یا نان
 ره و رسم و آئین آزادگان آن
 که آنجا نیابند ره سر گرانان
 چو لب می گشایند کوثر دهانان
 به ملک ادب پروری مر زبانان
 بسر شادی از شادمانی جوانان
 بمعنی سخن بر ثریا نشانان
 چو گو سر بفرمان زهی قهرمانان
 توانا بدل گر بتن ناتوانان
 هانند سیمرخ از بی نشانان
 نه انشاد گر ناقلائی نوانان
 بر اندیشه و از این نظر پهلوانان
 به چشم خرد برترند و کلانان
 که سیمرخ طبعند و قاف آشیانان
 نه سرنای بهانکان و فلانان
 بگلزار شعر و ادب نغمه خوانان
 چو شور دل انگیز نای شبانان
 گدازان چو شمعدن و روشن روانان
 بلبخند آرام آشفته جانان
 اگر میزبانند اگر میهمانان
 که همچون غباری است بر پای آنان

در طلب کوش و مده دامن امید ز دست
دولتی هست که یابی سر راهی گاهی
«اقبال»



بنام خداوند بخشاینده مهربان

پیش گفتار :

دلبستگی عمیق و عشق و علاقه فراوانی که هم اکنون در پاکستان نسبت به زبان و ادبیات فارسی وجود دارد ، نمودار نفوذ شگرف و ریشه دار این زبان در این سرزمین می باشد .

در حال حاضر فارسی در این سامان زبان رسمی مملکت و یا وسیله تکلم عموم مردم نیست ولی کاخ مجلل و مزین آن که در مابق به دست توانای سحرآفرینان فرهنگ و هنر ایران و شیفتگان و دلباختگان زبان و ادبیات فارسی در قلوب همگان بر اساس استواری پی ریزی شد ، چنان محکم و پابرجا است که تند باد مخالف زمان و میل حوادث روزگاران نیز نتوانسته است به بنیانش گزند وارد سازد و این بنیان محکم را «غم از آسیب دهر نیست».

مدتی است طومار سلطنت مسلمانان فارسی زبان در شبه قاره پاکستان و هند بکلی درهم پیچیده شده و اکنون هیچ دستگه و جایگهی که پشتیبان و مروج فارسی و مشوق گویندگان و نویسندگان آن باشد ، در این سرزمین بجا نمانده است ولی گلبن های بوستان زبان و ادبیات فارسی چنان در اعماق زمین دل‌های مردم این سامان ریشه دوانیده که محتاج به تربیت باغبان و آبیاری بوستان بان نیست و خود بخود در بهاران طبع مردمان روشن ضمیر این سامان با شکفتن غنچه های شعر و اندیشه خود نمای می کند .

به همین دلیل کلیه ادیبان و سخنسرایان پاکستان حتی کسانی که از مشاهیر و نامداران ادب به شامی رفته اند ، به پیشگاه سخنوران فارسی سرتکریم فرو می آورند و امروزهم با آنکه کالای فارسی را خریداری نیست ، این گروه

همچنان شیوه مقدس خود را از دست فرو نمی گذارند و بدین طریق در راه حفظ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان با کمال صمیمیت خدماتی سزاوار تمجید و شایان تقدیر انجام می دهند .

به چشم کم منگر عاشقان صادق را
که این شکسته بهایان متاع قافله اند (اقبال)

با توجه به آنچه گفته شد ، نگارنده یاد آور می گردد که انتخاب شرح احوال و آثار این گویندگان برای موضوع این کتاب به منظور زنده نگاهداشتن نام آنان و نشان دادن نمونه هایی از آثار این سخنسرایان ، کار لازمی بوده است تا از دستبرد حوادث مصون ماند و در بوته فراموشی نیفتد ، همچنانکه پیشینیان ما با تدوین کتب تاریخ و سیر و تذکره مانند تاریخ سیستان (تألیف اواسط قرن پنجم) و لباب الالباب عوفی (تألیف در حدود ۶۱۸ هـ ق) پیشروان ما در این راه بوده اند و به همت آنان نام و آثار بسیاری از گویندگان قدیم اکنون در دسترس ما قرار گرفته است . من باب مثال در تاریخ سیستان چند بیت شعر از محمد وصیف سگری که گویا نخستین شاعر زبان فارسی بوده است ذکر گردیده است که در تذکره ها و کتب دیگر اثری از آن نمی یابیم و همچنین ابیاتی که عوفی در لباب الالباب از ابوعبدالله روزبه نکتی (نکمتی) که گویا اقدم شعرای شبه قاره پاکستان و هند است ، نقل می کند ، در جای دیگر دیده نمی شود .

ناگفته نماند که نگارنده برای گرد آوردن شرح احوال و آثار شاعرانی که در این کتاب از آنان سخن رفته است ، رنجها برده و مشقتها تحمل کرده است و در این راه از صرف هزینه ها و اوقات برای مسافرت به بلاد پاکستان و نقاط دور دست این سامان به منظور ملاقات شاعران و یا بازماندگان و آشنایان به زندگانی آنان ، هیچ گونه دریغ نداشته است .

دشواری تعهد این مهم بر نگارنده از اول پوشیده نمود و از همان زمان که به گرد آوری مواد و مطالب این کتاب دست یا زید ، خود را با چند مشکل بسیار بزرگ روبه رومی دید و من باب مثال یکی از دشواریها این بود که در سرزمین پاکستان در این زمان گویندگان بسیار بوده اند و هر شاعر پارسی گو به تناسب ذوق و دانش و تجربه خویش اشعاری سروده و برای آیندگان به یادگار نهاده است ،

چنانکه اگر اشعار بر گزیده هم با مختصری ترجمه، احوال شاعر تدوین گردد، کتابی بسیار قطور در چندین مجلد خواهد شد که مطالعه آن مجال دانش پژوهان را می گیرد. پس در میان این همه اشعار و دیوانها برگزیدن کاری بسیار صعب بود و کدام تازه کار گستاخ را جسارت آن تواند بود که به خاطر پیشرفت کار خود میان نغز گویان پارسی ترجیح و استیازی قائل شود و شاعری را ناگفته گذارد.

خلاصه اینکه نگارنده نتیجه زحمات چندین ساله خود را به صورت این کتاب به پیشگاه دانشمندان و ادب پروران تقدیم می دارد ولی با این همه زحمات بنده خود معترف است که چنانکه شاید و باید از عهده انجام این مهم بر نیامده و به مصداق «من لا یدرک کله لا یتروک کله»، بقدر وسع خویش کوشیده است تا مگر با تنظیم این کتاب برای آیندگان یادگاری از دوره حیات گذران خویش بر جای نهد.

بدیهی است در صورتی که این خدمت ناچیز مورد توجه ارباب علم و ادب قرار گیرد، بهترین پاداشی است که به خدمت ناقابل این بنده داده می شود و اگر در دل خوانندگان این کتاب التفاتی نسبت به نگارنده حاصل گردد و با دعای خیر همراه باشد، کامیابی تمام حاصل است.

مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند در حق درویشان دعایی (سعدی)

چنانکه خاطر ارباب دانش و ادب مستحضر است، برای پارسی گویان معاصر پاکستان، تاکنون تذکره مبسوطی نوشته نشده و بیشتر تذکره نویسان از دیر زمان نسبت به معاصرین خود بی التفات یا کم توجه بوده اند ولی نگارنده در این کتاب از ذکر نام شعرای معاصر پاکستان در هر رتبه و مقام شاعری که بوده اند، مضایقه نکرده و بدون تبعیض، نام و آثار آنان را تا جایی که در دسترس ما بود، در این کتاب گنجانیده است، بر خلاف بعضی از تذکره نویسان که گویندگان معاصر و نزدیک به زمان خود را نادیده انگاشته و صرفاً به ذکر گذشتگان دور تر از زمان خود پرداخته اند و اگر از معاصرین ذکر کرده اند جانب انصاف را رعایت نکرده و بعضی را بر بعضی بحق یا به ناحق ترجیح داده اند. بنا برین عمل نگارنده تقریباً بر خلاف سنت مرده ستایی است که متأسفانه در میان ملل شرق رواج داشته است.

اینجا باید متذکر بشود که علامه شبلی نعمانی در «شعر العجم» (تألیف ۱۹۰۶م) سخن خود را به کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۱ هـ ق) تمام کرده و تقریباً شعرای بیش از دو قرن و نیم را بکلی کان لم یکن انگاشته است. همچنین آقای محمد اکرام در «ارمغان پاک» (تألیف ۱۹۵۰م) از شاعران معاصر فقط به ذکر علامه اقبال و گرامی اکتفا کرده است، شیخ اکرام الحق صاحب «شعر العجم فی الہند» (تألیف ۱۹۶۱م) به ذکر شاعران دورہ اخیر پرداخته ولی سخن خود را به عظامی خاتمہ داده و عدہ بسیاری از شاعران معاصر را نادیده گرفته است و تألیف خواجہ عبد الرشید بہ نام تذکرہ شعرای پنجاب» (تألیف ۱۳۴۶ ش ۵/۱۹۶۷م) ہم منحصرآ دربارہ شعرای پنجاب از زمان قدیم تا زمان حاضر بطور مجمل و مختصر بحث می کنند و ذکر بعضی از سخنوران نامی معاصر پنجاب مانند شیون، جیشی، اسد ملتانی، بیضاسروی، عارف احمد قیوم، قمر قمرآزی، خاوت محی الدین و عطاء اللہ خان عطا و دیگران، در آن دیده نمی شود. کتاب دیگری ہم بہ نام «شعراى فارسی در بلوچستان» (تألیف ۱۹۶۸م) از دوست ارجمند دکتر محمد انعام الحق کوثر اخیراً بہ دستم رسید کہ مؤلف آن در دیباچہ کتاب نگاشته است کہ فقط بہ ذکر شاعران گذشتہ اکتفا نموده و از زندگان یادی نکرده است.

مجلد حاضر شرح احوال ہفتاد و چہار تن از شعراى پارسیگوی پاکستان است کہ از سال ۱۳۰۵ ہجری خورشیدی (۱۳۴۶ هـ ق/۱۹۲۶م) بہ بعد در این سامان زیستہ اند و خوشبختانہ بعضی از آنان هنوز ہم بلبل داستان سراى گلشن ادب فارسی می باشند.

در اینجا باید افزود این ہفتاد و چہار تن شاعر کہ در این کتاب از آنان یاد شدہ است تمام پارسی گویان امروزی پاکستان نیستند و شرح احوال جمعی دیگر از این گویندگان نیز در دست نگارندہ است کہ انشاء اللہ با تألیف مجلد دوم این کتاب در دسترس خوانندگان گرامی قرار خواهد داد.

گن مبرکہ بہ پایان رسید کار مغان ہزار بادہ ناخورده در رگ تاک است

(اقبال) پیام مشرق ص ۱۰۸

در خاتمہ نگارندہ خود را مؤظف می داند از ذوات محترمی کہ در راہ بانجام رسانیدن این مجموعہ کوچک ادبی از هیچ گونه مساعدت معنوی دریغ نفرمودند،

سپاسگزاری کند بویژه از جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا رئیس اسبق دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و از جناب آقای دکتر محمد جعفر محبوب استاد گرامی و محبوب که زحمات ایشان در پیشرفت کار این کتاب از هر جهت شایان تقدیر و شکرگزاری است.

همچنین نگارنده ز سروران ارجمند آقای دکتر حسن سادات ناصری ، جناب آقای دکتر علی اکبر جعفری مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان راولپندی و آقای دکتر عبدالله لک مظاهری رابزن فرهنگی سفارت شاهنشاهی ایران در پاکستان و جناب آقای محمد حسین کنجی که بهترین دوستان مشفق این بنده بوده اند و در راه پیشرفت کار تألیف این کتاب از هیچگونه یاری به این بنده دریغ نفرموده اند ، سپاسگزاری می نماید و همچنین از همکاری آقای سید مرتضی موسوی مدیر مجله هلال، آقای دکتر محمد ریاض، آقای دکتر اویس صالح صدیقی، آقای دکتر الله دتا چودری ، خانم دکتر روشن آرا و خانم دکتر شهیم محمود شکر گزاری می شود.

و نیز از یاران عزیز آقای دکتر امیر عباس مجذوب صفا ، آقای دکتر با حیدر شهریار نقوی ، خانم حوری پرهیزگار رضوانی ، آقای حسین عاطف ، آقای سید محمد جواد شرافت و آقای محمد حسین تسبیحی کتابدار کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان راولپندی که دریا کنویسی مسودات کتاب و تصحیح آن زحمات فراوان متحمل شدند ، کمال تشکر و امتنان را دارد.

و همچنین از دوستان گرامی آقای دکتر محمد باقر، آقای دکتر غلام سرور، جناب آقای سید وزیرالحسن عابدی، آقای دکتر سید علی رضا نقوی، جناب آقای پیرحسام الدین راشدی، جناب آقای ممتاز حسن، جناب صاحبزاده حسن شاه ، آقای الیاس عشقی، آقای اظهار حسین کاظمی ، آقای برق رضوی (داکا) ، آقای عطا حسین کلیم ، آقای دکتر محمد العام الحق کوثر ، آقای دکتر آفتاب اصغر و آقای دکتر سید قیوم سلیمانی برادرم آقای سید ناصر حسین رضوی و پسرم سید محمد مستحسن رضوی شاهد و دیگران که با فرستادن نامه های محققانه و سیدله تسمهیل کار نگارنده را فراهم کرده اند ، شکرگزاری می نماید.

اما ذکر نام این بزرگان خلیق و دوستان شفیق و تشکر از الطاف و مراحم آنان ذمه نگارنده را از خطایا و زلی که در این کتاب ممکن است راه

یافته باشد، بری نمی تواند ساخت و هرگز سر آن نداشته است که معایب فکری و انشایی آنرا با توسل به نام و مقام علمی این دانشمندان و سروران پوشیده دارد و بدون هیچگونه پرده پوشی و ریا نسبت به اشتباهاتی که در این کتاب دیده شود تنها خود را مسئول می شناسد و از گشاده دستی و جوانمردی شاعران پارسی گو که آثار خویش و نتایج افکار خود را بی مضایقه در دسترس نگارنده نهاده اند ضمن ابراز تشکر اظهاری دارد که در نقل آثار آنان چنانکه مقتضی آیین امانت داری بوده رفتار شده است.

اسید است که ارباب دانش و ادب، نقایص این کتاب را به دیده اغراض نگریسته قصور و لغزش نگارنده را با توجه به زحمات و مشکلاتی که طبعاً در راه وصول بدین مقصد عالی وجود دارد، نادیده انگارند که: العذر عند کرام الناس مقبول

دکتر سید سبط حسن رضوی

راولپندی - پاکستان

۱ اسفند ماه ۱۳۵۲ هجری شمسی

۲۷ محرم الحرام ۱۳۹۴ هجری قمری

۲. ماه فوریه ۱۹۷۴ میلادی



اقبال صفحہ ۱۵۹



علی احمد عباسی ، صفحہ ۴۹۲



ملک ناصر علی ناصر ، ص ۴۸۷



ممتاز حسن احسن ، ص ۵۱۳



ماہرالقادری ، ص ۵۱۰



خواجہ عبدالحمید عرفانی ، ص ۵۲۲



ذہین تاجی ، ص ۵۱۸



طغرائی صفحہ ۱۲۶



گرامی صفحہ ۶۳



ظفر ، مولانا ظفر علی خان
صفحہ ۲۶۸



صغیر حکیم فتح محمد صفحہ ۲۱۱



نشتہ ، سردار عبدالرب صفحہ ۲۹۹



وحشت کلکتوی صفحہ ۲۷۲



مالک عبدالمجید ، ص ۳۰۴



اسد ملتانی ، ص ۳۰۲



عاصم ، ص ۳۵۱



میر ولی اللہ ، ص ۳۳۷



بیضا خان بیضا متونی سوم
ماہ ۱۹۷۰ م ، ص ۳۷۷



حزین امین ، ص ۳۶۲



حافظ عبدالرشید برک ، ص ۴۴



دین محمد ادیب فیروز شاہی
ص ۳۹۹



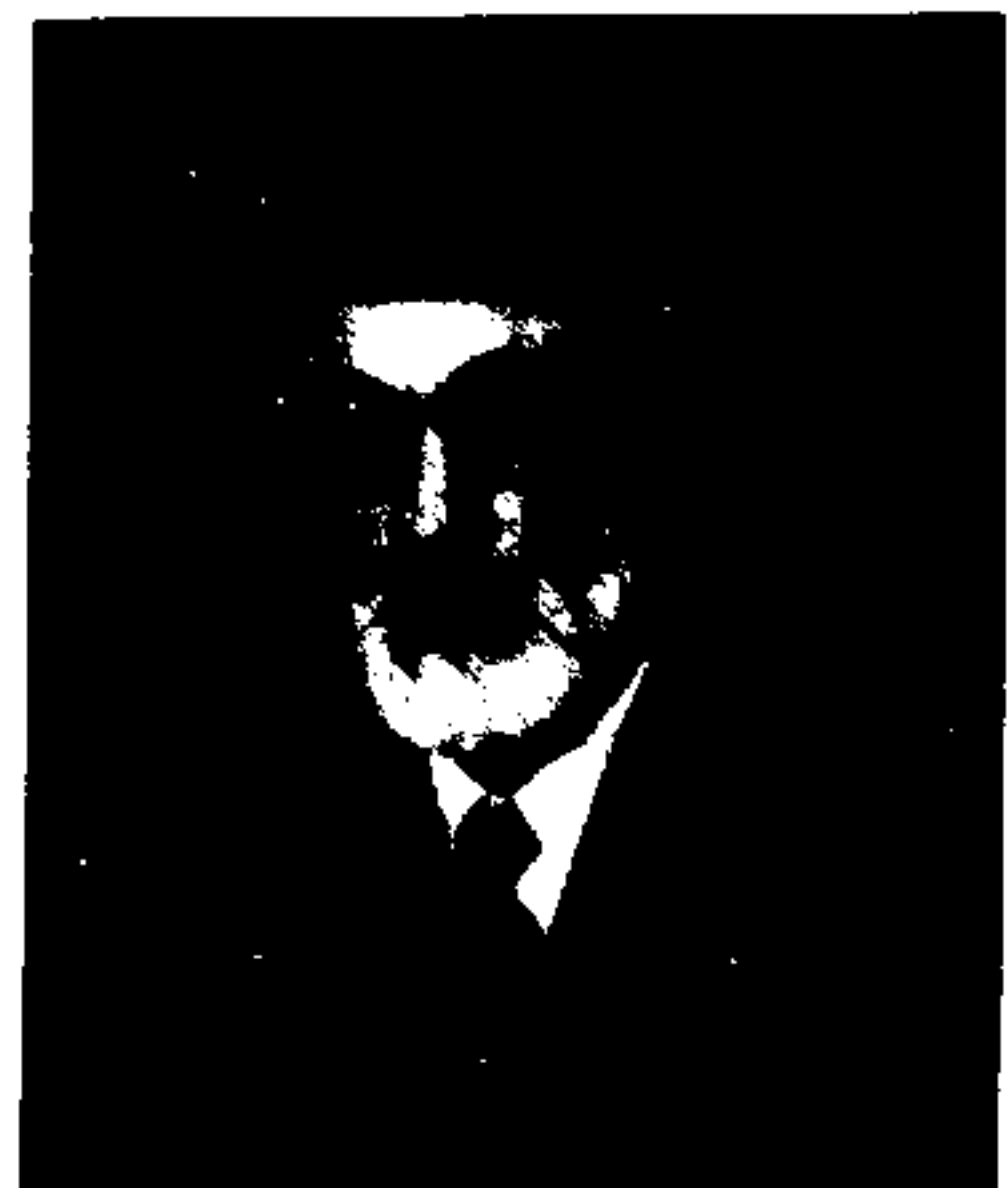
معی الدین خلوت ، ص ۴۴۱



عرشی ، ص ۴۳۲



تبسم قریشی ، ص ۴۶۲



عطا اللہ خان عطا ڈیرہ اسماعیل خان



سید ضیاء جعفری صفحہ ۳۸۲



لطیف بدوی صفحہ ۳۶۸



صوفی غلام مصطفیٰ تبسم
صفحہ ۴۶۸



جگر کاظمی صفحہ ۳۸۸



آغا شاعر ارسطو جاہی ملتان
صفحہ ۴۹۷



رزی جیبوری صفحہ ۴۸۳



به نام خدای بخشاینده مهربان

مقدمه

چون سخن ما در این کتاب در باره پارسی گویان پاکستان است ، لازم است که سوابق تاریخی و روابط مادی و معنوی مردم پاکستان و ایران را که هم‌نژاد و هم‌زبانند با ذکر شواهد تاریخی به اختصار بیان کنیم تا انگیزه علاقه پاکستانیان امروز به زبان فارسی روشن شود .

شاید در نظر بسیاری از مردم جهان تجزیه شبه قاره به دو قسمت پاکستان و هند عدل و اقدام سیاسی تازه‌ی در نظر آید و غیر لازم و شاید غیر طبیعی شمرده شود ولی تاریخ و جامعه‌شناسی و باستانشناسی نشان می‌دهد که این تفکیک ریشه کهن و سوابق دیرین داشته‌است و بالعکس پیوستگی سیاسی پاکستان و هند که گاهی اتفاق افتاده ، چندان دوامی نکرده است و همچنین روابط سرزمینی که امروز پاکستان نامیده می‌شود ، با ایران تازگی نداشته و از زمانهای پیشین پا برجا بوده است .

همبستگی های دیرین میان ایران و پاکستان

تاریخ سند^۱ که پاکستان نامیده شده است و از کشمیر تا کرانه

۱- آریاها از دیر باز سرزمینی را که از آبهای یک رودخانه مشروب می‌شده به اسم آن رود خانه می‌نامیده‌اند ، بنا بر این دره رود سند را « سند » می‌گفتند و کلمه هند هم از همین ریشه است و اسمی است که ایرانی‌ها به آن کشور داده‌اند ولی چون در زبانهای اروپایی رود سند را ، « اندس » می‌گفتند ، آن نواحی به نام « اندیا » شهرت گرفت .

اقیانوس جنوبی امتداد دارد ، آشکار می سازد که آن ناحیه از دیر زمان به علت داشتن کوهسارها و ریگزارهای دشوار گزر و جنگل های انبوه ، به دره گنگ و جمن و قسمت های دیگر هند کنونی ، کمتر پیوستگی داشته ، در حالیکه در بیشتر دورانهای تاریخی با کشورهای همجوار غربی مانند ایران و عراق هم مرز و هم داستان بوده است و بالاخص از آغاز تشکیل سلطنت هخامنشیان در قرن ششم پیش از میلاد ، پیشاور و تاکسیلا و لاهور و ملتان به ایران ملحق و در خلال قرنهای متمادی به قدری تحت تسلط ایران بوده که تمام آن نواحی که به نامهای مختلف سند و هند و سدگوا (پنجاب) و گندار (تاکسیلا) و دره سند و وادی مهران نامیده می شود ، جزو ایالات ایران به شمار می رفته است .

علاوه بر مورخان یونانی مورخان اسلامی نیز سند و هند را جدا دانسته و هر قسمت را جدا گانه نام برده اند ، مانند موارد ذیل :

۱- المسالك و الممالك ۳ (تألیف شده در حدود ۲۳۴ هـ ق) « هذا فرضة من جاء خراسان یرید السند و الهند ».

۲- حدود العالم ؛ (تألیف شده در ۳۷۲ هـ ق) در باره سند چنین آمده است :

« ناحیتی است مشرق وی رود مهران و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی ناحیت کرمان است و شمال وی بیابان است که به حدود خراسان پیوسته است و این ناحیتی است گرمسیر و اندر وی بیابانها بسیار و کوه اندک و مردمان اسمر و باریک تن و دونده و همه مسلمان اند ».

۱- کتیبه دار بوش نقش رستم ، ایران کوده ، شماره ۴ از استاد م - مقدم ، تهران ، ۱۳۳۷ هجری شمسی ، صفحه ۶ .

۲- تحت جمشید ، صفحه ۳۹ ، اریش - ف - اشمیت ، انتشارات فرانکلین ، ۵۰۱۳۴۲ خ .

۳- المسالك الممالك ، تألیف ابن خرداد به ، چاپ لیدن ۱۳۰۶ هـ ق ، صفحه ۵۵ .

۴- حدود العالم من المشرق الى المغرب ، صفحه ۱۲۳ .

همین کتاب در زیر عنوان « سخن اندر ناحیت هندوستان » چنین نوشته است :

« مشرق وی ناحیت چین است و تبت و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی رود مهران و شمال ناحیت شکنان و خان است. . . . » (ص - ۶۳)

۳- معجم البلدان ۱ علامه یاقوت الحموی (متوفی ۶۲۶ هـ ق) در باره سند چنین می گوید : « السند . بلاد بین بلاد الهند و کرمان و سجستان »

۴- آثار البلاد و اخبار العباد زکریای قزوینی ۲ (متوفی ۶۸۲ هـ ق) : «السند - ناحیه بن الهند و کرمان و سجستان»

۵- لسترنج آرد ۴ مؤلف « سرزمین های خلافت شرقی » چنین آورده است : «اعراب سند را بکلی برایالت بزرگی اطلاق می کردند که در خاور مکران واقع شده است» .

بعلاوه دره سند (مهران) که دارای هفت رود خانه مهم ستلج ، پیاس ، راوی ، چناب ، جهلم ، سند و کابل می باشد ، در ریگ ودا به نام « سپتاسندو » و در اوستا به اسم « هپتاهندو » خوانده شده است . چون معمولاً حرف سین ودایی (سانسکریت) در زبان اوستایی به های هوز تبدیل می شود . با گذشت زمان کلمه هپتا (هفت کنونی) از اول و حرف واو از آخر حذف گردیده و «هند» یا «سند» باقی مانده است .

بدین ترتیب سرزمینی که امروز آنرا در نقشه سیاسی جهان به نام پاکستان می شناسیم ، هم‌ن مپتا سندوی ودایی و هپتا هندوی اوستایی است که در تمام کتیبه ها و نوشته های باستانی به نامهای گوناگون یاد شده است .

پاکستان باستان

مردم گیتی سرزمینی را که ما امروز پاکستان می گویم از روزگاران پیش

- ۱- معجم البلدان ، چاپ بیروت ، سال ۱۹۵۷ م ، ج ۳ ، ص ۲۶۷ .
- ۲- آثار البلاد و اخبار العباد ، چاپ بیروت ، سال ۱۹۶۰ ، ص ۹۴ .
- ۳- سرزمین های خلافت شرقی تألیف لسترنج ، ترجمه محمود عرفان ، ص ۳۵۵

می شناختند چه آوازه آن سرزمین با ستانی جهان کهن و نورا پر کرده است . اما این شناسائی بویژه در گذشته بایندار های افسانه وار توأم بوده است زیرا وضع جغرافیایی و تنوع اقوام ساکن آن سرزمین ، کیشها و آیینها و عادات گوناگون مردم آن سرزمین را در دیده بیگانگان اسرار آمیز جلوه داده است . چون به علت وسعت مملکت و کثرت حکومت ها مرکزیت کاملی نداشته و ملوک و راجه های بسیاری بر آن سامان فرمانروا بوده اند ، پاکستان باستان تاریخی پراکنده دارد . البته گاهگاهی سلاطین نامداری از هندوان و بودائیان و مسلمانان از آن سرزمین برخاسته و ادوار درخشانی از تمدن و فرهنگ و دانش پدید آوردند و ادیان بزرگی مانند برهما و آیین بودا و دیگر کیشها و مکاتب فلسفی و عرفانی گوناگون در این عرصه پهنور به ظهور پیوسته و پیروان و ممالک بسیاری داشته است . بنا براین می توان گفت سرزمین پاکستان هدیه های گرانبهای از تمدن و علم و حکمت به بشریت داده و در برابر تحفه های پر ارزش دریافت داشته است .

پاکستان امروز از سه هزار سال پیش از میلاد مسیح دارای تمدن و فرهنگ عظیمی بوده که با تمدن های قدیم دره نیل و بین النهرین و شوش برابری می کرده است . نمونه های این تمدن در خرابه های موهن جودارو ۲ و هراپا که در سال ۱۹۲۲ میلادی کشف گردید به چشم می خورد و وضع این دو شهر ، معرف تمدن دره سند در ازمنه قدیم می باشد . این دو شهر از حیث دارا بودن وسایل آسایش و امکان لازم برای زندگی شهر نشینی از قبیل گرمابه و عبادت گاه و مدرسه و دیگر ضروریات زندگی با تجهیزات مفصل و مترقی ثابت می کند که تمدنی بسیار عالی و پیشرفته در پاکستان وجود داشته در صورتی که اروپا در آن هنگام هنوز در دوره حجر بصری برده است . دانشمندان و مورخان بر آنند که در سراسر شبه قاره پاکستان و هند ، مراکز تمدن و فرهنگ اصیل باستانی در مناطقی واقع است که امروز پاکستان خوانده می شود .

۱- سرزمین هند ، نگارش علی اصغر حکمت ، طهران ، ۱۳۳۷ شمسی هجری

ص ۱۲ .

2. Mohan Jodaro, John Marshall, London 1931.

3. Pakistan and Western Asia, Prof. Norman Brown, p. 21.

دانشمندان عقیده دارند که تمدن قدیم وادی سند با تمدن باستان معاصر خود در ایران بستگی نزدیک داشته است^۱. ظروف سفالی که از حفاری‌های موهن‌جودارو و هراپا به دست آمده از لحاظ نقش و طرح شبیه ظروفی می باشد که در نواحی غربی و جنوبی ایران یافت شده است^۲ و این آثار نماینده ارتباط فرهنگی پاکستان و ایران باستان می باشد. بدیهی است که بین مردم دره سند و ناحیه شوش در جنوب غربی ایران روابط تجاری و فرهنگی نیز از قدیم استوار بوده است. در حدود ۱۵۰۰ سال قبل از مسیح تمدن موهن‌جودارو و هراپا به علای که بر ما روشن نیست روبه زوال نهاد و آریاها وارد آن سرزمین شدند و تا مدت ده قرن سکونت آنان منحصراً در پاکستان بوده است و در قرن ششم قبل از میلاد به جانب خاور پیشروی کرده به دره گنگ و جمن راه یافتند و در آنجا به بسط تمدن خویش پرداختند، بنا بر آنچه گذشت سکونت و سابقه تمدن آریانژادان در پاکستان نسبت به سایر نقاط شبه‌قاره، ده قرن قدیم تر است.

اولین اثر شعری پاکستان باستان

ریگ ودا، نخستین کتاب مذهبی و اولین اثر شعری و حماسه مذهبی پاکستان باستان است که در حدود ۱۲۰۰ ق م^۳ به دست آریانژادان در مناطقی که تمام آنها امروز جزو قلمرو پاکستان است، پدید آمد. شواهد ریگ ودا نشان می دهد که در زمان سکونت آریاها در مناطق پنجاب و سروده شدن ریگ ودا، قسمت شمال غربی شبه قاره (پاکستان کنونی) از حیث وضع فرهنگی و پیش رفت تمدن از باقی شبه قاره مجزا بوده است. نوشته شدن ریگ ودا در دره سند دلیل آن است که از قدیم آب و هوای آن منطقه برای پدید آمدن آثار علمی و ادبی و شعری و فرهنگی مساعد بوده است.

در سرود های ریگ ودا؛ و گاتهای اوستا که هر دو، کشور یکدیگر

۱- برای تفصیل رجوع کنید به مقاله دکتر شهر یار نفوی، در مجله «بررسی های تاریخی» شماره اول - سال سوم، تهران، و مقاله آقای سید مرتضی موسوی در مجله «وحید» شماره ۱۱ و ۱۲ سال دوم، تهران.

۲- میراث ایران، ص ۳۴.

3. Pakistan before the Aryans, Sir Mortimer Wheeler, Page 2—10.

۴- تاریخ هند تألیف پیر میل، ترجمه حسین عریضی، تهران ۱۳۳۶، ص ۱۲.

را یاد کرده اند ۱ از حیث زبان و وزن و سبک شعر و برخی مطالب ، شباهت بسیار دیده می شود ۲ و همچنین کشف کتیبه ای به زبان خروشتی ۳ در حوالی شهر تاکسیلا ، نشان می دهد که پاکستان و ایران از نظر شعر و زبان از دیر باز بستگی کامل داشته اند .

با دقت در آنچه گفته شد روشن می شود که پاکستان به تمدن و فرهنگ ایران تمایل بیشتری داشته است و قسمتی از شبه قاره که امروز پاکستان نامیده می شود از آغاز تاریخ تاکنون بیشتر با برادران ایرانی خود جوشیده و از نظر ذوق هنری و فرهنگی و پیوستگی تاریخی ، وحدت بیشتری باهم داشته اند و فارسی گوی بسیاری از مردم و شعرای آن سامان در این زمان امری طبیعی و مسبوق به موابق تاریخی است .

روابط پاکستان و ایران قبل از اسلام

تاریخ مدون پاکستان باستان بالشکرکشی های شاهان هخامنشی ایران مانند کوروش (۵۵۸-۵۲۹ ق م) و داریوش اول (۵۲۱-۴۸۶ ق م) آغاز می گردد ؛ و داریوش اول در کتیبه های تاریخی ۵ و هرودت ۶ در تاریخ خود تأکید می نمایند که دره سند درست از هیالیا تا کرانه های دریای اعظم جزو خاک شاهنشاهی ایران بوده است . سراسر دره سند و گاهی بخشی از آن سامان تا زمان داریوش سوم ضمیمه شاهنشاهی هخامنشی بوده است و این وضع تا هنگام ورود اسکندر مقدونی (۳۲۶ ق م) و لشکریان او به این سرزمین ادامه داشته است .

در این مدت طولانی «تاکسیلا ۷» که شهر پر جمعیت و مرکز مهم

- ۱- سرزمین هند ، ص ۴۰ .
- ۲- ادیان شرق و فکر غرب ، ص ۱۳۳ .
- ۳- نقش پارسی بر احجار هند ، ص ۷ (طبع دوم ۱۳۳۷ هجری شمسی ، تهران).
4. Pakistan and Western Asia, Prof. Norman Brown, p. 22.
- ۵- کتیبه دار بوش ، نقش رستم ، ایران کوده ، دکتر م - مقدم ، ص ۶ .
- ۶- تاریخ هرودت ، ترجمه دکتر هدایتی ، جلد سوم ، ص ۱۹۴ .
7. Taxila by Sir John Marshall, p. 13.

دانش و فرهنگ و هنر و شهر مرکزی ساتراپ بزرگ ایران بود ، فرهنگ ایران را در مهد خود می پرورد و نیز اکتشافات و حفاری های خرابه تاکیلا در نزدیکی اسلام آباد ، پایتخت پاکستان کنونی ، حاکی از این امر می باشد . اسکندر نیز پس از فتح تاکیلا تا سیالکوت پیشروی کرده برگشت و این هر دو شهر اکنون در مرز های پاکستان می باشند .

در دوران هخامنشی هنروران و دانشمندان از ایران به پاکستان باستان رو آورده و منشاء آثار شگرف شده اند و اثر کار ایشان در تمام مظاهر فن و هنر و علم در ادوار بعدی باقی و پایدار است . حمله اسکندر به سرزمین پاکستان موجب از دیاد روابط فرهنگی ایران و پاکستان شد زیرا سرداران و سر بازان یونانی در حقیقت عامل نقل و انتقال فرهنگ و تمدن پاکستان و ایران شدند .

در پاکستان پس از حمله اسکندر یونانی ها ، پارسیها ، پاتیانها ، کشنها ، و دیگر ملل آسیای مرکزی یکی پس از دیگری سلطه و حکمرانی داشته اند و هر یک در فرهنگ این کشور اثری نهاده اند . در زمان ساسانیان روابط پاکستان و ایران توسعه بیشتری یافت و در عهد اردشیر بابکن پنجاب به صورت یکی از ایالات امپراطوری ساسانی درآمد . شاهان ساسانی در آن سرزمین شهرها بنا کردند و ازدواج بین اهالی دو کشور در این دوره رواج فراوان یافت . در عهد سلطنت انوشیروان قسمتی از نواحی سند و هیالیا ، به ایران ملحق گشت و در زمان همین پادشاه بازی شطرنج و کتاب

- ۱- تاریخ ایران ، سرپرسی سائیکس ، ص ۵۲۶ .
- ۲- فارسنامه بلخی ، ص ۷۳ و ۸۳ . غررالملوک ، ص ۵۲۹ .
- نزهت القلوب ، ص ۲۴۵ . مجمل التواریخ ، ص ۷۱ . تاریخ بلعمی ، ص ۱۰۴۰ ، ترجمه تاریخ طبری از بلعمی (قسمت مربوط به ایران) با مقدمه دکتر محمد جواد مشکور ، طهران ۱۳۳۷ ، ص ۱۶۹ .
- ۳- فارسنامه بلخی ، ص ۹۷ . تاریخ طبری ، ج ۱ ، ص ۸۶۶ . تجارب الاسم ابن مسکویه ، ج ۱ ، ص ۱۵۳ . مجمل التواریخ ، ص ۷۲ .
- ۴- جغرافیای مفصل ایران ، تألیف مسعود کیهان ، تهران ، ۱۳۱۱ هجری شمسی ، ص ۱۸ .

کلیمه و دمنه به وسیلهٔ برزویه طبیب و اطبای آن سامان به ایران آمدند و بازی نرد ۲ از ایران به آن کشور فرستاده شد . خلاصه روابط پاکستان و ایران در زمان ساسانیان رو به افزایش نهاد .

بعد ها این سرزمین به حکومت های کوچکی تجزیه گردید که مرزهای سیاسی آنان اکثر بر اثر جنگهای فیما بین در حال تحول و تغییر بوده است . این اوضاع و احوال تا پایان قرن دوازدهم میلادی که سلطنت مسلمانان در شبه قاره بنیانگذاری شد ، ادامه یافت .

روابط پاکستان و ایران بعد از اسلام

پیش از تأسیس سلطنت مسلمانان در شبه قارهٔ پاکستان و هند از ناحیهٔ آسیای جنوب باختری دو لشکر کشی به این سرزمین شد که فرهنگ اسلامی و ایرانی را با خود به این کشور آورد . نخستین حملهٔ محمد بن قاسم در سال ۵۹۲ هـ و دومین ، حملهٔ امیر ناصرالدين ۳ سبکتگین از سال ۳۶۷ هجری به بعد بود . محمد بن قاسم از طریق دریا به درهٔ سند قدم گذاشت و اقتدار و تسلط خود را تا فلات شمالی درهٔ سند گسترش داده پایتخت شمالی خود را ملتان قرار داد و تا مدت دو قرن ، حکومت مسامین بر این ولایت ادامه داشت .

مور خان ۵ می گویند که محمد بن قاسم برای فراهم آوردن مقدمات سفر خود به شبه قاره ، چندی در شیراز اقامت گزید و به جمع آوری لشکر پرداخت و از اینرو بدیهی است که بسیاری از مردم ایران هم در لشکر او بوده اند و با وی به شبه قاره رفته اند .

پس از آن در عهد بنی امیه و بنی عباس برای سند حاکمانی معین می

- ۱- تاریخ طب ایران ، دکتر محمود نجم آبادی ، ص ۴۴۸ . تاریخ طبری ، ج ۱ ، ص ۸۴۵ .
- ۲- تاریخ گزیده ، ص ۱۱۷ . مجمل التورخ ، ص ۷۵ .
- ۳- طبقات سلاطین اسلام ، لین پول ، ترجمهٔ اقبال آشتیانی ، ص ۲۵۶ .
- ۴- ایضاً ، ص ۲۵۴ .
- ۵- فتوح البلدان ، ص ۴۴۱ چاپ مصر ۱۹۰۱ م ؛ فتح نامهٔ سند ، ص ۹۸ و ص ۱۷۴ .

گردیدند و بر وسعت و حدود سلطنت اسلامی آن سامان به قدر همت و مجاهدت خود می افزودند . خلیفه معتمد عباسی (۲۵۶-۲۷۹ هـ ق) یعقوب لیث صفاری (۲۵۴-۲۶۵ هـ ق) را به حکومت سند گماشت، و پس از وفات یعقوب این حکومت به برادرش عمرو لیث رسید و بنا به روایت مسعودی^۲ او در دربار خلیفه معتضد بالله (۲۷۹-۲۸۹ هـ ق) تحف و هدایایی که از سند و فتوحات شهرهای دیگر جمع کرده بود، عرضه داشت . تسلط حکمرانان ایرانی در آن سامان موجب رواج زبان و فرهنگ ایران گشت . از طرفی هم تبلیغات داعیان فرقه اسمعیلیه که اکثر ایرانی بودند و از ناحیه خلفای فاطمی تقویت می شدند و ایجاد یک حکومت اسمعیلی^۳ در سال ۳۷۲ هـ موجب رواج مذهب اسمعیلیه و فرهنگ ایران در آن سامان گردید به قسمی که شهر ملتان مرکز آنان شد تا محمود غزنوی در دومین حمله خود بر ملتان به سال ۴۰۱ هـ حاکم ملتان را که ابوالفتوح داود بن نصر نام داشت و اسمعیلی مذهب بود، اسیر کرده به غزنین برد لیکن فرهنگ ایران همچنان در ملتان توسعه می یافت و در قرن چهارم زبان فارسی در ملتان رواج یافته بود؛ .

ابن حوقل^۵ در سفرنامه خود می نویسد: « زبان اهالی منصوره و ملتان، عربی و سندی است و زبان اهالی مکران، مکرانی و فارسی » . اصطخری^۶ می نویسد: « زبان اهل مکران فارسی و مکرانی است . . . در مولتان زبان فارسی را می فهمند » . در نزهة المشتاق^۷ آمده است: « زبان اهل مکران، فارسی و مکرانی است . . . و لباس ایشان هم ایرانی است » .

- ۱- تاریخ سیستان، ص ۲۲۸ .
- ۲- مروج الذهب و معادن الجواهر، طبع دوم، مصر، ج ۴، ص ۲۳۷ .
- ۳- تاریخ کامل ابن الاثیر، تاریخ فرشته ج ۱، ص ۱۷ .
- ۴- احسن التقاسیم، مقدسی، طبع دوم، لیدن، ص ۴۸ .
- ۵- صورة الارض، ابن حوقل، طبع ثانی، قسم ثانی، لیدن ۱۹۳۹ میلادی، ص ۳۲۵ .
- ۶- اصطخری، مسالک الممالک، چاپ لیدن، ۱۹۲۷ م، ص ۱۷۷ .
- ۷- نزهة المشتاق شریف ادربیسی (۴۹۳-۵۷۱ هـ ق) بتصحیح مقبول احمد، چاپ علی گر، سال ۱۹۵۴ م، ص ۴۰ .

اولین مرکز ترویج زبان و ادبیات فارسی در پاکستان

بنا بر شواهدی که در دست است میتوان گفت که زبان فارسی از مرزهای ایران به مکران رسید و همچنین پس از آن به ملتان و سپس در عهد غزنویان به لاهور راه یافت و در آنجا موقعیتی بسیار مستحکم پیدا کرد و لاهور اولین مرکز ترویج زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره پاکستان و هند گردید .

غزنویان (۴۰۵-۵۸۲ هـ ق)

امیر سبکتگین و پسرش محمود غزنوی تقریباً پانزده بار به آن کشور لشکر کشیدند و شهرهای آباد و پرجمعیت آن سرزمین مانند پیشاور و لاهور و ملتان را تسخیر کردند و بدین ترتیب زمینه پیشرفت زبان و فرهنگ ایران را در آنجا فراهم ساختند . لاهور از سال ۱۷۴۱ هـ ق ضمیمه سلطنت غزنین شد . در ابتدای تسلط غزنویان قرار بر این شد که شخصی بنام نایب السلطنه برای اداره حکومت لاهور از جانب سلطان غزنین منصوب گردد که از آنجمله ساروغ عبدالله قراتکین ، ابوالفتح دامغانی و ابوالفرج کرمانی را می توان نام برد . بعد کم کم لاهور مرکز مهم سلطنت غزنویان به شمار آمد و شاهزادگان غزنوی به حکومت آن شهر منصوب می گشتند و از آنجمله سلطان محمود غزنوی فرزند خود شاهزاده مجدود را و سلطان ابراهیم پسرش شاهزاده سیف الدوله محمود بن ابراهیم را به حکومت لاهور فرستاد و محمود بن ابراهیم در لاهور درباری به طرز ایرانی ایجاد کرد و ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان از شاعران دربارش بودند و نا گفته نماند که اگر اشعار رونی و مسعود نبود ، ما از فتوحات محمود بن ابراهیم خبری نداشتیم . چون این شاهزاده پس از چندی مغضوب پدر خود (ابراهیم بن مسعود) شد و به زندان افتاد ، مسعود سعد سلمان هم با او مورد قهر سلطان واقع گردید و به زندان رفت .

مسعود سعد سلمان در قصیده‌ی وضع زندگی ایران و ندیمان ارباب طرب را که در دربار شیرزاد پسر سلطان مسعود بن ابراهیم در لاهور بودند ، بیان می نماید . او در منظومه^۲ دیگری (شهر آشوب) وضع زندگی اهالی لاهور از قبیل

۱- گنج سخن ، دکتر صفا ، ج ۱ ، ص ۴۲ .

۲- ادب فارسی در پاکستان (آردو) دکتر ظهور احمد ، ص ۳۶ . دیوان مسعود سعد سلمان .

پیشه وران و هنرمندان و خنیاگران و ارباب صنایع و دانشمندان و منجمان و صوفیان و فلاسفہ را بخوبی می نمایند . پس از چندی در عهد عین الدولہ بہرام شاہ (۵۱۲-۵۵۷ ق) رونق لاهور بہ درجہ کمال رسید و در این عصر لاهور را غزنہ ثانی و غزنین کوچک می نامیدند . کلیلہ و دمنہ^۱ نوشته ابوالمعالی نصراللہ منشی بہ همین بہرام شاہ منسوب است .

خلاصہ تا زمانی کہ غزنویان بر آن سامان تسلط داشتند ، شاہزادگان یکی پس از دیگری در لاهور بہ حکومت می نشستند و چون ہمگی فارسی زبان بودند طبعاً مروج زبان و ادب فارسی در آن نواحی بودند و مرکز حکومت آنان نیز شہر لاهور بود تا این کہ خسرو شاہ بعلت حملہ علاءالدین جہان سوز ، غزنین را ترک گفتہ لاهور^۲ را پایتخت خود ساخت و مراسم تاجگذاری خسرو ملک پسر خسرو شاہ کہ آخرین پادشاہ سلسلہ غزنویان بود در لاهور^۳ بر گزار شد . از سال ۵۴۳ ق تا سال وفات خسرو ملک (۵۸۳ ق) یعنی تقریباً ۱۵۲ سال غزنویان در حقیقت تنہا پادشاہان پاکستان باختری کنونی بودہ اند .

بہ علاوہ امیران ایرانی مقیم لاهور نیز بہ نوبہ خود بہ تربیت و پرورش دانشمندان و شاعران پرداختند و از آن جملہ خواجہ عبدالحمید احمد ، عبدالصمد ، بہروز احمد ، ابوالنجم زریر شیبانی ، ہیبت اللہ ابو نصر فارسی و ابوالفرج رستم امرایی هستند کہ اسم شان در قصاید شاعران آن زمان کراہ آمدہ است^۴ ، این امرا ممکن است عمر طولانی یافتہ باشند و کارہای مهم در زندگانی خود انجام دادہ باشند ولی ذکر آنان بہ وسیلہ آن اشعاری بہ ما رسیدہ است کہ شاعران در مدح آنان گفتہ اند بنا براین شعر در حفظ تاریخ نقش مهمی داشتہ و تذکرہ نویسان در حفظ نام و اثر شاعران سہم بہ سزایی دارند و بہ طور غیر مستقیم در حفظ تاریخ کوشیدہ اند .

- ۱- کلیلہ و دمنہ - ابوالمعالی نصراللہ ، بہ کوشش استاد مجتبی مینوی .
- ۲- طبقات سلاطین اسلام ، ص ۲۶۲ ، چاپ لیدن ۱۹۰۶ م .
- ۳- طبقات ناصری ، ص ۲۶۲ ، ص ۲۸۷ چاپ کابل ، ۱۳۲۵ ش (طبقہ ۱۱ - غزنویان) .
- ۴- ادب فارسی در پاکستان (اردو) ص ۳۶ .

عالمان اسلام و صوفیان کبار نیز که برای ترویج دین اسلام از نقاط مختلف ایران به شبه قاره آمدند سهم بزرگی در ترویج فرهنگ و زبان ایران در آن سامان دارند و از آن جمله است شیخ اسمعیل^۱ که در ۳۹۵ هـ ق به لاهور آمد و شیخ علی هجویری^۲ صاحب کشف المحجوب که بعد از ۴۳۱ هـ ق از غزنین وارد لاهور شد و بساط ارشاد و هدایت بگسترده.

عوفی^۳ در لباب الالباب (تألیف در حدود ۶۱۸ هـ ق) نام علمایی که ضمناً شاعر هم بوده اند، یاد کرده است و از جمله آنها افصح العجم اعجوبته الزمان سراج الدین منهاج و ثقة الدین جمال الفلاسفه یوسف بن محمد دربندی و چند تن دیگر هستند. به علاوه عوفی نام شاعران قدیم لاهور را هم ضبط کرده است که از آن جمله ابو عبدالله روزبه بن عبدالله نکتی لاهوری، ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان معروفند و از آنان فقط دیوانهای ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان باقی مانده و نمونه کلام شاعران دیگر منحصراً به وسیله لباب الالباب به ما رسیده است.

اولین شاعر پارسیگوی سرزمین پاکستان

نخستین شاعر پارسی گوی سرزمین پاکستان که چند بیت از وی به وسیله لباب الالباب به دست ما رسیده است، ابو عبدالله روزبه پسر عبدالله نکتی لاهوری است که ستایشگر سلطان مسعود شهید (۴۲۱-۵۴۳۱ هـ ق) است. اگر محمد بن وصیف سیستانی^۵ را نخستین شاعر فارسی دری در ایران قبول کنیم که در حدود ۵۲۵۱ هـ ق در مدح یعقوب لیث صفاری شعر گفته است، می توان گفت

- ۱- ادب فارسی در پاکستان (اردو) ص ۳۸.
- ۲- کشف المحجوب. آب کوثر.
- ۳- لباب الالباب، محمد عوفی، به کوشش استاد فقید سعید نفیسی، ۱۳۳۵ ش ه، تهران، ص ۲۹۰.
- ۴- لباب الالباب، ص ۲۹۰، (استاد سعید نفیسی در تعلیقات لباب الالباب می نویسد که در برخی از سفینه ها تخلص وی را نکتهتی نوشته اند که جنبه شاعرانه بیشتر دارد)، ص ۶۷۸.
- ۵- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۱، ص ۱۶۷، چاپ چهارم، تهران ۱۳۴۲.

کہ درست یک صد و ہفتاد سال بعد در ۱۹۲۱ء ق نکتی لاہوری در لاہور شعر فارسی سرودہ است و چنانکہ اولین مرکز ادبیات فارسی در ایران ناحیہ خراسان می باشد ، اولین مرکز ادبیات فارسی در پاکستان ناحیہ لاہور است و بنا بر این می توان گنت کہ شعر فارسی در سرزمین پاکستان سابقہ درخشان ہزار سالہ دارد .

اولین کتاب نثر فارسی در پاکستان

نخستین اثر نثر فارسی در پاکستان کتاب کشف المحجوب علی ہجویری (متوفی ۱۷۸۱ء ق بہ بعد) است کہ در لاہور بین ۱۷۴۵ء ق و ۱۷۸۱ء ق ۱ نوشتہ شد و چنین بہ نظر می رسد کہ این کتاب اولین کتابی است کہ دوبارہ تصوف در شبہ قارہ پاکستان و ہند نوشتہ شدہ است .

اولین شاعر پارسی گوی صاحب دیوان فارسی در پاکستان

ابوالفرج رونی ۲ نخستین پارسی گوی شبہ قارہ پاکستان و ہند است کہ دیوان او بہ دست ما رسیدہ است . او در حدود اول قرن پنجم ہجری تولد یافت و بنا بہ تحقیق پروفیسور محمود شیرانی تا سال ۱۷۹۷ء ق ۳ حتماً زندہ بودہ است . او بزرگتر از مسعود سعد سلمان (متوفی ۱۷۱۵ء ق) بود و مسعود ، رونی را استاد خود می گفت .

نازم بدانکہ ہستم شاگرد تو شادم بدانکہ ہستی استاد من
(مسعود)

اولین شاعرہ پارسی گوی پاکستان

رابعہ دختر کعب اولین شاعرہ پارسی گوی شبہ قارہ پاکستان و ہند است کہ در آغاز سده پنجم در صفحات غربی پاکستان در قزدار می زیست .

- ۱- اورینتال کالج میگزین ، شمارہ فروری ۱۹۶۰ ، مقالہ عبدالحی حبیبی ، "تاریخ وفات داتا گنج بخش" .
- ۲- لباب الالباب ، ج ۲ ، ص ۲۴۱ .
- ۳- ادب فارسی در پاکستان (آردو) ، داکتر ظہورالدین احمد ، ص ۵۳ .

صاحب مسالک الممالک، قریہ قزدار (قصدار) را نزدیک ملتان و قندابیل می نویسد و اکنون این قصبہ بی است در شهرستان جہلاوان ۲ در ناحیہ بلوچستان . رابعہ شاعرہ بی صوفی مشرب بود و سوز و لطف غزلیہای وی قابل توجہ و مورد علاقت اہل ذوق و خاصہ صوفیہ بودہ است ۳ .

اولین تذکرہ فارسی کہ در پاکستان نوشتہ شد

لباب الالباب سدیدالدین، عوفی کہ در حدود ۶۱۸ھ ق در اوج ، بخش بہاولپور تالیف شدہ ، اولین کتابی است ۵ در ترجمہ احوال و نمونہ اشعار کہ ما امروز دربارہ آن اطلاع داریم .

فارسی از لاهور بہ دہلی می رود

غوریان (۵۸۲-۶۰۲ھ ق) و ممالیک (۶۰۲-۶۸۸ھ ق)

شہاب الدین غوری شہر لاهور را بہ سال ۵۸۲ھ ق از دست غزنویان گرفت و پس از منترض ساختن حکومت ایشان در لاهور رہسپار دہلی شد و در سال ۵۸۸ھ ق دہلی بطور قطع پس از شکست پرتہویراج بہ تصرف مسلمانان در آمد . پس از کشتہ شدن شہاب الدین غوری پسرخواندہ و غلام او ، قطب الدین ایبک در سال ۶۰۲ھ ق در لاهور بر تخت سلطنت آن نواحی نشست « و خطہ لاهور کہ مستقر سریر سلاطین و مطلع خورشید ارباب یقین و منشأ اصحاب فضل و تقوی و ما من ز ہاد و عباد و مسکن اقطاب و

۱- مسالک الممالک ، اصطخری ، (تالیف قرن چہارم) ، لیدن ۱۹۲۷ م ، ص ۱۷۸-۱۷۹ .

2. Baluchistan Gazetteers Vol. 4-B, P. 34-36.

۳- گنج سخن ، داکتر ذبیح اللہ صفا ، ج ۱ ، ص ۵۴ .

4. Introduction to the Jawamiul Hikayat wa Lawamiur Rawayat of Muhammad Afi by M. Nizamuddin, London 1929, P. 4-5.

۵- تذکرہ نویسی فارسی در ہند و پاکستان نگارش داکتر سید علی رضا نقوی ، ص ۷۰ . مقدمہ براون بر مجلد دوم لباب الالباب محمد عوفی ، لیدن ۱۹۰۳ م ، ص ۱۳۲۱ ، ص ۹ .

۶- تاریخ فرشتہ ، ج ۱ ، ص ۵۲ .

۷- تاریخ فرشتہ ، ص ۵۷ . طبقات ناصری ص ۱۲۰ . طبقات سلاطین اسلام ، ص ۲۶۳ .

اوتاد گشته است ، دارالملک دولت شد «۱ و اولین سلسله سلاطین مسلمان شبه قاره پاک و هند را به نام ممالیک تأسیس نمود و آنان ۸۴ سال در شمال شبه قاره سلطنت کردند . در دربار قطب الدین ایبک شاعران بنام مانند بهاء الدین اوشی ۲ ، جمال الدین محمد بن نصیر ۳ و قاضی حمید الدین علی بن عمرالمحمودی بوده اند .

مقارن همین زمان خواجه معین الدین چشتی (متوفی ۵۶۳۳ ق) در اجمیر بساط ارشاد و هدایت را گسترده بود .

هر چند که در زمان سلطنت قطب الدین ایبک پایتخت از لاهور به دهلی منتقل شده بود ولی وی برای حفظ و حراست استانهای شمالی از مهاجمین خارجی بیشتر در لاهور بسر می برد و در سال ۵۶۰۷ ق در همین شهر تاریخی در بازی چوکان از اسب افتاده بدرود حیات گفت . پس از او ناصرالدین قباچه (۶۰۷-۶۲۵ ق) سند را و التتمیش دهلی را به تصرف در آوردند و لاهور گاهی در تصرف ناصرالدین قباچه و گاه در تملک تاج الدین یلدوز و زمانی در قبضه التتمیش بود . التتمیش که اصلاً و نسلاً ترک بود و به خانواده مقتدری تعلق داشت ، ولی نا برادری هایش او را مانند یوسف به تاجری فروختند و اندکی بعد دست قضا او را به شهر بغداد آورد که در آن زمان مرکز علم و فضلا و متصوفین مانند خواجه قطب دین بختیار کاکي ، خواجه معین الدین ، شیخ اوحالدین کرمانی و شیخ شهاب الدین سهروردی بود ، و التتمیش نسبت به صوفیان و فقیران و درویشان علاقه بسیار داشت ؛ و طبق روایت فرشته خدای متعال او را به پاداش ارادتی که به مردان حق داشت به سلطنت رسانید .

می گویند خواجه معین الدین چشتی از اجمیر به دهلی آمد و با سلطان

- ۱- تاج المائر ، صدرالدین محمد بن الحسن النظامی .
- ۲- لباب الالباب ، ج ۱ ، ص ۱۸۸ ، ص ۱۶۱ (نقیسی) .
- ۳- لباب الالباب ، ج ۱ ، ص ۱۷۷ ، ص ۱۰۶ (نقیسی) .
- ۴- فوائد السالکین ، ملفوظات قطب الدین بختیار کاکي ، ص ۱۶ . فوائدالنفواد ، ص ۲۱۲ .
- ۵- تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۶۷ .
- ۶- مرآة الاسرار ، نسخه خطی دارالمصنفین اعظم گر ، ج ۱ ، ص ۳۰۹ .

التمیش ملاقات کرد . التتمیش مرید خواجہ قطب الدین بختیار کاکلی بود .

دومین مرکز فارسی در پاکستان

دومین مرکز فارسی در آن سامان شہر اوج^۱ پایتخت قباچہ در سند است . قباچہ از بندگان شہاب الدین غوری بود کہ بعد از کسب شہرت بہ دامادی سلطان قطب الدین ایبک رسید و بعد از او ملتان و ولایت سند را تالب دریا بہ تصرف در آورد و پس از چندی در توسعہ متصرفات خود کوشید و در سال ۵۶۰۷ ق اعلام استقلال نموده شہر معروف «اوج» را کہ امروز قریبہای در امارت بہاولپور پاکستان است ، پایتخت خود قرار داد و تا سال ۵۶۲۵ ق بہ استقلال حکومت راند . قباچہ فرمانروایی سخن شناس و ادب دوست و شاعر نواز بود . کسانی کہ از ترکستان و زابلستان و خراسان بہ شبہ قارہ می آمدند نخست بہ درگاہ وی می رفتند و از خوان احسانش بہرہ مند می شدند^۲ . ہیچندہ سال در بارش بزرگترین مرکز علم و فضل در شبہ قارہ بودہ و علاوہ بر شاعران نامدار بسیار ، دو تن از معروفترین فضلاء این دورہ محمد عوفی صاحب لباب الالباب و مولانا منہاج الدین جوزجانی صاحب طبقات ناصری در دست گاہ او زیستہ و ازین سلطان دانش دوست انعام بیشار یافتہ اند . فضلی ملتانی شاعر آن زمان و محمد بن علی کوفی مترجم فتح نامہ سند (چچ نامہ) نیز بہ دربار او روی آورده بودند . عین الملک حسین بن شرف الملک اشعری^۳ ، وزیر سلطان ناصرالدین قباچہ ہم در هنر پروری و دانش دوستی کمتراز قباچہ نبود و از شاعران و دانش مندان سرپرستی می کرد .

فارسی از اوج (بہاولپور) بہ دہلی می رود

سلطان التتمیش (۶۰۷-۶۳۳ ق) ناصرالدین قباچہ را در ۵۶۲۵ ق شکست داد و قباچہ خود را در رود سند انداخت و جان سپرد و التتمیش

۱- اوج تلفظ معمول امروز است ولی در قدیم اچہ بضم ہمزہ و سکون جیم فارسی و ہای ہوز کہ باحرف ما قبل بہ یک صورت تلفظ می شد بدون فصل بہ حرکت .
 ۲- لباب الالباب ، ج ۲ ، ص ۴۱۸ ؛ طبقات ناصری ، ص ۹۱ ، چاپ کابل ، سال ۱۳۲۸ ش ، بہ کوشش آقای حبیبی تندرہاری .
 ۳- طبقات ناصری ، ص ۱۴۴ و ۱۷۲-۱۷۴ .

درباریان و دانشمندان و شاعران از جمله عوفی و منہاج سراج راہم بہ دہلی برد. سپس حاکمان برای لاهور و سند بہ نام صوبیدار از شہر دہلی فرستادہ می شدند کہ از آن جملہ علاءالدین جانی و عزالدین ایاز کبیر خانی معروفند .

دربار سلطان التتمیش از کثرت علماء و فضلا و شعرا مانند دربار محمود و سنجر شدہ بود و ناصری خراسانی ، تاج الدین ریزہ ، مبارکشاه فخرمدبر بہ دربار او پیوستہ بودند . در عہد او جلال الدین تبریزی ، قاضی قطب الدین کاشانی ، حمیدالدین ناگوری و نورالدین مبارک غزنوی از ایران بہ ہند آمدند و بساط ارشاد و ہدایت گستردند .

پادشاہان سلسلہ ممالیک، غلامان ترک نژاد بودند ولی چون در محیط ایرانی پرورش یافتند بہ زبان و ادبیات فارسی علاقه فراوانی داشتند و برای ترویج فارسی در شبہ قارہ کوشیدند و از آن میان شمس الدین التتمیش ، ناصر الدین (۶۴۴-۶۶۴ ق) و غیاث الدین بلبن (۶۶۴-۶۸۵ ق) شہرت بیشتری دارند . غیر از شاعرانی کہ ذکر آنان در بالا آمد ، شہاب الدین مہمرہ بدایونی استاد امیر خسرو و مولانا ضیاء الدین نخشی صاحب سلك السلوك و طوطی نامہ و عمیدالدین سنامی کہ حبسیات وی ہم پلہ حبسیات مسعود سعد سلمان است و حسن سجزی ۲ و شمس دبیر و قاضی اثیر ہم در این عہد می زیستہ اند .

سومین مرکز فارسی در پاکستان

چنانکہ قبلاً گفتہ شد ، ملتان از نیمہ قرن سوم مرکز مسلمانان فارسی زبان شدہ بود و خانوادہ های ایرانی از نقاط مختلف ایران مہاجرت کردہ و در آن شہر سکنی گزیدہ بودند . در عہد امتانرداری علاءالدین محمد شہید (۶۷۸ - ۶۸۳ ق) پسر سلطان غیاث الدین بلبن ، دربار ملتان رونق بہ سزائی داشت و یکی از مراکز بزرگ ادب فارسی بہ شمار می آمد . امیر خسرو

۱- تاریخ فیروز شاہی ، ضیاء الدین برنی ، ص ۲۷ ؛ طبقات ناصری ، ص ۱۶۶ ، ص ۵۱۶ ، چاپ کابل .

۲- شرح احوال و آثار امیر حسن سجزی ، آقای حکیم الدین قریشی ، پایان نامہ دورہ دکتری ، دانشگاہ تہران .

۳- بزم مملوکیہ ، ص ۱۵۴ ؛ Early Persian Poets of India by

Dr Iqbal Husain, Patna, 1937;

Pre-Mughal Persian Lit. in Hindustan, Ghani, Allahabad, 1941.

(متوفی ۷۲۵ھ ق) کہ سعدی و جامی ہم از کلامش تمجید کرده اند و حسن دهلوی (م ۷۲۷ھ ق) کہ جامی ویرا طوطی ہندی گوید ہر دو در دربار محمد خان شہید بودند . ہمیں شاہزادہ بود کہ شیخ سعدی را چندین بار بہ ملتان دعوت کرد ، و می خواست برای شیخ خالقاہی در ملتان بسازد ولی شیخ بہ علت پیری از قبول آن امتناع ورزید . حملہ مغولان بر ملتان رونق این دربار را در ہم شکست و محمد خان کشتہ شدہ و امیر خسرو اسیر گردید و جملہ شاعران و دانشمندان بہ دہلی رفتند و از آن جملہ خسرو دهلوی و حسن دهلوی بہ دربار دہلی پیوستند .

در ہمیں شہر ملتان خواجہ قطب الدین بختیار کاکی و حضرت شیخ جلال الدین تبریزی و بہاء الدین زکریا بساط ارشاد و ہدایت گستردند و فخرالدین عراقی نیز از ایران بہ ملتان آمدہ و در آن شہر بہ خدمت مرشدش بہاء الدین زکریا (متوفی ۶۶۴ھ ق) رسید .

ورود فارسی بہ سرزمین بنگال

شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہند
زین قند پارسی کہ بہ بنگالہ می رود (حافظ)

در سال ۵۹۴ھ ق بختیار خلجی یکی از سالاران محمد بن سالم ، بنگال را بہ تصرف در آورد و چون سر بازان او مسلمانان فارسی زبان بودند دامنہ زبان فارسی تا کنارہ شرقی شہ قارہ وسعت یافت . ناصرالدین محمود بغرا خان (۶۸۱ - ۶۹۰ھ ق) پسر دوم غیاث الدین بلبن استاندار بنگال ، بہ یاری قاضی اثیر و شمس الدین دبیر (متوفی ۷۰۷ھ ق) دربار خود را مرکز شاعران و دانشمندان ساخت و قاضی اثیر و شمس الدین دبیر ۲ در مدح او قصایدی دارند .

۱- نزہۃ الخواطر و بہجۃ المسامع و النواظر از علامہ عبدالحی ، چاپ حیدرآباد دکن ، ۱۹۴۷م ، ص ۲۲۰ .

۲- بزم مملوکیہ ، سید صباح الدین عبدالرحمن ، اعظم گر ، ۱۹۵۴م ، ص ۲۶۵-۲۷۸ ؛

منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ۹۴ ؛ فوائد الفواد ، ص ۱۲۸ ؛ سیرالاولیاء ص ۱۷۹ .

او امیر خسرو را بہ بنگال دعوت کرد و امیر خسرو دو سال در دربار بغرا خان در آن دیار زیست .

شعر و زبان فارسی در این ناحیہ بسیار نفوذ یافت تا آنجا کہ غیاث الدین اعظم شاہ بن سکندرا (۷۶۸ - ۷۷۵ ھ ق) حافظ را از شیراز دعوت نمود ولی خواجہ حافظ بہ علت بیم از خطر دریا فسخ عزیمت کرد و بہ بنگالہ رفت و بہ فرستادن قند پارسی اکتفا کرد .

نخستین کتاب فارسی کہ در بنگال نوشتہ شد ، ترجمہ بی است از کتاب سانسکریت ”امرت کوند“ ۲ کہ بہ دست قاضی رکن الدین سمرقندی در عہد علاءالدین علی مردان خلجی (۶۰۵ - ۶۰۸ ھ ق / ۱۲۰۸ - ۱۲۱۱ م) صورت گرفت . قاضی آن کتاب را بہ نام ”جوگی“ ۳ بہ زبان فارسی و عربی ترجمہ کرد . نخستین کتاب تصوف کہ بہ زبان فارسی در آن دیار نوشتہ شد ، انیس الغرباء تالیف نور قطب عالم متوفی ۸۱۳ ھ ق معاصر غیاث الدین است کہ در سال ۱۸۹۹ م در مراد آباد انتشار یافت . در عہد علاءالدین حسین شاہ ۵ (تخت نشینی ۸۹۹ ھ ق) زبان دربار بنگال رسماً فارسی اعلام شد .

لاهور در قرن ہفتم

در اوایل قرن ہفتم لاهور مرکز بزرگ و پر جلال زبان ادب فارسی بود . فخر مدبر ۶ در سال ۶۰۲ ھ ق لاهور را ”مرکز اسلام ہند، و ثانی دارالمنک غزنین“ می نویسد . مقارن ہمین عصر ایران و آسیای مرکزی ہدف حملہ مغول شدند . چنگیز خان ۷ در تعاقب سلطان جلال الدین خوارزم شاہ در ۶۱۸ ھ ق

- ۱- شعر العجم ترجمہ فارسی ، جلد دوم ، چاپ دوم ، ص ۱۷۶ .
- ۲- ثقافت پاکستان ، شیخ محمد اکرام ، ص ۲۰۰ ، جرنل پاکستان ہستاریکل سوسائٹی ، ج ۱ ، ص ۴۶ .
- ۳- ادب فارسی در پاکستان ، ص ۶۱۰ .
- ۴- ایضاً ، ص ۶۲۴ .
- ۵- ثقافت پاکستان ، ص ۲۰۳ .
- ۶- تاریخ فخر الدین مبارک شاہی ، لندن ۱۹۲۷ م ، ص ۳۰ .
- ۷- تاریخ جہانگشای جوینی ، ص ۱۰۷ .

به مرز شبه قاره پاکستان و هند هم رسید در این مصیبت بزرگ مردمی که حوصله و وسایل داشتند گروه گروه از ایران و آسیای مرکزی به شبه قاره روی آوردند. سیف الدین پدر امیر خسرو دهلوی و سدیدالدین محمد عوفی از آن کسانی بودند که به علت آشوب مغول، اوطان خود را ترک گفته به هندوستان روی نهادند. بنا بر قول فرشته، پانزده شاهزاده از ممالک آسیای مرکزی ایران گریخته به دربار غیاث الدین بلبن پناهنده شدند.

مغولان در قرن هفتم ده حمله پیاپی به شبه قاره پاک و هند کردند و هر بار پس از خونریزی بسیار و ویران کردن آن سرزمین بدون تشکیل حکومت باز گشتند و سقوط سلطنت ده تن از پادشاهان دهلی هم پیاپی اتفاق افتاد. در سال ۶۳۹ هـ ق یورش مغولان وحشی به لاهور صورت گرفت و شهر به خرابی رفت ولی در عهد غیاث الدین بلبن (۶۶۴-۶۸۵ هـ ق) لاهور بار دیگر رونقی تازه یافت و به سال ۶۶۸ هـ ق پادشاه خود به لاهور آمد و شهر را دوباره آباد کرد. در تمام این دوران هرج و مرج، امیر خسرو هم چنان ستاره فروزان شعر و ادب فارسی در آن سرزمین بود و همان قدر شهرت داشت که سعدی (۶۰۵-۶۹۱ هـ ق) در ایران، و باید گفت که عهد شباب خسرو با عهد شیب سعدی همزمان است. در اشعار این هر دو سخن مرا آثار نابهنجار و بلایای روزگار کاملاً مشهود است. امیر خسرو دهلوی ارادتی خاص به سعدی داشته و اغلب به استقبال غزلیات اوسخانی نغز و شیوا سروده است و درباره سعدی چنین می گوید:

خسرو سرمست اندر ماغر معنی برینخت
باده از خمخانه سعدی که در شیراز بود

خلجیان (۶۸۹-۷۲۱ هـ ق)

جلال الدین فیروز شاه (۶۸۹-۶۹۵ هـ ق) سرسلسله خلجیان، خود شاعر فارسی زبان بود و دانشمندان ایرانی که به دربار او می آمدند مورد تشویق و احترام او بودند. درین عهد نیز لاهور مرکز مهم سلطنتی و مکتب شعر و زبان فارسی بود. ولیعهدان سلطنت برای استانداری لاهور انتخاب می شدند چنانچه جلال الدین خلجی پسر خود ارقلی خان را والی لاهور و ملتان و سند

مقرر کرده بود .

علاءالدین خلجی^۱ تقریباً تمام هندوستان را در تصرف داشت و آیین اسلام و زبان فارسی در گوشه و کنار شبه قاره راه یافته بود .

تغلقیان (۷۲۱-۸۱۷ هـ ق)

پس از خلجیان ، تغلقیان اقتدار یافتند و بنیانگذار این سلسله غیاث الدین تغلق (۷۲۱-۷۲۵ هـ ق) بود . آنان همگی مروج زبان فارسی در آن سامان بودند و مهمترین آنان محمد تغلق و فیروز شاه تغلق^۲ می باشند . در این زمان هم بهجرت ایرانیان به شبه قاره ادامه یافت . در زمان محمد تغلق مهاجرت از راه خراسان به هند به حدی بود که همه خارجیان خراسانی نامیده شدند . ابن بطوطه که در زمان محمد تغلق به هند مسافرت کرده است ، این مطلب را به تفصیل می نویسد^۳ :

در زمان محمود شاه تغلق (۷۹۷-۸۱۵ هـ ق) آخرین پادشاه سلسله تغلقیان ، در سال ۸۰۱ هـ ق تیمور به هند حمله آورد ولی لاهور اول از دستبرد مصون ماند . بعداً چون عواید کثیر نصیب تیمورنشده ، شیخاگکهر را اسیر کرده لاهور را تاراج کرد و خضر خان را والی لاهور و ملتان ساخته به سمرقند باز گشت .

سیدان (۸۱۷-۸۵۲ هـ ق)

چون پس از وفات سلطان محمود تغلق سلطنت خاندان تغلق ضعیف شده بود ، خضر خان در سال ۸۱۷ هـ ق از لاهور به دهلی حمله کرد و سلطنت تغلقیان را بر انداخت و حکومت سیدان را قائم کرد . مقارن همین عصر در دکن شاهان بهمنی و در بنگال خاندان بلبن حکمرانی می کردند و در ایمنی می زیستند و شهرهای حاکم نشین آنان مراکز بزرگ زبان و ادبیات فارسی بود .

- ۱- منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ۳۵۲ .
- ۲- سیرالمتأخرین ، ج ۱ ، ص ۱۲۷ .
- ۳- مفرنامه ابن بطوطه ، ج ۲ ، ص ۲۴۲ .

ورود زبان و ادب فارسی در کشمیر

مقارن عصر تغلیان سید شرف الدین بلبل شاه ترکستانی متوفی ۷۲۷ هـ ق که اولین مبلغ اسلام و مروج زبان فارسی در ناحیه کشمیر می باشد، از ترکستان به کشمیر آمد و ده هزار تن از اهالی کشمیر از جمله سلطان رنجن بودایی (م-۷۲۸ هـ ق) به رهبری او مسلمان شدند و این پادشاه پس از اسلام به لقب صدر الدین شهرت یافت و اولین پادشاه مسلمان کشمیر بوده است.

اقامت سه هفته سید جلال الدین (مخدوم جهانیان جهان گشت بخاری مندی متوفی ۷۸۵ هـ ق) در ناحیه کشمیر نیز در پیش رفت دین اسلام و زبان فارسی تأثیر بسزائی داشته است و پس از آن میر سید علی همدانی (۷۱۴-۷۸۶ هـ ق/۱۳۱۳-۱۳۸۴ م) برای نخستین بار در سال ۷۷۴ هـ ق به کشمیر آمد و پس از آن در سال ۷۷۴ هـ ق با تقریباً هفتصد خانواده از مسلمین به کشمیر مهاجرت کرده و در آنجا مرکز بزرگ اسلامی تشکیل داد.

باید بگویم که میر سید علی همدانی گذشته از تبلیغ اسلام و ترویج زبان فارسی در اوضاع اجتماعی سرزمین هند تأثیر فراوانی داشته است. همو بود که باعث خویشاوندی شهاب الدین شامیری پادشاه کشمیر (۷۵۵-۷۷۵ هـ ق) و سلطان فیروز شاه تغلق پادشاه دهلی (۷۵۲-۷۹۲ هـ ق) گردید و درباره شهاب الدین کشمیری و جانشین او قطب الدین (۷۷۵-۷۹۶ هـ ق) باید گفت که از مرو جان زبان و ادبیات فارسی بودند. قطب الدین خود به زبان فارسی شعر می سروده است و به همت این پادشاه کتابخانه ها و مدرسه ها و خانقاه ها برپا گردید و زبان و ادبیات فارسی و دین اسلام در آن سامان نضج کامل یافت.

- ۱- هر چند نیم لائق بخشایش تو برمن سنگر بر کرم خویش نگر (میر سید علی همدانی)
 - ۲- «قطب» مسکین گر گناهی می کند عیش مکن عیب نبود گر گناهی می کند دیوانه ای
 - ۳- تاریخ حسن، تالیف پیر غلام حسن، جلد دوم، سرینگر، ۱۹۵۴ م، ص ۱۷۱-۱۷۲؛ «واقعات کشمیر» تالیف محمد اعظم کشمیری، لاهور، ۱۳۰۳ هـ ق، ص ۴۲-۴۳؛ پایان نامه دکتر محمد ریاض درباره میر سید علی همدانی، دانشگاه تهران ۱۹۶۸؛ Kashir, Dr. G.M.D. Sufi-Vol. 1, Lahore, 1949, P. 84-92.
- مجله یغا، مقاله آقای علی اصغر حکمت، «از همدان تا کشمیر»، شماره ۸، سال ۱۳۳۰ هـ ش، ص ۳۳۹.

60250

لودیان (۸۵۲-۵۹۳۲ ق)

مؤسس سلسلهٔ لودیان ، بهلول لودی بود . در بین شاهان لودی ، سکندر لودی مردی عالم و خوش ذوق بود و گل رخ تخلص می‌کرد و دیوانی ششمتل بر هشت هزار بیت از او باقی است .

اسکندر لودی آگره را به جای دهلی پایتخت خود ساخت و اهالی محلی را مجبور کرد که زبان فارسی بیاموزند و بنا بقول فرشته^۲ کفران بخواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان میان ایشان معمول نبود ، پراختند .

پس از حملهٔ تیمور نقاط دور دست کشور پهناور شاهان دهلی علم استقلال برافراشتند و بعضی نواحی به دست سلسله‌های سلاطین مستقل مسلمان و راجه‌های هندو افتاد ولی شهرهای حاکم نشین این ولایات مستقل همچنان مرکز زبان و ادب فارسی باقی ماندند و حکمرانان این ولایات به شعر فارسی آن قدر علاقه داشتند که یکی از شاهان بنگاله^۳ (چنانکه قبلاً ذکر شد) و نیز یکی از شاهان دکن حافظ شیرازی را به آن دیار دعوت نمودند .

نام سلسله‌های سلاطین ۵ مسلمان فوق‌الذکر در اینجا نقل می‌گردد که همهٔ آنان به شعر و ادبیات فارسی علاقه فراوانی داشتند :

۱- حکام و سلاطین بنگاله	۵۹۹-۵۹۸۴ ق	۱۲۰۲-۱۵۷۶ م
۲- سلاطین شرقی جونپور	۷۹۶-۵۹۰۵ ق	۱۳۹۴-۱۵۰۰ م
۳- سلاطین مالوه	۸۰۴-۵۹۳۷ ق	۱۴۰۱-۱۵۳۰ م
۴- سلاطین گجرات	۷۹۹-۵۹۸۰ ق	۱۳۹۶-۱۵۷۲ م
۵- پادشاهان کشمیر	۷۴۵-۵۹۹۵ ق	۱۳۳۴-۱۵۸۷ م
۶- سلاطین خاندیش	۸۰۱-۵۱۰۰۸ ق	۱۳۹۹-۱۵۹۹ م
۷- سلاطین بهمنی	۷۴۸-۵۹۳۳ ق	۱۳۴۷-۱۵۲۶ م

- ۱- و ۲- تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۱۸۳ ، ۱۸۷ .
 ۳- از سعدی تاجاسی ، ص ۳۸۳ ، منقول از شبلی ، شعر الحکم ، ترجمه فارسی ج ۲ ، چاپ دوم ، ص ۱۷۶ .
 ۴- از سعدی تاجاسی ، ص ۳۸۲ ، منقول از تاریخ فرشته .
 ۵- طبقات سلاطین اسلام ، ص ۲۷۳ .

پس از انقراض سلطنت خاندان بهمنی در دکن ، پنج سلسله زیر ، قلمرو بهمنی را بین خود تقسیم نمودند و همه آنان به دست پادشاهان بابریه منقرض شدند :

عہد شاہیان	۸۹۰-۵۹۸۰ ق	۱۴۸۴-۱۵۷۲ م
نظام شاہیان	۸۹۶-۵۱۰۰۴ ق	۱۴۹۰-۱۵۹۵ م
برید شاہیان	۸۹۷-۵۱۰۱۸ ق	۱۴۹۲-۱۶۹۰ م
عادل شاہیان	۸۹۵-۵۱۰۹۷ ق	۱۴۸۹-۱۶۸۶ م
قطب شاہیان	۹۱۸-۵۱۰۹۸ ق	۱۵۱۲-۱۶۸۷ م

تیموریان (۹۳۲-۵۱۲۷۳ ق/۱۵۲۶-۱۸۵۷ م)

ظہیر الدین بابر کہ نسب او در پشت پنجم بہ امیر تیمور می رسد ، لاهور را در سال ۵۹۲۴ ق گرفت و در ۵۹۳۲ ق ابراہیم لودی آخرین پادشاہ لودیان را در پانی پت شکست داد و لاهور و دہلی و آگرہ در تصرف وی آمد و بدین ترتیب مؤسس سلسلہ پی گردید کہ بہ نامہای گورگانیہ و یا چغتائیہ یا بابرہ یا تیموریہ یا مغول کبیر نامیدہ شدہ است . در خلال عہد مغولان روابط شاہان ایران بویژہ صفویان با پادشاہان بابرہ بسیار دوستانہ بودہ است و این محبت و وداد از ہنگام پناہندگی ہمایون بہ دربار ایران و اقامت سیزدہ سالہ او در ایران بہ عنوان مہمان شاہ طہاسب صفوی تا زمان ناصر الدین شاہ قاجار ہمیشہ کاملاً پا برجا و استوار بود .

زبان مادری شاہان مغول ، ترکی چغتائی بود ولی ہمہ آنان مایل بہ زبان فارسی بودند . بابر نویسندہ و شاعر زبان ترکی بود و تزوک خود را بہ ترکی نگاشتہ ولی جہانگیر شاہ تزوک خود را بہ فارسی نوشت و دختر بابر «گلبدن بیگم» ہمایون نامہ را بہ فارسی فصیح و صحیح نگاشت .

بیشتر شاہان مغول بہ زبان فارسی شعر می گفتند . فارسی زبان رسمی درباری آنان بود و دربار ایشان مرکز دانشمندان و شاعران و سرداران ایرانی بودہ است . بابر خود بہ زبان فارسی شعر می گفت و در دیوان ترکی او شصت

۱- اکبر نامہ ، ج ۱ ، ص ۱۱۸ .

۲- نسخہ خطی دیوان ترکی بابر ، کتابخانہ سلطان خلیفہ عبدالحمید در

تحویل کتابخانہ دانشگاہ استانبول ، شمارہ ۳۷۴۳ .

ویک بیت فارسی ذکر شدہ است۔ در تزوک ہم چہارده بیت فارسی آمد، و ہشت بیت دیگر نیز بہ او منسوب است۔ درین جملہ یازده بیت در تزوک و دیوان مشترک است۔ پس ہفتاد و دو بیت فارسی از بابر تا حال بہ دست ما رسیدہ است کہ از آن جملہ چند بیت اینجا نقل می گردد :

هیچکس چون من خراب و عاشق و رسوا مباد
هیچ محبوبی چو تو بی رحم و بی پروا مباد ۲

نو روز و نو بہار و می و دلبری خوش است
بابر بہ عیش کوش کہ عالم دوبارہ نیست ۳

ہلاک می کندم فرقت تو دانستم
و گرنہ رفتن از این شہر می توانستم ۴

از شاعران ایرانی کہ با بابر شاہ بہ دہلی آمدند، آتش قندھاری، زین الدین وفایی و نادری سمرقندی معروفند۔

ہایون (۹۳۷-۵۹۶۳ ق) نیز بہ زبان فارسی شعر می گفت و ادبیات ذیر از دیوان اوست :

اگر بہ پرسش عشاق می نہد قدمی
ہزار جان گرامی فدای ہر قدمش ۵

ای آنکہ ز یاد تو دلم باشد شاد بی یاد تو خاطر دمی شاد مباد
روزی کہ زیاد تو کم صد فریاد آیا زمن غم زدہ ات آید یاد ۶

- ۱- کلام فارسی، ترکی و اردوی بابر، مقالہ از دکتر محمد صابر، اردو نامہ، اکتبر ۱۹۶۲ م۔
- ۲- ورق ۹۹ ب دیوان ترکی خطی بابر، کتابخانہ دانشگاہ استانبول، شمارہ ۳۷۴۳۔
- ۳- تاریخ فرشتہ، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲۔
- ۴- بزم تیموریہ، ص ۱۸، اکبر نامہ، ص ۱۱۹۔
- ۵- تاریخ فرشتہ، ج ۱، ص ۲۴۳۔
- ۶- نسخہ خطی از دیوان ہایون نزد سید حسن عسکری استاد تاریخ دانشگاہ پتہ محفوظ است۔

بیرم خان (م ۹۶۸ هـ ق) در این زمان سرپرست بزرگ شاعران فارسی بود. جنوبی بدخشانی، نادری سمرقندی، فارغی هروی، طاهر دکنی، ایوب ماوراء النهری، و کاهلی کابلی از شاعرانی بزرگ هستند که در دربار هایون بسر می بردند.

هایون در بازگشت از ایران علاوه بر سپاهیان و سرداران ایرانی عده بی از عالمان و شاعران را هم با خود به هندوستان برد و از این زمان بود که پای شعرای ایرانی به هندوستان باز شد و این رفت و آمد تا زمان اورنگ زیب ادامه داشت و چون در این زمان از طرف مقامات عالیہ نسبت به شعرا چندان مہری نشان داده نمی شد، شعر فارسی رواج و اہمیت خود را در آن سامان از دست بداد.

اکبر شاہ کبیر بزرگترین شاہ سلسلہ مغول بود کہ عہد او را برای بسط و توسعہ زبان و ادبیات فارسی در شبہ قارہ پاک و ہند می توان عہد طلایی نامید. اکبر خود بنا بہ قول ابوالفضل و فرشتہ بہ زبان فارسی شعر می گفت و اشعار او در ریاض الشعراء، تذکرہ روز روشن، دربار اکبری ۲ و شعرالعجم ۳ آمدہ است و اینک دو بیت از آن پادشاہ بزرگ:

شبم مگو کہ بر ورق گل فتادہ است کان قطرہا ز دیدہ بلبل فتادہ است؛
نیست زنجیر جنون در گردن مجنون زار عشق دست دوستی در گردنش افکنده است ۵

شاعران دربار اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ ق) بی شمار اند کہ از آن جملہ:
ملک الشعراء فیضی (۹۵۴-۱۰۰۴ هـ ق)، ملک الشعراء غزالی (متوفی ۹۸۰ هـ ق)،
عرفی شیرازی (م ۹۹۹ هـ ق) نظیری نیشابوری، خواجہ حسین مروی، ثنائی مشہدی، میلی ہروی، ملا شیری لاهوری، بابا طالب اصفہانی وغیرہم را می توان نام برد. ابوالفضل در آیین اکبری ۶ ہفتادوپنج و خواجہ

۱- ریاض الشعراء، نسخہ خطی بنگال ایشیاتک سوماتی، شاہہ ۳۰۴؛ کتابخانہ ملک، تہران.

۲- دربار اکبری، محمد حسین آزاد، ص ۱۲۱.

۳- شعر العجم، جلد ۳، ص ۶.

۴- تذکرہ روز روشن، مولوی مظفر حسن صبا، ص ۷۰.

۵- مائرا، ج ۱، ص ۶۳۰.

۶- آیین اکبری، ص ۱۷۲.

نظام‌الدین در طبقات اکبری ۱ هشتاد و یک و ملا بدایونی در منتخب‌التواریخ ۲ یکصد و شش تن از شاعران دربار اکبری را ذکر می‌کنند. امرای اکبر نیز مانند عبدالرحیم خان خانان، ابوالفتح گیلانی، خان زمان، فیضی و ابوالفضل تشویق و تجلیل شاعران می‌کردند.

لاهور همچنان در آن عهد هم مرکز علم و شعر و ادب بوده است. نظام‌الدین احمد در طبقات اکبری از علما و فضلاء لاهور یاد می‌کند. و یاد آور می‌شویم که شیخ مبارک پدر ابوالفضل و فیضی، عرفی شیرازی، ملا احمد مؤلف تاریخ الفی، ایام آخر عمر خود را در لاهور گذرانیده و هم آنجا به خاک رفته‌اند.

جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هـ.ق) به زبان فارسی شعر می‌گفت ۳ و این

از اوست :

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد
تا چشم نا رسیده دگر بر دگر رسیده

مانامه به برگ گل نوشتیم
شاید که صبا به او رسانده

از شاعران دربار جهانگیری ملا محمد صوفی مازندرانی، ملک‌الشعرا طالب آملی ۶، نظیری نیشا پوری، حیاتی گیلانی، مولانا شکیبی صفاهانی، ملا لطفی تبریزی معروفند. و از امرای جهانگیر که در سرپرستی شاعران شهرت یافتند اعتمادالدوله ۷، میرزا غیاث بیگ تهرانی پدر نورجهان ملکه جهانگیر، میرزا شازی

- ۱- طبقات اکبری، ج ۲، ص ۳۱۷.
- ۲- منتخب‌التواریخ، ص ۲۰۸.
- ۳- شعراالعجم، جلد ۳، ص ۱۶۵.
- ۴- تزوک جهانگیری، ص ۷۷ چاپ نولکشور، لکهنؤ.
- ۵- مخزن الغرایب از احمد علی سندیلوی، نسخه خطی مملو که دارالمصنفین ورق ۸۵، نسخه عکسی بشماره ۱۶۷۲، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ۶- خوشا لاهور و فیض آب لاهور به طاعت میل شیخ و شاب لاهور (طالب)
- ۷- مآثر الامرا، ج ۱، ص ۱۳۱.

خان ، مهابت خان ۱ و عبدالرحیم خانخانان می باشند که امیر آخرالذکر تا بیست ۲ سال در دوره جهانگیری سرپرستی شاعران کرده است .

ملک الشعرا دربار جهانگیر ، طالب آملی شاگرد شاه ابوالمعالی لاهوری بوده که در توصیف لاهور اشعاری بسیار سروده است . در عهد اکبر و جهانگیر لاهور پایتخت ثانی سلطنت مغول بود . اکبر و جهانگیر چند بار خود به لاهور آمدند و سالها اقامت کردند . قبور جهانگیر و ملکه نورجهان هم در شهر لاهور واقع است .

شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ ق) نیز مانند پدر و نیای خود در پرورش شاعران معروف بود و دربار او از ملک الشعرا قدسی مشهدی ۳ (م ۱۰۵۶ هـ ق) و ملک الشعرا ابوطالب کلیم همدانی یا کاشانی ۴ (م ۱۰۶۱ هـ ق) صائب تبریزی ۵ (م ۱۰۸۱ هـ ق) محسن فانی استاد غنی کشمیری ، محمد قلی سلیم ۶ ، حکیم حاذق گیلانی ابن حکیم همام گیلانی و چندربان برهمن لاهوری (م ۱۰۷۳ هـ ق) زینت می یافت .

به عقیده شبلی شعر فارسی در ایران پس از صائب و در هندوستان پس از ابوطالب کلیم متوقف گردید .

- ۱- مآثر الکرام ، حصه دوم ، میر غلام علی آزاد بلگرامی .
- ۲- بزم تیموریه ، ص ۱۵۰ .
- ۳- ای قلم بر خود بیال از شادی و بگشازبان در ثنای قبله اقبال خاقان زمان مرحبا سید مکی و مدنی العربی دل و جان باد فدایت چه عجب خوشلقبی
- ۴- اسیر هندی و زین رفتن بیجا پشیانم کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را
به ایران می رود نالان کلیم از شوق همراهان
به پای دیگران همچو جرس طی کرده منزل را
- ۵- غزل نبود به این رتبه هیچ که صائب نوای عشق در ایام من کمال گرفت
- ۶- لیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال تانیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد
همچو عزم سفر هند که در هر دل هست رقص سودای تو در هیچ مری نیست که نیست

از امرای دوره شاهجهان ، ظفر خان احسن ۱ و پسرش میرزا محمد طاهر آشنا که هر دو شاعر هم بودند ، و یمین الدوله خانخانان آصف خان پسر اعتمادالدوله که پدر زن شاهجهان هم بود ، در تشویق شاعران سعی وافر مبذول داشتند . باید گفت که ظفر خان احسن که از فرمانداران کشمیر بود در تربیت و تشویق شاعران کوشش فراوانی داشت و شاعران ایرانی که هوای گرم دهلی را موافق طبیعت خود نمی یافتند به کشمیر رو آورده از مناظر زیبا و هوای لطیف و سرپرستی ظفر خان احسن بهره مند می شدند . از عهد اکبر کشمیر که آن را ایران صغیر هم می گفتند ، بیلاق پادشاهان مغول شده بود و آنان گاهگاهی بدانجا می رفتند و طبعاً شعرای درباری هم در ملازمت آنان بودند و چون در این رفت و آمد از شهر لاهور که یکی از مراکز دیرین شعر و ادب فارسی بود ، می گذشتند ، بر رونق فارسی گوی در این شهر افزوده می گشت . در این رفت و آمد مناظر زیبای طبیعی کشمیر نظر شاعرانی از قبیل فیضی ۲ و عرفی ۳ و قدسی ۴ و طالب ۵ و کلیم ۶ و غیرهم را به خود جلب کرده و موجب پیدایش اشعار و چکامه های نغزی از طرف این شاعران درباره کشمیر شده است . و حتی چند از شاعران از قبیل سلیم و کلیم و شیدا و مشهدی قدسی ۷ عمر خود را در کشمیر به پایان برده و در هانجا در مزارالشعرا مدفون شدند .

اکنون می رسم به دوره اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هـ ق) که به علت بی مهری او نسبت به شاعران ، منصب ملک الشعرا در دربار منسوخ گردید و توجه به احوال شاعران بکلی منتقطع شد بنابراین مسافرت شعرای ایرانی به

- ۱- مائترامرا ، جلد دوم ، ص ۷۶۲ . و ظفر خان احسن می گوید :
الهی تابود کشمیر آباد
ز گزار خراسانم مده یاد
- ۲- هزار قافله شوق می کند شبگیر که بار عیش گشاید به عرصه کشمیر
- ۳- هر سوخته جانی که به کشمیر در آید گر مرغ کباب است که با بال و پر آید
- ۴- خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر که سر برزد بهشت از خاک کشمیر
- ۵- فیض پیاله بخشد آب و هوای کشمیر از خشت خم نهاند گویا بنای کشمیر
- ۶- شمیم خلد گدای بهار کشمیر است شگفتگی گل خار دیار کشمیر است
- ۷- مقدمه دیوان کلیم کاشانی به تصحیح ح - پر تو بیضانی ، تهران .

هندوستان کاسته شد و باوجود این بازهم بعضی از شعرا را از قبیل نعمت خان عالی (م ۱۱۲۱ هـ ق) و عاقل خان رازی و ملا اشرف مازندرانی و محمد افضل سرخوش (م ۱۱۲۶ هـ ق) و موسوی قمی را می بینیم که به دربار اورنگ زیب راه یافته و چراغ شعر فارسی را از خاموشی مطلق روشنایی بخشیدند، و مساعی شاعران بومی هند هم در این زمان ثمراتی نیکو به بار آورد و شاعرانی از قبیل غنی کشمیری ۱ (م ۱۰۷۷ هـ ق)، ناصر علی مرهندی ۲ (م ۱۱۰۸ هـ ق)، بیدل (م ۱۱۳۴ هـ ق) سرمد شهید ۳ (م ۱۰۷۱ هـ ق) و غنیمت کنجاهی ۴ (م ۱۱۰۷ هـ ق) هر یک به نوبه خود در احیای شعر فارسی سهمی بسزای دارند.

اورنگ زیب با وصف این که صاحب ذوق و شعر شناس بود، سرودن شعر را خوش نمی داشت و صاحب ارمغان پاکه ۵ و صاحب شعرالعجم فی الہند ۶ و صاحب تاریخ حسن ۷ فقط بیت ذیل را بدو نسبت داده اند:

غم عالم فراوان است و من یک غنچه دل دارم
چسان در شیشه ساعت کنم ریگ بیابان را

ولی این بیت هم از صائب تبریزی ۸ است که گویا مورد توجه آن پادشاه بوده و گهگه می خوانده است.

- ۱- حسن سبزی به خط سبز مرا کرد اسیر دام هم رنگ زمین بود گرفتار شدم
- ۲- علی شعرم به ایران می برد شهرت از آن ترسم
که صائب خون بگیرد آب در دفتر شود پیدا
- ۳- عمری است که آوازه منصور کهن شد
من از سر نو جلوه دهم دار و رسن را
- ۴- ندیدم کشوری غارتگر تاب بخوبی های حسن آباد پنجاب
- ۵- ارمغان پاکه، ص ۳۱۸.
- ۶- شعرالعجم فی الہند، ص ۳۵.
- ۷- تاریخ حسن، ج ۲، ص ۵۵۳.
- ۸- کلیات صائب تبریزی با مقدمه، اسپری فیروز کوهی، تهران، ۱۳۳۳ ش، ص ۴، غزل ۹.

دختر اورنگ زیب کہ نامش زیب النساء^۱ بود و تخلص مخفی و نزد محمد سعید اشرف دختر زاده ملا محمد تقی مجلسی دانش‌ها آموخته بود ، بہ زبان فارسی شعر می گفت و دیوانی از او باقی است .

پس از اورنگ زیب حکومت مغول قدرت سابقہ خود را از دست داده بود و طبعاً تشویق شاہانی از شاعران بہ عمل نمی آمد و درین زمان بود کہ محمد علی حزین (م ۱۲۰۸ھ ق) و والدہ داغستانی از ایران بہ ہند آمدند و برای زندہ نگاہ داشتن زبان و شعر فارسی کوشش‌ها کردند و از طرفی شعرای بومی ہم از جملہ آرزو (م ۱۱۶۹ھ ق) ، روحی (م ۱۱۵۲ھ ق) ، سودا (م ۱۱۹۰ھ ق) ، درد (م ۱۱۹۹ھ ق) ، منت (م ۱۲۰۸ھ ق) ، قانع تتوی (م ۱۲۰۳ھ ق) و نورالعین واقف (م ۱۱۹۰ھ ق) در این راہ رنجہا می بردند .

حال می رسیم بہ دوران بہادر شاہ ظفر آخرین پادشاہ مغولان کہ مردی شاعر و ادب پرور بودہ است و دیوانی دارد بہ زبان فارسی و اردو و ایات ذیل از اوست :

بتی سرکشی کافری کج کلاہی بہ رخ آفتابی بہ رخسار ماہی
معطر کن مغز جان دو عالم بہ عنبر فشانی زلف میاعی
نہ در خاکساری چو من بی نوایی نہ در ناز و تمکین چو او پادشاہی
فکند از سر زلف آن ماہ خوبان ظفر بر من بی بضاعت نگاہی^۲

و شعرای زمان او کہ بہ زبان فارسی واردو شعر می گفتند عبارتند از میرزا اسداللہ خان غالب (م ۱۲۸۵ھ ق) ، مومن (م ۱۲۶۸ھ ق) ، حسرتی و شیفتہ (م ۱۲۸۶ھ ق) وغیرہم و از آن جملہ غالب کہ بیشتر شہرت او بہ

۱- دختر شاہم ولیکن روبہ فقر آوردہ ام

زیب و زینت پس ہمیں است نام من زیب النساء

در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل

میل دیدن ہر کہ دارد در سخن بیند مرا

۲- اربغان پاک ، ص ۳۲ .

سبب اشعار اردوی اوست ، در باره زبان فارسی چنین می گوید :

فارسی بین تا به بینی نقش های رنگ رنگ
بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است
فارسی بین تا بدانی کاندرا اقلیم خیال
مانی و ارژنگم و آن نسخه ارتنگ من است

و این هم از اوست :

گهر از رایت شاهان عجم بر چیدند به عوض خامه گنجینه فشام دادند
افسر از تارک ترکان پشنگی بردند به سخن ناحیه فرکیانم دادند
گوهر از تاج گستند و به دانش بستند هرچه بردند به پیدا به نهانم دادند
هرچه از دستگه پارس به یغما بردند تا بنالم هم از آن جمله زبانم دادند

بود غالب عندلیبی از گلستان عجم
من ز غفلت طوطی هندوستان نامیدمش

غالب از آب و هوای هند بسمل گشت نطق
خیز تا خود را به اصفهان و شیراز افکم

غالب ز هند نیست نوایی که می کشم
گوی ز اصفهان و هرات و قمم ما

غالب از هندوستان بگریز فرصت مفت تست
در نجف مردن خوشست و در اصفهان زیستن

۱- کلیات غالب ، ص ۶۰۴ .

استیلاى انگلیسیان (۱۲۷۳-۱۳۶۶ هـ ق / ۱۸۵۷-۱۹۴۷ م)

دوره مغولان از هر جهت دوره اعتلای زبان و ادبیات فارسی در هند بود و این زبان تا سال ۱۲۵۳ هـ ق / ۱۸۳۴ م زبان رسمی آن سامان بوده است ولی مقدمات انحطاط فارسی که در عهد عالمگیر اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هـ ق) فراهم آمد و پس از آن هم هرج و مرج سیاسی که در شبه قاره توسط انگلیسیان پدید آمده بود، زمینه را برای شکست بازار زبان و ادب فارسی در آن سامان به وجود آورد. اروپائیان برای این که زبان خود را جایگزین فارسی کنند ابتدا به تشویق و ترغیب مردم به زبانهای بومی و محلی کوشیدند و پس از آن که سلطه ایشان دامنه بیشتری یافت، زبانهای ملی را تضعیف کردند و انگلیسی را به جای فارسی، زبان رسمی و اداری اعلام کردند ولی شعر و زبان فارسی به آسانی مغلوب شدنی نبود و در عهد استیلاى انگلیسیان نیز شاعران فارسی گوی در شبه قاره پاک و هند می بینیم که معروف ترین آنان غالب (متوفی ۱۲۸۵ هـ ق) است و غیر از او شاعران دیگر مانند حسرتی (م ۱۲۸۶ هـ ق)، حسن ملتانی، شبلی نعمانی (م ۱۳۳۲ هـ ق) عبیدی سهروردی (م ۱۸۸۴ م)، آزاد جهانگیر نگری (م ۱۹۰۷ م)، حالی (م ۱۹۱۴)، گرامی (م ۱۹۲۷ م) و طغرایی (م ۱۹۳۱ م) هستند که چراغ شعر فارسی را در تند باد معاندت و مخالفت دشمنان فروزان نگه داشتند. ولی مهم ترین احیا کننده شعر فارسی در شبه قاره پاکستان و هند علامه اقبال (۱۸۷۷-۱۹۳۸ م) است که مجدد شعر فارسی شمرده می شود و روح تازه در کالبد نیم جان شعر فارسی دمید و مکتب او را می توان موجد سبک جدیدی در ادب و شعر فارسی پاکستان دانست که ما آن را در این کتاب «سبک پاکستانی» نامیده ایم و پارسی گویان معاصر پاکستان بیشتر به همین سبک شعر می سرایند و درباره خصوصیات این سبک بعداً به تفصیل سخن خواهیم گفت. شعر فارسی در طی سلطه نود ساله انگلیسیان کم کم سیرنزولی را پیمود ولی در خانواده های مسلمانان همچنان معمول و مقبول ماند و در چند فارسی، زبان رسمی و درباری نبود ولی برای آنان، زبان دینی و فرهنگی بود و در این ایام فترت نیز مسلمانان برای حفظ زبان و ادب فارسی فداکاریهای فوق العاده نمودند و پس از تعلیم قرآن کریم تعلیم ادبیات فارسی را برای فرزندان

خود لازم می شمردند و بعد از قرآن به آنان گستان و بوستان و مثنوی و نثر و نظم فارسی درس می دادند. شاهد این حقیقت ترجمه احوال پارسی گویان معاصر پاکستان است که موضوع این کتاب است و از مطالعه احوالشان ظاهر است که خانواده‌های مسلمانان شبه قاره تا چه حد آثار اسلاف و زبان و فرهنگ ایران را محترم می شمردند و تا چه حد به ادبیات فارسی سهر فراوان می ورزیدند.

* * * * *

فارسی گویان پاکستان و نهضت استقلال طای

طبع شاعر بسی حساس و تأثر پذیر می باشد بویژه شاعر امروزی که بنا به مقتضای زمان حاضر حساسیت بیشتری یافته است. شاعر امروزی بر خلاف پیشینیان در محیط دربارها عمر نمی گذراند بلکه در میان توده‌های مردم کوچه و بازار و همانند آنان زندگی می کند. در شبه قاره پاک و هند بویژه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تحولاتی روی داد که زندگی مردم را دگرگون ساخت. بر افتادن مسند سلطنت پادشاهان مسلمان هند در سال ۱۸۵۷ م و تسلط اروپائیان به آن سر زمین و نهضت های آزادی خواهانه مردم آن سامان و آغاز مبارزه صد ساله برای رهایی از بیداد بیگانگان و تأسیس کشور خداداد پاکستان در سال ۱۹۴۷ م، وقایع تاریخی هستند که طبعاً بر افکار و آثار مردم بویژه شاعران اثر عمیقی گذاشتند و از این رو در شعر هم تحولی به وجود آمد و برای شناختن شعر معاصر پاکستان، نظری اجالی بر تاریخ معاصر شبه قاره پاکستان و هند لازم است و اینک بدین منظور ما نگاهی به دور نمای سیاسی و فرهنگی این زمان می افکنیم.

پس از تسلط کامل انگلیس در سال ۱۸۵۸ م، مسلمانها بیشتر مورد انتقام آنان قرار گرفتند چون مسلمین را مدعیان سلطنت می دانستند و برای حکومت تازه لازم بود که از نفوذ و جمعیت مسلمین بکاهند، بنا بر این از استخدام آنان در ادارات دولتی ممانعت شد و زبان فارسی که زبان فرهنگی و دینی و درباری مسلمانان بود، مورد بی اعتنایی قرار گرفت و بتدریج انگلیسی را جانشین آن کردند حتی طریقه تعلیم و تربیت

را ہم تغیر دادند ۱ . مسلماً زندگی در چین محیط برای مسلمین ناگوار بود .
 در این هنگام کہ مسلمین بہ چین وضع وخیم دچار بودند ، بیگانگان
 توانستہ بودند کہ حمایت اکثریت ہندوان را بہ خود جلب کردہ آنان را در
 پیشبرد مقاصد مغرضانہ خویش باخود ہماہنگ سازند . این وضع ادامہ داشت تا
 اینکہ در سال ۱۸۸۵ م حزب کنگرہ ہند تشکیل شد و چون غرض اصلی پیشوایان
 این حزب بہ دست آوردن آزادی شبہ قارہ و برانداختن سلطہ بیگانگان بود ،
 مورد استقبال قاطبہ مردم اعم از مسلم و ہندو قرار گرفت . ولی در جریان کار
 حزبی معلوم شد کہ چون اکثریت زعمای حزب از ہندوان بودند ، بہ منافع
 مسلمین کمتر توجہ داشتند و منافع ہمکیشان خود را مرجح می دانستند .
 بنابراین موجب دلسردی مسلمین بتدریج فراہم گردید تا این کہ بعضی از
 دانشمندان و متفکران آنها در صدد چارہ جویی برآمدند و از جملہ سید احمد خان
 (متوفی ۱۸۹۸ م) ۲ است کہ مسلمین را متوجہ وضع نا ہنجار حزب کنگرہ نمود
 و آنان را برای قیام و اقدام تازہ ای تشویق نمود و عقیدہ او چین بود کہ
 مسلمین با آموختن علوم جدیدہ ، خود را برای دخالت در امور اجتماعی و سیاسی
 کشور آمادہ تر سازند و برای پیش رفت این مقصد سید احمد خان جوانان
 مسلمان را بہ تحصیل در «اینگو اورینتال کالج» کہ در سال ۱۸۷۵ م /
 ۱۲۹۲ ق در علی گر تاسیس کردہ بود ، فرامی خواند و ہدین دانشکدہ بود
 کہ در سال ۱۹۲۷ م بہ صورت دانشگہ بزرگ اسلامی (مسلم یونیورسٹی) درآمد
 و مرکز نہضت های بزرگ استقلال طلبی مسلمین قرار گرفت تا منجر بہ
 تحصیل استقلال پاکستان گردید و محمد ایوب خان رئیس اسبق مملکت پاکستان
 و سردار عبدالرب نشتر و ایافت علی خان و بسیاری از زعمای دیگر این سرزمین
 از پرورش یافتگان این کانون علم و ادب می باشند .
 ہندوان ، چون از قرون متہادی هیچ زبان رسمی و متداول از خود
 نداشتند ، زبان انگلیسی را بہ رضا و رغبت قبول کردند ولی برای مسلمانان دل

۱- تاریخ مسلمانان پاکستان و بہارت ، تالیف سید ہاشمی ، کراچی ، ۱۹۵۳ م .
 ص ۳۴۳ .

۲- فلاطون طفلی باشد بہ یونانی کہ من دارم
 مسیحا رشک می آرد ز درمائی نہ من دارم
 (سید احمد خان)

کندن از زبان فارسی و برگزیدن انگلیسی به جای آن ، که زبان معمولی در مدارس و ادارات دولتی شده بود ، چندان خوش آیند نبود و سیاست دایمی بیگانگان که بر اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» متکی بود ، از ایجاد تفرقه بین مسلمین و هندوان استفاده کرده و بنیان تسلط خود را بر آنان مستحکم می کردند . پس بدین علل بود که مسلمین در سال ۱۹۰۶ م به تأسیس حزب مسلم لیگ در داکا اقدام نمودند و آن را مرکز فعالیتهای پی گیر خود برای حصول استقلال قرار دادند .

پس از جنگ جهانی اول اخبار ناگواری از تجاوز انگلیسیان در سرزمین ایران و ترکیه به مسلمین شبه قاره می رسید و آنان که از دیر زمان دل بسته به فرهنگ و زبان ایران و اسلام بودند به سختی متأثر شده و در صدد اظهار همدردی با برادران دینی خود بر آمدند . انقراض امپراطوری عثمانی شور و هیجانی در مسلمین شبه قاره برانگیخت و در نتیجه نهضتی به نام تحریک خلافت به قیادت مولانا شوکت علی و مولانا محمد علی جوهر (م ۱۹۲۸ م) که هر دو به زبان فارسی شعر می سرودند ، به منظور حمایت از خلافت عثمانیه به وجود آمد .

در این جا باید گنت که در سال ۱۹۲۰ م حزب کنگره هند هم با حزب مسلم لیگ در ناگ پور جلسهای مشترک تشکیل داده در طرف داری از ملل اسلامی و ضمناً جنبش آزادی خواهی و طرد بیگانگان هم آهنگ گردیدند و از نتایج این جلسه مشترک قطعنامهایی بود که به موجب مفاد آن خود داری از خرید کالای انگلیسی و ترک استخدام در ادارات آنها و صرف نظر کردن از القاب و عناوینی که از آنها گرفته بودند و خود داری از فرستادن فرزندان خود به مدارس آنها و بطور کلی عدم تعاون و ترک موالات و هر گونه معاشرت و مصاحبت با آنان ، به مردم شبه قاره توصیه می گردید .

مسلمانان هم چنان در تقویت آزادی خواهی می کوشیدند تا این که در سال ۱۹۲۷ م قانداعظم محمد علی جناح به تنظیم قانون اساسی پرداخت و آن قانون مورد قبول اکثریت اعضای حزب کنگره هند قرار گرفت ولی بعداً قاطبه هندوان به قبول آن گردن نهادند و از این رو ثابت شد که هم کاری مسلمین و هندوان با یک دیگر امری محال است و زندگی آنان در تحت یک قانون و مقررات یک حکومت ممتنع است .

مسلمانان که در آغاز کار پشتیبان حزب کنگره بودند، چون دریافتند که این حزب نسبت به منافع مسلمین بی اعتنا و در باطن طرف دار مرام و مقصود هندوان است، بتدریج از حزب کنگره کناره گرفته به حزب مسام لیگ پیوستند از جمله علامه اقبال که سالهای متبادی طرف دار اتحاد مسلمین و هندوان بود و ضمناً در سروده‌ها و نوشته‌های خود از این مقصود پشتیبانی می‌کرد، چون بی انصافیهای حزب کنگره هند را درباره مسلمین مشاهده کرد، از روش سابق خود دست کشید و چنین اعلام کرد که هم کاری و هم آهنگی مسلمین و هندوان که دو ملت جداگانه هستند غیر ممکن است و باید دولت جدیدی برای مسلمین در قسمتی از هندوستان ایجاد گردد.

در جلسه حزب مسلم لیگ که در شهر اله آباد به سال ۱۹۳۰ م به ریاست علامه اقبال برپا گردید، اقبال برای اولین بار بالحن قاطع اعلام کرد که تشکیل یک دولت اسلامی در قسمتی از هندوستان کاملاً مشروع و موافق با مصالح اجتماعی مسلمین است و این کلام او مورد قبول کلیه اعضای حزب مسلم لیگ و قاطبه مسلمین می‌بود ولی با شرایط موجوده در آن زمان و مکان حصول چنین مقصودی کاملاً مستبعد می‌نمود و به نظر بسیاری از مردم جز خواب و خیال شاعرانه چیزی نبود چنان که محمد علی جناح بزرگ‌ترین مبارز سیاسی و راهنمای مسلمانان هند هم پیش نهاد اقبال را عملی نمی‌دانست و بر این عقیده بود که مسلمانان می‌توانند در بین هندوان با استفاده از تساوی کامل در حقوق مدنی زندگانی کنند و در حفظ آداب و رسوم خود آزاد باشند ولی اقبال بر عقیده خود که تنها راه حل مشکل هندوستان بود، تا دم آخر پافشاری نمود و آن قدر استواری و استقامت به خرج داد که سرانجام مردم را با خود هم دامستان کرد.

دو سال پس از فوت اقبال، قائد اعظم محمد علی جناح که به دکتترین

- ۱- ترانه هندی "ونیا شواله" از این قبیل منظومه‌هاست که در "بانگ درا" نخستین مجموعه اردوی اقبال موجود است.
- ۲- تقریباً هزار سال پیش ابوریحان بیرونی در "تحقیق مالاهند" وجود دومات مختلف را در هند ذکر کرده است.
- ۳- حرف اقبال، ص ۳۰؛ روسی عصر، ص ۱۱.

اقبال پیوسته بود، در جلسه حزب مسلم لیگ که به تاریخ ۲۳ ماه مارس ۱۹۴۰م در لاهور تشکیل یافت، نظریه دولت مستقل اسلامی را که به نام «قطعنامه پاکستان» مشهور است، اعلام نمود و پس از پایان جلسه، جناح چنین گفته بود: «اقبال دیگر در میان ما نیست، ای کاش می بود و در خوشحالی ما از تصویب این قطعنامه شرکت می کرد و می دید که ما چنان کردیم که او می خواست».

از مطالب بالا روشن می شود که تأسیس و بنیان گذاری پاکستان نتیجه اندیشه بلند یک شاعر پارسی گوی آن سامان بود که در مکتب شاعران فارسی پرورش یافته بود. قائد اعظم درباره اقبال چنین گفته است: «اقبال نه تنها یک متفکر بلکه راه نما و رفیق من بود. در تاریخ ترین روزگار مسلم لیگ (جمعیت مسلمانان هند) مانند یک صخره محکم برپا ماند و هرگز متزلزل نشد».

درین نهضت آزادی خواهی غیر از اقبال که روح و روان این نهضت بود پارسی گویان دیگر شبه قاره مانند مولانا ظفر علی خان ظفر، مولانا عبدالمجید سالک، عطاءالله شاه ندیم بخاری، مولانا مرتضی احمد خان میکش، علامه مشرقی و دیگران که ذکر آنان در این کتاب آمده است، نقش های مهمی ایفاء نمودند و برای ایجاد یک کشور جدید زحمتهای کشیده و رنجها بردند، زندانی شدند و تبعیدها دیدند و مورد قهر و تعقیب دولت وقت قرار گرفتند تا حدی که به ترک خانه و خاندان خود مجبور شدند و به مهاجرت اقدام کردند و در نتیجه این مجاهدتها بالاخره روز چهاردهم ماه اوت ۱۹۴۷م شبه قاره هندوستان طبق نقشه اقبال به دو ناحیه منقسم گردید و سرانجام بزرگ ترین دولت اسلامی جهان به نام «پاکستان» به وجود آمد و می بینیم که این تغییر مسیر تاریخ شرق نتیجه اندیشه های بلند یک شاعر پارسی گوی پاکستان است که در جهان به نام «اقبال» شهرت دارد.

۱- قائد اعظم محمد علی جناح مؤسس پاکستان تألیف هکتور بولیتو، ترجمه سید غلام رضا سعیدی، ص ۲۲۱.

Jinnah, Creator of Pakistan by Hector Bolithe, London, March 1957, Page 128.

۲- رومی عصر، ص ۱۱.

پس از تاسیس پاکستان (۱۹۴۷-۱۹۷۳/۱۳۶۶-۱۳۹۳)

تاسیس کشور جدید، در نواحی مسلم نشین باختری و خاوری شبه قاره به نام پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی دراصل سرآغاز احیای زبان و فرهنگ ایران است. پس از تشکیل پاکستان بیشتر جمعیت مسلمانان از نقاطی که در اثر تقسیم کشور، جز و خاک «بهارت» (هند کنونی) شده بودند، به شهرهای پاکستان رو آوردند و در سرزمین پاکستان سکنی گزیدند. در ضمن این مهاجرت عظیم، سخن سرایان فارسی شبه قاره مانند و حشت از کلکته و تمنا از پتنه و حر از لکهنو و عشقی و فاضل و رزی و عاصم و ذهین از وسط هند و شاد از علیگر و هادی از اله آباد و عارف از حیدرآباد دکن و رئیس و علی از امرتسر و دانش از بریلی و عظامی از جالندهر و بیضا از امرتسر و زبیده از پتیاله به شهرهای پاکستان هجرت کردند و بدین صورت مراکز زبان و ادبیات فارسی از آن سوی مرز به پاکستان منتقل شد و مراکز قدیمی که در نواحی پاکستان از زمان سلطان محمود غزنوی پا بر جا بودند بیشتر تقویت یافتند. چون یکی از علل تقاضای مسلمانان شبه قاره برای مملکت جداگندی به نام پاکستان این بود که بتوانند فرهنگ و هنر زبان و ادبیات خویش را آزادانه توسعه بدهند و سنن و روایات اسلاف خود را تقلید و نگه داری کنند.

پس از تشکیل پاکستان، برای حفظ شعر و ادب فارسی که آینه دار فرهنگ مسلمانان شبه قاره است، نهضت نشأت ثانیه در پاکستان پدید آمد و در اثر آن فارسی بیشتر مقبول و معمول شد و هم چنین شعر فارسی نیز رونقی تازه گرفت. انجمن های ادبی فارسی در گوشه و کنار کشور به وجود آمد و سرودن شعر فارسی دگر بار آغاز شد و در این دوران انجمن ادبی فارسی کراچی، بزم سعدی حیدرآباد، بزم حافظ لاهور، سازمان فارسی راولپندی و انجمن های ادبی پشاور و ملتان و کوئته شهرتی بسزا دارند.

باید گفت بجز پارسی گویانی که ذکر آنان در این کتاب به تفصیل آمده است، در این دوره نویسندگان توانا نیز به زبان فارسی به وجود آمده اند

۱- استقلال پاکستان، آقای عباس فیض، ص ۷۹؛ پاکستان، سید غلام رضا سعیدی،

که از آن جمله دکتر غلام سرور ، دکتر محمد باقر ، دکتر علی رضا نقوی ، دکتر عرفانی ، دکتر انعام الحق کوثر ، دکتر سید محمد اکرم بنت زهرا ، منیر گجراتی ، حسنین کاظمی ، سید مرتضیٰ موسوی ، دکتر محمد ریاض ، دکتر محمد ظفر خان و دیگران که نوشته‌های ایشان از حیث سبک و انشاء با نویسندگان امروزی ایران تقریباً برابر است .

زبان اردو که فعلاً زبان رسمی پاکستان است در حقیقت شعبه‌ی بی است از زبان فارسی و به الفبای فعلی فارسی نوشته می شود و امروز در تمام شبه قاره پاکستان و هند رواج دارد و همگان برای تفهیم و تفهم بکار می برند و اشعار اردوهم کلاً در قالب اوزان عروضی شعر فارسی است و از نظر صنایع شعری و اصناف سخن نیز با شعر فارسی همانند است و نیز زبان دیگری که زبان بنگالی نام دارد و در بنگال متداول است ، صدها و اژه فارسی در خود جذب کرده است .

شاعر بزرگ ملی پاکستان قاضی نذراالاسلام غزلیات حافظ و رباعیات خیام را به زبان بنگالی ترجمه منظوم کرده است و در شعر خود بجزر و اوزان و تشبیهات و استعارات و تراکیب فارسی بکار برده است . نذراالاسلام در حقیقت بنیان گذار سبک جدیدی در زبان و شعر ادب بنگالی است . او به استقبال سخن‌سرایان بزرگ ایران به زبان بنگالی غزلیات سروده و از افکار و آثار دانشمندان ایرانی الهام گرفته است . هر چند وی مثل اقبال ، فارسی را وسیله ابلاغ افکار ملی و میهنی خود قرار نداده ولی زبان بنگالی را چنان با فارسی آمیخته است که فارسی زبانان مطالب برخی از آثار او را به خوبی درمی یابند . قاضی نذراالاسلام دراصل مؤسس نهضت جدید در ادبیات بنگالی و احیاء کننده روایات و سنن ادبیات فارسی در آن سامان است و بسیاری از شاعران جوان به پیروی از او همین طریقه را اختیار کرده اند .

از پیدایش کشور پاکستان برصحنه تاریخ جهان ، باب نوین در استحکام روابط دیرینه پاکستان و ایران گشوده شد و ملت ایران از این که پاکستان به استقلال نایل آمده و در ردیف ملل راقیه قرار گرفته است ، شاد و مسرور می باشد . ملت پاکستان نیز از تجدید روابط قدیمی با ملت برادر و هم کیش و هم زبان ایران خوشنود است .

نخستین کشوری که پاکستان را به رسمیت شناخت ، ایران بود و اولین

رئیس مملکت که از کشور پاکستان دیدن کرد ، شاهنشاه ایران بود که بین ملت پاکستان هم محبوبیتی فراوان دارد . پیمان همکاری عمران منطقی که در سال ۱۹۶۴ م به وجود آمد ، نموداری از آرزوهای دو ملت است که برای تشدید روابط مادی و معنوی خویش کارهای نمایان انجام داده اند . در اشعار پارسی گویان معاصر از این قبیل مطالب بسیار می بینیم و ایران دوستی یکی از مختصات شاعران امروزی پاکستان است .

در دنبال این ابراز دوستی و برادری بارقه عشق و محبت در قلوب مردم هر دو کشور هم جوار و هم کیش و هم زبان درخشید و شاعران ایرانی چون بهار ، سرمد ، رهی معیری ، قاسم رسا ، ناظر زاده کرمانی ، کاظم رجوی ، حسین عاطف و عباس فرات منظوماتی سرودند و در آن ابراز علاقه به رهنمایان و شاعران و ملت پاکستان کرده اند .

بدیهی است که رفت و آمد مردم و تبادل هیئت های فرهنگی دو کشور اثری عمیق در ادب امروز پاکستان گذاشته است و در نتیجه مراکز زبان و ادبیات فارسی در پاکستان قوت تازه یافت و از دو طرف نیرو گرفت یعنی از یک طرف بیشتر فارسی زبانان و ایران دوستان پس از تقسیم شبه قاره به پاکستان پناهنده شدند و از طرف دیگر رفت و آمد ایرانیان به پاکستان افزایش یافت .

تأسیس خانه های فرهنگی ایران از طرف سفارت کبرای شاهنشاهی ایران در شهرهای مختلف پاکستان و توزیع کتابها و مجلات و جراید ایرانی و تجلیل دانشمندان پاکستانی برای خدمات ادبی و علمی و فرهنگی که در راه توسعه زبان و ادبیات فارسی در آن دیار انجام داده اند و دعوت بی سابقه دانشجویان پاکستانی به دانشگاه تهران و کمک های گرانبهای شاهنشاه ایران به مؤسسه های علمی و ادبی پاکستان ، نهال ادب فارسی را در این سرزمین برومند و بارور کرده است . از جمله « مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان » در راولپندی که « کتابخانه گنج بخش » مرکز در حدود ۷۰۰۰ مجلد کتاب چاپی و ۳۰۰۰ نسخه خطی دارد .

شعر معاصر فارسی در پاکستان و سبک آن

شعر کلاسیست موزون و مقفی که زاده اندیشه و زاینده اندیشه باشد و چنین سخنی تابع زمان و مکانی نتواند بود. اندیشه ژرف بین شاعر در حالی که در گوشه بی ساکن است، می تواند مناظر طبیعی مختلفه را که گاهی بیابان خشک و گاهی بوستان پراز ریاحین است، در دیده ضمیر خود مجسم سازد و اوصاف آن ها را در قالب کلمات معدود بگنجانند و به صورت شعری نغز و خوش آهنگ به گوش دل دیگران برساند. این مردمان خاکی را سیر افلاکی است و در حالی که خشت زیر سردارند، پای بر هفت طارم افلاک می گذارند و الحق می توان گفت که سخنان آنان الهام غیبی است که استاد ازل به آنان می آموزد و آنان در برابر آینه افکار مردم همان سخنان را بر زبان می آورند.

شعر معاصر چنان که مشاهده می کنیم در طی قرون، شاعران شبه قاره آثار بسیاری که گنجینه های گرانبهائی از گوهرهای آبدار الفاظ و معانی و حکمت و فلسفه و پند و اندرز است، به وجود آورده و برای مردم امروزی این سرزمین به میراث گذاشته اند که با وسایل طبع و نشر امروزی به طور سهل و آسان در دسترس مردمان این سرزمین قرار می گیرد.

بازماندگان این مردان روشن دل، سرایندگان و گویندگان امروزی پاکستان هستند که در روشن نگاه داشتن چراغ علم و فضل و ادب و فرهنگ آنان همی

کوشند و از این رو به سرمایه معنوی و فرهنگی ملت و کشور خویش می افزایند .
باید گفت که مختصات زندگانی شاعر امروزی با شاعر زمان گذشته تفاوتی بسیار دارد . در این زمان اگر ظفر علی خان را در زندان می بینیم ، زندان او همانند زندان های نهصد سال پیش مسعود سعد سلمان هانیست و اختر شیرانی را اگر در کشت زار های لاهور به سرودن شعر سرگرم می یابیم ، سرگرمیهای او به آنچه ابوالفرج رونی ها در همان کشت زار ها داشته اند ، تفاوت بسیار دارد .

بنا بر این سروده های شاعران امروزی دارای تحولی بس شگرف است که باید گفت این طفل یک شبه ره صد ساله رفته است ، بویژه جنبش آزادی خواهانه مسلمین هند که طبعاً موجب پیدایش افکار و اندیشه های جدید وطن پرستی و علاقه مندی به حفظ آزادی و اعتلای ملک و ملت گردیده ، دگرگونی های خاصی در اشعار شاعران آن سرزمین به وجود آورد و در این زمان است که نوای شور انگیز "پیام مشرق" از زبان ببلل لاهور شنیده می شود .

سبک لغت سبک در عربی به معنی گداختن و ریختن زروسیم است و سبیکه پاره نقره گداخته را گویند ، اما مدتی دراز است که اهل ادب بر سبیل مجاز آن را مترادف با طرز و شیوه و سیاق و طریقه به کار می برند . بنا برین می توان گفت که سبک عبارت از شیوه ویژه بیان ما فی الضمیر است .

به نظر ناقدان ادب هر سخنوری دارای سبک مخصوصی است و ارزش اثر هر گوینده یا نویسنده بستگی به سبک گفتار و نوشته های او دارد و لزوم داشتن سبک پسندیده محتاج به شرح بیشتری نیست زیرا که بی وجود آن بیان احساسات به طرز شیوا مقدور نتواند بود .

کینیت اصلی سبک عبارت است از میزان شباهت تعبیر لفظی فکر به اصل آن . اگر طرز بیان فکر بلند ، بلند نباشد ، بداست و تصنع و تکلف و تعاسف و اغلاق ، عیوب دیگر سبک سخن به شمار می آیند که بسا اوقات معنی اصلی را بکلی از نظر دور می نمایند و کلام بسیار لفظ و اندک معنی می شود . سبک

۱- اشاره به اقبال لاهوری .

۲- سبک خراسانی در شعر فارسی ، دکتر محمد جعفر محبوب ، تهران ، ۱۳۴۵ ه ش ، پیش گفتار .

نیکو سبکی است که در آن الفاظ با معانی برابری کند . به طور خلاصه سبک هر کس عبارتست از روشی که وی برای بیان اندیشه خود بکار می برد .

به عنوان مثال می گوئیم که افکار ابوالفرج رونی ، مسعود سعد سلمان و امیر خسرو را بسا کسان دیگر هم داشته اند ولی چون شیوه ذکر مطالب آنان با شیوه این سه شاعر همسان نبوده است ، نظیر آنان نتوانسته اند شهرت یا بند و یا از خود نام بجای گذارند .

تحول سبک هر کشور و هر محیط و هر عصر داری مختصات جداگانه بی است و شاعر و نویسنده مجبور است با توجه به مقتضیات محیط و اجتماع ، تحولات و تغییرات الفاظ را در نظر بگیرد و سخن خود را با اسباب و افزار متداوله زمان خود متناسب سازد . مثلاً فصاحت و بلاغت در زمان غزنویان بر سادگی و روشنی و صراحت تکیه داشت که از مختصات سبک خراسانی است در صورتی که در زمان تیموریان اساس فصاحت و بلاغت متکی بر ابهام و عبارات مغلق و لغات مشکل بود که از مختصات سبک هندی یا اصفهانی به شمار می رود . همان طور که افکار و نیت و ذوق شعرا در ادوار مختلف حیات جلوه های گوناگون و متفاوت می یابد ، زبان شعر نیز همراه تحول و تطور زمان دگرگونی می پذیرد و در هر عصری به اقتضای محیط ادبی و اجتماعی رنگی و صورتی خاص پیدا می کند .

سبک شعر فارسی ۲ ملک الشعرا بهار سبک شعر و نثر فارسی را تا دوره بازگشت ادبی به سه دوره تقسیم کرده است : سبک خراسانی ، سبک عراقی و سبک هندی ، و سبک بازگشت را که در حقیقت همان سبک عراقی است و مختصر چاشنی هم از سبک هندی دارد ، می توان سبک چهارم دانست . در فواصل هر یک از این سبک ها دوره برزخی موجود است که به سبک بین بین تعبیر می شود .

چنانکه ملاحظه می شود نام این سبکها به مکانهای معین بستگی دارد اما در واقع مکان را در تحول شعر خالی نبوده است بلکه این سبکها مربوط به

- ۱- سبک شعر پارسی در ادوار مختلف ؛ دکتر شجیعی ؛ ۱۳۴۰ هـ ش ، ص ۱۱ .
- ۲- سبک شناسی ؛ ملک الشعرا بهار ؛ سخن سنجی ، صورتگر ؛ نقد ادبی ، زرین کوب ؛ سخن و سخنوران ، فروزانفر .

زمانها و ادوار معین تاریخی است و چون هر یک از این اقسام در یکی ازین نقاط نشأت کرده و در آنجا رشد و توسعه یافته به نام همان مکن معروف گردیده است . هر سبک در دوره معینی آغاز شده و پس از گذشت مدت زمانی نطفه‌های سبک بعد در آن رشد کرده و سبک تازه‌ی را پدید آورده است . از این رو ممکن نیست که بین دو سبک حد فاصلی قرار داد و زمانی را معین کرد . چنانکه شعر فارسی در مدتی در از تحول یافته است به نحوی که نخستین شعر سبک خراسانی با آخرین شعر سبک عراقی تفاوتی آشکارا دارد ولی آخرین شعر سبک خراسانی با اولین شعر سبک عراقی تفاوتی محسوس ندارد . اما در عین حال سبک بین بین نیز وجود دارد ، مثلاً شعر ابوالفرج رونی و انوری دارای سبک بین خراسانی و عراقی است .

سبک پا کستانی : شعر فارسی در عصر غزنویان در شبه قاره پا کستان و عند به سوی ترقی و تکامل می رفت و در دوره مغولان به درجه اعتلای خود رسید . پس از مغولان ، دوره بازگشت در شعر فارسی روی نمود و شاعران از پیچیدگیهای سبک هندی (یا سبک اصفهانی) متنفر شده به پیروی از استادان سبک عراقی و خراسانی پرداختند چنانکه از اشعار شبلی و حالی مشاهده می کنیم که سبک آنان برخلاف گذشتگان ، بیشتر سبک بازگشت است . قرن بیستم میلادی در آن سامان قرن دگر گونیهای سبک شعر فارسی است و شاعران تقلید استادان قدیم را گذاشته ، پایه سبکی نوین را نهادند که می توان آن را سبک پا کستانی نامید .

در دوران هفتاد ساله اخیر که مورد بحث ماست ، شعر فارسی در پا کستان و هند سه حالت متمایز داشته است .

حالت اول پیروی کامل از سبک و شیوه شعرای سلف بوده است که بیشتر شعرا در طریقه پیشینیان خود گام نهاده اند .

حالت دوم انعطاف شعرا به جانب مقتضیات زمان و مکان از نظر ذکر مطالب و مضامین با حفظ کامل شیوه و طرز بیان متقدمین است .

حالت سوم که در حقیقت تکامل حالت دوم است ، پرداختن شعر است به مسائل روزمره زندگی و انتخاب شیوه‌های سهل الفهم که متناسب با ذوق و یادگیری عامه مردم باشد .

این سه حالت سه مرحله ایست از تکامل شعر معاصر که به حکم قانون طبیعی «تکامل تدریجی» به ظهور رسیده است. زیرا زمان سلسله ممتدی است که یک سوی آن به گذشته و سوی دیگر آن به آینده اتصال دارد و بدین جهت زمان ماضی در حال، و زمان حال در مستقبل دائماً مؤثر می باشد.

روش متقدمین که از آن به سبک های خراسانی و عراقی و هندی (اصفهان) و غیره تعبیر کرده اند چه از حیث صورت و چه از حیث ماده، لفظاً و معنأ، در روش متأخرین مؤثر بوده است و بتدریج اسلوب های قدیم جای خود را به شیوه های جدید می دهند و این کاروان تکامل در همه جا و همه چیز به همین سنت دائماً در حرکت است.

از ترکیب این سه حالت سبک خاصی به وجود آمده است که ما در این کتاب آن را **سبک پاکستانی** نامیده ایم به اعتبار این که در اشعار شعرای این عصر تقریباً افکار و اندیشه های نوینی نمایانده می شود که در اشعار شعرای قبل که اکثر به سبک هندی سخن می گفتند، کمتر دیده می شود و همچنین زبان شعر نیز در این عصر ساده تر و آسان تر گشته است و ساده گویی و ساده نویسی رواج بیشتری دارد.

گویندگان **سبک پاکستانی** از مجور ثقیل اجتناب کرده و اوزان و مجور فرح انگیزی که طبیعت عامه آن را می پسندد، انتخاب و اختراع کرده اند. تکرار قوافی و تعدد آن را به پیروی اشعار اروپایی نیز می آورند.

پارسی گویان معاصر پاکستان می کوشند که زبان امروزی ایرانی را به کار ببرند تا شعر امروزی پاکستان در ایران کنونی هم فهمیده شود. در شعر معاصر پاکستان چند نوع جدید شعر نیز اضافه شده و اصناف سخن که محدود به قصیده و مثنوی و قطعه و رباعی بود، به ترکیب بندها و مسط های جدید که در هر مصراع آن، قافیه ها به طرز نوین ابداع می شود و در سر هر بند چند مصراع ویانیم مصراع به طور بر گردان با همان قافیه تکرار می شود، اضافه شده است و «سایه» به طرز شعر زبان پنجابی و «سونت» به طرز ادبیات اروپایی و «شعر سپید» و «نظم آزاد» و ترانه های گوناگون به ظهور آمده است که در کتابهای قدیم «بدیع» از آن اسمی و عنوانی ذکر نشده است.

نطفه **سبک پاکستانی** در اشعار حالی و شبلی و ادیب پيشاوری و گرامی

و بهائی موجود است . ویژگی‌های سبک پاکستانی اجلاً در زیر و مفصلاً در ضمن بیان سبک اشعار یکایک پارسی گویان معاصر می آید . در شعر سبک پاکستانی علاقه به آیین مقدس اسلام ، ایران دوستی ، شرق نوازی ، میهن پرستی ، نوع دوستی ، دعوت بکار و کوشش ، مبارزه به رکود و جمود ، دید وسیعتر به اوضاع جهان ، احتیاج تجدید فکری و دعوت به اتفاق و همکاری بین ملل خاوری به طور بارزی دیده می شود و شاعر امروزی پاکستانی اکثر اندیشه های چنین در سر و سخنانی چندان بر قلم دارد و بهترین نمونه این سبک با تمام مزایای آن در آثار علامه اقبال دیده می شود .

قالب های شعری در سبک پاکستانی : قالب های شعری در سبک پاکستانی بر حسب کثرت استعمال بدین ترتیب است :

غزل ، قطعه ، (در پاکستان این نوع سخن را نظم هم می گویند) ، مثنوی ، قصیده ، رباعی ، دویتی ، ترانه ، ترکیب بند ، ترجیع بند ، مستزاد ، مسمط ، شعر سپید ، سونت و ماهیا .

معانی شعری در سبک پاکستانی : حمد خدا ، نعت رسول ، منقبت اکبر اسلام ، مدح ، توصیف ، تغزل ، مرثیه ، یاد از گذشتگان ، قطعات ماده تاریخ ، پند و اندرز و حکمت ، تصوف و عرفان ، مضامین دینی ، ملی ، میهنی ، سیاسی ، عشقی ، استناده شاعران از معلومات رایج عصر خویش در شعر ، تأثیر افکار متقدمین در شعر معاصر و استقبال از شاعران قدیم .

شعر امروز پاک و آنچه در اوست : شاعر آینه تمام نمای اوضاع زمان و مکان خویش است و سبک شعرش نماینده محیط و زمان و مکان شاعر است . در عصر حاضر شعر از حلقه خواص بیرون آمده و در دسترس عامه مردم قرار گرفته است و به علت انتشار وسیع سواد و خواندن و نوشتن و رواج فن چاپ ، وسایل انتشار آثار شعری بیش از پیش فراهم گردیده است .

در این دوره کلمات نویسندگان و شاعران ملل دیگر که از برکت فن چاپ در اطراف جهان انتشار یافته به مردم جهان می رسد و از آن ترجمه ها به زبان فارسی و اردو در می آید و به چاپ می رسد و مورد مطالعه و استناده صاحبان

۱- رک . شرح احوال و آثار علامه اقبال در این کتاب .

قریحه و ارباب ذوق قرار می گیرد و به همین سبب قالبهای تازه و مضامین نو به شعر فارسی پاکستان افزوده شده است که در بالا ذکر گردید .

در این عصر نهضت های ملی و دینی و وطنی و ادبی مسلمانان شبه قاره که در گوشه و کنار مملکت برای آزادی خواهی و حفظ سنن اسلامی پدید آمده ، باعث پیدایش اشعار سیمینی و ملی و سیاسی شده و آثار گویندگانی چون حالی ، شبلی ، اقبال ، مشرق ، ظفر علی خان ، قمر قمرازی ، تمنا عهادی و دیگران آئینه دار این نهضت می باشد .

ایران دوستی : زوال سلطه بیگانگان در شبه قاره و قیام پاکستان و نهضت مشروطه طلبی و آزادی خواهی در ایران در قرن بیستم میلادی محیطی پدید آورد که برای تجدید روابط گذشته بین پاکستان و ایران کاملاً متناسب بود و رفت و آمد هزاران تاجر و جهان گرد و دانشجو موجب تشدید روابط حسنه بین دو کشور گردید و تماس بیشتر ملت ایران با ملت پاکستان در قرائح و ذوق مردم پاکستان مانند تماس دو فلز تولید حرارت و نیرو کرد و شعله ای بر ادبیات فارسی پاکستان تایید که پرتو آن در آثار نویسندگان این عصر به خوبی نمایان است و ما آن را در این کتاب به نام «ایران دوستی» ضبط کرده ایم . و تقریباً تمام پارسی گویان معاصر از بن قبیل اشعار سروده اند .

اشعار دینی : تغییر رژیم و تأسیس کشوری آزاد به نام پاکستان برای مسلمانان شبه قاره که خود را علمداران اسلام می گفتند ، اثری عمیق در افکار دینی و مذهبی و ملی شاعران کرد و چون پاکستان بر اساس دیانت اسلام و حیانت فرهنگ و زبان و ادبیات اسلامی که فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی جزو بزرگ آن بود ، به وجود آمد ، نویسندگان و گویندگان به سرودن اشعار دینی و ملی بدین زبان متمایل شدند و بیشتر شعرا این چنین مطالب را در شعر خود آورده اند .

اشعار سیاسی و سیمینی : حوادث مهم جهانی که در این مدت کوتاه روی داده است ، نیز تاثیری بزرگ بر گویندگان نهاده و پارسی گویان پاکستان تحت نفوذ آن قرار گرفته اند . این حوادث عبارت است از دو جنگ جهانی ، نهضت های آزادی خواهی در شبه قاره ، تأسیس حزب مسلم لیگ ، انحطاط نیروهای استعماری در سراسر جهان ، رفع سلطه انگلیسیان از شبه قاره ، تأسیس پاکستان ،

اوضاع و احوال زمان را به کلی دگرگون کرد و بر ذهن و ذوق شاعران اثر فراوان گذاشت و شاعران نیز با سرودن اشعار مؤثر به نوبه خویش در توفیق یافتن این نهضت ها سهمی بسزا داشته اند .

مبارزه با رکود و جمود و تشویق به کار و کوشش در طی پنجاه سال اخیر در جهان سیاست و اقتصاد ، افکار جدیدی به وجود آمد و اختراعات تازه به سرعت در انتشار آنها کمک کرد . تحول شعری نیز به همان روش تغییر و تبدیل و بسط و نشر یافت و مضمون شعرها نیز که تار و پود آن از محسوسات شاعر بافته می شود بالطبع در اثر تغییر محسوسات تغییر یافت . این است که در آغاز نهضت آزادی خواهی ، شاعران شبه قاره در باب مبارزه با رژیم استعماری و وضع قوانین اساسی و حقوقی سخن گفته و اینک که به منزل استقلال و آزادی رسیده اند ، شاعر معاصر این گونه افکار را قدیمی دانسته و به افکار تازه که عبارت از ایجاد شخصیت و جوانمردی و حفظ استقلال ملی و آزادی است روی آورد ، و همکاری با ملی را که در صدد شکستن یوغ استعمار بیگانگان و استیلای تجاوز کاران هستند ، تبلیغ و مردم را به مبارزه با رکود و جمود و دعوت به کار و کوشش ترغیب می کند .

اقبال شناسی هر چند گهگاهی در این دوران شعر از اوج اعتبار پایین آمد و مجالس و محافل شعر سرایی از رسم افتاد ولی با این همه بی اعتنائی و عدم توجه به شعر و شاعری باز در این دوره فترت ، چند اموری اتفاق افتاد که نتیجه قهری اقتضای زمان بود و گویندگان را تشویقی بسزا کرد . از آن جمله طلوع مجدد شعر معاصر فارسی از افق اندیشه متفکر و فیلسوف بزرگ شرق علامه دکتر محمد اقبال است که نشر افکار او جمود و رکود اجتماع را برهم زد و باعث احیای زبان و ادبیات فارسی در آن دیار گشت و به پیروی از آن نابغه بزرگ عده کثیری شاعر پارسی گو به وجود آمدند که راه اقبال را برای ابلاغ احساسات و عواطف خود برگزیدند مانند امین حزین ، ایوب ، اسد ملتانی ، آغا صادق ، رشیدفاضل ، عطاءالله خان عطا ، لطف الله بدوی و ناصح رضوی

۱- آثار گویندگانی چون اقبال ، برق ، شاد ، فاضل ، عارف ، ناصر الملک و مظفرالدین نمودار چنین احساسات می باشد .

که به شیوه اقبال شعر گفتند و یا شرح آثار و افکار اقبال کردند و آثاری نغز به زبان فارسی پدید آوردند .

ادب برای جامعه موضوعاتی که در این دوره محل بحث شاعران است غالباً انتقاد از رژیم ، شکوه از پریشانی وضع سیاسی ، ذکر معایب و نقائص اجتماعی و آرزوی پیش رفت اقتصادی است و از این رو توجه شاعران معاصر پاکستان در اثر اقتضای محیط و اوضاع و زمان و مکان ، از فرد واحد به هیئت جامعه معطوف گشته است و عقیده بیشتر آنان بر این است که شعر برای جامعه و به زبان عامه مردم و برای طبقات ناس گفته شود و ناگزیر باید صفاتی داشته باشد که مقبول طبع عامه افتد بدین جهت ادبیات و شعر جدیدی ولادت یافته است .

مکتب شعر پاکستان امیدواری ما به آینده از این جهت است که در عصر حاضر جوانان ادیب و دانشوری برخاسته اند که ذوق لطیف و معلومات عمیق و روح آزاد دارند و از ذخائر فضل نیاکان و آثار استادان قدیم بهره وافی برده اند و با روح آزاد و طبع وقاد مکتب جدیدی از شعر و ادب پدید آورده اند که ما آن را «مکتب پاکستان» نامیده ایم .

در این تذکره فارسی گویان معاصر پاکستان ، در زمره شاعران امروز وزیر و وکیل و دکتر و استاد و دانشمند و روزنامه نویس و تاجر و کارمند و کاسب یعنی افراد طبقات مختلف مردم را می بینیم و این خود نشان آن است که شعر فارسی در میان همه طبقات مردم رواج یافته و آینده ای امید بخش را که ضامن آن پشتیبانی قشرهای گوناگون اجتماع است ، نوید می دهد .

ادوار پنجگانه شعر فارسی

نظر به تحول و تطور شعر فارسی که از زمان غزنویان آغاز شده و تاکنون در آن سامان پا برجاست و شرح آن گذشت، می توان تاریخ شعر فارسی را در شبه قاره پاکستان و هند به ادوار پنجگانه ذیل تقسیم نمود:

ایران	پاکستان و هند
غزنویان ، سلجوقیان ، خوارزم شاهیان	۱- دوره آغاز : عهد سلطنت غزنویان و غوریان
سبک خراسانی ، سبک بین بین .	۴۰۵-۶۰۲ هـ ق
فردوسی ، عنصری ، انوری ، فرخی ، نظامی .	سبک خراسانی
☆☆☆	مسعود سعد سلمان ، ابوالفرج رونی .
اتابکان فارس ، چنگیزیان ، تیموریان .	☆☆☆
سبک عراقی	۲- دوره سیر تکامل : ممالیک ، خلجیان
سعدی ، مولوی ، عراقی ، خواجو ، حافظ ، جامی .	تغلقیان ، لودیان
☆☆☆	۶۰۲-۹۳۲ هـ ق .
صفویان	سبک عراقی
سبک هندی	امیر خسرو دهلوی ، حسن سجزی .
محتشم کاشانی ، صائب .	☆☆☆
☆☆☆	۳- دوره اعتلاء : تیموریان
اواخر صفویه ، افشاریه ، زندیه ، قاجاریه	۹۳۲-۱۱۱۴ هـ ق
سبک بازگشت	سبک هندی
هاتف ، صبا ، وصال ، قانی ، فراهانی	فیضی ، کیم ، صائب .
☆☆☆	☆☆☆
	۴- دوره انحطاط : زوال تیموریان ، حمله نادر ، انقراض سلطنت مسلمانان ، استیلای اروپائیان ،
	۱۱۱۸-۱۳۲۶ هـ ق .
	سبک بازگشت
	حزین ، غالب ، حالی و شبلی .
	☆☆☆

ایران	پاکستان و هند
دوران مشروطه ، دوره پهلوی .	۵- دوره تجدید حیات : نهضت آزادی خواهی ، جنبش مسلمانان ، تأسیس پاکستان ۱۳۲۷-۱۳۹۳ هجری قمری ۱۹۰۸-۱۹۷۳ م ۱۲۸۷-۱۳۵۲ هجری خورشیدی .
سبک عراقی و خراسانی و سبکهای دیگر بهار ، ایرج میرزا ، رشید یاسمی ، صادق سرمد ، پروین اعتصامی ، سیمین بهبهانی ، دهخدا ، رهی معیری ، حمیدی شیرازی ، فریدون مشیری ، فریدون تولی ، استاد شهریار و دیگران	سبک پاکستانی و سبکهای دیگر گرامی ، اقبال ، طغرانی ، عظامی ، بهائی ، زیب ، وحشت ، هادی ، عشقی ، ایوب ، قمر ، تمنا ، شاد ، اختر و دیگران .
☆☆☆	☆☆☆

صنایع و بدایع پارسی گویان معاصر پاکستان به پیروی از استادان پیشین در مراعات قوانین عروض و علم قافیه و صنایع بدایع کوشا هستند و سروده های خود را با استفاده از این قوانین مزین می دارند چنانکه در نمونه های اشعار آنان مشاهده می شود .

تذکر در اینجا چنین به نظر می رسد که لازم است به نکته ای در باب اختلاف لهجه پارسی گویان امروز پاکستان با مردم ایران اشارتی بشود چون در پاکستان بعضی از لغات عربی و فارسی که در زبان محلی وارد شده است با تلفظ خاصی جز آنچه در کتابهای لغت ضبط است ، معمول می باشد و شاعران آن لغات را با تلفظ محلی در اشعار خود می آورند از این رو خواندن آن لغات با تلفظ صحیح موجب شکستن وزن اشعار می گردد و برای خوانندگی که از این اختلاف تلفظ آگه نباشد آن شعر یا نظم نامطبوع جلوه می نماید و حمل بر عدم مهارت شاعر می شود بنا بر این یاد آوری می نمایم که خوانندگان گرامی به این نکته توجه داشته باشند .

همچنین هرگه به پاره ای از واژه‌ها بر می‌خوریم که یا از زبان اردو داخل در سخن پارسی آنان شده و یا از مصطلحات محلی است که مورد استفاده قرار داده اند، باید دانست که مسلماً این واژه‌ها و مصطلحات در نزد مردم پاکستان شناخته شده و کاملاً مفهوم است ولی ایرانیان چون رابطه رفت و آمد و مکاتبه به مردم آن سرزمین در قرن اخیر نداشته‌اند، از مفاهیم این لغات بی اطلاع اند.

به علاوه پارسی‌گویان پاکستان در اشعار فارسی خود الفظی به کار می‌برند که صورت آنها فارسی یا عربی است ولی مفهومی که از آنها به ذهن اهل ایران می‌آید با مفهومی که به ذهن اهل پاکستان می‌آید اندک تفاوتی دارد و برخی از کلماتی که در ایران جزو الفاظ عامیانه محسوب می‌شود و در زبان ادب استعمال نمی‌شود، در پاکستان لغت فصیح ادبی شمرده می‌شود.

به هر حال این را باید در نظر داشت که پارسی‌گویان معاصر پاکستان اردو زبان هستند و در پاکستان نشو و نما کرده اند و اکثریت آنان هرگز پا به ایران نگذاشته اند و از آنچه در عصر حاضر در ایران نوشته و منتشر شده است، شاید چیزی ندیده و نخوانده باشند و به واسطه این که عاشقان صادق و خدمت‌گزاران صدیق زبان و ادبیات فارسی هستند، باید ایشان را مجاز بدانیم که بعضی تصرفات در کلمات که برای ادای مقاصد خود بکار می‌برند، بنمایند و بجای آن که الفاظ و تعبیرات آنان را مورد عیب جویی و خرده‌گیری قرار دهیم، باید ممنون باشیم که این شاعران پارسی‌گو که زبان محلی ایشان اردو می‌باشد، زبان فارسی را وسیله بیان مقاصد و افکار بلند شاعرانه خود ساخته اند.

امید است که این اختلاف تلفظ و معنی کلمات و ترکیبات فارسی بر اثر تسهیلاتی که در زمان حاضر برای مراوده و مکاتبه و مسافرت بین دو کشور فراهم است، بر طرف گردد البته در صورتیکه روزنامه‌ها و مجلات و شاعران و نویسندگان معاصر ایران در این کار پیش قدم شوند، به طرز بهتر به مقصود

۱- برای تفصیل رجوع کنید به فرهنگ نویسی در هند و پاکستان از دکتر شهریار

نقوی، ص ۲۸۸.

نایل خواهیم شد. چنانچه آقای محمد حسین تسبیحی کتابدار کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان راولپندی در حدود دویست مقاله برای معرفی پاکستان و پاکستانیان در روزنامه «فردا»، مجله «وحید» و «هوخ» تهران انتشار داده اند که یکصد مقاله از آنها تحت عنوان «گنجینه پاک» به زودی منتشر می شود (انشاء الله). «فردا» به مدیریت آقای باقر نیک انجام چاپ می شود و ما متشکر همکاری ایشان می باشیم. همچنین آقای دکتر وحید نیا نماینده و عضو هیئت رئیسه مجلس شورای ملی ایران و صاحب امتیاز و مدیر مسئول مجله «وحید» و خاطرات وحید و آقای حسین عاطف شاعر معروف تهران و عضو لژیون خدمتگزاری بشر و آقای دکتر با حیدر شهر یار نقوی استاد و رئیس بخش زبان اردو و پاکستان شناسی در دانشگاه اصفهان و دیگر بزرگان شعر و ادب و تاریخ معاصر ایران برای شناساندن پاکستان و فارسی گویان پاکستان به ملت ایران معنی مشکور فرموده اند.

برای نشان دادن این لغات و مورد استعمال آنها شواهدی چند از اشعار استادان عالی قدر پارسی گوی پاکستان در اینجا ذکر می نمایم.

انور مکن شہار احبا در این قبیل
 من ہم زخوی اہل زمانہ کیلہ ام — (انور لطیف)
 بہ سر پنجه زلف پریشان گرفتم
 چو دیوانہ راہ پرستان ۲ گرفتم — (ضیاء جعفری)
 نوا پیرا بہ شاخ گل عنادل ۳
 نشاط انگیز فصل نو بہار است — (بیضا مروی)
 اسمعیل؛ بگذار حال مردمان این زمان
 پشت بر کعبہ توجہ سوی مندرہ می کنند — (اسمعیل)

- ۱- افسردہ .
- ۲- مخفف پرستان .
- ۳- بہ معنی بابل .
- ۴- فرق تلفظ برای ضرورت شعری .
- ۵- دعبات گاہ ہندوان .

- چرخ کمینہ خوا بخواست کار مرا دہد بیاد
 کوزہ گری مگر مرا کوزہ بساخت جام کرد — (محشر)
 ہر لحنہ آرزوی حسینان ۲ تازہ پی
 ہر لحظہ درد تازہ و در مان تازہ پی — (محشر)
 کردم سوال وصل چو زان یار پی نیاز
 سویم فکنده پیسہ ۳ گدا را بہانہ ساخت — (روشن)
 ترک شوخم کار صد خنجر بہ سوئی ۴ می کند
 عمر چون زلف دراز خویش چہوئی ۵ می کند — (بہائی)

پوزش

با توجہ با طولانی شدن این مقدمہ بہ نظر نگارندہ لازم است خاطر شریف خوانندگان محترم را مستحضر بدارد کہ چون مطالب سندرجمہ شامل حوادث مربوط تقریباً بہ چہار ہزار سال است بنا بر این با مراعات کامل اختصار در نگارش، کمتر از این مقدار نوشتن ممکن نبود، و از این نظر بہ پوزش طلبی مبادرت می نماید.

سخن دراز کشیدم ولی اسیدم هست
 کہ ذیل عفو برین ماجرا بیوشانید — (حافظ)

اشعار برگزیدہ

برای آشنا شدن ذہن خوانندگان گرامی با شیوہ سخن ہارسی گویان پاکستان نمونہ پی چند از اشعار آنان را در اینجا ذکر می نمایم:

اسلام دوستی

ناموس ملک و قوم بہ قرآن برابر است
 قرآن گواہ حرمت قرآنم آرزوست — (اختر)

۱- فرومایہ .

۲- جمع حسین بہ معنی زیبا .

۳- پشیز .

۴- چوبدستی .

۵- کوچک .

راهی که به منزل نرساند کفر است
 طاعت که حکومت نه دهاند کفر است
 هر عسر که یسرش نه هویداست خطاست
 اسلام که غالب نه کناند کفر است — (مشرق)
 جگر دست دعا بردار و از خالق طلب خیری
 برای مسلم عالم پی اسلام آزادی — (جگر)
 مسلمانان و ایمانی ننداری
 چه دریایی که طوفانی ننداری — (ضیاء جعفری)
 در جهان هستند نقش غم مسلمانان چرا
 شمع ایمان وقف آه و ناله و افغان چرا — (شهر یار نقوی)

بشر دوستی

حسن پیری و حور نه ارزد به هیچ شی
 انسایم و محبت انسایم آرزوست — (برق)
 حکایت از غم جانان نندارم
 شکایت از غم دوران نندارم
 ز غمهای دگر وارسته ام من
 که در دل جز غم انسان نندارم — (ضیاء کنجاهی)

وطن دوستی

تو پاک مردی و هستی ز ملک پاکستان
 همیشه پاس وطن دار و پاکبازی کن — (برگ)
 وجودش هست بر دلهای هستی داغ رسوایی
 کسی کاندلر دل او جذبه عشق وطن میرد — (ضیاء کنجاهی)
 حب وطن نهاده قضا در سرشت خلق
 ویرانه ام به خلخ و کشر برابر است — (جگر)
 عاشق گلهای رعنا می توام
 خاک پاکستان شیدای توام — (کوکب شادانی)
 صد آفرین به توای شهسوار میهن ما
 ز آبداری تیغت بهار گلشن ما — (انوار)

ایران دوستی

- باشد زبان خوب نه مانند پارسی
 در شرق و غرب هست سمر ، قند پارسی — (ادیب فیروز شاهی)
 آن سوز عشق و شور و محبت که داشتیم
 در اصفهان و مشهد و تهران فروختیم — (شاد)
 شیراز را نگر به چمنهای دلکشا
 تابوی عشق پاک از آن خاک بشنوی — (منیر)
 فرهنگ ما کجا و زبانهای هند کو
 اردو مذاق لطف سخن یافت از دری — (سالک)
 فرستاد هر سو عجم نور علم
 منور جهان گشت از طور علم — (عطا)
 آسیا را شب تاریک پدید آمد چون
 ناگه از مطلع ایران سحری پیدا شد — (رزوی)
 خاک شیراز و مشهد و تبریز
 مرمه نور بهر چشم — (عرفانی)
 ایران که سر مکتب تادیب جهان است
 لاریب که گهواره تہذیب جهان است — (ناصر)
 علم و هنر و دانش و عرفان گرفتیم
 ما هر چه گرفتیم ز ایران گرفتیم — (احسن)

تصوف و عرفان

- یک حرف شوق روز نخستین شنیده بود
 دارد دلم هنوز به من گفت و گوی تو — (محرر)
 دلم دلدادہ ام دردم امید و یاس و حرمانم
 سرود خلوت و صلح شرار آہ مہجورم — (تمیز)
 نرسد خرد به ذاتت مگر آنکہ عشق باشد
 کہ زدیده در حجابی وز دل تویی حجابی — (حر)

- محمل لیلی و لیلی این دل و عشق است و بس
 آنچه می جست از بیابان قیس اندر خانه داشت — (رعنا)
 حیف از کوری خود نشناختم
 پیش من دلدار آمد بارها — (فاضل)
 این عالم آب و گل بی رنگ حقیقت نیست
 دزیای سراب آسا در مغز فلاتون به — (ایوب)
 گهی به جلوه گه آب و گل نیا سودیم
 چه ظایریم که عرش است آشیانه ما — (ذهین)
 ای اسیر آرزو در آرزو
 ای شهید جست و جو در جست و جو
 خویشتن را بین درون خویشتن
 تا نبینی مرگ اندر زیستن — (عارف)
 صد بار ترا دیدم و دیدم نه دوباره
 هر مرتبه دیدار تو دیدار نخست است — (تمنا)
 چو عکس آینه از خود رمیدم بنگر
 بیا و جامه هستی دریدم بنگر — (ضیاء جعفری)

پند و اندرز

- از آن بسیار می خندند بر من
 که من بر دیگران خندیده بودم — (زیب)
 ز دوستان منافق مدار چشم وفا
 میان پیکر اسلام روح بولهبی است — (اختر شیرانی)
 من هرگز به فردا کار امروز
 که فردا سازگار آید که نباید — (قمر قمرازی)
 بر آب و نان غیر توان زیست تا به کی
 این زیستن به لقمه بیگانگان غلط — (عطا)
 تملق پیشگی از من نمی آید نمی آید
 که از دست قضا ثبت است بی باکی به تقدیرم — (ایوب)

بیان کفر چنین دلنشین نباید و هست
حدیث شیخ حرم دلنواز باید و نیست — (صوفی تبسم)
بنوش باده و زندگی کن و به عیش گذار
مگر به پیش حریفان مشو ضمیر فروش — (سالک)

شکوه از قدر نا شناسی

قدر جوهر نیست باقی در جهان ای ناصحا
خاک بر سر چون گهر پوشیده در ویرانه باش — (ناصرح)
درین زمانه نا قدری کمال عشقی
هزار حیف بر آن کس که آرزومند است — (عشقی)
وای قسمت جنس نا پرسیان شدم
من که بودم رونق بازارها — (فاضل)
وای از بی مہری اهل وطن
قدر من تازیستم نشناختند
چون مردم از وبال زیستن
گنبدی بر تربتم افراختند — (عطا)

تشویق به کار و کوشش

شیران جنگ پیشه به مکتب نمی روند
اختر بیار توسن و تیغ و سنان کجاست — (اختر)
بیا به زور عمل آدم دگر سازیم
که حسن حسن عمل را ثبات بخشیده است — (حزین)
ماتم درماندگی درمانده تر سازد ترا
وقت پیکار است این وقت فغان و آه نیست — (ایوب)
بتاز توسن تازی و ترکتازی کن
به کار زار جهان کار مرد غازی کن — (برگ)
قصه جمشید وکی را تا به کی خوانی فضول
داستان اجتهاد خویش را دولت شمار — (لطف)

کاروان جز عزم صد پیکار نیست
منزلی جز طاقت پرواز نیست — (عارف)

امیدواری

خزان گزیده جوانان باغ بر خیزید
که برق ابر سیه مزده نمو آورد
مایوس مشو همدم از قافله ملت
گم کرده راهی هست درمانده راهی نیست — (ایوب)
آفتابم که در این تیره شبی
قاصد عصر جوان آمده ام — (ضیاء جعفری)
از عصر جوانست نمود بشر ما
خون سی چکد امروز ز جیب سحر ما — (ضیاء جعفری)
ظلمت یاس چو بر قلب من آورد هجوم
شمع امید ز مهر تو فروزان کردم — (ملیم)

اظہار فروتنی

دعوای ہمنوای غالب کنی قمر
زاغی کجا بہ بلبل بستان برابر است — (قمر)
این نوای درد آمد بر لبش بی اختیار
ورنہ ایوب از رسوم شاعری آگاہ نیست — (ایوب)
مرا حقیرمدان ز آن کہ عجز خوی من است
ز داغ سجدہ جہان را تہ نگین دارم — (برگ)
از بردن صدف بہ عدن زشت تر بود
درپارم از «ادیب» گر آرند پارسی — (ادیب فیروزشاہی)

تفاخر

بعد از غنی قمر به چمن زار کاشم
 آوازه سخن ز سخندانی من است — (قمر)
 نیفکنده به میدان سخن کس پنجه با عرفی
 فقط فکر عظامی دیده ام دست و گریبانش — (عظامی)

اشعار عشقی و پراکنده

غریب عشق سامانی ندارد
 جنون دارد بیابانی ندارد — (ماهر التادری)
 دست دعا که عرش بود در تصرفش
 بشکن اگر به گوشه دامن نمی رسد — (ملیه)
 جهان ز حسن تو همواره گشن آباد است
 چه خوش بود که یکی نوبهار من باشی — (صوفی تبسم)
 غنچه های حسرت آوردیم از گزار حسن
 تا نگوید کس که دامن را تهی داریم ما — (تأثیر حفیظ)
 به گنگشت آن صنوبر را به انداز عجب دیدم
 بگل چیدن قدش شد مثل لام آهسته آهسته — (عابد شاه)
 ندارد هیچ جدت ریختن بر آشیان برقی
 الهی آفرین برقی که بروی آشیان ریزد — (سالک)
 ز طرف باغ چو گلهای آتشین برخاست
 هزار کدوکب رخشنده از زمین برخاست — (رعنا)
 تا بینم خال رویت دل طپد در سینه ام
 هم چو مرغی کز قفس بیرون قضایش دانه ریخت — (رعنا)
 ساقی ما شراب می ریزد
 آفتاب آفتاب می ریزد — (جیشی)

واعظ خیره داده اند دوزخ عشق را به من
می ندهم به جنتی سوختن مدام را — (زیبیده)
مگر آهم به گردون رفته تخم شعله می باشد
که کشت برق را آتش درون خرمن است امشب — (تمنا)
هر شب به یاد شاهد رعنا گریستم
روشن دلم که در دل شبها گریستم — (شاد)
پدر به کشتن فرزند خود رضامند است
تصرف ستم عشق بین که تا چند است — (جیشی)
زندگی با غم ایام جهان مشکل بود
عشق ورزیدم و بر خود همه آسان کردم — (سلیم)
زخم چه طعنه به کافر که دین به دنیا داد
مرا بین که نه آن دارم و نه این دارم — (برگ)
بر جرأت گناه که پندار داشتیم
ما را یقین مرحمت بی حساب بود — (ماهر افغانی)
میان باده گساران هجوم تفرقه هاست
که پیر می کده دانای راز باید و نیست — (صوفی تبسم)
تو خود چمن شناس نه ای ورنه از خزان
هنگامه بهار گلستان توان شناخت — (ادیب فیروز شاهی)
چه تمنا طمع از الفت دنیا داری
طبع این تجبه ز صد پیر و جوان سیر نشد — (تمنا عمادی)

گرامی (۱۸۵۶-۱۹۲۷م)

شرح احوال

به سال ۱۸۵۶ میلادی در قصبه دانشمندپور جالندهر، در قبیله ککی زئی در خانواده مردی رنگرز، کودکی به جهان آمد که غلام قادر نامیده شد و بعداً به تخلص «گرامی» در جهان شعر و ادب شهرت یافت. جالندهر که در نزدیکی لاهور جانب مشرق واقع است، از دیر زمان مرکز سیاست و کانون شعر و ادب به شمار می رفته و در حقیقت شعبه‌پی از مکتب لاهور بوده است و چندین شاعر و نویسنده بزرگ را در آغوش پرورده است. گرامی درخشان ترین ستاره آسمان ادب پنجاب بود که آخرین رهبر مکتب کلاسیک شعر فارسی در آن سامان محسوب می شد. پس از گرامی شاگردانش مانند عظامی^۲ (۱۸۹۸-۱۹۵۷م) و حفیظ جالندهری، شاعر شهیر زبان اردو که سرود ملی پاکستان را به نظم آورده است، رونق تازه‌ای به مکتب لاهور بخشیده اند.

نام و زادگاه

اسم گرامی غلام قادر و اسم کوچک قادا^۳ و اسم پدرش شیخ سکند بخش و اسم کوچک کندها^۴ بود. فقط مصنف تزک محبوبیدد اسمش را عبدالقادر

- ۱- در این کلمه (ه) حرفی جداگانه نیست و به اتفاق (د) تلفظ یک حرف مخصوص را می رساند.
- ۲- شرح حال عظامی نیز در این کتاب آمده است.
- ۳- بنا به قول حفیظ جالندهری شاگرد گرامی.
- ۴- مجله نقوش (اردو) شماره شخصیات، ماه ژانویه ۱۹۵۶ م، چاپ دوم، لاهور، ص ۵۷. (مقاله آقای عزیز منک).
- ۵- تزک محبوبیدد، تالیف غلام صمدانی خان گوهر، جلد دوم، چاپ دکن، ۱۹۰۳ میلادی، ص ۱۴۷.

و مولدش را به جای جالندهر ، بلگرام نوشته است و چون سندی نیاورده است ، معلوم نیست این اشتباه از کجا ناشی شده است . گرامی برای اسم خودش این طور گفته است :

غلام قادرم فرخنده نامم گرامی غوث اعظم را غلامم
مولدش بدون شک و تردید جالندهر است چنانکه می گوید :

نظم دلکش بخوان به طرز دگر موالد تست شهر جالندهر
ذره اش بر ستاره چشمک ریز خاک جالندهر است مردم خیز

البته راجع به تاریخ تولدش اختلاف رای است . نسیم رضوانی ۳ ۱۸۵۳ م ، شیخ اکرام الحق ۴ ۱۸۵۷ م ، عزیز ملک ۵ ۱۸۵۶ م ، ملک غلام کبریا ۶ ۱۸۶۵ م و هری چند اختر ۷ بنا به گفته مادر « گرامی » ۱۸۵۶ م ، می نویسد . نگارنده خود در این باب از آقای حفیظ جالندهری و مولانا سالک که از دوستان گرامی هستند ، تحقیق و تفحص کردم و همه ایشان بر سال ۱۸۵۶ م متفق بودند و به نظر بنده هم همین تاریخ تولد « گرامی » صحیح تر است چون استناد هری چند اختر ، سوانح نگار گرامی ، که از قول مادر « گرامی » روایت می کند ، قوی تر و درست تر است .

دوره تحصیلی

چون در آن زمان مراکز درس و تدریس مساجد بودند ، گرامی هم در

- ۱- دیوان گرامی ، چاپ شیخ مبارک علی ، لاهور ، سال چاپ ندارد ، ص ۱۴۴ .
- ۲- ایضاً ، ص ۱۱۹ .
- ۳- تذکره شعرای پنجاب از نسیم رضوانی ، لاهور ، ۱۹۳۷ م ، ص ۲۹ .
- ۴- شعرا العجم فی الهند ، تألیف اکرام الحق ، ملتان ، ۱۹۶۱ م ، ص ۳۶۱ .
- ۵- مجله نقوش ، شماره شخصیات ، لاهور ، ژانویه ۱۹۵۶ م ، ص ۵۷ .
- ۶- مجله سروش ، شماره ۳۸ ، مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۳۸ م .
- ۷- مقاله ای به عنوان "مختصر سوانح حیات گرامی" از هری چند اختر در مجله مخزن لاهور ، ماه اوت سال ۱۹۲۷ م ، ص ۶ .

من شش سالگی در یکی از مساجد جالندھر شروع به درس کرد و بعد از مدتی به مکتب خلیفہ ابراھیم جالندھری ۲ در آمد و کتب فارسی را تا گلستان و بوستان و اسکندر نامہ خواند . پدر حفیظ جالندھری کہ حافظ شمس الدین نام داشت و ہمدرس گرامی بود ، می گفت کہ گرامی در ایام کودکی شعر می سرود و چون ہمیشہ در عالم فکر و استغراق بود ، ہمدرسان او را مجذوب ۳ می نامیدند . گرامی در ابتداء بہ اردو و پنجابی ۴ شعر سرودن آغاز کرد ولی پس از تحصیلات ، زبان فارسی را برای اظہار فکر خود انتخاب نمود .

گرامی پس از فراغت از دروس مقدماتی ، در سن چہارده سالگی از جالندھر پای پیادہ ۶ بہ شوق تحصیل علم بہ لاہور آمد . او می گوید :

ای لکد کوب ترہات غرور بی ادب طفل مکتب لاہور ۷

او در لاہور از دانشکدہ خاور شناسی (اورینٹل کالج) در امتحانات منشی فاضل با درجہ ممتاز توفیق یافت ۸ و در ہنگام امتحان ، جواب بعضی سوالہا را بہ شعر نوشت ۹ و در ہمین زمان وی تخاص «گرامی ۱۰» را برای خود انتخاب کرد و در جلسہ ہای ادبی لاہور بہ نام «گرامی» شہرت یافت .

گرامی در لاہور امتحان وکالت داد گستری ہم داد و موفق شد ولی از

- ۱- مجلہ نقوش ، شمارہ شخصیات ، لاہور ، ژانویہ ۱۹۵۶ م ، ص ۵۶ .
- ۲- خلیفہ ابراھیم از اولیاء اللہ و اہل راز بودہ و گرامی را کہ ہشت سال بیشتر نداشت بہ لقب ملک الشعرا خطاب کرد مثل این کہ در ہن ابتدای کار ، انتہای مقام گرامی را شاہدہ می کرد (رجوع کنید بہ مقالہ دکترا جہانگیر خان در مجلہ ہلال کراچی ، شمارہ دسامبر ۱۹۵۷ م) .
- ۳- مجلہ نقوش (مانند پاورقی شمارہ ۱ ، ہمین صفحہ) .
- ۴- شعر العجم فی الہند ، تألیف شیخ اکرام الحق ، ملتان ، ۱۹۶۱ م ، ص ۳۶۱ .
- ۵- مجلہ نقوش (مانند پاورقی شمارہ ۱ ، ہمین صفحہ) .
- ۶- شعر العجم فی الہند ، تألیف شیخ اکرام الحق .
- ۷- ۸- مجلہ نقوش (مانند پاورقی شمارہ ۱ ، ہمین صفحہ) .
- ۹- ۱۰- ایضاً .

راه استغناء گواہینامہ نگرفت۱ . در زمانی کہ او دانشجوی کلاس منشی فاضل بود ، روزی در کالج مشاعرہ (جلسہ شعر و سخن کہ در آن شاعران کلام خود را می خوانند) بر گزار شد . بعد از ختم مشاعرہ ، استاد گرامی پروفیسور عبدالحکیم رئیس کلانوی مدیر مجلہ «درفش کاویانی» و دوستان او خواهش کردند کہ شعر خود را بخواند و گرامی غزل زیر را بخواند کہ مورد تحسین همگان واقع شد۲ :

من اول شستہ ام ای محتسب از آبرو دستی
 زدم آن گاہ بی باکانہ بر جام و سبو دستی۳
 چو عقرب ہر سر مژگان بہ چشم می زند نشتر
 اگر بینم شبی در کاکل آن مہرو دستی
 کدامین می دہد تعلیم بی رحمی بہ آن ظالم
 من از دنبال نالان غیر را در دست او دستی
 الہی کوشب مہتاب و ذوق می پرستیہا
 بہ دستی دستہ نرگس بہ دست مہرو دستی
 خوشا رندی کہ می دارد بہ بزم بادہ پیمان
 بہ دستی ساغر صہبا و بر دوش سبو دستی
 بقول عرفیم ممنون منتہای یک منعم
 گشایم کی بہ حاجت چون گدائی کو بہ کو دستی
 گرامی بزم وصل عاشقان دارد تماشایی
 بہ دست حیلہ جو دستی بہ دست آرزو دستی

- ۱- مجلہ مخزن ، لاہور ، شمارہ ماہ اوت ۱۹۳۷ م ، ص ۱۷ (مقالہ بہ عنوان «شیخ غلام قادر گرامی» از ابوالقاسم میرکراست اللہ) .
- ۲- مجلہ مخزن ، لاہور ، شمارہ ماہ اوت ۱۹۲۷ م ، ص ۶ .
- ۳- دیوان گرامی ، چاپ شیخ مبارک علی ، لاہور ، سال چاپ ندارد ، ص ۹۵ .

کار معلمی

پس از تحصیلات ، «گرامی» از لاهور به امرتسر آمد و معلم فارسی در دبیرستانی شد . از امرتسر به کپور تھلہ رفت و از آنجا به لودھیانہ آمد و آنجا باز معلم فارسی شد ولی تدریس زبان فارسی را بہ سبک تازہی آغاز نمود . او اصرار زیاد بر حفظ کردن متون کتاب و معانی تحت اللفظی مطالب نمی داشت و محصلین را و ادار می کرد کہ بہ زبان فارسی تکلم بکنند و اشعار فارسی را از بر نمایند . می توان گفت کہ «گرامی» تقریباً ہشتاد سال پیش کوشش کرد کہ برای تدریس فارسی در شبہ قارہ پاکستان و ہند روش جدید و سبک نوینی را مطرح کند . البتہ پس از تشکیل پاکستان متصدیان امور درس و تدریس ہمین سبک تازہ را در دبیرستانها و دانشکدہ ها دنبال می کنند ولی در زمان گرامی این روش نوین مورد پسند اولیای فرهنگ واقع نشد و در نتیجہ او از دبیرستان دولتی لودھیانہ مستعفی گشت . سپس بہ توصیہ بارتن ۴ کہ افسر پلیس لودھیانہ بود و ذوق فارسی داشت و در نزد گرامی فارسی می خواند ، گرامی در ادارہ پلیس افسر شد ولی چون این شغل خلاف طبع نرم و نازک گرامی بود ، از آن سمت ہم دست کشیدہ .

شاعر درباری

در آن زمان دربار نواب رام پور برای قدردانی اہل فضل و ہنر شہرقی تمام داشت . «میرزا داغ دہلوی ۶» شاعر بزرگ اردو و «امیر مینائی» شاعر دیگر زبان اردو در رامپور بودند . «گرامی» ہم بہ رامپور رفت و در جلسہ های شعر و سخن شرکت نمودہ با اشعار گیرای خود محافل ادبی را رونقی تازہ بخشید ولی «داغ» چون «گرامی» را حریف خود می شمرد ، خوشش نیامد و بنای ہجوگویی آغاز کرد . گرامی از رامپور بہ پتیالہ آمد و مہمان خایفہ محمد حسین ۷ وزیراعظم

۱، ۳، ۵- مجلہ نقوش ، لاهور ، شمارہ ژانویہ ۱۹۵۶ ، ص ۵۷ .

۲- در این کلمہ (ہ) حرف جداگانہ بی نیست و بہ اتفاق (د) تلفظ یک حرف مخصوصی را می رساند .

۳- تذکرہ شعرای پنجاب از نسیم رضوانی ، لاهور ، ۱۹۳۷ م ، ص ۲۹ .

۴- میرزا را در زبان اردو «مرزا» می نویسند .

۵- مجلہ مخزن ، شمارہ اوت ۱۹۲۷ م ، ص ۶ .

مہاراجہ پتیالہ شد و چون خایفہ محمد حسین اشعار گرامی را شنید ، توصیه نمود کہ قدر دان چنین اشعار بلند و سخنان زیبا فقط دربار دکن است و باید گرامی بہ حیدرآباد دکن برود .

در این اثنا چکامہ گرامی در منقبت خواجہ معین الدین اجمیری (متوفی ۶۳۳ ہجری قمری) کہ بہ فرمایش حکیم عبدالحمید دہلوی گفتہ بود ، در «پیسہ اخبار» انتشار یافت . این منظومہ سورد پسند سجادہ نشین ، درگاہ خواجہ بزرگ اجمیری افتاد و او یک دستار و نشان طلائی برای تمجید و تشویق بہ گرامی فرستاد و ہمہ توصیه کرد کہ بہ دربار دکن برود . گرامی هنوز در تردید بود کہ برای انجام کاری بہ لاہور آمد و شبی بر مزار صوفی بزرگ داتا گنج بخش ہجویری (متوفی در حدود ۷۸۱ ہ ق ، ۱۰۷۱ م) رفت و تا نصف شب در عالم استغراق بہ سر برد و قطعہ شعری در مدح ہجویری در ہانجا بہ نظم کشید و خواند و چون بعد از نیمہ شب بہ منزل آمد ، خوابش برد و در رؤیاء داتا گنج بخش ہجویری را زیارت کرد و از او نویدی یافت کہ مسافرت بہ دکن بکند و اینک چند بند از آن منقبت معروف در زیر نقل می گردد .

در اصل گرامی مسدسی ساخت کہ بیت سوم آن بیتی است از خواجہ معین الدین چشتی اجمیری کہ در مدح ہجویری سرودہ بود :

السلام ای راز دار نکتہ تکمیل جود
السلام ای معنی آگہ رموز هست و بودہ
السلام ای عاشق تسبیح خلاق وجود
حمد گویان در قیام و در رکوع و در سجود

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رہنما

- ۱- صوفی و درویش معروف شبہ قارہ پاکستان و ہند کہ مزارش در اجمیر زیارتگاہ مردمان است .
- ۲- مجاور اما کن متبر کہ و خلیفہ صوفیان را در پاکستان "سجادہ نشین" می گویند .
- ۳- صاحب کشف المعجوب .
- ۴- مجلہ نقوش ، شماره ژانویہ ، ۱۹۵۶ م ، ص ۵۸ .
- ۵- دیوان گرامی ، ص ۱۷۴ .

السلام ای کعبه امید دلها را خلیل
السلام ای عبد مقبول خداوند جلیل
ره به منزل کی توان بردن «گرامی» بی دلیل
موسی بی را خضر باید تشنه بی را سلسبیل

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنا

السلام ای خاک بسطام وفا را با یزید
السلام ای راه تسلیم و رضا را بو سعید
السلام ای رمز فهم معنی جبل السورید
السلام ای گوهر گنجینه، عرفان را کلید

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنا

شیخ ما در بیشه «الفقر فخری» شیر بود
بیشه شیر الهی گوشه هجویر بود
یک جهان بر خوان آن گنجور معنی سیر بود
بر لب معجز بیان خواجه اجمیر بود

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنا

نظام دکن هم‌ا غایبانه با گرامی آشنا شده بود، زیرا آوازه خوش بیانی
و شهرت قدرت کلام او تمام شبه قاره را فرا گرفته بود، به علاوه چند سیاح^۲
ایرانی که در دربار راسپور با گرامی آشنا شده بودند، بعداً به دربار نظام دکن
رفتند و از اشعار گرامی خیلی تحسین و تعریف کردند. در آن زمان «قدر
بلغرامی»^۳ شاعر خاص دربار دکن بود. پس از وفات قدر، نظام دکن مولانا
غلام قادر گرامی را طلب کرد و گرامی از راه اجمیر شریف^۴، پس از زیارت

۱- لقب فرمانروای دولت حیدرآباد «نظام» بود.

۲- نقوش، ص ۵۸.

۳- سید غلام حسین بلغرامی متخلص به قدر (۱۲۴۹-۱۳۰۶ هـ ق).

۴- مجله مخزن، شماره اوت ۱۹۲۷ میلادی، ص ۲۴.

مزار خواجه معین الدین چشتی ، عازم حیدرآباد دکن شد کہ در آن روزگار بزرگترین دربار ادب پرور و فارسی نواز اسلامی و مرکز دولت آصفیہ دکن بود . وقتی کہ گرامی در سال ۱۸۸۸ م بہ حیدرآباد رسید ، میر محبوب علی خان نظام حیدرآباد دکن بود ، تصدیق یہ بہ خدمت وی گذرانید و شاعر خاص دربار شد . گرامی در یک رباعی بر این رتبہ خود مباحثات می کند :

ما شاعر دربار نظام آمدہ ایم ما ظل الہ را غلام آمدہ ایم
در صبح بہار بر نخوردیم ز عمر در پختگی امید خام آمدہ ایم
جای دیگر چنین می گوید :

گنت ای پادشاہ ملک سخن شاعر خاص پادشاہ دکن
ای گرامی بہ حیرتم چہ کسی جادو انگیز آتشین نفسی
گرامی تقریباً سی و پنج سال در دربار دکن گذراند و بعد از محبوب علی خان ، دورہ فرزندش میر عثمان علی خان ، نظام دکن ، راہم درک نمود و در دیوان او قصایدی در مدح ہر دو دیدہ می شود و اینجا دو بیت از آن نقل می گردد کہ این مطلب را روشن می نماید .

محبوب کج کلاہ قدم زد بہ سخن باغ تمہید پای بوس زمین آسان گرفت ؛
ما سر بہ خط حضرت «عثمان» نہادہ ایم ظل الہ آصف ہفتم نظام ماہ
ولی با این کہ گرامی شاعر خاص دربار و مقرب خاقان دکن بود ، در بعضی اشعارش شکوہ تنگ دستی و مفلسی دیدہ می شود . او می گوید :

شاعر خاص شہنشاہم و لیکن مفلسم اِنَّہُ حَرْفٌ غَرِيبٌ اِنَّہُ شَیْءٌ عَجَابٌ
و در قطعہ دیگر چنان می سراید :

طبع من پست شد چو ہمت من از تہی دستی و کهن سالی

- ۱- میر محبوب علی خان در خرد سالگی پس از وفات پدرش نظام حیدر آباد شد .
- ۲- رباعیات گرامی ، ص ۲۳۲ .
- ۳- دیوان گرامی ، ص ۱۱۸ .
- ۴- دیوان گرامی ، ص ۱۸۱ .
- ۵- دیوان گرامی ، ص ۹ .
- ۶- دیوان گرامی ، ص ۱۸۷ .
- ۷- دیوان گرامی ، ص ۱۹۳ .

چه تراود ز فکر من که مرا کیسه و کاسه هر دو شد خالی
شاعر شام و چنین مفلس نقل هر محفلم ز نقالی
هر کجا دیده ام فلک زده را کار او شاعری و رسالی
با «گرامی» دو کم دو صد بدهند «قدر» را بوده چار صد عالی
نظام دکن قدر دان زبان و ادبیات فارسی بود، در دربار او شاعران
معاصر با یک دیگر شوخی می کردند و هم کوشش می کردند که گوی سبقت
از دیگران ببرند. بعضی ها بر «گرامی» هم ایراد کردند که خودش شاعر
نیست بلکه بیاض شاعر قدیمی را به دست آورده است و از آنجا شعر می خواند.
بنا بر این مقرر شد که «گرامی» به حضور نظام فی البدیہہ غزلی بر این مصرع
معروف بنویسد:

سجده کی باشد روا چون آفتاب آید برون

گرامی فی الفور غزلی در این زمینه گفت که مورد پسند نظام افتاد و
قلمدان نقره بی ۲ به طور انعام یافت. و شاعران دیگر که این توطئه را برای
تحقیر گرامی چیده بودند پشیمان شدند و آن غزل این است:

آن پری گر از چمن گرم عتاب آید برون

بلبل از گل گل زبو، بواز گلاب آید برون ۳

یار گر آید برون نا خورده می از میکه

مست از مستی و مستی از شراب آید برون

موجم از سر رفت اما شور عشق از سر نرفت

جای خون از زخمهای کهنه آب آید برون

گنجها بی رنجها ناید به دست ای بوالهوس

نافه خونها می خورد تا مشک ناب آید برون

شد ز برق جلوه اش داغ جگر خونابه ریز

باد بر آتش خورد آب از کباب آید برون

- ۱- اشاره به «قدر بلگرامی» که چهار صد روپیه ماهیانه می گرفت ولی گرامی فقط یک صد و نود و هشت روپیه می یافت.
- ۲- مجله لاهور، شماره نهم، مارس ۱۹۶۴ م، لاهور، ص ۶.
- ۳- دیوان گرامی، ص ۷۹.

یا علی آن زود ریخ امشب ز چشم شد نهان
 رحم فرما تا مکرر آفتاب آید برون
 تو به چشم آمدی من گریه سر کردم بلی
 آفتاب آید به چشم از دیده آب آید برون
 سفله را پیچد به سر بادغرور از جمع مال
 متصل آب اندر آب افتد حباب آید برون
 عکس روی تست در آینه یا آتش در آب
 تو به آب آتش زدی آتش ز آب آید برون
 گر قدم بیرون گذارد از چمن آن رشک گل
 جای اشک از دیده بلبل گلاب آید برون
 گر برون آید زمکتب خانه آن مضمون ناز
 معنی از هر لفظ و لفظ از هر کتاب آید برون
 خوش نگهان زخمی تیغ نگاه کیستم
 کز لب زخم جگر بوی شراب آید برون
 ای گرامی غم مخور از گیرودار رستخیز
 باش تا آن مهدی عالی جناب آید برون
 روزی سهاراجه پتیاله از او خواست تا درباره کمر و دهن فی البدیہہ شعری
 بگوید . گرامی آنآ این بیت را گفت و یک هزار روپیہ انعام یافت :
 دهانش تنگ چون دست گرامی کمر باریک چون فکر نظامی ۲

ازدواج

گرامی در دکن مورد تجلیل سایر علما و فضلا و شعرای دربار نظام بود .
 هر چند که در دکن رحل اقامت افکنده بود ولی گاهگاهی حب وطن وی را به
 طرف سرزمین پنجاب می کشید و او از جالندهر و لاهور دیدن می کرد . در
 همین رفت و آمد گرامی با علامہ اقبال ۳ آشنا شد و در هوشیار پور با زنی

۱- مجلہ لاهور، شماره نهم، ص ۶ .

۲- دیوان گرامی، ص ۱۵۱ .

۳- نقوش، ص ۵۹ .

به نام «اقبال بیگم» که شاعره زبان اردو هم بود ، ازدواج کرد . در موقع ازدواج نظام دکن پنج کیلوطلائی خالص به گرامی به طور انعام داد ، وقتی که در سال ۱۹۱۵ میلادی گرامی دربار را ترک کرد ، به پنجاب برگشت و در هوشیار پور مقیم شد و خانه بی هم آنجا به پاس خاطر همسر خود درست کرد زیرا که بر درگاه بزرگ منزل ابن مصرع کننده شده است :

«بر سر مسند اقبال گرامی ۲ منزل» .

پس از ازدواج او زادگاه خود را که جالندهر بود ، ترک کرد . گرامی خود در نامه بی که به نیازالدین احمد خان نوشته ، چنان می نویسد : « یک دوست من خیلی درست گفته است که مرد بعد از ازدواج زن را به خانه خود می آورد ولی گرامی را زن او بعد از عروسی به خانه خود برد » .

گرامی از زن اول فرزندی نداشت و به اصرار مادر خود زن دیگر اختیار کرد ولی بنا به توصیه علامه اقبال قبل از زفاف وی را طلاق گفت و نیمی از مهریه را هم به وی پرداخت .

مذهب

بنا به قول صاحب شعرالعجم فی الہند گرامی شیعی مذهب بود و استناد او به اشعاری است که گرامی در منقبت حضرت علی^۴ سروده است ولی به نظر نگارنده این دلیل کافی نیست چون منقبت مولای متقیان را شعرای اهل سنت و اهل تشیع هر دو به کمال ارادت و اخلاص سروده اند . نگارنده در این باب از دوستان و شاگردان گرامی مانند عبدالمجید سالک و حفیظ جاندهری استفسار کرد و آنان هم شیعه بودن گرامی را گواهی کردند و بنا بر این گواهی ، می توان او را پیرو مذهب شیعه دانست .

- ۱- نقوش ، ص ۵۹ . (هری چند اختر سال ترک دربار را ۱۹۱۶ م نوشته است ، مجله مخزن ، اوت ۱۹۲۷ م) .
- ۲- شعرالعجم فی الہند ، تألیف شیخ اکرام الحق ، ملتان ، چاپ ۱۹۶۱ م ، ص ۳۶۲ .
- ۳- مجله لاهور ، شماره ماه مارس ۱۹۶۴ م ، ص ۹ .
- ۴- یاران کهن از عبدالمجید سالک ، لاهور ، ۱۹۵۵ م و مجله نقوش ، ص ۶ .
- ۵- شعرالعجم فی الہند ، ص ۳۶۴ .

وفات

گرامی در آخر عمر خودش به مرض قند مبتلا شد. هر چند معالجه کرد شفا نیافت تا این که روز پنجشنبه به وقت صبح بیست و ششم ماه مه سال ۱۹۲۷ میلادی (۱۳۴۵ هجری قمری) به عالم باقی شتافت و در قبرستان هوشیار پور مدفون شد و بر لوح مزار اشعار خود او کنده شده است که در ذیل درج می شود:

بگیرم دامن آن سید لولاک در محشر	که محشر بر نتابد تاب حسن بی حجابش را
شبی در خانه زین آن امام انبیاء آمد	قضا گیرد عنانش را قدر گیرد رکابش را
قضا گیرد قدر گیرد ازل گیرد ابد گیرد	رکابش را عنانش را عنانش را رکابش را
سوار برق شد ماعی فلک آمد عنان گیرش	رکابش بوسه برپازد ملک بوسد رکابش را
گرامی در قیامت آن نگاه مغفرت خواهد	که در آغوش گیرد جرمهای بی حسابش را

این اشعار را گرامی در پاکتی گذاشته به دوست خود که میرزا باقر علی نام داشت و مأمور مالیاتی بود، داد و به طور وصیت گفت که این پاکت را باوی در قبر دفن کند. تصادفاً روز وفات گرامی میرزا باقر علی در هوشیار پور نبود. پس از چند روز همسر گرامی، وی را در خواب دید که می گوید «آن اشعار را از میرزا بگیرید و بدهید که بر لوح مزارم بنویسند». پس از وفاتش مجله مخزن در ماه اوت ۱۹۲۷ م شماره بی مخصوص به یادبود گرامی منتشر نموده روزنامه های انقلاب و زمیندار و مجله نیرنگ خیال قطعاتی در تاریخ وفات و اشعاری در رثای گرامی چاپ نمودند. اشعاری که علامه اقبال در این باب نوشته بود در زیر نقل می گردد:

آه مولانا گرامی از جهان بر بست رخت	آنکه زد فکر بلندش آسان را پشت پای ه
معنی مستور او در لفظ رنگینش نگر	مثل حوری بی حجاب اندر بهشت دلگشای
از نوای جانفزای او عجم را زندگی	جام جمشید از شراب ناب او گیتی نمای

۱- مجله مخزن، اوت ۱۹۲۷ م، ص ۸.

۲- مجله مخزن ص ۸.

۳- دیوان گرامی، ص ۱۱.

۴- نقوش، ص ۶۱.

۵- مخزن، اوت ۱۹۲۷ م.

یاد ایامی که با او گفت و گوها داشتم ای خوشا حرفی که گوید آشنا با آشنای
برمزارش پست ترکن پرده های ساز را تا نگرده خواب او آشفته از شور نوای
«عظامی» که شاگرد و جانشین گرامی بود اشعار زیر را در رثای گرامی

سرود :

ساقیا امروزی کیف است صهبای سخن در نمک آخر که بگرفت است مینای سخن ؟
از چه سلای بلاغت جامه بر تن می درد وز چه در شور و فغان افتاد لیلای سخن
نظم ملک نظم را بینم چرا برهم همی هان کجارفته است یاران مسند آرای سخن
آه آن فخر عجم آن نازش هندوستان حضرت استاد مولانا گرامی نکته دان
آن که در هر شعروی میخانه ها پوشیده است و آن که در هر لفظ وی آمد بسا ساغر نهان
به علاوه حفیظ جالندهری ۲ ، مولانا ظفر علی خان ۳ ، شیخ عبداللطیف
تپش ۴ و منشی تلوک چنده هم قطعات ماده تاریخ و مرثی برای گرامی گفتند
که اینجا مجال نقل همه آنها نیست .

شخصیت

بنا به قول حفیظ جالندهری چهره گرامی خیلی با رعب بود . وی قد بلند،
رنگ گندمی ، چشمان درشت ، ریش انبوه و سینه فراخ داشت . در لباس نیز
زیاد دقت می کرد بر سردستار پیچ در پیچ رنگین ، در بر شیروانی
سپید و جامه تنگ سپید می پوشید و کفش سیاه و جورابهای سپید به پا می کرد .
تصادف عجیب این بود که هم گرامی و هم همسرش هر دو گران
گوش بودند ، او راجع به کربودن خود چنین می گوید :
ز جای جستم و گفتم که هیچ نشنیدم بلی گرانی گوش منست مادر زاده

- ۱- مخزن ، ص ۳۶ .
- ۲- «سوز و ساز» از حفیظ جالندهری ، لاهور ، ص ۱۲۸ .
- ۳- بهارستان از مولانا ظفر علی خان ، لاهور ، ص ۸۰۴ .
- ۴- مخزن ، شماره ماه اوت ، ۱۹۲۷ م ، لاهور .
- ۵- مخزن ، ماه اوت ، سال ۱۹۲۷ م .
- ۶- سرداری تکمه دار و شلوار تنگ .
- ۷- مجله اردو دائجست ، شماره ۱۲ ، جلد ۴ ، ماه اکتبر ، ۱۹۶۴ م ، (مقاله
حفیظ جالندهری) .
- ۸- دیوان گرامی ، ص ۱۹۱ .

ولی هر دو شاعر بودند و شعرهای خود را برای یک دیگر با صدای چنان بلند می خواندند که بعضی از دوستان در خارج از منزل دم در ایستاده محرمانه از اشعار ایشان حظ می بردند. گرامی راجع به این نکته در نامه‌ی که به اقبال نوشت، چنین می نویسد: «گرامی پیر بود، لنگ هم شد و از لذت شنیدن از صبح ازل محروم بود. پیری و هزار علت. گرامی به نقرس هم مبتلا شده».

دوستان گرامی

۱- علامه دکتر محمد اقبال شاعر بزرگ زبان فارسی و اردو به گرامی خیلی محبت می نمود و گرامی همیشه در لاهور در منزل وی اقامت می کرد. اقبال مستخدم خود را به هوشیار پور می فرستاد که حضرت گرامی را به اصرار و احترام به لاهور بیاورد. گرامی راجع به اقبال چنین گفته است:

در دیده معنی نگهبان حضرت اقبال پیغمبری بی کرد و پیمبر نتوان گفت ۲
هر نکته علامه وفا آهنگ است هر حرف کاید حکمت و فرهنگ است ۳
اقبال «سر اقبال» شد از جوهر علم حاسد عو عو کند علاجش سنگ است
لفظ «سر» انگلیسی است و به معنی «آقا و سرور» است و آن لقبی بود که انگلیسی‌ها به دانشمندان و بزرگان می دادند.

۲- حکیم اجمل خان (متوفی ۱۹۳۸ م) طیب حاذق دهلی که به پیش رفت مسائل ملی و وطنی علاقه مفراطی داشت و گرامی از او چنین یاد کرده است.

طوفان بلاست آشنای اجمل بوسد هر موج دست و پای اجمل؛
دیدم که خدا است ناصرش در همه حال دریا گردید ناخدای اجمل

۳- مولانا عبدالمجید سالک (۱۸۹۴-۱۹۵۹ م) نویسنده و شاعر بزرگ اردو و فارسی که درباره اش گرامی می گوید:

سالک امروز نازش پنجاب است هر نکته او موج شراب ناب است ۵

- ۱- اقبالنامه، از چراغ حسن حسرت، ص ۸۸.
- ۲- دیوان گرامی، ص ۳۱.
- ۳- رباعیات گرامی، ص ۳۰۰.
- ۴- رباعیات گرامی، ص ۳۰۶.
- ۵- دیوان گرامی، ص ۲۰۴.

سالک سالک نگاه سالک مجذوب آتش مجذوب هست و سالک آب است
یکجا کردست آب و آتش را جمع «افکار و حوادث» به اثر سیلاب است
۴- عبدالحلیم شرر، رمان نویس معروف زبان اردو کہ بر وفاتش رباعی
ذیل را گرامی سروده :

یک جذبہ و یک شیوہ گرامی و شرر عمری بودند در دکن شیر و شکر
بر مرگ شرر کرد زمین خاک بہ سر کردست فلک جامہ نیلی در بر

شاگردان گرامی

۱- علامہ اقبال : از مطالعہ «مکاتیب اقبال» تألیف س - ۱ - رحمان چنین
بر می آید کہ اقبال ہم برای تصحیح اشعار خود بہ گرامی رجوع کرده است .
در ناسی کہ اقبال بہ نیازالدین احمد خان نوشت ، چنین می نویسد «این شعر را
از نظر حضرت گرامی بگذرانید و از جانب بنده خواهش کنید کہ بہ نظر
اصلاح ملاحظہ فرمایند» :

ضبط از دل من برد و فروریخت بہ جامم آن نکتہ کہ با مومن و کافر نتوان گفت
۲- عظامی جالندھری (۱۸۹۸-۱۹۵۷م) شاعر معاصر پارسی گوی
پاکستان ، شاگرد و جانشین گرامی بود و گرامی درباره او می گوید :

ستارہ سفتہ گوش و چرخ پابوس زمین آمد تعالی اللہ گرامی را عظامی جانشین آمد
و در جای دیگر چنین می سراید :

زانفاس گرامی خاک پنجاب آبرو دارد گرامی کز مریدانش عظامی سربلند آمد
۳- نواب فتح علی خان .

۴- جلس از خانوادہ نواب سراج الدین سالک .
۵- ابوالاثر حفیظ جالندھری شاعر بزرگ معاصر اردو زبان شاگرد معروف
گرامی است کہ سرود ملی پاکستان را تصنیف کرده است و مثنوی معروف

- ۱- رباعیات گرامی ، ص ۳۱۴ .
- ۲- مکاتیب اقبال از س - ۱ - رحمن ، چاپ لاهور ، ۱۹۵۴ م ، ص ۱۶ .
- ۳- دیوان گرامی ، ص ۲۱۱ .
- ۴- دیوان گرامی ، ص ۱۸۰ .

«شاهنامہ اسلام» نیز از اوست . در کتابی کہ بہ نام «جدید شعرای اردو» تالیف شدہ ، چنین آمدہ است :

«حفیظ از صباوت ذوق شعر می داشت . وی شاگرد مولانا غلام قادر گرامی است و با راہنمایی وی ، حفیظ غزلسرای بزرگ عہد خود شد و در فن شاعری مہارت یافت» . سرود ملی پاکستان کہ «حفیظ» نظم کردہ در زیر نقل می گردد تا ہم نفوذ زبان و شعر فارسی در زبان و شعر اردو آشکار شود و ہم فیض «گرامی» کہ بہ شکل فارسی پسندی در افکار و آثار شاگردانش ، حتی شاعران اردو مثل حفیظ سرایت کردہ است ، مجسم گردد . فی الواقع این فیض تربیت مولانا گرامی است کہ در کلام حفیظ کہ ہمہ بہ زبان اردو است معذالک نفوذ فارسی بہ حدی است کہ بیشتر شعرهایش در عین حال ہم نمونہی از شعر فارسی است و ہم اردو و اینک سرود ملی کشور پاکستان کہ بر زبان یک صد و دہ میلیون جمعیت پاکستان روان است ، درج می شود :

پاک سرزمین شاد باد کشور حسین ۲ شاد باد

تو نشان عزم عالیشان ارض پاکستان

مرکز یقین شاد باد

پاک سرزمین کا ۳ نظام قوت اخوت عوام

قوم ملک سلطنت پایندہ تابندہ باد

شاد باد منزل مراد

پرچم ستارہ و ہلال رہبر ترقی و کمال

ترجمان ماضی شان حال جان استقبال

سایۂ خدای ذوالجلال

۱- جدید شعرای اردو تالیف عبدالوحید ، چاپ شرکت فیروز و پسران ، لاہور ،

۱۹۵۵ م ، ص ۵۸۳ .

۲- حسین از حسن بہ معنی زیبا و تشنگ .

۳- اگر این «کا» مبدل بہ «را» بشود آن وقت تمام سرود کاملاً فارسی می باشد .

آثار گرامی

دیوان گرامی و رباعیات گرامی ، هر دو اثر مولانا گرامی ، پس از وفاتش به اهتمام همسرش^۱ و شاگرد و جانشین وی عظامی به چاپ رسیده است و بدون ذکر تاریخ چاپ و دیباچه در لاهور منتشر شده است . ناشر هر دو شیخ مبارک علی است .

دیوان گرامی که دارای غزلیات ، مثنویات ، مناقب ، قطعات ، قصاید مرثی و تک بیت ها است ، مشتمل بر دویست و شانزده صفحه می باشد . تعداد غزلهایش از دیگر انواع سخن بیشتر است و در حقیقت همین سرمایه نازش و شاهکار گرامی است . از هفتاد و نه غزل ، بیست و هشت در تتبع استادان سخن گفته است که از آنها یازده در تتبع حافظ ، هفت در تتبع نظیری ، چهار در تتبع ظهوری و سه در تتبع صائب می باشد . به علاوه پانزده مثنوی ، یک ساقی نامه ، دوازده منقبت ، پنج قصیده ، بیست قطعه ، سه قطعه تاریخ وفات ، نه تک بیت و سه مرثیه در دیوان او موجود است .

اثر دیگرش به عنوان «رباعیات گرامی» دارای سیصد و بیست رباعی و دویستی می باشد و موضوع آنها تصوف ، عشق ، فلسفه ، اخلاق و مدح است . اشعار گرامی در حدود چهار هزار بیت می باشد و احتمال می رود که قسمتی از کلام گرامی از بین رفته باشد چون وی کلام خودش را در سینه حفظ می کرد و در بیاضی ضبط نمی نمود و چون دیوانش پس از وفات وی به چاپ رسید ، بدیهی است که قسمتی از کلام موزونش در سینه او مدفون شد .

او شاعر فارسی بود و در زبان اردو به ندرت شعر می گفت . نسیم رضوانی^۲ صاحب تذکره شعرای پنجاب ، چند شعر اردو هم از گرامی درج کرده است . درباره نثر فارسی ، علامه اقبال می گوید که گرامی به نثر فارسی چیزی ننوشته است ، ولی اگر می نوشت الحق خیلی شگفت انگیز می بود .^۳

- ۱- شعر العجم فی الہند ، شیخ اکرام الحق ، ملتان ، ۱۹۶۱ ، ص ۳۶۷ .
- ۲- تذکره شعرای پنجاب از نسیم رضوانی ، لاهور ، ۱۹۳۷ م ، ص ۲۹ .
- ۳- مجله مخزن شماره ماه ژوئن ، ۱۹۲۷ م ، ص ۳۰ .

سبک شعر گرامی

غزل : در این جا نگاهی به همه انواع سخن گرامی می کنیم مخصوصاً غزل ، زیرا اشعارش بیشتر غزل است و غزل وی از موضوعات مختلف مشحون است مانند عواطف و احساسات عشق ، تصوف و عرفان ، فلسفه و اخلاق و خمریات و غیرهم ، و بدون اغراق می توان گفت که گرامی آخرین شاعر دوره تازه گوی است که از عهد اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ ق) آغاز شده بود .

گرامی غزل را در تتبع استادان پیشین سروده است چه در دیوانش ما به غزلهایی بر می خوریم که در پیروی حافظ و نظیری و ظهوری و صائب و غالب گفته است . چون او بیشتر به حافظ علاقه داشت از این رو غزلهای بسیاری به استقبال غزلهای حافظ سروده است و می گوید :

آورده ایم مطلع حافظ درین غزل در ذوق عارفان نمکین شد کلام ما

غزلی از گرامی به استقبال حافظ ۲

شبهای وصل و گوشه چشم عنایتی	ماییم و زلف یار و مسلسل حکایتی ۳
هان و ارسی به نکته مضمون باغ خلد	خوانی اگر ز مصحف رخسار آیتی
عصیان ما و رحمت پروردگار ما	این را نهایتی است نه آن را نهایتی؛
از صبر و شکر نی سخنی نی ترانه بی	الا چکد ز حضرت انسان شکایتی
از چشم فتنه مست که خونریز عالم است	مضمون دار و گیر قیامت روایتی
عنوان یک نگاه تو خونریز عالمی	تمهید نیم خند تو مرگ ولایتی
عقل بهانه جو سپرافکند و رم گرفت	در عرصه بی که عشق علم کرد رایتی

۱- دیوان گرامی ، ص ۹ .

۲- مطلع غزل حافظ شیرازی این است :

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی شرح جمال حور ز رویت روایتی

۳- دیوان گرامی ، ص ۸۷ .

۴- علامه اقبال این بیت گرامی را بسیار ستوده است :

او در مکاتیب خود می نویسد که در ادبیات فارسی این شعر کم نظیر است ، شاعر

مسأله وحدت الوجود را به یک عنوان بکر نظم کرده است . مکاتیب اقبال ، ص ۲۲ .

غیرت کناره کرد زما عقل رخت بست کو آن حمیتی است کجا آن حمایتی
تا چند امتحان تغافل تبسمی دیرینه بنده بی است گرامی رعایتی
اینجا چند مطلع از غزلیات گرامی نوشته می شود که در پیروی خواجه
حافظا سروده :

خوش گردشی است چرخ فلک را به کام ما
لبریز شد ز بساده امید جام ما

ای سرت گرم بگردان جام را
شیشه بشکن گردش ایام را

عشوه در پرده ستمهاست که با ما می کرد
صبر فرمود حیا شوق تقاضا می کرد

دلی کجاست که ما را زما نگه دارد
عنان طاقت صبر آزما نگه دارد

اسیر گوشه چشم تو شهسوارانند
شمید نیم نگاه تو شهریارانند

بهار آمد و گلبانگ نای و نوش آمد
بیار باده که نوروز چشم و گوش آمد

گرامی غزل به شیوه نظیری هم سروده است و در این باره چنین می گوید :
از یک خم و یک قدح می ناب خوردند . گرامی و نظیری ۲

۱- شعر حافظ این است :

ساقی به نور باده بر افروز جام ما
مطرب بگو که کارجهان شد به کام ما .

(دیوان حافظ ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ، تهران ص ۹) .

۲- دیوان گرامی ، ص ۹۲ . تمام اشعار گرامی از دیوان گرامی نقل
گردیده است .

و اینجا چند مطلع از غزلیات گرامی درج می شود که در پیروی نظیری سروده است :

به کویش غیر را پنهان نگاهی بر من است امشب
بلا را مرحبا گفتم که دشمن دشمن است امشب ۱

آنچه شبخون بر تغافل ریخت فریاد من است
آنچه نسیان را به فریاد آورد یاد من است

کار از نظر گذشت تماشا به ما رسید
در سینه دل نماند تمنا به ما رسید

ز ذوق بی خودی از من نپرس تا چند است
که سینه چاک نظرهای فتنه پیوند است
گرامی از ظهوری تر شیزی هم پیروی کرده است و می گوید :
گرامی دماغ ظهوری نداشت
خبر را ز خود بی خبر ساختیم ۲

و اینک چند مطلع از غزلیهای گرامی که در جواب ظهوری سروده است :

به راه وفا پا ز سر ساختیم
خبر را ز خود بی خبر ساختیم ۳

۱- مطلع نظیری این است :

میم در جام و ماهم تا سحر بر روزن است امشب
دو دستم تا به وقت صبح طوق گردن است امشب
(کلیات نظیری ، چاپ لکهنو ، ۱۸۹۷ م ، ص ۳۳) .

۲- دیوان گرامی ، ص ۲۶ . تمام اشعار از دیوان گرامی انتخاب گردیده است .

۳- مطلع ظهوری این است :

براه غمت پیا ز سر ساختیم زهرموی صد بال و پر ساختیم .
دیوان ظهوری ، چاپ اوده ، سال ۱۸۷۹ م ، ص ۵۷ .

ما خویش را به نیم نظر همان فروختیم
خود را فروختیم چه ارزان فروختیم

شدم بسمل ز چشمش گرگ خون خوار این چنین باید
به جانم آتشی زد شعله رخسار این چنین باید

بسلم پرفشانی بی هم هست
میرم و سخت جانی بی هم هست

گرامی در جواب صائب نیز غزلی چند سروده است و می گوید:
ای گرامی در جواب صائب آتش زبان
اینک از ککم جواب لا جواب آید برون

و اینجا چند مطلع از غزلیات گرامی که به استقبال صائب گفته است ، نقل
می شود :

آن پری گر از چمن گرم عتاب آید برون
بلبل از گل ، گل ز بو ، بو از گلاب آید برون

اجل آمد به جان از جان ناشادی که من دارم
شنیدن را به شور آورد فریادی که من دارم

به دست آرد تمنا نقد کام آهسته آهسته
عزیز مصر شد آخر غلام آهسته آهسته

گرامی از میرزا اسدالله خان غالب دهلوی هم استقبال کرده است و اینجا
فقط مطلع سه غزل که در جواب غالب است ، نقل می گردد .
بلا در هر شکن پیچیده زلف نیم تابش را
اجل در یک گریبان است چشم نیم خوابش را

۱- مطلع غزل غالب این است :

سپر دم دوزخ و آن داغهای سینه تابش را
سرابی بود در ره تشنه برق عتابش را

(کلیات غالب ، چاپ شیخ مبارک علی ، لاهور ، سال ۱۹۶۵ م ، ص ۴۳۶) .

عشق آمد و از عقل فسونگر نتوان گفت
پیداست که از پنبه و اخگر نتوان گفت

دود آهم حلقه بر زد ، آسمان نامیدمش
سینه ام شد منزل غمها ، جهان نامیدمش

در مضمون آفرینی و نازک خیالی و دقت نظر که از مهم ترین شئون
غزلسرای می باشد ، گرامی در بعضی موارد با استادان سلف برابری می کند و
گاهی چنان به نظر می آید که گوی سبقت از دیگران برده است . در ذیل بیتی
چند برای اثبات این منظور درج می گردد :

بلا به گوشه آن چشم سرمه سا خفته است
نگه کنید که برق بلا کجا خفته است

دلم غریب و دو چشم تو قاتل افتاده است
یکی غریب و دو قاتل چه مشکل افتاده است

حدیث دل به زبان نگاه می گویم
زبان ما عجمی و نگاه ما عربی است

نمی دانم که وا کرده است آن بند قبا یا رب
که چاک جیب صبرم خود بخود تا دامن است امشب

دو پستانش دو نار نارسیده
نسیم جنبش مژگان ندیده

حسن تخیل

عکس روی تست در آینه یا آتش در آب
تو به آب آتش زدی آتش ز آب آید برون

اگر به صحرا سمند تازی کنی ز نظاره تیغ بازی
غزال را هر رگش به گردن رسن نگرده دگرچه گردد

زان بوسه دهم دامن گل را که رگ گل
از نازکی تار قبایی خبرم داد

عشق و عقل

تو ساقی من خراب حیلۀ عقل ای سرت گرم
می هوش افکنم در ده که رهبر رهزن است امشب

ره عشق است از سر کرده پا باید دوید اینجا
که پا از سر نداند هر که از خود پا کشید اینجا

بزم عشقست سخنها است به چشم و ابرو
خامشی چهره بر افروز کلام است اینجا

بنده عشقم گراسی خسروم
عشق بازی کار هر مزدور نیست
عقل گوید از نظر دورست دور
عشق گوید بگسل از خود دور نیست

تصوف و عرفان

انا المنصور اینجا از لب هر ذره می خیزد
انا الحق جوشد از هر قطره خون شهید اینجا

من به خود گم شده ام ، گم شده را می جویم
آه منصور چه گم کرد که پیدا می کرد

در کشمکش لایم در جذبۀ الایم
هیچیم و همه مایم چون عکس به آب اندر

آهنگ و موسیقی

گراسی از در پیر مغان سر بر نمی گیرم
دل اینجا دلبر اینجا ، مدعا اینجا ، امید اینجا

گفت می خور غوطه در خون جگر گفتم به چشم
ریز خوناب جگر از چشم تر گفتم به چشم

محبت این چنین عاشق نوازی این چنین باشد
زدی کشتی شکستی سوختی انداختی رفتی

مرا افسانه لیلی و مجنون یاد می آید
اگر فرزانه می خندد اگر دیوانه می رقصد

مربیات

خمربیات که خیام در رباعی و حافظ در غزل در این موضوع بی نظیراند ،
اگرچه شیوه خاص گرامی نیست ولی چون این نیز یکی از اجزای تغزل به شمار
می آید ، وی درین رنگ هم همان سرمستی و حرارت فوق العاده را نشان می
دهد که شایان شأن قریحه شعرگویی اوست و تراوش فکری وی در این زمینه
ز شعرهای ذیل آشکار است :

ما خم کش دیرینه مر جوش الستیم با ما سخن از شیشه و ساغر نتوان گفت

دوش در میخانه از وارفتگی هایم مپرس مست بودم شیشه عظم به طاق افتاده بود

چشم آن مغچه در رهزنی استاد آمد عقل شد نعره زنان عشق به فریاد آمد

میهن پرستی

من و دلگرمی آه جگر تاب من و سر جوش حسن آباد پنجاب

بر آمد حرف پنجاب از زبانم زبان شد موج کسوتر در دهانم

چه می پرستی ز خاک دلفریبش فریب نو خطان جامه زیبش

تفاخر

بر سخنهایم گرامی جبرئیل آمد به وجد این همه دلگرمی ذوق خدا داد من است

۱- این شعر در دیوان مطبوعه "گرامی نیست ولی پروفیسور آغا صادق شاعر
پارسی گوی معاصر این شعر را از خود گرامی بارها شنیده و برای ما نقل کرده است .

دی گرامی عام افراخت بر اطراف جبل کوهکن نعره بر آورد که استاد آمد

گر رسد آوازه این پارسی در هند و پارس خسرو از دهلی ظمیر از فاریاب آید برون

منقبت در غزل

لیک می ز نیم بر آواز می فروش
رمز آشنای خم غدیر است جام ما
تسبیح یا علی^۴ گره از کار وا کند
مشکل گشای ماست گرامی اسام ما

«انما» را سفته گوشم «لوکشف» را درس گیر
حضرت روح الامین شاگرد استاد من است

ز خارجی مطلب عشق اهل بیت رسول
که نا رسیده به یک تن به پنج تن چه رسد

یا علی^۴ آن زود رخ امشب ز چشمم شد نهان
رحم فرما تا مکرر آفتاب آید برون

بذله گوی

بذله گوی و مزاح و مطایبه هم یک رنگ برجسته تغزل می باشد که
شاعران بزرگ مثل سعدی و حافظ هم کلام خود را از آن چاشنی نمکین کرده اند.
در کلام گرامی نیز این گونه شوخی ها گهگاهی به چشم می خورد و گاهی
مثل «غالب» شوخی و درد را به هم آمیخته است که به صورت طنز جلوه
می نماید:

گذشت عمر سر از خواب بر نگرد ای چرخ
بین که بخت بدم مرده است یا خفته است

۱- دیوان گرامی، چاپ شیخ مبارک علی لاهور، سال چاپ ندارد، ص ۸۰. (تمام اشعار گرامی از دیوان فوق انتخاب گردیده).

یکی به شهر نظر کن چه انقلاب افتاد
که رند میکده بیدار و پارسا خفته است

من نامه فرستادم و آن کافر مغرور
ناخوانده دریدش که جوابی به از این نیست

صنایع لفظی و معنوی

کلام گرامی از حیث محاسن معنوی و محاکات صوتی و مناسبات لفظی هم
عالمی در بر دارد و در کلام وی خوانندگان به جمله صنایع و بدایع بر
می خورند.

هزاران در هزاران جان و دل افتاده در راهت
بسا اندوختی رفتی بسا انداختی رفتی^۱

زمین بوسم اسیرم نو نیازم حلقه در گوشم
تبسم را تسکیم را تغافل را عتابش را^۲

ز هوشم برد از یک جلوه آن طفل خود آرای
قیامت قامتی محشر خرامی فتنه بالای^۳

در بزم نیست غیر گرامی رقیب من
او بود من نبودم و من بودم او نبود^۴

آرزوی یک جهان و یک جهان آرزو
صید آن دزدیده دیدنهای صیاد من است^۵

- ۱- تجنیس و تقابل .
- ۲- لف و نشر .
- ۳- تمسیق الصفات .
- ۴- عکس و تبدیل .
- ۵- تکرار .

ستاره دشمن و ره پیچ پیچ و منزل دور
عسمی به راهزنان یار و رهنا خفته است ۱

نگاه بخشد و دل بخشد و زبان بخشد
چرا گناه نبخشد کسی که جان بخشد ۲

کارم افتاد به جان شیشه ام افتاد به سنگ
سر به دیوار زدم طشت من از بام افتاد ۳

آزادم و پابندم چون سرو به صحن باغ
مجموع و پریشانم چون بو به گلاب اندو ۴

قامتش از ناز خم شد شاخ گل پنداشتم
بند بگسست از قبایش گلستان نامیدمش ۵

رباعیات

چون طبع نازک گرامی در ایام پیری متحمل منظوم های طویل نمی بود، بیشتر به سرودن رباعیات پرداخت. رباعیاتش از حیث موضوع بر اوج کمال رسید ولی از حیث هیئت، خامی ها دارد و تکرار هم در رباعیات دیده می شود. از مطالعه رباعیاتش چنان بر می آید که وی از ابو سعید ابو الخیر و جامی پیروی می کند و کراراً از آنان تحسین و تجلیل کرده است و می گوید:

باری مژه وا کن که گرامی مایم

دیوانه انداز نظامی مایم

گویم قصیده و رباعی و غزل

مست می خدخانه جامی مایم — (رباعیات گرامی ص ۱۹۶)

۱- حسن تعلیل .

۲- حسن استدلال .

۳- ارسال مثل .

۴ و ۵- تشبیه .

۶- مبالغه و شیوه و مانند و همانند .

گویای رباعیم به خود غیرم من
 دانای رموز آسان سیرم من
 از بنده خیر شر نیاید به وجود
 از حلقه به گوشان ابوالخیرم من — (رباعیات گرامی ص ۱۹۷)
 در رباعیات گرامی گاه گاهی آثار مضامین خیام را هم مشاهده می کنیم،
 می گوید:

بر خیز که برخاستن از دهر خوش است
 بگریز که بگریختن از شهر خوش است
 از دشمن اگر شهد بود زهر بود
 از دوست اگر زهر بود زهر خوش است — (ص ۷۷)

گرامی بیشتر رباعیات در نعت رسول و منقبت ائمه و اولیا و مدح دوستانش
 سروده است:

آن ختم رسل شاه عرب ماه عجم
 آن موج نخست است ز دریای قدم
 در تابش آفتاب محشر چه غم است
 دست من و دامن رسول اکرم — (ص ۷)

حرفی ز علی بگو امیدم این است
 پیدا و نهفته در ضمیرم این است
 آن دست خداست دستگیری بکند
 دستم گیرد که دستگیرم این است (ص ۲۵۰)

مثنوی

گرامی در مثنوی از مولوی و نظامی و غنیمت کنجاهی پیروی کرده
 است. چون اندیشه تصوف و عرفان در ضمیر گرامی بود، از این رو
 بامثنوی عرفانی مناسبت داشت و این معنی از مطالعه مثنوی عرفانی او مستفاد
 می شود که به طرز مثنوی مولوی سروده است. این مثنوی این گونه

شروع می گردد :

نی که نالان است بیش از چوب نیست
چوب نالد دل نالد خوب نیست ۱
بوالعجب چو بی که شورش در سرست
سوختن در پرده هایش مضمست

در این مثنوی گرامی اظهار عجز و انکسار در برابر مولانا رومی می کند :
هین چه پنداری که آوردم کتاب مثنوی مولوی را در جواب ۲
مولوی دریاست من از قطره کم من گیاه خشک او ابر کرم
من مثال ذره او خود آفتاب او تلاطمهای دریا من حباب
مولوی مقبول و من مردود یار من خزان دیده چمن او خود بهار
مولوی از رمز عشق آگه بود شمس تبریزش چراغ راه بود
من ز خاک جهل او شهر علوم الله الله من ز پنجاب او ز روم

مثنوی دیگر که مشتمل بر پنجاه شعر است ، به عنوان «خرابات جنون»
در جواب مثنوی «نیرنگ عشق» غنیمت کنجاهی (متوفی ۱۱۰۷ هـ ق) سروده
است ولی این مثنوی نا تمام مانده است . در این مثنوی در بیان سراپای
معشوق چنین می گوید :

تکلم با خموشی در ستیزه تبسم در میانش ریزه ریزه ۳
زدست انداز شوخی نظاره گریبان تبسم پاره پاره
تبسم در تبسم آفریده غلط گفتم گل اندر گل دمیده
قدح پیمای ذوق جان فروشی تکلم یا تبسم یا خموشی
دهانش تنگ چون دست گرامی کمر باریک چون فکر نظامی

مثنوی دیگر به عنوان «اندرزی چند که شاهان را به کار آید» دارد که
ایاتی چند ز آن نظام دکن را چنان تحت تأثیر قرار داد که از بالا خانه شاهد

- ۱- دیوان گرامی ، ص ۱۰۴ .
- ۲- دیوان گرامی ، ص ۱۱۳ .
- ۳- دیوان گرامی ، ص ۱۵۰ .

بازاری پایین آمد و این واقعه اثر خواندن قصیده رودکی را بر نصر بن احمد سامانی به یاد می آورد. شعر معروف این مثنوی بدین قرار است:

تو شاهنشهی عیش و مستی چرا
تو ظل الهی بت پرستی چرا

مثنویهای دیگر عبارتند از: مثنوی بسم الله الرحمن الرحیم، مثنوی دعای مظلومان، مثنوی در مدح اقبال، مثنوی جوهر همت در پابندی وقت، مثنوی در مدح داغ و مثنوی ناله گرامی در حسرت جوانی، و از این قبیل مثنویات را باید ما منظومه‌های طویل بخوانیم و در اصطلاح پاکستانیان آنها را «نظم» می گویند.

قصیده

گرامی به ندرت قصیده گفته است. بیشتر قصیده هایش در منقبت رسول اکرم، ائمه معصومین و اولیا الله است ولی آن جدت بیان و قدرت کلام که در مدح حضرت علی (ع) به نظر می آید در قصاید دیگر دیده نمی شود. در اصل او قصیده سرا نبود و از این حیث با قصیده سرایان معروف مثل خاقانی و انوری و ظهیر و عرفی وقآنی قابل مقایسه نیست ولی قصاید وی از عذوبت و متانت معانی و فخاست الفاظ هم بی بهره نمی باشد.

چون گرامی به دربار دکن راه یافته بود ناچار به قصیده سرایی پرداخت و در این صنف سخن هم او دامن تقلید استادان را از دست نداده است چنانچه می گوید:

بصورت جانشین عرفیم در معنیم عرفی
که گردد مستقل قائم مقام آهسته آهسته

قصایدش مختصر و از تملق و غلو عاری است. در بعضی از قصاید بدون تشبیب یا تسبیب به مدح ممدوح پرداخته است. از لحاظ قابلیت فنی، گرامی تمام صلاحیتهای قصیده گویی را داشت ولی طبع غیورش همیشه مانع این امر بود و به همین سبب در قصاید مثل عرفی شیرازی از خود ستایی کوتاهی نکرده است. اینک چند شعر از قصیده بی که در پیروی انوری درباره جشن سالگرد تولد میر عثمان علی خان، نظام حیدر آباد دکن، سروده است، نقل می شود:

سرکنم حرف مدیح مالم خسرو رکاب
 حلقه بر در آسمانش حلقه در گوش آفتاب
 حضرت عثمان که آمد بر درش هر بنده بی
 کام جوی و کام بخش و کامگار و کامیاب
 محترم از طبع او همت چو گل از رنگ و بو
 مستفیض از گوهرش هستی چو ماه از آفتاب
 آستان شاه را من نسبتی دادم به چرخ
 می کند از شادمانی رقص چون جام شراب
 عمر اعدایی تو چون پیمان خوبان بی ثبات
 جان بد خواه تو چون زلف بتان در پیچ و تاب

قصیده دیگر به طرز عرفی هم درباره جشن سالگرد تولد نظام سروده است که در ذیل چند بیت از آن درج می شود :

دمید صبح طرب چیست فکر بی بنیاد
 به حوض باده نشینیم هر چه بادا باد
 زمانه از گل و مل آن چنان نشاط آمیز
 که از عروس پری چهره نوجوان داماد
 چه دلفریب چه دلدوز جلوه نرگس
 چه دلربا چه دلاویز قامت شمشاد
 چنار دست دعا را بر آسمان برداشت
 که کل زمین دکن باد تا ابد آباد
 دمیده است چه افسون به گوش گل بلبل
 که گل به خنده زد و از قبا گره بگشاد
 جهان چنین طرب آهنگ پرده امید
 من از فسرده دلی گوشه گیر یاس آباد
 که ناگهان ز در آن ماه مهر مهر آمد
 ز فرق تا به قدم جلوه گاه نقش مراد
 ز ناز کرده مژه وا که این مرا خنجر
 ز غمزه دشنه به دست نگه که این جلاد

هزار تیغ علی کرد تعبیه به دو نون
 هزار تیر تهمتن نهفته در به دوصاد
 چه گفت گفت که این سفته گوش خاص نظام
 چه گفت گفت که این عرفی و ظہیر استاد
 کلاه گوشه شکستند ذره و خورشید
 ز شرق و غرب به آصف رسد مبارک باد

ولی چنانکه قبلاً ہم ذکر شده نو آوری و قدرت کلام و قوت انسجام گرامی در
 شعرهایی هویدا می شود که در منقبت حضرت علی گفته شده و اینک چند
 بیت از قصیده معروف که در منقبت حضرت علی (ع) سروده است :

دگر هنگامه ماتم زمین تا آسمانستی
 دگر آشوب محشر ز آسمان تالا مکانستی
 دگر اشک جگر آبستن ما دجله ریز آمد
 دگر داغ تپیدن ناله آتش عنانستی
 زمین یا بوتراش آسمانش یا علی خواند
 مسیح و خضر را این اسم اعظم بر زبانستی
 زمین و آسمان شد جلوه گاه ذات آن مظهر
 عجب رمز غریبستی عجب سر نهانستی
 چه در صورت چه در معنی وصی احمد مرسل
 به انداز وفا کامل عیار امتحانستی
 علی اللهم رمز علی از من چه می پرس
 علی در هر مکانستی علی در لامکانستی
 علی اول علی آخر، علی ظاهر علی باطن
 نهان اندر عیانستی عیان اندر نهانستی
 گرم کافر فحشوانی واجب ممکن نما خوانم
 که ذاتش پرده دار کارگاه کن فکانستی
 خدا گفتم غلط گفتم خدا را بنده می گویم
 گمان اندر یقینستی یقین اندر گمانستی
 علی گویم علی جویم علی خوانم علی خواهم
 علی در گیرودار روز محشر قهر مانستی

برآن بودم که از سر کرده پا راه نجف پویم
 برهنم مشربم زنجیرپا هندوستانی
 گرامی بخ بخ امشب مدعی را سر قلم کرده
 زبان خامه اش به به چه تیغ اصفهانیستی

ساقی نامه ۱

در دیوان گرامی ما به یک ساقی نامه هم بر می خوریم که در پیروی
 ظهوری نوشته شده ولی سبک خاص گرامی در آن منظومه پیدا است. ظهوری
 می گوید :

چه گویم که ساقی چها می کند به ناز و کرشمه بلا می کند
 گرامی می گوید :

چه گویم که ساقی چها بر گرفت تماشا اسیر تماشای او ز نظاره اش جلوه ها در گداز تکلم ز لعل لبش باده نوش ز ابروش نظاره خنجر پرست نگه باحیا گرم ناز و نیاز در فتنه از غمزه وا می کند ز تیغ نگه خون حسرت به جوش	جهان را به ناز و ادا برگفت تمنا شهید تمنای او خود از ناز او نازها در نیاز تبسم خود از بوسه اش می فروش ز گیسوش اندیشه زنجیر بست تغافل یکی از شهیدان ناز قیامت ز قامت پیا می کند جگرها ز مژگانش نشتر فروش
---	--

قطعات

گرامی کم و بیش بیست قطعه سروده است ولی معروف ترین و لطیف ترین
 آنها قطعه بی است که عنوان آن «در عرض حال خود» می باشد و ابیاتی چند

۱- ساقی نامه که در ادبیات فارسی عنوان مستقل و خاصی پیدا کرده است و در
 حقیقت مربوط به اشعار خمیری و از متفرعات آن است، بر اشعاری اطلاق می شود که
 شاعر در خطاب به ساقی و طلب شرب مدام و به صورت مشنوی و در بحر متقارب سروده
 است (شعر و ادب فارسی از زین العابدین مؤتمن تهران ۶، ۱۳۴۶ ه.ش) ص ۲۳۵، ۲۳۶ دیباچه
 تذکره «میخانه» هم تعریف ساقی نامه همین شده است -

از آن نقل می شود :

من و دامان آصف هفتم حضرت مد ظله العالی
دوستانش کشیده سر به فلک سر بد خواه وقف پامالی
ای شهنشاه آفتاب ضمیر چه دهم شرح بی پرو بالی
طبع من پست شد چوهمت من از تهی دستی و کهن سالی
چه تراود ز فکر من که مرا کاسه و کیسه هر دو شد خالی
شاعرانیم بی مثل من و «داغ» هر دو را پایه در سخن عالی
خوانش از مرغ و بره نیست تهی خوانم از تره و نمک خالی
داغ و ذوق خطابه‌های شهی من و دشنامهای بقالی

مرثیه

گرامی سه مرثیه هم گفته است یکی در رثاء نواب حاکم الدوله مرحوم
که بیت اولش این است :

چرا زمانه به خون در تپید واویلا ز گریه دیده ما شد سپید واویلا
مرثیه دیگر به عنوان «ناله پدر در فراق پسر» که در وفات سعید احمد فرزند
ارجمند شیخ فضل محمد سروده است :

نهان سر کنم گریه شب تا سحر که گنج مرا گم شد امشب کلید
و مرثیه سوم برای خود اوست که بر لوح مزارش دیده می شود :

ای مرگ هان و هان ز گرامی چه دیده ای
خط بر خط صحیفه عمرش کشیده ای
ای شیخ ای گرامی ما ای اسیر خویش
از ما رسیده ای به لحد آرمیده ای
ما را گذاشتی و گذشتی ز بزم ما
بویی مگر زباغ وفا کم شنیده ای
بود و نبود بود یکی در نگاه تو
بستی مژه به رمزاحد وا رسیده ای
رقتی به خواب مرگ و به سر خاک می کنم
خواب تو خوش که ماتم یاران ندیده ای

در زیر خاک پای به دامن شکسته ای
 بر روی خاک جیب تمنا درپده ای
 ای آه حلقه حلقه برافلاک رفته ای
 ای اشک دجله دجله زمژگان چکیده ای

آراء منتقدان و معاصران گرامی

۱- علامه دکتر محمد اقبال

«اگر بعد از عربی و نظیری در این ناحیه شاعری است که به زبان فارسی شعر فارسی خوب می سراید آن گرامی است. امروز شما کلامش را گوش کنید، فردا شما بر این تفاخر می کنید که گرامی را نیز شنیده اید!»
 «حیرت این است که شما غزل در محضر مولوی گرامی می نویسید و برای تصحیح به من مراجعه می کنید. چنین است که در اصفهان بودن و سرمه از هند خریدن. شما نیاز هستید ولی در محضر گرامی بی نیاز از جمله شاعران جهان»^۲.

عظمت گرامی را از این امر هم می توان درک کرد که اقبال مثنوی اسرار خودی و رموز بیخودی را بار اول با تقریظ گرامی چاپ نموده است. شعر اقبال بر وفات گرامی مشهور است:

آه مولانا گرامی از جهان بر بست رخت
 آن که زد فکر بلندش آسمان را پشت پای

۲- مولانا محمد کاظم شیرازی^۳

«الحق شاعری بود دقیق النظر عمیق الفکر، الفاظش همه شیرین و کلامش تمام نمکین، گویا از فوت این وجود محترم آفتاب شاعری در افق عجم افول نموده و شاید تا مدتی هم مادر دهر همچو شاعری را نزاید.»

- ۱- یاران کهن از عبدالمعید سالک، ص ۱۴۲.
- ۲- مکاتیب اقبال از جبهتیس عبدالرحمن، ص ۲۰.
- ۳- مجله مخزن، لاهور، شماره اوت، ۱۹۲۷ م.

اگرچه ہندی الاصل بود ولی شنیدہ نشدہ کہ ہیچگاہ در نظم ا اردو قلم فرسائی کردہ باشد . میلان وافر در گفتن شعر فارسی داشت ، اگر کسی بہ نظر دقت بہ کلامش بنگرد ، خواهد دید کہ ہمہ بوی و خوی ایرانی دارد و مثل اہل زبان می نماید اگرچہ ہیچ وقت بہ خاک ایران پا ننہادہ است .

۳- صاحب تذکرہ سخنوران چشم دیدہ ۲

کہ یکی از معاصرین گرامی بود راجع بہ وی چنین می گوید :
«شاعرست نازک خیال ، جدت پسند و بلند پرواز» .

۴- مرحوم استاد سعید نفیسی :

در میان شاعران فارسی زبان ہند و پاکستان در این قرن حاضر من تنها دو تن را می شناختم کہ شعرشان این امتیاز و خاصیت را داشت (یعنی روش شاعران ایران) یکی شبلی نعمانی و دیگر گرامی ۳ .

۵- دکتر جہانگیر خان :

گرامی مانند شعرای پارسی گوی شبہ قارہ از تتبع شعرای محبوب سبک ہندی و شعرای سبک خراسانی و عراقی بہرہ بردہ و در نخستین دورہ شاعری از صائب و نظیری و ہم آہنگان آنها استقبال نمودہ است .

۶- خانم دکتر شمیم محمود :

گرامی در سبک عراقی فکر میکند و در سبک ہندی می نویسد .

- ۱- تنها یک شعر اردو از گرامی در تذکرہ شعرای پنجاب تألیف نسیم رضوانی آمدہ است .
- ۲- سخنوران چشم دیدہ ، از ترک علی شاہ ترکی قلندر نور محلی ، دکن ۱۳۳۲ھ ، ص ۱۰۰ .
- ۳- پرواز ، پندار ، اکرم شاہ اکرام ، مقدمہ ، چاپ تہران ، ۱۳۴۲ ہجری خورشیدی .
- ۴- مجلہ ہلال کراچی ، شمارہ دسامبر ، ۱۹۵۷ م ، ص ۳۰ .
- ۵- شرح احوال و اشعار گرامی از سیدہ شمیم ناصر زیدی ، مقالہ چاپ نشدہ (برای فوق لیسانسہ در دانشگاه پنجاب) .

۷- ثریا فخری :

غزل در تتبع استادان سبک هندی و هم در پیروی لسان الغیب حافظ شیرازی سروده و از عهده این کارمشکل بخوبی بر آمده است ۱ .

سبک گرامی

گرامی پیر و سبک هندی است ولی گاه گاهی در سبک عراقی هم شعر می سراید ، همه مختصات سبک هندی مثل تخیل ، تجسیم ، تراکیب ، ابهام ، مبالغه ، معانی آفرینی و ایجاز به وجه احسن در کلام وی به نظر می آید . در غزل وقتی که از صائب پیروی می کند سبک شعرش سبک هندی است ولی در غزلهایی که در پیروی از حافظ می سراید ، شیوه کلامش خیلی نزدیک به سبک عراقی می باشد . در حقیقت سبک او نیمه هندی و نیمه عراقی است و می توان گفت که سبک او سبک بین بین است یعنی بین سبک هندی و سبک بازگشت .

تتبع در شعر قدیم به وسیله شبلی و گرامی آغاز شد و این دو شاعر بزرگ را باید بنیان گذار نهضت بازگشت ادبی در شبه قاره هند و پاکستان شمرد . شعر گرامی دارای سبکی است بین هندی و بازگشت و شاعر در آن لطافت و رشاقت بازگشت را با فخامت و صلابت اسلوب هندی به هم آمیخته است و انصاف آن است که او از گویندگان طراز اول عصر خویش و پیر و شایسته سبک هندی است و در تقلید از نظیری در سرودن شعر لطیف و روان و غزل زیبا سخن سهل و ممتنع با کمال استادی و چیره دستی از عهده بر می آید .

ادیب پیشاوری

شرح احوال ۱

سید احمد تخلص به ادیب و معروف به ادیب پیشاوری فرزند سید شهاب الدین عبدالزراق رضوی در حدود سال ۱۲۶۰ هـ قمری (۱۸۴۴ م) در دهکده کوچکی بنام «کونر» که در کوهسار زیبا و پر هیبت خیبر در مغرب شهر پیشاور در اراضی سرحدی بین پاکستان و افغانستان واقع است، پا به عرصه وجود نهاد. خانواده اش از سادات رضویه و اغلب صاحب زهد و تقوی و اهل ذکر و دعا بودند و نسبت ایشان در سیر و سلوک به سلسلهٔ سهروردیه ۳۸۳ می پیوست.

به علت پیکار قبایل سرحد نشین با یکدیگر، سید شهاب الدین از دهکده خود هجرت کرده به پیشاور آمد و سکنی گزید و این پیش آمد اتفاقاً نقش بسیار مهمی را در آتیۀ ادیب پیشاوری ایفاء نمود زیرا امکان تحصیل علوم و کمالات در شهر پیشاور بیشتر بود. ادیب در پیشاور پس از به پایان رسانیدن مراحل تحصیلات ابتدایی، مشغول تحصیل مقدمات علوم و ادبیات شد ولی بدبختانه در فتنه و آشوبی که در آن زمان در پیشاور برپا شد، غالب اقارب و خویشان وی به دست نظامیان دولت انگلیس کشته شدند و در نتیجه مجبور شد که بار دیگر به کابل هجرت کند و مادر پیر را وداع گوید.

۱- مقدمهٔ دیوان ادیب پیشاوری، علی عبدالرسولی، طهران، ۱۳۱۲ هجری شمسی.

۲- آقای سید جگر کاظمی شاعر پیشاور می گفت که ادیب در خیابان چرواکوبان کوچهٔ نو پیشاور چشم به دنیا گشود.

۳- منسوب به ابو حفص عمر سهروردی عارف مشهور (متوفی ۵۶۳۲ ق ۱۲۳۴ م) که نسب تعلیمش به ابو الفتح احمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی (متوفی ۵۱۷ هجری ۱۱۲۳ میلادی) می رسد و از معتقدان معروف او سعدی و اوحد الدین کرمانی را در اینجا نام می توان برد.

دو سال در کابل از محضر آخوند ملا محمد مشهور به آل ناصر استفاده کرد و از آنجا به غزنین رفت و بر سر تربت حکیم سنائی و مقبره سلطان محمود غزنوی معروف به باغ فیروزه منزل گرفت و بیش از دو سال و نیم نزد ملا سعدالدین، مدرسی نامی آن دیار، به تحصیل پرداخت و پس از آن از غزنین به هرات رفت. چهارده ماه آنجا توقف کرد و سپس به تربت شیخ جام رهسپار گشت و بیش از یک سال در آنجا اقامت کرد و در حدود سی سالگی به مشهد آمد و به فکر تکمیل علوم افتاد و حکمت و ریاضی را نزد میرزا عبدالرحمن و فلسفه و علوم عقلیه را در محضر آخوند ملا غلام حسین شیخ الاسلام فرا گرفت و مخصوصاً در ادبیات ربیع فراوان کشید. در آن زمان شهرت حوزه علمی سبزوار به اقصای عالم رسیده بود چون زیر نظر استاد الحکماء و المتألمهین حاجی ملاهادی سبزواری اداره می شد، و این تشنه علم و کمال از مشهد به سبزوار شتافت و دو سال آخر دوره حیات استاد مزبور را درک کرد و به هدایت و ارشاد آن حکیم در حوزه درس آخوند ملا محمد فرزند گرامی وی نیز نشست و از محضر آخوند ملا محمد اسمعیل نیز مستفید گشت، پس از وفات حاجی سبزواری به مشهد برگشت و در این موقع فضل و علم او شهرت یافت و خود بساط تدریس گسترده و به ادیب هندی معروف شد.

در سال ۱۳۰۰ هجری وی به تهران آمد و اول در منزل میرزا محمد علی خان قوام الدوله که او را سخت محترم می داشت، سکنی گزید و پس از وفات قوام الدوله چندی در منزل میرزا حسن خان محتشم السلطنه مسکن گرفت و آخر در حجره حاجی میرزا عبدالله دانا که در مسجد میرزا موسی دارالکتاب داشت، اقامت گزید.

فاضلان و ادیبان تهران از محضر ادیب استفاده می کردند و گه گاهی بر سبیل تفنن در انجمن شعرا که هر هفته یکبار در منزل سید بقا برپا می شد، شرکت می نمود، تا آنکه ناصرالدین شاه قاجار فضایل او را شنیده به ملاقاتش

رغبت جست و ادیب به ہمراہی سید بقا بہ حضور شاہ رفت و مورد الطاف شاہانہ واقع شد . ایام حیات ادیب در تہران بہ ہمین منوال سپری می شد .

روزگاری می گذرد و نسلی بعد نسلی می آید و می رود و آن قدر در دنیا غوغا و ہیا ہوبودہ و ہست کہ کمتر کسی دربارہ این رفت و آمد ہا و اشخاصی کہ می روند و می آیند فکر می کند ولی گہی رفت و آمد ہایی در دنیا وجود دارد کہ جہانی را بہ خویش متوجہ می سازد .

صبح روز دوشنبہ بیستم ماہ صفر ۱۳۴۹ ہجری قمری (۱۹۳۰ میلادی) (۱۳۰۹ ہجری شمسی) در جامع علمی و ادبی تہران این خبر غم اثر منتشر شد کہ ادیب پیشاوری پس از یک ماہ کسالت شدید بہ سکتہ ناقص و فلج از این سرای بہ عالم جاودانی شتافت و آن طایر خوش الحان بہ شاخسار طوبی آشیان جست . روز دیگر جسد عزیزش را با احترامی لایق بہ جوار حضرت شاہ عبدالعظیم بردند و در امامزادہ عبداللہ بہ خاک سپردند . اکابر و اعیان مملکت و عالمان و ادیبان شہر در تشییع جنازہ شرکت کردند و مجلس ترحیم در مسجد سپہ سالار و مجلس تذکر در وزارت معارف و انجمن ادب برپا کردند و در رثاء آن نابغہ شعر و سخن و علم و دانش منظومات عربی و فارسی خواندند و از آن جملہ بیتی چند از میرزا حسن خان وثوق الدولہ را در ذیل نقل می نمایم :

جیب بدرید ہان کاین فلک نانجیب
 ہر در یکتا کہ دید ربود ما را ز جیب
 ادیب پیشاوری خفت مگر در ثری
 کاہل سخن را رسید تا بثریا نجیب
 حکیم روشن روان ادیب پاکیزہ جان
 ہم زعا را زعیم ہم نقبا را نقیب
 ہم قلمش مشک ریز ہم نفسش مشک بیز
 در قلمش سحر ناب در نفسش بوی طیب

سفسطه را کلک او سوره تبت یدا
 فلسفه را فکر او آیه امن یجیب
 جام اجل در کشید پرده برخ بر کشید
 معتقدان را درید پرده صبر و شکیب
 که می دهد بعد او تمیز قشر از لباب
 که می کند غیر او فرق غبی از لبیب
 مرگ در این روزگار داروی آلام ماست
 که نشناسد کسی از متطبب طبیب
 چون بشنید این و ثوق از پی یاس حقوق
 آه بیفزود و گفت «حیف و دریغ از ادیب» - (۱۳۴۹ هـ ق)

سبک و آثار

ادیب پیشاوری در سرودن شعر، سبک متقدمین را پیروی می کند و غالب اشعار وی دارای استحکام و فصاحت اساتید سخنور قدیم است. قصاید را تقلید استادان قدیم این فن مانند سنائی، ناصر خسرو، خاقانی و انوری سروده است. البته مضامین تازه و امروزی را در قصاید به کمال چیره دستی گنجانده است و بیشتر قصاید وی «سیاسی و ملی» هستند که در آن ملل خوابیده شرق را به شدت تکان می دهد تا از خواب غفلت بیدار شده با بیگانگان مبارزه کنند و از مزایای اتحاد و اتفاق برخوردار شده در راه پیشرفت، دوشادوش ملل مترقی جهان گام بردارند.

سوز و گدازی که او در قالب شعر می ریزد، حاکی از التهاب و هیجان درونی وی است. الحق او در قدرت طبع و دقت فکر و متانت زبان و توانایی بیان دستی قوی دارد. اساس سخنانش بر دلیل و برهانست. کمال اطلاعات او در علوم حکمت و فلسفه و تاریخ و دین باعث گردید که مضامین متنوع را در اشعار خود می آورد. استاد دانشمند دکتر صفا راجع به شعر ادیب می نویسد: «کثرت اطلاع او از فرهنگ اسلامی و علوم مختلف قدیم و تبحرش در لغت پارسی و تازی باعث شد که شعرش خیلی بیش از حد عادت با اطلاعات و سיעش آمیخته شود و به همان نسبت از لطافت و

حال و اشتغال بر عواطف رقیق شاعرانه دور افتد».

چنانکه در بالا ذکر شده ، ادیب از اخذ مضامین دیگران احتراز می کرد و می گوید :

دلم گلبن است و زبان بلبل
چو انبار شکر به منقار داشت
نچیند ز شاخ گل کس گلی
ز قند کسان طوطیم عار داشت
حای دیگر هم در این معنی گوید :
چو نا سفته گوهر نیاری به دست
و نیز در این معنی در قصیده می سراید :

بر خود مبند گفته پیشینیان که از
تبدیل عکس ها نشود دیگر آینه

خلاصه این که اگر گاهی در وزن و قافیه و ردیف به استقبال شاعران قدیم شعر گفته ، در مضمون و معنی از آنها پیروی نمی کند و به طرز مخصوص خود شعر می سراید . سبک او در اصل جامع سبک های مختلف می باشد و نمونه سبک های خراسانی ، عراقی ، هندی ، باز گشت و بین بین را در دیوان او به آسانی می توان پیدا کرد .

نطفه سبک پاکستانی نیز در کلام ادیب موجود است ، علاقه به آیین مقدس اسلام ، ایران دوستی ، شرق نوازی ، ملت خواهی ، نوع دوستی ، محبت وطن ، دعوت به کار و کوشش ، مبارزه با رکود و جمود ، دید وسیع تر به اوضاع جهان ، احتیاج به تجدید فکری و دعوت به اتفاق و همکاری بین ملل خاوری ، عصارت افکار مبتکرانه ادیب می باشد و همین نوع مضامین اصل و اساس سبک پاکستانی به شمار می آید . از این جهت او را پیشرو علامه اقبال می توان گفت .

ادیب در عربی هم شعر گفته است ولی بیشتر آثار وی به علت عدم توجه خودش از بین رفته و آنچه از آن فعلاً محفوظ است بدین قرار می باشد :

۱- دیوان قصاید و غزلیات فارسی چهار هزار و دوست بیت و قصاید

۱- گنج سخن ، جلد سوم ، تألیف دکتر ذبیح الله صفا ، چاپ دوم ، تهران ،

۱۳۴۰ شمسی ، ص ۲۷۳ .

و قطعات عربی میصد و هفتاد بیت که شاگرد ادیب آقای علی عبدالرسولی در ۱۳۱۲ هجری شمسی در تهران منتشر کرد. آقای عبدالرسولی سی و چهار سال در خدمت استاد خود حضور داشته است.

۲- رساله در بیان قضایای بدیهیات اولیه که در آخر دیوان ضمیمه شده است.

۳- رساله نقد حاضر در تصحیح دیوان ناصر (ناصر بن خسرو القبادیانی) که نیز در آخر دیوان چاپ شده است.

۴- مثنوی قیصر نامه در بحر متقارب دارای چهارده هزار بیت است که هنوز چاپ نشده.

۵- ترجمه اشارات شیخ الرئیس ابن سینا که متأسفانه تا تمام مانده است.

نمونه اشعار

در تحسر از حوادث واقعه در بلاد اسلام و هند و معانی دیگر که به حق باید این منظومه را شهر آشوب نامید. این منظومه دارای ۴۱۶ بیت است:

آنچه با شکر کند آبی و باعود آذری
کرد باسن انده ایران و بغداد و هری
شکر از آبی گدازد عود سوزد ز آتشی
من ازین خود کاسه دوکش بن نه پیدا نه سری
آنچه می دزدد غم مصر و عراق از تن مرا
از کتانی مه نددزد وز نمی تف خوری
تن چونال مصر گشت و دیده همچون نبل مصر
باز آمد گویا فرعونیی با لشکری

۱- شهر آشوب نظمی است که در آن تغییر اوضاع، بی سامانی یا سر و سامان داشتن حالات یک شهر یا مملکت و مردم آن یاد می شود. (سبک خراسانی در شعر فارسی، دکتر محجوب، ص ۶۸۴)؛ به نقل از کتاب مباحث (اردو) اثر دکتر سید عبدالله - لاهور - ۱۹۵۴ م.

بار دیگر از میان نیل خون تمساح وار
 سر برون آورد فرعونی سیاست پروری
 انده دجله و فراتم آذر از دل بر جهانند
 هیچ دیدی کز میان آب خیزد آذری
 چنبر گردنده بدچشم بالای مرا
 زانده ایوان کسری چفته کرد و چنبری
 آتشی در سینه و در دیده آبی گشت غم
 باد سردی در گلو بر لب فغان مضطری
 ورنه ایلم کنی ز رفعت هندوستان چه سود
 چون نمی ساید مرا جز خار پستی و پری
 لفظ هندی گفتم و آشفته گشتم پیل وار
 کو بخواب اندر ببیند از خزر جالندری
 سالها بگذشت و روشن ماهت ای هندوستان
 زین سیه چادر به مان نمود زیبا منظری
 اندر آمد از اروپا برهنه سر بی زری
 تا ز مرتان در رباید هم که هم میزری
 سخت باشد راندن زاغ و کلاغ از سبز باغ
 سهل گردد چون شود توفیق یزدان زاجری
 جز مگر بی دانشی و جز مگر نادان امیر
 نیست ای هندوستان هیچت گناه دیگری
 عمر تو مانند بری را بر سر شاخ وجود
 نیست جز برطانوی زین شاخ هرگز بر خوری
 ای مسلمان مر ترا وی برهنه هم مر ترا
 از ثریا برد این بی دانشی اندر ثری
 خانه زان تو و بیگانه در آن فرمانروا
 پس مگو خانه من است این عاریت دان یا کری
 با تو می گویم مباش ای ساده دل هند و پسر
 در طریق جان سپاری کم ز هندو دختری

از غمت ای گلستان هند روز و شب منم
 رسته اندر آب چشم خویش چون نیلوفری
 خوی افریقی بگیر ای آسیای گرچه او
 آدمی خوار است تو می باش دیو و ددخوری
 جز که دیو و دد زهر جان اهل آسیا
 بچه ای هرگز نزاده در اروپا مادری
 زیور جسم است جان و زیور جان است علم
 جان تو از علم بنده ای برادر زیوری
 قوت جان و قوتش از علم باشد ای عزیز
 بی ز دانش جمله چیزی نیست الا ابتری
 لوح پیشانیت را با خون دشمن کن نگار
 نه به سنگرف ای برهنم بچه نا با عصفری
 گر به گوش اندر شود این ناله تندر ترا
 نغروی یک شب ز حیرت همچو چشم عبهری
 تا که همچون شیر گوری دیده از جابر جهید
 کی رهید از مکر این روباه حیلت گستری
 گرد خنگ شاه جرمن شیهه یکران او
 کوری از هر کور بستر و کوری از هر کوری
 می دهد جذر اصم ایدون محاسب را جواب
 مرغ عیسی سوی عیسی می پرد چون سنقری
 هیچ شب اندر وجودم این همه مستی نبود
 ساقی امشب در شرابم کرد چیز دیگری
 جز بدین مستی کجا یارم کشیدن بار غم
 بار افزون تر کشد چون مست گردد اشتری
 هندو از نانک فرامش کرد احکام «گرنه»
 مسلم از احمد فرامش کرد و الله اشتری
 تابکی خواهد بدن از جیلیم و جمن و گنگ
 شوره زار انگلستان سبز و تازه و ناضری

مالها بگذشت کز تشویش او در شرق و غرب
هیچ پهلوی به آسایش نسوده بستری
درع شد برتنش ولسن ورنه از اندام او
خاک مصر و هند گشتی کرگسانرا مجزری

تجدید مطلع

آمد اندر کشور هندوستان سوداگری
کرده پنهان زیر خاکستر به حیلت اخگری
بعد چندی زیر خاکستر فروزیننه نهاد
تا که دود فتنه بالازد سر از هر کشوری
آسان با آز او از چشم سوزن تنگ تر
وین زمین در گاز او چون زر به دست زرگری
کشتی کیدش روان عراده مکرش دوان
آن میان بحرها وین در میان در بری
هم بدین پیمان و عهد آمد ز لندن تا کجا
تا به سیحون هم ز سیحون زد سوی پیشاوری
از خدا می خواه ای ایران نجات و مخلصی
ز آن که همچون مهره بی افتاده اندر ششدری
دشمنت را تیغ عربان در کف و بزدوده تیر
تو به تن عربان چنان کاندر مه دی عرعری
از جفای تیغ دشمن و زبلای تیر او
پاس حقت درع باد و حفظ یزدان مغفری
کار ایران این چنین نا ساخته از ساز کیست
کش نه سبابه بمانده در کف و نه بنصری
بهر طمع سیم و زر از باختر کشتی براند
پر زگو گردیننه چوبی پرز شیشه مسگری
آنچه اکنون می رود زین قوم اندر مصر و هند
در بخارا از تتر هرگز نرفت و در هری

بانگ مرغان عراق و ناله مرغان هند
 طایرت بادا به حکم هر مجرب ز اجری
 ای طمع کرده در ایران هم در ایران مرگ تست
 بال کرگس کی رسد در ذروه دو پیکری
 از چه خیزد از نسیم گلستان مرگ جعل
 خاک ایران گلشن است و باد ایران عنبری
 آنچه از غز در خراسان رفت و ز تاتار در
 ملک ایران می رود زین ناسمذب معشری
 ترک و تازی هند و ایران لاجرم معذور نیست
 گر نباشد با چنین قومی عداوت گستری
 با ضروره از پی هر شدتی باشد فرج
 نیست نادر گرزایران باز خیزد نادری
 خاک نیرم پرور است و خاک فرخ کوه زای
 این کشنده اختری و آن کشنده اژدری
 استاره هر افق از تیغ شاه جرمن است
 هر افق باید که باشد تیغ او را شاکری
 غنچه وارم سینه مالا مال خون و تنگ دل
 لاله وارم سوخته دریده پهلوی و بری
 راحت هستی نگوم به ز رخ نیستی است
 پارگینی را کجا رجحان نهم بر کوثری
 دولت آزادی و هم نعمت دانش مراست
 نیستم احسان حق را ناسپاس و کافری
 هیچ نشینم خموش و هیچ نگزینم شکیب
 مصطفی وارم مبشر نوح وارم منذری
 تا که افتد زلزله از نای صور آوای من
 اندر اجمیر شریف و گنبد امرتسری
 یا رب این ناله مرا با خاک هندستان رسان
 تا خروشد همچوسن جالندر و کالنجری

در قوافی چند ایطا رفت بر رسم فلک
 در لکد کو بیست این گردنده گردون ماهری
 سفته آمد این لئالی دوش از بحر رمل
 شرم هر غواصی و آزرم هر مستبحری
 روی خاور گیر و ملک باختر ای شعر من
 زنده کن بار دگر اندر جهان اسکندری
 گر بگیرد خرده برتو از حسد نابخردی
 خواهدت بستود روزی لاجرم دانشوری

در تغزل و مکاید معاندان ایران گوید

چتر گیسوی ترا خاصیت بال هاست
 ملکت خوبی مسلم زین سبب روی تراست
 در نگارستان چینستان نگاری کس ندید
 با چین ناز و ملاحظتها که در روی شاست
 ذوالفقاراهین بجنب و شهبسوارا برنشین
 که چو خیبرگشت ابدون گرنجف و رکر بلاست
 تاشود پر دره برطاندوی از گندمین
 مرز هندوستان تنور و مرد هندو ناناوست
 گشت از ایرانیان مکرش هزار اندر هزار
 بازلاف دوستی و دعوی مهرش بچاست
 گر بفته کشتی ایران به موج اندر فکند
 باک نبود ناخدای کشتی ایران خداست
 نوبت هند و گذشت و نوبت تازی گذشت
 نوبت ایران رسید ای ساده دل نوبت تراست
 وقت غزو خیبر آمد نوبت مرحب رسید
 بر نشین ای آنکه تیغ و دلالت از حق عطاست

۱- این قصیده دارای چهار صد و شانزده بیت است . فرار از تطویل را به همین مقدار اقتصار شد .

گوهر شمشیر تو خورشید و تو شیر خدای
در اسد عالم چرا یا رب پر از برف شتاست

در پند و حکمت و مصایب روزگار گوید

یکی گل در این نغز گلزار نیست
منه دل بر آوای نرم جهان
مشو غره بر عهد و زهاروی
ز پیکان این شبه زه بر کمان
دهان صدف گرچه در پرورد
چو خواهی ز کس نشنوی نا سزا
ز خوی بد خویش نالم که کس
در این شهره بازار پر مشتری
کجا افکنم تیر کاین تیره آب

که چیننده را زآن دو صد خار نیست
جهان را چو گفتار کردار نیست
که نزدیک وی عهد و زهار نیست
ندیدم یکی دل که افگار نیست
صدف جنس لولوی شهوار نیست
مگو باوی آنچس سزاوار نیست
به من بر چو خوم ستمکار نیست
متاع مرا کس خریدار نیست
پراز غوک گشت و خشنشار نیست

غزلیات

شرح سوزشهای هجران مشکل است
با کسی گوگو چومن آتش دل است
رنج بیداری ندید آن دیده کز
خوابناکی های چشمت عافل است
آشنا کردیم و گشتیم آشنا
با چنین بحری که موجش هایل است
مرد نام از عشق گیرد نه ز جاه
در بر فرهاد خسرو خابل است
دل از اول درس عشق آسوخته است
و اندرین فن اوستادی کامل است
چون توامم دادنش تعلیم عقل
پیر را تعلیم دادن مشکل است
سپیل خونین از دو چشم در پی است
و ز دو چشم تو خدنگ قاتل است

بر کاخ دل زین لقمه ها تا چند گل کاری کنم
 وین سست پی کاشانه را هر روز معماری کنم
 از تیر آن ابرو کمان گرهمچو لاله و ارغوان
 در خون بغلطم به از آن کز ریخ تن زاری کنم
 تو آمدی تا در جهان شیخی و ملای کنی
 من آمدم تا در جهان رندی و عیاری کنم
 در هر رهی کان سوی تو نبود فرو مانم چوشل
 و اندر رهی کان سوی تو همواره رهواری کنم
 دی می سرودم این غزل هاتف به من آواز داد
 من عشقم و باعاشقان همواره دلداری کنم
 که بلبل خواننده را در باغ منقاری کنم
 که گنگ ناگوبنده را از لطف من قاری کنم
 بر خود میند این دختران کز شور و وجد آبستند
 کاندرا گهر سفتن ترا هر دم همی یاری کنم

قطعه در توصیف مجسمهٔ ۱ (ونوس میلو) رب النوع حسن

شکسته دست بتی دیده ام گرش آذر
 به عهد خویش بدیدی شدی دو دستش سست
 به رخ بهار و به بالا بلند کز کشر
 درخت زر دهشتی بدین کمال نرست
 گلش گماند و بلبل بر او سراید زند
 بسر و مانند و قمری بر او بخواند است
 گشاد هر که بد و دیده از شگفتی گفت
 بدین شکستگی ارزد بصد هزار درست

۱- این قطعه در توصیف مجسمهٔ ونوس دو میلو Venus de Milo سروده شده است که دو دست آن شکسته به همین حال کشف شده. ونوس الههٔ جمال در اساطیر لاتینی و قابل تطبیق با آفرودیت یونانیان است.

در حسب حال خویشتن فرماید

خرد چیره بر آرزو داشتم جهان را به کم ما یہ بگذاشتم
 سپردم چو فرزند مریم جهان نہ شامم مہیا ونہ چاشتم
 تن آسانی آرد روان را گزند گزند روان خوار بگذاشتم
 چو تخم امل بار رخ آورد نہ ورزیدم این تخم ونہ کاشتم
 زدودم ز دل نقشش هر دفتری ستردم همه آنچه بنگاشتم
 بہ عین الیقین رستم از چنگ ظن کہ بیہودہ بود آنچه انگاشتم
 هر آن کو پپالود از ریمنی منش مہدی عصر پسنداشتم

جیشی مروی (۱۹۱۰-۱۹۳۰ م)

شرح احوال ۱

میرزا شجاع خان مروی ایرانی که در شعر فارسی «جیشی» و در شعر اردو «شیون» تخلص می کند در حدود ۱۹۱۰ میلادی در امرتسر در خانواده ایرانی الاصل چشم به جهان گشود اجدادش از ترکستان به ایران رفتند و سپس از آنجا به شبه قاره پاکستان و هند آمدند و در شهر امرتسر ساکن شدند .

جیشی دوره تحصیلات را در زادگاه خود گذرانده و بانشان دادن قدرت بیان و قریحه سرشار به تشویق معلمان خود ، از ایام صباوت به سردون شعر پرداخت و در اندک مدتی معیت سخنش سراسر آن ناحیه را فرا گرفت . متأسفانه دست اجل جیشی را مهلت بیشتری نداد و رسن شانزده سالگی در ۱۹۳۰ م از این جهان فانی به سرای جاودان شتافت و اشعاری نغز از خود به یادگار گذاشت .

سبک و آثار

جیشی در شعر شاگرد طغرایی^۲ بود و دوستان جیشی می گویند که اگر او عمری بیشتر می کرد از شعرای معاصر خود گوی سبقت می ربود و جانشین ارشد طغرایی می شد . وی در یافتن مضامین دل پذیر و آراستن آنها به سبک عراقی ، چیره دستی خاص دارد و چون از آغاز شاعری به خواندن دیوانهای شاعران ایران علاقه مند بود و زبان مادری اش نیز فارسی بود ، از این جهت متایل به مکتب عراقی شده ، همچنان در این شیوه شعر می سراید و ملاحظت اشعارش نیکو ترین شاهد توانایی طبع و نکته سنجی اوست .

مجموعه کلام جیشی به عنوان «یادگار شیون» به چاپ رسیده است . جیشی بر مجموعه کلام برادر بزرگ خود «بیضا مروی» که به عنوان «یدبیضا» انتشار یافته است دیباچه مختصری نیز نوشته است .

چند قطعه از اشعار جیشی که در اینجا نقل می شود بخشی از آثار اوست که به دست نگارنده رسیده بود اما برگزیده اشعار منظوم او نیست .

۱- کلیات طغرایی ، دیباچه .

۲- رک : شرح احوال و آثار طغرایی در این کتاب .

نمونہ اشعار

ساقی ماشراب می ریزد آفتاب آفتاب می ریزد
چشم بد دور حسن نو خیزت از سراپا شباب می ریزد
چشم قلزم فشان من جیشی آبروی سحاب می ریزد

غمزہات چون خدنگ زد بہ نشان غازی از کف فرو نہاد کمان
برنتابم بیان روضہ خلد قصہ کوی آن پری می خوان
شد خراب از غم جفایت دل وہ چہ منزل کہ کردہ ای ویران

فصل گل هست یار می باید شاہدی در کنار می باید
تا بلرزد ز خوف رسوایی راز عشق آشکار می باید
قہر تو بار بار هست آری لطف ہم بار بار می باید
در رہ عشق، گردنت «جیشی» وقف شمشیر یار می باید

سمند نازیکی جانب چمن انداز غرور از سر نسرین و نسترن انداز

پدر بکشتن فرزند خود رضامند است تصرف ستم عشق بین کہ تاچند است
ننالیم از ستم دلبران ہند و فرہنگ دلم علاک جفا پیشہ سمرقند است
شراب قہر تو در جام بیدلان نوشی جواب تلخ تو در کام عاشقان قند است

رعنا کاظمی (۱۸۸۶-۱۹۳۱ م)

شرح احوال

سید سکندر شاہ کاظمی کہ رعنا تخلص می کرد بہ سال ۱۸۸۶ میلادی^۱ در پشاور پا بہ عرصہ وجود نہاد ، تحصیلات ابتدائی را در ہان شہر بہ پایان رسانید و بہ سال ۱۹۱۴ میلادی بہ ہمراہی چند نفر از جوانان وطن دوست و آزادیخواہ ، پشاور را ترک نمود و بہ کابل رفت و پس از چندی اقامت در آن شہر بہ ایران آمد و در اصفہان اقامت نمود . اطلاعات کافی دربارهٔ اقامت و تحصیلات او در ایران در دست نیست ، ولی ظاہراً چون سہر فراوانی بہ زبان و ادبیات فارسی داشت ، ذوق علمی و ادبی خود را در اینجا پرورش داد و بہرۂ زیادی از علوم معانی و بیان ، فلسفہ ، منطق ، فقہ و تفسیر نصیب او شد .

از کلیات خطی^۲ رعنا چنان برسی آید کہ در دوران اقامت در اصفہان بہ اسم «میر عبداللہ ہندی پشاوری» معروف و عضو انجمن دانش اصفہان بودہ است .

مہدوی^۳ در تذکرۂ شعرای معاصر اصفہان ذکر رعنا را بہ این طور آورده است : «سید عبداللہ رعنا از شعرای قدیمی انجمن ادبی مرحوم شیدا بود» . در فرهنگ سخنوران^۴ نیز اسمش بہ نام «رعنا اصفہانی» آمدہ است .

رعنا کاظمی چندی ہم در تہران بہ سر می برد و علوم ادبی و معقول و منقول را نزد شاعر شہیر و دانش مند بزرگ و هموطن خویش سید احمد ادیب پشاور (۱۲۶۰-۱۳۴۹ ق) فرا گرفتہ و مورد توجہ خاص آن نابغۂ عصر بودہ است .

- ۱- شعرای فارسی زبان پشاور از نذیر میرزا برلاس ، (پایان نامہ) ، ص ۸۵ .
- ۲- کلیات رعنا ، نسخۂ خطی ، مملو کۂ بسمل بخاری پارسی گوی معاصر پشاور .
- ۳- تذکرۂ شعرای معاصر اصفہان ، نگارش سید مصلح الدین مہدوی ، چاپ اصفہان ، ۱۳۳۴ ش ، ص ۲۱۵ .
- ۴- فرهنگ سخنوران ، تألیف دکتر خیاں پور ، تبریز ، ۱۳۴۰ ش ، ص ۲۳۴ .

رعنا از کشور ایران بہ سال ۱۹۲۴ م بہ میہننش مراجعت نمود و چون در آن زمان در شہر پیشاور شعر و ادبیات فارسی رونق بسزا داشت ، ورود رعنا محافل علمی و ادبی شہر پیشاور را رونق تازہی بخشید . وی علاوہ بر علم معانی و بیان ، در علوم ، فلسفہ ، منطق ، حدیث و تفسیر نیز مہارت کامل داشت . شیوہ سخن گفتنش چون ایرانیان بود و اطلاعات و معلوماتش بہ حدی رسیدہ بود کہ در جواب پرسشہا دربارہ مسائل علمی ساعتہا سخن می گفت . حرفہایش روان و دارای یک نوع شیرینی خاصی بود ولی خیلی زود عصبانی می شد . شخصی بود غیرتمند و در ہر حال عزت نفس را نگاہ می داشت .

وقتی کہ رعنا کاظمی با علامہ داکتر اقبال ملاقات کرد ، اقبال از لہجہ روان و سلیس وی تجلیل کرد و گفت : «من تاکنون ہیچ ہندی الاصل را ندیدہ ام کہ باچنین فصاحت بہ زبان فارسی صحبت کند» .

رعنا شخصی بود زود رنج و هموارہ بہ علم و دانش خود می بااید و برمایہ علمی اش زیاد مہاہات می ورزید . بہ ہمہ ایراد می گرفت و باعدہ پی از مردم کہ در محافل علمی باو مواجہ می شدند ، مشاجرہ می نمود . ہر جائی کہ می رفت ، علیہ شعرای آنجا شعر می سرود ، حتی «اقبال» و «گراسی» از این خوی وی مصون نماندند . بہ ہمین علت در تمام زندگی با ناراحتیہای گونا گون دست بہ گریبان بود . آخر کار در سال ۱۹۳۱ میلادی بہ سن چہل و پنج سالگی از این جہان فانی رخت بر بست .

سبک و آثار

اشعار رعنا کاظمی پیشاوری شامل قصیدہ ، مثنوی ، قطعہ و غزل می باشد ولی او در قصاید دست قوی داشت . در قصیدہ پی طویل کہ بہ عنوان مدیحة الشعراء سرودہ مدح شاعران معروف فارسی زبان را از قدیم الایام تا این زمان یکایک می آورد و این نوع قصیدہ در ادبیات فارسی کم نظیر

۱- مجلہ اردو ، مقالہ آقای ضیای جعفری پاریسی کوی معاصر پیشاور ، ماہ اکتبر ، ۱۹۵۴ م ، کراچی .

۲- نقوش ، شمارہ دوم شخصیات ، ماہ اکتبر ، ۱۹۵۶ م ، لاہور ، ص ۱۳۵۹ .

است. در قصاید مثل عرفی شیرازی با مدح ممدوح مدح خود هم می کند و حق هم داشت زیرا که احوال زبده گانی و اخلاق و عادات وی با عرفی شیرازی شباهت کلی دارد.

سبک شعر رعنا سبک باز گشت است. عذوبت سبک عراقی با مضمون آفرینی سبک هندی توأم شده است و زبان اشعار وی زبان امروزی است.

منظومه های دیگر به عنوان مشرق الافکار، تصویر حیات، بهاریه و ترجیع که دوازده بند دارد و جواب چهار خطابه ملک الشعراء بهار است خیلی خوب و کم مانند است. متأسفانه تا کنون دیوان وی به چاپ نرسیده و نگارنده از آقای بسمل بخاری تشکر می کند که نسخه خطی کلیات رعنا را که شاید منحصر به فرد باشد، به بنده مرحمت فرمودند و اینک چند قطعه برگزیده از هر نوع شعر از همان نسخه کلیات رعنا، نقل می شود. آثار رعنا در مجله ها و روزنامه های پاکستان و ایران مثل سرحد، نیرنگ خیال، مجاهد، ساقی، آینه، زمیندار، خیبر، ترجمان سرحد، گل زرد در تهران و روزنامه مفتش ایران در اصفهان به چاپ رسیده است.

نمونه اشعار

انتخاب از مديحة الشعراء

ز رفتگان سخن آفرین خوش گفتار
به جاچه مانده به گیتی بجز سخن آثار
ببین به دایره آسان نیلی فام
که نقطه‌ی زسخن نیست به در این پرکار
نمرده آنکه سخن را به جهد زنده نمود
گواه این سختم خود سخن بود هشیار
هزار سال فزونتر گذشت و ز آنچه که داشت
ز «رودکی» چه به جا مانده است جز اشعار
یکی چو «عنصری» عصر دولت محمود
که بود عنصر پاکش سرشته از انوار

سوار عرصہ میدان رزم «فردوسی»
 کہ چشم دہر چو او در سخن ندید سوار
 بین زبان چو الہاس او بہ پنجہ فکر
 ندیدہ ای ز سخن گرچہ تیغ جوہر دار
 بہ شاہنامہ درون ہر سخن از و گہری است
 کہ اوفتادہ ز دریای فکر او بہ کنار
 ز شاعران ہمہ ہر بیت را کہ سی نگرم
 یکی است ہر یک و از او یکی است جای ہزار
 یگانہ چامہ سرای جہان «منوچہری»
 کہ یافت از قلمش چہرہ کلام نگار
 «سنائی» آن کہ درخشان بود چومہر منیر
 ہمیشہ تا کہ سپہر است ثابت و سیار
 دگر چو حضرت «خیام» شاعر مشرق
 سپہر دانش و حکمت جہان فضل و وقار
 دگر مدیج سرای ملوک ملک جہان
 چو «انوری» کہ فلک زو شد است پر انوار
 بہ ہوش مردمک چشم مردم دانا
 کہ نا بدیدہ چو او چشم گنبد دوار
 دگر «نظامی» مسند نشین بزم سخن
 کہ ہست ہر سخنش ہمچو لولوی شہوار
 بہ خمسہ اش بنگر اولین کتاب بگو
 درست نام نہاد است مخزن الاسرار
 بین بہ قصہ طرازی خسرو و شیرینش
 کہ قدر قند ببرد از زبان شکر بار
 خد یومصر بلاغت یکی «فرید الدین»
 کہ بود تاج ہنر را چو کوہر شہوار
 نہنگ قلم فضل و ہنر «جلال الدین»
 روان ز چشمہ طبعش ز ہر طرف انہار

حکیم گیتی خاقان نظم «خاقانی»
 که هست فکرت او افسر سر افکار
 دگر چو «سعدی» آن نجم سعد چرخ منیر
 که آفتاب از او یافت گرمی بازار
 بین ورق به ورق دفتر گلستانش
 که هست اهل هنر را گل همیشه بهار
 امیر خسرو شیرین کلام کاندلر دهر
 سخن ز سکه نامش بود چو زر عیار
 هزار معنی باریک و نکته‌های بدیع
 بین به گفته «حافظ» به دیده بیدار
 از آن بچرخ هنر تافت چون به و خورشید
 که هست مرد مک چشم‌های لیل و نهار
 «فغانی» آن که بر او ختم شد سخندان
 چنانکه عهد رسالت به احمد مختار
 چراغ بزم سخن بود حضرت «عرفی»
 ز بسکه خوش سخن او بود و بود خوش کردار
 «نظیری» آنکه نظیرش نژاد مادر دهر
 که در حریم سخن بود محرم اسرار
 سخن سرای چو بیدل که نوراها دل است
 به شاخ گلبن معنی سروده همچو هزار
 یکی چو «صائب» کو درهمی فشاند از طبع
 چنان کز ابر بهاری فرو چکد امطار
 یکی «کلیم» که گاه تکلمش گفتی
 به کوه طور تکلم نموده موسی وار
 «غنی» به درج سخن داشت گوهر معنی
 اگرچه کیسه تهی داشت از زر و دینار
 دگر ز حضرت «غالب» چه گویم و سخنش
 که وصف او نتوان گفت در دو صد طومار

یکی بفضل و کمال و جلال چون «اقبال»^۱ کہ چشم چرخ چو او نابدیده در ادوار قرین او چو «ادیب پشاور» بہ هنر کہ کردہ اہل ادب بر کمال او اقرار سپہر فکر «گرامی» پر از نجوم هنر چنانکہ تعبیر شد ذرہ ہا درون غبار «منیر» نکتہ سرا آن امیر ملک سخن کہ گفتہ اش گہراست ارکم است یا بسیار بہ بند لب ز بیان بدیع خود «رعنا» کہ هیچ نیست سخن را درین زمان مقدار

انتخاب قصیدہ در مدح مہتر چترال

بگذشت دور عنصری و عہد انوری رعنا کنون بہ تست مسلم سخنوری کو خسروی چو سنجر و محمود در جہان کاندہ برش متاع سخن ارمغان بری جز پادشاہ کشور چترال کز کرم دارد بہ اہل فضل و هنر دست یآوری «رعنا» دگر ز مردم بی معرفت گریز بنہای عرضہ جوہر دانش بہ جوہری بر گو کہ ای سلالہ شاہان ذی چشم نیکو نہاد نیکدل و پاک گوہری بر من هنر، بتوست هنر پروری تمام چون ختم گشتہ بر دل احمد پیمبری مصباح عالم را کرمت دادہ روغنی خورشید عقل را سختم کردہ خاوری

۱- ذکر اقبال، ادیب پشاور، گرامی و منیر در این کتاب بہ جای خود آمدہ است.

انتخاب از مثنوی مشرق الافکار

تا ز سخن نقش بر انگیختم	خون دل از خانه برون ریختم
معنی روشن که به حرف آورم	باده به اندازه ظرف آورم
حرف نکو را به گره در برم	در صدف دل چو درش پرورم
طوطی طبعم که هنر پرور است	آنچه بریزد ز زبان شکر است
.....
مکه شهرت به جهان در زخم	سهر سکوت ار به دهان بر زخم
لب ز سخن گر چو صدف آوری	گوهر اندیشه به کف آوری
درج گره بر زده بر لب چو در	طبل تپی کیسه ز غوغا ست پر
عقده گشودن ز جهان سهل نیست	دعوی علم تو بجز جهل نیست
دست کسی را که به کار اهل نیست	آمدن از عهده برون سهل نیست
توسن فکر است درین عرصه تنگ	پای خرد آمده زین ره به سنگ
سخره مکن بر سخن اهل دل	چهره خورشید میالا به گل

به استقبال از «گرامی» و «حافظ»

تقصیر از آن رسیده ز انسان به غایتی	داند که رحمت تو ندارد نهایتی
صبر و رضا نشان یقین است در بلا	کفر است در طریق محبت شکایتی
باتیره اندرون، ره حق جستنت خطاست	با مشعل فسرده نیابی هدایتی
مائیم و آستان ارادت به قصد آنک	باشد گهی نظر بکند از عنایتی
رویش جهان سرورق نسخه وجود	خویش کمال قدرت حق راست آیتی
کابین دخت رز خودی در گذشتن است	رندی ز پیر میکده کرد این روایتی
«رعنا» ندیده قدر هنر در دیار خویش	تا رخت بر کشیده به دیگر ولایتی

در جواب نظم ملک الشعراء بهار

بعد از این ناله کم بیاید کرد	درد پنهان رقم بیاید کرد
غم دل تا رقم کم از اشک	نوک مژگان قلم بیاید کرد
گه بگیریم و گاه خنده کنیم	شادی و غم بهم بیاید کرد
دل به دست آر زبردستان را	بر ضعیفان کرم بیاید کرد

بعد تنظیف حجره باطن قصد بیت الحرم بیاید کرد
 گر بود چون توبت به بتخانه سجده پیش صنم بیاید کرد
 ناگزیر ای مقیم خاک وجود رو به سوی عدم بیاید کرد
 نیست «رعنا» جهان مقام طرب مجلس از بهر غم بیاید کرد

در تقلید ادیب پیشا وری

ز طرف باغ چو گلہای دلنشین برخاست
 هزار کوکب رخشنده از زمین برخاست
 چو باد غالیہ آمیز شد عبیر انگیز
 ز خاک لاله متان بوی مشک چین برخاست
 ز سجده نقش ریا بود بر رخم زین پیش
 هزار شکر کہ این داغم از جبین برخاست
 بیامد از در من مطرب و بشد زاهد
 هزار شکر برم آن نشست و این برخاست
 توان کہ دم زند از عشق یار چون «رعنا»
 هر آنکہ از سر دنیا و عقل و دین برخاست

در تتبع نظیری نیشا بوری (سال نظم ۱۹۲۹ م)

کمال دانش انسان را از آن دیوانہ می سازد
 کہ حکمت گنج را پوشیده در ویرانہ می سازد
 مگردان سر ز پیمان وفا در خدمت رندان
 کہ گردون از گل ما عاقبت پیمانہ می سازد
 بہ آتش در زند خود را و موزد بر سر محفل
 فروغ ساه رویت شمع را پروانہ می سازد
 بہ دام آخر نشد آن مرغ مقصود از نگون بختی
 ز آب دیدہ عمری هست «رعنا» دانہ می سازد

در مجلس مشاعرۂ بزم فرهنگ تهران در ۱۹۲۲ م سروده شد

تا به بزم عشرتم دست قضا ساغر شکست
 منجنیق چرخم از سنگ حوادث سر شکست
 آتش زردشت رویش تا که گردید آشکار
 شعله اش رونق ز بازار بت آذر شکست
 نی همی شمشیر ابرویت رگ جام برید
 یاد سزگان تواندر دیده ام نشتر شکست
 دیگر او را در هوایت طاقت پرواز نیست
 سنگ غم مرغ دلم را بس که بال و پر شکست
 ما و زاهد را درین دعوی دو خسران شد پدید
 سنگ او ساغر مرا سنگ من او را سر شکست
 کلک «رعنا» تا که شرح زلف مشکینت نوشت
 مشک چین گردید ارزان قیمت عنبر شکست

در روزنامه گل زرد تهران طبع گردید (۱۹۲۲ م)

شب که محفل روشن آن شمع رخ جانانه داشت
 جان من از سوزش دل حالت پروانه داشت
 آن که باغم گشت همدم کی به شادی خو گرفت
 آن که با یار آشنا شد کی سر بیگانه داشت
 با خروش چنگ و نی دوش از سر شب تا سحر
 شاهد پیمان شکن لب بر لب پیمانه داشت
 محمل لیلی و لیلی این دل و عشق است و بس
 آنچه می جست از بیابان قیس اندر خانه داشت
 تلخی مرگ از پی مقصود شیرین سهل بود
 کوهکن تا چند گوی همت مردانه داشت
 تا که وصف لعل خوبان پیشه خود کرده است
 کی صدف چون گفته «رعنا» در یکدانه داشت

در جلسه ادبی انجمن دانش اصفهان خوانده شد

ای دل این سوختن اندر شب هجران تا چند
 شمع سوزد همه پیدا و تو پنهان تا چند
 به امیدی که یکی بوسه دهد یا ندهد
 دیده گریان کم از آن لب خندان تا چند
 با گروهی که گذشتند ز جان در ره تو
 ای بت سخت دل این مستی پیمان تا چند
 گر ترا ز ابرو و مژگان سر خونریزی نیست
 می نمی در دو کمان این همه بیکان تا چند
 عاشقان رخ تو بی خرد و دل تاکی
 رهروان غم تو بی سر و سامان تا چند
 دور از هند ازین گردش دوران «رعنا»
 هم چو طوطی به قفس مانده در ایران تا چند

طغرائی (۱۸۸۲-۱۹۳۱ م)

شرح احوال

چنانکہ قبلاً ذکر شدہ ، اولین مرکز شعر فارسی در شبہ قارہ پاکستان و ہند لاہور بود کہ اکنون پایتخت استان پنجاب در پاکستان باختری می باشد ، زیرا نخستین شاعر فارسی گوی شبہ قارہ ابو عبد اللہ روز بہ نکتی (نکھتی) و نیز اولین شاعر صاحب دیوان شبہ قارہ ابو الفرج رونی ، نخستین صوفی شبہ قارہ شیخ علی ہجویری ، معروف بہ داتا گنج بخش ، صاحب کتاب کشف المحجوب ، کہ گویا اولین کتاب تصوف بہ زبان فارسی است ، بنیان گذاران شعر و ادب فارسی در شبہ قارہ بودند کہ در شہر لاہور زندگی می کردند .

شہر امرتسر کہ در چہل کیلومتری مشرق لاہور واقع است ، بہ علت قرب جوار در تحت تأثیر بسط و پیشرفت زبان فارسی در لاہور قرار گرفتہ و خود یکی از مراکز بزرگ پرورش پارسی گویان شبہ قارہ پاکستان و ہند گردید کہ مانند «جالندر» اہمیتی بسزایافت و پروردگان این دو مرکز از ستارگان فروزان شعر و ادب فارسی گردیدند . چنانکہ در ضمن شرح احوال گرامی کہ استاد مرکز جالندر در دورہ معاصر بود ، اندکی پیرامون مرکز جالندر بیان شد در بیان احوال طغرائی کہ او ہم استاد دورہ معاصر مرکز شعر فارسی امرتسر بود ، اجلاً در بارہ مرکز امرتسر سخن گفتیم . این مرکز نیز در دورہ معاصر رونقی تازه گرفت و پارسی گویان معروفی مثل طغرائی ، محمد حسین عرشی ، میرزا بیضا خان مروی ، میرزا شجاع شیون ، جیشی مروی و صوفی غلام مصطفی تبسم بر آسمان ادب فارسی مثل ستارگان روشن درخشیدند و در دوران فترت کہ منجر بہ تشکیل پاکستان شد ، رایت ادبیات فارسی را مثل پیشینیان شریف و بزرگان نجیب خود برافراشتند . مرکز شعر و ادب فارسی جالندر و امرتسر ہر دو دنبال مرکز لاہور رو بہ پیشرفت نہادند و گاہ گاہی با یکدیگر ہمچشمی و رقابت می کردند .

۱- کلیات طغرائی ، مرتبہ تبسم ، چاپخانہ مسلم ، لاہور ، ۱۹۳۳ م ؛
شعرالعجم فی الہند ، شیخ اکرام الحق ، چاپخانہ اشرف ، لاہور ، طبع اول ، سال

فیروز الدین احمد فیروز طغرائی، در کوچه وکیلان شهر امرتسر به سال ۱۸۸۲ میلادی پا به عرصه وجود نهاد. پدرش میان شمس الدین از خانواده بی بزرگ از کشمیر بود که به تجارت پارچه‌های پشمی مشغول بود. چون شمس الدین علم دوست هم بود، پسر بزرگ خود را که شاه دین نام داشت و از طغرائی بیست سال بزرگتر بود، در مدرسه انگلیسی که تازه باز شده بود برای تحصیلات متداوله فرستاد. شاه دین طبعی خوشگذاران داشت. در نتیجه دیری نگذشت که ثروت پدر را خرج نمودن آغاز کرد و شمس الدین هم که پیر شده بود، نمی توانست از اعمال پسر بزرگ خود جلوگیری بکند، می گویند همین غصه سبب مرگ وی شد و او در ۱۸۸۴ م این جهان فانی را بدرود گفت.

زمان وفات شمس الدین، طغرائی طفل هیجده ماهه بود و شاه دین که برادر ناتنی مادری طغرائی بود از سرپرستی او دست کشید و طغرائی با مادر و برادر حقیقی اش که از وی سه سال بزرگتر بود، بی سرپرست ماند و چون ثروت پدری اش همه تمام شد، مادر طغرائی نتوانست او را به مدرسه بفرستد. در نزدیکی منزل طغرائی شخصی بزرگ به نام دوست محمد ایرانی می زیست که دوست پدرش بود. مادر، طغرائی را برای تحصیل تربیت نزد آن بزرگ پاک منش برد و ازین سبب طغرائی از صباوت به زبان و شعر فارسی آشنا شده و مبادی علوم دینی و فارسی را در محضرش به سن ده سالگی به پایه تکمیل رسانید. پس از آن از محضر علامه ابو زبیر مفتی غلام رسول شهید امرتسری و شیخ عبدالرزاق خاکی و حاجی غلام محمد و مولانا حکیم شمس الدین و مولوی عبدالله خان که از فضلاء آن دیار به شهر می رفتند، استفاده نمود و در علوم متداوله و زبان و ادبیات فارسی مهارت تمام یافت.

این امر باعث حیرت است که در آن ایام صباوت و کم سنی طغرائی چنان ذوق سرشاری جهت تحصیل علوم ادبی داشت که به علت ناسازداری ایام کار رفوگری را پیشه خود ساخته بود تا اکتساب معیشت کند و از طرف دیگر در خدمت استادان و عالمان بزرگ آن زمان هم برای کسب فیوض و علوم

۱- فیروزالدین احمد، فیروز و طغرای، هر دو را به طور تخلص می آورد.

مرتباً حاضر می شد. از آن بالا تر این که در سن چهارده سالگی در پیروی سنن خانوادگی متأهل هم شد و مسئولیت تازه یی را عهده دار شد. زنش دختر میان امیر خان کوتوال شهر بود.

چون کار رفوگری را طغرائی طبعاً دوست نداشت، آن را ترک نمود و در اداره گمرک کارمند شد و اوقات بیکاری خویش را نیز مصروف مطالعه می نمود. در آن زمان جلسات شعری زبان پنجابی به سرپرستی سردار خان برق شاعر معروف پنجابی در شهر منعقد می شد و طغرائی اولین منظومه خود را درباره غلام محمد گاما رستم هند که از کشتی گیران معروف بود، در یکی از آن جلسہ‌ها قرات نمود و مورد تشویق همگی قرار گرفت. پس از آن در اردو هم شعر ساختن آغاز نمود و بلا فاصله پارسی گویی را هم شروع کرد. بنا به گفته آقای صوفی تبسم، طغرائی اولین شاعر پنجابی بود که در زبان پنجابی غزل و مسمط و مستزاد و رباعی سرود و این اصناف سخن را به شعر پنجابی افزود.

در آن ایام منشی مولا بخش کشته که شاگرد طغرائی بود، در امرتسر مجله یی بنام «مسیحا» منتشر ساخت و چون طغرائی از شغل سابق کناره گرفته بود مدیریت مجله به وی سپرده شد. و زیر نظر طغرائی مجله مسیحا در اندک زمان پیشرفت زیاد کرد حتی داغ دهلوی شاعر بزرگ اردو و میرضامن علی جلال شاعر طراز اول زبان اردو و علامه اقبال مرتباً برای آن مجله اشعار و مقالات می فرستادند. بیشتر مقالات را طغرائی خود می نوشت و آنها جنبه انتقادی و ادبی داشتند. آن زمان شهرت مولانا شوکت میرتی در بین ارباب علم و ادب به سبب نوشتن مقالات انتقادی زیاد بود و چون طغرائی هم در این زمان در ردیف منتقدین درآمد بود و در نثر و نظم استادان وقت، اشتباهات را نشان داده انتقاد و تصحیح می کرد، انتقاد بر انتقاد مولانا شوکت میرتی آغاز نمود و حتی بر کلام اردو و فارسی مولانای موصوف نکته گیری ها کرد و آنها را پس از تصحیح در مجله مسیحا چاپ می نمود و مولانا شوکت میرتی که خود را

مجدد السنه شرقیه می دانست ، از عمل طغرائی سخت نا راحت شد و در روزنامه خود که به نام «شعنه هند» منتشر می کرد ، به جواب گویی پرداخت . این سلسله انتقاد و تصحیح در جریان بود که مولانا شوکت به امرتسر آمد و به وساطت ارباب علم و ادب در منزل ابو الوفا مولوی ثناء الله با طغرائی ملاقات کرد و باب صفا و محبت بین آنان گشوده گردید و کدورت های گذشته فراموش شد .

در همان زمان مولانا غلام قادر گرامی معلم فارسی در دبیرستان اسلامی امرتسر بود و شهرت کلام فارسی گرامی تمام آن ناحیه را فرا گرفته بود . طغرائی غزلهای گرامی را استقبال همی کرد و با وصف تازه کاری در شعر ، کلام طغرائی هم پایه کلام گرامی به نظر می آمد . نا گفته نماند که گرامی هم در آن اوان در آغاز کار شاعری بود و هنوز مرتبه و مقام واقعی خود را نیافته بود ولی بعداً که به پختگی رسید و به دربار حیدرآباد راه یافت ، از این گونه رقابت ها مبرا گردید . کسی چه می داند که اگر طغرائی هم مشوقی چون دربار دکن یافته بود ، به مقامات بالاتر و ارزنده تر در شعر و شاعری می رسید .

چندی بعد مجله «سیحان» دیگر منتشر نشد و طغرائی مجله نوین دیگری به نام «ایشیا» (آسیا) منتشر کرد ولی آن هم تعطیل شد . پس از آن وی در روزنامه «وکیل» امرتسر به عنوان کاتب استخدام شد . مدیر روزنامه مولانا ابوالکلام آزاد بود و رئیس قسمت ترجمه عربی مولوی عبداللہ عمادی بود . در صحبت این هر دو نویسندگان بزرگ ، طبع طغرائی جلا یافت ولی این محفل هم برچیده شد و بعد از آن طغرائی در سلک ملازمت شمس الاطباء حکیم غلام جیلانی در آمده از امرتسر به لاهور آمد تا در کار تدوین و تالیف کتابهای طبی و علمی به شمس الاطباء کمک بکند . پس از پایان رسانیدن این مسئولیت بزرگ به سال ۱۹۱۳ م . طغرائی بار دیگر از لاهور به امرتسر برگشت و مطاب خود را دایر

نمود و چون اهالی آن شهر از اول با وی آشنا بودند کارش بالا گرفت و به علاوه وی درس و تدریس را هم آغاز نمود و در مدتی کوتاه بر جمع شاگردانش افزوده شد .

محمد حسین عرشی شاعر بزرگ معاصر زبان فارسی ، در همین ایام ، در زمرة تلامیذ طغرایی در آمد . وی تمام روز زرگری می کرد و عصرها در محضر طغرایی کتابهای منطق ، فلسفه علوم الهی ، طب ، ادب و عروض مطالعه می نمود . عرشی می گوید : «من هم مرتباً حاضر می شدم و استاد هم با کمال شفقت و محبت هر روز به ما درس می داد و در تمام دوره شاگردی تنها یک روز غیبت داشتم ، روز دیگر از من پرسید ، چرا دیروز نیامدید ؟ گفتم : استاد باران زیاد بود هوا تاریک بود ، نتوانستم برسم ، معذرت می خواهم ، طغرایی فرمود :

«ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد»
(حافظ)

چون مولانا عبدالله عمادی امرتسر را ترک نمود ، مدیریت مجله «تهذیب الاخلاق» به طغرایی وا گذارشد . این مجله به یاد بود سید احمد خان مؤسس دانشگاه اسلامی علیگر از طرف دفتر روزنامه «وکیل» انتشار می یافت . طغرایی این کار بزرگ را هم به وجه احسن انجام داد . در آن زمان هم طغرایی تحصیلات خود را ادامه داد و سند «منشی فاضل» را از دانشگاه پنجاب گرفت بعداً در دبیرستان اسلامی امرتسر دبیر فارسی شد و دو سال تدریس کرد تا این که به سال ۱۹۱۹ م بنا به دعوت سهاراجه پرتاب سنگ والی جمو و کشمیر به جمو رفت . وی این سمت را به سفارش حکیم اجمل خان به دست آورده بود

۱- کلیات طغرایی ، لاهور ، ۱۹۳۴ م ، ص ۱۳ .

۲- لازم است اینجا متذکر بشود که طغرایی مجله‌ی به نام «هاذق» هم از

امرتسر در سال ۱۹۱۸ م ، منتشر می کرد .

و حقوق ماهیانه وی یک هزار روپیه بود . دو سال در جمو زندگی کرد ، چون خبر بیماری پسر بزرگ خود که نصیرالدین نصیر نام داشت و شاعری پارسی گو بود ، شنید ، وی از جمو به امرتسر برگشت و بنا به گفته «صوفی تبسم» محرک این برگشت مجدد طغرایی ، خود تبسم بود که تازه به زمره تلامیذ آن وحید عصر در آمده بود (۱۹۲۰ م) .

وقتی که مولانا عبدالله منہاس از مدیریت روزنامه وکیل مستعفی شد ، طغرایی دوباره به سال ۱۹۲۲ م مدیر آن روزنامه شد . در گذشته نیز طغرایی در همین اداره به عنوان کاتب و مدیر مجله «تہذیب الاخلاق» سابقہ کار می داشت و این سومین بار بود که طغرایی به این اداره می آمد ولی به سبب اختلاف رای بین مالکان روزنامه «وکیل» ، این روزنامه هم از کار افتاد و این سلسلہ منقطع شد .

پس از آن طغرایی به شعبہ تالیف و اشاعت انجمن حمایت اسلام لاهور به عنوان مصحح وابستہ شد ولی چون آب و هوای لاهور موافق مزاج وی نبود ، مریض شد و باز به امرتسر برگشت . بعد از بهبودی باز هم به لاهور آمد ولی دوباره مریض شد و ناچار استعفی داد و بالاخرہ به امرتسر آمد و بعد از شش ماه بیماری به وقت صبح روز ہشتم ماہ فوریه ۱۹۳۱ میلادی از این جہان ناپایدار بہ عالم باقی شتافت :

تربت فیروز طغرایی کہ باد جلوہ افکن اندر و نور خدا
جستمش سال وفات از عارفی بی تامل گفت «مغنور خدا»
۱۹۳۱ م (عرشی)

اولاد و اہفاد

طغرایی سه پسر و سه دختر از خود بہ یادگار گذاشت ، کوچک ترین «نذیر احمد» بود کہ در زمان حیات طغرایی فوت شد . بزرگترین آنها کہ نصیرالدین نام داشت ، مثل پدر بزرگوار خودش خیلی با ہوش و زیرک بود و پس از گرفتن درجہ لیسانس ، در دانشکدہ «مرد» سیالکوٹ استاد زبان اردو

بود ، ولی دست اجل او را نگذاشت و در عنفوان شباب نہ ماہ بعد از وفات طغرائی ، در قفای پدر رھسپار عالم دیگر شد . برادر حقیقی طغرائی نیز کہ «محمد سردار» نام داشت ، در عالم جوانی وفات یافت و کتیبہ لوح تربت وی عبارت ازین شعرھای طغرائی می باشد :

حسر تا کوه غم افتاد بہ دلہای ضعیف وا درینا کہ جوان مرد محمد سردار
طاقت صبر و شکیبایی خاطر شد طاق صدمہ مرگ مفاجات بود سینہ فگار
سال ترحیل بگوآز سر زاری فیروز «مدعا باد بگزار ازین خاک مزار»
(طغرائی) ۵۱۳۳۱

شاگردان

- ۱- حکیم محمد حسین عرشی جانشین طغرائی .
- ۲- میرزا بیضا خان بیضا مروی .
- ۳- چودری جلال الدین اکبر .
- ۴- پاندیت برہمناتہ قاسر .
- ۵- حکیم سردار خان نشاط .
- ۶- حکیم محمد سکندر خضر .
- ۷- ملک محی الدین قمر قمرازی .
- ۸- شیخ عبدالقادر شاگرد مدرسی .
- ۹- پیرزادہ عبدالعزیز مخدومی .
- ۱۰- پیر غلام قادر شوکت .
- ۱۱- منشی مولا بخش کشتہ .
- ۱۲- بسمل ہوشیار پوری .
- ۱۳- منشی فیروز دین فرحت .
- ۱۴- شمس مینائی .
- ۱۵- سائین مہرالدین صدق .
- ۱۶- حکیم عبدالخالق مسعود .
- ۱۷- صوفی غلام مصطفی تبسم .
- ۱۸- سروپ نراین ایمن .

۱۹- خاکی .

۲۰- دکتر شیخ عنایت‌الله .

۲۱- ممتاز حسن احسن .

شرح شاگردانی چون عرشی و بیضا و شیون و قمر و تبسم و احسن به تفصیل به نوبه خود بعداً خواهد آمد چون اینها به زبان فارسی شعر می گفتند و مجموعه کلام بعضی از آنها به چاپ رسیده است . ذکر شاگردان دیگر که بیشتر به زبان اردو شعر گفته اند ، از مجال این و جیزه خارج می باشد .

شخصیت

از احوال زندگی که در فوق بیان شده پیدا است که باوجودیکه روزگار نا مساعد بود ولی طغرائی در طلب علم و کمال راه پیشرفت و سعادت را با کمال صبر و استقامت طی نموده است . وی مردی زحمت کش و ساعی بود و به سعی خویش به درجه کمال رسید . هر چند که خزینه علوم و فنون و گنجینه فضل و کمال بود ولی طبع وقادش از کبر و نخوت عاری بود . با دوستان خلیق و با شاگردان شفیق بود . وی در راه پیشرفت شعر و ادبیات فارسی زحمتهای فراوان کشیده و در تربیت شاگردان رنجها دیده و هدف وی چنین بود که شعر و زبان فارسی را در آن ناحیه از دخالت بیگانگان و آسیب مغرضان مصون نگهدارد و در نتیجه کوششهای خستگی ناپذیر طغرائی ، آن ناحیه مرکز پارسی گویان معاصر گردید به طوری که اکنون که چهل و دو سال از وفاتش می گذرد ، شاگردانش مثل تبسم و بیضا و عرشی و قمر قمرازی و ممتاز حسن احسن در ادبیات امروز پاکستان ، شعرهای لطیف و چکامه‌های دلپذیر فارسی می سرایند .

او غیر از فن شعر و طب به فن موسیقی هم علاقه فراوان داشت و در هنگام نشاط و شادمانی غزلهای حافظ و سعدی را به آهنگ بسیار دلنواز قرائت می کرد . از لحاظ عقاید ، طغرائی یک مسلمان وسیع‌النظر و روشن فکر بود و با اختلاف فرق مسلمانان سروکاری نداشت .

با این همه علم و فضل ، بذله گویی و مزاح ، طغرائی هم در حلقه دوستان معروف بود . او برای شمس مینائی غزل می گفت و شمس آن غزل را

به نام خود در جلسات ادبی می خواند و در غیاب طغرائی می گفت که طغرائی پیش من طفل مکتبی است. دوستان این داستان به طغرائی باز گفتند. طغرائی غزلی سرود با صنعت توشیح که از جمع کردن حروف اول هر بیت نام «حکیم فیروزالدین طغرائی» درست می شد و آن غزل را به شمس داد و شمس مینائی بر طبق عادت آن را در روزنامه «زمیندار» به نام خود انتشار داد و مولانا ظفر علی خان که خود شاعر و ادیب و نویسنده بزرگ اردو و فارسی بود، از محاسن آن غزل تجلیل کرد و تبصره ای خوب بر آن نوشت. دوستان با خبر به مولانا ظفر علی خان این حقیقت را بیان کردند و گواه آنان هم توشیح نام طغرائی در آن غزل بود که مینائی از آن اطلاعی نداشت و این موجب شرمندگی و پشیمانی مینائی گردید.

سبک و آثار طغرائی

گفتگو درباره تصنیفات طغرائی تأسف آور است. زیرا که بر خلاف مصحفی شاعر بزرگ اردو، که فقط غزلهای خود را به دیگران می فروخت، طغرائی به سبب تنگ دستی تألیفات و تصنیفات خود را هم به دیگران می فروخت و از این راه کمک خرجی به دست می آورد. او شاعری بود شعر فروش، با این همه کتابهایی که به نام خود وی باقی مانده، عبارت است از شرح قصائد قآنی و لسان الغیب، کلام فیروز (چاپ شده ۱۹۱۰م) و کلیات طغرائی که پس از وفات وی در سال ۱۹۳۳ میلادی به اهتمام شاگردش صوفی تبسم به چاپ رسید و دارای کلام اردو و فارسی استاد می باشد.

متأسفانه تمام کلام فارسی طغرائی در دست ما نیست. در کلیات طغرائی کلام فارسی که درج شده کم است یعنی عبارت است از چهار قصیده، هیجده غزل و متفرقات، در حالی که اگر تمام کلام فارسی وی گرد آوری شده بود، دیوان فارسی وی به چندین مجلد می رسید. این مجموعه مشتی چند از خروار و گلی از گلستانی است که طغرائی به خون جگر آبیاری می کرد.

توانایی سخن، رقت خیال، ظرافت مضامین، لطافت احساسات، سوز و کداز، کلام سهل ممتنع، ساده گوئی و آوردن لغات پرشکوه در قصاید و تشبیهات نادر در غزل از مختصات کلام حکیم طغرائی می باشد و اینک اشعاری از کلام وی برای اثبات منظور بالا به عنوان نمونه ذیلاً درج می شود:

نمونه اشعار

قدرت کلام

چه در گمهی است، فلک باشعاع مهر از آن غبار و گرد بروید دم طلوع سحر
 چه روضه ایست که آنجا ز بارش انوار نه ممکن است شدن امتیاز شام و سحر

من و تو مست اتحاد شدیم خود بگو در میان حیا چه کند

بتی که پرده نشین حرم دل بوده است به حیرت چه قدر عاظم آشنا افتاد

کشیدم در تمنایش من از هر آرزو دستی
 چه خوش ای ناصح نادان که بردارم از او دستی

رقت خیال

چنان فلک به سرم راند لشکر اندوه که پایمال شدم چون زمین راه گذر

ظرافت مضامین

زین سنگ دلی ها که ببینیم بتان را نازک نتوان گفت و سمن برنتوان گفت

لطافت احساسات

لطمه های موج را آماجگاهم روز و شب
 گرچه از در یاچو ساحل برکنار افتاده ام

سوز و گداز

از باده نوش میکده آرزو می پرس چندان که خم کشید رهین خمار بود

مرده صد ارمان و خون گردیده صد حسرت به دل
 در غم مرگ جوانان سوار افتاده ام

سهل متنع

دل سپردیم ما به دشمن جان هم نفس بنگری تاچه کند

۱- کلیات طغرائی، مرتبه تبسم، چاپخانه مسلم لاهور، ۱۹۳۳ م، ص ۱۸۰.

تشبیہات

پایمالی‌ها بود مستلزم اوج کمال زیر پاچون سایه نصف النهار افتاده ام

آن جبین را عرق فشان بینم اختر از مہتاب می ریزد

سادہ گونی

اقرب از حبل ورید است وز من دور تر است
حیرتم باد کہ شد دور رگ جان از من

آمد پس فنا ز لب گورم این ندا اینت مال زندگی مستعار بود

قصیدہ در مدح نواب میر حامد علی خان حاکم رامپور

فغان کہ مصطبہ دہری سرور افتاد
سرور از دل و دل از سرور دور افتاد
چنان فتاد بہ من کوه غم کہ پنداری
کہ پای پیل بہ فرق ضعیف مور افتاد
چنان ز درد کشیدم فغان محشر خیز
کہ خفتگان عدم را گمان صور افتاد
قصور حادثہ چندان کہ آرزو کردم
ز واژ گونی بچشم درآن وفور افتاد
ز ذکر راحت بزم وصال دم درکش
کہ آن ز خاطر غم دیدہ ام نفور افتاد
ہزار گونه الم دارم از ذکاوت ہوش
خوشا حواس کہ در معرض فتور افتاد
چہ رنجہا کہ صعوبت فشانند در دل من
چہ سنگ ہا کہ برین ساغر بلور افتاد
ہزار شکر غریبوی کہ از نہادم خاست
بہ عرض در گہ سرکار رام پور افتاد
چہ در گہی کہ از او آسان بسط زمین
چہ در گہی کہ از او طعنہ بر قصور افتاد

چه در گهی که شکیب است ناشکیبان را
 چه در گهی که صبوری ناصبور افتاد
 چه در گهی که برو لمعه لمعه جلوه طور
 چه در گهی که درو بقره بقره نور افتاد
 زهی جناب که در جنب رفعت جاهش
 ز فوق معنی تحت الثری صدور افتاد
 زهی دری که فضائیش گلشن فردوس
 زهی دری که غباریش کحل نور افتاد
 به پاسبان درش نافه تبار مباحش
 که خود ز خلق شهش در ختن مرور افتاد
 شهی که رایت جاهش به سایه ظل الله
 شهی که روی چوماهش به جلوه طور افتاد
 ز آبروی گهرهای معدن لطفش
 هزار خنده به موج منی طهور افتاد
 از آن اثر که شمیمش به خارو گل پیوست
 از آن اثر که صدایش قریب و دور افتاد
 دلم بخواست که مدح چنین شهی خوانم
 به شعرها که در معدن شعور افتاد
 همین که تحفه مقدر پیشکش کردم
 ندا رسید که نذرت سرنذور افتاد
 عروس مدح چوبنددحنای حسن قبول
 گمان بری که سرش حجله حجله سور افتاد
 به فیض وجود تو ای مهر آسمان عطا
 بسا هلال که هم طلعت بدور افتاد
 محیط رای منیر تو آن محیط آمد
 که موج موج از آن هم شکوه طور افتاد
 زهی میامن فیضت که از بر در تو
 سجود ریز تر افتاد و بس شکور افتاد

نشار چشمه مهرت که تشنه او را
 به جام ذائقه خم خم می طهور افتاد
 حذر ز شعله مهرت که کشته او را
 ز داغ سینه بریان چراغ گور افتاد
 نه آگه است که شد رانده سراق غیب
 حسود جاه تو مختال وهم فخور افتاد
 گرت نگه به جوش ارادتم افتد
 همان نگه که درین جلوه گه غیور افتاد
 گمان بری که بیاورد آنچه طغرائی
 خزانه ایست که از گوهر شعور افتاد
 نصیب باد مرا فرصت سجود و دعا
 سرم چه بود کزین آستانه دور افتاد
 همیشه تا که به دیوان گه قضا و قدر
 سال کار مهیات بر امور افتاد
 ز حکم نافذ تو اوفتد به امر قضا
 همان اثر که ز قرآن سر زبور افتاد

نعت رسول

ای آن که زیر گنبد سبز آرمیده ای	دید آن چه امتت ز غم آیا نه دیده ای
روحی فداک مایه ناز دو عالمی	کونین را سرور دل و نور دیده ای
از پا فتاده ایم به ما زود تر برس	در لحظه بی به عرش معلی رسیده ای
آفاق ز آفتاب رخت گشت مستتیر	بی سایه بی از آن که ز نور آفریده ای
نازم به فیض خلق کریمت که در جهان	اغیار را به رنگ اخوت وزیده ای
آزادگی به باغ رسالت ترا سزد	یعنی ز جمله سرو قدان سرکشیده ای
بیند نگه در احد و احمد اتصال	گرچه نقاب میم به عارض کشیده ای

غزل

بس درد دلم داد که درمان شدنی نیست
 بس مشکلم افتاد که آسان شدنی نیست
 از سرمه نگاه تو به تقدیم رسانید
 آن کار که از تیغ صفاهان شدنی نیست

مفت نگه تست بیازار محبت
این زورق هستی چو سواران سر آب
گیسوی تو بگرفت سیاهی و درازی
زد ارض و سمانعه دم عرض امانت
«فیروز» سر از رشته زلف تو برون برد
دل ورنه متاعیست که ارزان شدنی نیست
در حال گریزد که گریزان شدنی نیست
از تیره شب من که به پایان شدنی نیست
این کار به جز حضرت انسان شدنی نیست
کاین تار سرموی، رگ جان شدنی نیست

غزل دیگر

حسن رخ کز نقاب می ریزد
کیفیت های برشگل می پرس
حسن از سرحد کمال گذشت
از نظر های قهر آگینش
آن جبین را عرق فشان بیم
از دهن های تنگ غنچه لبان
شکوه جور آن بت کم سن
برق طوری که سوخت هوش کیم
آن نگون طالع که طغرایی
آبروی حجاب می ریزد
باده ها از سحاب می ریزد
از شبابت شباب می ریزد
شعله ها در عتاب می ریزد
اختر از ماهتاب می ریزد
گل به گه خطاب می ریزد
از لب شیخ و شاب می ریزد
هم ترا از نقاب می ریزد
ساغر من شراب می ریزد

غزل دیگر

دل و جانی فدای ناوکی انداختی رفتی
سرم قربان شمشیری که بر من آختی رفتی
نه رنجی بودت از حالم نه عذری بهر پامالم
نشاطی ساختی رفتی، سمندی تاختی رفتی
به پیش حسن تو افسانه مصری است افسونی
که هر یوسف جهانی را زلیخا ساختی رفتی
وفا گویم، حیا دانه، ستم فهمم، جفا خوانم
نگاهی را بنازم کز غلط انداختی رفتی
رخم بنمودی و در سیل اشک دیده بنشاندی
نکوی کردی و بازش در آب انداختی رفتی
نه زیبا بودت این پهلو تهی کردن ز «طغرایی»
حقوق صحبت دیرینه را نشناختی رفتی

قاسم یاسینی (۱۸۸۷-۱۹۳۱ م)

شرح احوال

مولانا محمد قاسم یاسینی ۱ پسر مولانا محمد هاشم روز شانزدهم ربیع الاول ۱۳۰۵ هجری قمری ۲ (۱۸۸۷ میلادی) در خانواده بی متدین و دانشمند پا به عرصه وجود نهاد. تحصیلات ابتدایی را از پدر خود فراگرفت و پس از وفات پدر به درس مولانا عبدالغفور مفتون ۳ هایونی (متوفی ۱۳۳۶ هـ ق ۱۹۱۸ م) در آمد و بقیه تحصیلاتش را در محضر آن استاد عصر به پایان رسانید و به جای پدر خود برمسند ارشاد و درس نشست و شاگردانی چند پرورش داد که در آن نواحی سر آمد روزگار شدند که از آن جمله مولانا محمد ابراهیم ناظم مفتی اعظم سند و بلوچستان است که به زبان فارسی هم شعر می سراید و ذکرش در این کتاب آمده است. در ایام تحصیلات خود بنا به تشویق عارف معروف سید احمد شامی ۴ که در فن شعر نیز استاد عصر بود، قاسم به گفتن شعر پرداخت و در هر نوع سخن طبع خود را آزمود.

وفات مولانا محمد قاسم روز هیجدهم ذیقعدہ ۱۳۴۹ هـ ق / ۱۹۳۱ م اتفاق افتاد و حاجی محمد اسمعیل جان متخلص به روشن که ذکر او نیز در این کتاب به نوبه خود آمده است، ابن قطعہ را مرود که دارای ماده

۱- "یاسینی" اهالی "گرهی یاسین" را می گویند و چون زادگه قاسم نیز آن قریه بود از آن نظر به یاسینی شهرت گرفت. "گرهی یاسین" در ضلع «سکر» در استان سند است.

۲- تاریخ تولدش از "صدر اعظم" بر می آید.

۳- هایون نام قریه‌یی است که در ضلع سکر (سند) واقع است و مولانا عبدالغفور متخلص به مفتون (۱۲۶۱-۱۳۳۶ هـ ق) که پارسی گو هم بود از اهالی آن قریه است و این شعر از اوست:

خدا حافظ ترا باده به هر جایی که بخرامی به قدت باد چابک تر قبای نازک اندامی
به صدضعاف شیرین است لعل خسرو خوبان ز شعر حافظ شیراز هم از گفته جامی
بترس ز آه دل غمگین و بر "مفتون" نظر فرما که باشی در تلفت در ترجم در جهان نامی
(نقل از مکتوب آقای ابوسالم محمد قاسم از گرهی یاسین، سکر)

۴- مولانا سید احمد شامی متوفی ششم جهادی الثانی ۱۳۵۲ هـ روز جمعه برابر

۲۷ سپتامبر ۱۹۳۳ م مدفون بر در مسجد جامع بمبئی.

تاریخ وفات قاسم می باشد :

محمد قاسم آن علامه دهر
به تقوی و تقاء و زهد و پرهیز
به علیین رسد اعلی مقامش
ز وصلش گفت روشن با سر آه

نکو روی و نکو خوی و نکو نام
ربوده گوی از فقهای فهام
ز لطف حضرت دادار منعام
بگو «گل گشت» شمع اهل اسلام»
(۱۳۴۹ هـ ق)

آثار

- ۱- عمدة الآثار فی تذکرة اخبار الکبار چاپ شده
- ۲- فتوی قاسمیه چهار جلد جلد اول چاپ شده
- ۳- مجموعه قصاید و غزلیات چاپ نشده
- ۴- قصه شهادت سیدالشهدا امام حسین^ع منظوم ، چاپ نشده

نمونه اشعار

زوی دلدار من امت این یا منور اختر
یا ید بیضا است این یا ماهتاب انوری
حقه لعل است یا قند است یا آب حیات
یا لب یار است یا حوضی ز آب کوثری
نغمه های طوطی است یا این نوای عندلیب
یا کلام «قاسم» است اندر ثنای سروری

دل دلداده را در درد دایم تا به کی داری
حدیث هجر را هر روز قایم تا به کی داری
ز لال وصل از جام وفا در کام تشنه ریز
به روز عمر عطشانم چو صایم تا به کی داری
هم از بلبل شنیدم قاسما می گفت با ناله
دل دلداده را در درد دایم تا به کی داری

ساقی بیار جام جهان بین پر از شراب
تا عکس صورتش نگریم در شراب ناب

۱- گل گشتن به معنی خاموش شدن است.

خضر حیات من بچشان جرعه زلال
 تشنه لب آدم به جنابت برای آب
 ظلمت نشینم اندر ظلمات «قاسماً»
 باشد که پرتوی فکند نور آفتاب

بهار آمد نظر بر سبزه و گلزار می زبید
 چو صوفی سبز پوشش بر سر اشجار می زبید
 بده ساقی می باقی به دست عاشق مضطر
 که جام باده گلگون کف میخوار می زبید
 بیا «قاسم» ز اوج عرش خوشخوان این غزل خوش را
 که چون مه در نجوم ، این شعر در اشعار می زبید

حمد می زبید ترا ای خالق لیل و نهار
 ای که از کم عدم کردی جهان را آشکار
 بعد از آن از صدق خوانم صد صلوة و صد سلام
 بر رسول و آل پاکش هم بر اصحاب کبار
 پس ز درد دل به پیش قوم شکوه می برم
 داستان حزن آمیز است و حال زار و زار
 ضعف اسلام است تا حدی که از هر گوشه‌ی
 نوحه‌ی بر ماتمش مسموع گشته بار بار
 خاصه در سند حال ضعف تا جایی رسید
 که رسوم دین بجز نامی نه بینی آشکار
 جهل بر اوج قبول و علم در چاه خمول
 کرد علم و فیض و فن از خاک پاک او کنار
 ای زمین سند بودی منبع علم و فنون
 از چه از دور جدید این حال کردی اختیار

نور اسلام و صلائی دعوت دین نبی
 از تمامی ہند در تو یافت اول انتشار
 یاد کن روزی کہ بودی مظہر فیض علوم
 کز تو در اطراف عالم علم را شد اشتہار
 بود بیرونی ابو ریحان ز فرزندان تو
 ہم اثیرالدین ابہری می شد از تو شمار
 حضرت عابد محدث بود از ابنای تو
 فیضی و بوالفضل را از خاک پاکت افتخار
 سخت حیرانم کہ حالت از چہ گشتہ معکس
 جہل در تو موجزن شد علم کرد از تو فرار
 حال زارت گرچہ می ماند بہ وقت نزع لیک
 ہان مشونومید از لطف خدای کردگار
 کان مسبب از برای تو سبب پیدا کند
 نام و نیک و عزت را باز آرد برقرار

بہائی - بہاءالدین (۱۸۲۳-۱۹۳۴م)

شرح احوال

بہاءالدین بہائی فرزند جلال الدین در سال ۱۲۳۹ ق ۱ در قریہ سلطان
 گبول در نزدیکی «میر پور ماتھلو» کہ در ناحیہ سکر در استان سند است ، پا
 بہ عرصہ وجود نہاد . خانوادہاش کہ از قبیلہ بلوچ بود بہ نام «بتانی» شہرت

۱- دکتر سدارنگانی در "پارسی گویان سند" (انگلیسی) سال ولادت و وفات
 بہائی را ۱۲۴۹ و ۱۳۵۳ ق نوشته است ولی عبدالرحمن ضیائی پسر بہائی در نامہ بی
 کہ بہ نگارندہ نوشته ، سال وفات بہائی را ۱۳۵۲ م نویسد و عمرش را ۱۱۳ سال
 نوشتہ است . از قطعہ تاریخ وفات نیز سال ۱۳۵۲ ق بر می آید :

بہاءالدین بہائی شاعر سند بہ صبح جمعہ از دار فنا رفت
 مہ شوال روز بیست و چارم سن وصلش بخوان "سوء خدا رفت"

(۱۳۵۲ھ)

داشت . وی تحصیلات ابتدایی را در قصبه گوتکی که نزدیک شهر سکر است ، به پایان رسانیده از محضر عالمان و فاضلان آن ناحیه استفاده نمود و در علوم متداوله مهارت حاصل کرد . بهائی بیشتر عمر خود را در «بهاولپور» بسر برد و از این جهت در بخش سند زیاد معروف نشد .

از شعرهای وی چنان بر می آید که اصلش از کابل بوده است می گوید :
در قفس افتاده به هند آمدم بلبل باغ خوش خوش کابل
بهائی در تصوف پیرو مسلک سلسله چشتیه بود و به شیخ فریدالدین ملتانی بسیار ارادت داشت . وی معتقد به فضیلت پیر حزب الله شاه مسکین نیز بود و می گوید :

بهائیا ظفرت شد ز شاه حزب الله نظر به مور ضعیف است خوش سلیمان را
بهائی در صبح روز جمعه بیست و چهارم ماه شوال در سال ۱۳۵۲ ق پس از عمر طولانی جان به جان آفرین سپرد و در قریه بی مدفون شد که اکنون به نام «مولوی بهاء الدین» معروف شده و زیارت گاه مریدان و معتقدان او می باشد .

سبک و آثار

بهائی غیر از فارسی به زبانهای سندی ، بلوچی ، پشتو ، عربی و اردو نیز تبحر کامل داشت ولی او فقط به زبان فارسی شعر می سرود . حاکمان بهاولپور مدوح وی بودند . او دارای دو دیوان است . دیوان اول که به نام «دیوان نعتیه» معروف است ، دارای سیصد و یک بیت در نعت پیغمبر اسلام است و سه مثنوی تحت عنوان «مثنوی» (۳۰۰ بیت) خورد و خواب (۳۰۱ بیت) و یاد خدا (۲۴۹ بیت) در آخر اضافه شده است . این دیوان را نواب بهاول خان حاکم بهاولپور در سال ۱۳۲۱ هـ ق / ۱۹۰۴ م انتشار داد .

دیوان دیگرش که به نام «دیوان بهائی» موسوم است ، به کوشش سه فرزند وی در سال ۱۳۳۹ هـ ق / ۱۹۲۱ م به چاپ رسید . بهائی غیر از این دیوانهای چاپ شده ، آثار دیگرهم دارد که هر یک در حد خود با ارزش و مهم است و

۱- بهائی مثنوی خورد و خواب را در تتبع مثنوی "نان و حلوی" شیخ بهای جبل عاملی فیلسوف و دانشمند و وزیر معروف زمان صفویه سروده است .

هنوز طبع و نشر آنها انجام نشده و نسخه‌های خطی این آثار گرانمایه پیش آقای عبدالرحمن ضیائی پسر بهائی محفوظ است و اینک به ذکر آنها مبادرت می‌شود :

۱- مرآة الخیال	منظوم ، فارسی
۲- داستان عاشقانه	” ”
۳- ما شهیدان	” ”
۴- کریمای بهائی	” ”
۵- در منظوم	” ”
۶- بدرالعروض	” ”
۷- تذکرة القوافی	نثر فارسی
۸- مجمع الفوائد	” ”
۹- مجمع القواعد	” ”
۱۰- سرمایه اخلاق احسن	منظوم ، فارسی
۱۱- رباعیات فی المناجات به بارگه	
قاضی الحاجات	منظوم ، فارسی
۱۲- چهل حدیث	” ”

از فرزندان وی محمد بخش خیالی صاحب « کریمای خیالی » و عبدالرحمن ضیائی به زبان فارسی شعر می‌گویند . چون مجموعه اشعار آنان هنوز تدوین و طبع نشده نمونه آثار منظوم آنان را در مجالی که این کتاب برای چاپ آماده می‌شد ، نیافتم .

بهاءالدین بهائی را آخرین شاعر فارسی گوی ناحیه سند می‌گویند ، زیرا که زبان انگلیسی در دوره سلطنت فرنگیان لطمه‌ی شدید به زبان فارسی وارد کرد و بتدریج شعر و ادبیات فارسی در شبه قاره پاکستان و هند سیرنزولی را طی نمود . ولی پس از تشکیل پاکستان و روابط روز افزون پاکستان و ایران ، باز روح تازه‌ی در پیکر شعر فارسی در پاکستان دمیده شد و اکنون در همین ناحیه سند چندین شاعر فارسی‌گوزندگانی می‌کنند و آثار شعری ایشان هم چاپ شده است که ذکر آنان در این کتاب به نوبه خود آمده است .

اشعار بهائی روان و حاکی از قدرت طبع وی در بیان اندیشه و احساس است .

سبک وی سبک بین است و در شعر وی مختصات سبک ہندی (اصفہانی) و سبک پاکستانی را با ہم آمیخته می بینیم . نازک خیالی و مضمون آفرینی سبک ہندی (اصفہانی) با مضامین ہمت و کار و کوشش و پند و نصایح سبک پاکستانی توأم شدہ است .

بہائی در شعر از مولوی ، حافظ و جامی الہام گرفتہ است و مضامین امیر خسرو ، ظہیر فاریابی و سعدی را در اشعار خود گاہ گاہی آورده است . درین دو بیتی کہ در زیر نقل می شود لب لباب یک چکامہ مولوی را گنجانیدہ است .

من بہ مسجد سالہا جستم ترا جا بہ جا بودی منت نشناختم
چون بہائی جا بہ جا ہم جستم تو بہ ما بودی منت نشناختم

بہ شیوہ حافظ

این چہ شوری است کہ اندر ہم جا می بینم
بہ امیران و بہ خویشان و بہ یاران جہان
حاکمان خفتہ بہ خوابند شب و روز بہ عیش
بہ رعیت چو ز حکام رعایت نہ بود
بہ رذیلان ، فلک آراست قصور عالی
جایجایی کہ نظر می کنم و می نگرم
عزت علم دریغا کہ ز عالم گم گشت
اسپ تازی است بہ پالان بہ تہ بارگران
حاکمان را چو نظر نیست بہ حال علما
من کہ در ملک سخن نامور آفاقم
ای «بہائی» چہ کنی شکوہ ز شور آفاق

ہمہ آفاق پر از رنج و بلا می بینم
نہ سخاوت نہ مروت نہ وفا می بینم
عالمی خوار پر از جور و جفا می بینم
بر ہمہ خلق خدا قہر خدا می بینم
کلبہ کہنہ مکان کمالا می بینم
ظلم و زور است ، دروغ است و دغا می بینم
علما خوار بہ پیش جہلا می بینم
زین زرین بہ خربی سروپا می بینم
عسرت حال بہ حال علما می بینم
چشم بگشا نظری کن کہ چہا می بینم
صبر کن صبر کہ کار صلاحا می بینم

شاعران ایران علیہ ریاکاران تاخت آورده اند . بہای ہم چنین می گوید :

دلہم از زاهدان ملول آمد ز آن کہ این قوم را دورو دیدم

۱- مولانای روم می فرماید :

چلیپای نصرانیان سر بسر پیمودم اندر چلیپا نبود
بہ بتخانہ رقم بہ دیر کہن درو ہیچ رنگی ہویدا نبود

۲- این چہ شوری است کہ بردور قمر می بینم
ہمہ آفاق پر از فتنہ و شر می بینم (حافظ)

اندرون پر ز خبث نفسانی
 نام زاهد ولی پی دنیا
 فاقہ را دشمن و شیخ را دوست
 کنج مسجد گرفته چون گربہ
 لقمہ چرب صبح را طالب
 این دو سنت بود فریضہ شان
 از پی نانکی بہ یک دیگر

ایک بیرون ز شست و شو دیدم
 خون خور از خلق چون زلو دیدم
 دم بہ دم عامل (کلوا) دیدم
 چشم بر سوشکان کو دیدم
 خواب نوشین و چاشت جو دیدم
 در دگر فرض سست خو دیدم
 چون سگان بسکہ جنگ جو دیدم

شعرهای وی پر از بند و نصیحت می باشد :

مرا از کرمها پدر پند کرد
 کہ ای پورم این گوهرم گوش دار
 کسی را مگو بد کہ بد نشنوی
 چو پشمینہ دیگران را دری
 نگہدار از بیش گوی زبان
 زبان را مجنبان بجز سود خویش
 نگہ کن کہ زین پیش سعدی چه گفت
 «ترا تیشہ دادم کہ ہیزم شکن

زبانم بہ تسلیم در بند کرد
 نصیحت شنو با دل ہوشیار
 یکی بد مگو تا دو صد نشنوی
 خز خویش را در زیانها بری
 کز افزونی نقطہ گردد زیان
 زبان را رها کن بہ بہبود خویش
 چہ گوهر بہ سلک فصاحت بسفت :
 نگفتم کہ دیوار مسجد بکن»

و اینک بیتی چند از انواع مختلف شعرا و نقل می گردد :

حمد خدا

گر کنی دور ز رخ پردہ پنداری را
 کفر عشق است ز اسلام خرد شیرین تر
 وصل دلدار بہائی اگر از جان خواهی
 یعنی از برقع هر برک رخ یاری را
 نیست اینجا قدری لذت دینداری را
 مده از چنگ تو دامن وفاداری را

نعت رسول

شہ انبیا ، فلک آستانہ محمد^۱ است محمد^۲ است
 در بی بہا لہر یگانہ محمد^۳ است محمد^۴ است

۱- کلوا واشربوا ولا تسرفوا (قرآن دریم) .

حسبی کہ پاک ز شک بود ز سہاش تا بہ سمک بود
 سر سروران ہمہ زمانہ محمدؐ است محمدؐ است

منقبت حضرت علیؑ

نمود جان و دل من بہ جان سلام علیؑ
 بہ جان و دل و جانم فدای نام علیؑ
 وصی و وارث پیغمبرست و زوج بتول
 خدا گواست چہ عالی است احتشام علیؑ

جانا بیا کہ بی تو مرا جان بہ لب رسید
 نازم کہ خواندہ ای سگک آستان خویش
 دانای دہر بودم و اکنون بہ عشق تو
 بر آستان عشق سبب را سجود ہاست
 در مشت استخوان من افتاد سوز عشق
 بنگر «بہائی» آن کہ رسیدہ بدین کمال
 دو شعر از غزل دیگر کہ در آن قافیہ ہای زبان اردو آورده است ، اینجا
 درج می شود :

ترک شوخم کار صد خنجر بہ سوئی می کند ۱
 عمر چون زلف دراز خویش چھوئی می کند ۲
 دل ز صد آزاد بردہ در اسیری آورد
 چون گرہ از ناز محبوبی بہ چوئی می کند ۳

از اشعارش در می یابیم کہ او طیب ہم بود . نسخہی برای رفع ضعف
 بصر منظوم کردہ است کہ در زیر نگاشتہ می شود :

نمک و زاگ و زنجبیل بیار ہمہ هموزن سحقی کردہ بدار
 وزن کنجد فکن بہ چشم ای دوست ہمہ امراض چشم را نیکوست

- ۱- شلاق .
- ۲- کوچک .
- ۳- گیسوی دراز .

خاصہ ضعف نظر کہ از شیب است و اندر آفاق مرد را عیب است
 بی بہ بی نفکنی بہ چشم ای یار این عمل کن بہ ہفتہ ای دوسہ بار
 نہ ہراسی ز تیزیش ای راد از «بہائی» کن این سبق را یاد

رباعی

یا رب بہ من آن نگار من باز رسان وان رونق خوش بہ کار من باز رسان
 دارم دل خستہ بی ز زخم ہجران مرہم بہ دل فگار من باز رسان

قصیدہ

بیفروز ساقی چراغ مغان را کہ روشن کند نور آن بزم جان را
 منم تن شکستہ رگ جان گسستہ بہ طاس زر افکنندہ خون روان را
 بیا ای مہ من بہ عالم شہ من بیارای در جلوہ سرو روان را
 ز ہجرت نزارم ز درد تو زارم ز تاریکی غم نہ بینم جہان را
 چو افکندی از سر دو زلف معنبر گرفتی بہ سنبل گل و ارغوان را
 بہ آن حسن و مردی چوقد راست کردی فکندی ز پازود نخل جوان را
 خرامان نمودی قد دلستان را تزلزل فکندی زمین و زمان را

خود ستایی شاعرانہ

«بہائی» گر خرامد شاہد شعرت بہ صحن گوش کند مفتون خود پاکان ایران و بخارا را

شکوہ دوستان

یاران کہ ہمہ عمر ستودم ہمہ را و ز صدق و صفا ثنا نمودم ہمہ را
 چون مشکلم افتاد نکرد آسان کس «دیدم ہمہ را و آزمودم ہمہ را»

انتخاب از مثنوی ہمت

ہمت اگر چست ببندد کمر از شجر خشک شکوفد ثمر
 ہمت اگر جلوہ دہد زور را زور سلیمان بدهد مسور را
 ہمت اگر شعبدہ بازی کند گریہ بہ سگ دست درازی کند
 ہمت اگر بال گشایی کند خاک بر افلاک رسایی کند

یوسف عزیز مگسی (۱۹۰۸-۱۹۳۵م)

شرح احوال

نوابزاده یوسف علی عزیز به سال ۱۹۰۸ میلادی در قریهٔ «جهل مگس» در بلوچستان پا به عرصهٔ وجود نهاد. پدرش نواب قیصر خان سوم که شانزد همین تمندار (سردارده هزاری) قبیلهٔ مگسی بود، در پرورش و تربیت وی توجه خاصی داشت و برای تحصیلات مقدماتی او معلمان معروف مانند قاضی رسول بخش و مولانا غلام قادر را به آن دهکدهٔ دور دست خواست و یوسف عزیز از محضر آنان استفاده نمود.

او از ایام کودکی طبعی خاص داشت و بر خلاف همگنان خود از زندگانی پر تجمل او را خوش نمی آمد و پیوسته در فکر خدمت مردم و دلسوزی به حال بیچارگان بود. وقتی که به سن تمیز رسید، بیشتر اوقات به کارهای اجتماعی و رفاه عامه اشتغال می ورزید. او در ناحیهٔ خود، بنیان گذار اصلاحات جدید بود و مؤسسه های خیریهٔ متعددی تأسیس نمود و در پیشرفت فرهنگ همی کوشید. از جمله اصلاحات وی تعلیم اجباری کودکان و تعلیم علوم دینی است. او یک دهم درآمد عایداتی را که از مالکیت به دست می آورد، صرف تعمیم فرهنگ می کرد.

یوسف برای مطالعه در امور مؤسسات اجتماعی و به منظور آشنا شدن به روش جدید اداره های فرهنگی، مسافرتی به لندن کرد و در آن شهر، باشگاه دانشجویان بلوچی را احداث کرد. پس از مراجعت به وطن عزیز مجدداً به خدمت مردم پرداخت. و چون از زبون حالی بلوچان متأثر بود، فعالیتات دامنه داری در راه بهبود امور اجتماعی آنان آغاز نمود. او می خواست که آن ناحیهٔ عقب افتاده را در شاهراه پیشرفت سوق بدهد و برای تأمین چنین هدف شب و روز مساعی خستگی نا پذیر انجام می داد ولی متأسفانه در زلزله مهیب ۱۹۳۵ میلادی که روز بیست و یکم ماه مه در «کویتا» رخ داد به هلاکت رسید.

۱- یوسف عزیز مگسی، مقاله از پرفسور انور رومان در مجلهٔ «بلوچی دنیا»

ملتان، ۱۹۶۵ م.

۲- تذکرهٔ مگسی، تألیف بشیر احمد وارثی، سکر، ۱۹۵۸ م.

گل خان نصیر در رثاء او چنین گفته است :

در دل ما تخم آزادی نشاند رفت یوسف نام نیکویش بماند
کور چشمان بلوچی را نظر پیش ما بجهاد دنیای دگر
خون مارا فطرت سیاه داد نوجوانان را دل بیتاب داد
رفت «یوسف» نام او باقی هنوز در خمستان وطن ساقی هنوز

سبک و آثار

اولین نهضت استقلال طلبی در بلوچستان به دست غلام حسین مسوری و بکتی آغاز شد ولی دولت بریتانیا این شورش مساج را بسختی درهم کنوید. یوسف عزیز به طرز دیگری این نهضت آزادی خواهی را ادامه داد. او جهاد باللسان و جهاد بانقلم را برای بیداری قبایل بلوچان علیه نیروی استعمارگران آغاز نمود و برای همین مقصود به شعر سرودن گرایید. وی در اردو «عزیز» و در فارسی «یوسف» تخلص می کرد. یوسف کتابی هم دارد به نام «شمس لردی» که در آن مقال و بی انصافی های «شمس» را که وزیر حاکم «قلات» بود بیان کرده است. یوسف عزیز واقعاً یک خدمتگزار صدیق بلوچان و پرچمدار آزادی و استقلال آن ناحیه بود.

نمونه اشعار

ما الفت ترا به دل و جان خریده ایم از دو جهان مهر تو در دل گزیده ایم
با ما مگو ز آتش نمروود ای رفیق ما از شراب عشق خیلی چشیده ایم
باطل کجا که وحدت حق را دهد شکست در آریلا شهادت توحید دیده ایم
نازم و شکر گویم این قید و بند را زین بر مقام عشق حسینی رسیده ایم

مستی مانده ز صمبست نه جام است اینجا
بی خبر باده و پیمانه کدام است اینجا
غم نداریم ز تاریکی شبهای فراق
داغ حسرت صفت ماه تمام است اینجا

۱- مقاله پرفسور انور رومان ، روزنامه امروز ، لاهور ، ۲۸ فوریه ۱۹۵۵ م .

سفر عشق نه منزل نه مقامی دارد
 رفعت عرش درین راه دو گام است اینجا
 ساقی من که مرا داد دو چشم پرخم
 کرد اشارت که نصیب تو دو جام است اینجا
 هر کجا می نگریم جلوه نما افرنگ است
 مصر و ایران و عراق این همه نام است اینجا
 از سر افکنندگی خویش نداریم غمی
 گفت «یوسف» پی هر سجده قیام است اینجا

داری که زیب گردن منصور گشته است
 ای کم نظر بیا که هان دارم آرزوست
 خاری که در خلید به پای جناب قیس
 بگذار ای رفیق هان خاتم آرزوست
 زین همرهاں کاذب و بزدل دلم بکوفت
 صدیقم و صداقت بو بکرم آرزوست
 از شیطانی بوزنه یا رب دلم بسوخت
 رخصت بده که نعره فاروقم آرزوست
 تہذیب نو که در بغلش بی مروتی است
 بگذار کو مروت عشانم آرزوست
 از بہر خیبری کہ بہ بازوی ہندیان
 نشکست باز بازوی کرام آرزوست
 باز از برای زندگی دین حق رفیق
 یک خالد و خلیل ، و شبیرم آرزوست
 بر عصمت و صداقت من یوسفی گواه
 حقا کہ «یوسف» ہستم و زندانم آرزوست

ابوبکر مستونگی (۱۸۴۰-۱۹۳۷ م)

شرح احوال

مولوی ابوبکر کهنگی مستونگی به سال ۱۸۴۰ م در مستونگ (نزدیک کویتا) متولد شد. جدش که مولوی فقیر محمد نام داشت و از سخنوران بنام فارسی آن زمان به شمار می رفت از «تہل چوتہای» به شهر مستونگ نقل سکونت کرده بود و در آن دیار به خدمات دینی اشتغال می ورزید و پدرش علیم اللہ علیم نیز صاحب علم و فضل و دارای مقام ارجمندی در بین گویندگان فارسی بود. بدین ترتیب ابوبکر در محیط دانش و شعر چشم به جهان گشود و زیر نظر صاحبان فضل، تربیت یافت و با سوابق درخشان خانوادگی، به کسب علوم و معرفت پرداخت.

او در سال ۱۹۳۷ م رخت از جهان بر بست. مجموعه اشعارش ممکن است پیش بازماند گانش موجود باشد ولی هنوز به طبع نرسیده است و فعلاً اطلاعات بیشتری از آن در دست نیست.

ابوبکر مستونگی که به دین و تصوف علاقه وافری داشت، بیشتر پیرامون حمد خدا و نعت پیغمبر شعر سروده و همچنین غزلہای عرفانی از خود به یادگار گذاشته است. وی علیہ استعمار گران قطعاتی گفته و از این راه افکار مہین پرستانہ خود را ابراز داشته است. برخی از اشعار او را نوادہ اش مید عبدالرحمن بہ یاد دارد و بعضی از آنها در مجلہ بلوچی بہ نام «اولس» در کویتا انتشار یافته است.

نمونہ اشعار

نعت رسول

حمد ثنای بی حد بر آن خدای بیچون	تصویر آدمی را سازد ز لطف مدیون
کون و مکان دنیا روز پسین عتی	از نور پاک احمد ظاهر نمود بیرون
ای شاه هر دو عالم باری نمای رویم	کاندر فراق رویت مارا دلی است پر خون
از نرگسان مستت نیم نظر بہ سویم	گشته ز بعد دوریت احوال ما دگرگون

۱- بولان نامہ، مجلہ انجمن ادبی بلوچی، (ورناوانند گل) کویتا، ۱۹۶۶ م.

مشتاق روی خوبت تنهانه این کمین است سفلی و جمله علوی خواهان شدند مجنون
 «بویکر» خاکسارت دارد به دل تمنا خوانش یکی سگانت زان لعل در مکنون

غزل

دوش بزمم از ضیای نامسات خوشترنگ بود
 پیچش و نقش حروفش خانه ارژنگ بود
 خانه ویران ما معمور شد از دیدنش
 گرچه دل در سینه از اندوه غمها تنگ بود
 حرف عشق آسوختم از دیدن خال لبش
 مرغ جانرا راه زد زانروکه لیلی رنگ بود
 سنگدل شد سنگ ناموس آن بت گل چهره ام
 آه چون سازم سروکارم همه با سنگ بود
 در نهان «بویکر» از لعلش تمنائی نمود
 لب گزان آن شوخ با این خسته اندر جنگ بود

گردش گردون گردان گردنان را گرد کرد
 برسر اهل تمیزان نا کسان را مرد کرد
 هر کجا نا اهلکی بد در جهان ذیجاء شد
 شیر مردان را ستیز این فلک چون گرد کرد
 جاهلان از خم عشرت دمبدم نوشند جام
 جرعه دردی غم دلهای مردان سرد کرد
 از جفای نا کسان خون دلم مطبوخ شد
 آری آری بولمهب قلب نبی پردرد کرد
 ای امیر با وقر مر سروران را شیر نر
 ایزد از افضل خودت در همقرانت فرد کرد

غزل ملی

گردان و مردان جهان با شیر می کردند جنگ
 اکنون همه عاجز شده از دست کفار فرنگ

از هیبت اعدای دین سر را فرو برده به غار
 هر کس که اول می نمود در روز هیجا چون پلنگ
 یارب تو شاهی آفرین مهدی دور واپسین
 بر تخت کن مسند نشین تا دشمنان آیند تنگ
 با تیغ بران غازیان در لشکر نصرانیان
 تازند چون شیر ژیان برند سرها بی درنگ

عبد (متوفی ۱۹۳۷ م)

شرح احوال

مولوی عبدالحق متخلص به عبد فرزند مولوی کرم‌الهی در ناحیه گجرانواله در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری پا به عرصه وجود نهاد. علوم متداوله را در محضر پدر بزرگوارش و استادان معروف آن دیار به پایان رسانیده در فقه و طب سہارتی تمام به دست آورد و از پیشه طبابت امرار معاش می کرد. در ایام شباب از زادگه خود نقل مکان کرده در «هرلانوالی» سکنی گزید و تمام عمر خود را به خدمتگزاری مردم و اشاعه علم و ادب گذرانید. عبد در طریقت مرید حضرت خواجہ عمر الدین چشتی نظامی مقیم «گرہ شکر» ضلع ہوشیار پور بود. سال وفاتش ۱۳۵۶ ہجری قمری است.

سبک آثار

از آثار معروف او مثنوی «تفنگ عشق» است که در حدود ۱۳۰۰ ہجری سروده شده و تعداد ابیاتش ۲۸۹ است و درین مثنوی پر حادثہ ترین رمان پاکستان را کہ به نام «میرزا و صاحبان» معروف است در نظم آورده است. برای نام مثنوی چنین می گوید:

بیان کردم چون «مرزا صاحبان» را «تفنگ عشق» دردم نام شان را

- ۱- مقاله گوهر نوشاهی در مجله ہفتگی "لیل و نهار" لاہور، شماره سوم، سپتامبر ۱۹۶۱ م، ص ۱۵.
- ۲- نسخه خطی مولانا شرافت نوشاهی، شاگرد عبد کہ در زمان حیات عبد به سال ۱۳۴۸ ہ نوشته شده.
- ۳- در پاکستان میرزا را "مرزا" می گویند و همین طور می نویسند.

داستان سوز ناک «میرزا و صاحبان» به درهٔ چناب وابسته است. رود خانهٔ چناب شریان اصلی قلب پنجاب است. این رود خانه در طی قرون گذشته رل مهمی را در زندگی مردم این ناحیه بازی کرده است. این سرزمین از نظر سیاسی و اقتصادی دارای اهمیت فراوان بوده است ولی بیشتر مردم عامی پاکستان آن را به عنوان دیار حسن و عشق می‌شناسند. معروف ترین داستانهای عشقی کشور متعلق به همین خاک است. «هیر و رانجها» و «سوهنی و مہینوال» در اطراف همین رود خانه زندگی کردند و زندگی را فدای عشق نمودند.

در مثنوی تفنگ عشق پس از اشعار حمد و نعت و منقبت، داستان عشق پسری به نام میرزا و دختری به نام صاحبان در مکتب شروع می‌شود و پس از بیان زجر پدر و مادر بر دختر و تبعید پسر از آن شهر و جدایی و نامه نوشتن دختر به پسر و بازگشت محرمانهٔ پسر به شهر معشوقه و فرار آن دو عاشق و معشوق در تاریکی شب و تعاقب دشمنان شرور و دستگیر کردن آنان و در آتش سوزاندن هر دو به پایان می‌رسد.

پیش از عبد شاعران دیگر همین داستان را در نظم آورده اند که از آن جمله مثنوی «شمع محافل» از تسکین که در ۱۱۴۵ هـ تألیف شده و دارای ۱۹۸۸ بیت است و مثنوی «قصه مرزا صاحبان» از **فدا لاهوری** تألیف ۱۱۵۵ هـ مشتمل بر ۲۰۷۸ بیت است.

عبد در اسلوب شعری پیر و سبک غنیمت کنجاهی، صاحب مثنوی نیرنگ عشق (تألیف ۱۰۹۶ هـ) است. طرز بیان این مثنوی غنیمت چنان مقبول خاص و عام شد که بیشتر شاعران از آن تقلید کردند و مثنویهای عشقیه به تقلید از او سرودند و حتی در نام گزاری نیز پیروی ترکیب «نیرنگ عشق» نمودند و «ارژنگ عشق» **زیرک کلانوری** (تألیف ۱۱۷۶ هـ ق) و «تفنگ عشق» **عبدالحق عبد** (تألیف ۱۳۰۰ هـ ق) شاعر مورد بحث ما، ازین قبیل می‌باشد.

زیرک در مثنوی ارژنگ عشق می‌گوید:

که گوید عشق را نیرنگ ثانی است که خود ارژنگ عشقش نام مانی است
از مطالعهٔ مثنوی **تفنگ عشق** چنان بر می‌آید که **عبد** حتی المقدور کوشیده است که به شیوهٔ شیرین غنیمت کنجاهی مثنوی بسراید و تراکیب

غنیمت را بکرات در ایات خود آورده است ولی پیدا است که عبد مثل غنیمت شاعری توانا نبود و شاید به فن شعر و علم عروض هم بیشتر آشنا نبود، چون در بعضی شعرهای وی واژه‌هایی می بینیم که در سکون و حرکت فرق می کنند مثلاً در این اشعار قَلْبَ رَا قَلْبَ و صَفَتَ رَا صَفَتَ آورده است.

صفای در قَلْبَ چون آید از وی حقیقی عشق رو بنماید از وی نباید وصف او با این ضعیفی که گوید صَفَتَ او با این نحیفی اما در عین حال می توان حدس زد که عبد این نوع تلفظ لغات را صرفاً به پیروی از محاوره مردم آن دیار گرفته است و مسلماً به تلفظ صحیح و اصیل کلمات آشنایی داشته است زیرا که معلوم است که در آن ناحیه تلفظ این الفاظ در بین عوام همان است که عبد در شعر آورده است.

عبد این داستان عشقی را به کمال اختصار سروده است. قصیدی که تسکین در ۱۹۸۸ بیت و **فدا لاهوری** در ۲۰۷۸ بیت نظم کرده است، عبد در ۲۸۹ بیت می آورد و این اختصار در بیان مطلب اشکالاتی پیدا کرده است و بر تسلسل داستان نیز لطمه می وارد کرده است.

او می گوید:

عبد با اختصارش گو که سامع ندارد قوت فهمید لامع
تراهم دسترس چندان نباشد که سخنان نمک بر جرح باشد
عبد در غزلسرای نیز ید طولی داشت ولی متأسفانه غزلهای وی فعلاً در دسترس نگارنده نیست. مثنوی عبد هنوز چاپ نشده است و در کتاب «داستانهای عشقی پاکستان» و در کتاب «پنجابی قصه فارسی زبان ۲ مین» (اردو)، ذکری از این مثنوی عبد نیامده است.

نمونه اشعار

آغاز مثنوی تفنگ عشق

به نام آنکه نامش جان نواز است به انعام و کرم بس چاره ساز است

- ۱- داستانهای عشقی پاکستان، تألیف دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی، تهران ۱۳۴۰ هـ. ق.
- ۲- پنجابی قصه فارسی زبان مین، تألیف دکتر محمد باقر، لاهور.

گناہان مرا آمرز گاری بہ بیماری مرا ہم چاره کاری
منور کرده نور چشتیان را بہ نطق آورده این لحمی لسان را

نعت رسول

مبارک آهوی صحرای هویت گل نوهست از باغ حقیقت
مخاطب از خطاب پاک لولاک مقارن با صفات واحد پاک
سر پیغمبران تاج خلایق ہایون سروری از جملہ فایق
ہمان بہتر کہ بر بندم زبان را کہ توصیفش نمی زبید بیان را

در بیان حسن صاحبان

تنور حسن او چون شعلہ بر کرد ز سوزش جان عشاقان بدر کرد
دہانش تنگ چون مسیم مدور لب شیرین او چون تنگ شکر
قدش چون سرو از باغ لطافت رخس چون گل ز گلزار ظرافت
دو کیسویں چون دو ابر سیاہی گرفته ہالہی در گرد ماہی
دو پستانش ردیف نیم مستان بہ تیر اندازی اندر تیر شستان
ز تحت ناف تا بالای زانو نگویم هیچ از اسرار بانو

ملامت مادر بہ دختر

بہ دختر گفت ای دختر بد اختر کہ وای بر شومی بخت نگون سر
ترا زائیدہ ام بس حیف دارم زوال آبرو را سیف دارم
چرا با میرزا مشغول بودی بہ چشم میرزا مقبول بودی

مادر بہ پدر صاحبان شکایت می کند

بہ پدرش گفت این دختر زیان کار کند سوراخ در دیوار اسرار
بہ شمع میرزا پروانہ بودہ است بہ سوز عشق او دیوانہ بودہ است
ازین بلدہ برون کن میرزا را بہ دم برکش چراغ پر ضیا را
مگو زین پیش درد آور فسانہ مکن زین بیش سخت جاودانہ
بخواہ از کردگار حی و قیوم دو چشمت چشمہ خون قلب چو موم

اقبال (۱۸۷۷-۱۹۳۸ م)

هزاران سال بافطرت نشستم به او پیوستم و از خود گسستم
و لیکن سرگذشتم این دو حرف است تراشیدم ، پرستیدم ، شکستم
(پیام مشرق)

شرح احوال

ترجمان احوال و بیان سرگذشت علامه دکتر محمد اقبال و نشان دادن
افکار معجز آثار آن شاعر بزرگوار زبان اردو و فارسی و فیلسوف ژرف بین
مشرق ، کاری چنان عظیم و دشوار است که نگارنده را مقذور نیست مطابق
مقام و درجه آن علامه مشرق بیان مطلب نماید ، خاصه در این و چیزه که
مجال سخن محدود و گفتنی های ما نامحدود است .

چنانکه در مقدمه گذشت ، شرح کوششها و فدا کاریهای هزار ساله
مسلمین سر زمین شبه قاره پاکستان و هند در چهره مردانه و قیام و اقدام
قهر ما نانه دکتر محمد اقبال نشان داده شد و اکنون بر آن نیم که شرح احوال
و زندگی این راد مرد بزرگ را حتی الامکن عاری از هر گونه ابهام در
معرض مشاهده خوانندگان گرامی قرار دهیم .

زاد گاه و تاریخ تولد و خاندان

چون خورشید روز آدینه سوم ماه ذیقعده ۱۲۹۴ هجری قمری ۱ (۹ نوامبر
۱۸۷۷ م) بر خانواده نور محمد که پدر اقبال و باز رگان متدین ۲ و صفا پیشه بی
در شهر سیالکوت بود بتابید ، در آن کانون مقدس شور و شوق تازه تر یافت ،

۱- درباره تاریخ تولد اختلاف زیاد است و همه نویسندگان و اقبالشناسان ایرانی
و پاکستانی در این باب در اشتباه افتاده اند و همه ناشی از دفتر آمار تولد و مرگ
شهرداری سیالکوت است . ولی فقیر سید وحیدالدین در نقش ثانی (چاپ دوم) "روزگار
فقیر" جلد اول (ص ۲۲۹-۲۳۷) با دلایل قانع کننده روز و تاریخ تولد اقبال را آن
طور که در متن نوشته شده ثبت کرده است . و دولت پاکستان هم همین تاریخ را
رسماً قبول کرده و بر تمبر یاد بود اقبال چاپ نموده است .

۲- اقبال تدین پدر را ستوده است . کلیات اقبال ، ص ۸۸ ، (رموز بیخودی) .

زیرا که در ساعت چهار با مداد آن روز، روشن ترین ستاره اقبال ملک و ملت و زبان ادب فارسی، در آن خانواده درخشیدن آغاز کرد و این مجد اقبال بود که در آغوش گرم و پر نوازش مادر عقیف و با تقوای خویش قرار می گرفت.

نیاکان اقبال از قبیله سپروی برهمنان کشمیر بودند که در قرن هفدهم میلادی از برکت ارادت به یکی از مشایخ به دین اسلام مشرف شدند اقبال می فرماید:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی
برهن زاده بی رمز آشنای روم و تبریز است

جد اقبال، مجد رفیق که یکی از ساکنان قریه «لوی هار» بود به اتفاق سه برادرش از کشمیر به شهر سیالکوت^۱ هجرت^۲ کرد و نور مجد پدر اقبال در آن شهر متولد شد. شاعر می گوید:

تسم گلی ز خیابان جنت کشمیر دل از حرم حجاز و نوازش شیراز است

اقبال در راه تحصیل دانش

تحصیلات اقبال به رسم معمول آن زمان از درس قران پاک در مسجد حسام الدین^۳ محله کشمیریان سیالکوت آغاز شد و پس از اتمام دوره مکتب به مدرسه اسکچ مشن رفت و در طی دوره تحصیل در این مدرسه چنان برا زندگی از خویش نشان داد که چندین بار مورد تقدیر قرار گرفت و جایزه دریافت نمود.

اقبال دوره ابتدایی و متوسطه را در اسکچ مشن کالج گذرانید و مورد توجه مولانا سید میر حسن، که یکی از معلمان آن کالج و از دوستان پدر اقبال بود، قرار گرفت و چون مولانای موصوف دارای افکار بلند ترقی خواهی

۱- برای مردمی نه از ولایت جمو و کشمیر مهاجرت می کنند، چه کسانی که از شرمظالم سیاسی به ستوه آمده و چه کسانی که برای تلاش معاش در جستجوی مشاغل تازه بی راه افتاده اند و به نواحی دیگر سرا زیر می شوند، شهر سیالکوت که در دامنه هیالیا در شمال غربی ناحیه پنجاب واقع گردیده، از دیر باز اولین سر منزل و توقفگاه مهم شناخته شده است.

۲- اقبال کامل، ص ۲.

۳- روزگار فقیر، ص ۳۴.

مانند افکار سرسید احمد خان بود ، تربیت و تعلیم او در تعیین خط مشی آینده اقبال تاثیر فراوانی کرد .

باید گفت که شاد روان مولانا سید میر حسن یکی از کسانی بود که از شعر گفتن شاگردان جوان خود در آغاز زندگی ممانعت می کرد ولی در اقبال چنان قریحه و غریزه شاعری مشاهده کرد که او را تشویق به شاعری کرد و او را وادار نمود که به جای زبان پنجابی که در آغاز مورد توجه خود اقبال بود ، به زبان اردو شعر بسراید و اقبال که خود طبعاً به شاعری مایل بود بتدریج به سرودن اشعار به زبان اردو پرداخت و در آغاز کار آنها را برای تصحیح نزد «داغ دهلوی» (متوفی ۱۹۰۵ م) می فرستاد . و این اشعار گرچه در حال ابتدایی بود ولی چنان مورد توجه «داغ» قرار می گرفت که پس از چندی چنین گفت که اشعار اقبال از ملاحظه و تصحیح بی نیاز است .^۲

اقبال در کار شاعری چنان پیشرفتی حاصل کرد که داغ دهلوی استاد سابق او همواره خود را مفتخر می دانست که اقبال شاگرد او بوده است^۳ و اقبال هم به این شاگردی و کسب فیض از او اذعان و اعتراف داشت^۴ .

از سیالکوت به لاهور

اقبال در سال ۱۸۹۵ م دوره نهایی اسکچ مشن کالج را با موفقیت شایان به پایان رسانید و پس از گرفتن کمک هزینه به طور جایزه از دولت ، هنر مال در دانشکده دواتی لاهور ثبت نام کرد و رشته فلسفه را که مورد علاقه اش بود ، انتخاب کرده . خوشبختانه در آن زمان پروفیسور تامس آرنلد که از ده سال پیش تا آن زمان در دانشگاه علیگر مشغول تدریس فلسفه بود ، به

- ۱- اقبال شناسی ، ص ۵ .
- ۲- سیرت اقبال ، طاهر فاروقی ، ص ۱۳۶ .
- ۳- بانگ درا ، دیباچه عبدالقادر ، صفحه - ز .
- ۴- ایضاً .
- ۵- اقبال کامل ، ص ۹ .
- ۶- در علیگر تامس آرنلد موجب پرورش ذوق مولوی شبلی نعمانی نیز شده بود .

دانشکده دولتی لاهور منتقل شد و چندی نگذشت که به ارزش گوهر ذاتی اقبال پی برد و چنان در تحت تاثیر هوش و فراست او قرار گرفت که درباره‌ی چنین می گفت: «چنین شاگردی استاد را محقق و محقق را محقق تر می کند» اقبال هم از افاضات این استاد عالی قدر حد اکثر استفاده را نمود و نهالی که در سیالکوت سید میر حسن در ضمیر او کاشته و افادات غائبانه داغ آن را آبیاری کرده بود، به همت تانس آرنلد بارور گردید. علاقه‌مندی اقبال نسبت به آرنلد در منظومه «نالہ فراق» که هنگام عزیمت او به انگلستان سروده بود کاملاً آشکار است و اینک بیتی از آن که به فارسی است:

ابر رحمت دامن از گلزار من برچید و رفت
اندکی برغنچه‌های آرزو بارید و رفت
(بانگ درا، ص ۷۵)

اقبال در امتحانات دوره لیسانس موفقیت قابل ملاحظه‌ی کسب نمود و در نتیجه به گرفتن کمک هزینه و دو مدال طلا نایل آمد. همین طور امتحانات دوره فوق لیسانس را در سال ۱۸۹۹ م در رشته فلسفه به پایان رسانید و در دانشگاه پنجاب حایز رتبه اول شد، و به اخذ مدال نایل گردید. امتحانات زبان عربی را نیز در دانشگاه پنجاب با درجه عالی ۲ گذراند.

پس از پایان تحصیلات در دانشگاه پنجاب در رشته های تاریخ و فلسفه و علوم به استادی برگزیده شد و به طوری که آرزو مند بود، شالوده پروفیسوری (استادی) خویش را در آن شهر ریخت.

آغاز شهرت شاعری

نخستین اثر اقبال که در مجمع پرشکوهی خوانده شد، منظومه «نالہ یتیم» بود که در جلسه سالیانه انجمن حمایت الاسلام در لاهور به سال ۱۸۹۹ قرائت کرد که مورد توجه قاطبه مردم قرار گرفت و سال بعد هم در همان مجمع منظومه دیگری به عنوان «خطاب یتیم به هلال عید» انشاد کرد که موجب مزید محبوبیت و شهرت او گردید.

۱- سیرت اقبال، ص ۳۱.

۲- اقبال کامل، ص ۹.

بنا بگفته عبدالقادر (متوفی ۱۹۱۱ م) اقبال نخستین شعر خود را بنا به خواهش همدرسان خود، در یک مجلس مشاعره قرائت کرد که مورد تشویق فراوان قرار گرفت و چون در آن ایام انجمن ادبی در شهر لاهور تشکیل شده بود، اقبال شعر معروف «هیالیا» را در آنجا برخواند و هدین منظومه بود که بنا به اصرار عبدالقادر برای درج در شماره اول مجله مخزن سال ۱۹۰۱ م از اقبال گرفته شد و طبع و نشر این منظومه موجب شهرت اقبال گردید و این اولین اثر شعری بود که از اقبال چاپ شد و بعد از آن هم به اصرار عبدالقادر که در آن زمان مدیر مجله مخزن هم بود، مرتباً آثار اقبال در آن مجله به چاپ می رسید. پس از چندی به علت شهرت و محبوبیت اقبال، چاپ آثار او از انحصار مجله مخزن خارج شده و مدیران نشریات دیگر برای دریافت آثار وی به او روی آوردند و غالباً اثری از او به دست می آوردند و به طبع و نشر آن اقدام می کردند.

این دوره نیز برای اقبال روزگار فعالیت بار آوری بود. در این تاریخ نام اقبال به عنوان یک شاعر معروف در شبه قاره پاکستان و هند کاملاً تثبیت شد و نیز در همین اوقات، اولین کتابش را در سال ۱۹۰۱ م تألیف کرد و انتشار داد. اتفاقاً این اثر، اولین کتابی بود که به زبان اردو در موضوع اقتصاد به چاپ رسید. اقبال در این ایام روحیه جوان و طبع فعال داشت که همواره او را به کار و کوشش بر می گماشت به قسمی که آنی از از تحقیقات و تدقیقات در امور علمی و فلسفی آسوده نمی بود.

اقبال در اروپا

اقبال به توصیه تامس آرنلد به سال ۱۹۰۵ م برای کسب تحصیلاتی عالیتر عازم اروپا شد. هنگام عزیمت به بمبئی در بین راه در دهلی مزار نظام الدین اولیا (م ۷۲۵ ه ق) و امیر خسرو و غالب را زیارت کرد و فاتحی نثار ارواح شان نمود و رهسپار اروپا گردید.

وی در اروپا با افتی وسیع تر مواجه شد. اقامت او در اروپا سه سال به طول انجامید و این در توسعه و تکمیل فکر او نقشی بزرگتر ایفاء کرد.

او در دانشگاه کبریج به عنوان دانشجوی عالیقدری در رشته فلسفه پذیرفته

شد و در آنجا با فیلسوف معروف "میک تیگارت" پیرو هگل که در آن زمان در فلسفه شهرت بسزایی کسب کرده بود، ملاقات کرد، سپس با دو مستشرق معروف پروفیسور براون و دکتر رینالد نکلسون آشنا شد که بعدها مستشرق اخیر الذکر کتاب «اسرار خودی» او را به زبان انگلیسی ترجمه کرد و باعث شنا ساندن او در اروپا و آمریکا شد.

اقبال در همین زمان برای تحصیل عام حقوق وارد دانشکده «لینکولین ان» گردید و این همان دانشکده است که مرحوم قائد اعظم محمد علی جناح مؤسس پاکستان، نیز تحصیلات عالی حقوق را در آنجا به پایان رسانیده بود.

اقبال از دانشگاه کمبریج به دریافت درجه فلسفه اخلاق نایل گشت و آنگاه وارد دانشگاه مونیخ در آلمان شد و رساله خود را تحت عنوان «سیر فلسفه در ایران» نوشت و با اخذ درجه دکتری توفیق یافت. او در اروپا سه سال اقامت کرد و در همین مدت امتحان وکالت را در لندن گذراند و از دانشکده علوم سیاسی نیز مدارکی پرارزش به دست آورد. در این زمان پروفیسور آرنلد برای مدت شش ماه به مرخصی رفت و اقبال به جای وی در دانشگاه لندن کرسی زبان و ادبیات عربی را به عهده گرفت.^۲

چاپ رساله «سیر فلسفه در ایران» در انگلستان به سال ۱۹۰۸ م، باعث شد که اقبال در سراسر محافل علمی و ادبی اروپا به عنوان فیلسوف بلند پایه بی از مشرق زمین شناخته گردد و در نتیجه برای ایراد سخنرانیها از او دعوت به عمل آمد و شش سخنرانی ذیقیمت پیرامون مسائل مهم اسلامی ایراد نمود و خلاصه اولین خطابه بی که در «کاکستن هال» ایراد کرده بود، در همه جراید مهم انگلستان چاپ شد.^۳

در اواخر دوران اقامت اروپا تحول عظیمی در اندیشه او رخ دادومی خواست که زندگی عملی را بر زندگی فکری ترجیح بدهد و شعر و شاعری را یکباره ترک گوید ولی به توصیه دوست قدیمیش سر عبدالقادر که در آن زمان در لندن

۱- Development of Metaphysics in Iran.

۲- آثار اقبال، ص ۶۷.

۳- اقبال شناسی، ص ۱۱.

بسر می بود ، از این فکر منصرف شد و در این تحول تاریخی سرتامس آرنلد هم
همنوی عبدالقادر بود ، و ما اکنون مدیون نظر صائب سر عبدالقادر هستیم که
اقبال را از تغییر فکری خود باز داشت زیرا اگر اقبال از زندگی فکری و علمی
دست می کشید ، ناگفته پیدا است که جهان بشریت دچار چه زیان و
خسرانی می شد و در نتیجه اشعار گرانمایه و افکار الهام بخش وی زیور ادبیات
جهان امروز نبود .

بهر حال علاقه و احترام اقبال به زندگی عملی و میل و رغبتش به
کوشش و فعالیت ، طی مدت اقامتش در اروپا روز افزون بود . ضمن مدتی
که اقبال در انگلستان اقامت داشت ، نظرویی درباره زندگی دچار تغییر و تبدیلی
دیگری گردید به این بیان که از مشاهده ظهور حس ناسیو نالیسم^۲ ، یعنی
ملت خواهی شدید که ناشی از خود خواهی است و همچنین حس نژاد دوستی
که علت اصلی مهم ترین مشکلات و مصایب جهان است ، اقبال به شدت
منفجر گردید .

در دوران اقامت اروپا تحولات دیگری هم در فکر اقبال پیدا شد زیرا
در ضمن تحقیقات و مطالعات خود راجع به پایان نامه دوره دکتری خویش
که عنوان آن «سیر فلسفه در ایران» بود کتابهای نایاب فارسی را مطالعه
نمود و علاقه مندی بسیاری به زبان و ادبیات گرانمایه فارسی پیدا کرد و
به همین جهت بعدها برای اظهار افکار خود زبان فارسی را انتخاب کرد و این
تحول موجب آثار پرارزش فارسی علامه اقبال شد .

تحول دیگری که در اقامت اروپا در فکر اقبال رو نمود ، گسترش افق
فکری اقبال بود یعنی وقتی که اقبال به اروپا رفت ، شاعر وطنی بود چنانکه از
منظومه های «نیا شواله^۳» و «ترانه هندی^۴» آشکار است ولی در اروپا نتایج
وطن پرستی و نژاد پرستی را به چشم خود دید و آزرده خاطر شد و چون از اروپا
برگشت ، شاعر ملی و اسلامی و جهانی شده بود ، چنانکه از منظومه های

۱- دیباچه بانگ درا .

۲- رموز بیخودی ، کلیات اقبال ، ص ۷۸-۷۹ .

۳- بانگ درا ، حصه اول ، ص ۸۲ .

۴- ایضاً ، ص ۸۸ .

«ترانه ملی ۱» و «وطنیت ۲» پیدا است و این تحولات مهم فکر اقبال را در مجموعه کلام اردوی «بازنگ درا» که آنرا در سه قسمت تقسیم کرده است به خوبی می توان دید و مسیر فکری اقبال از آن نمایان می شود .
باز گشت به وطن

اقبال پس از دریافت درجه استادی از دانشگاه کمبریج و از دانشگاه سونیخ در ماه اوت سال ۱۹۰۸ م به وطن خود مراجعت نمود و ریاست بخش فلسفه را در دانشکده دولتی لاهور به عهده گرفت و ضمناً به وی اجازه داده شد که در خارج به شغل وکالت دادگستری بپردازد ، ولی پس از چندی از شغل استادی دانشکده دست کشید و به همان کار وکالت پرداخت تا افکار خود را آزادانه انتشار دهد .

تابا فراغ خاطری نغمه تازهی زخم باز به مرغزار ده طایر مرغزار را
طبع بلند داده ای بند زیبای من گشای تاب پلاس تو دهم خلعت شهریار را
(زبورعجم ، کلیات ، ص ۱۳۱)

در این وقت دولت برای اداره فرهنگ و سراجبرحیدری نخست وزیر ولایت حیدر آباد دکن برای استادی حقوق در دانشگاه عثمانیه حیدرآباد از او دعوت به عمل آوردند اقبال هیچ کدام را قبول نکرد و شغل وکالت قضایی را که متضمن آزادی او بود ، پیش گرفت و این شغل را تا سال ۱۹۳۴ م ادامه داد تا این که به علت کسالت های گوناگون از این کار کناره گرفت .

قصد اصلی اقبال پس از بازگشت از اروپا این بود که در یکی از ولایتهای مسلمان نشین پست فرهنگی به دست آورد ۳ زیرانمی خواست که با قبول خدمت دولتی ، آزادی زبان و قلم خود را از دست بدهد . برای همین مقصود مسافرتی به حیدرآباد دکن کرد ولی از محیط تصنع و تظاهر و تعارفات آنجا و نفوذ و اثر بریتانیا در آن ولایت و از جمود و رکود فکری که در آن شهر نواب نشین

۱- بازنگ درا حصه سوم ، (منظومه های که از سال ۱۹۰۸ م به بعد سروده) ، ص ۱۷۲ .

۲- بازنگ درا حصه سوم ، (منظومه های که از سال ۱۹۰۸ م به بعد سروده) ، ص ۱۷۳ .

۳- Stray Reflections—Iqbal (Introduction by Javid Eqbal P. VIII) Lahore, 1961.

مستولی بود ، چنان آزرده و دلتنگ گردید که به زودی به لاهور برگشت . اودر این موقع چندان افسرده خاطر و مایوس شده بود که می خواست کشور را برای همیشه ترک کند ، و از شعر و شاعری هم دست بشوید و در همین احوال است که به عطیه بیگم می نویسد که شاید منظومه «اورنگ زیب» که پس از دیدن قبر اورنگ زیب در اورنگ آباد سروده بود ، آخرین اثر شعری او باشد .

نظریه خدمات ادبی و علمی اقبال ، دولت انیگلسی هند در صد بود که لقب «سر» به اقبال بدهد ولی اقبال برای قبول این لقب شرطی پیشنهاد کرد و بدین معنی که به استادش مولانا سید میر حسن نیز لقب «شمس العلماء» داده شود . دولت با قبول این شرط در ماه ژانویه ۱۹۲۳ م لقب «سر» به اقبال داد . ولی قبول این لقب موجب برآشفتگی مسلمانان شبه قاره گردید و آنان چنین می پنداشتند که دولت انگلیس با دادن لقب ، اقبال را برای خود رام کرده است تا او را از اظهار و عقاید افکار مترقیانه خویش باز دارد ، ولی اقبال در ضمن مکالمات و مکاتبات خود همگان را مطمئن ساخت که از روش پیشین خود باز نایستاده است .

اقبال در سال ۱۹۲۶ م به عضویت مجلس قانون گذاری پنجاب انتخاب شد و خدمات شایسته برای مردم انجام داد . او در سال ۱۹۲۸ م بنا به دعوت رسمی برای ایراد چند سخنرانی در باره اسلام به شهر مدراس و میسور و حیدرآباد و علیگر رفت و خطابه های مهم به زبان انگلیسی ایراد کرد که متن هفت سخنرانی از آنها در کتابی به نام «احیای فکر دینی در اسلام» در سال ۱۹۳۰ء میلادی در لاهور به چاپ رسید .

مشاهده ناملازمات زندگی مردم ، اختلافها و کشمکشها و همچنین عشق به آزادی ، او را به شرکت در فعالیتهای سیاسی علاقه مند نمود و او در سال ۱۹۳۰ م تشکیل دولت پاکستان را در جلسه سالیانه حزب مسلم لیگ در

۱ و ۲- اقبال ، عطیه بیگم ، ص ۳۶ و صفحه ۶۸ .

۳- روزگار فقیر ، جلد اول ، ص ۲۴۵ .

۴- اقبالنامه ، جلد اول و دوم ، مکاتیب اقبال ، ص ۲۰۶-۲۰۷ .

۵- اقبال کامل ، ص ۲۵ .

۱۰. آباد پیشنهاد کرد و در اواخر سال ۱۹۳۱م در کنفرانس میز گردی که در لندن برای بنیان گذاری قانون اساسی هندوستان ترتیب داده شد، شرکت کرد.

اقبال در مراجعت از این مسافرت با فیلسوف معروف فرانسوی برگسن ملاقات نمود و راجع به واقعیت زمان که نظریه آن فیلسوف بود، حدیثی از پیغمبر اسلام بیان کرد که: «زمان را بد نگویند که زمان منم» برگسن وقتی که این حدیث را شنید، با کمال تحیر از صندلی خود برجست و از اقبال پرسید آیا حقیقت این سخن از پیغمبر اسلام است؟!؟

و از این گفتنی تر ملاقات اقبال به موسولینی است که در سال ۱۹۳۳م در ایتالیا روی داد وقتی که او از کنفرانس میز گرد سوم از انگلستان باز گشته بود. در این ملاقات اقبال به موسولینی راهنمایی کرد که صحیح ترین راه زندگی برای ملت جوان ایتالیا روگردانی از تمدن غرب و گرایش به تمدن مشرق زمین است. اقبال در ایتالیا در «آکادمی روم» که بزرگترین مؤسسه علمی آن کشور است، در باب مسائل مهم سخنرانی نمود. ۵.

در سال ۱۹۳۱م به نمایندگی مسلمانان شبه قاره، در اولین مؤتمر اسلامی فلسطین که در شهر بیت المقدس تشکیل یافته بود، شرکت نمود و مورد تمجید رجال اسلامی که در آن کنگره حضور داشتند، قرار گرفت.

در اواخر سال ۱۹۳۲م برای شرکت در کنفرانس میز گرد سوم که از ۱۷ نوامبر تا ۲۴ دسامبر در لندن منعقد شده بود، به آن دیار عزیمت نمود و در مراجعت از اسپانیا دیدن کرد و مسجد قرطبه در روحیه او تأثیر عمیق

- ۱- روزگار فقیر، جلد اول، ص ۲۴۵.
- ۲- برای فعالیت‌های سیاسی اقبال، رجوع کنید به مقدمه این کتاب زیر عنوان «فارسی گویان پاکستان و نهضت استقلال طلبی»، ص ۳۵.
- ۳- لا تسبوا الدهر ان الدهر: زندگی از دهر و دهر از زندگی است لا تسبوا الدهر فرمان نبی است
- ۴- اقبال کامل، ص ۶۷.
- ۵- اقبال کامل، ص ۲۸.
- ۶- روزگار فقیر، جلد اول، نقش ثانی، چاپ ۱۹۶۲م، لاهور.
- ۷- روزگار فقیر، ص ۲۴۵.

گذاشت که در صورت منظوم‌هایی بی نظیر به زبان اردو جلوه گر شد .
 در سال ۱۹۳۳ م نادر شاه پادشاه افغانستان برای مشاوره در تجدید
 سازمان دانشگاه کابل ، از اقبال به کشور خود دعوت نمود و او در این
 مسافرت از شهرهای غزنین و قندهار دیدن کرد و در غزنین مزار حکیم
 سنائی را زیارت نمود . در سال ۱۹۳۳ م (چهارم دسامبر) دانشگاه پنجاب درجه
 دکترای افتخاری را به آن نابغه روزگار اعطاء نمود .

وفات

در سال ۱۹۳۴ م مرضی برگزیده وی عارض شد که متأسفانه تا پایان عمر
 او را به مداوا و مدارا به آن مرض وادار نمود . در آغاز سال ۱۹۳۸ م به
 تنگی نفس و ضعف قلب و عوارض گوناگون دیگر مبتلا گردید و معالجات
 طبیبان معروف هم ثمر بخش واقع نشد . شبی که مرض او به شدت تمام رسیده
 بود ، این دویقی را بخواند که آخرین شعر است که بر زبان او جاری شد .

سرود رفته باز آید که ناید نسیمی از حجاز آید که ناید
 سر آمد روزگار این فقیری دگردانای راز آید که ناید

اقبال ساعت پنج بامداد روز پنجشنبه بیست و یکم آوریل سال ۱۹۳۸ م
 (بیستم صفر سال ۱۳۵۷ هـ ق) از جهان فانی به سوی دیار باقی شتافت و شمعی
 که از سالها پیش سراسر جهان را پر از نور حکمت و عرفان کرده بود ، برای
 ابد خاموش شد :

ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد چشم خود بر بست و چشم ما گشاد
 با در گذشت اقبال به زندگانی پرماجرایی او که نشیب و فرازها و تلخ
 و شیرین‌ها و سرد و گرمهای بسیار داشت ، خاتمه داده شد در حالی که
 دو آرزوی بزرگ او بر آورده نشده بود و آن دو ، یکی زیارت بیت الله و دیگری
 مسافرت به ایران بود که اولی از مضامین "ارمغان حجاز" ، آخرین اثر

۱- بال جبریل ، منظومه "مسجد قرطبه" ، ص ۱۲۶ ، چاپ لاهور .

۲- قطعه تاریخ وفات اقبال از مرحوم دل محمد :

"شمع خاموش" سال هجری است عیسوی "شمع شاعری خاموش"

شعری او و دومی از مضامین مکاتیب او به دوستان و آشنایان ایرانی استفاد می گردد .

آثار علامه اقبال به ترتیب زمانی

۱- علم الاقتصاد : نخستین کتابی که درباره علم اقتصاد به زبان اردو نوشته شده است ، کتاب علم الاقتصاد اقبال است که در عین حال نخستین کتاب خود او نیز می باشد که در سال ۱۹۰۳ م در لاهور به چاپ رسیده است . این کتاب در سال ۱۹۶۱ به علت نایابی توسط آقای ممتاز حسن احسن تجدید چاپ گردید . (به نفع آکادمی اقبال کراچی)

۲- توسعه حکمت در ایران؛ (سیر فلسفه در ایران) : این نام رساله دکترای اقبال است که در سال ۱۹۰۷ م برای دانشگاه مونیخ به زبان انگلیسی نوشته است ، و مشتمل بر تاریخ مختصری از حکمت الهی در ایران می باشد . این رساله در سال ۱۹۰۸ م به چاپ رسید و بعد امیر حسن الدین آن را به زبان اردو ترجمه کرده و «فلسفه عجم» نام نهاده است ، و مادام ایوامیر دویچ آن را به زبان فرانسه ترجمه کرده است و اخیراً این کتاب به نام «سیر فلسفه در ایران» توسط مؤسسه فرهنگی سازمان همکاری عمرانی منطقه بی تهران به زبان فارسی چاپ شده است که مترجم آن آقای ا - ح آریابور است .

۳- تاریخ هند : اقبال کتاب «تاریخ هند» را برای استفاده دانشجویان به رشته تحریر در آورد که در سال ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ م در مدارس تدریس می شد و اکنون نسخ آن نایاب است . در سال ۱۹۱۴ م یکی از ناشران امرتسر ، خلاصه‌ی از مطالب این کتاب به چاپ رسانید که اکنون نسخه‌ی از آن نزد آقای ممتاز حسن موجود است .

- ۱- اقبال نامه ، ضمیمه مجله دانش ، تهران ، ۱۳۳۰ ، ص ۷۴ .
- ۲- Eqbal, His Art and Thought by S. A. Vahid.
- ۳- روزگار فقیر ، جلد دوم ، ص ۶۴ .
- ۴- Development of Metaphysics in Persia.
- ۵- چاپ حیدرآباد دکن ، ۱۹۴۴ م .
- ۶- اقبال شناسی ، ص ۱۸۹ .
- ۷- روزگار فقیر ، جلد دوم ، ص ۶۴ .

۴- اسرار خودی : اولین اثر منظوم اقبال که به سال ۱۹۱۵ م منتشر گردید ، کتاب «اسرار خودی» به زبان فارسی است که دیباچه آن را به زبان اردو نگاشته است . اقبال این کتاب را از طرفی برای طرد تمدن مادی اروپایی و از طرفی برای مبارزه با بیکاری و تنبلی و گوشه نشینی به نظم کشیده است و بسیار کوشیده است که مردم را به اسرار نیروهای نهفته در نهاد آنان که آن را «خودی» نامیده است ، آشنا سازد و آنان را به کار و کوشش مداوم تشویق نماید . در چاپ اول مثنوی اسرار خودی ، اقبال بعضی افکار حافظ را مورد انتقاد قرار داد ولی بعداً به علت ژرف بینی خود و توصیهٔ ۲ پدر و احتجاج عدّه بسیاری از هموطنان ، در چاپ دوم اسرار خودی ، آن اشعار را حذف نمود . و به جای آنها اشعار دیگر به عنوان «در حقیقت شعر و اصلاح ادبیات اسلامی» قرار داد .

این منظومه پس از آن که به وسیلهٔ پروفیسور نکلسون استاد دانشگاه کمبریج به زبان انگلیسی ۳ در سال ۱۹۲۰ م ترجمه شد ، توجه همهٔ جهانیان را به خود جلب کرد . عبدالوهاب عزام دانشمند معروف و سفیر اسبق مصر در پاکستان آن را به عربی و بهرام کوئی به زبان اندونزی و محمد بخش به زبان سندی ترجمه کرده اند . سلیم چشتی شرح اسرار خودی را نوشته است ، و مولوی عبدالرشید فاضل آن را به نام ترجمان خودی به نظم اردو در آورده است .

۵- رموز بیخودی : این مثنوی که در سال ۱۹۱۸ م انتشار یافت در حقیقت دنبالهٔ اسرار خودی است که آن را اقبال به ملت اسلام تقدیم داشته است . مثنوی به زبان فارسی است ولی دیباچهٔ آن به زبان اردو است . این منظومه رابطهٔ فرد و ملت را شرح می دهد و این حقیقت را تأکید می کند که ملت از فرد و فرد از ملت تقویت می شود . این منظومه برای تأسیس یک دولت اسلامی در میان سایر جوامع بشری در حکم طرح نقشهٔ عملی

۱- می فرماید :

وا نمودن خویش را خوی خودی است خفته در هر ذره نیروی خودی است

۲- روزگار فقیر ، جلد دوم ، چاپ دوم ، ۱۹۶۵ ، کراچی ، ص ۱۶۳ .

۳- Secrets of Self, R. A. Nicholson.

مشروحن است.

پروفسور آربری آن را به زبان انگلیسی و عبدالوهاب عزام مصری به زبان عربی ترجمه کرده اند. در سال ۱۹۲۰ م اسرار خودی و رموز بیخودی یک جا چاپ شد و در چاپهای بعدی هم به همین طریق عمل شده است: (به نام اسرار و رموز).

۶- پیام مشرق: در سال ۱۹۲۲ م اقبال کتاب پیام مشرق را به زبان فارسی در جواب ۲ دیوان گوته، شاعر بلند پایه آلمانی و مرید دلباخته «حافظ» با مقدمه‌یی به زبان اردو انتشار داد و آن را به امیر امان‌الله خان پادشاه افغانستان هدیه کرد. گوته در دیوان خود از عدم نفوذ روحانیت در مغرب زمین شکوه کرده بود و جوابش را از مشرق انتظار می داشت تا آنکه صد سال بعد پاسخ او بر زبان و قلم اقبال جاری گشت. در این مجموعه، اقبال افکار مشرق و مغرب را مقایسه کرده و تفوق معنوی شرق را ثابت نموده است.

مستشرق آلمانی «دکتر هانسی مائنگی» قسمتی از منظومه‌های پیام مشرق را به زبان آلمانی ترجمه کرده و به خدمت اقبال فرستاده بود. دکتر عبدالوهاب عزام این اثر اقبال را نیز به زبان عربی بر گردانیده است.

پروفسور آربری دو بیتی‌های پیام مشرق را که «لاله طور» عنوان دارد، به نام تیولپس آف سیناه ترجمه منظوم کرده منتشر ساخت. این کتاب به وسیله دکتر علی گنجلی به زبان ترکی هم ترجمه شده است. عبدالرحمان طارق این اثر را به نام «روح مشرق» به نظم اردو در آورده و در لاهور انتشار

۱- Mysteries of the Selflessness, Professor A. J. Arberry.

۲- می فرماید:

در جوابش گفته ام پیام مشرق ماهتابی ریختم بر شام شرق

۳- دکتر قاسم رسا در تمجید اقبال می فرماید:

در سخن از شاعر مغرب زمین شاعر مشرق زمین، بر بود گوی

۴- اقبال شناسی، ص ۱۸۷.

۵- Tulips of Sinai.

داده است. پروفیسور هل استاد، دانشگاه ارلانگن قسمتهای از پیام مشرق را به زبان آلمانی ترجمه کرده است.

۷- بانگ درا : این اولین مجموعه اشعار اردوی اقبال است کہ در سال ۱۹۲۴ م به چاپ رسید. این کتاب حاوی منظومہ‌های شور انگیز برای تشویق و ترغیب هموطنان اعم از مسلمان و ہندو بہ کار و کوشش وجدیت برای حصول زندگی بہتر و آسودہ ترمی باشد.

در این کتاب سخن اقبال گاهی سرود میهن دوستی و گاهی خدمت گزاری بہ اسلام و گاهی راهنمایی بہ عالم بشریت است.

چنانکہ در ضمن شرح حال اقبال نوشتیم ، تحول فکری او در زمان قبل از مسافرت بہ اروپا و در دورہ اقامت او در اروپا و همچنین زمانی کہ پس از بازگشت بہ وطن بسر می برد ، در بخشہای سہ گانہ بانگ درا بہ خوبی نمایان است.

۸- زبور عجم : این مجموعه اشعار فارسی اقبال بہ سال ۱۹۲۷ م بہ طبع رسید و دو قسمت اول آن شامل ۱۴۱ قطعہ شعری باشد : (غزل ، قطعہ ، مستزاد) ، و قسمت سوم مثنوی است در جواب گلشن راز شیخ محمود شبستری (م ۷۲۰ ۵ ق) کہ آن را ہم «گلشن راز جدید» نامیدہ است . قسمت چہارم این کتاب بہ نام بندگی نامہ است کہ در آن از وضع زندگی غلامان انتقاد نمودہ است.

ایوب پارسی گوی معاصر پاکستان کتاب نوای فردا را بہ تقلید از غزلیات زبور عجم سرود کہ در شرح احوال ایوب در کتاب حاضر ذکر آن آمدہ است.

شاعری دیگر خواجہ محمد امین داراب کشمیری (متولد ۱۳۰۸ ۵ ق) نیز سائر قسمت اول و دوم زبور عجم را استقبال کردہ است .

پروفیسور آربری؛ غزلیات زبور عجم را و آقای بشیر احمد دار هر دو مثنوی

- ۱- اقبال شناسی ، ص ۱۸۸ .
- ۲- روزگار فقیر ، جلد اول ، ص ۲۱۵ .
- ۳- روزگار فقیر ، جلد اول ، ص ۲۱۵ .
- ۴- اقبال شناسی ، ص ۱۸۷ . Persian Psalms.

این کتاب را به زبان انگلیسی ترجمه کرده اند . آقای عبدالرحمن طارق همه کتاب را بنام «باغ ارم» به شعر اردو در آورده است .

۹- **جاوید نامه :** اقبال این منظومه فارسی را در سال ۱۹۲۹ م به شیوه «کمدی الهی» اثر دانته شاعر ایتالیایی ، آغاز کرد و در سال ۱۹۳۲ م به پایان رسانید و به نام فرزندش جاوید اقبال «**جاوید نامه**» نامید و به طبع و نشر آن اقدام نمود . دکتر محمد معین درباره این شادکار اقبال چنین می گوید : «اقبال مانند چند تن از بزرگان جهان دانش و ادب از قبیل اردا ویراف ایرانی ، سنائی غزنوی ، اوحدی کرمانی ، ابوالعلائی معری ، محی الدین ابن عربی و دانته ایتالیایی با تخیل نیرومند خویش به معراجی شاعرانه پرداخته و معراج نامه خود را جاوید نامه نامیده است . چنانکه ایزد رشن و ایزد سروش راهنمای ارد اویراف و ابن قارح ناقل ابوالعلاء ، و ویرژیل راهبر دانته بودند ، در این شعر روحانی نیز راهبر و راهنمای اقبال روان مولوی جلال الدین محمد بلخی است .»

این اثر اقبال را پروفیسور الیساندرو بوزانی به زبان ایتالیایی ترجمه نموده است . ترجمه منظوم جاوید نامه به زبان انگلیسی به توسط دو نفر ظفر اقبال و پروفیسور آربری جداگانه انجام گرفته است .

۱۰- **احیای فکر دینی در اسلام ۳ :** این کتاب حاوی هفت سخنرانی اقبال در شهرهای مدراس و حیدرآباد و میسور و علیگر می باشد که به سال ۱۹۲۹/۲۸ م ایراد شده و در سال ۱۹۳۰ م منتشر گردیده است و موضوع آنها از این قرار است :

- ۱- معرفت و تجزیه دینی .
- ۲- محک فلسفی تجلیات تجربه دینی .
- ۳- تصور خدا و معنی نیایش .
- ۴- من بشری - آزادی و جاودانی آن .
- ۵- روح فرهنگ و تمدن اسلامی .
- ۶- اصل حرکت در ساختمان اسلام .
- ۷- آیا دین ممکن است ؟

در این سخنرانی ها اقبال به طور موجز و مختصر خلاصه مطالبی را که

۱- روزگار فقیر ، جلد اول ، ص ۲۱۶ .

۲- اقبال شناسی ، ص ۱۸۹ .

۳- The Reconstruction of Religious Thought in Islam.

متکلمین اسلامی درباره حقایق دین گفته اند ، با بیان ساده برای جوانان روشن فکر و طالب درک حقیقت بیان نموده است و در اینجا ژرف بینی او در حقایق روحانی بخوبی آشکار است . **دکتر سید حسین نصر** راجع به این کتاب می گوید : «احیای تفکر دینی در اسلام مهم ترین اثر فلسفی اقبال است» .

مادام ایوامیر دویچ در پاریس این کتاب را به زبان فرانسه ترجمه کرده است . ترجمه این کتاب به زبان ترکی به وسیله انجمن روابط فرهنگی پاکستان و ترکیه در ترکیه انجام شده و در سال ۱۹۴۶م به چاپ رسیده است . مرحوم خلیفه عبدالحکیم خلاصه مطالب این کتاب را در «فکر اقبال» گنجانیده است .

۱۱- **مسافر** : اقبال در سال ۱۹۳۳م بنا به دعوت اعلیٰ حضرت محمد نادرشاه پادشاه افغانستان بدان کشور مسافرت کرد و در بازگشت به تصنیف «مثنوی مسافر» پرداخت که حاوی قسمتی از شرح مسافرت او و راهنماییهای مفید به ملت افغانستان در راه پیشرفت و همچنین پند و اندرز به پادشاه آن کشور می باشد که در سال ۱۹۳۴م به چاپ رسیده است .

۱۲- **بال جبریل** : بال جبریل نام دومین اثر اقبال به زبان اردو است که در سال ۱۹۳۵م به چاپ رسید . بخش اول این کتاب دارای غزلیات به شیوه زبور عجم و دویستی ها به روش پیام مشرق است . بخش دوم این کتاب دارای منظومه های متنوع است از قبیل ساقی نامه و منظومه های درباره آثار اسلامی کشور اسپانیا از جمله مسجد قرطبه و غیره که هنگام بازگشت از اروپا مورد بازدید اقبال قرار گرفت .

۱۳- **پس چه باید کرد ای اقوام شرق** : این مثنوی فارسی به سال ۱۹۳۶م به ضمیمه مثنوی مسافر به طبع رسید و در آن اقبال الهام موضوع منظومینی «در حضور رسالت مآب» را نتیجه تعلیم مناسی سرسید احمد خان

۱- این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی سازمان همکاری عمرانی منطقه یی به زبان فارسی ترجمه و چاپ شده است . مترجم محترم آن آقای احمد آرام است و آقای دکتر سید حسین نصر مقدمه یی بر آن کتاب نوشته .

۲- روزگار فقیر ، ص ۲۱۶ .

۳- روزگار فقیر ، ص ۲۱۶ .

(م ۱۸۹۸ م) می گوید و در این کتاب به راهنمایی جلال الدین محمد معروف به مولوی ، تعالیم اخلاقی برای جنبش و کوشش به منظور رهایی از مشقات زندگی به مردم مشرق زمین می دهد و ضعف ظاهری را موجب تسلیم در برابر استیلائی زور مندان نمی داند. در این مثنوی او سیاست دولتهای استعماری را با حکومت الهی مقایسه می کند و ملل مشرق را از فریب و نیرنگهای ملل مغرب بر حذر می دارد.

۱۴- **ضرب کلیم** : سومین دیوان اردوی اقبال که در سال ۱۹۳۶ م انتشار یافت ضرب کلیم است که حاوی شش موضوع مهم از این قرار است :

- ۱- اسلام و مسلمان .
- ۲- تعلیم و تربیت .
- ۳- زن .
- ۴- ادبیات و هنرهای زیبا .
- ۵- سیاست شرق و غرب .
- ۶- افکار محراب گل خان .

ترجمه این مجموعه به زبان فارسی توسط دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی صورت گرفته و از طرف اکادمی اقبال منتشر شده است . پروفیسور یوسف حسین خان سلیم چشتی که شارح بزرگ همه آثار اقبال است ، را جع به ضرب کلیم می گوید که کتابی به زبان فارسی یا عربی یا اردو نیست که این اندازه مطلب را یک جا در بر داشته باشد .

۱۵- **ارمغان حجاز** : این کتاب مجموعه دویتی های به زبان فارسی و اردو است که اقبال به شوق زیارت اما کن متبرکه بیت الله آرزوهای قلبی خود را در آن ها گنجانیده است . اقبال این دوبیتی ها را به شیوه بابا طاهر عربیان سروده است و این مجموعه هفت ماه پس از در گذشت اقبال به چاپ رسید (نوامبر ۱۹۳۸ م) .

قسمت دوم این کتاب که به زبان اردو است حاوی دوبیتی ها و چند منظومه دیگری است که یکی از آنها تحت عنوان «**مجاس شورای ابلیس**» می باشد و از جمله شاهکارهای او به شمار می رود . در این منظومه اقبال سیاست امروز جهان را مورد انتقاد شدید قرار داده است . این منظومه به زبان فارسی و عربی

۱- سیرت اقبال ، ص ۲۶۰ .

۲- روزگار فقیر ، جلد اول ، ص ۲۱۶ .

۳- شرح ضرب کلیم .

ترجمہ شدہ است۔ در همین قسمت کتاب، یک قطعہ شش بیٹی تحت عنوان «حضرت انسان» مندرج است کہ اقبال آن را روز ہفتم ماہ فوریه ۱۹۳۸ م سرودہ و گویا آخرین اثر طبع سرشاروی ۱ می باشد۔

عبدالرحمان طارق بخش فارسی این کتاب را بہ نظم اردو ترجمہ و آن را «رموز فطرت» نامیدہ است :

۱۶۔ یادداشتہای پراکنده ۲ : نام مجموعہ خاطرات چند ماہہ اقبال است کہ از بیست و ہفتم آوریل سال ۱۹۱۰ م آغاز شدہ بہ علت نامعلومی دنبالہ آن قطع گردیدہ است۔ این یادداشتہا بہ زبان انگلیسی است کہ در سال ۱۹۶۱ م بہ ہمت فرزند برومندش جاوید اقبال بہ حلیہ طبع آراستہ شدہ است۔ اینک ترجمہ دو جملہ از آنہا :

«موفقیت در زندگی مرہون ارادہ است نہ مغز»۔

«فلسفہ موجب پیری و شعر مایہ جوانی است»۳

آثار دیگر کہ پس از وفات وی چاپ شدہ عبارت است از : نامہا و خطابہا و مقالہا کہ اغلب جنبہہای زندگی اقبال را کاملاً روشن می سازد و از این رو برای تحقیق در آثار و افکار وی اہمیتی بسیار دارد۔

۱۔ اقبال نامہ : جلد اول و جلد دوم ، چاپ لاهور ۔

۲۔ شاد و اقبال : چاپ حیدرآباد ، سال ۱۹۴۲ م۔

۳۔ نامہہای اقبال بہ نام عطیہ بیگم : بہ زبان انگلیسی ، چاپ دہلی۔

۴۔ نامہہای اقبال بہ جناح : بہ زبان انگلیسی با مقدمہ از فقید سعید قائد اعظم محمد علی جناح۔

۵۔ مکاتیب اقبال : نامہہایی کہ بہ خان نیازالدین خان رئیس جالندھر نوشتہ ، لاهور ، ۱۹۵۴ م۔

۱۔ اقبال کامل ، ص ۱۰۶ ۔

Stray Reflections by Eqbal.

Page III and page 143.

۶- سخنرانیها و خطابه‌های اقبال ۱ : انگلیسی ، لاهور ، ۱۹۵۴ م ، ترجمه اردو به نام حرف اقبال .

۷- مقالات اقبال : حیدرآباد ، ۱۳۶۴ هـ ق .

۸- مقالات انگلیسی اقبال : که در حدود سالهای ۱۹۰۰-۱۹۲۲ م نوشته شده و در مجلات مختلف هند و انگلستان چاپ گردیده است .

۹- ملفوظات اقبال : مرتبه محمود نظامی ، سال ۱۹۵۶ م .

۱۰- انوار اقبال : مرتبه بشیر احمد دار ، چاپ کراچی ، ۱۹۶۷ م .

۱۱- نامه ها و نوشته های اقبال : (شامل بعضی از نوشته های انگلیسی اقبال) مرتبه بشیر احمد دار ، چاپ کراچی ، ۱۹۶۷ م .

۱۲- گفتار اقبال : (مجموعه سخنرانی ها و نامه های مهم اقبال) مرتبه محمد رفیق افضل ، چاپ لاهور ، ۱۹۶۹ م .

ثار چاپ نشده اقبال :

۱- تاریخ عالم ۲ .

۲- نامه های بسیاری به زبان انگلیسی .

۳- رساله اجتماع .

۴- مجموعه سخنرانیهای او در لندن در باره اسلام .

۵- اشعار متفرقه .

آثار نیمه تمام اقبال ۲ :

۱- منطق الطیر جدید .

۱- (مجموعه بعضی از مقالات و بیانات اقبال)

Speeches and Statements of Iqbal.

۲- نامه های اقبال به نام عطیه بیگم .

۳- از بعضی نامه های اقبال مستفاد می گردد که کتابهای نیمه تمام نامبرده

در متن ، در دست تحریر بوده است ولی کسالت ممتد او در پایان عمر کمال آنها را غیر مقدور ساخته است .

۲- سرگذشت قلب و فکر ۱ .

۳- تاریخ تصوف ۲ .

۴- کتاب پیغمبر ناشناخته به شعر آزاد انگلیسی ۳ .

The Book of an Unknown Prophet

۵- احیای مقررات فقه اسلامی ، انگلیسی ۴ .

Reconstruction of Islamic Jurisprudence

۶- حواشی قرآن مجید ، انگلیسی ۵ .

Introduction to the Study of Quran

سبک اشعار و اندیشه اقبال

چنانکه در مقدمه گفتیم تحولاتی که بر اثر نهضت آزادی خواهی در یک صد ساله اخیر در شبه قاره هندوستان پدید آمد ، تأثیر عمیق در اندیشه شاعران و گویندگان آن سامان بنهاد و در نتیجه تغییرات فاحشی در شیوه گفتار و پندار آنان به وجود آورد و این تغییر شکل در شعر ما را برآن داشت تا شیوه اشعار پارسی گویان امروز را «سبک پاکستانی» بنامیم که شعر اقبال برجسته ترین نمونه آن است .

به عقیده اقبال هنر برای زندگی است و هنرهایی که فاقد جنبه حیاتی باشد ، ملت را نابود می سازد ۷ . به نظر اقبال اگرچه هر هنر در جامعه انسانی مؤثر است ولی شعر که از احساسات قلبی و عواطف روحانی سرچشمه می گیرد نسبت به سایر هنرها تأثیر بیشتر و عمیق تری دارد . ارزش هنر شاعر به اندازه خدستی است که به پیشرفت اجتماع خود می نماید .

۱- اقبال نامه ، جلد اول ، ص ۱۰۹ .

۲- اقبال نامه ، جلد دوم ، ص ۵۰ .

۳- اقبال کامل ، ص ۱۰۷ .

۴- اقبال نامه ، جلد اول ، ص ۱۹۹ .

۵- اقبال نامه ، جلد اول ، ص ۳۵۷ .

۶- رجوع کنید به مقدمه ، بحث سبک پاکستانی .

۷- ملفوظات ، مقدمه مرقع چغتائی .

سینه شاعر تجلی زار حسن
از نگاهش خوب گردد خوب تر
بجر و بر پوشیده در آب و گلش
خضر در ظلمات او آب حیات
کاروان ها از درایش گامزن
خیزد از سینای او انوار حسن
فطرت از افسون او محبوب تر
صد جهان تازه مضمیر در دلش
زنده تر از آب چشمش کائنات
در پی آواز نایش گامزن
(اسرار خودی ، کلیات ص ۲۶)

فطرت شاعر سراپا جستجو است
شاعر اندر سینه ملت چو دل
سوز و مستی نقش بند عالمی است
شعر را مقصود اگر آدم گری است
خالق و پروردگار آرزو است
ملتی بی شاعری انبار گل
شاعری بی سوز و مستی ماتمی است
شاعری هم وارث پیغمبری است
(جاوید نامه ، کلیات ص ۲۹۴)

چنانکه مشاهده می شود به عقیده اقبال خود شعر مقصود نیست بلکه
و سیله است برای رسیدن به مقصود و خود او از شعر جز برای هدایت بشریت
استفاده بی در نظر نداشته است .

نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ایست
سوی قطار می کشم ناقه بی زمام را
(زبور عجم ، کلیات ، ص ۱۳۲)

اقبال می گوید : من هیچ وقت خودم را شاعر تصور نکرده ام ، مرا
به هنر شاعری هیچ علاقه‌ی نیست ، البته هدفهای دارم که برای بیان
داشتن آنها طبق روایات این کشور طریقه شعر را اتخاذ نموده ام والا :

نبینی خیر از آن مرد فرودست که بر من تهمت شعر و سخن بست ا «
و جای دیگر چنین می گوید :

من ای میر اسم داد از تو خواهم مرا یاران غزل خوانی شمزدند
(ارمغان حجاز ، کلیات ، ص ۴۴۶)

اقبال شعر را همیشه از نظر معنی می سنجد :

نغمه می باید جنون پرورده‌ی آتشی در خون دل حل کرده‌ی
 نغمه گر معنی ندارد مرده‌ی است سوز او از آتش افسرده‌ی است
 راز معنی مرشد «رومی» گشود فکر من بر آستانش در سجود :
 «معنی آن باشد که بستاند ترا بی نیاز از نقش گرداند ترا»
 (زبور عجم، بندگی نامه، کلیات، ص ۱۸۱)

او برای تفنن یا برای هنر نمایی سخن نمی سراید و درباره شعر خود چنین می گوید :

آشنای من زمن بیگانه رفت از خمستانم تهی پیمانه رفت
 من شکوه خسروی او را دهم طاق کسری زیر پای او نهم
 او حدیث دلبری خواهد ز من آب و رنگ شاعری خواهد ز من
 کم نظری تابی جا نم ندید آشکارم دید و پنهام ندید
 برگ گل رنگین ز مضمون منست مصرع من قطره خون منست
 (پیام مشرق، کلیات، ص ۱۸۹)

اقبال به حسن صورت شعر خود اهمیتی نمی دهد و طالب مشاهده جلال شاهد معنی است چنانکه می گوید :

نگه می رسد از نغمه دل افروزی
 به معنی که برو جامه سخن تنگ است .
 (پیام مشرق، کلیات، ص ۲۴۶)

غزل آن گو که فطرت ساز خود را پرده گرداند
 چه آید ز آن غزل خوانی که با فطرت هم آهنگ است
 (زبور عجم، کلیات، ص ۱۵۵)

نغمه ام ز اندازه تار است بیش
 من نترسم از شکست عود خویش

در نمی گنجد به جو عیان من
بجرها باید پی طوفان من
(اسرار خودی، کلیات، ص ۶، ۷)

او شاعری خود را به زبان اردو آغاز کرد ولی به زودی پی برد که زبان اردو گنجایش گهر افشانی اندیشه های عمیق او را ندارد و باید اقی وسیع تر برای پرواز شهباز فکر خود بیابد و از این رو زبان فارسی را که عرصه آن وسیع تر بود، برای بیان احساسات آتشین خود برگزید، در حالی که زبان فارسی زبان مادری او نبود و خود او چنین می گوید:

هندیم از پارسی بیگانه ام ماه نو باشم تھی پیمانہ ام
حسن انداز بیان از من مجو خوانسار و اصفهان از من مجو
گرچه هندی در عذوبت شکرست طرز گفتار دری شیرین تراست
پارسی از رفعت اندیشه ام در خورد با فطرت اندیشه ام
خرده بر مینا مگیر ای هوشمند دل به ذوق خرده مینا ببند
(اسرار خودی، کلیات، ص ۱۱)

و چون خود را در پارسی گوی موفق یافت چنین گفت:

باغبان زور کلامم آزمود مصرعی کارید و شمشیری درود
(کلیات، ص ۵)

خلاصه اینکه از اشعار اقبال می توان پی برد که منظور او از شعر تنها بهبود و پیشرفت عالم انسانی است و اینگونه سخنوری در حقیقت جانشین پیغمبری است زیرا همان وظیفه مهم را بر عهده دارد که پیامبران نجات بخش جهان بر عهده داشتند.

شعر را مقصود اگر آدم گری است شاعری هم وارث پیغمبری است
(جاوید نامه، کلیات، ص ۲۹۴)

«گرامی» درست گفته است :

در دیده معنی نگهبان حضرت اقبال بیغمبری پی کرد و پیمبر نتوان گفت
سبک شعر اقبال در اصل سبک خاص خود وی است که در آن افکار
نوین را به شیوه خاص در قالب های قدیم ریخته است . از یک طرف او سنت
اسلاف را دوست دارد و از طرف دیگر مضامین بکر و تازه و نوین را در اشعار
خود می آورد یعنی اگر تضمین آیات قرآنی و احادیث رسول و اکابر اسلام
در آثار او وجود دارد ، افکار فیلسوفان غرب و متفکران جهان را هم در بسیاری
از اشعار او می توان دید .

نظرات استادان علم و ادب ایران درباره اقبال

۱- شادروان استاد بدیع الزمان فروز انفر

«اندیشه اقبال اصیل و مستقل و از معارف اسلامی سرچشمه گرفته و در
تمام مراحل مردم را به کار و کوشش تشویق نموده و سخن خود را بر اساس
استوار و جهان پسند عرفان ایران بنا نهاده سنائی ، عطار ، سعدی ، عراقی ،
حافظ و بخصوص مولانا جلال الدین محمد را پیشوای روحانی خویش شمرده
و ادبیات خود را در سبک عراقی و بیشتر به صورت مثنوی سروده و ایران و ادب
سرفراز این کشور باستانی را همواره مورد تکریم قرار داده و قدرت اندیشه
را به جای رسانیده که می توان او را به حق یکی از برگزیده ترین گویندگان
قرن اخیر ادب فارسی دانست»

۲- آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه تهران

«علو فکر و رقت خیال و باریکی اندیشه ها و تنوع احساسات و افکار او
بحق شایسته تحسین و اعجاب است . وی از پیشروان و اصلاح طلبان بزرگ
مسلمین هند و از بانیان پاکستان شمرده می شود . آزادی و مشرب نیر و مند
عرفانیش به آثار وی صفا و جلایی خاص بخشیده است ۲ .»

۱- خطابه شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر در سیمین (۳۰) سال روز
در گذشت اقبال .

۲- گنج سخن ، ج ۳ ، ص ۲۷۸ .

۳- آقای دکتر حسین خطیبی استاد دانشگاه تهران

«اقبال بیشتر اشعار خود را باتوجه به امالیب کهن سرود و نه تنها از ایراد مضامین متکلف و لغات سست و کلمات نا درست خود داری نمود بلکه به استثنای مواردی معدود از جنبه لفظی نیز سبک خود را به همان پایه سبک های قدیم استوار ساخت و نگاه داشت» .

۴- شادروان سید حسن تقی زاده دانشمند معروف ایران

«عقاید و فعالیت اقبال ظاهراً دارای سه جنبه بوده است: یکی فلسفه بی مبنی بر کمال روحانی و دیگر نوعی از عقیده اتحاد سلامی برای تبلیغ درمیان مسلمین و سومی عقیده سیاسی نسبت به مملکت خود» .

۵- شادروان علامه سعید نفیسی

«برخی از معاصران که درباره شعر فارسی اقبال بحث کرده اند گفته اند که وی آخرین شاعر بزرگ سبک معروف به هندوستانی یا به اصطلاح ادبی بهتر «امپریونیسم» است. اگر درست در اشعار او فرو برویم و گفته او را با بزرگان شعرای ایران بسنجیم، می بینیم که این مطلب درست نیست و شعر اقبال با اشعار شاعران معروف سبک امپریونیسم مثلاً عرفی و فیضی و ظهوری و نظیری و بیدل و صائب و کایم و غالب و دیگران شباهت کامل ندارد بلکه بیشتر به اشعار شاعرانی ماننده است که ما باید آنها را «سمبولیست» بگوییم و بزرگ ترین نمایندگان این سبک سنائی و عطار و مولانا جلال الدین و عراقی و اوحدی و کمال خجندی اند» .

ایران دوستی اقبال

اقبال نسبت به ایرانیان فوق العاده خوش بین بود و با سرودن بیشتر اشعار خود به فارسی می توان گفت که در تحکیم علائق دوستی بین ایرانیان و مسلمانان هندوستان که اکنون اکثریت آنان مملکت پاکستان را تشکیل می دهند، سهم بسیار مهمی دارد .

اقبال دیداری از ایران نکرده بود اما چنانکه در شرح احوال بیان شد،

- ۱- مجله دانشکده ادبیات، ج ۱، سال ۱۳۳۲، ص ۵۹-۶۰ .
- ۲- اقبال نامه، ضمیمه مجله دانش، تهران، ۱۳۳۰، ص ۱۳ .
- ۳- اقبال نامه، دانش، ص ۶۹ .

در دل آرزو داشت که مسافرتی به این کشور عزیز بکند ولی دریغ که دیداری از ایران و برادران ایرانی نصیب اقبال نشد اما سودای دیدار این خطهٔ مینو سرشت از سرش نرفت و احساسات صمیمی او به صورت سخنان شیرین بر زبانش جاری شد چنانکه در این شعر معروف می گوید :

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما
اقبال احساسات عمیق و بی شائبهٔ خود را دربارهٔ دانشمندان جاویدان و نوابغ کم نظیر ایران به زبان شعر چنین بیان می کند :

عطاکن شور رومی سوز خسرو عطاکن صدق و اخلاص سنائی

مطرب غزلی بیتی از مرشد روم آور تا غوطه زند جانم در آتش تبریزی

ز اشعار جلال الدین رومی به دیوار حرم دل بیاویز

پیر رومی خاک را اکسیر کرد از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

گرچه هندی در عذوبت شکرست طرز گفتار دری شیرین ترست

نوای من به عجم آتش کهن افروخت عرب ز نغمهٔ شوقم هنوز بی خبراست

صدای دلنواز این طوطی شکر شکن به گوش دلدادگان ادب و ادبیات فارسی رسیده است . اقبال در قلوب دوستان خود راه یافته و جای گرفته و در ایران دارای شهرت و معروفیت و محبوبیت بسزایی گردیده است و همانطوریکه اقبال سخن های بسیاری راجع به دانشمندان بزرگ ایران زمین گفته است ، سخنوران و دانشمندان ایران هم به نوبهٔ خود دربارهٔ شخصیت و کارهای ادبی و فعالیت سیاسی او سخنان بسیاری گفته و اشعاری حساس و پر از مهر و محبت سروده اند .

۱- در ایران استادان و دانشمندان و شاعران بسیار به وسیلهٔ نوشتن مقالات و انتشار رسالات یا بانطق و خطابه و تهیهٔ آثاری به نظم یا به نثر از اقبال یاد کرده اند که ذیلاً بدون رعایت تقدم و تأخر نام گرامی بعضی از آنان ذکر می گردد :

ملک الشعراء بهار ، علی اکبر دهخدا ، صادق سرمد ، سید حسن تقی زاده ، سید ضیاء الدین طباطبائی ، علی اصغر حکمت ، مجتبی مینوی ، محیط طباطبائی ، دکتر محمد معین ، غلام رضا سعیدی ، دکتر لطف علی صورتگر ، بدیع الزمان فروزانفر ، سعید نفیسی ، دکتر حسین خطیبی ، محمد حجازی ، دکتر رجائی ، دکتر قاسم رسا ، رهی معیری ، امیری فیروز کوهی ، گلچین معانی .

شادروان ملک الشعراء بهار می گوید :

بیدلی گر رفت اقبالی رسید بیدلان را نوبت حالی رسید
عصر حاضر خاصه اقبال گشت واحدی کز صد هزاران بر گذشت
شاعران گشتند جیشی تار و مار وین مبارز کرد کار صد سوار
و در قصیده یی که به نام «پاکستان نامه» سروده بود راجع به اقبال چنین می سراید :

درواد باد به روح مطهر اقبال که بود حکمتش آموزگار پاکستان

شادروان صادق سرمد می گوید :

اگرچه مرد بمیرد به گردش مه و سال نمرده است و نمیرد محمد اقبال
گنجین معانی می گوید :

بشنو از آن فیلسوف پاکزاد مولوی ثانی آن اقبال راد

ادیب برومند می گوید :

او پیروی مکتب اسلام کند نیک و ز مبحث این کیش بود کشف اسرار
نگارنده خود از آقای آفتاب اقبال فرزند ارجمند آن شاعر بزرگ شنید که
چون شهرت پاریسگویی اقبال به ایران رسید ، رضا شاه کبیر شاهنشاه فقید
ایران او را غایبانه مورد تفقد قرار داد و یک نامه سلوکانه بادو تخته قالیچه
نخس ایرانی برای اقبال به لاهور فرستاد .

خلاصه

اقبال در عین حال هم شاعر بود هم فیلسوف ، هم انقلابی اصلاح طلب ،
اگرچه از اینگونه استزاج ها و اتحاد ها به ندرت می توان یافت .
او طلسم این توهم باطل را که شاعر فقط یک فرد بی عمل و روءیا
بین می باشد ، در هم شکست . او اشعاری درباره احیاء (رنسانس) مسلمانان
سرود که در این قرن عظیم النظیر بوده است . شاید بتوان گفت که او دارای
یک بصیرت پیغمبرانه بود و مقتضیات زمان را دریافت و در حصول آن وظیفه
مهمی را به عهده گرفت .

۱- مصاحبه نگارنده با آقای آفتاب اقبال در تهران .

شخصیت برجسته و الهام بخش او از یک طرف به مثابه جبری بین دو قاره آسیا و اروپا می ماند و از طرف دیگر افکار اسلامی را با افکار غربی تلفیق می نماید. اگرچه او علاقه سرشاری به فرهنگ شرق داشته ولی از افکار مغرب زمین بدون جهت استنکاف نمی ورزید معذالک فریبندگی های تمدن اروپا نمی توانست او را تحت تأثیر خود قرار بدهد. او وارث میراث مشعشع افکار و علوم اسلامی و بهترین مبلغ آثار و سنن الهام انگیز شرق بود اما در عین حال میهن پرست متعصبی نبود و از تعالیم مثبت و مفیدی که باید ما از غرب اخذ کنیم، روی گردان نبود مخصوصاً در صحنه علوم طبیعی و تکنولوژی. اقبال به تعلیمات اسلامی سبک جدیدی بخشید و فکر ما را بطور شایسته تری برای پذیرفتن آن آماده کرد. او ما را علیه فرهنگ جامد و غیر متحرک پیشین تهیج کرد و با وحشتی که مردم از تحول در زندگی و برگزیدن طریقه نوین داشتند، به سختی مبارزه نمود. این وحشت در مردم به علت انحطاط اخلاق و جمود فکری به وجود آمده بود. او به مردم آموخت که برای به دست آوردن هدف و مقصود خود سعی و کوششهای خود را ادامه دهند تا مقام حقیقی خود را به دست آورند.

کلام اقبال یکی از معظم ترین یادگارهای علمی و ادبی و فکری نوع بشر است. او احیا کننده افکار و سنن دینی و ملی اسلاف است و زنده کننده آثار گذشته متفکران جهان. گذشته از اینکه آزادی خواهی و اسلام دوستی نتیجه بی است که عاید خواننده کلام او می گردد، اشعار وی زمینری هم برای ورزش فکری و تقویت نیروی معنوی به دست می دهد.

منتی که اقبال بر ما دارد احیا و ابتای زبان فارسی است و در این باب حاجت به دنبال کردن مطلب نیست زیرا کسی را ندیده ایم که انکار و تردید کند.

هر گاه اقبال به علت تأثرات خاطر از گنجینه طبع خود کهری بر صفحه دفتر می افشاند، موجب خیرگی چشم گهر شناس اندیشه می گردد. اینست راز اصلی دلنشینی سخن اقبال.

سخن کزدل برون آید نشیند لا جرم بردل (سعدی)

اقبال از هزل و هجو می پرهیزد و بطوری رعایت عفت کلام را می نماید که کلمه‌ی نا شایسته در آثار او دیده نمی شود. مردی بود لطیف طبع دارای ذوقی سلیم و طبعی حکیم و فیلسوفی بود که بحق او را حکیم امت می نامند.

شهرت اقبال بیش از آن است که نگارنده برای شناساندن او سخنی بگوید ولی نمی توان نا گفته گذاشت که دقت نظر او در مشاهده زیباییهای طبیعت و نمایاندن آنها در آثار ادبی و غزلهای او تا اندازه‌ی است که او را در ردیف شاعران ممتاز قرار داده است.

در جهان امروزی که میدان تنازع بقا است و آشفتگی های تمدن امروزی و برخوردهای اقتصادی و سیاسی عالم بشریت را تیره و تار ساخته است، مطالعه آثار اقبال چون پناه گاهی امن است که موجب اطمینان خاطر می گردد و آدمی را امیدوار می سازد و مردم پاکستان در تحت تأثیر راهنماییهای او در راه ترقی و تعالی پیشرفتهایی کرده اند و از الهامات خردمندانه او برای موفقیتهای آینده خویش بهره‌هایی گرفته اند و همین تعالیم را برای تأمین سعادت جهانیان نیز کافی می دانند. این گفتگورا پایان می دهیم در حالی که یک از هزار و اندکی از بسیار را نگفتم و یانتوانسته ایم که بگوییم:

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

نمونه اشعار:

انتخاب از مثنوی اسرار خودی

در دل مسلم مقام مصطفی است	آبروی ما ز نام مصطفی است
وقت هیجا تیغ او آهن گداز	دیده او اشکبار اندر نماز
در نگه او یکی بالا و پست	با غلام خویش بریک خوان نشست
از حجاز و چین و ایرانیم ما	شبنم یک صبح خندانیم ما
امتیازات نسب را پاک سوخت	آتش او این خس و خاشاک سوخت

۱- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری با مقدمه و شرح احوال و تفسیر کامل به وسیله احمد سروش، کتابخانه سنائی، تهران، ۱۳۴۳ خورشیدی.

کشته انداز ملا جامیم نظم و نثر او علاج خامیم
شعر لب ریز معانی گفته است در ثنای خواجه گوهر سفته است

مسلم اول شه مردان علی^۴ عشق را سرمایه ایمان علی^۴
ازولای دودمانش زنده ام در جهان مثل گهر تابنده ام
مرسل حق کرد نامش بو تراب حق ید الله خواند در ام الکتاب
هر که در آفاق گردد بو تراب باز گرداند ز مغرب آفتاب

انتخاب از مثنوی رموز بیخودی

آن امام عاشقان پور بتول سرو آزادی ز بستان رسول
الله الله بای بسم الله پدر معنی ذبح عظیم آمد پسر
موسی و فرعون و شبیر و یزید این دو قوت از حیات آید پدید
زنده حق از قوت شبیری است باطل آخر داغ حسرت میری است
چون خلافت رشته از قرآن گسیخت حریت را زهر اندر کام ریخت
رمز قرآن از حسین^۴ آموختیم ز آتش او شعله‌ها افروختیم

مریم از یک نسبت عیسی^۴ عزیز از سه نسبت حضرت زهرا^۴ عزیز
نور چشم رحمة للعالمین^۴ آن امام اولین و آخرین
بانوی آن تاج دار «عل اقی» مرتضی^۴ شکل گشا شیر خدا
مادر آن مرکز پرگار عشق مادر آن کاروان سالار عشق
سیرت فرزندها از اسمیات جوهر صدق و صفا از اسمیات
مزرع تسلیم را حاصل بتول مادران را اسوه کامل بتول

انتخاب از زبور عجم

فرصت کشمکش مده این دل بی قرار را
یک دو شکن زیاده کن گیسوی تابدار را
از تو درون سینه ام برق تجلی که من
بامه و مهر داده ام تلخی انتظار را
ذوق حضور در جهان رسم صنم‌گری نهاد
عشق فریب می دهد جان اسیدوار را

تا به فراغ خاطری نغمه تازهی زخم
 باز به مرغزار ده طایر مرعزار را
 طبع بلند داده‌ی بند ز پای من گشای
 تا به پلاس تو دهم خلعت شهریار را
 تیشه اگر به سنگ زد این چه مقام گفتگو است
 عشق به دوش می کشد این همه کوهسار را

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
 ای جوانان عجم جان من و جان شما
 غوطه‌ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام
 تا به دست آورده ام افکار پنهان شما
 مهر و مه دیدم نگاهم بر تر از پروین گذشت
 ریختم طرح حرم در کافرستان شما
 تا سنانش تیر تر گردد فرو پیچید مش
 شعله‌ی آشفته بود اندر بیابان شما
 فکر رنگینم کند نذر تپی دستان شرق
 پاره لعلی که دارم از بدخشان شما
 می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
 دیده ام از روزن دیوار زندان شما
 حلقه گرد من زیند ای پیکران آب و گل
 آتشی در سینه دارم از نیاگان شما

انتخاب از پیام مشرق

میارا بزم بر ساحل که آنجا نوای زندگی نرم خیز است
 به دریا غلط و باموجش در آویز حیات جاودان اندر ستیز است

نه افغانیم و نی ترک و تتاریم چمن زادیم و از یک شاخساریم
 تمیز رنگ و بو بر ما حرام است که ما پرورده یک نو بهاریم

تراش از تیشه خود جاده خویش به راه دیگران رفتن عذاب است
گر از دست تو کار نادر آید گناهی هم اگر باشد ثواب است

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور خود گری خود شکنی خود نگری پیدا شد
خبری رفت زگردون به شبستان ازل حذرای پردگیان پرده دری پیدا شد
آرزوی خبر از خویش به آغوش حیات چشم وا کرد و جهان دگری پیدا شد
زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر تا ازین گنبد دیرینه دری پیدا شد

به خود خزیده و محکم چو کپساران زی چو خس مزی که هوا تیز و شعله بی باک است

بو علی اندر غبار ناقه گم دست رومی پرده محمل گرفت
این فروتر رفت و تا گوهر رسید آن به گردابی چو خس منزل گرفت
حق اگر سوزی ندارد حکمت است شعر می گردد چو سوز از دل گرفت

به بحر رقتم و گفتم به موج بی تابی همیشه در طلب هستی چه مشکلی داری؟
هزار لولوی لالاست در گریبانت درون سینه چو من گوهر دلی داری؟
تپید و از لب ساحل رمید و هیچ نگفت

به کوه رقتم و پرسیدم این چه بیدردی است رسد به گوش تو آه و فغان غم زده بی؟
اگر به سنگ تو لعلی زقطره خون است یکی در آبه سخن بامن ستم زده بی
به خود خزید و نفس در کشید و هیچ نگفت

ره دراز بریدم ز ماه پرسیدم سفر نصیب نصیب تو منزلی است که نیست
جهان ز پرتو سیاهی تو سمن زاری فروغ داغ تو از جلوه دلی امت که نیست
سوی ستاره رقیبانه دید و هیچ نگفت

شدم به حضرت یزدان گزشم از مه و مهبر
 جهان تہی ز دل و مشت خاک من همه دل
 کہ در جهان تو یک ذره آشنایم نیست
 چمن خوش است ولی در خور نوایم نیست
 تبسمی به لب او رسید و هیچ نگفت

رخت به کاشمر گشا کوه و تل و دمن نگر
 دختر کی بر همی لاله رخی سخن بری
 سبزه جهان جہاز بین لاله چمن چمن نگر
 چشم به روی او گشایاز به خویشتن نگر
 عرب از سر شک خونم همه لاله زار بادا
 تپش است زندگانی تپش است جاودانی
 نہ به جاده بی قرارش نہ به منزلی مقامش
 حذر از خرد کہ بندد همه نقش نامرادی
 تو جوان خام سوزی سخنم تمام سوزی
 چو به جان من درآی دگر آرزو نبینی
 نشود نصیب جانت کہ دمی قرار گیرد
 تب و تاب زندگانی به تو آشکار بادا
 غزلی کہ می سرایم به تو سازگار بادا
 مگر این کہ شبم تو ، یم بی کنار بادا
 تب و تاب زندگانی به تو آشکار بادا

انتخاب از جاوید نامہ

روح رومی پرده‌ها را بر درید
 گفتمش موجود و ناموجود چیست؟
 گفت موجود آنکہ می خواهد نمود
 زنده بی یا مرده بی یا جان به لب
 شاهد اول شعور خویشتن
 شاهد ثانی شعور دیگری
 شاهد ثالث شعور ذات حق
 بر مقام خود رسیدن زندگی است
 از پس کہ پاری آمد پدید
 معنی محمود و نامحمود چیست؟
 آشکارایی تقاضای وجود
 از سه شاهد کن شهادت را طلب
 خویش را دیدن به نور خویشتن
 خویش را دیدن به نور دیگری
 خویش را دیدن به نور ذات حق
 ذات را بی پرده دیدن زندگی است

مرد مؤمن در نسازد باصفات مصطفی راضی نشد الا به ذات
چيست معراج آرزوی شاهدهی استعجالی روبروی شاهدهی

گفت حکمت را خدا خیر کثیر هر کجا این خیر را بینی بگیر
علم حرف و صوت را شهر دهد پاکی گوهر به ناگوهر دهد
سینه افرنگ را ناری ازوست لذت شبخون و یلغاری ازوست
علم بی عشق است از طاغوتیان علم باعشق است از لاهوتیان

باد صبا اگر به جنیوا گذر کنی حرفی ز ما به مجلس اقوام بازگویی
دهقان و کشت و جوی و خیابان فروختند قومی فروختند و چه ارزان فروختند

آنچه بر تقدیر مشرق قادر است عزم و حزم پهلوی و نادر است
پهلوی آن وارث تخت قباد ناخن او عقده ایران گشاد
نادر آن سرمایه درانیان آن نظام ملت افغانیان
من فدای آن که خود را دیده است عصر حاضر را نکو سنجیده است
غریبان را شیوه‌های ساحری است تکیه جز بر خویش کردن کافری است

زندگی را چيست رسم دین و کیش یک دم شیری به از صد سال میش
بنده حق ضیغم و آهوست مرگ یک مقام از صد مقام اوست مرگ
هر زمان میرد غلام از بیم مرگ زندگی او را حرام از بیم مرگ
بنده آزاد را شانی دگر مرگ او را می دهد جانی دگر
گرچه هر مرگ است بر مؤمن شکر مرگ پور مرتضی^۴ چیزی دگر

نوجوانی را چو بینم بی ادب روز من تاریک می گردد چو شب
حرف بد را برب آوردن خطاست کافر و مؤمن همه خالق خداست

۱- اشاره به کشمیر.

آدمیت احترام آدمی باخبر شو از مقام آدمی
بنده عشق از خدا گیرد طریق می شود بر کافر و مؤمن شفیق
پیر رومی را رفیق راه ساز تا خدا بخشد ترا سوز و گداز
ز آن که رومی مغز را داند ز پوست پای او محکم فتد در کوی دوست

انتخاب از پس چه باید کرد ای اقوام شرق

آدمیت زار نالید از فرنگ
پس چه باید کرد ای اقوام شرق
در ضمیرش انقلاب آمد پدید
یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد
مشکلات حضرت انسان ازوست
علم اشیا خاک ما را کیمیاست
عقل و فکرش بی عیار خوب و زشت
علم ازو رسواست اندر شهر و دشت
دانش افرنگیان تیغی به دوش
آه از افرنگ و از آیین او
عقل اندر حکم دل یزدانی است
زندگانی هر زمان در کشمکش
شرع یورپ بی نزاع قیل و قال
نقش نواندر جهان باید نهاد
در جنیوا چیست غیر از مکرو فن
ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو
رشته سود و زیان در دست تست
این کهن اقوام را شیرازه بند
زندگی هنگامه برجید از فرنگ
باز روشن می شود ایام شرق؟
شب گذشت و آفتاب آمد پدید
زیر گردون رسم لادینی نهاد
آدمیت را غم پنهان ازوست
آه در افرنگ تاثیرش جداست
چشم او بی نم ، دل او سنگ و خشت
جبرئیل از صحبتش ابلیس گشت
در هلاک نوع انسان سخت کوش
آه از اندیشه لا دین او
چون ز دل آزاد شد شیطانی است
عبرت آموز است احوال حبش
بره را کرده است بر گرگان حلال
از کفن دزدان ، چه امید گشاد
صید تو این میش و آن نخچیر من
مؤمن خود ، کافر افرنگ شو
آبروی خاوران در دست تست
رایت صدق و صفا را کن بلند

اهل حق را زندگی از قوت است
سوز و ساز و درد و داغ از آسیاست
عشق را ما دلبری آموختیم
هم هنر هم دین ز خاک خاور است
دانی از افرنگ و از کار فرنگ
زخم ازو نشتر ازو سوزن ازو
بی نیاز از کارگه او گذر
کشتن بی حرب و ضرب آیین اوست
ای ز کار عصر حاضر بی خبر
قالی از ابریشم تو ساختند
چشم تو از ظاهرش افسون خورد
وای آن دریا که موجش کم تپید

قوت هر ملت از جمعیت است
هم شراب و هم ایاغ از آسیاست
شیوه آدم گری آموختیم
رشک گردون خاک پاک خاور است
تا کجا در قید زنار فرنگ
ما و جوی خون و امید رفو
در زمستان پوستین او مخر
مرگها در گردش ماشین اوست
چرب دستیهای یورپ را نگر
باز او را پیش تو انداختند
رنگ و آب او ترا از جا برد
گوهر خود را ز غواصان خرید

انتخاب از مثنوی مسافر

حکمت اشیا فرنگی زاد نیست
نیک اگر بینی مسلمان زاده است
چون عرب اندر اروپا پرگشاد
دانه آن صحرا نشینان کاشتند
این پری از شیشه اسلاف ماست
لیکن از تهذیب لادینی گریز

اصل او جز لذت ایجاد نیست
این گهر از دست ما افتاده است
علم و حکمت را بنا دیگر نهاد
حاصلش افرنگیان برداشتند
باز صیدش کن که او از قاف ماست
زان که او با اهل حق دارد ستیز

انتخاب از ارمغان حجاز

ز من بر صوفی و ملا سلاسی که پیغام خدا گفتند ما را
ولی تاویل شان در حیرت انداخت خدا و جبرئیل و مصطفی را

ادب پیرایه نادان و داناست خوش آن کو از ادب خود را بیار است
ندارم آن مسلمان زاده را دوست که در دانش فزود و از ادب کاست

گله از سختی ایام بگذار که سختی ناکشیده کم عیار است
نمی دانی که آب جویباران اگر بر سنگ غلطد خوشگوار است

مسلمانی که داند رمز دین را نساید پیش غیر الله جبین را
اگر گردون به کام او نگرود بکام خود به گرداند زمین را

قلندر میل تقریری ندارد بجز این نکته اکسیری ندارد
از آن کشت خرابی حاصلی نیست که آب از خون شبیری ندارد

تعداد اشعار فارسی اقبال

۸۸۳	۱- اسرار خودی
۱۰۱۸	۲- رموز بیخودی
۱۲۹۰	۳- پیام مشرق
۱۰۴۰	۴- زبور عجم ، گلشن راز ، بندگی نامه
۱۹۴۳	۵- جاوید نامه
۵۲۷	۶- پس چه باید کرد ای اقوام شرق
۳۱۷	۷- مسافر
۸۸۴	۸- ارمغان حجاز (فارسی)
<hr/>	
۸۴۰۲	

کتاب ارمغان حجاز که آخرین اثر علامه اقبال می باشد ، بر این دویستی تمام می شود .

بسمل - عبید اللہ : (۱۸۵۲-۱۹۳۸م)

شرح احوال

مولانا عبید اللہ بسمل پسر مولانا مظہر جمال در شہر گرداسپور بہ سال ۱۸۵۲ م پا بہ عرصہ وجود نہاد . پس از تحصیلات مقدماتی بہ فرا گرفتن طب پرداخت و طبابت آغاز کرد . سپس ہرای بہ دست آور دن اطلاعات بیشتری بہ بمبئی مسافرت کرد . بر اثر معاشرت با ایرانیان مقیم آن دیار ، در زبان فارسی صاحب نظر شد و در بازگشت در کتابخانہ ہای شہرہای حیدر آباد دکن ، بہوپال و رامپور کہ از نظر ذخیرہ ہای گران بہای کتب فارسی و عربی اہمیت بسزایی دارند ، بہ مطالعہ پرداخت و کتابہایی متعدد تالیف نمود . در فن شاعری «علامہ شعری» استاد بسمل بود . بسمل بہ تاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸ م در شہر قادیان قالب تہی کرد .

سبک و آثار

عبید اللہ بسمل شاعری است مثنوی سرا و در مجموعہ شعر فارسی او بیشتر بہ منظوماتی بر می خوریم کہ دارای مضامین پند و اندرز و مطالب دینی و مذہبی می باشد . وی حمد خدا ، نعت رسول و مناقب بزرگن دین و مذہب را زیاد سرودہ است . در کتاب "حیات بسمل" کہ مجموعہ شعری وی می باشد ، بہ عنایاتی بر گزیدہ می رسم کہ از آنها می توان بی بہ مضامین و مطالب اشعار وی برد . پس از حمد خدا قطعاتی بہ نام "پرسش از جان" ، "پاسخ از جان" ، رجعت ، حیات ، خواب ، بیداری ، عمر ، طفلی ، خطاب بہ پیری ، خطاب بہ خود ، حال روح بعد الموت ، ترک خود ، قیامت و تفویض و تسلیم دیدہ می شود . در کتاب دیگرش کہ بہ نام «خاتم النبیین» است مثنویها در منقبت پیغمبر و ازواج و اصحاب و اولاد پیغمبر سرودہ است .

آثار وی عبارتست از :

فارسی

۱- اتالیق فارسی

،

۲- ترجمان پارسی

۱- مأخذ : حیات بسمل ، نگارش عبید اللہ بسمل ، چاپخانہ برقی اللہ بخش قادیان ، سال چاپ ندارد .

- ۳- ارجح المطالب اردو
 ۴- حیات بسمل مجموعہ شعر فارسی ، چاپ شدہ
 ۵- مرآت الاسلام فارسی
 ۶- حق الیقین اردو
 ۷- رحمۃ للعالمین فارسی ، نعت رسول ، چاپ قادیان ،
 سال ۱۹۳۸ م
 ۸- خاتم النبیین فارسی ، مجموعہ شعر
 ۹- مد و جزر اسلام فارسی

بسمل در شعر گاہگاہی بہ استدلال برای اثبات حقانیت طریقہ قادیانیہا می پردازد. زیرا خود وی پیرو مذهب احمدی (قادیانی) بود.

نمونہ اشعار

مناجات

انتخاب از «حیات بسمل» صفحہ ۷ :

ای نہان گشتہ از وفور ظہور
 گر حجاب از رخ تو گردد دور
 تو عیانی جہان نہان در تو
 از تو پیدا و در تو پنهانیم
 نہ تو پور کسی نہ کس پورت
 خویش را آن چنان عیان کردہ
 ای گنہ بخش غافر و ستار
 مانده مستور در سرادق نور
 شپہ وار خلق گردد کور
 آشکار و نہان عیان بر تو
 تو بمانی و ما نمی مانیم
 سجده آورده خلق از دورت
 کہ ز چشم جہان نہان کردہ
 گوش کن گوش نالہ من زار

۱- احمدی یا قادیانی : پیروان فرقہ احمدیہ کہ میرزا غلام محمد قادیانی، آن را در ۱۸۷۹ م در قادیان (پنجاب) ابداع نمود. وی ادعا کرد کہ مہدی منتظر و مسیح موعود ہردو در شخص او ظہور کردہ اند. برای تفصیل ملاحظہ شود "نہ گفتار در تاریخ ادیان"، از آقای علی اصغر حکمت ، چاپ شیراز، سال ۱۳۳۹ خورشیدی ، صفحہ ۱۳۹.

بهر افشای عیب بنده مکوش
ورنه رخم سوی عدم درکش

به خداوندیت که پسرده بیوش
بر غلط کاریم قلم در کش

معذرت (حیات بسمل ص ۹۶)

عیب من بین و بگزاراز من بد
تو برو هوش کن مرا بگزار
دامن از من فشان که خاکستم
چه کنی سرزنش که بدکارم
تو برو نیک شو که بد هستم
کار خود کن که بر تو بار نیم
رحم کن بگذر از من غافل
چه کنی خنده بر من بیادل

ای برادر چونیستم با خود
ای برادر چو نیستم هشیار
ای برادر چو عیب نا کستم
ای برادر چو من گنمگرم
ای برادر چو سخت بد هستم
ای برادر چو مرد کار نیم
ای برادر چو نیستم عاقل
ای برادر چو نیستم خوشگل

نعت رسول (انتخاب از «رحمه للعالمین» ص ۲)

رفت یاران بر سر دیوانگی
ورد سازد آیه لا تقنظوا
بر زبان حسی علی خیر العمل
وجد دارد بر سماع مثنوی
آنچه جامی خورده اندر جام اوست
خویش را دا نسته از جامی بدیل
روح بیادل می دهد دل لا تخف
مستیش تا نشئه سرشار داد
دید در وی عکس روی یار خویش
هر صدا خذ ما صفاء ع ما کدر
عریده سر کرده با ملا جلال
روح منصور است در پیهان اش
نعره هر دم می زند هل من مزید
پیر سامان وار پازندش به مشیت

باز بسمل از ره فرزانگی
تازه کرده باز از صہبا وضو
ماتگین بر دست و مینا در بغل
گوش کرده بانک نی از مولوی
پیر کودک دل که بسمل نام اوست
داده جامش شیخ جام ژنده پیل
مرد افکن رطل میدارد به کف
داروی بیمهوشیش عطبار داد
اوحدیش جام جم آورد پیشش
هر ندایش ایها الساقسی ادر
ساغر می خورده از سید کلال
صد چو شبلی مست در میخانه اش
جرعه خورده از رحیق بایزید
اخگر آورده ز نثار زرد هشت

فال بر ایمان واعظ می زند
شیخ صنعان خویش را فهمیده است

حرف از دیوان حافظ می زند
عشق را بر جان خود پیچیده است

سیده النساء (انتخاب از کتاب «خاتم البین» ص ۹۶)

فخر خیرات واسوه حسنات
زینت دوده بسنی آدم
شان او انما یرید الله
معنی آیه ذات او دانسد
جلوه رافت نسبی دروی
قدرت حق عیان زیکر او
در میان نجوم بسدر بتول
برزخی بود در نسبی ولی
سایه پرورده ولایت بود
پایه اش بس بلند از ادراک
چون پدر ترک مسوا کرده
در نهان بود ناظر لاهوت
مبتدای سادات کبری
یا نبی یا که مرتضی داند
از کرم کن دعای بنده قبول

سیده بنت سید السادات
ام سادات سیده به کرم
خطاطر عاطرش خدا آگه
ندع ابنائنا که میخواند
صورت و سیرت نبی در وی
نور حق جلوه گر ز منظر او
بود اندر صحایب رسول
شمع کاشانه نبی و علی
دست پرورده نبوت بود
قدر او برتر از سما و سماک
خویش را محو در خدا کرده
در عیان بود وارد ناسوت
منتهای سعادت عظمی
رتبه سیده خدا داند
یا الهی طفیل بنت رسول

عرفان حال (انتخاب از کتاب «حیات بسمل» ص ۱۳۲)

آگه از خود ولی ز خود غافل
هر قدر روشن آن قدر تاریک
در همه عمر آگهی کم و بیش
که نه ای عارفش تو مرد غریب
عالمی جاهلی ز ما و منی
باز گویی منم عبید الله
نام تو جاهل و لقب مجهول

بوالعجب حال تست ای بسمل
دور از خود ز خود بسی نزدیک
یافتستی نه از حقیقت خویش
هستی تست چیستان عجیب
باخبر بی خبر ز خویشتنی
در خودی نیستی ز خود آگه
ای ز خود غافل و به خود مشغول

واقف جان و تن نه ای بسممل
رو خدا را شناس ای شناس

عارف ما و من نه ای بسممل
خویشتن را شناس یا شناس

بیدل - دلاور خان بیدل (۱۸۴۵-۱۹۳۹م)

شرح احوال

میرزا دلاور خان متخلص به بیدل در سال ۱۸۴۵ میلادی در یک خانواده اصیل پشاور چشم به جهان گشود. پدرش میرزا عبدالقادر یکی از دانشمندان بزرگ آن شهر به شمار می رفت و چون از زن اول فرزندی نداشت، در اواخر عمر با یک زن افغانی ازدواج کرد و بیدل متولد شد. بدین سبب بیدل هم پشتو زبان و هم فارسی زبان بود. وی تمایل به علم و دانش را از پدر به ارث برد و تحصیلات ابتدایی را نیز در محضر پدر بزرگوارش آموخت. بیدل از ایام صباوت طبعاً علاقه به شعر گوئی داشت و جز به سرودن شعر و مطالعه کتب علمی و ادبی به کار دیگری نمی پرداخت.

بیدل پس از وفات پدر مجبور شد که برای اکتساب معاش اشتغالی به دست بیاورد بدین جهت در دادگه عرایض نویس شد و تا پایان زندگی از این راه امرار معاش می کرد. چند ماه پیش از وفات، به کمی اختلال حواس گرفتار شد و در کوچه ها و خیابانها شعرهای خود را با صدای بلند می خواند و دیوانه وار به هر سومی گشت، تا این که آشنایان و دوستان نیز از وی کناره جستند. بالاخره در همین حال به تاریخ دهم آوریل ۱۹۳۹م چشم از این جهان فانی پوشید و در قبرستان وزیر باغ در پشاور مدفون شد، قاضی قضا روحی (۱۸۷۹-۱۹۵۷م) یکی از فارسی گویان معاصر پشاور در این بیت ماده تاریخ وفات بیدل را نظم کرده است.

سال رحلت روحی آشفته حال گفت «بیدل شاعر شیرین مقال»

(۱۳۵۸ هجری قمری)

۱- ادبیات سرحد، ج ۳، تألیف فارغ بخاری، پشاور ۱۹۵۵م، ص ۲۲۴.

سبک و آثار

دیوان بیدل به نام «سوز بیدل» ۱ در سال ۱۹۳۱ م/۱۳۵۱ هـ ق به کوشش خود شاعر به زیور طبع آراسته شد. از شاعران آن زمان پیشاور، بیدل تنها شاعر خوش بختی است که دیوانش در دوره زندگی وی به چاپ رسیده و شاعران شهیر شبه قاره از کلام وی تجلیل و تحسین کردند. دیوان وی دارای سه قسمت است: کلام اردو، کلام فارسی و تقاریظ از استادان فن شعر مانند بیخود دهلوی، ریاض خیرآبادی و نوح ناروی -

در بخش فارسی دیوان وی قطعاتی از هر نوع شعری می بینیم، از جمله: قصیده، غزل، مرثیه، رباعی، قطعه و غیره که به روش سبک استادان قدیم گفته است و جز پارهایی از غزلیات عاشقانه وی که به سبک سهل و ساده سروده شده است، دیگر هیچ جنبه ابتکاری در شعر او نیست. سبک بیدل در اصل سبک بین بین است. وی از لغات مشکل و اصطلاحات علمی اجتناب می کند و سعی می کند که به زبان روان سلیس و آسان بسراید و این روش بیدل را شاعران بعدی دنبال کردند و شعر فارسی را از سبک هندی به سبک بازگشت رسانیدند.

بیدل بی باکانه به کلام استادان فن خرده گیری می کرد و در اظهار نظر خود تأملی روا نمی داشت، حتی خود در حضور آنان بر کلام شان انتقاد می کرد و خود را از دیگران بهتر و با کمال تر می شمرد ولی با این همه خود ستایی و خود بینی در کلام وی تظاهر دیده نمی شود. بیجا نیست اگر اینجا اقوال چند نفر از منتقدین بیدل را به عنوان نمونه به یاد آوریم ولی اول باید دید که خود شاعر در مقدمه دیوان خود چه می گوید:

«از ایام صباوت ذوق شعری داشتم و بالآخره از محضر امیرالکلام حسان الہند مولانا محمد خان متخلص به غریب سہارنپوری استفادہ نمودم و این ذوق را بہ پایہ کمال رسانیدم و دیوان خود را بہ زبان اردو و فارسی ترتیب دادہ بہ نام «سوز بیدل» انتشار دادم و علماء و مشاہیر عصر تقاریظ و قطععات تاریخ

۱- سوز بیدل، چاپ پیشاور، ۱۹۳۱ م، مقدمه.

برایش نوشتند و پس از مردن من این یادگار زنده را از خود درین جهان می گذارم چون اولاد نرینه ندارم» .

بیخود دهلوی ۱ در تقریظ منظوم اردوی خود چنین می گوید :

«بیدل شاعر با کمال است و دیوانش بی مثال است . در کلام وی شوخی و شیرینی ، مضامین بکر پاکیزه خیالی و تصوف و عرفان دیده می شود . شعر هایش گاهی بلیغ گاهی فصیح و گاهی سهل الممتنع می باشد» .

ریاض خیر آبادی ۲ در تقریظ به زبان اردو چنان گفته است :

«قدرت کامل بر هر دو زبان اردو و فارسی داشت . دیوانش دارای غزلهای مرصع است» و به عنوان نمونه این شعر بیدل را آورده است .
برو چو اشک ز چشمم بیاچو سوز به دل هزار بسار برو صد هزار بار بیا

فارغ بخاری می نویسد :

«سبک بیان بیدل صاف و ساده و پاکیزه است . هرچند که در تخیل تازگی و در موضوع تنوعی ندارد ولی در محاوره و توصیف از پیشروان خود سبقت برده است سادگی ، خونی کلام بیدل و فقدان عمق فکری ، عیب طرز وی است» .

انتخاب از غزلیات

کو قاصدی به او برساند پیام ما	باد صبا نمی گذرد از مقام ما
تا روی دوست در دل ما جلوه بر فروخت	فارغ ز مهر و ما دشده صبح و شام ما
از تشنگی به میکده بیتاب گشته ایم	ساقی بیار باده که خالی است جام ما
باروی تست رونق بازار عاشقان	ای در قیام حسن تو باشد قیام ما
نازم به بخت خویش که آن پادشاه حسن	«بیدل» مرا بخواند کجا ای غلام ما

۱- سوز بیدل ، پشاور ، ۱۹۳۱ م ، مقدمه .

۲- ایضاً .

۳- ادبیات سرحد ، جلد سوم ، تألیف فارغ بخاری ، پشاور ، ۱۹۵۵ م ص ۲۲۴ .

خشک و تر اندر ره عشاق هر جا دشمن است
 خار صحرا دشمن است و موج دریا دشمن است
 چشم و گیسو، قد و قامت، روی زیبا دشمن است
 آن پری بهر نظر بازان سراپا دشمن است
 درد از درمان فزون گردد برو ای چاره گر
 درد میندان محبت را مداوا دشمن است
 نیست در راه محبت جز خطرهای عظیم
 صد بیابان است در هر گام صد جا دشمن است
 «بیدل» از دست دل دیوانه ام آفت به جان
 این عجب بین در بر ما مونس ما دشمن است

از پی حسن تو هر کس به تمنا گستاخ
 جلوۀ روی تو کرد است همه را گستاخ
 تاب نظاره نداری که جالش بینی
 سرنگون شد زخجالت به گلستان آخر
 مانع اهل ادب شوخ نگاهی باشد
 شیخ در کعبه و ترسا به کلیسا گستاخ
 ورنه من بودم و نی دیده بینا گستاخ
 منکر چشم تمنا به تمنا گستاخ
 سوی تو دید مگر نرگس شهلا گستاخ
 به جالش منگر بیدل شیدا گستاخ

چشم بسوی یارم و یارم نظر نکرد
 یا رب کدام هوش ربا جلوۀ برفروخت
 هیچش نشد ز حال دل مبتلا خبر
 بیدل به ماتم تو جهانی فشانده اشک
 دل مبتلای عشقش و عشقم اثر نکرد
 کس این چنین مرا ز خبر بی خبر نکرد
 شاید صبا به کوچۀ جانان گذر نکرد
 این طرفه تر که یار مگر چشم تر نکرد

جانم رسید بر لب و جانان نمی رسد
 تا ماه من به مجلس رندان نمی رسد
 از ممکنات نیست حصول وصال دوست
 جان را نثار کن که بیای وصال دوست
 بیدل شب فراق ندارد مگر سحر
 دردی است دردم که به درمان نمی رسد
 سامان بزم عیش به سامان نمی رسد
 دست گدا به دامن سلطان نمی رسد
 «هر کس که جان نداد به جانان نمی رسد»
 چون داستان غم که به پایان نمی رسد

باز بهار گل و صهبها رسید
 مژده رسانم بتو ای عندلیب
 موسم عیش و طرب ما رسید
 رفت خزان موسم گمها رسید
 ناله کنان بلبل شیدا رسید
 «بیدل» یک قطره به دریا رسید
 از مسدد همت پیر مغان

قادری (۱۸۵۶-۱۹۴۰م)

شرح احوال

میان علی محمد متخلص به قادری فرزند میان بهاء الدین ابن میان محمد صالح به سال ۱۸۵۶ میلادی در خانواده دانش دوست و علم پرور در «لارکانه» متولد شد. زبان و ادبیات فارسی را در خدمت اساتید معروف آن دیار آموخت ولی ذوق شعری وی در مصاحبت عمویش که غلام محمد متخلص به گدا بود و به زبان فارسی و سندی شعر می گفت، آرایش گرفت. میان محمد صالح یکی از صوفیان معروف آن دیار بوده و قبرش در لارکانه زیارتگاه مریدان است و هر سال روز وفات آن عارف بزرگ که پانزده شوال می باشد، جمع کثیری در جوار مزارش برای ابراز احترام گرد می آیند. او این غزل فارسی که قادری بنا بر تشویق عمویش گفت به مطلع زیر است.

نشسته بر درت این داد خواه است ز مسدتها به امید نگاه است

وقتی که این غزل فارسی را پیش بزرگان خود خواند، همه خوشحال شدند و تحسین و آفرین کردند و در تمام شهر شیرینی تقسیم کردند که قادری مانند اسلاف سخنور خود به زبان فارسی شعر سروده است.

قادری مردی متدین و منتهی بود. وی مسافرت‌هایی برای زیارت و حج به کشورهای حجاز و عراق و ایران کرده بود. او در علم طب هم ید طولی داشت و طبابت را پیشه خود ساخته بود. شهرت شعر و سخن و عرفان و حکمت و تصوف و طب وی تمام نقاط وادی سند را فرا گرفت و بنا به دعوت دوستان و مریدان و شاگردان خود مسافرت‌هایی به شهرستانهای مختلف می

۱- دیوان قادری، مقدمه، لارکانه، ۱۹۳۰م.

کرد و از علوم و فیوض خود طالبان علم و دانش را مستفیض می نمود.

او فعالیت‌های اجتماعی را هم دوست می داشت و برای رفاه و بهبود همشهریان خود کارهای نمایان انجام داده است و چندین بار به سمت مستشار شهرداری انتخاب گردیده و سالها عضو هیئت انتظامی شهرداری بوده است. وی برای مدتی به ریاست کمیته بهداشت شهرداری لارکانه نیز انتخاب شد و مأموریت خود را به خوبی انجام داد. او بانی بزم مشاعره در لارکانه بود و در جلسات ادبی آن انجمن، شاعران شهر لارکانه و حومه آن، اشعار فارسی و اردو و سندی را می خواندند. وی بعض اوقات تصحیح اشعار دیگران را بر عهده می گرفت. سال وفات او ۱۹۴۰ م می باشد.

سبک و آثار

در اشعار قادری افکار عرفانی و تصوف و حکمت بیشتر دیده می شود. وی اندیشه های صوفیانه را در لغات ساده و کلمات آسان بیان می کرد. شعر هایش روان و پراز حقایق عرفانی و دقایق حکمی می باشد. بیشتر به زبان سندی شعر سروده و قدرت شاعری وی از منظومه های سندی او پیدا است ولی اشعار فارسی وی نیز حاکی از طبع روان و لطف بیان اوست. مادر سخنان منظوم وی مضامین حکمت و نصیحت و احساسات ملی را می بینیم.

اشعار نعتیه قادری به عنوان «گلدسته نعت قادری» به سال ۱۹۳۵ م در اداره مجله مخزن به چاپ رسید. این مجله را خود قادری اداره می کرد. مجموعه اشعار سندی و فارسی قادری به نام دیوان قادری به سال ۱۹۴۰ به اهتمام آقای غلام عباس فرزند مرحوم میان دوست محمد قادری به چاپ رسیده است.

نمونه اشعار:

کنم قربان برو جان و جگر را
نبویم از چمن بسوی دگر را
نمی خواهد دلم باد سحر را
بیاید در نظر صاحب نظر را

اگر بینم من آن رشک قمر را
ز بسوی گدخی هستم چو بلبل
چو آه سرد دارم هر سحر گاه
جمالش جلوه گر در باغ عالم

کجا شد قصر کسری تخت و تاجش
چو دل از دوریش پردرد گردد
بنوشان از شراب شوق جامی
بس است این سبز خیمه رهگذر را
چرا از دل کشم تیر نظر را
فقیر قادری تشنه جگر را

نشسته بر دوت این داد خواست
بیا بنشین به چشم من چو مردم
به گوشت کی رسد آه و فغانم
ترا ای شاه خوبان ناز و غمزه
تو رشک ماه کنعانی به صورت
بیا ای قادری بیخود زخود شو
ز مدتها به امید وصال
که دارم چشم چون نرگس به راحت
بسی بالا تر است آرام گاهت
به تسخیر دلم بس این سپاهت
که خوبان جهان شد خاک راحت
بجز مستی در آنجا نیست راحت

گرچه از ضعف قدم وارد منزل نشدیم
بهره او به خدا ساعتی غافل نشدیم
منزل شاهد مقصود دو گام دل ما ست
حیف صد حیف که ماهم قدم دل نشدیم
دلریا برد به شوخی دلم و غم بگذاشت
جانشین غم شده در سینه که بیدل نشدیم
گردش چرخ چو امواج دواند ما را
من به آسودگی چون موج به ساحل نشدیم
جان به یک غمزه ابروش سردم خندان
شکر صد شکر که شرمندۀ قاتل نشدیم
قادری ام به گدایی به درت آمده ام
جز درتو به در دیگری سائل نشدیم

فغان که دشمن ما دوره زمانه شده
دلم چو خانه زنبور خانه خانه شده
زپای کوبی گوان گردش افلاک
بین که خرمن آرام دانه دانه شده

بغیر دام اسیرم بہ خانہ صیاد
 مرا قفس زازل همچو آشیانہ شدہ
 ہزار شکر مہ من بیا بہ چشم نشین
 کہ از قدوم تو روشن غریب خانہ شدہ
 تصور گرہ زلف اوست در دل من
 دلم زسپہرہ آن مار پیر خزانہ شدہ
 کسی کہ نرم بینی بدان کہ سنگ دل ست
 نہان بہ پنہ نگر سخت پنہ دانہ شدہ
 مقیم در دل ماقادری فراق کہ بود
 شب وصال صنم از دلم روانہ شدہ

عادل عاقلی (۱۸۵۱-۱۹۴۱م)

شرح احوال

محمد عادل فرزند آخوند اللہ نواز پسر محمد عادل در قبیلہ سومرہ روز جمعہ پانزدہم ستمبر ۱۸۵۱م در دہکدہ «کنگری» در ناحیہ سکر پا بہ عرصہ وجود نہاد . چون در شعر «عادل و عاقلی» تخلص می کرد و رحل اقامت نیز بہ دہکدہ بی بہ نام «عادل» نزدیک شہر لارکانہ افکنده بود ، بدین سبب بہ نام عادل عاقلی شہرت یافت .

عادل تحصیلات مقدماتی را از پدرش فرا گرفت و سپس در محضر استادان بنام آن دیار مانند مولوی نبی بخش عباسی لارکانوی و مولانا غلام محمد صدیق شہزاد کوتی و مولانا غلام محمد کمال دیروی بہ کسب علوم پرداخت و چون بسیار با قریحہ بود وجودت ذہن داشت ، درخرد سالی در علوم متداولہ کامل گردید ، بہ طوری کہ او را علامہ و مولانا لقب دادہ اند .

وی پس از تکمیل تعلیم ، سالک راہ تصوف گشت و بہ مولانا نظر محمد بہاولپوری عارف وقت دست ارادت داد و پس از آن در اطراف و اکناف آن ناحیہ بہ سیاحت پرداخت و در ہر شہر و دیار جمعی را مفتون سخنان خویش ساخت و سپس بہ دربار پیر حزب اللہ شاہ المعروف بہ «پیر صاحب تخت» پیوست . وی خود شاعر پارسی گوی خوبی بود و مسکین تخلص می کرد و دیوان اشعار فارسی

از وی به یادگار مانده است. پیر مزبور که جد بزرگ پیر پگاروی معروف امروز بود، علم دوست و عالم پرور و شعر شناس و شاعر نواز بود، و در مجلس وی عده کثیری از دانشمندان و شاعران و هنرمندان و نقاشان حضور داشتند.

پس از وفات پدر، محمد عاقل در دهکده همنام خود «عاقل» سکنی گزید، چندی در مدرسه اسلامی لارکانه علوم دینی را تدریس کرد و سپس در دبیرستان خیر پور رئیس کرسی الهیات شد. عاقل تمام عمر خود را در درس و مطالعه و کسب علوم ظاهری و فیوضات باطنی گذراند و کتابهای نادر و نایاب را گرد آوری نمود و صدها نسخه های خطی را به قیمت های گزاف خرید و در اواخر عمر در لارکانه مغازه کتابفروشی باز کرد. به قول آقای پیر حسام الدین راشدی نویسنده و ایرانشناس معروف پاکستان، در کتابخانه شخصی عاقل عاقلی نسخه های خطی و عکسهای قدیمی موجود هست که به قلم استادان فن چون میر علی کاتب مشهدی و بهزاد و غیرهم کتابت و نقاشی شده است. و بعضی از آن نوادر را دولت پاکستان و کتاب شناسان از زیب عاقلی پسر محمد عاقل خریداری کرده اند.

این شاعر معروف ناحیه سند که از دیر زمان مهد زبان و ادبیات ایران بوده است، در دهم شعبان ۱۳۶۰ هجری قمری مطابق به سوم سپتامبر ۱۹۴۱ میلادی پس از عمری خدمت در راه علم و ادب از این سرای فانی به جهان جاودانی شتافت و دو دختر و پنج پسر به یادگار گذاشت که از آنها سه پسر به نام عبدالفتح عبد عاقلی، غلام سرور عاقلی و زیب عاقلی شاعران معروف سندی زبان می باشند.

در نهضت آزادی خواهی نیز مولانا عاقلی شرکت نموده و همچنین در حزب جمعیت العلماء فعالیتها نشان داده و از طرف این حزب مفتی شهر لارکانه هم شده بود.

سبک و آثار

محمد عاقل عاقلی در چهار زبان عربی و فارسی و سندی و سرائیکی شعر

۱- گویشی است که از زبان پنجابی مشتق است و اهالی شهر ستانهای بهاولپور در آن گویش تکلم می کنند.

می گفت . وی اشعار خود را با یک آهنگ و ترنم خاص و آواز دلنواز قرائت می کرد که از استماع آن شنوندگان در وجد می آمدند . او شاعر پر نویس و زود گوی بود و در نظم کردن ماده های تاریخ مہارتی خاص داشت . تاریخ وفات میان علی محمد قادری پارسی گوی دیگر را چنین به نظم آورده است :

عاقلی چون زپی کتبہ لـوح قبرش
از خرد کرد طلب مصرع تاریخ وصال
وقت و روز و سن و تاریخ و مہش یکجا گفت
«فجری از یوم احد ہم ہم از شہر شوال»

(۵۱۳۵۹ق)

دیوان اشعار سندی عاقل بہ چاپ رسیدہ است ولی مجموعہ اشعار فارسی ہنوز طبع نشدہ و بیاض خطی اشعار فارسی عاقل نزد پسرش زیب عاقلی محفوظ است و نگارندہ از مشارالیه تقاضا کردہ است کہ بہ زودی برای چاپ آن اقدام نمایند . چند رسالہ دیگر نیز از عاقل باقی ماندہ است کہ تا کنون منتشر نشدہ است . چنانکہ از اشعار او پیدا است ، سبک شعر فارسی وی سبک ہندی است و در انواع سخن از قبیل قصیدہ و غزل و مثنوی و قطعہ و رباعی شعر سرودہ است و مانند راہ و رسم معمول غالباً حمد و نعت و منقبت ساختہ است ۔

نمونہ اشعار :

حمد خدا

ماء و فلک طیرو سمک دیو و مسلک جن و بشر
شاه و گدا پیر و جوان مر دوزن و دخت و پسر
وز شکر داد ار جہان باشند گر جملہ زبان
سال و مہ روز و شب و صبح و مسا شام و سحر
تاہم زحمد لایقی دانی چنانش اندکی
برگ از چمن موی از بدن تار از رسن عشر از عشر
از قدرتش آمد بہ در ہمچون عروس جلوہ گر
آب از گہر گوہر زخم نم از بخار منکسر

ای عالم خفی و جلی بخش از برای عاقلی
ایمان و دین نور و یقین علم و عمل فضل و هنر

قصیده

کیست آن سردار عالم مظهر کامل که هست
در میان حق و باطل نور او شمس النهار
اولین نور تجلی آخرین تکمیل دین
صورت اسماً حسنی معنی سرو جهان
ناظم هر چار گوهر داور هر پنج حس
مالک هر هفت دوزخ فاتح هر هشت دار
رهنمای هر دو عالم آن که در یک چشم زد
برگذشت از چار حد و هفت خط و شش دثار
باسحاب دست او هر هفت دریا یک حباب
باشرار قهر او هر هفت دوزخ یک شرار

صغیر - فتح محمد (۱۸۸۳-۱۹۲۲م)

شرح احوال

حکیم فتح محمد متخلص به صغیر و حکیم در قصبه «مهبوان» در شهرستان «دادو» در سند به سال ۱۳۰۰ هـ ق/ ۱۸۸۳ م پا به عرصه جهان نهاد. چون در ایام کودکی پدرش وفات یافت ناچار برای تحصیل علوم، زاد گاه خود را ترک کرد و به قریه «سیتا» به خدمت مولوی محمد صدیق پیوست و در محضر او علوم مقدماتی را آموخت و سپس بنا به امر بزرگان خود به وطن مألوف مراجعت نمود، ولی شوق تحصیلات عالی، او را برآن داشت که با کسب اجازه از بزرگان خانواده اش به خدمت استاد محترم خود باز گردد و علوم معقول و منقول را از وی بیاموزد. چون پیشه آبایی وی طبابت بود، از این نظر علم طب را در خدمت برادر بزرگ خود حکیم حاذق محمد زمان عباسی، فراگرفت، و چون باهوش و زیرک بود، بزودی

در آن فن مہارتی بسزا بہ دست آور دو از دانشگاه پنجاب گواہینامہ «حکیم حاذق» را دریافت نمود .

سبب آغاز شاعری وی نیز داستان جالبی دارد . می گویند شیخ سعدی را در رؤیا دید کہ بر پشت وی دست شفقت گذاشت ، چون بہ وقت سحر بیدار شد طبع خود را فوق العادہ روان و مایل بہ شاعری یافت و اشعار موزون و متقی فی البدیہہ برزبانہش جاری شد . بعداً کلام وی در مجلہ های ادبی انتشار یافت و چون علامہ محمد عثمان استاد دانشکدہ «سند مدرسہ» کراچی شعر حکیم را در مجلہ بی دید کہ تمام ابیات صنعتی داشت کہ در آن از بکار بردن حروف نقطہ دار خود داری شدہ بود ، خیلی متحیر شد و سفارش کرد کہ حکیم فتح محمد را بہ جای خودش رئیس قسمت فارسی و عربی «سند مدرسہ» بکنند . وقتی کہ حکیم برای مصاحبہ بہ «سند مدرسہ» رسید جوانی بیست و یک سالہ بود و ازین رو موجب تعجب محمد عثمان گردید . چون علامہ او را دید ، گفت : «سن فکر می کردم کہ شا مردی سالخورده هستید ولی اکنون خود را با جوانی روبرو می بینم» و حکیم ہم بہ علت کمی سن خویش از قبول شغلی در آن مدرسہ اعتراض داشت ولی بہ اصرار علامہ مزبور تن بہ قبول داد و در آن مدرسہ بزرگ کہ کانون علوم و فرهنگ اسلامی بود ، بہ تدریس پرداخت . یکی از فارغ التحصیلان آن مدرسہ قائد اعظم محمد علی جناح مؤسس پاکستان بود .

پس از چندی بہ علت شیوع وبا و طاعون در کراچی ، حکیم فتح محمد شہر را ترک کردہ بہ اتفاق برادر کوچک خود ، حکیم قاضی عبدالقیوم ، بہ وطن بازگشت و بہ طبابت پرداخت و بعد از مدتی بہ حیدرآباد سند رفت و در آنجا مطبی دایر کرد و چندی در آن شہر بماند و سپس بہ کراچی آمد و درمانگاہی بزرگ برپا نمود کہ هنوز ہم باقی و محل رجوع بیماران است کہ فرزند او حکیم محمد حسن در آنجا بہ کار پزشکی پرداختہ رونق و شکوہ آنرا افزوده است .

حکیم ، گذشتہ از خدمات علمی و ادبی و طبی ، در امور سیاسی و اجتماعی کشور نیز از پیشقدمان آن ناحیہ بود . هنگامیکہ مسلمانان سند در زمان انگلیسیان در صدد جدا کردن آن ایالت از قلمرو استان بمبئی برآمدند ، حکیم فتح محمد در پیشا پیش آنان بہ مجاہدات پرداخت و همچنین در زمانی کہ نہضت خلافت

سراسر شبه قاره را فرا گرفته بود ، حکیم زمامداری آن نهضت را در سند به عهده داشت .

روزی در یک جلسه پذیرائی تصادفاً حکیم باحاکم خیر پور که بسیار ادب دوست و دانش پرور بود ، روبرو شد و چنان تحت تاثیر حسن اخلاق و افکار آزادی خواهانه وی قرار گرفت که فی البدیهه قصیده بی در مدح او به نظم کشید با وصف اینکه او هیچ کس را مدح نمی کرد و مطلع قصیده که به صورت ترکیب بند نوشته بود ، چنین است :

توشیر نیستان سیاست هستی توسرو گلستان ریاست هستی
و در آخر گفت :

نسی چایلسی گر نه تملق بازم همسایه درگاه شه شهبازم ۲
این پیشکش من به محبت پذیر تابرسر اقران و امثال نام

حاکم خیرپور که مسلمان استقلال طلب و مردی شاعر نواز بود ، از شنیدن این چکامه خشنود گردید و برآن شد که در ولایت خویش مقامی ارجمند به حکیم واگذارد ولی آن شاعر وارسته که طالب جاه و مقام نبود ، از قبول آن پوزش طلبید و دنباله کار های خویش را بگرفت . حکیم در عرصه سیاست فعالیت‌هایی فوق العاده نشان داده است . در جنبش های ملی و نهضت‌های آزادی خواهی ، وی در ردیف اول مجاهدان آزادی بود . در نهضت خلافت با مولانا محمد علی و مولانا شوکت علی به زندان رفت . بعلاوه حکیم ، عضو فعال بلدیہ و وکیل پرکار مجلس شورای ملی نیز بود .

منزل حکیم مرکز مجامع علمی و ادبی بود و در ایام فترت ۳ که به علت سلطه بیگانگان زبان و ادب فارسی رونق خود را از دست داده بود ، وجود حکیم در سند تنها نقطه امید ادیبان و شاعران و همچنین انقلابیون و ملیون بود .

۱- ریاست در پاکستان به معنی ولایت و ایالت می آید .
۲- اصل حکیم فتح محمد از قصبه سہوان است که در آن قصبه درگاه حضرت لعل شہباز قلندر زیارت گاہ مردم آن ناحیه است و از این نسبت آن را سہوان شریف ہم می گویند .

۳- ایام فترت زبان و فرهنگ فارسی در پاکستان و هند (۱۸۵۷-۱۹۴۷م) -

اوپس از سالها پیکار برای آزادی ملک و ملت و خدمات گرانمایه به علم و ادب ، روز دوازدهم دسامبر ۱۹۴۲م/۱۳۶۱ هجری قمری از این سرای فانی به عالم جاودانی شتافت . پسرش حکیم محمد حسن که سفیر کبیر سابق پاکستان در افغانستان بود ، پس از تأسیس پاکستان اولین رئیس بلدیة کراچی گردید .

سبک و آثار

بیشتر آثار حکیم فتح محمد به زبان سندی است . نمونه مختصری از اشعار فارسی وی که فعلاً در دسترس نگارنده است ، برای تعیین سبک وی کافی نیست ولی از کتاب «آفتاب ادب» که حکیم در پیرامون علوم معانی و بیان و عروض و صنایع و بدایع به زبان سندی نوشته است ، پیدا است که او شاعری توانا بوده است و فنون شعر را عمیقاً مطالعه کرده است . این کتاب پس از وفات وی به کوشش فرزند سعادت مندش ، حکیم محمد حسن ، به سال ۱۹۵۶م در حیدرآباد طبع گردیده است . او اثر نویس بزرگ زبان سندی و شاعر معروف سندی و فارسی بود . مقالات و اشعار وی در روزنامه ها و مجله های معروف کشور انتشار یافته است . وی تصانیف بسیار دارد که اینجا به ذکر بعضی از آنها می پردازیم :

- | | |
|---------------------------------|----------------|
| ۱- میرن جی صاحبی | ۶- حیات النبی |
| ۲- کمال و زوال | ۷- اخلاق النبی |
| ۳- ابو الفضل و فیضی | ۸- بهار اخلاق |
| ۴- نور الایمان مقدمه تفسیر قرآن | ۹- آفتاب ادب |
| ۵- مناجات دلنشین | |

نمونه اشعار :

احوال جهان آنچه که محتاج بیان نیست
اینست که در عالم امنی و امان نیست
در بازوی من قوت دشمن فکنی هست
صد حیف که در دستم ، تیری و کمان نیست
من گرچه حکیمم بخدا هیچ ندانم
کس همچو منی هیچ بدان هیچ ندان نیست

ای رهگذر از خاکم بر خوان تو قلی چند
افشان به سر گورم برگی و گلی چند
قطعهٔ تاریخ وفات که خود چندی پیش از مرگ سرود .
چون به دنیا ز عالم بالا گشت طالع چونجم طلعت من
سیزده صد ز ہجرت حضرت در گذشتہ کہ گشت ہجرت من
(۱۳۰۰ھ تاریخ تولد)

می روم باز سوی آن عالم سفری طی بہ طرفتہ العین شد
بس تکاپو نمودم و حاصل عزت از جانب خدا باشد
ہم بہ دست خدا حیات من است مسلم ملت محمد است
مشت خاکم بہ خاک پیوستم کہ ہمین آخری است رحلت من
آفرین ہا بود بہ ہمت من نشدہ غیر آنچه قسمت من
ہم بہ دست وی است ذلت من موت من چون از وست نعمت من
مذہب حنفی است عزت من «مشت خاک» است سال رحلت من

۱۳۶۱ھ ق

روشن (۱۸۹۰-۱۹۴۲م)

شرح احوال

محمد اسمعیل الفاورقی المجددی نقشبندی متخلص بہ روشن فرزند مولانا محمد حسین سرہندی روز پنجم ماہ ذیقعدہ ۱۳۰۷ ہجری قمری ۲ برابر با ۲۴ ژوئن ۱۸۹۰ میلادی ، در دہکدہ تکر ، در ناحیہ حیدر آباد سند، متولد گشت و تاریخ ولادت خود را بعداً چنان نقل کردہ است .

چون جست روشن سال ولادتش الحال
بہ فکر فاترش آمد «ہزار باغ کمال»

۱۳۰۷

- ۱- حکیم این شعر را گفت و وصیت کرد کہ ہر سنگ مزارش نقرہ کنند .
- ۲- دیوان روشن (حالات مصنف از پسرش محمد اسحاق) میر پور خاص، ۱۹۱۵م ،

صفحہ ح .

روشن تحصیلات علمی خود را در کمترین مدت نزد جد بزرگوار خود و حافظ یوسف و پسرش حافظ هارون متخلص به «دلگیر» و علای دیگر آن زمان به پایان رسانید و سپس زینت بخش مسند علم و ارشاد و هدایت گردید. او تبلیغ و تائید مذهبی و ملی را از فرایض دینی خودی دانست و خدمات اجتماعی ارزنده انجام داد، از آن جمله شرکت در ده جهاد برای ساختن مسجد منزل گاه «سکر» و تحریک خلافت و مسافرت به حجاز، برای شرکت در مؤتمر عالم اسلامی به سال ۱۳۶۵ هـ/ ۱۹۲۶ م با همراهی علامه سید سلیمان ندوی متوفی ۱۹۵۳ م و مولانا محمد علی جوهر و مولانا شوکت علی و تأسیس حزب مسلم لیگ در سند است. او سالها ریاست جمیعت العلماء شهرستان «تھر پارکر» را به عهده داشته است.

روشن به عمر ۵۲ سالگی شب دوشنبه چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۶۱ هـ (۳ ژوئن ۱۹۴۲ م) در کراچی جان به جان آفرین سپرد.

سبک و آثار

از دیوان روشن پیدا است که او به استقبال غزلیات استادان قدیم، غزلب سروده است. اشعار روشن، مطبوع و دلپذیر و دارای معانی دقیق و افکار بدیع می باشد. او اندیشه های خود را بخوبی در پرده الفاظ پوشانده و به زبان شعر عرضه داشته است.

روشن تصنیفات بسیار دارد و از آن جمله کتابهای ذیل معروف است:

- ۱- دیوان روشن (فارسی) -
- ۲- انشای روشن و خطبه های منظومه و منثور (فارسی).
- ۳- نسیم چمن در تتبع نفعه الیمن (فارسی).

۱- چون در دوران مسافرت خود در مدینه مزارات جنت البقیع را دید که همان سال منهدم شده بودند، این اشعار را گفت:

کردی به اهل بیت رسول این قدر جفا	باری دگرسان یزید ای یزیدان نجد
آمد به جوش خون شهیدان کربلا	در سر زمین یثرب گویی ز ظلم تو
هستند از جفای تو در نوحه و عزا	اهل زمین چه بلکه ملایک بر آسمان
	و جای دیگر می گوید:
می نمایند هـ-هـ-هـ بیروی بولمبسی	این و هابی منشان مدعیان سنت

۴- جواهر نفسیه در فن تصوف.

۵- دیوان روشن (سندی).

۶- خطبات مندی (منظوم).

مجموعه آثار منظوم فارسی وی به نام «دیوان روشن» به سال ۱۳۸۱ هـ
۱۹۶۱ م در میرپور خاص چاپ شده که دارای انواع شعر می باشد و آن
را دیوان «بوالعجب» هم نام کرده اند -

در اول دیوان این بیت درج است :

از دل روشن برای دیدگان / خون دل صد کا روان آید همی

قصیده بی در «حمد» خداوند و اینک چند بیت از آن :

بوالعجب ماندم زاعلی شانت ای رب العلا
هست ادنی قدرتت چون خلقت ارض و سما
انچه کلمک قدرتت بنوشت نتواند کسی
تا که چون حرف غلط حک مازد آن حرف قضا
هرچه خواهی بی رفیق و بی معاون می کنی
هرچه سازی می توانی ساخت بی چون و چرا
ببدا گسترده ای فرش زمین بالای آب
بی ستون افراختی برفرق ما سقف سما
پادشاهیت ندارد انتہا دارم یقین
ای شه کون و مکان چون ابتدایت ابتدا

در آخر دیوان ، تاریخ طبع دیوان روشن ، رادکتر غلام مصطفی خان ،
رئیس قسمت اردو درد انشگاه حیدرآباد سند ، درین بیت نظم کرده است :

داستان آن عیجب و حرف حرف آن بدیع ۱۳۸۱ هـ ق
طبع روشن روشن است از طبع این دیوان بدیع ۱۹۶۱ میلادی

و اینک قطعاتی چند از دیوان روشن بطور نمونه اینجا درج می شود :

۱- دیوان روشن ، میرپور خاص ، ۱۹۶۱ م (به تشکر آقای حسین جعفر حلیم) .

نعت رسول در تتبع امیر خسرو که در مدینه سرود

بیا سوی مدینه تاییابی صد قرار اینجا
گل اینجا سبزه اینجا گلشن اینجا جویبار اینجا
چه خوش باشد که سازم فرش راه سید الکونین
دل اینجا دیده اینجا ، سینه اینجا جسم زار اینجا
نماید بی نیاز از باغ جنت نزهت طیبه
گل اینجا سنبل اینجا سوسن اینجا لاله زار اینجا
چو نقش پا نهد بر آستانش هر سرافرازی
سر اینجا گردن اینجا افسر اینجا افتخار اینجا
به صبح و شام روشن از خدای ذو المنن خواهد
مکان اینجا وطن اینجا جوار اینجا مزار اینجا

غزل

چه خوش بود که بیای شبی به خانه ما
چه خوش بود که بنوشم ز جام لعلت می
چو نیست باد صبا را گزر به محفل تو
خزان هجر گزشت و بهار وصل رسید
چسان به رقص نیاریم «بسمل و دلگیر»
بخوان به مجلس احباب این غزل روشن
کمی چو مطلع خورشید آشیانه ما
در آن زمان که کسی نیست درمیانه ما
به تو که گوید احوال عاشقانه ما
هزار شکر از آن خالق یگانه ما
از آن که نشئه صهبا است در ترانه ما
که نیست شاعری مثل تو در زمانه ما

غزل

مرا به باغ نه فصل بهار شد باعث
درین بهار به توبه شکستم یارب
به عزم صید به سویم همی رسد دلبر
کدورت از دل صافش به گریه می شویم
چرا به ناله و افغان زمن ملول شود
مرا ز طاعت مقصود نیست باغ بهشت
ولیک مقدم آن گل عذار شد باعث
شراب و سبزه و جوی و نگار شد باعث
هزار شکر که او را شکار شد باعث
به اشک ریزی من این غبار شد باعث
به ناله ام چو غم آن نگار شد باعث
ولیک «روشن» از آن دید یار شد باعث

مشرده ای دل که نگارت ز سفر می آید
 سویت از راه کرم بار دگر می آید
 بخت بیدار من هر چند که در خواب رود
 خواب از دیده غمد یده بدر می آید
 عجب این است به شب زلف توام ییاد بود
 ییاد روی تو مرا وقت سحر می آید
 بسکه بگریستم از هجر توای شوخ اکنون
 جای اشک از نظرم لخت جگر می آید
 این همه «روشنا» از فیض لب یار تو هست
 که به وصفش ز غزل طعم شکر می آید

باز در جسم جان همی آید	نور در دیدگان همی آید
مطمئن باش ای دل بی تاب	صبر و تاب و توان همی آید
شکر ایزد که در شب هجران	آفتاب جهان همی آید
نو بهاری پس از خزان اکنون	باز در بدوستان همی آید
«روشنا» آن کسی که دل می خواست	از درت ناگهان همی آید

بینم به گل رویش گر غصه کند یاری
 کس چید کجا گلهای سرزنش خاری
 در عمر نسازم من یک روز قضا روزه
 گر از رطب لعاش حاصل کنم افطاری
 خواهم که فنا گردد زود این تن فرسوده
 گریاد برد خاکم در کوچه دلداری
 آن کیست که او سنجید باحلم تو جرم من
 تو طرفه خطا پوشی من طرفه خطا کارم
 صد بار ز دست تو گر کشته شود «روشن»
 سر بر قدمت بنهد گوید که دگر باری

ناصر الملک ناصر (۱۸۹۷-۱۹۴۳م)

شرح احوال :

محمد ناصر الملک ناصر پسر شجاع الملک والی «چترال» در غره ماه
جادی الاول ۱۳۱۵ هـ ق ۱ (۲۹ سپتامبر ۱۸۹۷م) دیده به دنیا گشود. وی
تحصیلات ابتدایی را در چترال به پایان رسانید و به پیشاور آمد و در دانشکده
اسلامیه پیشاور که مرکز آموزش بسیاری از دانشمندان پاکستان بوده است،
مشغول تحصیلات عالی شد و درجه لیسانس را از همین دانشکده اخذ نمود.

وی پس از وفات پدرش شجاع الملک، مهتر (حاکم) چترال شد و نخست در
ارتش بریتانیا به درجه سروانی رسید و سپس به خدمات کشوری هند وارد شد و
در استان سرحد به سمت معاون فرماندار ارتقا یافت. ناصر عضو انجمن آسیائی
هم بود.

وی برای پیشرفت ناحیه «چترال» کارهای نمایان انجام داد و جهت
بالا بردن سطح اهالی چترال زحمتهای کشید. او در امور مملکت داری مهارت
داشت و در عدل و انصاف معروف بود. ناصر الملک در اواخر عمر به مرض
فلج مبتلا شد و روز ۲۹ ماه ژولای ۱۹۴۳م از این جهان نا پایدار رخت
بربست.

سبک آثار :

ناصر الملک از صباوت باذکوت، آزادی خواه و نکته سنج بود. وی در
زمانی که در لاهور مجسمه «لرد هیستنگز» را دید، محصل کلاس هفتم بود.
باوجود صغر سن، کتیبه ای که زیر آن مجسمه نوشته شده بود، بروی تاثیر
بسیار گذاشت و او فی البدیه دو بیت سرود، کتیبه این بود.

“Will you be governed by sword or pen?”

«آیا شما می خواهید باشمشیر بر شما حکمرانی شود یا باقلم»

ناصر الملک سرود :

هر دو بیکار اند شمشیر و قلم مرد را در دست همی باید درم
این قیامت بین که بهر مشت زر بت پرستی می کند پیر حرم

۱- تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند، جلد سوم (فارسی)، لاهور، ص ۵۰۵.

و مراد از «پیر حرم» «شریف مکہ» بود کہ با انگلیسی ها در پیوست و در منحل کردن خلافت ترکیہ پیشتازی نمود .

از آثار ناصرالملک سه کتاب بہ ما رسیدہ است . وی در آخر مثنوی «صحیفۃ التکوین» چنان می سراید :

«تحفۃ الابرار» بود اول کتاب
انسدران گفتم ز توحید الہ
«مشرق الانوار» در احکام دین
این «صحیفہ» ہم ز فضلش شد تمام
یادگار جوش افکار شبساب
از شرور مردم گم کردہ راہ
شد رقم از لطف رب العالمین
ہر چہ در دل بود گفتم و السلام

ولی متأسفانہ تحفۃ الابرار و مشرق الانوار بہ دست نیامد و نگارندہ فقط «صحیفہ» را مطالعہ نمودہ است و ہمہ اشعاری را کہ در این کتاب نقل کردہ ام از «صحیفہ» است . بنا بر آنچه فعلاً در دست است ، می توان گفت کہ وی طبع روان داشت و در اشعار خود اطلاعات دقیق علمی را با سہارت و بژہ بی می گنجانید و برای بیان افکار خود کوشش بسیار می کرد . وی اصطلاحات علمی را بہ فارسی ترجمہ کردہ است و لغات تازه بی برای ابراز احساسات خود با دقت تمام ساختہ و نازک ترین نکات علمی و فنی را با صراحت کامل بیان نمودہ است ولی ناگفتہ نماند کہ در بعضی موارد لباس شعر بر قامت افکار او درست پخشیدہ است .

از آثار او «مثنوی صحیفۃ التکوین» معروف است نام دیگر این کتاب «احسن التحقیق فی مباحث التخلیق» می باشد . ناصر در دیباچہ این کتاب چنان می نویسد .

«اما بعد بر ناظرین کرام صحیفہ ہذا واضح باد کہ باعث تسطیر و نظم آن کدام مقصد بلند آہنگ نبود . مصنف بی بضاعتی و کم مایگی خود را کم حقہ محسوس می کند زیرا کہ نہ عالم علوم دینیہ است و نہ ماہر السنہ یا واقف اسرار فلسفیہ ، پس ممکن نیست کہ داعیہ عجب و کبریا در خاطرش خطور کند یا دعوی کہال از کسی کہ بہ تقصیر خود معترف است ظہور نماید . وجہ تسوید این اوراق این کہ از زمان طالب علمی شوق تحقیق متعلق مباحث ارتقاء دانسگیر خاطر داشتم ، چنانچہ در ۱۹۲۳ م این مسئلہ را بہ طریق اختصار

درسی و پنج ابیات منظوم نموده بودم. بعد از فراغت از تعلیم نیز در مطالعه این نظریه فتور به ظهور نیامد بلکه در حین تلاوت کلام مجید آیتی را که مفهوم آن موافق این نظریه به نظرم می آمد نوشته نگه می داشتم.

در اوایل ۱۹۲۷ م هنگامی که به غرض تحصیل تربیت عسکری در دهلی مقیم بودم شغف ازدیاد پذیرفته برآتم آورد که نظریه مذکوره را با قدری به تفصیل حله نظم پوشانم و در عرصه شش ماه یک رساله منظوم مشتمل بر یک هزار و دو صد ابیات بر منصف شهود جلوه گر گردید. در این اثنا برای چند روز اتفاق در لاهور افتاد و بعضی احباب و اکابر فضلا مثل سر محمد اقبال مضامین کتاب را نامکمل تصور فرموده ، لهذا از ۱۹۲۸ م تا حال که ۱۹۳۶ م است به مطالعه جدید ترین کتب متعلق این مباحث اشتغال ورزیدم و هر یک مسئله را که اهم دانستم جز و این صحیفه نمودم. چنانچه امروز چیزی که پیش نظرم بود بعد از جد و جهد کامل بعد از مدت ده سال هدیه قارئین کرام می نمایم.

مصنف صحیفه را چون بی بضاعتی خود به در یوزه اصطلاحات مجبور ساخت ، استمداد از ناظم مکتبه علمیه شرقیه دارالعلوم سرحد جناب استاد مولوی عبدالرحیم نمود و امدادی کافی و شافی یافت. صحیفه هذا را علامه مشرقی نیز در ۱۹۳۲ م به غور ملاحظه فرموده اند و در بعض مسائل علم الحیات مشوره اصلاح بهم داده ، سعی مصنف را به نظر استحسنان دیده اند.»

و در آخر این دیباچه می نویسد :

«هر فصل این صحیفه را تبرکاً آغاز به یک آیت از آیات کلام مجید کرده ام و در آخر هر دو حصص این صحیفه یک تمه نوشته ام که تطبیق مسائل جدید با آیات مقدسه کلام مجید در آن مندرج است.»

این حرف آغاز برده صفحه محیط است و از صفحه یازدهم این کتاب متن کتاب چنین شروع می شود :

۱- صحیفه التکوین ، محمد ناصر الملک ، چاپخانه اتحاد ، لاهور ، اول ژانویه ۱۹۳۸ م ، ص ۲ الی ۵ . (این کتاب دارای ۲۷ صفحه می باشد).

که رحمت باد بر روحش فراوان
محمد چشم در راه ثنا نیست
خدا مداح شان مصطفی بس
به حمد کرد گار خالق حی
نبا شد هیچ گاهی قصه کوتاه
برای زهر جهل خویش تریاق
به آن ایوان عالی نیست بهارم
به صدق و کذب آن الله اعلم

چه خوش گفته است دانای سخندان
خدا در انتظار حمد مانیست
محمد حامد حمد خدا بس
چه زبید جرأت مخلوق لا شی
به کنه ذات او ادراک را راه
بجو ای دل تو اندر نفس و آفاق
ز سر نفس آگاهی ندارم
کنم یک مختصر بچی ز عالم

دربیان ترقی علوم عقلیه و
تألیف کتاب این طور سروده است.

از رجا و یاس در دل پیچ و تاب
پیشم آمد حافظ شیرین مقال
اهل دل را شعر او شرب مدام
بس کن از راز فلک گفتن سخن
سعی و جهدت رایگان است و فضول
بیمده ضایع مکن فکر دقیق
در دو چشم ساده رویان ساحری است
از لب ساقی بجو آب حیات
کرده ترک عزم چون رفتم به خواب
روی گیتی شد ز نورش پر ضیا
باعث صد ذلت است این کاهلی
از غزالی نیز از رازی سلام
کی شود این شمع هئیت منجلی
در قصور جنت افکنده است شور
مر ترا داد اذن وزن مثنوی

بودم اندر فکر آغاز کتاب
زیر نخلستان بید ای خیال
شمع جمع نخل بندان کلام
گفت بشنو پند پیران کهن
حل نه گردد این معما از عقول
نیست کس رهبر ترا در این طریق
از می و مطرب سرودن شاعری است
درد سر آرد تفکر در جهات
من زیند حافظ عالی جناب
ناگهان آمد سروشی از ساق
گفت تا کی از دقایق غافل
من ز اهل جنت آوردم پیام
منتظر بو نصر هست و بو علی
روح ایرانشهری از فرط سرور
مرشد رومی امام معنوی

۱- سخن از مطرب و می کوی و راز دهر دمتر جو

(حافظ)

که کس نکشود و نکشاید به حکمت این معمارا

تو نداری ذوق شعر و شاعری
راست گفت آن حافظ صاحب هنر
مطلب شعرش اگر باشد چنان
اندرین جا نیز معذورش بدار
علم ارض آن وقت چون این دم نبود
ملک امریکا دگر روی جهان
صفت تخیل دنیا هم چنین

کی کند وصف بتان آذری
کس نداند راز خلقت سر بسر
شکل دنیا را معمای بدان
هر زمانی را دگر باشد عیار
یک معما شکل سطحش می نمود
بود ناپیدا به نزد مردمان
کس نمی فهمید آغاز زمین

شهریاران از سر ذوق حروب
خون مردم را حلال انگاشتند
حکمت نو رسته اسلامیان

علم و فن را کرد زایل از قلوب
دین را افسانه ها پنداشتند
شد غریق شورش غوغائیان

از کتاب حق نه جسته رازها
علم یونان ناقص و ابر بود
از فلاطون و ارسطو تا به کی
راز گیتی جمله را معلوم شد

در پی یونانیان رفتیم ما
علم قرآن کامل و برتر بود
سوخت علم کهنه چون خشکیده نی
شکل چون گویش به ما مفهوم شد

مغری در اندلس آموخت فن
عقدهای دهر را حل کرد او
ما چو کودک گرد کوی می دوم
او چو طائر رفت در جو فضا
لیک بحث جمله اسرار کهن
محو اندر معجز قرآن حق
علم حکمت را به قرآن یافتن

پس بر آن افزود از عقل و فطن
اختلاف ما نشد حل در وضو
همچو ایشان کی به منزل پی بریم
ما به کبر و بغض و کینه مبتلا
نیست در قرآن ربانی علم
می نویسم در همین دو سه ورق
لعل را اندر بدخشان یافتن

در تخیل عالم

در وجود آمد اثیر اندر خلا

داد امرکن خدای ذو العلی

هست پنهان از عقول مردمان
آمد ذرات مادی در وجود
از چه پیدا گشت برق شعله را
این ز تاثیر زمان است و مکان
حیرت این جا بر سر حیرت فزود
بهر عالم می نهد زینسان اساس
زانکه گوید ماده از برق آمده
جا بجا پر از گره های کثیر
چون گره افگند در جسم اثیر
پس بگو و الله اعلم بالصواب
ذره مادی است نام آن عثود

راز اصل حضرات آن زمان
گفت دانا از اثیر و برق بود
این اثیر آمد به اول از کجا
گرچه می گوید یکی از عالمان
مانده است این عقده بر ما نا کشود
عاقل فرزانه از فکر و قیاس
نام این باشد قیاس برقیه
شد ز برق منفی و مثبت اسیر
گر پرسد کس که برق مستنیر
این سخن رانیست نزد ما جواب
تجربه این نکته را با ما نمود

راجع به قمر

گرد سیارات خود محو خرام
چون جدا گشتند از جرم عظیم
بر مدار خویش راجع دور چند
شد هویدا افتکک پاره ها
کار آنها گرد اصل خود طواف
زاد از آماس او طفل قمر
آنچه با وی کرد یک جرم عظیم
یک قمر گردد به گرد او مدام
هست طائف کرد دنیا از همین
در حساب وقت می آید به کار
که کند محبوب ارضش ز آفتاب
وین دگر را تو همی خوانی خسوف
زان نماید که چو قرص و گچو داس
دشت و صحرا و جبل مثل جهان

گویمت اکنون ز اقمار نظام
جمله سیارات در عهد قدیم
این همه بودند بی خوف گزند
در زمانی از همه سیاره ها
تو همین ها را قمر گوی خلاف
جرم آماسید بر گرد کمر
بادگرها شمس کرد اندر قدیم
این زمین کاذب در و داری مقام
ماه در اصل است جزو این زمین
یک طوافش هست ماهی در شمار
که از او مابین ما و خود حجاب
آن یکی را نام کرده است کسوف
می دهد مه نور خود را انعکاس
کوه و وادی هست بر رویش عیان

نی دوابی اندر آنجانی گیاه
سوز و سازش رفته چون از جسم جان
خشک گشته مثل عرجون قدیم
می شود در یک زمانی یاد دار
آب جان نا رفته اندر جوی او
هست دولک نیز سی و نه هزار
دو هزار و یک صد و شصت است آن

سعی و کوشش

ارض را وارث شود صالح ضرور
در جهان حاصل کند حق ثبات
کفر می باید نمی باید ستم
بر تن خود ظلم نفی کبریاست
خود کشان را خون جان بر گردن است
از فنون وقت جاهل می شود
گرچه می آرد بجا صوم و صلوات
بر همه افراد خود دارد روا
فرض شد تبدیل گشتن بهر ما
تانه بیند خوب اعمال ترا
یک قدم برتر زدن از دیگران
برتری زبید به مومن دائما
دین روشن تر ز قرص آفتاب
نیست خفاشی طریق مومنان
لیس لالانسان الا ما سعی
مرتقی شو مرتقی شو مرتقی
روح را از علم و دانش ارتقا است
جهل نفی لطف و مهر کبریا است
مرد راه ایجاد اشیاء می کند
می کنم شرح قوانین حیات

بی نصیب از آب باشد قرص ماه
هست از تبرید جسمش نا توان
ارض ما دارد همین کهنه ندیم
گردشش بر محور و هم بر مدار
مانمی بینیم جز یک روی او
از زمین امیال را تاسه شمار
قطره خواهی حساب میل دان

خود خدا گوید به قرآن و زبور
هر که دارد طاقت حرب حیات
هست ارشاد نبی محترم
بر دگر کس ظلم کردن نارواست
سست گشتن خویشتن را کشتن است
گرفریقی سست و کاهل می شود
در جهان او را نمی باشد ثبات
زانکه او ظلم و ستم بس ناروا
دست بر یک شیوه قایم دهر ما
حق تغیر کی دهد حال ترا
اصلاح الاعمال باشد این زمان
انتم الاعلون می گوید خدا
ای که داری توبه کف ام الكتاب
شد ز قرآنت منور کل جهان
می دهد درس تنازع للبقاء
این نصیحت یاد دار ای متقی
انحصار جسم بر آب و هوا است
علم و فن آموز این راه خدا است
شخص نادان ترک دنیا می کند
غور کن اندر طلسم کائنات

در آخر از راه عجز و اعتذار این چنین می گوید :

چشم پوشی بی بکن استاد فن
نیستم عالم نیم اهل زبان
شرح کردم ارتقای مادیات
گویمت اکنون کلام کبریا
مسلك مذهب درین گفتار چیست
گرچه بحث مذهب اندر کائنات
لیک اصل مذهب حق از خدا است

از نقائص در خیال و نظم من
شعر را بهتر از این گویم چسان
از هیولی تا به آغاز حیات
در همین بحث او چه فرماید به ما
اندرین ره دین را اقدار چیست
هست اکثر ماورای مادیات
کی بود قول خدا جز صدق و راست

عبدالعلی (۱۸۷۲-۱۹۴۴م)

شرح احوال

علامه عبدالعلی آخوندزاده در سال ۱۲۸۹ هـ (۱۸۷۲ م) در قریه «خانوزئی» در نواحی شال (نام قدیم کویته) در خانواده عالم و فاضل از قبیله کاکران که به نام آخوند زاده معروف بود، چشم به جهان گشود. پدرش ملا عبدالخالق و پدر بزرگش ملا عبدالرحمن نام داشت. تحصیلات ابتدایی را وی در محضر پدر خویش به پایان رسانیده، پس از وفات پدر تحت سرپرستی عموی خود، ملا عبد القادر قرار گرفت. بعد از اتمام تحصیلات به قندهار مسافرت نموده و از آنجا به شهر «بومستان» آمد و از محضر درس علای بوستان از قبیل مولوی محمد صدیق و مولوی دوست محمد استفاده کرد.

عبدالعلی در پشتو، عربی و فارسی مهارت تام داشت، و در شعر عبدالعلی تخلص می کرد. شهرت وی چنان از کویته به قندهار، کابل، سند و هند رسید که عالمان و فاضلان از کابل و قندهار و دهلی برای درک محضر عبدالعلی به خانوزئی می آمدند و از محضر وی بهره مند می شدند. در حدود ۱۳۴۹ هـ. ۱۹۳۰ م حاکم قلات، علامه مزبور را در امارت قلات به سمت قاضی القضاتی منصوب گردانید و او مدت دو سال بدین کار اشتغال داشت. سپس به علی که برما روشن نیست، دست از منصب خود برداشته توجه خود را به سوی

طب و کشاورزی مبذول کرد و بالآخره شانزدهم شوال ۱۳۶۴/۵۱۹۴۴م از این جهان رفت و مرغ روحش بر شاخ طوبی آرسید .

سبک و آثار

علامه عبدالعلی مردی فعال و پرکار بود و مردم را به از خود گذشتگی و خدمت خلق و دوراندختن غرور و هوسها دعوت می نمود. غیر از خدمات علمی و ادبی، مهمترین کار وی اصلاح اجتماع بود. او صادقانه بر ضد رسوم زشت و تمایلات شیطانی، نطقهای شیوا ایراد کرد و چکامه های زیبا می سرود. ملا عبدالسلام مصنف «سوسن چمن» می نویسد: «خوشحال ختک به لحاظ تدبیر و لیاقت بر قوم ختک فایق است و عبدالعلی برای قبیله کاکران کافست».

ملا صالح مجد که سوره یاسین را به فارسی ترجمه کرده است، علم و ذکاوت علامه عبدالعلی را بسیار ستوده است .

کتابخانه علامه مزبور دارای کتابهای نادر و نایاب بود و نسخه های خطی نا در الوجودی داشت و کتابی به نام «خزانة پنهان» که به زبان پشتو بود، یکی از آن نوادری باشد که ادیب معاصر آقای عبدالحی جیبی در کابل آن کتاب را انتشار داده است .

آخوندزاده عبدالعلی از سال ۱۳۳۰/۵۱۹۱۱م مشغول به نوشتن لغت پشتو بود و در این کار بزرگ ده نفر از عالمان معاصرش به او کمک می کردند ولی متأسفانه این کار به پایان نرسید .

شیرین بیانی و نوآوری مضامین از مختصات کلام عبدالعلی می باشد. در شعر هایش مضامین عرفانی و عشق حقیقی بیشتر به چشم می خورد و در پند

- ۱- شعر فارسی در بلوچستان، دکتر انعام الحق کوثر، بلوچی اکادمی، کویت، ۱۹۶۸م، ص ۲۰۳.
- ۲- این کتابهای نادر حالا فروخته شده، مجله اولس (پشتو) کویت، ۱۹۶۳م، مقاله محمد زمان خان اچگزی، (ص ۳۵۹ تا ۳۶۷).
- ۳- مجله گستان، کویت، ژانویه ۱۹۵۷م، مقاله از حافظ خان محمد، (ص ۱۳ تا ۱۶).

ونصیحت از سعدی و حافظ تتبع نموده است. دیوانش که به نام «شاخ گل» موسوم است، یادگار عهد شباب است زیرا پس از سن چهل سالگی به ندرت شعر می سرود.

نمونه اشعار :

وای حریفانم خدا را همدم جانی کجاست
شاه ملک زیب حسن نوع انسانی کجاست
ای دلایا صبر خوکن شش جهت را در نگر
کام بخشی عادی در عالم فانی کجاست
غرق شد در بحر عصیان کشتی عبدالعلی
در نگر توفیق ساحل لطف رحمانی کجاست

سینه زلفان به رخسارت که چون شام است چون شام است

می لعل لببت ما را که بر کام است در کام است
نگار و مطرب و ساقیست در بستان و بربستان
بهار باد نوروزیست ایام است ایام است
چه اشک عبدالعلی از دیده می ریزد چو می ریزد
که از هجر پری پیکر نه او هام است اسلام است

ز وصال تو بشارت چو به شب شنیده باشم
به هوای رؤیت تو چو سحر دمیده باشم
ز نظر گهت که آید سوی سینه راست تیرم
ز خیال ابروی تو چو کمان خمیده باشم
دل عاشقان که دزدد به نگاه چشم شوخش
به فراق اوست سینه چو کفن دریده باشم

۱- شاخ گل ، دیوان عبدالعلی ، کویت ، ۱۹۵۵ م.

چو شکست رنگ شبنم گه پرتو جهالت
چو نظر کنی نگا را ز گلت پریده باشم

یسا دلبرا از جفا در گذر
ندانی که سنگ اجل هر دمی
ندانی که هر روز صد کاروان
یسا شیوۀ جور و ظلم و ستم
بده پسته لب و سیمب ذقن
بس ایام شد تا که «عبدالعلی»
بکن سوی ما از وفا یک نظر
بریزند از چرخ بریک دگر
به کوی اجل می نماید سفر
مکن هیچ گاه تانبینی خطر
ز عشق تو دا ریم ضعف جگر
ز هجر تو نالد به شام و سحر

عبدالحق (۱۹۰۳-۱۹۳۲م) پسر عبدالعلی هم شاعر بود و «زبور» تخلص می کرد، به زبان فارسی و اردو هر دو شعر می سرود، این بیت از اوست:

ز فروغ روی خوبت چه رسد نگاه مارا
که هنوز چشم بسته به جهان جلوه داریم

اختر شیرانی (۱۹۰۵-۱۹۲۸م)

شرح احوال

مرحوم محمد داؤد خان شیرانی متخلص به اختر، پسر دانشمند معروف پاکستان، حافظ محمود شیرانی و نوه مولوی محمد اسمعیل خان تونکی، روز چهارم ماه مه سال ۱۹۰۵ میلادی در محله مهدی باغ در شهر نواب نشین تونک که از نقاط اسلامی هند محسوب بوده، چشم به جهان گشود.

پدرش محمود شیرانی در عاوم شرقی و بویژه ادبیات فارسی و فردوسی شناسی از اجل فضیله زمان به شمار می آید و صاحب تألیفات کثیر است که از آن جمله «تنقید شعر العجم» و «اردو در پنجاب» و «چهار مقاله بر فردوسی» معروفیت فراوان دارد.

۱- عبدالحق زبور - مقاله ای از ظفرالله خان، مجله «اولس» پشتو، کویت، شماره ۴، صوفی سال ۱۹۶۳ میلادی، صفحه ۳۷۹-۳۸۲.

اختر شیرانی تحصیلات ابتدائی رادرزادگه خود به پایان رسانید و در فن خطاطی هم مهارت پیدا کرد. سپس بنا به خواست پدر خود، در سال ۱۹۲۰ میلادی برای تحصیلات عالی به لاهور آمد. چون محمود شیرانی آن وقت استاد ادبیات فارسی در دانشکده اسلامی لاهور بود و می خواست که پسرش تحت نظارت شخصی وی مراحل اکتساب علوم را بپیماید. چنانچه اختر شیرانی در سال ۱۹۲۱ میلادی دانشنامه «منشی فاضل» را که در رشته زبان و ادبیات فارسی مساوی با فوق لیسانس می شود، از دانشگاه پنجاب لاهور اخذ نمود و از همان اوان جوانی به سرودن شعر نیز اشتغال ورزید.

استاد وی علامه تاجور نجیب آبادی، ادیب شهیر اردو و مدیر وقت مجله «مخزن» در علوم عروض و قوافی و بدیع، به اختر راهنمایی ها کرد و کلامش را تصحیح نمود. شعرو شاعری محمد داؤد خان اختر را چنان به خود جلب نمود که وی از ادامه تحصیلات در موسسات علمی روی بگرداند و در عرصه طبیعت به مطالعه پرداخت. و سخن سرایی را هدف نهایی زندگانی اش قرار داد. در نتیجه، تحصیلات خود را نمی توانست که ادامه بدهد و مورد عتاب پدر خود قرار گرفت زیرا محمود شیرانی که خود دانشمندی بزرگ و عالمی جلیل بود، می خواست اختر شیرانی را که تنها اولاد وی بود، بطوری تربیت کند که در علم و دانش شهره آفاق گردد. اما قلب حساس اختر برای احوال نابسامان ملت می سوخت، می گفت:

شیران جنگ بیشه به مکتب نمی روند
 اختر بیار توسن و تیغ و سنان کجاست
 ولی خواست خدا این چنین بود که اختر در اوج آسمان شعر و ادب در شبه قاره پاکستان و هند بدرخشد و در مدت کوتاهی غزلیات شیوا و شور انگیزی وی در همه جا و در تمام محافل ادبی مورد تحسین و آفرین واقع شد.

اختر چندی سمت مدیریت مجله «وزین و معروف» را که بعد به مدیریت دانشمند گرانمایه پی به نام میان بشیر احمد نیز انتشار می یافت، به عهده داشت. سپس مدتی برای مجله های: سهیلی، شاهکار و شیرازه کارهای مدیریت و ترتیب و تزئین را انجام داد و بعداً مجلات عدیده پی مانند انتخاب، بهارستان، خیالستان و رومان را با ابتکار خود منتشر ساخت.

چندی پیش از تائیس پاکستان، پدر اختر، حافظ محمود شیرانی بازنشسته شد و با خانواده خود از لاهور به توئک برگشت و اختر نیز مجبور شد که لاهور را ترک کند ولی مانند مسعود سعد سلمان، پیوسته به یاد لاهور غمگین بود و بدین علت در اوایل سال ۱۹۴۸ م دوباره به لاهور آمد و آخرین روزهای حیات خود را در همین شهر گذراند.

اختر به باده نوشی و سیگار و همچنین به خوردن برگ پان معتاد بود و در توصیف سیگار این بیت را کراراً می خواند.

سیگار بی تقلب و ناز پری و شان
این هر دو در کشاکش دوران کشیدنی است

او در میگساری از حد اعتدال تجاوز نموده به جایی رسید که منتج به خرابی جگر و امراض گوناگون شد و این شمع شاعری رز نهم سپتامبر سال ۱۹۴۸ میلادی در سن چهل و سه سالگی برای همیشه خاموش شد.

مصراع: گردون نیاورد چو تو اختر به صد قران

سبک و آثار

اختر شیرانی دارای طبع وقاد و ذوق سرشار بود، مردی بود خوش ذوق، خوش مشرب، خوش کلام، خوش فریحه بدله گو و متواضع، خلیق، و مهربان نواز و بی پروا از علایق و آلام روزگار، شاعری بود عاشق پیشه و غزلگویی خوش گزران، دلباخته و شیدای هر حسن راهگذری، بجز از بارگاه حسن و زیبایی، جبین نیاز خود را به خاک در گاهی نسوده و جز به توصیف یار زبانش را در ستایشگری دیگران بر نگشوده. در اثر طبع خدا داد و ذوق فطری خویش پیوسته به گفتن اشعار نغز اشتغال می جست و اشعارش مورد پسند خاص و عام مردم می باشد.

وی مطالعات وافیه پیرامون شعر فارسی جدید و قدیم کرده بود و در شعر فارسی پیروی از خواجه حافظ شیرازی می کرد و دیوان او را «قرآن جهان شعر» می گفت. علاقمندی اختر به ایران و ادبیات ایران که این غریزه را از پدر دانشمند خود به ارث برده بود، از اشعاری که برای جشن هزاره فردوسی ساخته، پیدا است. و اینجا در نمونه کلام درج می شود.

اختر در سراسر دوره شاعری و زندگی پر ماجرای خویش ، زبان گویای مردم دیار و روزگار خود که در میان آنها زیسته است ، بوده و آرزو ها و انتظار های ایشان را به بهترین وجه و شیوا ترین طرز بیان می کند . وی در غالب زمینه های شعر فارسی کم و بیش اشعاری دارد اما بیش از همه سخنان خود را در جامه عزل آراسته است .

اشعار اختر از عشق آتشی که به «سلمی» داشت ، الهام می گرفت ولی بدبختانه این عشق بی فرجام به شکست انجامید و این حادثه بزرگ در روحیه اختر چنان اثری عظیم کرد که تصور سلمی بر شعر و فکر وی محیط شد ، حتی در منظومه های ملی خود هم این عاشق شوریده ، نتوانسته است که از ذکر سلمی خود داری کند و می گوید :

باز سر بر پای سلهای سخن جرأت سجده چکانی می کند
همچو کاکل های سلمی خامه ام از زبان عنبر فشانی می کند

سبک اختر سبک پاکستانی است . او افکار نوین را در قالب سبک عراق ریخته است . زبان او ساده و روان و سلیس و فکر او الهام پذیر از مسائل ملی و آزادیخواهی جهان اسلام است . آثار منظوم و منشور اختر شیرانی از این قرار است :

- ۱- پهلون کی گیت (سرود های گلهای) برای کودکان
- ۲- نغمه حرم برای زنان
- ۳- صبح بهار نخستین مجموعه منظومه ها
- ۴- اخترستان دومین مجموعه منظومه ها
- ۵- لاله طور سومین مجموعه منظومه ها
- ۶- طیور آواره مجموعه غزلیات و ترانه ها
- ۷- شهناز مجموعه غزلیات و منظومه ها
- ۸- شهرود مجموعه باقیات اختر که پس از مرگ او همسرش انتشار داد .
- ۹- دهرکتی دل (دل های طپان) مجموعه مضامین اردو

- ۱۰- ضحاک نثر اردو
 ۱۱- آئینه خانه مین (در آئینه خانه) نثر اردو
 ۱۳- ترجمه جوامع الحکایات دو جلد
 عوفی به اردو

نمونه اشعار :

فردوسی

زما بر تو بادا هزار آفرین
 سخن گوی چون تو نیامد پدید
 زپاکان ایران و از راستان
 که ارژنگ مانی است شهنامه ات
 ز فکر تو نیرو به فکرت رسید
 سخن را علم برتر افراشتی
 «عجم زنده کردم بدین پارسی»

ایا شاعر پاک ایران زمین
 سخن آفرین تا سخن آفرید
 سرود تو افسانه باستان
 چها نقش انگیخته نامه ات
 ز نظمت به اندیشه همت رسید
 از آن تخم دانش که بر کاشتی
 تو خود گفته ای من بدین سال سی

تا جایی که می گوید :

شد آراسته باز چون عصر جم
 به دور شه فرخ پهلوی
 که نازد بر او تخت و تاج و نگین
 بر آور از آن خسروانی سرود

یکی خیز و بنگر که ملک عجم
 زمانه پد یرفت رسم نوی
 رضا شاه آن شاه پاکیزه دین
 ز گفتار خوبت بر آوای رود

همچنین می گوید :

پس از سالها چشم غفلت گشود
 فرهنگندی عهد ساسانیان
 عروس عجم شد بهارین طراز
 شد آباد چون باغ نوشیروان

هآن شیر ایران که در خواب بود
 دگر زنده شد روح ایرانیان
 پس از دوره سالهای در از
 طرب گاه خسرو کران تا کران

۱- در جشن هزاره فردوسی در کلکته روز ۲۵ نوامبر ۱۹۳۴ میلادی خوانده شد.

خزان کهن را درودی بگو
توئی شاه ما بندگان توایم
صنم خانه هند هم رام تو
به کلکته جثنی پیا کرده ایم
زما سجده شوق پذیر هم
به خاک تو از ما هزاران درود

بهار نوین را سرودی بگو
سخن پرورا مدح خوان توایم
نه ایران فقط واله نام تو
حقسوق ارادت ادا کرده ایم
تو ای میهمان حریم حرم
به یاد تو دل می چکاند سجود

در جوانی ها جوانی می کند
جرات سجده چکانی می کند
باز عشقم سرگرانی می کند
باز طبعم گل فشانی می کند
با عنادل هم زبانی می کند
از زبان عنبر فشانی می کند
میل بزم بوستانی می کند
خامه در دستم روانی می کند
شرح اسرار نهانی می کند
چهر غم را ارغوانی می کند
یک ندای آسانی می کند
آتشی در عند لیبان می زخم

خامه ام رنگین بیانی می کند
باز سربری پای سلای سخن
باز وحشت سوی صحرا می برد
هم صغیران را نوید نو بهار
طوطی اشعار شیرین کار من
همچو کاکل های سلمی خامه ام
طوطی طبع جوانم در قفس
باز چون میل نسیم نو بهار
باز طبع نکته سنجم همچو یار
باز عکس جامه های لاله رنگ
باز فکر کهکشانشان پرواز من
باز گلبانگ پریشان می زخم

تشجیع ۲

افغانم و شجاعت افغانم آرزوست
تیغ و تفنگ و خنجر برانم آرزوست
تیر و سنان و خنجر و پیکانم آرزوست

من شیر نوجوانم و میدانم آرزوست
با ساق و مغنی و دلبر مرا چه کار
رخ سوی ساغر و می و سینا نیاورم

- ۱- اختر این اشعار را به طور دیباچه در مجموعه کلام خود که «صبح بهار» نام دارد سروده است.
- ۲- این اشعار مربوط به زمان فتنه بچه سقه (سقا) در کابل است.
- ۳- این نظم ملی به استقبال غزل معروف مولانا رومی گفته است.

باسقه هم نبرد شوم عار آیدم
 ای آنکه سر به کنج ملامت نهاده ای
 ای آنکه زخم تیغ حریفانه خورده ای
 آزادی وطن که به ایمان برابر است
 ناموس ملک و قوم به قرآن برابر است
 اهریمنان سقه زدستم کجا روند
 اختر بگیر تیغ و دلیرانه باز گو

جنگ هزار رستم دستام آرزوست
 بامن میا که شیر نیستم آرزوست
 نوکسنان به خون رگ جانم آرزوست
 ایمان من همین فقط ایمانم آرزوست
 قرآن گواه حرمت قرآنم آرزوست
 هان همتی که ملک سلیمانم آرزوست
 من شیر نوجوانم و میدانم آرزوست

فتح کابل

ساقی درودی برجام و ساغر
 آمد نویدی چون گل معطر
 وز تیغ او گشت کابل مسخر

مطرب سرودی بالحن خوشتر
 کز فنل حق شد نادر مظفر
 الله اکبر الله اکبر

یک چند کابل وقف ستم شد
 هر قلب حساس صید الم شد
 بر فتح نادر شیر دلاور

افغانیان را دل صرف غم شد
 و امروز آخر دل شاد هم شد
 الله اکبر الله اکبر

غزل

هزار بزم مهبیای مرگ نیم شبی است
 هنوز مطرب اسیر نوای زیر لبی است
 زبان شوق و گناه بیان چه بوالعجبی است
 که در حضور تو عرض نگاه بی ادبی است
 غرور عشق گذارا مجال شکوه نداد
 ستاره سرمزگان دعای نیم شبی است
 چطور ضبط کند راز ربط پنهان را
 نگاه شوق که مست ادای بی ادبی است
 ز دوستان منافق مدار چشم وفا
 میان پیکر اسلام روح بولهبی است

دو چیز آنکه جوان است و هم جوان سازد
نگارشوخ فسونساز و باده عنبی است
شهادتی است بر آیین اختصاص کرم
جفای دوست که آیینہ وفا طلبی است
جواب شعر «گراسی» نوشته ام آخر
«اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادبی است»

عابد - عابد شاه (۱۸۸۸-۱۹۴۹م)

شرح احوال

سید عابد شاه پسر سید کریم بخش در «کلی کرانی» در ناحیه کویته به سال ۱۸۸۸م چشم به جهان گشود. خانواده اش از سادات نجیب بود که سیصد سال پیش از ایران به آن ناحیه وارد شده بود. عابد در سن پنج سالگی از سایه پدر محروم شد و تحت تربیت دایی خود که سردار عمر شاه نام داشت قرار گرفت و تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود به پایان رسانیده در علوم دینی و زبان فارسی وارد و مهارت یافت و در اداره پلیس استخدام شد و بتدریج ترفیع یافته به سمت تحصیلدار (بخشدار) منصوب گردید.

عابد مردی بود خلیق و متواضع و مسکین نواز و با اینکه ماموریتی جنبل داشت ولی با همه طبقات مردم معاشرت می کرد و پیوسته برای کمک درد مندان و بی نوایان کمر بسته بود. قلیان کشی را دوست می داشت و اشعاری در توصیف قلیان گفته است که از آن جمله دو بیت اینجا نقل می گردد:

رونق بزم عیش قلیان است لذت نقل و شرب قلیان است
در همه سند و هند تا شمله بهر مهان تمام قلیان است

عابد شاه عابد روز بیست و یکم آوریل ۱۹۴۹ میلادی از این جهان فانی چشم پر بست.

۱- شعر فارسی در بلوچستان، دکتر محمد انعام الحق کوثر، کویته، ۱۹۶۸م.

فردا کہ بلبلان همه باصد فغان و شور
خواهند گفت «عابد» شیرین زبان کجاست

سبک و آثار

سید عابد شاه عابد بعض غزلہای خود را در استقبال غزلہای رودکی
و حافظ نوشته است .

دیده گریان روز و شب باید همی _____ یاد یار دلستان آید همی

پند حافظ تو شنیدی کہ برونیکی کن _____ عابدا قیمت آن بہ ز گہر می بینم

عابد خموش باش منال از بلای ہجر

می بینمت علیل و دوا می فرستمت

شعر های عابد مانند بعضی شعرای آن ناحیہ خالی از اسقام نیست .
توصیف ، محاکات عشقی و واردات قلبی در شعرہایش دیدہ می شود . وی
تقلید از شاعران سبک ہندی می کند .

عابد شاه در ایام شباب خود بہ زبان فارسی و ارود و براہوی شعر سرودہ
است و مجموعہٴ «کلامش بہ عنوان «گلزار عابد» انتشار یافتہ است . دو
منظومہٴ اردوی او بسیار شہرت یافتہ کہ یکی در موقع افتتاح سد سکر سرودہ
(سال ۱۹۳۳ م) و دیگری راجع بہ زلزلهٴ ہولناک کویتہ گفتہ (سال ۱۹۳۵ م)
نظم اخیر الذکر با ترجمہٴ انگلیسی در روز نامہٴ «سول و ملتری گزیت ۲» ہم
چاپ شدہ است .

نمونہٴ اشعار :

یک شب بیا محبوب من ای نازنین ای گلبدن

باران بہ بین از دیدہ ام ای نازنین ای گلبدن ۳

۱- گلزار عابد ، بہ اہتمام مولانا حبیب الرحمن عثمانی ، دیوبند ، ۱۹۱۵ م .

۲- Civil and Military Gazette .

۳- مولوی نیز در دیوان شمس تبریزی غزلہایی دارد کہ در آنها تنها ردیف
مراعات شدہ و بہ جای قافیہ بہ کار رفتہ است .

گشتی چرا از من جدا دیدی کجا از من جفا
 عفوم بکن بهر خدا ای نازنین ای گلبدن
 یک شب بیا مہمان کم تاجان و دل قربان کم
 جای تو در چشمان کم ای نازنین ای گلبدن
 من «عابد» دیوانہ ام بر روی تو مستانہ ام
 فی عاقل و فرزانه ام ای نازنین ای گلبدن

جنوخم پختہ تر گردد ز خام آہستہ آہستہ
 ز دریا می کشد صیاد دام آہستہ آہستہ
 معنبر گیسوان خود پریشان کردہ ای گویا
 بہ گلشن می نہد صیاد دام آہستہ آہستہ
 ہزاران مست و مجنونان بہ درگاہت ہمہ رقصند
 برای دیدن گلشن خرام آہستہ آہستہ
 بہ گلگشت آن صنوبر را بہ انداز عجب دیدم
 بہ گل چیدن قدش شد مثل لام آہستہ آہستہ
 بہ خونباری و غمخواری ز گلزارش گسی چیدی
 رسیدی آخرش «عابد» بہ کام آہستہ آہستہ

تأثیر (۱۹۰۲-۱۹۵۰م)

شرح احوال

دکتر محمد دین متخلص بہ تأثیر در قریبہ «اجنالہ» در نواحی امرتسر بہ سال
 ۱۹۰۲م چشم بہ جهان گشود. در ایام کودکی پدر و ما درش یکی بعد از
 دیگری بہ مرض طاعون فوت شدند و او ناچار تحت سرپرستی دایی خود کہ
 ناظم الدین نام داشت و از ثروتمندان لاهور محسوب می شد، قرار گرفت و
 تحصیلات خود را با کمال جدیت ادامہ داد و درجہ فوق لیسانس را از دانشکدہ

۱- جدید شعرای اردو، تالیف دکتر عبدالوحید، ناشر فیروز و پسران، لاهور،
 سال چاپ ندارد، ص ۶۷۳.

ایف-سی» در سال ۱۹۲۶ میلادی دریافت نمود .

او در زمان تحصیل تمایل فوق العاده ای به شعر و ادب داشت و مقالات و منظومات وی در مجله های لاهور چاپ می شد . شهرت او به زودی در جهان ادب گسترش یافت تا اینکه مدیریت مجله «نیرنگ خیال» به سال ۱۹۲۴ م بدو تفویض گشت . پس از پایان تحصیلات ، تاثیر در دانشکده اسلامی لاهور معلم زبان انگلیسی شد ولی چندی بعد استعفا داد و به خدمت وزارت اطلاعات در آمد . چون این شغل را دوست نداشت ، مجدداً در سال ۱۹۲۸ م به دانشکده اسلامی پیوست و تا ۱۹۳۴ م در آنجا تدریس می کرد .

بعداً ذوق تحصیل کمال او را وادار به مسافرت انگلستان کرد و دو سال در دانشگاه کمبریج مشغول تحصیل شد و در سال ۱۹۳۶ م درجه دکترا را از آن دانشگاه دریافت کرد و به وطن مراجعت نمود . موضوع پایان نامه وی «هند و خاور دور در ادبیات انگلیسی» بود .

دکتر تاثیر به سال ۱۹۳۶ م به مقام ریاست «دانشکده ایم-ا-او» در امرتسر منصوب گردید . در سال ۱۹۴۰ م رئیس «دانشکده سری پرتاب» در سرینگر کشمیر شد و هنگامی که جنگ دوم جهانی آغاز شد به خدمت دولت درآمد و در اداره نشر و اشاعت به خدمت پرداخت ولی در سال ۱۹۴۷ م از آن شغل کناره گیری کرده به «سرینگر» رفت و پس از تأسیس پاکستان به خدمت وزارت اطلاعات «آزاد کشمیر» پیوست و سپس در ۱۹۴۸ میلادی باز به سمت ریاست «دانشکده اسلامی لاهور» منصوب گشت . و تا آخر عمر شغل تدریس را به نحو احسن انجام داد تا این که روز سوم نوامبر سال ۱۹۵۰ م به رحمت خدا پیوست .

تأثیر خوش اخلاق و خوش بیان و بذله گو و بشر دوست بود و در زمره دوستانش از مقامات سرشناس گرفته تا افراد عامی دیده می شدند . وی برای برپا کردن مباحث ادبی و علمی معروف بود و بسا اوقات به جهت شکستن

۱- مقاله «بلقیس تاثیر مجله» نقوش ، مدیر طفیل احمد ، شماره شخصیات ۱ ، لاهور ، چاپ دوم ، ۱۹۵۶ م ، ص ۵۸۵ .

رکود و جمود، مسائل اختلافی و نزاعی شعر و ادب را در مقالات می آورد و در مجله های معروف به نامهای مستعار انتشار می داد و هیاهو و شور و غوغایی در جهان ادب ایجاد می کرد.

وی یکی از مؤسسان «انجمن ترقی پسند مصنفین» نیز بود که در سال ۱۹۳۸ م برای پیش برد ادب جدید به وجود آمده بود. علامه اقبال یکی از دوستان صمیمی تأثیر بود حتی در قبالبه ازدواج تأثیر با زن انگلیسی که مسلمان شد و بلقیس نامیده گشت، امضای علامه اقبال دیده می شود زیرا علامه مزبور وظایف قاضی نکاح را انجام داده بود.

سبک و آثار

تأثیر در رشته های مختلف شعر، آثار وصفی، انتقادی و اخلاقی پرمغزی دارد که در جزالت و استحکام همپایه شاعران بزرگ است. بیشتر به زبان اردو شعر گفته ولی گاهگاهی طوطی نطتش شکر شکن قند پاری نیز شده است. چند منظومه به زبان انگلیسی هم سروده است. تأثیر از شاعران نامدار معاصر است که طرفدار «شعر نو» است اما در این معنی باهمه نوپرد ازان همداستان نیست و هم با تعصبات ادبای متحجر و هم با تند رویهای شعرای بی بند و بار هر دو مخالف است.

او شاعری است منتقد و نویسنده بی است ادیب و معلمی است متبحر. گرچه شاعری را از غزلسرای شروع کرد ولی ممکن نبود که قلب حساس و نگاه ژرف بین وی از تحولات سیاسی وطن اثر پذیر نشود و نهضت های استقلال طلبانه و جنبش های ملی را نادیده بگیرد و از این نظر است که در آثار دوران آخر عمر وی بیشتر افکار ملی و وطنی دیده می شود.

علاوه بر آثار منظوم خود مقالات پر ارزشی در جراید و مجلات انتشار داده است که اگر گرد آوری شود، کتابی قطور از آنها ترتیب می یابد. آثار چاپ شده تأثیر از این قرار است:

- ۱- آتشکده—مجموعه سخنان منظوم.
- ۲- کنول (نیلوفر)—داستان به نثر.
- ۳- بنام عزیزم—مجموعه نامه ها.

بیشتر آثار چاپ نشده اونیزدیکی از دوستانش آقای سید عابد علی عابد پارسیگوی معاصر پاکستان بود. وی می خواست آثار تاثیر را چاپ کند ولی اجل او را مهلت نداد که این کار را به پایه تکمیل برساند.

و اینک چند شعر از آثار فارسی او که در دسترس بود می آوریم:

غزل

دل است بنده احرار و جان اسیر فرنگ
نه بهره همه صلح و نه چاره همه جنگ
میان کعبه و بتخانه عرصه یک گام
میان شیخ و برهمن هزار ها فرسنگ
بهار آمد و آن حسن نو بهار آمد
کجاست ساقی گلفام و باده گلرنگ
صبا که خم به خم جویبار می آید
به روی آب گشاده است صفحه ارتنگ
بیا که باده بنوشیم بر سر بازار
بیا که نغمه سراییم بادف و نی و چنگ
بیا که خاور یان نقشی تازه بی بستند
بیا که بازستانند افسر و اورنگ
نمود سر بسر اظهار و کوهکن یک تن
هزار پیکر شیرین فسرد در رگ سنگ

نگار مست خود از دست می رود اینجا
ادب ز دست ندادن کمال بی ادبی است
نمی کند که دل شیشه هم گداز کند
فغان ز قطره آبی که آتش عنبی است
بیا و دفتر حکمت بسوز و شعرم نوان
که با ملاحات هندی عذوبت عربی است

حنفی (۱۸۶۹-۱۹۵۱م)

شرح احوال :

سید غلام حیدر شاه متخلص به «حنفی» پسر سید محمد زمان شاه به سال ۱۸۶۹ میلادی در «تیری» در ناحیه قلات به جهان آمد . جد بزرگش سید محمد شریف از خاندان سادات چشتیه بود و در دربار «قلات» و مردم آن ناحیه مورد احترام همگان بود .

حنفی تحصیلات مقدماتی را در محیط خانوادگی به پایان رسانید و در محضر پدر خود درس عربی و فارسی را فرا گرفت و پس از وفات پدرش که روز بیستم ماه ژانویه سال ۱۹۱۷م اتفاق افتاد ، سرپرستی سادات آن ناحیه و عضویت جرگه را عهده دار شد .

وی شعر گفتن به زبان فارسی را در سن ۲۲ سالگی آغاز کرد و همچنین در زبانهای پشتو ، بلوچی ، سندی ، براهوئی و پنجابی دست داشت . به موسیقی هم علاقه فراوانی داشت . در آوازش سوز و گدازی بود که شنوندگان را به سوی خود جلب می کرد . پس از نماز جمعه نعت رسول را به آهنگ لطیف می خواند . در خانه خود اطاق بزرگی را به «موزه» اختصاص داده بود و در آن چیزهای شگفت آور گرد آورده بود و این موزه شخصی وی نیز در زلزله هولناک سال ۱۹۳۵ میلادی تباہ شد .

حنفی چندی ندیم میر محمد اعظم خان نیز بود و مورد اکرام و انعام آن رئیس قرار گرفت . طبع شگفته وی ، پس از وفات پسرش که سید غلام مصطفی شاه نام داشت ، در سال ۱۹۳۸م پڑ مرده گردید و بقیه ایام زندگی خود را در گوشه گیری و یاد الهی به سر کرد و روز بیستم آوریل ۱۹۵۱م (سیزدهم رجب ۱۳۷۰ هجری قمری) داعی اجل را لبیک گفت .

سبک و آثار

کلام حنفی ساده و روان و شیرین و خالی از ابهام و تعقید است . خیالبافی

۱- شعر فارسی در بلوچستان ، دکتر محمد انعام الحق کوثر ، کویت ، ۱۹۶۸م ،

و نازک کاری در شعرهایش مشهود نیست. خلاف معاصرین خود، او سبک هندی را دوست ندارد. چون شاعران این ناحیه دور از مراکز علمی و مجامع ادبی بودند آن چنان که باید از عهده سخنوری برنیامدند و ازین جهت شعرهای شان قوی نیست ولی چون شمع شعر و سخن فارسی را در آن نقاط دور دست فروزان نگاه داشتند، حقی دارند که تذکار آنها نیز درین مقال آورده شود.

دیوان سید حیدر شاه حنفی تا کنون چاپ نشده است. نسخه خطی اش به عنوان «گلدسته حنفی» نزد پسرش سید غلام علی شاه مسافر، محفوظ است که بر صفحه اولش چنین تحریر شده است: «تصنیف غلام حیدر خلف الرشید سید محمد زمان شاه سکنه تیری علاقه مستونگ ضلع قلات بلوچستان، به تاریخ هفتم شهر ذوالحج ۱۳۳۴ هـ (۱۹۱۵ م) مجموع گردیده، زیب تحریر یافت».

در ضمن مقدمه کتاب چنین می نویسد: «عمر عزیز بکلی صرف لهو و لعب گردید و هیچ کاری از دست این عاجز به وقوع نه انجامید که وسیله نجات ابدی باشد پس بعد از خوض تمام به خاطر رسید که به طور نظم در مناجات و تعریف سیدالسادات و دیگر صاحب کمالات چیزی گفته شود تا کدام راه نجاتی حاصل آید تا بعد از این حقیر یادگار می ماند».

نمونه اشعار:

دیوان حنفی با ایات ذیل شروع می شود:

قالم زغم به درگهت ای کردگار پاک آب ند اتم به دو چشم و دل است چاک
عمر عزیز صرف شد اندر هوای نفس از فعل زشت باد به کف بر سراسر خاک

نعت رسول

سید الامع انوار تو سبحان الله پر تو خوبی رخسار تو سبحان الله
تاج لولاک به سر کرده ای ختم رسل همه گویند به دیدار تو سبحان الله
ازغم غفلت است نبده خواب شبی واه بر دیده بیدار تو سبحان الله
چون شب هجر تو در گریه مرادید فلک گفت این دیده خونبار تو سبحان الله
«حنفی» چون به وصال تو مشرف گردد خواند از شوق به دربار تو سبحان الله

۱- و ۲- گلدسته حنفی، نسخه خطی، سال تحریر ۱۳۳۴ هـ ق.

غزل

روز و شب دور زمان زیر و زبر می بینم
در جهان نخل خصومت به ثمر می بینم
خوار وید حال هم از الفت زرمی بینم
نوحه گویان به هر کوچۀ و در می بینم
همه را صاحب اقبال و هنر می بینم
ای فلک بسته به هر ظلم کمر می بینم
چشم تر آه به لب دست به سر می
«این چه شور است که درد و رقرمی بینم»

ای فلک شور جهان را چه قدر می بینم
گلشن باغ حیا باد خزان کرده تباه
خاندانان و عزیزان ز عداوت باهم
نازنینان که درین دهر به زینت بودند
اهل کفار در آفاق ترقی کردند
قوم اسلام ز کم طاقتی خود نالان
هر که میلی به جهان کرد ز حسرت آخر
حنفیا «حافظ شیراز» به مولا خوش گفت

قائد اعظم

سرفرازی باشدش با دا به صد ناز و نعم
دوستانش شادمان چشم عدویش پر زخم
خواهمش از لطف حق اندر ترقی دم بدم

قائد اعظم سلامت با کرامت با ظفر
یا الہی تا کہ دور این زمان دارد بقا
رکن اعظم خوانمش شمس منوریا کہ «لیگ» ۱

وفات قائد اعظم

در بقا گشت مرحبا اندوز
گر نمان شد ز چشم ما امروز

در جهان بود قائد اعظم
تا جهان است اسم وی زنده

دوبیتی

ز جمله چاره ها بیچاره گشته
دو صد سوراخ چون فواره گشته

دلیم از هجران ما، پاره گشته
ز خونریزی هر ساعت دو چشم

رخ چو خورشید جهانتابی و سنبلی بویی
چین به ابروزده او گفت که در در موئی ۲

دی به بستان جهان دیدم عجب هندویی
گفتم اورا صنفا نقد نثارت چه بود

۱- حزب مسلم لیگ.

۲- در مویی به زبان اردو برای کم شو و دور شو هم بکار می برند.

غزل

قتل شده زغمزه ات یک دو سه چار پنج و شش
 زنده شده زخنده ات یک دو سه چار پنج و شش
 بسته دلم به موی تونعره زخم به کوی تو
 من به فدای روی تو یک دو سه چار پنج و شش
 ای «حنفی» مکن خروش بارالم ببر به دوش
 ماغر صبر را بنوش یک دو سه چار پنج و شش

یعقوب (۱۸۷۷-۱۹۵۶م)

شرح احوال

مولانا محمد یعقوب پسر قمر الدین که عالم با کمال و صاحب حال بود ، روز دو شنبه بیست و هفتم ذی الحججه ۱۳۹۴ هـ ق (۱۸۷۷ میلادی) در «کوکلی عبدالرحمن زئی» نزد کویته متولد گشت. در کودکی پدر و مادر وی ازین جهان فانی چشم بر بستند ولی یعقوب درس خود را ادامه داد و حتی برای تحصیل علوم عالیہ وطن خود را ترک و از محضر استادان مراکز علمی قندهار و پشاور و دهلی ۲ استفاده نمود و به وطن خود مراجعت کرد و در مدرسه ضیاء العلوم در قصبه «گلستان» به عنوان سردبیر به تدریس مشغول شد و تا پنجاه سال دیگران را از علوم و کمالات خود مستفیض کرد. بالآخره روز دوشنبه دوازدهم ذی الحججه ۱۳۷۲ هـ ق (۱۹۵۲ میلادی) این جهان ناپایدار را بدرود گفت.

سبک و آثار

یعقوب چنانکه از اشعارش بر می آید در سطح ابتدایی شعر می گفته ولی اخلاص او نسبت به زبان فارسی کاملاً نمایان است .

آثار مولانا محمد یعقوب از این قرار است و تاکنون بیشتر از آنها به چاپ نرسیده است

۱- شعر فارسی در بلوچستان ، دکتر محمد انعام الحق کوثر ، ۱۹۶۸م ، ص ۲۳۱
 ۲- در دهلی مولانا شبیر احمد عثمانی همدرس یعقوب بود .

- ۱- مرآة المفاتيح على مشكوة المصايح
 ۲- سعادة الدارين على تفسير جلالين
 ۳- فتح الغنى على تفسير الحسيني
 ۴- وافية على الكافية
 ۵- علم على السلم
 ۶- انتباه على حمد الله
 ۷- منادی على زراذی
 ۸- تركيب مائة عامل
 ۹- مخزن النجاح
 ۱۰- مجموعه شروح
 ۱۱- رساله عروض
 ۱۲- رساله ميراث
 ۱۳- رساله قواعد فارسی
 ۱۴- مرغوب القلوب دیوان محمد يعقوب
 ۱۵- مجموعه نظير
 ۱۶- حواشی در کتابهای مستند درس نظامی

نمونه اشعار

قطعه تاريخ وفات قائد اعظم

بدر آفاق فلک اعلى العلى شمس الفلاح
 شاه پاکستان محمد على فتح الفتاح
 سال تريل وصالش جست يعقوب از سرش
 ارتجالاً گفت «قطعی قائد اعظم جناح» (۱۳۶۸هـ)

آهوی وحشی صفت ما را مسوزان در طلب
 آه سردم را بترس از چشم گریان در طلب
 بر مراد کس نگرود گنبد کج گردشش
 چونکه از دامان ما در شد پریشان در طلب

۱- دیوان محمد يعقوب ، ناشر حافظ خان محمد کتب فروش جامع مسجد ، کویته ، سال طباعت ندارد.

بهر داغ دل نهادی خال بر وسط جبین
 حاجیت را بهر کشتن شد نمایان در طلب
 بار غم را بر دل غمگین من بر تافته است
 کی خلاصی را پیام از گریزان در طلب

شرح سوز آتش هجران بسوزد هر نفس
 کاغذ و کلک و دوات و دستم از زبانه پیش
 شد چو غنچه رویش اندر پرده عصمت نهان
 تا نه بیند رنگ زیبایش کسی بیگانه پیش
 شاه خوبان نیم شب بر کلبه احزان رسید
 از بهار مقدمش گلزار شد ویرانه پیش
 شکر حق یعقوب می خواند سبق در درس عشق
 چون بجز وصف نگارش نیست در بتخانه پیش

درد یعقوبش نمی گردد به درمان عنقریب
 گرچه صد لقمان به صد حکمت هزار امداد کرد
 خسرو خوبان که ظاهر شد دلم فریاد کرد
 مال و ملک و خانمانش جمله را برباد کرد
 در حریم عارضش بنشسته اند فرد و کلان
 کعبه و بتخانه را هر دو بهم آباد کرد
 دلبرم از دست رفت و چون که رفتم از وطن
 در سفر نفع خلائق نقص من بنیاد کرد
 داغ بردل بردم و چون از «پشین» بیرون شدم
 قندهار و کابل و پیشاورم غم یاد کرد

۱- پشین شهری است کهن و تاریخی در نزدیکی کویته. ذکر این شهر در شاهنامه فردوسی آمده است.

ایکه اسم پاک تو شد مبدأ مکتوب و
 تاج لولاک می نهی بر تارک محبوب را
 اصدق صدق ابوبکر عفاف و یار غار
 صادق پیمان و عهد و عاقی مغضوب را
 عدل شاهان عمر شد شاهد بطلان و حق
 دره انصاف درید مخلص معذوب را
 اقرأ قرآن چو عثمان دان مقلب از سخا
 شب به طاعت زنده دار در پی مطلوب را
 اشجع مردان چهارم خذ علی یعسوب حق
 یا الهی جمله گردان رهبران یعقوب را

وصلت دلبر اگر خواهی به صلح عام خواه
 با مسلمانان سلام و با برهمن رام خواه

زیب مگسی (۱۸۸۳-۱۹۵۳م)

شرح احوال ۲

سردار میرگل محمد خان تمندار در قبیله 'مگسی' که یکی از قبایل بزرگ بلوچ به شمار می رود در قریه 'جهل مگسی' در بلوچستان خاوری در حدود

- ۱- رام کلمه بی است که هندوان به جای سلام به کار می برند.
- ۲- (۱) بولان نامه، مجله 'اردو'، انجمن ادبی بلوچی (ورنا وانند گل) کویت،

۱۹۶۶م.

- (ب) هلال، مجله 'فارسی'، کراچی، تیر ماه ۳، ۱۳ خورشیدی، ص ۵۱.
- (ج) سروش، مجله 'فارسی'، کراچی، ماه اوت ۱۹۵۷م.
- (د) اولس، مجله 'بلوچی'، کویت، ماه مارس ۱۹۶۶م.
- (ه) شعر فارسی در بلوچستان، تألیف دکتر محمد انعام الحق کوثر، کویت،

۱۹۶۸م ص ۲۳۹.

- (و) منتخباتی از شعرای فارسی گوی بلوچستان پاکستان، دکتر محمد انعام الحق کوثر، کراچی، ۱۹۷۱م، ص ۳۳.

۱۸۸۳ م متولد شد. پدرش سردار قیصر خان یکی از سرداران متنفذ و ثروتمند آن ناحیه بود و سه پسر داشت که از آنان سردار گل محمد خان زیب و سردار یوسف علی خان عزیز در وطن پرستی و آزادی خواهی و در سخنوری معروفیت تمام داشتند.

زیب مگسی اگرچه از سرداران متمول بود ولی عادات و اخلاقش بسیار درویشانه و قلندرانه بوده چنانکه از شعرهایش پیدا است:

مراد سلطنت را ترک کردم بهر درویشی
چو ابراهیم ادهم ملک و سامان دادم و رفتم

سهر عروس دنیا از سینه ات برون کن
کاین بیوفا پذیرد هر روز تازه شویی

بنا بر این وی از تجمل و وجاهت دنیوی بجز قوت لایموت بهره فراوان نبرد و در کمال بی نیازی و سادگی به سر می برد. بیشتر اوقاتش در اکتساب علم و دانش و مطالعه کتب می گذشت و به تتبع آثار علمی و ادبی استادان می پرداخت و در فکر شعر و ترتیب و تهذیب افکار خود سرگرم بود. از شهرت تنفر می داشت و از خود نمایی احترام از می کرد و عمر عزیز خود را در گوشه بی دور از شور و غوغای جهان به سر می برد مشعل علم و ادب را روشن می ساخت.

زیب در سن هفتاد سالگی در جهل به سال ۱۹۵۳ م رخ در نقاب خاک کشید.

زیب گردی نهان به خاک آخر گر به زر همسر کیان باشی
آغا صادق شاعر معاصر در رثاء زیب قطعه بی گفته که در زیر نقل می شود:

به یاد زیب مگسی

در یغا که زیب از جهان کرد رحلت
نمی داشت در ملک معنی نظیری

دلش مثل قندیل روشن سوادى
 لبش مثل جبریل الهام گیرى
 به ظاهر رئیسى به باطن غریبى
 به صورت امیرى به سیرت فقیرى
 به فکرش به ذکرش به لطفش به کلکش
 ادیبى ، لیبیبى ، کلیمى ، دبیرى
 چو تمثیل صائب نکاتش مدلل
 چو گفتار سعدى سخن دلپذیرى
 ز اخلاق و حکمت به هر نکته نشتر
 ز عرفان و ایقان به هر شعر تیرى
 شرابش ز شیراز مستى فروشى
 ایغش ز بطحا بود مستنیرى
 چو آهنگ قمرى لبش نی نوازی
 چو آواز بلبل دمش خوش صفیرى
 فصاحت رهین کمند بیانش
 بلاغت به دام کلامش اسیرى
 خودى ترجمانی خدای آشنا بی
 چو صادق جهان بین و روشن ضمیرى ۱

متأسفانه از اولاد او کسی دارای استعداد شعری و صلاحیت ادبی نیست
 که وارث آثار منظوم او باشد و به همین جهت اوضاع و احوال زندگانی وی
 هنوز هم در پزده گمنامی مستور است.

سبک و آثار

آثار منظوم زیب مگسی عبارت است از کلیات وی به عنوان «پنج کلدسته»
 زیب» یعنی پنج دیوان فارسی که در چاپخانه معروف نولکشور در لکهنو
 به سال ۱۳۵۰/۱۹۳۱م چاپ گردید، این مجموعه به قطع بزرگ با کاغذ

۱- شاخ طوی، آغا صادق، کوپته ۱۹۵۲، ص ۹۷.

خوب چاپ شده و دارای ۲۶۲ صفحه می باشد و مشتمل بر قصائد و غزلیات و ترجیع بند و ترکیب بند و دوییتی و قطعات دیگر از هر نوع شعر است که اینجا اجالاً یکایک ذکر می شود.

۱- دیوان اول که «زیب» نامه است سی و دو (۳۲) غزل دارد و التزام در این مجموعه این است که در ردیف هر حرف از الفبای یک غزل سروده است.

۲- دیوان دوم که موسوم به «دیوان عجیب» است دارای پنجاه و هشت (۵۸) غزل است و درین مجموعه این صنعت را التزام نموده است که در هر غزل این دیوان، وی یک حرف تهجی را ترک کرده است.

۳- دیوان سوم «دیوان بحور» می باشد که بر صد و پنجاه و سه (۱۵۳) غزل در بحور متعارفه و غیر متعارفه مشتمل است.

۴- دیوان چهارم «دیوان صنایع» است که در آن انواع شعر چون ترکیب بند، ترجیع بند، مستزاد، مثلث، مربع، مخمس، مسدس، غزل و قصیده را به مراعات صنایع بدیعه سروده است.

۵- دیوان پنجم یا «دیوان مفردات» دارای هفت صد و چهارده (۷۱۴) شعر متفرق در تغزل، فلسفه، اخلاق و تصوف می باشد.

از این ترتیب کلام معلوم می شود که سردار زیب مگسی به صنایع شعری و فنون ادبی علاقه مفراطی داشت و به همین علت، التزام صنایع و بحور مختلفه را پیوسته در نظر داشته است و گاهگاهی از راه اعتدال درین زمینه تجاوز کرده، مخصوصاً در دیوان دوم و سوم و چهارم روانی زبان و تازگی بیان را از دست داده است و خود اوهم اعتراف می کند و می گوید:

نیست ممکن کز سخنور هر سخن خیزد بلیغ
کی شود هر قطره مروارید از ابر بهار

با این همه، زیب مگسی طبعی عالی و فکری رسا و بیانی شیوا داشت و طرز شعرهایش لطیف و دلکش و جذاب است، مخصوصاً دیوان مفردات وی

که از لحاظ قریحه شاعری و تاثیر ادبی و سوز و گداز عرفانی بر دیوانهای دیگرش تفوق دارد. کلامش از حیث صورت متناسب و آهنگ خوشگوارش بسیار خوش آیند و دلنواز است و اینک به نقل چند قطعه منظوم از وی مبادرت می شود.

نمونه اشعار

غزلی از دیوان اول زیب مگسی

مرید عشق گشتم نذر ایمان دادم و رفتم
 بکفر زلف نقد دین چو صنعان دادم و رفتم
 مراد سلطنت را ترک کردم بهر درویشی
 چو ابراهیم ادهم ملک و سامان دادم و رفتم
 می معنی زخم عشق در مینای دل کردم
 ایاغ بیخودی در دست مستان دادم و رفتم
 محال است این که میرد باده نوش ساغر بزم
 چو عیسی از می خوش آب حیوان دادم و رفتم
 مقلد را چه طاقت کوزند آواز منصور
 برین منبر اذان عشق و عرفان دادم و رفتم
 مقید کی شود بر ساحل تقلید چون عاسان
 چو کشتی شکسته تن به طوفان دادم و رفتم

غزل دیگر از دیوان دوم که در آن ترک حرف «ق» را التزام نموده است :

هر دم دلیل دیگرم آرد به دل رای دگر
 هر شام اندوهی دگر هر صبح سودای دگر
 هر لمحہ دیگر فکرتم حزن دگر هر ساعت
 مغلوب غم هر صورتم با وای و ویلای دگر
 که آتش از فکر جهان دارم به دل که از بتان
 صد جوش خم در جسم و جان هر لحظه پروای دگر

هستم سبک چون کودکی فی شرم دارم فی شکی
 گه پای در کوی یکی گه دست بر پای دگر
 وصلی اگر حاصل شود از شاهدهی خورشید خو
 آن دم به دل خواهش دسد بر وصل رعنائی دگر
 افکار من لا انتها آزار من هم لادوا
 هر روز دیگر گون رجا هر دم تمنای دگر
 «زیب» از نداری زور و زر اما به علمی نامور
 مثل تو نظم خوتر ناید ز دانای دگر

در دیوان سوم یعنی دیوان بجز این غزل در بحر رجز مثنی مطوی مخبون
 مفتعلن مفاعلهن مفاعلهن بسیار شیوا است.

کام من است تلخ تر در پی کام کیستی
 جامه شده است زاشک تر دست به جام کیستی
 بهر تو دلفروز من چون شمع است سوز من
 شام شده است روز من ماه تمام کیستی
 در چمننت چو پا زدم مرغ اسیر آمدم
 بسته دام تو شدم عیش من مدام کیستی
 سرو صفت شدم به گل مثل من است داغ دل
 سروز قامتت خجل بدر تمام کیستی
 چون من نوز مهر تو لاغر شدم ای ماه رو
 بهر لقسای ماه تو بر لب بام کیستی
 بلبله وار بهر او دارم جوش و جستجو
 رشک بتان شام گو عطر مشام کیستی
 بسته شدم به موی تو خسته شدم ز خوی تو
 «زیب» غلام روی تو گو تو غلام کیستی

و این غزل دیگر از دیوان چهارم که موسوم به دیوان صنایع است ،
 اقتباس شده است و در صنعت سؤال و جواب است و راستی خیلی با نشاط است :
 قاصد آمد گفتمش آن شاهد شیدا چه گفت
 گفت اصبر گفتمش دیگر بر ای ما چه گفت

گفت عشق آسان نباشد هست تن را سوختن
گفتمش تن سوختم لیک از دل رسوا چه گفت
گفت دل را نور از صدق و صفا باید تمام
گفتمش این هر دو دارم وز تب اعضا چه گفت
گفت در مان تب غم نیست جز لبهای دوست
گفتمش دارم تب غم لیک زان لبها چه گفت
گفت لبهایم نصیب عاشق مخمور باد
گفتمش مستم ولی از آمد این هاچه گفت؟

در آخر دیوان چهارم چند رباعی زیبا هم سروده است که دو تا از آنها
در زیر ثبت می شود:

اقرار کننده بر گناه آمده ام	یا رب به در تو رو سیاه آمده ام
کن عفو همه که عفو خواه آمده ام	کرده نه کس آنچه من گناهان کردم

دارم ز غم اضطراب فتحی فتحی	یا حضرت بو تراب فتحی فتحی
فتحی فتحی شتاب فتحی فتحی	جانم به لب آمده است جگر خون است

چنانکه بالا ذکر شده ، بهترین و عالی ترین شعرهای زیب مگسی در
دیوان پنجم یعنی دیوان مفردات وی درج شده است زیرا اگرچه درین دیوان
غزلهای مسلسل و مکمل نمی باشد ولی هر شعر داری یک مضمون عالی و
نکته لطیف و تشبیه نادر و تمثیل بدیع و خیال شگرف است.

تشبیهات

درین دنیا اگر ماندیم روز چند لیک ای دل
چو آن شخصی که ماند میهمان در خانه دشمن
به کوی یار می دارم مقام خویش چون سایه
گهی نزدیک در هستم گهی نزدیک دیوارم

کرد مرگم بی غم از تیغ زبان مردمان
آنچه گویندش کفن ای «زیب» جوشن شد مرا
صفعه رخسار را بر چشم نمناکم بنه
کاغذ جذاب را بر رقعہ ترمی نهنسد

حسن تعلیل

بیخودان عشق را کو حاجت ترک لباس
از تن تصویر پیراهن نمی گردد جدا
فیاض فرق اسفل و اعلی نمی کند
در خانه خدیو و گدا نورمه یکی است
جای هر فرزند یکسان در دل مادر بود
«زیب» زیر خاک یکسان است سلطان و فقیر
پخته مغزان جنون بینند جور
میوه پخته شود پامال سنگ
چو گل به عارض او خواست همسری کردن
صباط پانجه زد و سرخ کرد رویش را
ماجرای لیل فرقت را چه می پرسی ز ما
ماه روشن بر سر ما آفتاب محشرست (حسن مبالغه)

شوخی بیان

از درختی دید موسی ذات حق را جلوه گر
نور حق را ما نبینیم از رخ خوبان چرا

پیش حق از جمله ها باشد نه باطل را فروغ
بت نمی گردد خدا از سجده صد برهن

فسق بسیار است پاک از آفتاب حشر نیست
سایه بر من زیب دارد ظلمت عصیان من

من می خورم و تو آبش انگار
ظنوا با المومنین خیرا

بر گور من میار رقیب فسرده را
کآتش نمی زنند مسلمان مرده را

خمریات

ظالمان گردند از می میر و سارا لب نه تر واعظا برمی کده جاری مکن حکم فرات

سپیدی آمده در مو دل آرزو نگذاشت نرفت بوی شراب از لباس کهنه* ما

اخلاقیات

شود نه ستر عیوب تو در جهان چیزی جز آن لباس که محتاج را پوشانی

از آن بسیار می خندند بر من که من بر دیگران خندیده بودم

پاسبان حسن باشد خال بر روی صبح میکند فلفل حفاظت هستی کافور را

از عهد طفلی ام به الم خو گرفته «زیب» سبقم به درس نیز الف لام میم بود

رفتم از خویش چو او آمد و نزد من بنشست ساعت وصل همان ساعت هجران بوده است

زایل ز فقر رتبه* عالی نمی شود عزت خزانه بی است که خالی نمی شود

اثر دیگر زیب مگسی عبارت است از خزینه* الاشعار یعنی مخمسات زیب که به سال ۱۹۳۶ میلادی در چاپخانه* منشی نولکشور لکهنو به زیور طبع آراسته گردیده است و مشتمل بر سیصد و پنجاه و دو صفحه می باشد و تعداد مخمسات سیصد و یک است. زیب برای مخمسات خود شعر های معروف شاعران متقدمان و متاخران را منتخب نموده بر آنها تضمین کرده است. ما در مخمسات زیب تضمین بر شعر های غنی کشمیری ، جامی ، عنصری ،

عرفی ، سعدی ، ظہیر فاریابی ، حافظ ، نظامی ، فغانی ، بیدل ، صائب ، فیضی ، کلیم ، حکیم ، سنائی ، ناطق مکرانی ، میرزا احمد علی ، داتا گنج بخش ، میر جان محمد سندی ، شیخ عبدالقادر میلانی ، خواجہ نظام الدین اولیاء ، حضرت بہاء الدین زکریا ملتانی مظهر جان جانان و امیر خسرو و غیرہم می بینیم۔
اینک چند مخمس از زیب :

جذب قلوب مردم تأثیر این دو حرف است
بر انتظام عالم تقریر این دو حرف است
نقش مراد دانا تحریر این دو حرف است
«آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا» (حافظ شیرازی)

بی محبت از لقای حسن خوبان نیست حظ
بی وصال دوست از خط زمستان نیست حظ
بی دل شوریدہ ای از رقص و وجدان نیست حظ
«بی جنون کامل از سیر بیابان نیست حظ
جرأت چاک چو نبود از گریبان نیست حظ»

(مہر جان محمد سندی)

چہ سود یافتہ ای کہ سبجہ گیر شدی بہ زہد خشک گریزان بام وزیر شدی
ز ترک بادہ بہ دام الم اسیر شدی «بہ کنج صومعہ زاہد نشستہ پیر شدی
دمی بہ دیرنشین می کش و جوان بر خیز» (ناطق کرمانی)

دل خستہ را درمان شدی ہم دین و ہم ایمان شدی
پراونہ را جانان شدی ہم مشعل رخشان شدی
من گل شدم تو بوشدی، بلبل شدم ، بستان شدی
«من تو شدم تو من شدی من تن شدم تو جان شدی
تا کس نگوید بعد از این من دیگرم تو دیگری» (امیر خسرو دہلوی)

در آخر غزلی از زیب مگسی درج می شود که کاملاً خالی از واژه های عربی می باشد :

گرفتار پری روی نگاریم	بی پیوند او امید واریم
به هر روز و به هر شب مست اویم	نگه بر روی خویش می گاریم
به دام سوی او دل بسته داریم	برای چرخ چشم او شکاریم
به روز اندر همی گویم چون کوه	به درد و ناله هر شب می گذاریم
گرفتاریم در درد جدایی	لبش را داروی خود می شماریم
چراغ دیده ما گم شد از ما	چرا از دیده خود خون نباریم
دلیم را کام دیدار است و پیوند	به دل بی این و آن خواهش نداریم
شد آن دلبر چرا نشدیم با او	بسی از کرده خود شرمساریم
به دست آید اگر پیوند با او	در آن گه «زیب» شاه کاسگاریم

غیر از این دو دیوان چاپ شده زیب مگسی، دیوان دیگری هم به نام «ارمغان عاشقان» اخیراً دریافت شده است که تا حال چاپ نشده. این دیوان خطی حالا به دست فرزندش میرعطاء الله خان مگسی است و مشتمل بر ۳۴۶ صفحه می باشد. غیر از ۱۰۷۴ غزل، مخمسات، مخزن الصنایع، واسوخت، ترجیع بند، مستزاد، مثلث، مسدس، رباعیات و مفردات نیز در این دیوان دیده می شود و مجموعاً دارای یازده هزار شعری باشد (تقریباً). این دیوان به سال ۱۳۵۷ هـ (۱۹۳۸ م) به تکمیل رسید. در خاتمه کتاب شعرهای ذیل راجع به آغاز و پایان این دیوان هم نوشته شده :

هزار و سه صد و هم هژده بالا	که شد آغاز این کاخ معانی
(۵۱۳۱۸)	
هزار و سه صد و پنجاه هم هفت	که شد کامل به عون آسمانی
(۴۱۳۵۷)	
مه شوال در روز دهم گشت	دلیم خورسند و شاد از خامه رانی
نهادم ارمغان عاشقان نام	مر این مجموعه راکش نیست ثانی
دعای زیب یارب نزدت این است	که باقی باد در این دار فانی

مصنف را طفیل او در آفاق میسر باد عمر جاودانی
تاریخ سال عیسوی از مصنف :

غین و ظا و لام و حا این وقت سال عیسوی است

سال ۱۹۳۸ مسیحی

ختم شد در ماه آخر ارمغان عاشقان ماه دسامبر

آغاز «ارمغان عاشقان» به شعرهای ذیل می شود :

آلهی رنگ و بوی آشنای ده بهارم را
به داغ عشق خود کن نقش پیدا لاله زارم را
شکستی خار غم در سینه من از کف خوبان
هم آغوش گل امید راحت ماز خارم را
به سر کردم بسی در ظلمت شبهای نومیدی
بکن روز مرا و آشنایان روزگارم را

در آخر می سراید :

گشاد سبزه زار آسمان ده تنگناجم را
مراد مرحمت ده طالع نا سازگارم را
فدای چشمه چشم پر آب خویشتم هستم
که «زیبا» این آب خوش سیراب می سازد دیارم را

زیب در این دیوان مقایسه خود با شاعران دیگر هم کرده است و می گوید :

تنها نه «زیب» خط دهد این قند با «طوطی هند»^۱

کا رد به رقص این نغمه ات خود «بلبل شیراز»^۲ را

دل من «زیب» چون قلب «ظهوری» پی تخم محبت خوش زمین است

«زیب» به «حافظ» بود زمزمه محفلم بزم، عبث، گردد او باده شیراز نیست

(۱) امیر خسرو دهلوی.

(۲) خواجه حافظ شیرازی

زیب بہ قول فرزندش، میر عطاء اللہ خان مگسی بہ زبان ہندی و اردو نیز شعر می گفت ولی متأسفانہ دیوان اشعار اردو و ہندی او تاکنون چاپ نشدہ است۔

روحی لاهوری (۱۸۶۷ - ۱۹۵۴ م)

شرح احوال

مولانا اصغر علی متخلص بہ روحی، فرزند مولانا قاضی شمس الدین ابن میان پیر بخش ابن رکن الدین در شہرستان گجرات در قریہ بی بہ نام «کتہالہ» کہ کنار رودخانہ چناب واقع است بہ سال ۱۲۸۴ ق/۱۸۶۷ م متولد گشت۔ در او ان کودکی پدرش در گذشت۔ پس از تحصیلات مقدماتی برای تحصیلات عالیہ بہ لاهور آمد و از محضر اساتید معروف وقت مانند مولانا فیض الحسن سہارنپوری و مولوی مفتی عبداللہ تونکی و مولوی عبدالحکیم کلانوری و مولوی قاضی ظفر دین استفادہ کرد و در تمام امتحانات عربی و فارسی دانشگاه پنجاب موفقیت ممتازی بہ دست آورد۔ روحی در دانشکدہ اسلامیہ لاهور در سال ۱۸۹۲ م بہ ریاست قسمت عربی و علوم دینی منصوب شد و وظایف تدریس را بہ نحو احسن انجام داد تا این کہ در سال ۱۹۴۱ م متقاعد شد ولی انجمن حمایت الاسلام کہ دانشکدہ اسلامیہ را ادارہ می کرد، ماہیانہ چہار صد روپیہ بہ طور اختصاصی بہ عنوان قدر دانی از خدماتش برای شخص وی مقرر کردہ بود کہ تا آخر عمر بہ وی پرداختہ می شد۔ روحی در سال ۱۳۷۳ ق/۱۹۵۴ م از این جہان فانی در گذشت۔ او مردی متدین و پابند شریعت بود و زندگانی او خیلی سادہ و خالی از تکلف و تجمل و تظاهر گذشت۔ از دوستان روحی فضل حسین، مولوی محمد شفیع، شہاب الدین و علامہ اقبال قابل ذکر ہستند۔

سبک و آثار

مولانا روحی عالم و استاد و دانشمند و ناطق و نویسندہ و شاعر ارجمند

۱۔ مأخذ: مکتوب دکتر صوفی محمد ضیاء الحق رئیس قسمت عربی و علوم اسلامی دانشکدہ دولتی لاهور، فرزند ارجمند مولانا اصغر علی روحی (درین ضمن بندہ شکر گزار دکتر اللہ دتا چوہدری استاد فارسی دانشکدہ بہاولپور ہستم کہ وسیلہ آشنایی نگارندہ با آقای محمد ضیاء الحق شد)۔

بود و بر زبان و ادبیات عربی و فارسی تسلط کامل داشت و بہ ہر دو زبان شعر می گفت ولی بیشتر آثار منظوم وی بہ زبان فارسی است. وی در رشتہ های مختلف شعر آثار وصفی ، عشقی ، انتقادی ، و اخلاقی پرمغزی دارد و در فارسی غزل ، قصیدہ ، قطعہ ، ترکیب بند ، ترجیع بند ، رباعی ، مثنوی و فرد گفتمہ است . بعضی از غزلیات و قصایدش را در بحور و قوافی عرفی ، کاتبی ، حافظ ، امیر خسرو و منوچہری سرودہ است و در سرودن قصاید فارسی از سبک انوری پیروی می کردہ است. او در عربی بیشتر قصاید نعتیہ سرودہ است و چند خطبہ ہم بہ زبان عربی نوشتہ است .

روحی دو سال صاحب امتیاز و مدیر مسئول مجلہ «الہدی» بود کہ در آن مضامین در بارہ تفسیر قرآن ، تاریخ اسلام و تصوف و عرفان چاپ می شد .

وی در جملہ انواع سخن طبع خود را آزمودہ است . در شعر فارسی پیرو سبک متقدمان است . او یکی از دانشمندان ادب شناس و محقق نامدار زمان معاصر است کہ تتبعات تاریخی و اسلامی وی از لحاظ صحت و دقت زبانزد ہمہ فضلا و ادبای معاصر و ہر یکی در زمینہ خود بدیع و بی ہمتا است .

روحی علوم صرف و نحو ، معانی و بیان ، عروض و قافیہ ، منطق و فلسفہ کلام و ادب را عمیقاً مطالعہ کردہ بود و ازین جہت شیوہ بیان او چہ در نشر و چہ در نظم عالمانہ بود و در گفتارها و نوشتہ های خود بسا اوقات لغات ثقیل و اصطلاحات علمی را می آورد .

آثار

- ۱- دبیر عجم در فن بلاغت و تنقید فارسی ۴۸۰ صفحہ لاهور ۱۹۳۶ م
 - ۲- العروض و القوافی اردو ۱۴۴ ,, ,, ۱۹۳۶ م
 - ۳- ترجمہ نصیحۃ التلمیذ غزالی ,, ۳۶ ,, ,, ۱۳۲۷ ھ ق
 - ۴- ترجمہ شرح قصیدہ بردہ ,, ۱۸۲ ,, ,, ۱۳۲۶
 - ۵- امیرا لکلام من کلام الامام ,, ۱۲۸ ,, ,, ۱۳۲۲
- کلمات قصار حضرت امیر (ع)

- ۶- ترجمہ حکمت بالغہ اردو ۲۴ صفحہ لاهور سال طبع ندارد
- مکتوب غزالی بہ سلطان محمد بن ملک شاہ سلجوقی
- ۷- شرح اماء الحسن اردو ۲۴۸ ” ” ۵۱۳۲۹ ق
- ۸- الجفا والوفاء ” ” ۳۱۰ ” ” ۱۳۳۱
- ترجمہ الداء والدواء امام ابن قیم
- ۹- رسالہ سیطرہ الاسلام علی ” ” ۱۲۴ ” ” ۱۳۲۰
- النصاری اللثام (رد ایراد مبلغین مسیحیت)
- ۱۰- مافی الاسلام (دو مجلد) عقائد ” ” ۱۲۰۰ ” ” ۱۳۵۰
- و احکام عبادات اسلامی برای رفع شکوک نوجوانان امروزی
- ۱۱- ارمغان احباب (قصیدہ فارسی) فارسی ۱۶ ” ” ۱۳۹۵
- آثار چاپ نشده.

۱- تفسیر سورہ یسین

۲- تفسیر جزوہ بیست و نہم و سیم قرآن پاک

۳- دیوان فارسی دارای شش ہزار بیت است و فرزند روحی دکتر محمد ضیاء الحق مشغول تدوین و انتشار آن است .

۴- دیوان عربی دارای پانصد بیت .

۵- خطبات عربی

نمونہ اشعار :

برگزیدہ از قصیدہ ای در مدح رسول اکرم

آن کہ چون توییج جاہ او معبر ساختند
مژدہ اتمام نعمت تا دہد با عالمی
روحی لب تشنہ را در یاب ای ابر کرم
سوز او از سوختن دیگر نبیند چارہ یی
در عطا و منع احسانش مخیر ساختند
امبی از آل ہاشم را پیمبر ساختند
ای کہ از فیض لب ت تسنیم و کوثر ساختند
ز آن کہ داغ عشقت آتش دل سمندر ساختند
از پی اجال یک تفصیل دیگر ساختند
نعت احمد و صف قرآن ہر دو در معنی یکی است

برگزیده قصیده بی که به استقبال عرفی سروده است

به بزم دل در آ تا مقصد کون و مکان بینی
 مقام جان طلب کن تا نشان از بی نشان بینی
 در آب و گل فروماندی ز منزل دور افتادی
 به جان می کوش تا خود را به صدر لامکان بینی
 به بازاری که گوهر را به خر مهره نمی گیرند
 به سودا آمدی تا سود را عین زیان بینی
 به غفلت سر مده گر وصل جانان آرزو داری
 که هرمان وصال دوست زین خواب گران بینی
 دل صورت پرستان جوزبی مغزست پنداری
 به بزم اهل معنی رو که اسرار نهان بینی
 به بزم پاکبازان ره نیابد خرمگس طبعی
 به مرغ سد ره زاغی را کجا هم آشیان بینی
 تو فارغ نیستی از خود چسان باوی پردازی
 ز خود فارغ شو از خواهی که روی دلستان بینی
 ابو القاسم محمد افتخار دوده آدم
 که در تقلید ز اطلاق هویت ترجان بینی
 ز راز معنی انسان کسی آگه نبود ایدر
 به کشف آن رسول هاشمی را تر زبان بینی
 ندانم تا چها گفت او به گوش سوخته جانان
 که درد و داغها سرمایه جانهایشان بینی
 بیابان عرب ز ابر بهار رحمت باری
 عرار و سنبل و ریحان و ورد و ضمیران بینی
 سپاه غازیان جان نثارش پیش و پس یا بی
 که هر یک را به صورت اردشیر بابکان بینی
 ز هم آهنگی تکبیر شان در حومه هیجا
 دل اعدای دین لرزان چو شاخ خیزران بینی

بہ ہر ملک و بہ ہر قوم و بہ ہر دور زمان فیضش
 چو ابر نو بہاری زین کران تا آن کران بینی
 بہ اخلاص و ارادت سر بہ طاعت نہ کہ تاخود را
 چو کعبہ قبلہٴ احرار جمع قدسیان بینی
 ز یاران زمان چشم وفا ای بوالہوس تاکی
 زلال از پارگین و نوبہار از مہرگان بینی
 غلیواژ و کلاغ و کرکس اندر ساحت گلشن
 بہ ناز عندلیب و قمری و طوطی چنان بینی
 حسد دارد ترا در بیچ و تاب ای بی ہنر ورنہ
 سواد خطہٴ پنجاب رشک اصفہان بینی
 سخن ہا گفتنی دارم ولی از مستمع ترسم
 کہ «روحی» تاچہ سود از طول شرح داستان بینی

غزل

<p>کہ ای روحی بہ درد ماہمی ساز ولی صد بار کردم توبہ زان باز کہ از خود رفتنم بودش ز آغاز بہ یک تیرنگاہ آن شوخ طنماز مغنی گو ترنم ریز کن ساز کہ ای غافل بہ جام اندر می انداز در رحمت بہ روی من کنی با بہ بزم قدسیان گردید ممتاز</p>	<p>بہ گوشم در ازل گفتند این راز ز رندی گرچہ توبہ کردہ بودم نمی دانم سر انجام محبت ہزاران رخنہ در ایمان من کرد بہ بزم این جہان کاشوب گاہ است بہ جانم آتشی زد مطرب جم ز لطف تو یقین دانم کہ روزی چو «روحی» در رہ ہمت قدم زد</p>
--	--

صراحی در بغل کف بر دہان مستانہ می خیزد
 گرہ بر ابرو و خنجر بہ کف ترکانہ می خیزد
 غم گل از دل بلبیل فراغت کی طمع دارد
 زبزم آشنا کی آشنا بیگانہ می خیزد؟

کدا مین شمع رخساری به بالینم نشست امشب
 که از هر ذره خاکم دو صد پروانه می خیزد
 بسوزان دفتر حکمت به پیر عشق کن بیعت
 که هر نادان ز تلقین گاه او فرزانه می خیزد
 چه چوش حسن بود آن بحر خوبی را نمی دانم
 که در هر موج او صد طلعت جانانه می خیزد
 ز فیض می که زهد خشک را تر مغز گرداند
 ز کوی می فروشان شیخ باشکرانه می خیزد
 ادب آموز در بزم حریفان کز ادا فهمی
 صراحی چون زجا خیزد زجا پیمانہ می خیزد
 به شوق گرمی هنگامه وصلی که می پویم
 که پا بر جاده اش چون برق بی تابانه می خیزد
 پس از مدت زیارب های «روحی» زد اثر جوشی
 که ابری از سواد قبله میخانه می خیزد

رباعی

یاری ز خدا خواه نه از یار که یار
 چون کار سر انجام پذیرد از تو
 یار است ترا تا بودش باتو کار
 نی یار بینی و نه از یار آثار

غزل

اثر کجا است خدا را مگر دعا خفته است
 درین چمن که نبسته است رنگ و بوی وفا
 چو من هر آن که بود ره نورد منزل شوق
 چه گنجها که بیابدز دولت بیدار
 بر آستان تو دست سؤال ما کوتاه
 رقیب بر سر جنگ و ره نوازش تنگ
 بر آستان تو ای پادشاه عالی قدر
 به کوی عشق که بادا به خون مارنگین
 گذشت عمر و دریغا که بخت ما خفته است
 فغان بلبل زار و دم صبا خفته است
 به راه بادیه کی ایمن از بلا خفته است
 به کنج خاک لحد هر که بی نوا خفته است
 عروس کام هم آغوش هر گدا خفته است
 برید باد صبا لنگ و پای ما خفته است
 یکی پیرس که این بینوا چرا خفته است
 دل شکسته «روحی» به کربلا خفته است

برگزیدهٔ قصیدۂ بہاریہ

خیمہ زد بر دامن کہسار ابر نو بہار
 مشک افشان شد نسیم اندر فضای لاله زار
 این بچنبد در چمن چون طبع مرد بذلہ سنج
 وان چکد در ساحت گلشن چو چشم اشکبار
 ابر تر چون تاجر دیبای رنگین در چمن
 باد خوش چون صوفی پاکیزہ دم در مرغزار
 برق را گہ خندہ چون لیلی در ابر تیرہ رنگ
 ابر را گہ گریہ چون بچنون بہ روی کوهسار
 سرخ و زرد نرگس و گل جلوہ ہا دارد ہمی
 سبزہ گویی در چمن گسترد فرش زونگار
 چون برہمن زادۂ گلنار پوش سومنات
 بستہ زنار از رگ تن شاہد گل در کنار
 سبزۂ ترموج خیز و بادخوش چالاک رو
 این چو شعرم آبدار و آن چو نطقم خوشگوار
 آنجہ از بلبل بہ غارت برد قزاق خزان
 باز در تحویل او دادند عمال بہار
 نوجوانان چمن یا مہیز پوشان بہشت
 یا شہیدان مقدس خوش خرام اندر قطار
 بلبل اندر باغ خرم ، زاغ بر دیوار مست
 چون حسین پاک طینت ، چون یزید بد شعار
 در چنین فصل بہاران بزم عیش آراستیم
 صدر مجلس اندران فتح علی خان نامدار

سلک دندان چون فرو ریزد نزیبند خندہ بی
 درج خالی کی گشاید جوہری بر مشتری ؟

ظفر (۱۸۷۰-۱۹۵۶م)

شرح احوال

مولانا ظفر علی خان ظفر پسر مولوی سراج الدین خان در «کوت مہرت» کہ دہی است در مضافات شہر سیالکوٹ ، بہ سال ۱۸۷۰ م پا بہ عرصہ وجود گذاشت . پس از تحصیلات مقدماتی کہ در وزیر آباد و پتیالہ بہ پایان رسانیدہ بود ، عازم دانشگاه اسلامی علیگر شد و درجہ لیسانس را از آنجا گرفتہ بہ کار های مختلف اشتغال ورزید ، از جملہ در حیدر آباد دکن بہ عنوان مترجم و معاون ادارہ امور داخلہ مدتی مشغول بود و در ہمین مدت تألیف «لرد کرزن» انگلیسی را بہ نام «خیابان فارسی» بہ اردو برگردانید و بہ پاس این خدمت مبلغی بہ عنوان جایزہ از طرف دانشگاه پنجاب لاہور و نظام دکن دریافت نمود .

پدرش در ایام بازنشستگی خبر نامہ ہفتگی «زمیندار» را در شہر وزیر آباد منتشر می نمود . پس از وفات وی مولانا ظفر از ملازمت استعفا داد و بہ وطن مراجعت نمود و دفتر زمیندار را از وزیر آباد بہ لاہور منتقل کرد و بہ صورت روزنامہ ای آبرومند در آورد . زمانی کہ جنگ طرابلس و بالکان آغاز شد مولانا در روزنامہ خود سرمقالہ های تیزوتند در حمایت و پشتیبانی مسلمانان علیہ استعمار گران نوشت و موجب عدم رضایت دولت استعماری ہند گردید و چندین بار زندانی شد ولی هیچ گونہ جبر و تشدد و تہدید و زوری مولانا را از خدمات ملی و وطنی و ادبی باز نداشت وجوش و ہیجان مولانا را توقیف های پیپی روزنامہ زمیندار فرو نماند . مولانا متناوباً مدت دوازده سال در زندان بسر برد و ہر بار پس از آزادی زندان باجدیت بیشتر بہ تعقیب افکار آزادی خواہانہ خود پرداخت . مولانا در نہضت های مختلفہ آزادی خواہی از قبیل «تحریک خلافت ، تحریک آزادی و ترک موالات» بہ عنوان راہنہی طراز اول شرکت نمود تا اینکہ بہ سال ۱۹۳۷ میلادی عضو مجلس مرکزی شد و باز بہ سال ۱۹۴۵ م مجدداً انتخاب گردید .

۱- مجلہ نقوش ، شمارہ شخصیات ، لاہور ، چاپ دوم ، ژانویہ

۱۹۵۶ م ، ص ۵۹۶ .

مولانا ظفر علی خان در عالم شعر و ادب ، روزنامه نگاری ، خطابت و سیاست ، از نامداران این زمان است . روزنامه زمیندار در زمان مولانا شهرت بسیار یافت و یکی از مهمترین روزنامه های لاهور بوده است . عمده شهرت و اهمیت آن روزنامه به واسطه مقالات و منظومات سیاسی بود که به قلم خود مولانا نوشته می شد و چون برای اولین بار مقالات سیاسی مغزدار عمیق به قلم مردی که زبانش آتش بیان و موخامه اش شعله فشان بود ، انتشار می یافت ، فوق العاده مورد توجه عامه گردید و هنوز که هنوز است آن مقالات و منظومات اسناد قابل استنادی است و می توان گفت که در زبان اردو چنان مقالاتی کم نظیر است و نا گفته نماند که بسیاری از ادیبان بنام و سخنوران معروف هم به روزنامه زمیندار وابسته بودند مانند عبدالله عادی ، وحید الدین سلیم پانی پتی ، نیاز فتحپوری ، غلام رسول مهر ، عبدالمجید سالک ، چراخ حسن حسرت ، مرتضی احمد میکش و نصرالله خان عزیز که همه آنان خدمات پر ارزش در راه پیشرفت ادب و سیاست (نمضت های آزادی خواهی) انجام داده اند .

مولانا ظفر علی خان از مصاحبت های سیداحمد خان ، شبلی ، حالی ، داغ و محسن المک استفاده به سزایی کرده بود که همه آنان ستارگان درخشان افق ادب و سیاست بوده و نامی نیک و آثاری با ارزش از خود به یادگار گذاشته اند . علامه اقبال نیز یکی از دوستان مولانا ظفر علی خان بود .

مولانا پس از گذراندن یک زندگانی پراز شور و هیجان به سال ۱۹۵۶ میلادی جهان فانی را بد رود گفت .

سبک و آثار

مولانا ظفر علی خان عقیده داشت که شعار «ادب برای ادب» در این زمان جدید دیگر قابل تقلید نیست . باید که «ادب برای ملت» به معرض

۱- بیضا مروی موقع رهایی ظفر علی خان از زندان خیر مقدسی منظوم کرد که

دو بیت آخر این است :

چشم هافرش راه او گردید باعث نازش زندان آمد
از بی دید جلومش بیضا گبرو ترسا و مسلمان آمد (ید بیضا ص. ۶)

وجود بیابد. پس از شرکت در نهضت های آزادی، مولانا به سائقه احساسات وطن خواهی سرودن اشعار مهیج وطنی پرداخت. از این راه شهرت و محبوبیت به سزایی کسب کرد. اشعارش اکثر درباره موضوعات سیاسی، وطنی، اجتماعی و دینی است.

سبک مولانا کاملاً سبک پاکستانی است و در شعر هایش بیان دین و وطن و ملت اکثراً دیده می شود. سلاطین اسلام مثل محمود غزنوی، صلاح الدین ایوبی، اورنگ زیب، امان الله خان و غازی مصطفی کمال پاشا را در چکامه های خود مدح کرده است. او در نعت هم ید طولی داشت و در بدیهه گویی و هجو نویسی هم توانا بود ولی چیره دستی وی در قطعات سیاسی و انتقادی بیشتر محسوس است. او در نظم کردن قافیه های بدیع نیز مهارت تام داشت.

اشعار او در مجموعه های به نام حبسیات و نگارستان و بهارستان و چمنستان چاپ شده است. غیر از ترجمه کتاب لرد کرزن که به نام «خیابان فارسی» معروف است، ترجمه کتابهای دیگر هم کرده است که مهمترین آنها دو رمان به زبان انگلیسی است به نام «سیرظلمات» و «فسانه لندن».

نمونه اشعار

خواجه ما محمد عربی	لقبش خاتم النبیین است
مصطفی ماه و امتش پروین	ماه رونق فزای پروین است
عرب آغوش عالمی باشد	بسته دامنش دل و دین است
مسلم از سجده گنجها اندوخت	دولت او جبین سیمین است
نعمت حق به ما شد ارزانی	شرع ما را شعار و آیین است
هست اسلام خوشترین انجام	خنک آنکس که عاقبت بین است
باده اش تند و شکر افشان هم	شور در جان فکند و شیرین است
چون شد اندر خم حجاز این می	جام این می مگر جهان بین است

تضمین بر ابیات سعدی

سخن آورم ز کمال او ز جمال او ز جلال او
 که ندیده چشم مثیل او نه شنیده گوش مثال او
 بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
 حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله
 ز عرب چکیده ملاحظش ز عجم دمیده عذوبتش
 نمکی که ریخت جمال او شکری که ریخت مقال او
 همه کس فراخور ذوق خود ز ازل گرفته مقدری
 تو ولعل و گوهر و سیم و زر من و دست و دامن آل او

در شهر استنبول گفته

به سلطان از غلامانش همین یک التجا باشد
 که ما درپای او باشیم او در چشم ما باشد
 خلافت مدعا جوید که ما از آن سلطانیم
 اخوت بر ما گوید که او از آن ما باشد
 مسلمانان عالم را مثال اختران بینم
 محمد خامس اندر اختران بدرالدجی باشد
 ز دست رفت گر رومینیا دل بر مکن شاهها
 به دست آورده ای ملکی که باجش آسیا باشد
 مسخر کشور دل را نمود اقبال سلطانی
 همی نازیم جانها را که در راهت فدا باشد
 به یک جنبش گرابرویت اشارت می کند ما را
 ز مشرق تا به مغرب صد قیامت رونما باشد
 هلال اربدر شد کاهیدنش لازم بود آقا
 خوش آن کاهش که صد افزونیش اندر قفا باشد
 حذر ای دشمنان ملت بیضا از این ساعت
 که در دست امیر مالوای مصطفی باشد

حدیث انتم الاعلون از یادم نخواهد رفت
 محال است این که مغلوب آلت خیرالوری باشد
 اگر خونش حیات تازه بخشد جسم مذهب را
 به خون غلطیدن ملت به کیش ما روا باشد
 پیام الفت از دهلی به استنبول آوردم
 مثال بوی گل هستم که بر دوش صبا باشد

در تمهید چکامی به نام « زخمه چنگ رودکی » مولانا ظفر علی خان می
 گوید: « دیده وران متفق هستند که هیچ کس از سخن سرایان عجم به پایه
 رودکی نرسید. همان اثر ترانه اش بود که تاج الشعراء امیر عنصری هم از نظیرش
 عاجز گشت. من هندی نژاد کج میج زبان که باشم که جواب رددی بنویسم
 این چند ابیات که از کلک من فروچکیده، پاسخ آن بار بد ترانه ریز نمی باشد
 اما نعره بی است مستانه که علی سبیل اضطرار از دل درد مند برچست ».

ساقیا بر خیز و می در جام کن	فصل گل در بوستان آید همی
باد نوروزی وزید اندر چمن	نغمه اش عنبر افشان آید همی
مسلم از خواب گران بیدار شد	انقلاب اندر میان آید همی
باش تا برقی در خشد از حجاز	غیرت حق در میان آید همی
باش تا از پرده مشرق بدر	حجت اسلامیان آید همی
کفر را غوغا بر آید از نهاد	مهدی آخر زمان آید همی
نعره الله اکبر می زنم	ناتوانان را توان آید همی
رودکی چنگ است و کلکم زخمه اش	یاد یار سهربان آید همی
مسلم آهنگ بخارا کرده است	بوی جوی مولیان آید همی

منظومه زبر را مولانا به عنوان دیباچه داستان معروف انگلیسی به نام
 « پپیل آف دی مستر نگاشته و ترجمه داستان را به نام « سیر ظلمات »
 چاپ کرده بود که اکنون نسخ آن نایاب است :

خواستم گفتن از اعجاز نگارش سری من که صد نقش به یک پرده هویدا کردم

رهنمونم خضری گشت که از تاییدش آمد از جانب لندن چو عروس معنی گیسوی خامه من مشک فشان گشت همی آمدم از در تمهذیب و تمدن گاهی پرده برداشتم از چهره فطرت گاهی کاشتم سنبیل فکرت به زمین انشاء

در ظلمات به افسون قلم وا کردم
من زبیرایه دهلیش محلا کردم
رشک صد تبت و تاتار و اروپا کردم
که تماشایی که در وادی و صحرا کردم
قوت و اهمه را گاه تجزی کردم
گشت خود روکش گلگشت مصلی کردم

وحشت (۱۸۸۱-۱۹۵۶م)

شرح احوال

رضا علی متخلص به وحشت ۱ پسر مولوی شمشاد علی ، به تاریخ هیجده نوامبر سال ۱۸۸۱ میلادی در ککته متولد شد. پدر بزرگش حکیم غالب علی در زمان جنگ آزادی ۱۸۵۷ میلادی از دهلی به هگلی مهاجرت کرد. وحشت تحصیلات ابتدایی را در مدرسه عالی ککته به پایان رسانیده دبیرکل قسمت فارسی اداره سلطنتی شد و چون به سال ۱۹۲۶ میلادی «دانشکده اسلامی» در ککته تأسیس شد، وحشت به سمت استادی منصوب گردید و در سال ۱۹۳۶ میلادی باز نشسته شد و هنگامی که در سال ۱۹۴۷ میلادی تقسیم شبه قاره به عمل آمد، رضا علی وحشت به پاکستان خاوری مهاجرت کرده در شهر «داکا» رحل اقامت افکند و در آنجا روز بیست و پنجم ژولای سال ۱۹۵۶ میلادی از دارفانی به عالم باقی شتافت.

طبع رضا علی وحشت از ایام صباوت تمایلی فوق العاده بی به شعر و ادب داشت و از همان ایام شعر سرودن را آغاز نمود. به سال ۱۸۹۷ میلادی در زمره شاگردان مولوی ابو القاسم محمد شمس شاگرد داغ دهلوی در آمد و پس از آن در مجمع تلامیذ مولوی عبدالغفور خان نساخ پیوست.

وحشت غیر از زبان اردو و فارسی در زبان انگلیسی و هندی و بنگالی هم

۱- جدید شعرای اردو، تألیف دکتر عبدالوحید، چاپ شرکت فیروز و پسران، لاهور، سال چاپ ندارد، ص ۳۶. و مجله نقوش، لاهور، ماه اکتبر سال ۱۹۵۶م، ص ۸۷۱.

تبحر داشت و با این همه علم و دانش و فضیلت از کبر و نخوت نیز عاری بود. وی در مہمان نوازی و تواضع و سادگی شہرت بہ سزایی داشت و شخصیت برجستہ وی مورد احترام خاص و عام بود. اواخر عمرش در عسرت و تنگدستی بسر شد ولی هیچ وقت شکایتی بر زبان نیاورد. شاگردانش بیشمار و دوستانش در ہر شہر و دیار مشہور روزگارند.

سبک و آثار

بین غزل سرایان زبان اردو رضا علی وحشت مقام شامخی دارد و میان پارسی گویان معاصر پاکستان نیز وحشت از شاعران طراز اول بہ شمار می آید. پس از چاپ شدن اولین دیوان اوصیت شاعریش تمام شبہ قارہ را فرا گرفت و شاعران بزرگ و دانشمندان معروف مانند حالی ، شبلی ، اکبر ، حسرت ، محشر ، شاد و علامہ اقبال از شعر های وی تحسین و تجلیل کردند و بہ صلاحیت و قریبہ سرشار وی اعتراف کردند.

رضا علی وحشت در ہردو زبان فارسی و اردو شعر می گفت و نخستین دیوان وی کہ بہ سال ۱۹۱۰ م چاپ شدہ ، دارای اشعار فارسی ہم می باشد. مجموعہ دیگر از اشعار وحشت بہ سال ۱۹۵۰ میلادی از مکتبہ جدید لاہور تحت عنوان «ثرانہ وحشت» انتشار یافتہ و اولین دیوان او ضمیمہ این مجموعہ می باشد و کم و بیش چہار ہزار بیت دارد. در بخش فارسی این کتاب حمد خدا ، نعت رسول ، غزل ، قطعہ ، قصیدہ ، رباعی ، مخمس ، مسدس و نیز دیگر اصناف سخن دیدہ می شود و از مطالعہ اشعار فارسی وی معلوم می شود کہ شعر فارسی وی تحت نفوذ کلام حافظ و قآنی و غالب و شبلی می باشد. وی غزلہای آنها را استقبال یا تضمین کردہ است.

وحشت بیشتر غزل می سراید و اساس شعر او بر صداقت و حقیقت است و از مبالغہ اجتناب می کند. قصایدی کہ اودر نعت پیغمبر سرودہ است رنگ تغزل دارد و از ارادت و عقیدت بی نہایت شاعر حکایت می کند. علاوہ بر آثار

۱- سخن آموخت غالب از نظیری وحشت از غالب
چراغی را کہ دودی هست در سر زود تر گیرد

منظوم و حشت آثار منشور هم به صورت مقاله های انتقادی از وی به جا مانده است. وی به سبک اقبال هم اشعاری سروده است ولی پس از مطالعه اشعارش معلوم می شود که اگر بعد از حافظ وی کسی را اتباع می کند، آن شبلی است. اشعارش مثل اشعار شبلی صاف، شسته، برجسته و روان است و در غزل هم همان آمیزش متانت و مزاح است که خاصه کلام شبلی می باشد.

نمونه اشعار

حمد ۲

ای از تصویرت دل ما گلستان ما ذوق آفرین ز لذت نامت زبان ما
یا دت کفیل راحت و آرام جان ذکر تو ضامن طرب جاودان ما
از غفلتی که هم سفران را گرفته است فریاد می کند جرس کاروان ما
«وحشت» چه حاجت است که گویم حال دل درباب شدت غم ما از فغان ما

نعت رسول

سجده رقصان به بالای جبین داریم ما
کار با آن آستان دلنشین داریم ما
بوکه ما را کیف نو بخشد به بزم بیخودی
آن شراب کهنه کاندر ساتگین داریم ما
ای خوش آن کاری که با سنگ در او داشتم
یادگار آن نشانی بر جبین داریم ما
کس زما گستاخ تر بر آستان یار نیست
صد خطا کردیم و چشم آفرین داریم ما
مردمک پر نور شد «وحشت» ز دیدار کسی
در سواد دیده نقش دلنشین داریم ما

- ۱- بیشتر اشعار از یاد داشته های آقای الیاس عشقی نقل شده است.
- ۲- ابیاتی چند از حمدی که با آن دیوان وحشت (ترانه وحشت) آغاز می گردد.
- ۳- استنباط مضمون از این شعر است.

مرا به ساده دلی های من توان بخشید
خطا نموده ام و چشم آفرین دارم

تضمین بر غزل خواجه حافظ شیرازی (انتخاب)

به یاد ساقی مهوش به صد مستی سراندازیم
 بیا تا گل بیفشانیم ومی در ساغر اندازیم
 ره و رسمی که دارد خاق ما آنرا براندازیم
 به بزم یار امشب از سخن صد گوهر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرح نو دراندازیم
 دل من از کتاب عشق طرح داستان ریزد
 که ازوی شورشی در خاطر پیر و جوان ریزد
 چه طاقت آسمان را کآ بروی یک جهان ریزد
 اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
 من و ساقی بهم سازیم و بنیادش براندازیم

غزل به استقبال حافظ

عید است و هست باده عشرت به جام ما
 ساقی بیا که کار جهان شد به کام ما
 از بوی گل به باغ چنان مست می شویم
 گویی که بوی باده رسد در مشام ما
 قصد شکار طایر عشرت نموده ایم
 باشد که شوق ما کشدش زیر دام ما
 افزوده ایم رونق شبهای عیش را
 یعنی که جام ماشده ماه تمام ما
 «وحشت» بدان که مشرب حافظ گزیده ایم
 «ای بی حبر زلذت شرب مدام ما»

غزل به استقبال اقبال

نه گوش کس بر آوازم نه چشم کس بر احوالم
 نمی دانم چرا در بزم بی دردان همی نالم

حریف گل نیم اما کشم جور جهانی را
 درین گلشن به رنگ سبزه بیگانه پامالم
 نخواهم دید ای صیاد دیگر آشیان خود
 در اندک مدتی نذر قفس گردد پرو پالم
 همان ذوق تن آسانی همان غفلت همان مستی
 ندارد هیچ فرق از سالهای رفته امسالم
 اگر بنگاله قدر من نمی داند چه غم «وحشت»
 صدای می دهد از گوشه پنجاب اقبالم

غزل به استقبال شبلی

در جهان هرگز کسی را نیست پروای کسی
 این زمان بودی سر ما کاش بر پای کسی
 چشم وا گردید و گردیدم شناسای کسی
 بعد از آن هرگز نکردم من تماشای کسی
 لطف هادارد تما شای جهان آرزو
 چشم مشتاق کسی و روی زیبای کسی
 عشرت یک لحظه هم حاصل حریفان را باشد
 شب که خالی بود در بزم کسی جای کسی
 خامه «وحشت» که بی مثل است در صورت گری
 می نشد هر دم شبیه روی زیبای کسی

غزل دیگر به استقبال شبلی

تو دوستی و فلک دشمن است می دانم
 سعادت که زآن من است می دانم
 ارادت که مرا با تو هست می دانی
 محبتی که ترا با من است می دانم
 مرا تو دوست شماری و هرچه می گویی
 که دوستی تو با دشمن است می دانم

شنیده ام که تو دامن فشان همی آبی
چراغ تربت من روشن است می دایم
زبسیم غیر تو بیگانه وار می نگری
و گر نه چشم تو هم بر من است می دایم
ادای او پی فهمیدن است می فهمم
جفای او پی دانستن است می دایم
به «وحشت» اینهمه لطف و عنایت تو چرا است
ادای تازه دل بردن است می دایم

غزل دیگر در ردیف مشکل

دل شکسته کدام از جفای یار شکست
دلیم که درخم آن زلف تابدار شکست
چرا نه دست برم تابه دامن تا صبح
بود زطره زلفت شکسته تر عهدت
زچشم بد به امان باد دست و بازویش
فغان که غمزه جاد وی او دل مارا
مپرس لذت دلبستگی زمن «وحشت»
که یار را دل مسرور در کنار شکست
به جلوه آمد و رنگ رخ بهار شکست
مرا که پای تخیل درین بهار شکست
هزار بار بیستی هزار بار شکست
هزار ناله به لب خاطر فگار شکست
نہان به دست در آورد و آشکار شکست
دلی که جان وفا بوده است بار شکست

رباعی

ای دوست چو بیگانه به ما می آبی
سو گند بخوریکی به بخت دشمن
مستی که بدین لغزش پا می آبی
وانگاه بگو که از کجا می آبی

رباعی

مقصود حیات چیست دیدن خواهم
وانگاه به گردنت دو دست افکنده
یعنی که ترا به برکشیدن خواهم
از کنج لب تو بوسه چیدن خواهم

ابیات متفرقه از غزلیات

هزاران لطف پنهان می شود از هر ستم پیدا
تو طرزی کرده ای ای شوخ از بیداد هم پیدا

مروت دوستان بگذاشتند و اقربا الفت
در این دور تنک ظرفان کجا مهر و کجا الفت

که در شهر شما رسوای الفت را نمی داند
من آن کس را نمی دانم که «وحشت» را نمی داند

ماز ذوق جست و جوی دوست لذت برده ایم
ای ز الفت بی خبر از کاروبار ما می پرس

چه خوش است عیش و مستی شب ماهتاب کردن
همه شب شراب خوردن همه روز خواب کردن

فریبی داده ای صد بار اما ساده لوحی بین
دل وحشت چو گل بشگفت تا عهد وفا بستی

بهر درد غیر درمائی هنوز یعنی از حال نمی دانی هنوز

تو که آرام دل عالم شدی بهر «وحشت» آفت جانی هنوز

قطعه بی بروفات گرامی ۱

حفیظم خبر کرد و خون شد دل من شد از ذات او آشکار اهل فن را پناسی فرستاد ساغر کشان را همی داشت خوش روح عرفی و قدسی ز مژگان جگر خون شد اهل سخن را	کزین دارفانی روان شد گرامی ظهور ظهوری نظام نظامی که از دور حافظ گه از جام جامی هم از هم زبانی هم از هم کلامی به ماتم نشستند یاران تمامی
--	---

۱- ذکر گرامی در این کتاب به نوبه خود آمده است

ایاتی در تتبع شاهنامه که در جلسه یاد بود هزار ساله فردوسی خوانده شد :

کزو مفتخر گشت ایران زمین
به رخسار علم و ادب غازه کرد
کزو یادگارست تصویر رزم
که داد آب و رنگی به باغ جهان
بلند آسمان کمال است او
خدایا در این باغ آباد باد
همان است در بوستانت بهار
بیا را ستی نفس شه نامه را
تو کار عجب با قلم کرده ای
به فردوس بین راحت جاودان

رضا شاه را خلق گفت آفرین
روایات دیرینه را تازه کرد
خصوصاً ز فردوسی آراست بزم
زهی طرز فردوسی نکته دان
به شعر و سخن بی مثال است او
درختی که فردوسیش آب داد
گذشت ارچه سال این زمان یک هزار
گرفتی چو در دست خود خامه را
چه خوش داستانی رقم کرده ای
تو ای روح فردوسی خوش بیان

بندی از مخمسی به سبک فآنی

سیاه مستی آورد هوای شاخسار ها
جنون چو سبزه می دمد به طرف جویبار ها
مپرس ز اضطراب من به یاد گلزار ها
ز دل برون نهاده ام شکیب ها قرار ها
چو بلبل می تپد ز شوق نوبهار ها

دو بند از قصیده بی که به صورت مسدس گفته است :

باد بهاران وزید جلوه نما شد چمن
راحت نظاره شد رنگ گل و یاسمن
خانه به دوشان شوق خوش چمنی ساختند
شیشه گلرنگ می جلوه بی از ناز کرد
ساقی بزم طرب باده زدن ساز کرد
دامن دل می کشد چهره زیبای او
لاله ز یک سودمید در طرف نسترن
یا سخن آرا شود وحشت شیرین سخن
وز سخن آرزو انجمنی ساختند
شوق مسرت طلب دفتر دل باز کرد
مطربه دلنواز زمزمه آغاز کرد
می برد از جا مرا ذوق تماشای او

قصیده به سبک عرفی (انتخاب)

تو کز ناواقفی ها عیش خود را جاودان بینی
 همی ترسم از آن ساعت که جور آسمان بینی
 ز شادی بر کران شو تا ز شادی ها خبریابی
 به محنت آشنا شو تا ز راحت ها نشان بینی
 فغان را گرم تر برکش چو سوز دل خنک یابی
 قدم را تیز در می نه چو بار غم گران بینی
 از آن بالا ترک پرواز کن ای طایر همت
 بگو تا چند خود را در هوای آب و نان بینی
 شوی گر خاک پای شمسواران ره معنی
 سمند نصرت و فتح و ظفر را زیر ران بینی
 نه بر مژگان من اشکی نه بر لبها فغان بینی
 در آور سینه ام تا شوکت داغ نهان بینی
 نگاه حسرت آلود و لب خاموش ما بنگر
 حکایت های شوکم داستان در داستان بینی
 تصوف را نخواهی از فقیهان جست و جوی کن
 که این شمع صفا در مجلس روحانیان بینی
 پس شام مصیبت ها دمد صبح طرب روزی
 بیال از خر می بر خود چو جور از آسمان بینی
 نسیم آشنایی می وزد اما دماغت کو
 بر آ از خویشتن تا یوسفی در کاروان بینی
 غلط گفتم که رعنا تر ز یوسف دلبری یابی
 که یوسف را زلیخا وار دنبالش دوان بینی
 زهی شیرین ادماهی که چون نامش زبان گوید
 زبان را همچونی بدست لذت در دهان بینی
 محمد نام کردندش محمد خوب هست آری
 به قرآن رو در آور تا ستایش را عیان بینی

چو گوی نعت او روح فوس را هم نوار یابی
چو خوانی مدح او خود ذات حق را هم زبان بینی

روحی پیشاوری (۱۸۷۹-۱۹۵۷م)

شرح احوال

اسمش محمد عمر در اردو «قضا» و در فارسی «روحی» تخلص می کرد. در خانواده معروف قاضیان در شهر انباله در حدود ۱۸۷۹ میلادی پا به عرصه جهان نهاد. اصلش از شهر پیشاور است ولی در آن روزها مأموریت پدرش در انباله بود. پدر او در ایام صباوتش به کرنال آمد و روحی تحصیلات ابتدایی را در آن شهر به پایان رسانید. سپس در علیگر تحصیلات متوسطه خود را ادامه داد ولی دبیرستان را از کلاس دهم ترک کرد و در محضر مولوی عبدالرحیم در کرنال درس فارسی و عربی را فرا گرفت. وی به سال ۱۹۰۷ میلادی از کرنال به پیشاور رفت و زن گرفت و در همین شهر اقامت گزید.

روحی علم و فضل را از پدرش به ارث برده بود و در سن سیزده سالگی شعر گوی آغاز نمود تا یک سال اشعار خودش را برای تصحیح به استاد داغ دهلوی شاعر نامی شبه قاره می فرستاد. چون برادر بزرگ روحی که عبدالله جان نام داشت، از این جهان ناپایدار رفت، داغ دهلوی تاریخ وفاتش چنین گفته بود:

مصرع تاریخ رحلت گفت داغ آه شد از دهر عبدالله جان

غیر از داغ دهلوی روحی با ادیبان و شاعران دوره خود مانند اکبر الله آبادی و شبلی نعمانی، صاحب شعر العجم مکاتبه داشت. پس از وفات پدر ثروت کثیر نصیب وی شد و غیر از مطالعه کتاب و کارهایی علمی و ادبی اشتغالی دیگر نداشت، پول کثیر برای خریدن کتابهای نادر خرج می کرد و کتابخانه بی بزرگ فراهم نمود که دارای کتابهای گرانها و کمیاب به

۱- ادبیات سرحد، جلد سوم فارغ بخاری، پیشاور، ۱۹۵۴م، ص ۲۱۵.

زبان فرانسه و انگلیسی و عربی و فارسی و گجراتی و پشتو و اردو بود. چنان علاقہ فراوانی بہ کتابہای نادر داشت کہ بہ خاطر جمع آوری آنها در اواخر زندگانی دچار مشکلات اقتصادی گردید و بہ خاطر این کار ملک اجدادی خویش را ہم بہ فروش رسانید. پس از وفات وی چون کسی در احفادش ذوق علمی نداشت، این ذخیرہ کتابہای نادرہ در پردہ گمنامی مستور شد.

روحی اسب سواری و شطرنج بازی را در ابتدای زندگی دوست داشت ولی شعر گویی بر تمام مشاغل دیگرش غلبہ نمود و موجب شد کہ ہمہ چیز را ترک کند. پیوستہ در فکر شعر و سخن مستغرق می بود. وی با انجمن های ادبی پیشاور زیاد سرو کار نداشت چون طبع نازکش مستحمل شور و غوغای مجالس نمی شد. دوستی او تنها بارعنا کاظمی و برق گنجوی دو شاعر پارسیگوی پیشاور بود و هنر ایشان را تحسین می نمود و دیگران را اہمیتی نمی داد. روحی مردی متین و مؤقر و پاکیزہ خو، و حلقہ دوستانش خیلی محدود بود. در او آخر عمر گوشہ گیر شد و غیر از کتاب و قلیان ہمدمی دیگر نداشت. زبان مادری وی «ہندکو» بود کہ لہجہ محلی پیشاور می باشد ولی ہموارہ بہ زبان شیرین اردو گفت و گو می کرد و در زبان اردو و فارسی شعر می سرود.

قاضی محمد عمر فضا روحی پیشاوری بہ تاریخ ہفدہ ماہ ۱۹۵۷ سال میلادی در شہر پیشاور داعی اجل را لبیک گفت.

سبک و آثار

روحی در ہر نوع شعر قطعاتی دارد ولی در غزلسرایی دستی قوی داشت. اگر وی را «غالب سرحد» ۲ بگوییم بیجا نباشد، زیرا مثل غالب اوہم بہ شعرهای فارسی خود زیاد می بالید، ولی باعث شہرت و عظمت روحی کلام اردویش می باشد چون، کلام فارسی وی زیاد معرفی نشده است.

۱- ہنا بر قول دکتر سید مرتضی جعفری متخلص بہ اختر استاد زبان و ادبیات فارسی و اردو در دانشگاہ پیشاور.

۲- نام استان شہال باختری پاکستان.

وی در فن شعر گوی غالب و بیدل و نظیری را سر مشق خود قرار داده بود و در اوایل کار از سبک بیدل پیروی می کرد و لغات و تراکیب مشکل و مغلط را به کار می برد. ولی پس از مدتی به ساده گوی متمایل شد و در غزل مضامین تازه و تشبیهات و استعارات نادر را آورده است و ازین جهت بیانش شیوا و مؤثر و غزلهایش مقبول عام گردید.

رسماً روحی شاگرد داغ بود ولی سبک داغ در اشعارش کمتر اثری داشت و نفوذ و تأثیر سبک غالب زیاد به چشم می خورد. وی در غزل مقام خاصی را به دست آورده است که بعداً دیگران نیز از وی پیروی کرده اند. بیشتر غزل سروده وی قصاید و منظومه های دیگر هم دارد و در فن تاریخ گوی نیز مهارت داشت.

وقتی بود که روحی صاحب چاپخانهی بود و خیلی دلش می خواست که مجموعه کلام خودش را به چاپ برساند ولی طبع لاابالی وی نگذاشت که در زندگی خود این کار مهم را به انجام برساند و حالا که یازده سال از وفات وی می گذرد تاکنون دیوانش چاپ نشده است و چه کسی می داند که در آتی هم چاپ می شود یا خیر، چون وی خود نیز خیلی شکاک و محتاط بود و حتی برای مجله ها هم کلام خود را به ندرت می فرستاد که مبادا کلامش را سرقت کنند و به نام دیگران انتشار بدهند. چنانچه این صفت تشکیک را ارثاً فرزندان وی هم دارند و بنا برین دیگران را مورد اعتماد خود قرار نمی دهند و خود هم توفیق چاپ کلام روحی را نداشته اند. از این جهت نگارنده نیز با کمال زحمت نمونه ی مختصر از کلام وی را گرد آوری کرده است که اینجا نقل می گردد.

نمونه اشعار

قصیده

ز اشک فال لطف یزدان می زخم	خیزم و شبخون به رضوان می زخم
غلغله اندازم انار قدسیان	روز خون بر خاورستان می زخم
ببادل صد داغ عشق سرمدی	سکه در ملک سلیهان می ز
چون بخیلیدم که از دندان کنون	بخیه بر لب های خندان می ز

غوطه ها در آب حيوان مي زم
 هرچه دشوار است آسان مي زم
 پشت پا برفرق دربان مي زم
 ساغر از گرداب طوفان مي زم
 حاصل عان به عان مي زم
 گيرم از جيب و به دامن مي زم
 مي زم هان خط بطلان مي زم
 ناوکی چون بررگ جان مي زم
 مي کشم ، دل را به پيکان مي زم
 خشت بر ديوار زندان مي زم
 بر دماغ حور و غلمان مي زم
 گام چون در راه عرفان مي زم
 اين چه من حرف پریشان مي زم
 خيمه از گل در ييابان مي زم
 گر قدم در آخشيحان مي زم
 اين سخن ني آنکه پنهان مي زم
 شاه را دستان به برهان مي زم
 مهر تسليمش به عنوان مي زم
 برسر اجرام و ارکان مي زم
 بانگ بر مریخ و کيوان مي زم
 ملک برهم زاهل عصيان مي زم

گر بنالم در دل شهای تار
 مرد میدانم قدم در راه عشق
 بس که دل بالامکانی بسته ام
 دست را بردست ساقی می نهم
 با سرشکم می نیرزد قطره یی
 در رضایش لغت دل را چون خلیل
 بر جهان از جاده راه عدم
 می تراود زان رگ جان دگر
 از قضا بشکست گرتیری چه باک
 دست بالین می کنم هرگه به فکر
 بوی عشق از عالم تجرید عشق
 می کنم راه نفس بر خود غلط
 کس نداند در مقام بی خودی
 غنچه دل وا شد از فرط نشاط
 هست روحی هم ز اعجاز مسیح
 روحیم خاقانیم قانیم
 در قبول صدر هر جای است صدر
 شاه بر سرتاج پوشیدست و من
 نقش توسیع و قیام دولتش
 چاوشانه پیش جیش رفعتش
 شاه را باشهپر روح القدس

عظامی (۱۸۹۸-۱۹۵۷م)

شرح احوال

شهر جالندهر ، مرکز شعرو زبان فارسی که در ضمن شرح احوال زندگانی «گرامی» اجلاً درباره آن سخن گفته شد ، پارسی گوی بزرگ دیگری مانند مولانا عزیز الدین احمد عظامی که شاگرد جانشین گرامی بود پیورود که یکی از درخشنده ترین ستارگان آسمان مکتب لاهور به شمار می رود . وی در قصبه

«بدله» در نواحی ہوشیار پور در خانواده بی از علما و فضلا بہ سال ۱۸۹۸ میلادی چشم بہ جهان گشود.

پدر عظامی مولانا شیخ الہی بخش از علما و روحانیون محل و مورد احترام مردم آن ناحیہ بود. شیخ الہی بخش علاوہ بر ذوقی کہ بہ زبان و ادبیات فارسی داشت، برای تحصیل علوم متداولہ از ہوشیار پور بہ دہلی رفت و از محضر مولانا محمد شاہ کہ از اخلاف شاہ ولی اللہ محدث دہلوی بود، استفادہ نمود و چون دہلی مرکز علم طب یونانی بود، شیخ الہی بخش در محضر عضدالدولہ حکیم نجف خان علم طب را فرا گرفت. مدت اقامت او در دہلی سی سال بودہ است.

پدر عظامی خیلی علاقہمند بہ تعلیم و تربیت پسر خود بود ولی دست اجل در سن شش سالگی عظامی را از سایہ پدرش محروم نمود و او ناچار تحت سرپرستی برادر بزرگ کہ ظہیر الدن احمد نام داشت در آمد ولی در سال ۱۹۰۹ م کہ عظامی یازدہ سالہ بود برادرش نیز از جہان در گذشت.

عظامی درس قرآن مجید و صرف و نحو فارسی را نزد پدر بیاموخت و بعد از وفات وی بہ قریہ «رای پور گوجران» رفت و درس مقدماتی را در مدرسہ دینی آن محل فرا گرفت. پس از آن بہ قریہ «گلاوتی» در شہرستان «بلند شہر» رفت و بہ تحصیل علوم عالیہ پرداخت و آنجا از محضر مولانا حانظ محمد صالح و مولانا مفتی فقیر اللہ استفادہ نمود و مدت اقامتش در آن محل سہ سال بودہ است. باوجود اشکالات و موانع عظامی تحصیل دانش را در آن مکتبہا ادامہ داد و در اواخر دورہ تحصیلات وارد دانشکدہ معروف بہ نام «دارالعلوم دیوبند» گردید و دورہ علم حدیث را بہ پایان رسانید. وی در علوم دینی از محضر مولانا محمود الحسن گنگوہی و علامہ سید انور شاہ کشمیری استفادہ نمود و در ہمین ایام وی در ۱۹۱۵ میلادی دست ارادت بہ حضرت

۱- الف استاد سخن عظامی ہوشیار پوری، از دکتر غلام سرور، مجلہ ہلال شماره ۵۱، ماہ مرداد، ۱۳۳۳ شمسی ۵۵ جری.
ب مولانا عظامی از محمد ضیا، مجلہ ہلال، کراچی، شماره ۲۲، ماہ فروردین ۱۳۳۶ ش ۵.

شیخ الہند داد و منازل وادی تصوف و عرفان را بہ رہبری او طی نمود.

پس از اکتساب علوم دینی و روحانی از دیوبند بہ زادگاہ خود مراجعت نمود و در رشتہ زبان و ادبیات فارسی درجہ «منشی فاضل» را کہ مساوی فوق لسیانس می باشد از دانشگاه پنجاب گرفت.

شغل عظامی

عظامی نظر بہ عشق و علاقہ مفردی کہ بہ زبان و ادبیات فارسی داشت پس از پایان تحصیل ، وظایف تدریس زبان فارسی را در دبیرستان اسلامیہ ہوشیار پور بہ عہدہ گرفت . چندی ہم در دبیرستانہای دولتی در محلہای مختلف در استان سابق پنجاب معلم زبان فارسی بودہ است . وقتی کہ در ہوشیار پور معلم فارسی بود با مولانا غلام قادر گرامی شاعر معروف فارسی آشنا شد و در سلک ارادتمندان گرامی درآمد تا این کہ بہ درجہ شاگرد حضوری نایل گردید . و گرامی او را در سال ۱۹۲۳ م جانشین خود اعلام نمود .

ستارہ سفتہ گوش و چرخ پابوس زمین آمد
تعالی اللہ گرامی را عظامی جانشین آمد زمین آمد (گرامی)

جبہ ودستار گرامی تاکنون در خانہ اخلاف عظامی بہ عنوان یادگار موجود است . مولانا عظامی همچنان بہ کار معلمی مشغول بود تا اینکہ شبہ قارہ بہ دو مملکت جداگانہ در سال ۱۹۴۷ میلادی مجزا شد و کشور پاکستان بہ وجود آمد و مہاجرت مسلمانان از نواحی مختلف ہند بہ پاکستان آغاز گردید . وی در آن موقع در جالندھر بود کہ پس از تقسیم شبہ قارہ جزو خاک ہند شدہ بود . از این رو از جالندھر ہجرت نمود و بہ پاکستان آمد و در شہر «منتگمری» کہ اخیراً بہ نام «ساہیوال» شہرت گرفتہ و در حدود ہشتاد کیلومتری جنوب لاهور واقع است ، اقامت گزید و در دبیرستان های دولتی بہ تدریس پرداخت تا این کہ در سال ۱۹۵۳ میلادی باز نشستہ شد و روز چہاردم فوریه سال ۱۹۵۷ میلادی از جہان فانی رخت بربست .

شخصیت

قرنہا است کہ در تمام خانوادہ های بزرگ مسلمانان در شبہ قارہ پاکستان

و هند مرسوم بوده است که پس از درس قرآن فرزندان را درس فارسی و عربی می آموختند و کتابهایی از قبیل آمدنامه، که دستور زبان فارسی است، گلزار دبستان، کریا، گلستان و بوستان با شرح و ترجمه جزو این دروس بود. بیشتر خانواده های مسلمان کتابهای معروف فارسی در خانه خود داشتند و اکثر اعضای خانواده اش علاقه خاصی به شعر فارسی می داشتند و دواوین شاعران معروف مثل سعدی و حافظ و جامی و عرفی و نظیری و غالب را دمواره مطالعه می نمودند و شعر فارسی رونق افزای مجالس ادبی بود. کسانی که قوه سخن سرایی در نهاد شان ودیعت شده بود، به زبان فارسی می گفتند و در نتیجه ممارست در اشعار فارسی، سخن سرایی را به زبان فارسی ادامه می دادند و آثار شعری از خود به یادگار می گذاشتند و مولانا عزیز الدین عظامی هم نمونه بی از افراد این خانواده های اصیل بود از این رو دواوین شاعران فارسی زبان در دسترس وی بود. طبع عظامی نیز در ایام کودکی به جانب شعرگویی مایل گردید و بنا به گفته خود او اولین بیتی که به زبان فارسی سروده این بوده است:

مایک زمان زیاد تو غافل نمی شویم
شاید به سهو باد نیاری ز نام ما

چون در آن زمان شعر مولانا غلام قادر گرامی به اوج شهرت رسیده بود، عظامی نیز به وی گراید و جودت طبع و قناد اوچنان نظر گرامی را جلب کرد که در شعرهای خود از وی تحسین و تمجید به عمل آورد و در قصیده‌یی که در مدح حضرت شیخ الہند گفته است درباره عظامی چنین اظهار عقیده می نماید:

زانفاس گرامی خاک پنجاب آبرو دارد گرامی کز مریدانش عظامی مریبلند آمد
(گرامی)

عظامی نیز به نوبه خود درباره استاد خودش «گرامی» چنان می گوید:
ای عظامی به خویشان نازیم که گرامی است در زمانه ما

ترا ای مدعی هرگز نزیبید طرف من بودن
که برپای گرامی من ره کوی سخن رقم

به بخت خویش می نازم عظامی کز استاد گرامی یادگارم
روابط شاگرد با استاد تا وفات استاد باقی بود و پس از وفات گرامی عظامی
در تدوین و ترتیب و چاپ دیوان وی رنج فراوان برد و این از مساعی عظامی
است که کلام گرامی از دستبرد زمان مصون مانده و دیوان گرامی به دست ما
رسیده است.

عظامی درویش مشرب و صوفی مسلک و طبعاً عزلت پسند بود و با
این که مورد احترام محافل علم و ادب بود، از هرگونه تظاهر خود داری
می کرد و به ندرت اشعار خود را برای چاپ به مجله ها و روزنامه ها می داد،
و باید اذعان نمود که مقتضیات آن زمان که هنوز پاکستان تشکیل نشده بود،
با شعر فارسی سازگار نبود. خوشبختانه تأسیس دولت پاکستان و نهضت بزرگ
مسلمانان روح تازه در کالبد شعر فارسی دمید و مردم به پیروی اسلاف و نیاکان
خود به زبان و ادبیات فارسی روی آوردند. در عظامی هم این نهضت دینی و
ادبی اثر کرد و از گوشه عزلت بیرون آمده به اشاعه افکار و اشعار خود همت
گماشت، بدین ترتیب محافل شعر فارسی رونق تازه‌ی یافت.

آرای منتقدان و نویسندگان

۱- دکتر غلام سرور رئیس اسبق قسمت فارسی دانشگاه کراچی: «عظامی
دواوین شعرای معروف فارسی گوی ایران و شبه قاره پاکستان و هند را مطالعه
موده و اکثر اوقات در استقبال اشعار شعرای بزرگ شعر گفته و در پیروی
سبک آنان موفقیت یافته است»^۱

۲- آقای محمد ضیا شاعر معاصر فارسی: «مرحوم عظامی حق جانشینی
گرامی را قاعد مقدور ادا کرده و اشعار بسیار محکم و شیرین در زبان فارسی
سروده است»^۲

۱ - مجله هلال، کراچی شماره ۵۱.

۲ - مجله هلال، کراچی، شماره ۲۲.

۳- شیخ اکرام الحق مؤلف شعرالعجم فی الہند : «تاعہد عظامی نخل شعر فارسی در شبہ قارہ مایل بہ خزان بود و عظامی آخرین ثمر آن نخل می باشد .
۴- مولانا عبدالرشید نسیم ملتانی :

چہست وصف عظامی مرحوم	یادگار گرامی مرحوم
فاضل وقت آن عزیز الدین	رشک عطار و جاسی مرحوم
بزم او چون نظیری مغفور	رزم او چون نظامی مرحوم
آنی بود چون بہ «آنی» شد	سال فوتش «عظامی مرحوم»

اشعار عظامی

عظامی در پیروی استاد خود گرامی بہ سبک ہندی شعر سرودہ است . در ابتدا عظامی بہ زبان اردو ہم شعر می گفت ولی بعداً اردو را ترک کرد و مانند استاد خود فقط بہ زبان فارسی سخنسرایی می کرد و دیوان شعری کہ شامل انواع سخن از قبیل قصیدہ و غزل و مثنوی و مرثیہ و قطعہ و رباعی است ، از خود بہ یادگار گذاشت ولی متأسفانہ این دیوان تاکنون بہ چاپ نرسیدہ است .

قصیدہ

عظامی بعضی از قصاید خود را بہ استقبال قصاید عرفی و قآنی گفتہ است او در قصیدہی کہ بہ استقبال عرفی سرودہ چنین می گوید :

دل من باغبان عشق و حیرانی گلستانش ازل دروازہ باغ وابد حد خیابانش
و در مقطع چنین می سراید :

نیفکنده بہ میدان سخن کس پنجه باعرفی فقط فکر نظامی دیدہام دست و گریبانش
وی یک قصیدہ بہاریہ ہم بہ استقبال مخمس معروف قآنی گفتہ است :

بنفشہ رستہ از زمین بہ طرف جویبارها
ویاگستہ حورعین ز زلف خویش تارها (قآنی)

۱- شعرالعجم فی الہند ، ص

۲- مادہ تاریخ این قطعہ وفات سال ۱۳۷۶ ہجری است کہ از جمع «عظامی مرحوم» و «آنی» بہ دست می آید .

غزل

عظامی بیشتر غزلیات خود را در استقبال غزلیات شعرای معروف غزل سرا گفته است و بیش از همه مانند استاد خود به غزل نظیری دل‌بستگی خاص داشته و اکثر غزلیات را به استقبال غزلیات آن شاعر سروده است.

وی علاقه خود را به شعر نظیری چنین اعلام می نماید:

این مصرع استاد نظیری زخودم برد عشق است طلسمی که دروبام ندارد
برای اثبات این مطلب بعضی از مطلع های غزلیات نظیری که عظامی
غزلهای خود را به استقبال آنها گفته است، در ذیل نقل می شود:

بگذر از عشق که فی خط و نه گام است اینجا
دل به حسرت نه و بس کار تمام است اینجا

آنچه رحم از دل برد تأثیر فریاد من است
و آنچه نسیان آورد خاصیت یاد من است

عشق است طلسمی که در وبام ندارد
آنکس که ازو یانت نشان نام ندارد

علاوه بر نظیری، وی استقبال غزلهای و حافظ و بیدل هم کرده است و مطلع
های ذیل از آن غزلهایی می باشد که عظامی مورد استقبال قرار داده است:

نخستین باده کاندرا جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند (عراقی)

ساقیا برخیز و درده جام را خاک بر سر کن غم ایام را (حافظ)

ستم است اگر هوست کشد که به سیر سرو سمن درآ
توز غنچه کم ندیده ای در دل گشا به چمن درآ (بیدل)

مرثیه

مرثیه های عظامی دارای سوز و سازی است که لازمه این نوع شعری باشد و گفته های او خواننده را تحت تأثیر قرار می دهد. عظامی یک مرثیه به استقبال مرثیه معروف قاتی در صنعت «سؤال و جواب» گفته است. مطلع مرثیه قاتی این است :

بارد چه؟ خون، که؟ دیده، چسان؟ روز و شب، چرا؟.

از غم! کدام غم؟ غم سلطان کربلا

عظامی می گوید :

بینم چه؟ زلزله، به کجا؟ در فلک، چرا؟
 از ماتم حسین، که حسین؟ ابن مرتضی
 های! همان حسین جگر گوشه بتول؟
 وای! همان حسین جگر بند مصطفی؟
 آری، چه شد؟ شهید، به یثرب شهید شد
 نی نی! کجا؟ به خاک بیابان کربلا
 آنجا چرا برفت؟ به قصد قتال! نی
 آخر چه کار داشت؟ هدایت به اشقیاء
 خود رفت؟ نی به هیله طلب داشتند، چون
 گفتند شوق بیعت تو هست ای شها
 تمها برفت؟ نی، به رکابش دگر که بود؟
 هفتاد و دو رفیق ز اصحاب و اقربا
 تشنه شهید؟ نه، بد ادند آب نیز
 از بحر؟ نی ز چشمه پیکان جانگزا
 آن کیست کو برید سرشاه بحر و بر؟
 فرزند سعد، باد بر لعنت خدا
 خود کرد آن چنین؟ نه به حکم یزید کرد
 از حکم آن خبیث ابائی نکرد؟ لا

بر جسم شاه بود کفن؟ بود، از حریر؟
 نی نی! زریگ گرم بیابان کربلا
 آخر یزید را چه غرض بود از آن ستم؟
 تذلیل آل اطهر محبوب کبریا
 می داشت آرزوی حکومت به آل پاک؟
 آری - عجب عجب ز تمنای بی حیا
 آوخ زدست جور ستم پیشه آسمان
 بر خاک ریخت خون عزیزان مصطفی
 این ظلم برنبیره شاه زمن فغان
 وین جور بر عزیز علی و مصیبتا
 از دیده خون بریز عظامی چه حاصلی
 در یابادت به حشر ترا رحمت خدا

مثنوی

عظامی مثنوی را از دیگر اصناف سخنش خوب ترمی سراید. مثنوی «آدمیت» از همه بهتر و از لحاظ تنوع بیان قابل ملاحظه می باشد. او «سرا پای محبوب» (قامت محبوب) را بسیار خوب گفته است و با وجود اطناب این منظومه بسیار دلکش و شیرین می باشد. وی در تعریف و تجلیل بزرگترین قهرمان کشتی این زمان که به اسم غلام محمد گما و بالقب رستم زمان در تمامی کشورهای جهان معروف بوده مثنوی شیوایی سروده است و ابیات ذیل از آن مثنوی نقل می شود:

جهان پهلوان رستم این زمان	که گمان بود نام آن پهلوان
غلام محمد نهادند نام	بگفتی به تخفیف مامش غلام
همین نام آن را پسند اوفتار	که این می دهد مهر مامش به باد
جوانی و پیریش من دیده ام	حکایات کشتیش بشنیده ام
فرشته به اخلاق و دیوی به تن	شود آب ازو زهره اهرمن

۱- این مثنوی در مجله اقدام، هفتگی لاهور، به تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۵۶ م چاپ شده

است.

کس از پهلوانان روی زمین
فضایل بنازند بر ذات او
اگر قوم نازد به ذاتش سزا است
به زور و توان آمده بی همال
کسی هم ندا ده ست ویراشکست
ندانی تو از رستم سیستان
مدیحش ز فردوسی پاک زاد
شنوکان به شه نامه در مدح آن
چون آن پیل تن زین جهان رخت برد
چو گمان فرستاده شد در جهان
اگر گیو باشد گر اسفندیار
همه پهلوانان هندوستان
بسال ده و نه صد و یک هزار
زیک صد فزون رستم نامدار
از آن جمله گمان ز هندوستان
هر آن کس که از آمد وی شنید
چنان می نمود او میان یلان

عظاسی به چند موضوع دل بستگی خاص داشت و اینک چند بیت معروف از وی که مربوط به موضوعات است به عنوان نمونه در ذیل می آوریم:

و صف عشق

درگه عشق عجب شان خدای دارد
آن که سلطان جهان است غلام است اینجا

مقایسه عقل و عشق

در عرصه بی که عشق عظاسی علم فراشت
عقل ستیزه خوی، نگون کرد رایتی
ای پختگان عقل ببینید خامیم
دعوای عشق دارم و فرزانهام هنوز

دارورسن

در شهر جفادیدم از دست ستم کیشان
نادان به سر منبر دانا به سرداری

جبر و اختیار

به دست جبرعنان است اختیارم را گر اختیار همین است ز اختیار چه حظ

استغناء

سجاده پارینه و این کهنه کلامی با تخت جم و تاج سکندر نفروشم

وصف طبیعت :

کنار جوولب کشت و ابرو موسم گل زمطربان خوش آهنگ نغمه هابه رباب

نعت و منقبت :

ثنای امی بی گویم کزوشد علمها پیدا
به جهل آباد نادانی قیامت شد از او برپا
در یکتای درج هاشمی یعنی محمد برد
به گوهر آب گوهر را به جوهر تاب جوهر را

سوای حمد کربیا و رای نعت مصطفی
زبان خود عظامیا کنیم تر غلط غلط

لف و نشر مرتب :

خرد از سر، شکیب از دل، سرشک از چشم ، روح از تن
دوید امشب رمید امشب چکید امشب پرید امشب

لغات و ترکیبات نوین عظامی :

گستاخ گونی ، هرزه تازی ، رقیب افکنی ، دجله رانی ، خلوت آباد ، طوبی
خرام، جان تفتگان، نازک خیالی و مضمون آفرینی که روح سبک هندی (اصفهان)

است در سخنان عظامی بسیار است ولی با این وصف از تقلید دیگران هم برکنار نیست.

یکی از آخرین غزل های وی در زیر نقل می شود :

کسان که عهد به پیمانہ و سبب بستند	ز حرف گیری اهل زمانه وارستند
نگاه مست تو ساقی چه بر دمیده فسون	فقیه و واعظ و مفتی و محتسب مستند
کناره گیر ازین رهنزان زهر فروش	فریب خورده غول ره طلب هستند
رقیب بود و صنم بود و بود بزم نشاط	همین که من برسیدم دری فرو بستند
گذشته هست که محشرقدی زگورستان	که خفتگان مقابر ز خواب برجستند
سهی قدان سمن بر شکیب دل بردند	دسی به پہلوی عاشق همین که بنشستند
تہمتی حسینان سیم تن بنگر	که بند بند عظامی چه خرد بشکستند

غزل دیگر

این چشم سیه مستی و آن ابروی خمرداری
 این خنجر خونریزی و آن ترک ستمکاری
 از وصل چو برخورداردی از ہجر منال ای دل
 آمد بہ جہان توأم ای دوست گل و خاری
 ہان راز محبت را آہستہ بگو ہمدم
 صد گوش ہمی دارد ہر خشت بہ دیواری
 ای قیس بیایکجا در شہر جنون مانیم
 این زیست چہ حظ دارد بی مونس و غمخواری
 ہر آبلہ پایم صد آبلہ در پایبست
 اینک بہ مژہ پویم این وادی پر خاری
 در شہر جفا دیدم از دست ستم کیشان
 نادان بہ سر منبر دانا بہ سر داری
 عقل است کہ از تاری صد نغمہ برون آرد
 عشق است کہ یک نغمہ آورد ز صد تاری
 در کوچہ آن شوخی دیدیم «عظامی» را
 با موی پریشانی با دیدہ خونباری

دیدہ چیست

ای عظامی باز گوهان دیدہ چیست
 دیدہ مصباح حریم کاینات
 دیدہ مهر آسان هست و بود
 شب چراغ خانہ تاریک دل
 دیدہ اندر خانہ تن چون چراغ
 دیدہ فانوس خیال دوستان
 دیدہ را پرواز بر افلاکما
 واقف اسرار دیدہ جز تو کیست
 دیدہ شمعی هست در بزم حیات
 دیدہ ماہی هست بر چرخ وجود
 گوہر تابان میان آب و گل
 روغنش می آید از پیہ دماغ
 صورت خوبان درو گردش کنان
 دیدہ بگذشت از حد ادراکما

اسمعیل پہل آبادی (۱۸۵۸ - ۱۹۵۸م)

شرح احوال

ملا اسمعیل ابن ملا اللہ بخش ابن غلام محمد ابن سعد ابن ملا اسمعیل ابن سیف الدین بہ سال ۱۸۸۵ میلادی (۱۳۰۳ ق) در دہکدہ خوش آب و ہوا « پہل آباد » در ناحیہ مکران بہ دنیا آمد. خانوادہ اش از قبیلہ زند بلوچ است وی ذوق شعر و سخن را از پدر خود بہ ارث دریافت. در ہر دو زبان بلوچی و فارسی شعر ساختہ است و دیوان اشعار بلوچی وی نزد آقای بشیر احمد معاون ادارہ رادیوی کویتہ محفوظ است. دیوان فارسی وی ہم چاپ نشدہ است ولی مجموعہ مختصری از اشعار فارسی او را آقای کامل القادری گرد آوری کردہ است. قطعاتی چند از شعار او در مجلات منتشر شدہ است.

ملا اسمعیل مقدمات علوم متداولہ را در محضر قاضی داد محمد نظر آبادی فرا گرفت. وسیلہ معاش او زراعت بود و در آخر مغازہی ہم باز کردہ بود کہ اکنون پسر بزرگش حمزہ صاحب آن مغازہ می باشد. اسمعیل پہل آبادی روز ہشتم صفر ۱۳۷۸ ق (۱۹۵۸ م) از جہان ناپایدار بہ سرای جاودانی شتافت.

۱- شعر فارسی در بلوچستان، دکتر محمد انعام الحق کوثر، لویتہ، ۱۹۶۷ م.

اشعار او در نهایت سادگی و در مراحل ابتدایی است. اینک نمونه بی چند از آنها آورده می شود.

نمونه اشعار:

نعت رسول

یا محمد قبله گاه من بود روی شما
بر گزیدت حق تعالی از همه پیغمبران
حکم تو بر شرق و غرب جمله عالم رسید
هر دو عالم را قبایی ساختند از بهر تو
اسمعیل امید دارد بر شفاعت روز حشر
آرزو دارم که بشتابم به جان سوی شما
در کتاب آمد صفت والشمس از روی شما
گردن شاهان عالم زیر زانوی شما
گشت کوتاه از برای قد دلجوی شما
توشفیح المذنبینی من سگ کوی شما

الهی رحم کن بامابسی در بند و حیرانم
هوای نفس شیطانی رسانده تا به لب جانم
گناهانم به بخشایی امید از فضل تو دارم
بجز از توبه و زاری نباشد هیچ سامانم
مسلمانم خداوندا به جان و دل بحمدالله
نه ترساو یهودیم نه من از روس و جافانم
به وقت هر سحر خیزم به مژگان اشک می ریزم
به مثل بلبل شیدا ترا هر لحظه خواهانم

قطعه طنز

این چه ایامی که اسپ و خمر برابر می کنند
بی بیان بالولیان هم وزن و همسر می کنند
آه از اهل زمانه هست گوهر ناشناس
در و خرمسهره برابر هر دو در در می کنند
ظاهرش تقوی اما ان ریشها کرده دراز
باطنش باشد خراب و وعظ منبر می کنند
ظالمان از مرگ خود باشند هر جایی خبر
بر سر قوم غریبان ظلم نادر می کنند

این چنین گردد زمانه می شود عالم خراب
 مهدی آخر زمان را زود ظاهر می کنند
 اسمعیل بگذار حال مردمان این زمان
 پشت بر کعبه توجه سوی مندر می کنند

نشر (۱۸۹۹ - ۱۹۵۸)

شرح احوال

سردار عبدالرب خان متخلص به « نشر » در قبیله^۱ کا کر در پشاور به سال ۱۸۹۹ م دیده به دنیا گشود. نیاکنش از ایران به قندهار و سپس از قندهار به پشاور آمده در آنجا سکنی گزیدند. پدرش مولوی عبدالحنان مردی دانشمند و پای بند به اصول شریعت بود و به مقاطعه کاری در امور ساختمان راه آهن اشتغال داشت. این مرد به زبان فارسی شعری سرود و این بیت از اوست.

آنچه بر من می رود گر بر شتر رفتی زغم
 کفران در جنت السماوی نهادندی قدم^۲

نشر از سال ۱۹۱۴ م که محصل کلاس نهم دبیرستان بود، شروع به شعر گفتن کرد و اشعار خود را برای تصحیح پیش اکبر اله آبادی (متوفی ۱۹۲۱ م) شاعر بزرگ آن زمان فرستاد و اکبر که هیچ کس را به شاگردی قبول نمی کرد اشعار نشر را پسندید و به تصحیح آنها همت گماشت و این مکتبه تا مدتی ادامه داشت.

او تحصیلات خود را در پشاور به پایان رسانید و از دانشکده^۳ « ادوارد » دانشنامه^۴ لیسانس در زبان و ادبیات فارسی گرفت و سپس به سال ۱۹۲۱ م برای تحصیل علم حقوق به دانشگاه اسلامی علیگر رفت و در سال ۱۹۲۳ م در رشته^۵ حقوق لیسانس شد.

۱- بتکده^۱ هند وان.

۲- ادبیات سرحد، جلد سوم پشاور، ۱۹۵۵ م، ص ۳۱۳.

۳- اشاره به آیه^۳ شریفه ولا ید خلون الجنة: حتی یلج الجمل فی سم الخیاط (سوره

اعراف- ۴)

چون به پیشاور بازگشت به معاونت شهر داری پیشاور منتخب گردید و چون او از ایام تحصیلی مایل به خدمات ادبی و اجتماعی و سیاسی بود و ناطقی زبردست هم بود در نهضت‌های آزادی خواهی و ملی و ادبی کشور شرکت جست او مخالف سرسخت حکومت استعمارگران بود و در نتیجه این مجاهدتها به زندان افتاد و چندی در آنجا ماند. چون حزب مسلم لیگ جنبش خود را برای حصول آزادی مسلمان شبه قاره پاکستان و هند شروع کرد، نشتر در ردیف سران و رهبران آن حزب دقرار گرفت و خدماتش مورد قبول قاید اعظم محمد علی جناح گردید به قسمی که او را در مشاوران خویش قرار داد.

نشتر در چندین دوره به سمت نمایندگی مردم انتخاب گردید و همیشه و همه جا باطن قاطع و بیان شیرین خود با زبان و قلم در راه خواستهای مردم مبارزه کرد و در بین همه طبقات محبوبیت بسیار به دست آورد. پس از تأسیس کشور پاکستان سردار عبدالرب نشتر به سمت های مهم کشوری منصوب گردید و از جمله چندی وزیر مرکزی دولت پاکستان و مدتی استاندا راستان پنجاب بوده است.

نشتر روز جمعه چهاردم ماه فوریه ۱۹۵۸م از جهان فانی رخت بر بست در حالی که در دوران عمر منشاء خدمات بزرگ برای ملک و ملت خویش بود و روزگاری را به جهد و کار و کوشش و فدا کاری گذرانید و از خویش نام نیک به جای نهاد.

دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را
(سعدی)

سبک و آثار

نشتر در هر دو زبان فارسی و اردو شعر سروده است. بیشتر اشعار او یادگار زمان تحصیلی و اوایل دوره شباب اوست، چون دوره آخر زندگانی وی پر از

۱- مولانا ظفر علی خان زندانی شدن نشتر را چنین باد می کند.
نشتر از بهررگ جان فرنگ
می شود آزاد در قیدی و بند
همچو عبدالرب نشتر می شود
تیغ چون بشکست خنجر می شود

فعالیت‌های سیاسی و گرفتار بهای امور ملی بود. او از راه تفنن شعر سروده است و شعر و شاعری را محور زندگی خود نساخته است. او بیشتر غزلیات و رباعیات و دوبیتی‌ها سروده است و در اشعار وی افکار حکمت و تصوف و عرفان به چشم می‌خورد. او نایل به فلسفهٔ وحدت الوجود است و حرکت خالق را حیات مخلوق به شمار می‌آورد. در منظومه‌های اردوی وی پرتو زندگی سیاسی نیز جلوه گر شده است.

نشر اقبال شناس نیز بود و شارحین معروف کلام اقبال مانند یوسف سلیم چشتی و دیگران وقتی که به اشکالات رو برو می‌شدند، به نشر مراجعه می‌کردند.

نمونهٔ اشعار

غزل

زلف سیاه جانان شد غیرت سجایی
مستی ز چشم مستت آموخته شرابی
از بهر آن سواری چشمم شود رکبی
از آفتاب رویش خیزد اگر نقابی
بخشی هزار جانی گویی اگر جوابی
نی از حساب دارم نی یاد از کتابی
چون من زدم به یادش یک ساغر شرابی
یک شب تو جلوه فرما باشی اگر به خوابی
این کارهای پیری در عالم شبایی

این روی روشن تو شد رشک آفتابی
این رنگ ارغوانی از روی تو گرفته
نازم به قسمت خودای دل زهی نصیبی
سیاه وار گردد دل مضطرب هماندم
بیمار عشق خود را ای عزت مسیحا
از جام می چنانم تعلیم داد ساقی
فکر و خیال عالم رفته ز سر سراسر
وجه تسلی من در هجر باشد ای جان
در وقتی نیازی نشتر به عجز خو کرد

رباعیات

مکارهٔ غازه رو که دنیا نامست
زینهار فریبش نخوری ای نشتر
هر کس که دلش بداد الله خام است
دانی تو که دانه است لیکن دام است

۱- نقل از بیاض آتای خواجه محمد اشرف رئیس اسبق دانشکدهٔ جهان زیب ،

دنیا است فریب خانه هشیار از آن
این است دلیل ظاهرش ای «نشتر»
جنت به نمایش است و دودخ به نهان
هر کس که برفت باز نیامد به جهان

دانی چه قدر بود ترا دور حیات
پیداشدی در گوش اذان گفتندت
آن وقت که مابین اذان است و صلوات
خوانند نماز باز بر وقت ممات

این لاف و گزاف من و مای تا کی
ای بنده فنی و فنا خواهد شد
این کبر و غرور و خود نمایی تا کی
آخر تو خدا نه ای خدایی تا کی

بخشی تو حیات نو، خوابیده مرقد را
دارد دلم امیدی امید شب عیدی
با این همه زیبایی گرسوی مزار آبی
باشد که هلال آسا از پرده برون آبی

کن یاد گهی گاهی ای ساقی شیرینم
یک جلوه بی باکش بردت به کجا نشتر
پیمان وفایت را پیمان چو پیمانی
دعوی خرد مندی آن لاف ز دانایی

اسد ملتانی (۱۹۰۲-۱۹۵۹م)

شرح احوال

محمد اسد خان پسر غلام قادر خان متخلص به اسد در خانواده شیرانی که از افغانستان هجرت نموده در پنجاب سکنی گزیده بود، روز سیزدهم دسامبر ۱۹۰۲ میلادی در ملتان متولد گشت. تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود به پایان رسانیده به لاهور رفت و از دانشکده لاهور لیسانس گرفت. پس از اتمام تحصیلات به خدمت دولت درآمد و در وزارت خانه های مختلف دولت مرکزی پاکستان مشاغل مهمی احراز کرد و تا درجه معاونت مدیر کلی رسید. وقتی که پایتخت پاکستان در سال ۱۹۵۸م از کراچی به راولپندی منتقل شد، اسد ملتانی نیز به پایتخت جدید رفت و مشغول انجام وظایف محوله شد.

۱- مصاحبه نگارنده با شاعر در کراچی.

ولی یک سال بعد از آن درحالی که آوازه طبع توانای اسد در آن کشور پیچیده و گل‌های نبوغ وی بوستان پارسی سرایان معاصر پاکستان را جلوه بی تازہ بخشیده بود، در هفدهم ماه نوامبر ۱۹۵۹ م به مرگ ناگهانی بر اثر سکته قلبی در گذشت و جنازه اش را روز دیگر از راولپندی به ملتان بردند و آنجا مدفون کردند.

اسد ملتانی از اوایل شباب تمایل فوق العاده ای به شعر و سخن داشت. وی در هر دو زبان اردو فارسی شعر سروده است. در ابتدای شاعری تنها بریک منظومه خود «قطره شبم» از علامه اقبال اصلاح گرفت و سپس از ذوق و وجدان خود راهنمایی طلبید. اسد غیر از اردو و فارسی در زمینه ادبیات انگلیسی نیز مطالعاتی فراوان داشت.

سبک و آثار

اسد ملتانی یکی از نوابغ پارسی گویان معاصر پاکستان بود که آثارش مورد توجه همه سخنوران و سخن سنجان است. اشعاری غالباً شامل منظومه های ملی و وطنی و اسلامی است و عموماً حاوی مضامین اخلاقی و عرفانی است. سبک اسد سبک پاکستانی است و بیشتر از روش اقبال پیروی کرده است. و از این رو کمتر به غزلسرای پرداخته است.

منظومه سرایی در اصل ابتکار سبک بازگشت است. و سبک پاکستانی که دنباله سبک بازگشت می باشد، در پاکستان رواج کامل دارد و اسد هم از اینجهت به منظومه سرایی توجه بیشتری دارد. دیوان اشعار اسد ملتانی هنوز چاپ نشده است ولی نگرنده از آقای محمد جاوید نواده اسد ملتانی که نویسنده بی جوان و کوشا است، توقع دارد که آثار منظوم مرحوم اسد ملتانی را به زیور طبع آراسته گرداند. اشعار پراکنده وی در جراید و مجلات معروف کشور به چاپ رسیده است. اسد ملتانی یکی از اقبالشناسان معروف پاکستان محسوب می شود. او بر وفات اقبال نیز قطعه منظوم به زبان اردو به عنوان «مرثیه اقبال» سروده بود. اسد کتاب دیگری بنام «تحفه حرم» دارد که پس از حج و زیارت خانه کعبه به شعر در آورده است.

پس از دورهٔ بازگشت و تحولی که در افکار مردمان بر اثر آزادی خواهی و علاقه مندی به رشد ملی و ترقی و تعالی وطن به وجود آمد، بالطبع در شعر شاعران نیز اثری داشت و اسد هم در این موارد سخن بسیار گفته است. نظمهای ملی و چکامه های وطنی اسد ملتانی، نمونهٔ بارزی از این صنف سخن می باشد.

نمونهٔ اشعار

مرد صحرائی (طنز)

هوای صحن بام و در بود نسوانیت پروو
شود نشو و نمای همت مردانه در صحرا
بیا دیوار بشکافیم زندان تمدن را
که چون موج هوا رقصیم آزادانه در صحرا
چه داند برگ گل در باغ روداد غم الفت
زبان خار خوش می خواند این افسانه در صحرا
کجا باشد خبر دل بستگان شمع محفل را
که می سوزد چراغ لاله بی پروانه در صحرا
بترسم کرده ای بر خود حجاب رنگ و بو طاری
اگر چشمت نمی بیند بجز ویرانه در صحرا
نباید ای «اسد» مارا چرا ذوق بیابانها
خدارا هم پسند آمد بنای خانه در صحرا

سالک (۱۸۹۴-۱۹۵۹م)

شرح احوال

مولانا عبدالمجید متخلص به سالک فرزند منشی غلام قادر این میان

۱- متأسفانه اشعار اسد به دست یکی از دوستان نا مهربان نگارنده افتاده که گرفته و پس نداده است و فعلاً مقدور نیست که دیگر شعر اسد را گردآوری کنم. لذا به همین قطعاً طنز اکتفاء می شود.

میر محمد روز سیزدهم دسامبر ۱۸۹۴ م (۱۳۱۲ هـ ق) در «بتاله» در ناحیه «گرداسپور» متولد شد. پدر بزرگ او عالم عربی و فارسی و مردی متدین بود و در آن ناحیه در علم و فضل و زهد شهرت داشت. پدرش مدیر شهرداری «پتهانکوت» بود.

سالک تحصیلات مقدماتی را در پتهانکوت به پایان رسانیده، دوره دبیرستانی را در بتاله گذراند و سپس چندی به کارهای مختلف اشتغال ورزید ولی چون ذوق ادبی را از نیاکان خود به ارث دریافت کرده بود، همه کار را ترک کرده، مجله بی به نام «فانوس خیال» به سال ۱۹۱۴ م از پتهانکوت منتشر کرد. سال بعد به لاهور آمده مدیر مجله های «تهذیب نسوان» و «پهول»^۲ شد که سید ممتاز علی دارای امتیاز آنها بود. در سال ۱۹۲۰ م مولانا ظفر علی خان روزنامه نگار و پارسی گوی معاصر برای مدیریت روزنامه «زمیندار» سالک را انتخاب کرد ولی یک سال بعد سالک به جرم نوشتن سرمقاله‌ی که به نظر دولت انگلیسی علیه حکومت وقت بود، برای یک سال زندانی شد. وی در زندان نیز از تحصیلات و تألیفات دست نکشید و شعر و سخن را ترک نکرد. سالک پس از رهایی از زندان باز به روزنامه «زمیندار» پیوست و ضمناً از مطالعاتی که در رشته زبان و ادبیات انگلیسی کرده بود، استفاده نمود و در امتحان لیسانس شرکت کرد و موفق شد. پس از آن سالک با همکاری غلام رسول مهر نویسنده معروف، روزنامه دیگری به نام «القلاب» دایر نمود و نخستین شماره آن بیست و یکم ماه مارس ۱۹۲۷ (روز نوروز) انتشار یافت و این نشریه تا ۱۹۴۹ م منتشر می شد تا اینکه سالک به خدمت دولت در آمد و در راجی اقامت گزید. چهار سال بعد سالک از شغل خود کناره گیری کرده به لاهور برگشت ولی در این ایام باز نشستگی نیز اوقات خود را مشغول به خدمات ادبی و روزنامه نگاری کرد و صدها مقاله و تألیف دیگر به یادگار گذاشت و پس از عمری خدمت و مجاهدت با افتخار در راه فرهنگ و آزادی، روز بیست و هشتم سپتامبر ۱۹۵۹ م / ۱۳۷۹ هـ ق در سن شصت و پنج سالگی در لاهور چشم از جهان بر بست.

۱- مصاحبه نگارنده با شاعر در کراچی.

۲- پهول = گل

شخصیت سالک بسیار جالب و جذاب بود. طبع روان و شکفته و دل دردمند و انسان دوست داشت. مردی بود ثابت قدم و مؤثر، شاعری بود بذله گو و بدیبه سرا، و نویسنده بی بود چیره دست و توانا. به روز وفات کمال اتا ترک در استودیوی رادیو نشسته فی البدیبه گفتاری راجع به زندگی مجاهدانه آن راد مرد ترکیه نوشت و فی الفور پخش کرد. دایره دوستانش وسیع بود و از آن جمله باپارسی گویان معاصر مانند گرامی، اقبال، تاثیر، مهر، ظفر، تبسم، پطرس، عابد و ذوالفقار بخاری روابط نزدیکی داشت.

سبک و آثار

دوران شاعری او از اوان کودکی آغاز شد و نخستین شعر او در سن چهارده سالگی که سال ۱۹۰۸ م بود. سروده شد. او غزلهای خود را در «شاعره های» (جلسات ادبی) پتهانکوت و بتاله می خواند. سالک اول برای تصحیح شعر خود به مولانا الطاف حسین حالی (متوفی ۱۹۱۴ م) رجوع کرد ولی استاد مزبور به عذر کمهولت او را به محضر دکتر اقبال (متوفی ۱۹۳۸ م) راهنمایی کرد و دکتر اقبال او را به نزد حیات بخش رسا رامپوری شاگرد داغ دهلوی فرستاد و رسا تا یک سال و نیم به تصحیح اشعار سالک پرداخت و پس از آن اشعارش را از اصلاح بی نیاز دانست. مولانا تاجور نجیب آبادی (متوفی ۱۹۵۱ م) و جگر مراد آبادی نیز شاگرد «رسا» بودند. سالک در رشته های تاریخ اسلام و تاریخ ادبیات ایران مطالعاتی فراوان داشت و به اردو و فارسی هر دو شعر می سرود. در شعر فارسی وی از غالب و اقبال الهام می گرفت. سبک شعر فارسی وی سبک پاکستانی است. از لحاظ مضمون اشعارش از اندیشه های آزادی خواهی و استقلال طلبی و اسلام پسندی و ایران دوستی مشحون است و از نظر عبارت او پیرو سبک باز گشت می باشد زیرا زبان شعر وی ساده و روان و سلیس و شکفته است.

او از نویسندگان و سخنوران پر استعداد صاحب ذوق است که توانای خود را در شاعری و نویسندگی خیلی زود به ظهور رسانید و از هنگامی که

۱- یاران کهن، از عبدالمجید سالک، لاهور، ص ۱۴۱.

۲- سرگذشت، از عبدالمجید سالک، لاهور، ص ۲۱.

در دبیرستان تحصیل می کرد ، مقالات و اشعار وی در مجلات معروف انتشار می یافت. بیشتر آثار منظوم و منشور سالک را موضوعات اسلامی و اجتماعی و انتقادی و وطنی تشکیل می دهد.

اسماً سالک یک روزنامه نویس بود و ستون وی به عنوان «افکار و حوادث» در روزنامه های «انقلاب» و «زمیندار» مدتها مقبول خاص و عام بوده است. روزنامه نگاری ، مقاله نویسی انتقادی و سیاسی و نهضت های سیاسی سالک را مهلت بیشتری برای سرودن شعر نداد و او در معرفی مجموعه کلام «ثاقب زیروی» که به نام «شهاب ثاقب» منتشر شد ، چنین می نویسد :

«روزنامه نگاری دشمن فکر شعر است» ولی باز اشعاروی در هر زمینه دارای روانی شیوه خاصی است.

مجموعه کلام سالک در غیاب او به سال ۱۹۲۲ م وقتی که او در زندان بود ، به کوشش دوستانس به نام «راه و رسم منزلها» انتشار یافت که دارای اشعار فارسی نیز می باشد. پس از وفات وی چاپ دوم این کتاب به کوشش پسرش عبدالسلام خورشید ، رئیس قسمت روزنامه نگاری دانشگاه پنجاب ، در سال ۱۹۶۰ م منتشر شد. سالک تألیفات دیگر هم دارد و از آن جمله «سرگذشت» که سوانح حیات اوست و «یاران کهن» که تذکره دوستان وی می باشد، معروف است. به علاوه «ذکر اقبال» ، «تأثیر ثقافت اسلامی در هند و چند ترجمه منظوم و منشور از او باقی است.»

سالک مخالف شعر نو و «ادب ترقی پسند» بود و می گفت در هر دور شاعرانی به وجود آمده اند که فکر آنان در قرون مستقبل پرواز کرده است و باز از روی ظرافت این رباعی فیضی را می خواند^۱ و می گفت که شاید فیضی نیز «شاعر ترقی پسند» بوده است.

ما عقل به صد جام لبالب ندهیم یک پرتو دل به سبع کوکب ندهیم
با ماز فروغ شب مهتاب مگو ما یک دم صبح را به صد شب ندهیم

۱- سالک صاحب ، مقاله احمد ندیم قاسمی ، مجله نقوش ، شماره شخصیات ۱ ، چاپ دوم ، سال ۱۹۵۶ م ، ص ۶۲۵.

نمونه اشعار

پیام سالک به حضور سرکار دو عالم رسول اکرم (ص)
 مسافرا به نبی از من ارمغان برسان
 سجود شوق به آن سنگ آستان برسان
 نوای عشق که از قلب دو جهان خیزد
 به بارگاه شهنشاه دو جهان برسان
 سرشک شام که از چشم عاصیان ریزد
 به آن کریم خطا پوش عاصیان برسان
 زغم کشان غلامی به خواجه دو سرا
 شکایتی زعتاب خدایگان برسان
 بگو که سست شد آهنگ بربط هندی
 به هند نغمه چنگ حجازیان برسان
 بگو که پیر طریقت متاع دین درباخت
 به شاه قصه طامات صوفیان برسان
 بگو که میکده خالی است ساقیا بر خیز
 دگر شراب کهن را به میکشان برسان
 شکست باد خزان رنگ لاله زار، بیا
 دگر سر چمن ما بهار وار بیا

شبیر شهید

واعظ شهر! چه ترسانیم از خوف وعید
 که منم عاشق و ارفتم شبیر شهید
 آن شهیدی که جهان دگران پاک بسوخت
 آن شهیدی که جهان دگران را کارید
 پشت پازد به وجودی که نیرزد به جوی
 مرد و پرواز حیات ابدی را ورزید
 دامن عشق جوانانه گرفت و نگذاشت
 مصلحت دید و تقاضای خرد دید و ندید
 لذت اندوزی آسانی منزل بفروخت
 پای پر آبله و وادی پر خار خرید
 می عرفان به جوانان فدا کار آورد
 لای این باده به پیران سحر خوان بخشید
 انقلابی به دل اهل جهان برپا کرد
 کس ندید آن روش دهر که چشمش وادید
 باغبان چمن دهر همیشه داراد
 شاخساری که از او این گل نوباوه دمید

سالک دل زده مداح حسین است ولی

از می حسن عمل آه که جامی نکشید

قطعه در خیر مقدم هیئت فرهنگی ایران

ای حاملان دانش ایران خوش آمدید در علم باشا که تواند برابری
 ملک شاست رهبرسکان ارض پاک زایران گرفته ایم متاع سخنوری
 آموختیم فلسفه و حکمت و غزل از حافظ و نظامی و سعدی و انوری
 فرهنگ ما کجا و زبانهای هند کو اردو مذاق لطف سخن یافت از دری
 از پارس گشته ایم زر کامل العیار از چرک غیر خالی و از غل و غشبری
 شاهان تان اکابر تان شاعران تان بردند دل به سروری و هم به دلبری
 ایران و پاک از نظر الفت و خلوص هستند بی مثال ته چرخ چنبری
 مایم قدر دان و خریدار یک دگر مایم هر دو گوهر وهم هر دو جوهری
 همواره باد میهن تان خوب و سربلند زیر لوای ضیغم و خورشید خاوری

اگر بر خاک ساقی قطره می رایگان ریزد
 به نزدیک حریفان آبروی میکشان ریزد
 الهی بر سرمیخانه بارد ابر پر شوری
 چو آن نوری که گرد محفل روحانیان ریزد
 بین با محتسب انداز ناز شاهدستان
 که گیرد جام لبریز و به محفل درمیان ریزد
 نگارم داد دشنامی ز راه طعن می گفتم
 همین است آن طبرزد کز لب شکر فشان ریزد
 ندارد هیچ جدت ریختن بر آشیان برقی
 الهی آفرین برقی که بروی آشیان ریزد
 دلم مرد و شبام سرد شد کو شعله دم پیری
 که از لبهاش حرفی ریزد و آتش به جان ریزد
 ریود از محفل یاران نصیم همچو آن برگی
 که در فصل بهار از شاخ گلبن ناگهان ریزد

چو ذات مصطفی را خود ملاذ عاصیان کردی
شود یارب که سالک سجده بر آن آستان ریزد

سحر رسید به گوش دلم صدای سروش
که خیز و گیر صراحی به کف سبو بردوش
بنوش باده و رندی کن و به عیش گذار
مگر به پیش حریفان مشو ضمیر فروش
چو زنده ای بشنو شعر حافظ شیراز
که برد از دل زندان قرار طاقت و هوش
«بیانگ چنگ بگوئیم آن حکایت ها
که از نهفته او دیگ سینه می زد جوش ،
شراب خانگی از بیم محتسب تا کی
بروی یار بنوشیم و بانگ نوشا نوش»

فصل گل آمد و گلزار همان است که بود
غمزه نرگس بیار همان است که بود
سرم از جوشش سودای کهن خالی شد
ورنه آن طره طرار همان است که بود
آن تفاضل که دلم کرد چنان است که بود
و زلب لعل تو انکار همان است که بود
غمزه هایش شده برهم زن عالم اما
چشم آن ساقی میخوار همان است که بود
جمله احباب اسیر غم دنیا گشتند
«سالک» دل زده را کار همان است که بود

میکش (۱۸۹۹-۱۹۵۹م)

شرح احوال

مرتضی احمد خان میکش درانی پسر مرید احمد خان روز غره محرم ۱۳۱۷ هـ ق (دوازدهم مه ۱۸۹۹م) دیده به دنیا گشود. یکی از نیاکانش که گل محمد خان نام داشت و از قبیلۀ محمد زئی افغانان درانی بود، در سال ۱۸۰۰م از افغانستان مهاجرت کرده در دهکده یی کوچک به نام «بهدم» در ناحیۀ جالندهر آمد و رحل اقامت افکند. اولاد و احفاد گل محمد خان در علم و فضل شهرت به سزایی یافتند و در آن ناحیہ در ترویج علم و دانش کوشیدند.

میکش تحصیلات مقدماتی را در محضر پدر خود و متوسطه را در دیرستان «مشن» جالندهر به پایان رسانید و سپس در دانشکده لاهور تا دو سال به تحصیلات عالیہ پرداخت. در سال ۱۹۲۰ میلادی بر اثر نهضت های آزادی خواهی، دانشکده را ترک کرد و به کابل رفت و یک سال آنجا گذر انید و سپس به لاهور باز گشت و مشغول به کار روز نامه نگاری شد و از ۱۹۲۲م تا ۱۹۵۵م متناوباً مدیر بعضی از روز نامه های لاهور بود و در نهضت های استقلال طلبی و جنبش های علمی و ادبی فعالیت های فوق العاده یی نشان داد. در سال ۱۹۳۱م به مدت یک سال زندانی شد به سبب اینکه در هفته نامه «افغانستان» که به زبان فارسی انتشار می داد، مقالاتی علیه استعمار گران انگلیسی و له افغانستان نوشته بود ولی پس از رهایی از زندان نیز از فعالیت های سیاسی و ادبی خود دست نکشید. در روز نامه های که به سمت سر دیر کار کرده است عبارتند از: زمیندار و احسان و شهباز و مغربی پاکستان و نوای پاکستان که همه اینها در لاهور منتشر می شدند.

میکش در ضمن انجام وظائف روز نامه نگاری مسافرت های به سنگاپور و مالایا و برمه کرده است. وی پس از زندگی پرماجرایی خویش در سپتامبر ۱۹۵۹م از سرای فانی به عالم باقی شتافت. در اواخر عمر چندی به نظارت

۱- مکتوب آقای دکتر آفتاب اصغر از لاهور به نام نگارنده.

و ترجمہ برای تدوین دائرة المعارف اسلامیہ کہ دانشگاه پنجاب در صدد تهیه آن است ، مشغول بوده است ۱ .

سبک و آثار

میکش یکی از توانا ترین نویسندگان و روزنامه نگاران پاکستان است کہ قدرت قلمش ضرب المثل و لطف سخنش زبانزد خاص و عام است . او شهرت و محبوبیت خود را در نویسندگی نخست با مقالاتی بہ دست آورده کہ در طرفداری غازی مصطفی کمال پاشا ، رضا شاه کبیر و امیر امان اللہ خان می نوشت ، و از آن پس همواره آثار فاضلانہ^۱ وی دربارهٔ نهضت های استقلال طلبانہ^۲ مسلمانان شبہ قارہ پاک و ہند در مجلات و جراید کشور کہ ذکر آنها در بالا آمدہ ، اکثر منتشر شدہ است . میکش ستایشگر معروف پیش رفتہای علمی و ادبی ایران جدید است .

سبک شعر میکش سبک بازگشت است . اشعار سیاسی و وطنی او پر از اندیشہ های ملی می باشند . وی اشعار بسیاری نگفتہ ولی از حیث ہنر شاعری در شمار شعر ای طراز اول معاصر است و شیرین زبانی و نکته سنجی و لطف بیانش را ہمہ اہل ادب پسندیدہ و ستودہ اند .

از آثار میکش کتابہای ذیل کہ چاپ شدہ اند ، قابل ذکر می باشند :

- ۱- الہامی افسانی (داستانہای الہامی) .
- ۲- تقدیر و تدبیر .
- ۳- البرز شکن گرز عرف میرزائی نامہ .
- ۴- اخراج اسلام از ہند .
- ۵- تاریخ اقوام عالم دو جلد .
- ۶- تاریخ اسلام چہار جلد .
- ۷- اسلام اور معاشی اصلاحات (اسلام و اصلاحات معاشی) .
- ۷- دود دل مجموعہ^۳ کلام اردو .
- ۹- مجموعہ^۴ کلام فارسی (چاپ نشدہ) .

۱- تا کنون نہ جلد از دائرة المعارف اسلامیہ چاپ شدہ است .

نمونه اشعار

افسانه ما

هزار فتنه و آشوب بود منتظرم
هزار تیر جفا خوردم و نیاسودم
بسی دویدم و جستم مگر نیافته ام
به هر طبیب که رفتم ملول آمده ام
من آن نهال ضعیفم که طایری نشست
به خرج رفته همه زور ناخن اخلاص
به آتشی که حوادث به جان من درداد
مرا چو دید که من پیرو براهیمم
ازان زکتم عدم آمدم به بیت وجود
هزار جهد بیاوردم و نبردم سود
حریف سوز درونم به زیر چرخ کبود
به هر علاج که کردم ملال من افزود
من آن گیاه غریبم که باغبان ندرود
مگر زبند دل دهر یک گره نگشود
چنان خموش بسوزم که بر نیاید دود
زمانه ساز پیا کرد آتش نمرود

عرض مدعا به حضور شاهنشاه هر دوسرا
(رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم)

حدیث عاشقی از من نیاید
غلام ساقی بطحا ستم من
بگو رسوایی میخانه خواهم
که تا هر قطره خونم بریزد
بگو ای قاصد آشفته حالان
که در هندوستان دیوانه بی هست
که از بی مر کبی آواره تر ماند
زیاد تست جان از خرمی شاد
بفرماید او را منصبی چیست
تو مهر خاوری بهر شب من
به تو پیوند جسم و روح دارم
من و تو بلبلان یک گل تر
چوریزی سجده شوق به خاکش
به یاد آور ز شوق مشت خاکم

دلیم را این چنین جرأت نشاید
چومی مستورد در مینا ستم من
جنون انگیزی رندانم خواهم
از او صد لاله رندی بخیزد
بگو با شاهد نازک خیالان
جنون انگیزی با کانه بی هست
به راه زندگی ناکاره تر ماند
ز مهرتست دل از عشق آباد
شمارش در غلامان هست یا نیست
ضیا گیر از جبینت کوکب من
به تو درد دل خود می سپارم
من و تو عاشقان روی دلبر
چو مالی چشم بر درگاه پاکش
به یاد آور ز اشک تابناکم

۱- در موقع سفر یک دوست برای زیارت حرم نبوی سرائیله شد.

خطاب قوم مہمند بہ فرنگیان

من مرگ ہژبر نیستانم
وان جملہ قشون دشمنانم
با پور و عیال ارمغانم
از خون عد و است گلستانم

پایم بہ فراز کوهساران
یک صید زبون مرغزاران
دایم ز خراج شہریاران
یک تختہ لالہ درباران

من قہر خدای ذی عقابم

در راہ حیات خرم و شاد
از محنت شاق مثل فرہاد
با مکر و فریب و جور و بیداد

ہر دم بہ خیال خود بیویم
گرد غم روزگار شویم
جز جنگ حکایتی نگویم

خوش حرف تفنگ لا جوابم

ای ملت صید گیر افرنگ
در کشور من نیابی جز سنگ
در بزم جہان گرفتہ ای چنگ
بینم ہمہ جدل و نقشہ جنگ

در فکر شکار من چرایی
با این ہمہ کرو فرچہ آبی
صد نغمہ صلح می سراپی
چون بامن زار رخ نمای

ہی ہی کہ تراچنان بیابم

نبات شیراز

شوqm ہر لحظہ ناصبور و تیز
از لبانت بہ گوش من نرسد
باچنان لطف غایبانہ کہ هست
بیمہش جلوہ ام بیا افشان
حسن شیرین تو کند آیا
تشنہ کام محبتہم ساقی
بین کہ بر شاخ تاک پیدا شد
کشتہ فرقتہم نمی خیزم

عشوه های تو تمکنت آمیز
هیچ کہ حرف آرزو انگیز
از ملاقات من چنین پرهیز
طرہ مشکبار و عنبر بیز
با من زار حیلہ پرویز
بادہ آشتی بہ جامم ریز
خوشہ با خوشہ بہم آویز
تا نگوی کہ آمدم برخیز

مرا به عشق تو برحالتی مقام شده است
 که خواب بر شب غم های من حرام شده است
 به این امید که از جلوه بر خورد روزی
 ستاره ناز کش گردش مدام شده است
 مقام عرش که کروبیان بر آن نازند
 به راه عشق مرا اندران قیام شده است
 شهید جلوه حسن تو بود میدانی
 کسی که با تو سرراه همکلام شده است
 چنان به ناز سر گور کشتگان گذری
 زفرط رشک خجل کبک خوشخرام شده است
 بیار باده دگر نیست حاجت پرهیز
 که عید آمد و رخصت به صیام شده است

از ساعتی که گفتم آن حرف محرمانه
 از صومعه برآیند رندی اگر سراید
 دائم ضیای حسنت هم انتها ندارد
 از آیت «سکاری» عذری میار ساقی
 از معجزه چه گویی به کرامت نگاهی
 ساقی بده شرابم از چشم میگسارت
 از همت بلندت بر خود همای بختم
 گشت آشنا حیاتم با کیف جاودانه
 در بزم پاکبازان این بیت عاشقانه
 دانی مگر که شوقم بحری است بی کرانه
 باطینت جمیلت نسزد چنین بهانه
 تبدیل شد حیاتم، تغییر شد زمانه
 دردا که در نسازد با من می مغانه
 برنخل آرزویم در ساز آشیانه

زراز درد دل در بارگاهت یک جهان گفتم
 سخن از فرط شوق و حرف مطلب رایگان گفتم
 زمینی ساختم از حلقه افکار مجبوری
 تمنایم طلسمی بست و آن را آسمان گفتم
 تو پنداری که از فرهاد و مجنون داستانی شد
 حدیث درد دل را کاروان در کاروان گفتم

براندی از حضور خود مرا با جوربی پایان
 من از حسن گمان این شیوه ات را امتحان گفتم
 نمی ارزد به ظرف بیکراشم باده ات ساقی
 غلط گفتم اگر جام ترا رطل گران گفتم
 ندانم کم نگاهی بود یا ذوق بلا نوشی
 گره بر بست برقی حلقه اش را آشیان گفتم
 شنیدم از زبان برگ گلهای جهان «میکش»
 سخن هایی که در صبح ازل با رازدان گفتم

ندیم عطا الله شاه بخاری (۱۸۹۲-۱۹۶۲م)

شرح احوال

ندیم بخاری که نام او سید شرف الدین احمد عطا الله شاه بخاری است ،
 پسر حافظ سید ضیاء الدین بخاری است . ندیم روز جمعه اول ماه ربیع الاول
 ۱۳۱۰ هـ ق/ ۱۸۹۲م چشم به جهان گشود . اجدادش از بخارا به سرینگر
 آمدند و در عهد سلطان زین العابدین والی کشمیر مردمانی متنفذ و مورد
 احترام خاص و عام بودند . بعد از آن افراد این خانواده از کشمیر مهاجرت
 کردند و برخی در «گجرات» و برخی در «پتنه» سکنی گزیدند .

جد مادری او که حکیم سید احمد شاه اندرابی نام داشت ، از محترمان
 شهر پتنه بود و خانه اش مرکز مجامع علمی و ادبی بود . مادر ندیم در اوآن
 کودکی او ، در گذشت ، و پدرش نیز به گجرات مهاجرت کرد ، بنا بر این
 ندیم در حجر تربیت جد و جدۀ مادری خود در آمد و به اقامت در پتنه ادامه
 داد . و آن دو در تربیت و پرورش ندیم رنجهای فراوان کشیدند . شاد
 عظیم آبادی ، شاعر بزرگ فارسی و اردو نیز از محضر این هر دو زن و مرد که

۱- سواطع الالهام به کوشش ابو ذر بخاری ، ملتان ، ۱۹۵۵م ، (دیباچه) و
 مقالات مولانا نصر الله خان عزیز و آقای شورش کاشمیری و مولانا داؤد غزنوی و
 مولانا مظہر علی اظہر در شہارہ خصوصاً «امیر شریعت» ، روزنامہ کوهستان ، راولپنڈی .
 ۲- پتنہ را کہ پایتخت استان «بہار» است ، عظیم آباد ہم می گویند .

از دانشمندان بودند، کسب فیض می کرد. پس از وفات آنان ندیم بخاری عازم گجرات شد و در اثنای سفر چندی در بنارس اقامت کرد و به صنعت نقره کوبی پرداخت. پس از آن به امرتسر رفته در خدمت استادان معروف امرتسر درس قرآن و حدیث و فقه را فرا گرفت و آغاز به واعظ و تبلیغ کرد و دیری نگذشت که هنر خطابت وی تمام اهالی امرتسر را متوجه خود ساخت.

پس از جنگ جهانی اول نهضت های آزادی خواهی در گوشه و کنار شبه قاره پاکستان و هند نضج گرفت و احزاب کانگریس (کنگره) ، مسلم لیگ ، جمعیت العلماء و احرار هریک ، به نوبه خود فعالیت خود را آشکار کردند و تحریکاتی به منظور ابقای خلافت عثمانی و ترک موالات با اجانب به طور ابراز مقاومت منفی و تحریک به مهاجرت به افغانستان به پشتیبانی و دعوت امیر امان الله خان شروع شد و از طرفی دولت انگلیسی هم برای سرکوبی این نهضت ها فعالیت شدید آغاز کرد چنانکه روز سیزدهم آوریل در باغ جلیانواله که در وسط شهر امرتسر بود ، جمعی از آزادی خواهان که مجمعی برپا ساخته بودند ، مورد شلیک سربازان انگلیسی قرار گرفتند و صدها نفر در این حادثه کشته شدند. منزل عطاء الله شاه ندیم بخاری نیز در نزدیکی این باغ که زمینش از خون کشتگان راه آزادی گلگون شده بود ، قرار داشت و او که مردی حساس و وطن خواه و دیندار بود از مشاهده این واقعه سخت متاثر و آزرده خاطر شد و چون او در دوران جنگ جهانی هم مانند دیگر مسلمانان شبه قاره از شکست ترکیه و تسلط بیگانگان بر آن سر زمین و تقسیم قلمرو پهناور خلافت به قطعات کوچک و افشاندن تخم نفاق بین اعراب و تجاوز استعمارگران به خاک ایران ، آشفته دل بود و مشاهده کشتار فجیع آزادی خواهان در باغ جلیانواله او را یک باره برانگیخت و دعوت مولانا داود غزنوی را اجابت نمود و در «مجلس احرار» شرکت کرد و پایه میدان سیاست گذاشت و در این احوال بود که مخزنهای آتشین او در مسلمان آن دیار اثر خود را بخشید. و در آنان جوش و خروش بس شگرف پدید آورد که مقدمه تشکیل دولت مستقل اسلامی در آن سامان گردید. ارا دتمندان ، ندیم بخاری را به لقب امیر شریعت ملقب کرده بودند.

دره‌بان سال حزب کانگریس و حزب مسلم لیگ هر دو در شهر امرتسر جلسه های سالیانه خود را برگزار کردند و برای شرکت در آن جلسات مهم نمایندگان از سراسر نقاط کشور به امرتسر رسیدند و ندیم بخاری نیز در آن جلسات شرکت نموده با رهبران بزرگ هر دو حزب آزادی خواه آشنا گردید و در نتیجه در فعالیت سیاسی خود بیفزود.

در نظر عطاء الله شاه ندیم بخاری استقلال ترکیه و ایران و جزیره العرب بدون استقلال شبه قاره پاکستان و هند ممکن نبود، چون ارتش استعمارگران بیشتر نیروی خود را از شبه قاره پاکستان و هند به دست می آورد و افراد سپاهی و آذوقه و اسلحه از طرف دولت استعماری هند به آنان می رسید و بان نیروی حاصله از این منبع عظیم بود که پیشرفت نقشه های آنان در ممالک اسلامی و غیره میسر می گردید و دیگر متفکران مسلمان هم با ندیم بخاری در این مورد هم عقیده بودند و برای حصول آزادی شبه قاره پاکستان و هند و برانداختن تسلط بیگانگان به تقویت نهضت های آزادی خواهی پرداختند و تا حصول مقصود از پای ننشستند.

در همین ایام پر اضطرب، امان الله خان والی افغانستان در ماه مه سال ۱۹۱۹ م برمرزهای شمال باختری شبه قاره حمله کرد و حکومت انگلیس هند مجبور شد که با شرایط ملایم تری با امان الله خان صلح کند. تا اینکه در بین دو فشار داخلی و خارجی قرار نگیرد. ولی مسلمانان شبه قاره حمله امان الله خان را مغتنم شمرده برآن شدند که با کمک افغانستان یوغ اسارت بیگانگان را از گردن خویش براندازند و نهضت تازه یی هم به نام تحریک هجرت در نواحی پنجاب و سرحد قوت گرفت که مسلمانان را به مهاجرت به کابل تشویق می کرد که در آنجا پایگاه برای حمله به هندوستان و راندن بیگانگان تشکیل دهند. ندیم بخاری هم یکی از فداکاران پیشرفت این نهضت بود و سخنزانیهای آن دوره ندیم، مشحون از آیات قرآنی در فضیلت هجرت و مملو از احادیث نبوی راجع به فدا کاریها در راه اسلام و بیان دلگداز مظالم بیگانگان برترکان و ایرانیان و اعراب بوده است و در نتیجه این سخنزانیهای آتشین صدها خانواده های مسلمان برای فداکاری در راه استقلال طلبی و اسلام

خواهی آماده شدند و عده کثیر برای اعلام عدم تعاون از استخدام دولتی مستعفی شدند و عده دیگر به کابل هجرت کردند و کارمندان دولتی به ترک خدمت گفتند و پیشه وران دست از کار خود کشیدند و دانشجویان سر کلاس حاضر نشدند و همگان برای تقویت نهضت بزرگ آزادی خواهی کمر بستند.

درین اثنا، ندیم بخاری را در سال ۱۹۲۱ م به جرم فعالیت‌های سیاسی به سه سال زندان محکوم کردند. او در زندان هم، از تحصیل دانش، لحظه بی نیاسود و از محضر مولانا داود غزنوی، مولانا سعیداحمد و علمای دیگر که همه پشتیبان «تحریک خلافت» بودند و بدین علت در زندان بسر می بردند، استفاده ها برد. او چندین بار دیگر نیز به زندان رفت که جمع دوره زندانی بودن او بیش از دوازده سال می شود و بنا برین در عمر هفتاد ساله او می توان گفت که در هر هفته یک روز و نیم در زندان بسر برده است، ولی این گرفتاریهای پی در پی او را از مسیر خود منحرف نکرد، هر بار که از زندان رهایی می یافت باجدیت و شدت هرچه بیشتر فعالیت‌های دامنہ دار خود را در راه آزادی مین و ملت و جهان اسلام ادامه می داد و به گفته خود او مقصود از زنده بودنش «محبت به قرآن و نفرت از فرنگیان» بود.

ندیم در حالی که خطیبی بی قرین بود، قاری خوش آواز قرآن و شاعر و سخن پرداز چیره دست هم بود و در شعر از شاگردی مولانا محمد دین غریب بهره مند می گردید. از دوستانش دکتر تأثیر، عبدالمجید سالک، سید احمد شاه بخاری، صوفی غلام مصطفی تبسم، دکتر سید الدین کچلو و مظفرعلی شمس را می توان نام برد.

ندیم با همه متانتی که لازمه مقام وعظ و خطابه و تمشیت امور سیاسی است، طبع بذله گو داشت و از آن جمله در ملاقات با دکتر تأثیر که زن او انگلیسی بود همواره این شعر اقبال را براو می خواند:

دل است بنده احرار و جان اسیر فرنگ
نه چاره همه صلح و نه بهره همه جنگ
میان کعبه و بتخانه عرصه یک گام
میان شیخ و برهمن هزارها فرسنگ
نمود سر به سر اظهار کوهکن یک تن
هزار پیکر شیرین فسرده در رگ سنگ

شخصیت ندیم بخاری بی نهایت جالب بود و او نوعی جاذبه مغناطیسی داشت که با هر که برمی خورد او را مجذوب خویش می ساخت او در بجا و درست به کار بردن آیات قرآنی و اشعار استادان سخن مهارتی به کمال داشت و گرمی و شیرینی سخنان او چنان بود که اگر ساعتی چند سخن می گفت ، شنوندگان را کوچکترین ملالی حاصل نمی گشت و به طیب خاطر محضرش را غنیمت می شمردند. ندیم پس از خدمات بسیار به ملت و دین و وطن و عالم اسلام در سال ۱۹۶۲ م رودر نقاب خاک کشید در حالی که نتیجه زحمات خود را به چشم دیده وطنش را مستقل و ملتش را آزاد می دید.

سبک و آثار

ندیم به فارسی و اردو هر دو زبان شعر می سرود. اشعار او در زمینه حمد خدا « نعت رسول » منقبت اولیا « به صورت قصیده موجود است. به علاوه غزل و مثنوی و نظم و رباعی هم گفته است و موضوع شعر او بیشتر عرفان و تصوف ، فلسفه وحدت الوجود و مسئله ختم نبوت ، سیاست دینی و حکومت الهیه ، غیرت قومی ، شجاعت ، جرأت ، حق گوی ، فقر و استغنا ، درویشی و قلندری و معرفت نفس می باشد.

پسرش سید ابو ذر بخاری مجموعه کلام اردو و فارسی ندیم را به عنوان «سواطع الالهام ۱» در ملتان در ۱۹۵۵ م انتشار داده بود. مضامین و اشعار اخلاقی و علمی و دینی و سیاسی وی در جراید بنام کشور اکثراً به چاپ رسیده است. ولی اصل آثار او سخنرانیها و خطابه های است که در مجالس و محافل ایراد نموده است و فرزندان و ارادتمندان او حالا در صد گردآوری و طبع و نشر آن ها هستند.

نمونه اشعار

لولاک ذره ای ز جهان محمد است سبحان من یراه چه شان محمد است
سپاره کلام الهی خدا گواه آن هم عبارتی ز زبان محمد است

۱- باید متذکر شویم که تفسیر علامه فیضی (۹۵۴ - ۱۰۰۲ هـ) شاعر و ادیب و ندیم دربار اکبری که در آن صنعت اهل به کار برده است و تمام تفسیری نقط است ، به همین نام «سواطع الالهام» موسوم است.

نازد به نام پاک محمدص کلام پاک نازم به آن کلام که جان محمدص است
 توحید را که نقطه پرکار دین ماست دانی که نکته زیبان محمدص است
 سر قضا و قدر همین است ای لدیم پیکان امر حق زکمان محمدص است

هزار صبح بهار از نگاه می چکدش
 جنون زپیچش زلف سیاه می چکدش
 چمن چمن گل و نسرين زعکس رخ ریزد
 سبد سبد گل خندان زراه می چکدش
 به پیشگاه جالش جلال سر به سجود
 چه خنده و چه تبسم که جاه می چکدش
 صد آفتاب به زیر گیم می رخشد
 زدلق فقر چه گویم که ماه می چکدش
 چه شور هاست به جانم زخنده نمکین
 چه فتنه ها که زچشم سیاه می چکدش
 هزار حشر به دامن هزار فتنه به جیب
 هزار فتنه زچشم سیاه می چکدش
 چه گفت و گو چه تبسم شهادتی به حدوث
 ز نور چهره قدم را گواه می چکدش
 قدم به جلوه بین و حدوث را به جبین
 چه جلوه و چه جبین لاله می چکدش
 نگه کنید به بخت بلند بیوه زنی
 که از کنار غریبش چه ماه می چکدش
 زمهر و ماه سلام و زبرگ برگ درود
 چه خاک طیبه که شام و پگاه می چکدش
 به تو لدیم سیه رو چه مساجرا گوید
 جز این که از سر هر مو گناه می چکدش

یک نان جوین زخوان شاهی خوشتر از چنگ و رباب آه پگاهی خوشتر

از تیر نگاه زخم کاری دارم خون جگر زمرغ و ماهی خوشتر
یک لحظه به زیرسایه قامت یار والله ز هزار چتر شاهی خوشتر

نازنینان جهان ناز فراموش شدند که گدای تو به انداز دگر می نازد
ناز دارد به در افشانی خود ابر بهار دردمند توبه ناسور جگر می نازد
پارسایان همه نازند به زهد و طاعت یک ندیم است که بر دامن ترمی نازد

چه گویمت ز کمال فرنگ دشمن دین نشان دهد زمقامی که اهریمن چه رسد
سبو شکسته و خم خالی و خرابه تباه زدست ساقی تشنه به انجمن چه رسد
به ذره ذره سجودی نصیب ما شده است بگو ندیم که اکنون به برهن چه رسد

بخت اگر رسا شود دست دهد سبوی خوش
از نگه سمن بری لاله رخی نکوی خوش
باغ و بهار ما ندیم یعنی که جنت النعیم
روی خوش است و خوی خوش بوی خوش و گلوی خوش

آستینم به رخ و داغ به دامان رقم به چه طور آمده بودم به چه عنوان رقم

هادی مچھلی شہری (۱۸۹۰ - ۱۹۶۴م)

شرح احوال

هادی پسر سید عبدالرزاق پسر قاضی سناء الدین است کہ قاضی القضاة «جونپور» بود. هادی در «مچھلی شہر» در استان یوپی ہند بہ سال ۱۸۹۰ میلادی پا بہ عرصہ وجود نہاد. پدرش مولوی سید عبدالرزاق متخلص بہ «شاکر» نیز قاضی القضاة و در زمرہ شاگردان اسد اللہ خان غالب دہلوی بود کہ یکی از ستارہ ہای قدر اول آسمان ادب فارسی در شبہ قارہ پاکستان و ہند می باشد و در مکاتیب غالب ذکر شاکر بایک محبت خاصی آمدہ است. شاکر با آن کہ پیشہ شاعری نداشت و از روی تفنن شعر می سرود، دارای دیوان بود. تمایل پدر ہادی بہ شعر و شاعری و زبان و ادبیات فارسی بہ یقین در پرورش و گرایش وی بہ سوی شعر دخالت مؤثر و تأثیر قوی داشتہ است.

هادی از بدایت حال بہ کسب کمال مایل و در صدد تحصیل علم و ہم نشینی با اہل فضل بر آمدہ است. وی در آغاز نزد مولانا حسن حافظ احمد از عالمان مشہور آن عصر تلمذ کرد، و چون علوم ابتدائی را فرا گرفت، بہ مصاحبت مولانا مظہر حسین سنبہلی روی آورد و مولانا مظہر حسین مردی فحل و در تمام علوم عصر خویش با کمال بود و مرجعیت داشت. ہادی در مصاحبت او معلومات خویش را بہ کمال رسانید و سپس برای تحصیل زبان انگلیسی عازم دانشگاه اسلامی علیگر شد و از آنجا بہ اخذ ایسانس در ادبیات و در حقوق موفق شد. پس از پایان رسانیدن تحصیلات خود وی درالہ آباد بہ عنوان وکیل داد گستری مشغول شد و پس از تشکیل دولت پاکستان ہادی از الہ آباد بہ کراچی آمد و سکنی گزید تا این کہ در ۱۹۶۳ میلادی داعی اجل را لبیک گفت.

سال ۱۹۱۰ میلادی سال آغاز شعرگویی ہادی می باشد. در اوایل جلیل مانکپوری (۱۸۶۹ - ۱۹۴۶ م) کہ شاعر شہیر اردو و فارسی بود و شاگرد امیر مینائی، چند غزل او را تصحیح کرد ولی بعداً ہادی ذوق طبیعی خود را راہنمای خود ساخت و زانوی تلمذ پیش کسی خم نکرد. غیر از فارسی، بہ زبان اردو ہم شعر سرودہ است و دیوان غزلیات اردوی وی بہ نام «نوای دل» در دسامبر ۱۹۴۸ میلادی در چاپخانہ اسرار کریمی الہ آباد منتشر شدہ است. این دیوان دارای ۶۸۵ غزل است. مجموعہ دیگر از منظومات ملی و دینی رباعیات و قطعات و ترکیب بند ہا و ترجیع بند ہا و خمس ہا ہم از وی باقی ماندہ کہ تا حال چاپ نشدہ است.

اشعار و مقالات وی بہ زبان فارسی و اردو و انگلیسی در مجلات علمی و ادبی شبہ قارہ پاکستان و ہند و ایران چاپ شدہ است مثل مجلہ آموزش و پرورش تہران و مجلہ معروف ایران شہر کہ در برلین تحت مدیریت مرحوم کاظم زادہ ایران شہر چاپ می شد. اشعار وی از رادیو دہلی و کراچی نیز چندین بار پیش گردیدہ است. دیوان اشعار فارسی او تقریباً شش ہزار بیت است و در آن قریب ۲۰۰ غزل و ۵ منظومہ و یکہزار قطعہ و رباعی وغیرہ وجود دارد. این دیوان بہ خط خود شاعر نوشتہ شدہ است و نسخہ آن کہ ظاہراً منحصر بہ فرد است، بہ کوشش دوست ارجمند آقای الیاس عشقی رئیس رادیوی پاکستان ملتان

در اختیار نگارنده بوده است و این جانب آرزو دارد که فرزندان هادی بزودی آن دیوان را به زیور طبع آراسته بگردانند.

غیر از ایران شاسان شبه قاره پاکستان و هند مثل تیج بهادر سر و پروفیسور هادی حسن، دانشمندان و شاعران ایرانی نیز مثل پروفیسور عباس شوستری، مرحوم صادق سرمد، مرحوم رشید یاسمی، مرحوم پور داود و آقای علی اصغر حکمت هم از کلام هادی تقدیر و تحسین کرده اند.

هادی راجع به شعر فارسی خود چنین می گوید «همیشه من علاقه مفراطی به فارسی داشته ام گرچه درین دوره مردم به زبان فارسی کمتر علاقه مند هستند ولی تمایل طبیعی مرا به زبان و ادبیات فارسی نزدیک کرد و چون دانشمندان و ادیبان و شاعران عصر حاضر ایران کلام مرا پسندیده اند و آنرا مورد تمجید و تحسین قرار داده اند از این جهت این امر مشوق من شده که بیشتر به زبان فارسی بنویسم و خود می دانم که سعی من به نتیجه رسید و شادم از زندگی خویش که کاری کردم.»

اگرچه هند بود مولدم ولی هادی زبان و سبک کلامم ز اهل ایران است

من ز ایراد کسی باک ندارم هادی تا که از اهل زبان طرز بیانی دارم
 هادی پهلوی شهری در چند قصیده و منظومه خود علاقه مندی خود را به ایران و اهل ایران نشان داده است. در منظومیهی که به عنوان «خطاب به ایران» در دیوانش درج شده است این طور می نویسد:

یاد وقتی که به ایران سرو کارم بوده
 از گلستان خوشش ذوق بهارم بوده
 مشعل علم من از روغن آن روشن بود
 دانه هم پیش من از حاصل آن خرمن بود
 نفسم بود معطر ز شمیمش همه وقت
 غنچه گل کرد مرا لطف نسیمش همه وقت

۱- دیباچه نسخه خطی دیوان فارسی هادی به خط خود شاعر.

دست پرورده لطفش همه عرفانم بود
مصدر کیف و طرب بر اثرش جانم بود
سعدی و حافظ و رومی همه پیران مغان
بود آباد مرا میکده جان زیشان
هر دو با جمله به یک جان و دو قالب بودیم
دوره علم و عمل بر اثرش افزودیم

تا اینجا بیان از روابط دیرینه شبه قاره و ایران است ، حالا ذکر ضعف روابط بین این دو ملت هم جوار و هم کیش و هم نژاد را که بر اثر تحریک بیگانگان روی نمود ، در بین می آورد .

ناگهان بر اثر گردش روزان و شباق
از مراعات و مودت نه نشانی مانده
به رخ خویش در لطف و اخوت بستیم
تهی از باده دو شینه که پیمانه شده
رفت آن رابطه مهر و محبت زمیان
از یکی بهر دگر وهم و گمانی مانده
مدتی است که همرنگ اجانب هستیم
نغمه بلبل شیراز هم افسانه شده

مپس آرزو می کند که باز آن روابط مهر و محبت ، دوستی و برادری از نو استوار شود .

آی تا این ره مسدود ز سر باز کنیم
ماضی ما که شود بار دگر حال اینجا
باده باز از رز شیراز مرتب سازم
مرتفع از سر شوریده خوارم گردد
دربسته به رخ خویش دگر باز کنیم
بلبلانش بگشایند دگر بال اینجا
از زمین تا به فلک باز شود پروازم
باز با حافظ و سعدی سرو کارم گردد
در قصیده دیگری که در مدح ایران سروده عواطف بی آرایش خود را
چنین می گوید

این اگر از لطف خاص حضرت یزدان نبود
کشوری اندر جهان با صورت ایران نبود
گشته ایران در جهان گهواره علم و عمل
نیست یک چشمی کزان در ششدر و حیران نبود
بهر ذخار گانش بیکران وی حدود
در جهان تنگ بهر فضل آن پایان نبود

هر نگاهی بهره ور گردید از تنویر آن
 آفتاب فضل آن از چشمها پنهان نبود
 در صفایی و به تابش مثل آن دارم یقین
 در بناگوش جهان یک گوهر غلطان نبود
 جلوه کرده بر زمین چون آفتاب آسمان
 هیچ که اثبات فضلش فاقد برهان نبود
 در زبانش شهد و شکر را همی بینم نشان
 در عذوبت همچو آن چیزی برای جان نبود
 هند از فضلش همیشه بهره ها برداشته
 اندر آن وقتی که در ایجاد پاکستان نبود
 چون معین گشت از فضل خدا این مملکت
 نیست لطفی کان به حال پاکش از ایران نبود

منظومات هادی که در توصیف حسن و زیبایی و پاکیزگی و صفای طبیعت می باشد، دارای مشاهدات عمیق و تأثرات دقیق است که بیان مناظر طبیعی را با روش خاص خود جذاب و گیرا می کند. آنچه می سراید زاییده احساسات و افکار و عواطفی بدون آرایش و پیرایه است. و اینجا چند بیت از یکی از منظومه های وی نقل می شود که در توصیف باران سروده است :

باران

رنگ تاریکی گرفته بر افق در هر کران
 هر طرف درجوش غرش دیوابر برشگال
 رو گرفته شمشعه خورشید از ترس و نهیب
 ساخته گردون سپر از ابرها بهر دفاع
 خیره می سازد نظر را تابش شمشیر برق
 الغرض افتاده عالم در هیاهوی نهیب
 دفعتاً پیدا کند این منظره حال دگر
 کوچه و برزن به دامن شورش سیل دمان
 در نمایش آمده ابر سیاه و پر دخان
 از دهانش سرزده برق بلا آتش زنان
 ابر وقت سیر می ماند به سیلاب دمان
 تیرها پرتاب کرده جانبش برق طپان
 می طپد در سینه ها از ترس آن قلب یلان
 محو گردیده زدله ها طاقت صبر و شکیب
 بر هوا باران بی اندازه گیرد سر بسر
 هر سر ازیری دهد منظر پی چشم و نظر

سقف کهنه مایه دلتنگی و ترس مکین
هر کجا سور اخهای بی نهایت بر زمین
کس نمی دارد گذارد پا برون در کوچها
هر کسی رخت از فراغ زندگی برچیده است
هردمی محسوس می دارد که می ریزد به سر
سینه خاکیش گشته تیر باران سر بسر
شد زکار خویش در منزل معطل هر بشر
این همه باران بلای جان و دل گردیده است

هادی شاعر توانایی است که به زبان اردو و فارسی هر دو قدرت داشته است. از مطالعه کلام او می توان پی برد که بر جمله اصناف شعر تسلط داشته و شاعری است کهنه کار و نغزگفتار. در غزلهای وی شادی و شیرینی با درد و غم توأم شده است. اسلوب بیانش چنان قلب را مفتون می کند که خواننده از خواندن اشعار وی خسته نمی شود. گوئی حس می کند که در اشعارش داستان خود او سروده شده است. بدیهی است این سبک وقتی به دست می آید که سراینده طرز گفتار و مضامین اشعار را به دقت انتخاب می کند و در این انتخاب احساسات و عواطف لطیف انسان را در نظر می گیرد. قدرت بیان، پختگی و روانی کلام، استعمال کلمات موزون، اجتناب از حشو و زواید، خیالات پاکیزه، استعارات و تشبیهات شیوا و پابندی دستور شعر و سخن از محاسن کلام وی می باشد. مهمتر از همه وجود یک طبع موزون و سرشار و روح لبریز از موسیقی است که او را به سرودن چکامه های شیوا و غزلهای نغز می کشاند که از حیث فصاحت و روانی با آثار بزرگ برابری می کند اینک چند بیت از غزلیات وی نقل می شود:

بین تفریق حالت با من و توتا کجا باشد
زمن این ناله و افغان ز تو این ناشنیدن ها

مونس در شب هجر تو نداریم ز کس
شمع هم خواب شود از غم بیداری ما

بینمش که در سر لطف و کرم که در عتاب
می شناسم از نگاهش گردش ایام را

حیف شد صرف تطاولهای کفر اسلام من
سبحه از دستم رفته نرگس هندوی دوست

من نه از باد مخالف نه ز طوفان ترسم
نا خدا را چه کنم حافظ من لطف خدا است

خبر از دل حزینم اگرش رسیده باشد
بخدا که او نه هرگز دمی آرسیده باشد

ای اضطراب بهر من این آخرین شب است
از دست رنج هجر که فردا نمی شود

ز یقناری شبهای غم چه می دانی
تو آرسیده ز ناآرسیدیم بنگر

باده خواران را متاعی کی بود از عقل و هوش
هر چه می دارم نثار چشم جانان می کنم

هر چه بیگانه نشینم سر محفل لیکن
محرمانه سروکاری به نگاهت دارم

شد فراوان شوق من از هر نگاه لطف او
مشکل آمد کار دل چند آن که آسان داشتم

چه شکوه ها کنم از دیگران ز کم نگمی
که چشم لطف هم از دوستان نمی بینم

مستتر بر من ز اسرار نهانی هیچ نیست
بارها بی پرده حسن مهوشان را دیده ام

تا که در سینه ز تو داغ نهانی دارم
از غم و رنج جهان امن و امانی دارم

رسد کی دیگران را همچو آزاری که من دارم
ندارد هیچ کس در سینه آن خاری که من دارم

به ظاهر تهمت جور و ستم بر آسمان بستم
مگر پنهان دل خود را به نیرنگ بتان بستم

غزل

گذر کند به من و بر من اعتنا نکند
چه فتنه ها نزند سر ز گوشه چشمش
نگاه او به دلم محرمانه می ریزد
فدای سنگدلی های قاتل خویشم
هد به شان کرم جلوه هم تغافل را
دلم به حلقه زلفان او چنان شاداست
نمی شود که زرخ افکنی نقاب و کسی
امید می دهم با نگاه و خواهد باز
نگاه من که در آن جلوه تو بگرفته است
خوشم به سوز غم عشق آن پری رخسار
مبند خاطر خود را به زندگی هادی

بین تغافل او بادلم چها نکند
چه حشرها که نگاهش به دل بپا نکند
چنانکه ذوق کرم را هم آشنا نکند
که سوی کشته خود چشم مهر و نکند
کند نگاه به سویم که گویا نکند
که بر خلاص شدن هیچ دست و پا نکند
ز شوق سوی تو چشم نظاره وا نکند
که پیش او دل من عرض مدعا نکند
مرا به غیر تو با هیچ آشنا نکند
خدا رهایی از این غم نصیب ما نکند
که بی وفا به تو روزی دو هم وفا نکند

غزل ملی

دیده غفلت گشا با خویشتن هشیار باش
با تمنا برخوردار باش
دست و پا را زن به دنیای عمل از راه جهد
فطرتت هرگز نگوید نقش بر دیوار باش
در حریم سینه حسی از غم ملت بگیر
پول خود را حفظ کن بادست رنجت یار باش

جام ملیت بکش پنهان ز چشم زخم غیر
 با خودانت بی خود و با دیگران هشیار باش
 تا به کی پامال مانی همچو نقش پا به خاک
 از نیاکان خودت عمده ترین آثار باش
 آلت چوبین چرا باشی به دست کودکان
 خنجر بران شو و شمشیر جوهر دار باش
 خانه دل را به خورشید تجدد بر فروز
 بگذر از تساریکی غم مطلع انوار باش
 حرف زن از راه آهن صحبت از طیاره کن
 با تجارت سر در آور منعم و زر دار باش
 دیواستبدادیت را کن فراری از جهان
 پرتو نور تجدد را علم بردار باش

غزل

لطف دارد در خزان رنگ بهاران داشتن
 سر به صحرا کردن و دل پیش جانان داشتن
 در دل صد چاک پیکان نگاه تو بس است
 من نخواهم بیشتر زین برگ و سامان داشتن
 دست قدرت بین چه بازی بر سرم آورده است
 زندگی کردن به عشق و داغ هجران داشتن
 این قدر از برگ و سامان محبت پس مرا
 اشک خون در چشم و بر لب آه و افغان داشتن
 تیر او دارد مرا مصداق کجدار و مریز
 زخمها برداشتن پیدا و پنهان داشتن
 در محبت کار من هزگر نباشد غیر از این
 چشم بستن از جهان سر در گریبان داشتن
 هر زمان ذوقی رسد هادی به دل از یاد او
 خوش بود در دست دامان گلستان داشتن

رباعیات

ہر چند بہ چشم دیگران خوار شدی از پای در آمدی و ناچار شدی
با این ہمہ جای شکر باقیست کہ تو از خواب گران جہل بیدار شدی

محروم فراغ و شادمانی تاکی پس ماندہ بہ راہ زندگانی تاکی
از سرعت ہمراہان خجالت نکشی این شکوہ زعجز و ناتوانی تاکی

ناصر سر خویش گیر فکر تو خطاست ہر عیب و صواب ما برای خود ماست
پاداش گناہ کس بہ کس می ندهند این حرف کہ سی زنی سراسر بیجاست

احساس دل و لب و زبانم ہمہ عشق حرفم ہمہ عشق و داستاتم ہمہ عشق
دیگر جز عشق و من نباشد چیزی دنیا و زمین و آسمانم ہمہ عشق

مشرقی عنایت اللہ (۱۸۸۸ - ۱۹۶۳ م)

شرح احوال

محمد عنایت اللہ خان امرتسری ۱ معروف بہ «علامہ مشرقی» کہ بہ علت
تأسیس نمودن یک حزب نظامی بہ نام «جماعت خاکسار» مشہور شدہ ، در تاریخ
سیاسی شبہ قارہ پاکستان و ہند در اوایل قرن بیستم مقام شامخی را دار است .
وی روز بیست و یکم ماہ اوت سال ۱۸۸۸ میلادی چشم بہ جہان گشود .
پدرش عطا محمد خان از ثروتمندان شہر امرتسر بودہ و شخص فاضلی بہ
شہر می رفت . عنایت اللہ مشرقی پس از اخذ درجہ لیسانس در ادبیات از دانشگاه
لاہور بہ سال ۱۹۰۶ م بہ منظور ادامہ تحصیل بہ اروپا حرکت نمود و در
۱۹۱۲ م از دانشگاه کمبریج دانشنامہ «ترای پاس» در رشتہ ریاضیات بہ دست

(۱) مأخذ (۱) خریطہ ، عنایت اللہ خان مشرقی ، مطبع روز ، بازار امرتسر ،

۵۱۳۱۲ - ق

(ب) مجلہ نقوش ، لاہور ، اکتوبر ۱۹۵۶ م ، ص ۲۰۲ ،

(ج) روزنامہ جنگ - راولپنڈی ، شمارہ ۲۷ اوت سال ۱۹۷۱ م

مقالہ خانم فوزیہ امین صابر ، کواہات .

آورد. سپس به وطن مراجعت کرده با سمت مهمی در وزارت فرهنگ به کار دولتی اشتغال ورزید.

وضع نا مطلوب هندوستان که توجه اهالی کشور را به خود جلب نموده بود، عنایت الله خان را وادار به برکناری از استخدام دولتی کرد و او جهت سهم بودن در کسب استقلال وطن، سازمان سیاسی بزرگی که بیشتر جنبه نظامی داشت، تشکیل داد. «اچهره» مرکز فعالیتهای سازمانی آن حزب بود و ذکر آن درینجاییش از این لزومی ندارد.

مشرق پس از زندگانی پر از تلاش و کوشش روز ۲۷ اوت ۱۹۶۳ میلادی در لاهور جان به جان آفرین تسلیم کرد و در «اچهره» که از مضافات لاهور است آرامید.

سبک و آثار

علامه مشرق با داشتن روحیه نظامی و گرفتاریهای زیاد که مولود اداره جماعت بزرگی بود، به سرودن اشعار فارسی نیز می پرداخت و چکیده افکار وی در سال ۱۳۴۲ هـ ق (۱۹۲۴ م) به صورت مجموعه اشعاری به نام «خریطه» در امرتسر به چاپ رسید و بارها نیز مجدداً منتشر گردید.

خریطه که شامل رباعیات و غزلیات و مثنویات می باشد دارای ۱۸۶ صفحه است و دیباچه‌ی به زبان اردو هم دارد که در آن جوانان را از شعر سرایی منع می کند و استدلال از آیات قرآنی می آورد. هیچ مجموعه شعری تا حال از نظر بنده نگذشته که در مقدمه آن چنین با وضوح و صراحت مطالبی علیه شعر گویی نوشته شده باشد. در آخر راجع به شعر گویی خود می نویسد که بیشتر این منظومات را در ایام جوانی ساخته است و مقصودش اینست که ارباب شعر و سخن در قالب شعری، افکار و سخنان ناصحانه و مصلحانه وی را بخوانند، باشد که دعوتش را اجابت کنند و خدماتی ارزنده برای اسلام و اسلامیان انجام بدهند و به قول خودش این مجموعه شعر زهری است که شاید برای جوانان شعر دوست کار تریاق را بکند.

مشرقی آثار متعددی از خود به یادگار گذاشته است که از آن جمله کتابهای «تذکره»، «اشارات» و «قول فیصل» بسیار معروف است. وی درتالیف خود مسلمانان را دعوت به کار و کوشش می کند و می خواهد آنها را از جور استبداد فرنگ رهانیده، میهن را برای استقلال طلبی آماده سازد.

سخنانش در قالب کلماتی معضل بیان شده است و نمودار کامل از سبک هندی است و افکار انقلابی خود را در تهییج هموطنان خویش و برانگیختن آنان برای اقدام مبارزه علیه پیداد گران استعماری و همچنین برای باز گرفتن حقوق پایمال شده آنان در طی اشعار خود بیان نموده است.

نمونه اشعار

غزل

بیا به میکده امروز شیخ خوش جایی است
 مپیچ در غم فردا که کار فردایی است
 نمود حسن حبیب چه یا رب افتاد است
 که مردمک همه در عالم تماشایی است
 شعار ما همه می خوردن و طرب جستن
 زما به شیونیان شیخ صد تبرایی است
 کدام نغز خرامی گذشت سوی چمن
 که سرورا همه اش محو در تولایی است
 متاع جان و دلم عرض ناز او کردم
 سواد چشم نگر باز در تقاضایی است
 وقار حسن اجازت به رفتش ندهد
 خرام ناز مگر باز محو یغمایی است
 به ما حکایت خلد و سقر مکن زاهد
 وجود ماز دو عالم وجود عنقایی است
 اگر بدی به تو بدمست گفته است مرنج
 گناه او چه که شیدای بی محابایی است

به مشرقی تو حدیثی زحسن یار مگو
که عاشقی است بهر شیوه ، مرد هر جایی است

مسلم خسته تن چه شد حشر پیا نمی کند
راه زمین نمی زند عزم سبب نمی کند
شیشه و بزم و جام می شکنه شکست بی به بی
چیست که توبه نشکند ، طرفه خطا نمی کند
عشوه گری که در زمن طرح فکند از چمن
دل به گلی نمی دهد یاد صبا نمی کند
مرد غیور کش به بر خفت عروس سلطنت
صحبت غیر غیرتش زلزله را نمی کند
مرد خدا که کوه را کرد چو گاه هستیش
خوف خدنگ می کند ، خوف خدا نمی کند
محمل شاهد شهی شد ز نظر بسی نهان
وین عجبی فراق مست شور و عزا نمی کند
شه نظری به نیم جو ملک فرنگ می فروخت
خوف فرنگ می کند شرم شما نمی کند
قول و عدل به مشرقی هر دو خلاف غیر تند
این زرعایت بتی وان زریا نمی کند

تحریر اسلام

گفتم به مسلم این چه ترا خسته جان کنند
تقدیر این چنین است بگفتا چنان کنند
گفتم مقدر تو چسان شد چنان به دهر
گفتا نصیب ماست همین و همان کنند
گفتم خدا نصیب چرا کرده این بگفت
شاهان گهی معامله این گاه آن کنند
گفتم به سعی و جهد و عمل هیچ سود گفت
تغییر در قضا نه کسان می توان کنند

گفتم چه مطلب است ز الفاظ «ما سعی»
گفت این ثواب روز قیامت بیان کنند
گفتم کہ گفت حزب خدا غالبند، بگفت
محرم بسی نہ ای کہ چه تاویل آن کنند
گفتم صحابہ از چه جہانیان شدند؟ گفت
ای بی ادب سلام بر آن انس و جان کنند
تو نام شان بری و دعایی نمی دہی
کس را چه ہمت ست کہ اتباع شان کنند
گفتم کہ مومنی نہ ای «اعلون» چون نہ ای
گفت این زمان بہ مسجد ما مومنان کنند
گفتم کہ شرط خلد جہادست، گفت بود
منسوخ شد ولی، علیہا این بیان کنند
در دین خدای ما نہ نہادست تنگی
نا مردمان ز شوق خودش حرز جان کنند
جنت خدای بخل نکرده است از کسی
اقرار باللسان بہ دل اربندگان کنند
بنیاد دین ما ہمہ بر قول ثابت است
گر «لا الہ» گفت کسی در جنان کنند
گفتم نہ ثابت است ز قرآن قول تو
گفت این زمان ثبوت حدیثی روان کنند
گفتم عمل چون نیست ز قولت چه فایده
گفتا خموش کاین سخن از ملحدان کنند
گفتم کہ وارثان زمینند «سالحون»
گفت این صلاح، شرح ز ارض جنان کنند
گفتم کہ از کلام خدا آیتی بخوان
گفت این زمان ز قول خدا کم بیان کنند
گفتم کہ دین چه داد چو دنیا نداد، گفت
اسلامیان نظر نہ بہ سود و زیان کنند

آن نقد مکه می بفروشد دست غیر
 زان پس نظر به نسیم حور و جنان کنند
 دنیای دون مراست همان جیفه بی کزو
 ابرار و اصفیا همه تن الامان کنند
 گفتم چه گویی ارض و سما باطلند، گفت
 قرآن نه گوید این علماء این گمان کنند
 گفتم بچشم لیک چه بد خالق است او
 کو جیفه آفرید و نه حسنش بیان کنند
 گفتا تونیک بی ادبی باشد بدی
 عهد فرنگ، ورنه به دارت کشان کنند
 گفتم فرنگ از چه به این جیفه قابضند
 نیشی زنده خوب و زپس نوش جان کنند
 گفتا خموش شو که نیرزد به عابدان
 کزرب قطع کرده حدیث جهان کنند
 مایان گدای گوشه نشینیم و بی خروش
 اسلامیان حکومت ارض جنان کنند
 آن حکمران نیند ولی سبجه ران که تا
 حوران زپاکبازی خود زیر ران کنند
 گفتم که سبجه راند نه سالار انبیا
 گفت این عمل ملائکه و قدسیان کنند
 گفتم عمر به گوشه کجا سبجه ران نشست
 گفت این عمل به مذهب ما حنفیان کنند
 گفتم که مذهب است سیامت، خموش، گفت
 نشنیده ای فرنگ چسان این زمان کنند
 اول زخوف دار و رسن سرزنش کنند
 زان پس به سوی حجره زندان روان کنند
 بی مصلحت تبول مگشا کاندترین زمان
 این آن حکایتی است که کم نکته دان کنند

ای مشرقی معامله صورت چو این گرفت
اسلامیان چه ذکر غم این و آن کنند

رباعیات

راهی که به منزل نرساند کفر است طاعت که حکومت ندهاند کفر است
هر عسکر که یسرش نه هویداست خطاست اسلام که غالب نکناند کفر است

چون سعی نکرده‌ای قضا را چه گناه عزمی نکنی بانگ در را چه گناه
حالا چه شود چو رخت بر بست اجل قرآن چو نه دیده‌ای خدا را چه گناه

مسلم چه خوش است سجده بت را نکند گوید نه کسی را بجز الله احد
الله همه ملک او به کافر بخشد او گرید و می نالد و خوش می نالد

حال دل ما چو سیم آب است هنوز ما کشته شدیم و اضطراب است هنوز
هر کشت امل که وقف کردیم به آب دیدیم که حاصلش سراب است هنوز

میر - میر ولی الله (۱۸۸۷-۱۹۶۴م)

شرح احوال

میر ولی الله میر پسر مولوی محمد سلطان میر به سال ۱۸۸۷ میلادی در «کریاله» نزدیک شهر «جهلم» در یک خانواده مغول به دنیا آمد. قرنهای پیش نیاکان وی از ترکستان به کشمیر آمدند و تقریباً صد و پنجاه سال پیش از آنجا هجرت نموده بعضی از آنها در ناحیه «جهلم» و بعضی در ناحیه «هزاره در شمال پاکستان باختری فعلی سکنی گزیدند. پدرش شاعر پارسیگو و جد مادریش مولوی شرف الدین عالم فارسی و عربی بود. او دروس فارسی و عربی را نزد مولوی شرف الدین در سن میزده سالگی به پایان رسانیده برای تحصیلات عالی به لاهور آمد و لیسانس ادبیات را از «دانشکده اف سی» و لیسانس حقوق را از «دانشکده حقوق لاهور» به سال ۱۹۱۲ میلادی گرفت و به ایبت آباد رفت و وکیل دادگستری شد. این

۱- مکتوب شاعر به نگارنده از ایبت آباد.

شغل را تا سال ۱۹۵۰ میلادی ادامه داد تا این که به ممت ریاست دانشکده حقوق دانشگاه پشاور منصوب گردید.

میر از ایام کودکی علاقه مفراطی به زبان و ادبیات فارسی داشت و از اوایل عمر به سرودن شعر به زبان فارسی و اردو پرداخت. او در شعر میرتخلص می کرد و در نگارش مقالات علمی و ادبی و تاریخی و اخلاقی چیره دست بود و مقاله هایش به زبان اردو در جراید و مجلات کشور به چاپ رسیده است.

میر ولی الله میر به سال ۱۹۵۴ میلادی به عنوان عضو هیئت فرهنگی پاکستان به ایران رفت و از نقاط ادبی و تاریخی آن کشور دیدن کرد و خاطراتی خوب از این مسافرت به دست آورده که در محافل ادبی پاکستان همواره ذکری از آن لمحات خوشگوار می کرد. از دوستان وی: علامه اقبال، عبدالمجید سالک و غلام رسول مهر را که از نویسندگان و فارسی گویان بنام پاکستان می باشند، می توان ذکر کرد. «ایبت آباد» که محل سکونت «میر» بود در اصل بیلاقی است نزدیک راولپندی و در ایام تابستان علامه اقبال چند بار به ایبت آباد رفته و در منزل میر ولی الله اقامت کرده است.

در اواخر عمر وی کارهای متعددی در زمینه تحقیق ادبی و نگارش و ترجمه در دست داشت ولی اجل مهلتش نداد و آن آثار گرانبها تا حال به چاپ نرسیده است. «میر» به تاریخ سیزدهم ماه دسامبر ۱۹۶۴ میلادی از این جهان فانی به سوی عالم جاودانی شتافت.

سبک و آثار

میر ولی الله میر در ناحیه سرحد اولین شاعری است که با پیروی بعضی از شاعران سلف به وصف مناظر طبیعی (ناتورالیسم) پرداخت. هرچند که در اشعارش نمونه عالی این صنعت به چشم نمی خورد ولی از حیث تقدم بر دیگران رجحان دارد.

غزلیات دلپذیر و منظومات روان و قطعات عارفانه «میر» شور و حال تازه‌یی دارد و امتیاز اشعار وی این است که مضامین تازه سبک هندی را با طرز بیان سبک عراقی بهم آمیخته است. شعر او پر از حقایق زندگانی است و در عین حال آموزنده هم هست.

وی از شاعران قدیم پیروی می کند ولی تأثیر شاعران جدید نیز در کلام وی نمایان است. او نیز مانند فارسی گویان معاصر دیگر به سبک پاکستانی شعر سروده است و خود را از چهارچوب «غم جانان» بیرون می آورد و در محیط «غم دوران» شناور می شود.

آثار میر ولی اللہ میر

- | | | |
|---------------------------------------|--------------|--|
| ۱- لسان الغیب | به زبان اردو | شرح دیوان حافظ در چهار جلد (۱۶۰۰ صفحه). |
| ۲- کأس الکرام | » | شرح رباعیات خیام (۴۰۰ صفحه). |
| ۳- بندگی | » | ترجمه کتاب العبودیت از ابن تیمیه. |
| ۴- رومی | » | شرح و معرفی مشنوی به سبک تازه بی دایر بر جنبه تعلیمی و تربیتی که خواننده را وادار به سعی و مجاهدت خستگی ناپذیر می کند. |
| ۵- گلبانگ حیات | » | مجموعه کلام اردو. |
| ۶- باده ناب | فارسی | مجموعه رباعیات فارسی. |
| ۷- خلق عظیم | اردو | مجموعه احادیث پیغمبر اکرم متضمن مضامین اخلاقی با ترجمه و تشریح. |
| ۸- نمکدان فصاحت | » | مجموعه لطایف علمی و ادبی از کتابهای فارسی و عربی. |
| ۹- ماه و پروین | » | مجموعه مضامین علمی آمیخته به مزاح. |
| ۱۰- قانون جزا در قرآن به زبان انگلیسی | | |

آثاری که هنوز چاپ نشده

- ۱- منتخبات اشعار فارسی از شاعران قدیم تا دوره معاصر (در هفت جلد بزرگ).

- ۲- شرح «گیتا» کتاب مقدس هندوان (میر زبان سانسکریت هم می دانست).
 ۳- مجموعه کلام فارسی.

نمونه اشعار

غزلیات

همراه دوست سیر گستانم آرزوست باز آن زمان عیش فراوانم آرزوست
 فوج شکوفه روی زمین را گرفته است یک خنده از آن گل خندانم آرزوست
 مردم ز یک کرشمه دلدوز آن صنم آبی که باز زنده کند آنم آرزوست
 شرب الیهود شیخ نسازد به طبع من مستی میان حلقه رندانم آرزوست
 جامی ز باده کهن ایمان تازه داد جامی که تازه ترکند ایمانم آرزوست

بیا ای هم نشین تا محفل دی را بر اندازیم
 به ماغر باده دیگر به شان دیگر اندازیم
 ز شور و های و هوی حوریان جنت به وجد آید
 اگر زین باده مینایی به حوض کوثر اندازیم
 زمین تازه باید آسمان تازه تر باید
 که طرح بزم عالم را به رنگ نودر اندازیم
 کرمهای عدو را دام باشد زیر هر دانه
 عطای زشت کافر را به روی کافر اندازیم
 دوی تلخ باید دهر را در پرده شکر
 بیا تا روح «عالمگیر» را در «اکبر» اندازیم

ساقی به جام صبح دلم آفتاب ریز در استخوان کهنه ام جوش شباب ریز
 تاریک شد جهان به فراق کسی مرا در ظلمت شب غم من ماهتاب ریز
 خود را بین به سوی تنک ظرفیم مبین دریای لطف خویش به جام حباب ریز
 آن می که زندگی بدهد مشمت خاک را جامی از آن به جان و دل شیخ وشاب ریز

افسانہ بی است قصہ آب حیات و خضر پیش آر شیشہ بی و بہ ساغر شراب ریز
 خوابیدہ صد نواست بہ ساز وجود من در نغمہ زار ہر رگ من اضطراب ریز
 باری سحرگہان ز جبین نیاز «میر» سجدہ بہ پای آن شہ عالی جناب ریز

کجاست خضر کہ آب بقا کجاست کہ نیست
 بیار درد کہ پیدا دوا کجاست کہ نیست
 بہ خاک شورہ نروید گل و سمن ورنہ
 چمن طرازی باد صبا کجاست کہ نیست
 ہمین شراب بہ جنت بود بیا و بخور
 دو چار جرعہ بہ عارف روا کجاست کہ نیست
 حدیث قیس بہ افواہ عام افتادہ است
 وگرنہ عاشق درد آشنا کجاست کہ نیست
 نہ منحصر بہ ہمین شہر ماست ای واعظ
 شہید خنجر ناز و ادا کجاست کہ نیست
 بہ دیر و کعبہ و غزنی و سوسنات شدم
 صنم پرستی و ذکر خدا کجاست کہ نیست

ہر کسی را می عشق تو کشیدن ندم
 تخم غم را بہ دل غیر دمیدن ندم
 گرچہ غماز صبا حیلہ گر چالاک است
 بوی از زلف تو اش لیک شنیدن ندم
 تا ترا دامن خاطر بشود گرد آلود
 مرغ دل را بہ قفس نیز تپیدن ندم
 دل نخواہم ز خیال تو بماند خالی
 چشم خود را بہ رخت رخصت دیدن ندم

تا ز دل آرزوی بسوسه اول نرود
لب خود را به لب یار رسیدن ندهم

چیدم گل نظاره که هرگز نچیده ای
بودم نگاهبان در چشم و گوش خویش
از بهر حفظ گلشن عارض ز دستبرد
جان و دلم فدای تو جان و دل مرا
ساز طرب ز گردش گردون مجوی «بیر»
آئینه دیده‌استی و خود را ندیده ای
دزدیده در حریم دل من رسیده ای
ترکانه تیغ ابروی مشکین کشیده ای
از دست روزگار متمگر خریده ای
کز چشم دهر قطره اشک چکیده ای

کوشش

ای وجود تو سرد تر ز عدم
وضع امروز بایستد خوشتر
همچنان روز و شب فراتر شو
سخت می کوش و خویش را برسان
کل یوم بشان دیگر باش
محنت زیستن چه دارد سود
گاو دولاب گر رود شب و روز
یاد کن گفته رسول کریم
خوش گهر های معرفت می سفت
هر که امروز او چو دیروز است
این چه گویی که پاس وضع کنم
وضع فردا به رنگ و بوی دگر
در ره جست و جوی چست برو
از زمین تا به منزل کیوان
تابری حصی ز حسن معاش
عمر گر صرف می شود به جمود
همچنان گام اول است هنوز
محرم راز عرشهای عظیم
یعنی روزی به دوستان می گفت
هست مغبون اگر چه فیروز است

ناظم (۱۸۸۹-۱۹۶۴م)

شرح احوال

مولانا محمد ابراهیم سندی متخلص به ناظم شب جمعه نهم ربیع الاول
سال ۱۳۰۷ هجری قمری ۱۸۸۹م در ناحیه «سکر» سند به دنیا آمد. او

۱- اشاره به حدیث پیغمبر: «من استوی یوماه فہومغبون»

مقدمات فارسی و عربی را در محضر پدرش مولانا محمد ہاشم کہ از اجلہ فضلا و علما بود، فرا گرفت و پس از وفات پدر از درس برادرش علامہ مولانا محمد قاسم کہ بہ نام «بحر العلوم» شہرت داشت، استفادہ کرد و تحصیلات عالیہ را در رشتہٴ ادبیات فارسی و عربی و فقہ و حدیث و تفسیر و فلسفہ بہ پایان رسانید و سپس خود بساط درس بگسترده و تشنگان علوم را از فیض علمی و معنوی خود میراب می کرد.

ناظم چندی بہ سمت قاضی درسند و بلوچستان مأمور بود. عدہٴ کثیری از شاگردان را شخصاً درس می داد و جواب سؤالات و استفتا های شرعی را مرتب می نوشت و از طرف اہالی سند و بلوچستان لقب «مفتی اعظم» یافتہ بود.

وی در فارسی و اردو و عربی و ہندی شعر می سرود و در تبلیغ دین اسلام و ترویج زبان فارسی سعی بلیغ می نمود. وی ہموارہ مرجع اساتید و ادبا و مشوق و راہنمای شاعران و نویسندگان بودہ است. ناظم ہفتم شعبان ۱۳۸۴ ہجری قمری کہ برابر بہ دوازدهم ماہ دسامبر ۱۹۶۴ م می باشد، این جہان فانی را بدرود گفت.

سبک و آثار

سبک ناظم سبک باز گشت است. غزلہای او تاحدی روان و سلیس و خالی از پیچیدگی های سبک ہندی است. اندیشہ های تابناک مذہبی و عرفانی خود را در قالب کلمات شیوا در ضمن اشعار موزون بیان می نماید و شاہد را در پرنیان سخن جان افزا در بزم صاحب دلان می نشانند و در دیار سند کہ از دیر زمان مرکز شعر و ادب فارسی بودہ است، ناظم سمت پیشوای و استادی شعرای پارسی گوی سند را داشت و بہ تعلیم و تربیت شاگردان پارسی دوست خود سرگرم بود و آنها را نیز مانند خود پارسی گو کرد.

آثار ناظم بدین قرار است :

- | | | |
|------------------------------|---------------|---------|
| ۱- آداب الرسول للنظم المقبول | فارسی | چاپ شدہ |
| ۲- مامریدان | منظومہٴ فارسی | » |

- | | | |
|----------|----------------------|---|
| چاپ شده | منظومهٔ سندی | ۳- رسالهٔ معراج نامه |
| » | سندی | ۴- رسالهٔ تمیز الحلال
عن الحرام |
| » | » | ۵- رسالهٔ لباس النبی |
| چاپ نشده | » | ۶- رسالهٔ الاملاء |
| » | منظومهٔ فارسی و عربی | ۷- رسالهٔ تواریخ |
| » | » | ۸- دیوان ناظم |
| » | منظومهٔ سندی | ۹- رسالهٔ میلاد نامه |
| » | » | ۱۰- لیست بند منظوم فارسی
فی مدح النبی العربی |
| » | فارسی | ۱۱- رسالهٔ الحجۃ الکافیہ
فی جواز جماعۃ الثانیہ |
| دو | » | ۱۲- رسالهٔ جمع القرآن فی زمان
سیدالانس و الجان |

و اینک چند بیت از غزلیهای ناظم بطور نمونه نقل می گردد:

غزلیات

عزت این دور فانی گاه هست و گاه نیست
 عشرت و عیش جوانی گاه هست و گاه نیست
 مرغ دل بالای چرخ نیلگون کن آشیان
 زیر گردون کامرانی گاه هست و گاه نیست
 خدمت پیر مغنم دولت پاینده بی است
 تخت و تاج مرزبانی گاه هست و گاه نیست
 باگروه سالکان ساده دل صحبت نمای
 عامیان را مهربانی گاه هست و گاه نیست

از خودی بیرون شده در حفظ حق ناظم بیا
 زاهل دنیا پاسبانی گاه هست و گاه نیست

بر بلندی چون رسد سفله کند دستار کج
 چون به بالا می رود گردد وجود مار کج
 آن سیه کو کرد جا بر بشره جانان کج است
 خال و خط کج ابروش کج زلف عنبر بار کج
 چون به دست ظالمان شوخ کج طبعان فتاد
 گرز فولاد است شد شمشیر جوهر دار کج
 هر کرا مغزی نباشد در درون وضعش کج است
 شد زبی مغزی کدو کج قبه دیوار کج
 ناظم نزدیک کج طبعان نشستن خوب نیست
 کی نشیند عاقلی در سایه دیوار کج

شروع زندگیم شد ز ابتدای فراق
 رسید عمر من آخر درین مشقت و درد
 نه حاذق نه طبیعی نه دوست غمخواری
 نه حاکم نه امیری نه عادل منصف
 به غیر پیرمغان نیست هیچ کس ناظم
 گذشت سایر ایام در بلای فراق
 که تا هنوز نه پیداست انتهای فراق
 که جان من برهاند ز دردهای فراق
 که در تصور و فکرش بود سزای فراق
 نوید وصل رساند به مبتلای فراق

می رسد بانگ «الست» از عرض ذر گوشم هنوز
 لذت «قالوا بلی» دارد به سر جوشم هنوز
 در گسوم ریخت جرعه ساقی پیر مغان
 مدت عمرم بر آن بگذشت مدهوشم هنوز
 در زمانی از جمالش داد امتیادم خبر
 می گرفتی اندر آن مادر به آغوشم هنوز

«ناظم» چسوں از مکان دیگرم آورده اند
از برای وصل اصل خویش می کوشم هنوز

ز غم فریاد دل دایر نمی کردم چه می کردم
به جانان درد خود ظاهر نمی کردم چه می کردم
به زهد خشک زاهد خرقه رندی شد آلوده
به آب میکده طاهر نمی کردم چه می کردم
نبرد جز پیروی مغ نظاره شاهدان دیر
به جان تقلید این کافر نمی کردم چه می کردم
دل ناظم چو بوده مبتلای منظر خوبان
دوای درد او آخر نمی کردم چه می کردم

دیدم چو روی صافی آن گلبدن بدن لغزید پای شوق به چاه ذقن ذقن
سوی صلیب بهر تماشا اگر روی گردند صد هزار به دار و رسن رسن
چون پرتو جلال تو افتد به کوی لحد سر برزنند اهل ثری از کفن کفن
ناظم محمد است پناحت به دو جهان هم حیدر و بتول و حسین و حسن حسن

به یمن عشق دیدار محمد مصطفی کردم
دل و جان را نثار آن شه هر دو سرا کردم
زهی روی منور از برای زنگ دل صیقل
که از دیدار آن آئینه سینه را صفا کردم
بروی این چنین زیبا کس از دل نیست گر شیدا
به روز حشر خواهد گفت برخود صد جفا کردم
به دستش ناظم دیدم کاید دین و دنیا چون
سپرد کار خود با آن حبیب کبریا کردم

داده ام دل به بتی پسته دهانی عجبی گلهذاری عجبی عذب لسانی عجبی
 از وجودش به همه خاق جهان جان برسید به چه جانی عجبی جان جهانی عجبی
 پیش او سر به سجودند حسینان جهان نازنینی عجبی شاه بتانی عجبی
 درد او روح در آورد و به افسرده تم روح بخش عجبی راحت جانی عجبی
 دل ربوده است ز ناظم به لطافت سختی دلربایی عجبی سحر بیانی عجبی

قمرقمرازی (۱۸۹۴-۱۹۶۵م)

شرح احوال

ملک محی الدین که در شعر گاهی قمر و گاهی قمرازی تخلص می کند ، در خانواده «ملک» در قریه «باغ بلی» ناحیه «کله گم» در کشمیر به سال ۱۸۹۴ چشم به جهان گشود. خانواده اش یکی از ممتاز ترین خانواده های کشمیر به شمار می رفت و در تجارت منسوجات پشمینه در آن ناحیه معروفیت تمام داشت.

قمر دوره دبیرستان را به پایان رسانید و از محضر استاد طغرائی پارسی گوی معروف آن روزگار استفاده کرد و در زبان و ادبیات فارسی مهارتی به سزا به دست آورد و به زبان اردو و فارسی شعر سرودن آغاز کرد و یکی از شاگردان ارشد طغرائی به شمار می آمد.

او پس از پایان تحصیلات به خدمت دولت درآمد و بر اثر حسن خدمت و جدیت در انجام وظایف اداری ، ترفیع یافت و از صاحب منصبان مالیه کشور گردید. چون در سال ۱۹۴۷ میلادی کشور پاکستان تشکیل یافت وی از اوضاع ناهموار و کشت و کشتار ناراحت شد و بناچار از زادگاه خود به راولپندی مهاجرت نمود. گذاشتن خانه و خرگه و ما محتاج زندگانی که در طول عمر خود گرد آورده بود ، اثری بزرگ بر روحیه شاعر مزبور بر جای نهاد و آثار پریشانی برمیهای او مستولی شد و تلخیهای روزگار که در آخرین روز های زندگانی نصیب او شده بود ، بر قلب حساس وی چنان اثر انداخت که روز هفدهم ماه سپتامبر سال ۱۹۶۵م جهان فانی را بدرود گفت.

۱- حسینان جمع حسین به معنی زیبا و خوشگل و خوب.

۲- شهرت مرا به منصب من نیست ای قمر از آب و تاب شعر من است آب و تاب من

سبک و آثار

در نهضت آزادی خواهی روزنامه ها و مجله های شبه قاره پاکستان و هند هم نقش مهمی را ایفاء نموده اند بویژه «المهلال» کلکتہ ، «همدرد» دهلی و «زمیندار» لاهور که به ترتیب به مدیریت مولانا ابوالکلام آزاد ، مولانا محمد علی جوهر و مولانا ظفر علی خان انتشار می یافت. در روزنامه زمیندار منظومات ملی بر صفحه اول به حروف جلی چاپ می شد که ترجمان افکار و احساسات آزادی خواهان و میهن دوستان می بود و درین بزم سخن حالی ، شبلی ، نذیر احمد ، اقبال ، ظفر علی خان ، نیرنگ و دیگران شرکت می نمودند. درین سلسله ، منظومه های قمر قمرازی هم که حاکی از شور و هیجان افکار آزادی خواهانه وی بود ، اکثراً به چاپ می رسید و مورد پسند هموطنان قرار می گرفت.

مجموعه کلام قمر قمرازی که به عنوان «ارمغان کشمیر» به سال ۱۹۵۹ میلادی در راولپندی چاپ شده است ، دارای اشعار فارسی نیز می باشد. در این مجموعه ، حمد خدا ، نعت رسول ، منظومه های ملی و وطنی ، تضمین بر غزلهای سعدی و حافظ ، قصاید و غزلهای زیر عنوان دوره اول و دوره دوم را می بینیم. اندیشه های صوفیانه و عرفانی و مذهبی و ملی در اشعار او به چشم می خورد.

در اشعار قمرروانی و شیوایی سبک عراقی بطور واضح دیده می شود در حالی که از تأثیر سبک هندی هم بی بهره نیست. روی هم رفته می توان گفت که سبک وی سبک باز گشت است.

نمونه اشعار

از ما پرس باعث آه و فغان ما	ناگفتنی است قصه ما داستان ما
ما از خدا شدیم و خدا شد ز ما پدید	نام و نشان اوست به نام و نشان ما
عمری سر آمد و به دل او نمی نداد	فریاد ما و شیون ما و فغان ما
گل کرد نوبهار و بچندید هر گلی	امانشد شکفته گل بوستان ما
حسن تو شوخی تو ادای تو ناز تو	برده است هوش و صبر و قرار و توان ما
با آن وفای ما که کنی این چنین جفا	وهم و گمان نبود به وهم و گمان ما
هنگام شکوه رعب جہالش چنان گرفت	گویا نبود در دهن ما زبان ما

چون در فضای بیم و رجا آفریده ایم بر بام دو هواست «قمر» آشیان ما

لطف وصال و تلخی هجران برابر است در گلشنم خزان و بهاران برابر است
 آزاد مشربم به خیال و نگاه من ایمان به کفر کفر به ایمان برابر است
 این امتیاز اسفل و اعلی است بر زمین زیر زمین گداگر و سلطان برابر است
 آن بی مثال را به چه تمثیل می دهم با «این برابر است که با آن برابر است»
 در سرنوشت من اثر زشت و خوب نیست خط صحیح باخط بطلان برابر است
 دعوی همنوایی «غالب» کنی «قمر» زاغی کجا به بلبل بستان برابر است

تسنویر صبح چاک گریبانی من است
 سودای شام رنگ پریشانی من است
 تدبیر من نگشت به کارم گشود کار
 پیشم رسید آنچه به پیشانی من است
 هر برگ گل که در چمن دهر بنگری
 آن اشتمهار حال پریشانی من است
 اکنون که کار رفت زدستم چه پریشی
 دانایی من است که نادانی من است
 مشهور هست در پس هرگریه خنده بی است
 تعمیر من نهفته به ویرانی من است
 داند که بود من به نبودم برابر است
 با این دلم اسیر هوس رانی من است
 در درس عشق نسخه سودا ز من رسید
 آن قیس را که طفل دبستانی من است
 بعد از «غنی» «قمر» به چمن زار کاشمیر
 آوازه سخن زسخندان من است

شب وعده نگار آید که ناید به گلزارم بهار آید که ناید
 بزن جامی که در باغ حیانتت دگر فصل بهار آید که ناید
 سکون دل نشد حاصل به دنیا به عقبی هم قرار آید که ناید
 درین دنیا همه بی اعتبارند کسی را اعتبار آید که ناید
 منه هرگز به فردا کار امروز که فردا سازگار آید که ناید
 «قمر» ترسم که کردارم به محشر پسند کردگار آید که ناید

غزل

بهر زمن به صحبت دشمن چه دیده ای
 از من رسیده ای به برش آرمیده ای
 ای نامه بریا و بگو زود تر به من
 رفتی ، چه گفته ای ، چه شنفتی چه دیده ای
 یوسف بروی تو چه ستاید ز روی خویش
 خط بر خط صحیفه حسنش کشیده ای
 گفتمی نمی روم به رقیبان و رفته ای
 از خار رشک جان نزارم خلیده ای
 آنم که روز و شب به فراق تو می تپم
 آنی که هم به سهو سوی من ندیده ای
 تعویذ خویش ساختی مکتوب غیر را
 نا خوانده نامه من عاشق دریده ای
 حیف است ای کلیم که در جست و جوی دوست
 بر طور رفتی و به دل خود ندیده ای
 فرق است ای کلیم میان صفات و ذات
 دیدی تجلیش نه که او را تو دیده ای
 غره شو ، خودی مکن و خود ستا مباش
 خاکی و خاک شو که ز خاک آفریده ای
 حاصل چه شد به الفت خوبان ترا «قمر»
 دل را فروختی و غم دل خریدی ای

شکوہ اندک بہ درگاہ باری تعالیٰ

من کہ بودم جزو ذاتت از چہ منہا کردہ ای
 این چہ می کردی کہ از «الا» مرا «لا» کردہ ای
 تونہ بر یک دانہ گندم مرا کردی ذلیل
 شان رزاقی خود را نیز رسوا کردہ ای
 نا مرتب کردہ فرد جرم بر تعزیر من
 بی گنہ زنجیری زندان دنیا کردہ ای
 بودم آزاد و نبودم آشنای حرف آز
 وقف حسرت کردہ ای صرف تمنا کردہ ای
 بر من عاجز روا دادہ مکافات عمل
 وسعت والا نگاہی آشکارا کردہ ای
 خود بفرمودی کہ پیش ما سوا سرخم مکن
 خود بر این ابلیس را ملعون و رسوا کردہ ای
 آشیان سازان دوش مصطفی را بی دریغ
 جور بر جور و ستم اندر ستمها کردہ ای
 ہر کہ می آید ز خوبان می برد لختی ز دل
 قلب صد چاک «قمر» را خوان یغما کردہ ای

عاصم (۱۹۰۰-۱۹۶۶م)

شرح احوال

محمد عبد الوہاب خان متخلص بہ عاصم روز جمعہ دوم ماہ مارس ہزار و
 نہصد میلادی (۱۹۰۰م) در شہر جیپور کہ یکی از امارتہای ہندوان
 راجپوت در وسط ہند است، تولد یافت۔ پدر بزرگوارش محمد وارث خان ملاک
 بود و سرپرستی باغہای امارت جیپور را نیز بہ عہدہ داشت۔ پس از درس قرآن
 پاک زبانہای فارسی و عربی و انگلیسی و ہندی و سانسکریت را آموخت و در سال
 ۱۹۲۴م دانشنامہ منشی فاضل را کہ در رشتہ زبان و ادبیات فارسی مساوی

۱- مصاحبہ نگارندہ با شاعر در کراچی۔

با فوق لیسانس می شود، از دانشگاه پنجاب لاهور اخذ نمود و بعداً درجه فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی را به سال ۱۹۲۹م از دانشکده اسلامی لاهور دریافت نمود.

عاصم پس از پایان تحصیلات، از صاحب منصبان ایالت جیپور گردید. و پس از آن در سال ۱۹۲۸م اتالیقی نواب غلام محسن الدین خاں والی امارت «مانا وادار» شد. در سال ۱۹۳۶م به امارت جیپور بازگشت و تا سال ۱۹۵۰م به سمت های مهم امارت منصوب گردید بعداً در سال ۱۹۵۱م به پاکستان مهاجرت کرد و در کراچی سکنی گزید و به شغل تجارت پرداخت.

عاصم از ایام صباوت ذوق شعرگویی داشت. صحبت استادان فاضل و عالمان کامل از قبیل مولوی نذیر حسن سخا دهلوی و میرزا مائل دهلوی قریحه شعرگویی او را تربیت دادند تا این که عاصم یکی از پارسی گویان معروف آن دیار گشت. وی بیشتر اوقات خودش را در کسب علم و دانش و مطالعه کتب می گذارد و به تتبع آثار علمی و ادبی استادان می پرداخت. او در علوم دینی هم وارد بود و برای تبلیغ اسلام با پیروان مذاهب دیگر مناظره ها می کرد. از تظاهرات و تعارفات بی نیاز و بدون تجمل و وجاهت دنیوی در کمال سادگی زندگی خود را به سر می برد. لباس وی هم ساده و بیشتر طره و دستار و سرداری دکمه دار را به بر می کرد.

عاصم در سال ۱۹۶۶ میلادی روز بیست و یکم ماه سپتامبر این جهان فانی را بدرود گفت.

سبک و آثار:

اشعار عاصم جیپوری غالباً شامل غزلها و منظومه های اخلاقی و عرفانی می شود. منظومه سرایی یکی از ارکان مهم سبک پاکستانی است و این صنف سخن در پاکستان رواجی بیشتر دارد. مجموعه اشعار اردو و فارسی وی به نام «نقش حیات» آماده چاپ بود ولی اجل نگذاشت. تقریباً بیشتر شعرهای وی در

۱- اتالیقی: استاد.

مجلہ های معروف کشور بہ چاپ رسیدہ است۔ غیر از شعر و شاعری او داستان نویس اردو و ہندی ہم بود و دو نمایشنامہ وی بہ نام «خالد بن ولید» و «عمر خیام» بہ زبان اردو چاپ شدہ است۔

ہر چند کہ عاصم جیپوری اشعار بسیاری نہ سرودہ ولی از حیث فن و ہنر، اشعار وی با چکیدہ های پارسی گویان طراز اول پاکستان برابری می کند۔

نمونہ اشعار :

ذوق گرفت و گفت کہ باور نمی کنم	زان عرض حال دل کہ مکرر نمی کنم
تلخی بہ قدر ذوق نواگر نمی کنم	از ضبط آہ می کنمش دلنواز تر
وام آتشی ز مطرب و ساغر نمی کنم	سوزی ز تار تار نفس می رسد مرا
حیف آن شرارہ بی کہ سمندر نمی کنم	چشمم ز اشک غم عرق آلود انفعال
زین قصہ عرصہ تنگ بہ محشر نمی کنم	خود بودن و زخویش برون رفتن مپرس
رازت می کہ مستم و لب تر نمی کنم	ناز تو نغمہ کہ سرودن نمی توان
روی بجز غرور بہ دلبر نمی کنم	حسن است و آرزوی نگاہی ز اہل دل
تہمت پذیر کشکش سر نمی کنم	مست خیال یارم و ذوق سجود را

دارم دلی ، چہ دل ، کہ کند دلبرش طواف
«عاصم» طواف کوچہ دلبر نمی کنم

رو سوی کسی از ہمہ رستم و گذشتیم	دل را بہ گل و غنچہ نہ بستیم و گذشتیم
دامن ہم ازین دام گسستیم و گذشتیم	دیدیم جنون را بہ خرد معرکہ افتاد
دل را بہ تمنای تو بستیم و گذشتیم	دل گفت گزشتن ز تمنای تو بہتر
یک بار ز ہر خمصہ رستم و گذشتیم	می خوردہ و ناویختہ با سبجہ و زنار
رفتیم و نمودیم کہ مستیم و گذشتیم	از صومعہ بردیم سلامت دل و دین را
جز طرف کلاہی نہ شکستیم و گذشتیم	در بند شکست دل ما عالم و زہار
در بزم جہالش نہ نشستیم و گذشتیم	تمکین خیالش چہ بلا بود کہ «عاصم»

زیان کردم نہ کردم رهن لعل می فروش او
نگاہی داشتم ہم رقص چشم غمزہ کوش او

چہ راز دل کہ کردم رهن لعل می فروش او
 کہ نشیندند یاران از نگاه غمزه کوش او
 نوای شوق من بر لب چو موج بادہ می لرزد
 باین مستی کہ آویزد نیاویزد بہ گوش او
 دل شوریدہ را شوریدہ تر کردی نمی دانی؟
 کہ فردای قیامت آورد لختی زدوش او
 من از آئینہ داری های دل نالم کہ این کافر
 مرا گم کرد و شد در خلوت هنگامہ جوش او
 رقیبام زبزمش دور می دارند و خرسندم
 تماشای دگر دارد حجاب جلوہ پوش او
 تبسم آفرینہای چشم شوق را نازم
 کہ صد نقش ترنم بست بر لعل خموش او
 بہ پهنای چمن راز شمیم گل نمی گنجد
 دلی دارم کہ ہستی در خروش است از خروش او
 ز خود بیگانہ ات تاب جہال خود نمی دارد
 مگر برق نگاہ تست ہم آغوش ہوش او
 بجز مستان نباید گفت «عاصم» راز مدہوشی
 کہ دزدیدم ادای از نگاہ نیم ہوش او

سراپا

بتی دارم نگاری دلنوازی راحت جانی
 محبت آفرینی نازنینی جملہ ارمانی
 خجستہ پیکری رنگین ادای عشرت افروزی
 چو گل فردوس سامانی چونکہت پاکدامانی
 حیاکیشی وفاکوشی انیسی خاطر آشوبی
 حجابش پردہ رازی جہالش جلوہ سامانی

مقالش آیه خوبی نگاهش وحی محبوبی
لبش موج می نابی تنش سرتا قدم جانی
نثار باغ روی او بنارس تاب موی او
چه خرم صبح عرفانی چه شام کافرستانی
جنون از دیدنش گیرد نشاط نغمه نغزی
خرد از مقدمش یابد سرور حسن وجدانی
به دست نازکش جامی عیان کیفی زهرگامی
چه زیبا شاخ ریحانی چه خوش سرو خراسانی
در انداز شکر خندش نهان تسلیم شوق من
ز طرز غمزه اش پیدا پیام لطف پنهانی
زهی آن سر به مر نازو نیاز آموز من «عاصم»
که حسن است و بهار او به جان عشق احسانی

بادۀ دوشینه

دوش نگار من زمن شوخی چند وام کرد
رفت و بروی من چومن یک دو قدم خرام کرد
بست عمامه ام به سر کرد قبای من به بر
زلف نهفت و زیر لب خنده ناتمام کرد
نام مرا گرفت و گفت عاصم خسته تن منم
شعر مرا سرود و هم همچو خودم کلام کرد
در دل بادۀ کهن کیف سرور نو نهاد
نرگس غمزه مست را خوگر. ابتسام کرد
عارض دلنواز را بست طراز عنبرین
صبح تجلیات را سایه نشین شام کرد
سوز دوام آرزو کرد به جان من گرو
لطف نگاه گاه گاه صرف مذاق عام کرد
دم که کشید از نظر زمزمه دردل آفرید
لب که کشاد از نفس روح طرب به جام کرد

دست نگار و دست من از اثر فشار هم
این چو دل اهتزاز یافت وان چو گل ابتسام کرد
جانم از آن نظر که بود حاصل سوز آرزو
رنگ نشاط بست و هم ساز غم دوام کرد

ناصر رضوی (۱۹۱۰-۱۹۶۷م)

شرح احوال

سید محمد ابراهیم رضوی متخلص به ناصر فرزند حکیم حاجی سید علی قاسم خرامانی معروف به «درویش خراسان» به سال ۱۹۱۰ میلادی در «شیرکوت» در ناحیه «بجنور» چشم به جهان گشود. خانواده ناصر از طبقه علماء و اطباء بود.

او تحصیلات مقدماتی را در محضر پدرش که ایرانی الاصل بود، به پایان رسانیده برای تحصیلات عالی به آگرا آمد و از آنجا به همراهی پدر خود به سال ۱۹۲۷ م مسافرت به عراق کرد و سه سال در عراق مسکن گزید. سپس به سال ۱۹۳۰ م به ایران آمد و در مشهد مقدس تا سال ۱۹۳۷ م اقامت کرد. بعداً به هند رفت و چندی در لکهنو و رامپور زندگی کرد و پس از آن بنا به دعوت اکبر حیدری نخست وزیر حیدرآباد به سوی آن دیار عزیمت نمود.

ناصر به سال ۱۹۵۱ م از حیدرآباد به پاکستان آمد و در وزارت اطلاعات دولت پاکستان استخدام شد و به عنوان عضو اداره مجله هلال فارسی، خدمات شایسته برای پیشرفت زبان و ادبیات فارسی انجام داد.

او پس از یک بیماری شدید و ممتد که به علت آن پای او را نیز قطع کرده بودند، روز شانزدهم ماه ذی الحجّه ۱۳۸۶ هـ ق (۱۹۶۷ م) جان به جان آفرین سپرد.

سبک و آثار

ناصر از کودکی تمایل به شعر و سخن داشت و آثار متانت و تیزبینی

۱- مصاحبه شاعر با نگارنده در کراچی.

و ادراک در وی هویدا بود ولی حادثات روزگار چنان ویرا کوبید کہ تشتت فکری و فشار روحی بر او مستولی شد و در نتیجہ آخرین قسمت زندگی وی پر از داستانهای درد و الم می باشد. ذوق شعر گوی وی در مدت اقامت ایران در محضر استادان ایرانی پرورش خاصی یافته بود. چون بہ سال ۱۹۳۷ م بہ لکھنؤ کہ در آن زمان مرکز اہل شعر و سخن بود، آمد و بہ خدمت «صفی لکھنوی» کہ یکی از شاعران طراز اول بود، رسید، استاد مزبور شعر ویرا مورد تشویق قرار داد و کلمہٴ ناصر را بہ عنوان تخلص برایش انتخاب کرد. سپس ناصر با ذوق فراوانی شعر گوی را بہ زبان اردو و فارسی ادامه داد.

در اواخر عمر ناصر دچار مرضی شدیدی شد و تا مدتی نمی توانست کہ از جای خود حرکت بکند، تنها یار و ندیم جدا ناشدنی او طبع شعر و سخن پردازی او بود و بہ قول خودش «وقتی شعر می گویم ہمہ دردها و مصیبت ہا را فراموش می کنم».

اشعار اردوی ناصر از بین رفت و خود وی چندان اہمیتی بہ شعر اردو نمی داد ولی اشعار فارسی وی بالغ بر سہ ہزار بیت می باشد. او در ہر نوع سخن شعر می سرود و قصاید و غزلیات و منظومہ های بسیار از وی در جراید حیدر آباد دکن و پاکستان اکثر بہ چاپ رسیدہ است. غزلیاتش نمونہٴ سبک باز گشت می باشد و قصاید را بہ طرز قآنی سرودہ است. وی بہ بابا طاہر و رومی و حافظ ارادت خاصی دارد و گاہگاہی رنگ عرفان و تصوف نیز در شعر ہایش دیدہ می شود. مجموعہٴ کلامش بہ چاپ نرسیدہ است، ولی بیاض خطی وی نزد دوستش آقای سید مومی رضا زیدی رئیس سابق دفتر پست و تلگراف کراچی محفوظ است و نگارندہ بنا بہ اخلاص و ادب دوستی کہ در آقای زیدی سراغ دارم، امیدوارم کہ روزی دیوان ناصر بہ ہمت آن دوست محترم ناصر، بہ زیور طبع آراستہ گردد و این اثر جاودان از آن شاعر رنج دیدہ بہ یادگار بماند.

۱- شکستہ بند قیود از محیط رنج و محن زراہ دور غریب الدیار می آید (ناصر)

ناصر برآن بود که تمام کلام اردوی علامہ اقبال را بہ فارسی برگرداند و از آن جملہ ترجمہ «بانگ درا» را در سہ جلد تمام کردہ بود ولی اجل مہلتش نداد کہ این کار بزرگ را بہ پایان برساند.

نمونہ اشعار

ایاتی چند از قصیدہ پی کہ بہ مناسبت ولادت مسعود نوزاد اعلیٰ حضرت ہایونی شاہنشاه ایران سرودہ است.

بیا ای نگہت باد بہاری در چمن یکدم
 کہ منبل داد زلف خویش در دست سمن یکدم
 فرح انگیز عطر او اگر جانم بیاراید
 بہ پای غنچہ گل ریزم من از طرح سخن یکدم
 نسیم خلد می آید ز دست رستہ ریحانم
 مشام تازہ بگرفتہ بہ جان گشتہ ثمن یکدم
 قطار اندر قطار از لالہ رویان چمن پیکر
 قدح بر سر پر از گوہر حضور نستر یکدم
 ہمہ راضی سر بازی بہ دور ہم بر شادی
 گل صد برگ با نسرین بہ چمپا یاسمن یکدم
 زبوی «گل فرح» وجدی عجب من در چمن بینم
 سر ہر شاخ و بن بگشود گل قفل دهن یکدم
 بہ ریحان و سپر غم طایران بوستان یکسر
 چو پر پروانہ ہا ریزند بر شمع لگن یکدم
 چمن سرسبز و لالہ مست و نرگس در جہال او
 سراپا محو دیدار رخ گل پیرهن یکدم
 غلط نبود اگر گویم کہ چون گل مشکبار آمد
 بخود نافہ فروستند آہوی ختن یکدم
 معنبر بود لاویزی نہ تنہا در چمن دارد
 دلارائی بدل بستہ زہر کوه و دمن یکدم

بچشم عبہری کیفور گلزار است ای بلبل
 زدشت سند و «جوی ہم» توهم چہچہ بزن یکدم
 خروشان نغمہ ای برخوان کہ صیت آن ازین گلشن
 بہ ایران آشنا آید بہ بزم و انجمن یکدم
 بہ تبریک شہ جم طوطی از قندت شکر بشکن
 چو پشت آینه بودی بگیر اوج پرن یکدم
 من و اینک خیال من تو برخوان حال و قال من
 شد این شادی نوال من بہ رنج جان و تن یکدم
 کجا هست عید نوروزی ببیند روز نوروزی
 دهن شیرین بہ نطق پور شہ از مرد وزن یکدم
 برای شادمانی ساقیا برخیز و از مینا
 می گلرنگ و تازہ ریز در جام کهن یکدم
 مرا در ساتگین من شراب ارغوانی دہ
 کہ از رنگش برد خجالت رخ لعل یمن یکدم
 بدہ ساقی بہار آمد بہار آمد قرار آمد
 بہ روی گلگذار آمد کنار نارون یکدم

غزل

چشم پوش از نیک و بد آزاده و مستانہ باش
 لب بہ نوش می دہ و در گردش پیمانہ باش
 ساتگین خویشتن بر زن بہ جام زندگی
 اول از میخانہ بودی آخر از میخانہ باش
 تا بہ کی دیر و حرم جویی ز خود آوارگی
 یک دری بر گیر و دایم بر در آن خانہ باش
 کو بہ کو گردیدی و خاک بیابان بیختی
 آبرویت ریختی نادان بیا فرزانه باش

سر بنه بر آستان عشق و بگذر از خودی
تا خود آرای نبینی بر درش دیوانه باش
لطفها خواهی اگر از شاهد معنی بری
پیش چشم شمع روشن سوخته پروانه باش
سایه افکن هست هر جا مظهر جلوه فروش
خواه در صحرا نوردی خواه در کاشانه باش
با حریم دل اگر تو آشنا هستی برو
در کیسا باش و خواهی ساکن بتخانه باش
همت عالی طلب از کبریا و گامزن
بر در جانان عالم کشته جانانه باش
مدعا گر باز هم حاصل نه ای عقل رسا
صورت چشم صور در حیرت افسانه باش
«ناصر» چون قدر گوهر نیست پیدا در جهان
خاک بر سر چون گهر پوشیده در ویرانه باش

این تار دلبرانه که اندر کنار ماست
صد ناله می جهد ز دل نغمه ریز چون
مطرب بزن که درد صبوری تمام شد
آن گوهری که گاه نگاهد ز آبرو
کونخل آن که رنگ خزان در جهان ندید
ما اهل قدس بال به عنقا نمی زنیم
موج بهار و کوثر و تسنیم و سلسبیل
بشکست گرچه کشتی ما خضر باک نیست
«ناصر» برون ز حلقه گیتی روی کجا؟
مضطر ز گوش تابی دست شعار ماست
فریاد خواه ضربت مضراب تار ماست
امشب به لطف در بر ما غمگسار ماست
اشک دل شکسته در شاهوار ماست
وان که ندید رنگ خزان شاخسار ماست
«ما مرد همتم و فلک راهوار ماست»
خلد برین حیات مدام از گذار ماست
ما بنده خدا و خدا کردگار ماست
چون هر کجا تو پابندی آن حصار ماست

گل بوستان عشق

سر راه کوی جانان شب و روز می خروشم
 که به قیمت نگاهی دل خویش می فروشم
 به رخ نگار مستم چو نگاه برفکندم
 زدو چشم ساغرینش زده است عقل و هوشم
 همه دم به اضطرابم نبود دگر قرارم
 که ز آتش فراقش چو شراب کهنه جوشم
 گل بوستان عشقم که به عشق پر بریزم
 سر عالم تماشا کف دست گل فروشم
 نه چرا به خویش نازم که به پیش خویش بازم
 همه زندگی و سازم که گشود چشم و گوشم
 ز کرم ره نیازم که بلطف خوش گرایم
 به تفقدم نوازی نمی دست خود به دوشم
 من ناصر که مستم به خدای خود پرستم
 که ز نقش صورت او زده مهر لب خموشم

در راه طلب هر دم در جوشم و می کوشم
 با حاصل عمر خود لب بوسم و می نوشم
 روشن شب تاریکم از شمع شبستان است
 پروانه صفت دورش میگردم و در سوزم
 جز کیف چه می داند سر گشته ریحانت
 از چشم خار آرا مدهوشم و با هوشم
 وابسته بدامانم با جانم و بی جانم
 چون بحر حباب آما موجودم و مفقودم
 هر تار رگ جان را با بود وفا محکم
 می بندم و می تابم می باقم و می کوبم

مهرش به قاش جان با وضع دل انگیزی
 چون خرقة^۱ درویشی می دوزم و می پوشم
 کان را نه تو دریابی ای عقل و خرد گاهی
 در گنج دل مضطر من پویم و در جویم
 یک حشر به پا سازم باجان بلا بازم
 گر گوشه^۲ تنهایی در گیرم و روپوشم
 برداغ دل عصیان یک اشک جگر ریزم
 با آه شرر سوزم می سایم و می شویم
 ای لاله^۳ صحرایی تا کی به تمنایش
 در خویش چو من بنگر خود چو نم و بی چو نم
 در کون و مکان وانگه برکس نبود راهی
 من دست ید اللہی بر گیرم و ره پویم
 از دشت هو اللہی کم پند بگو «ناصرح»
 برلای تو الایم زد هوشم و بر گوشم

حزین (۱۸۸۴-۱۹۶۸م)

شرح احوال

خواجه محمد مسیح پال متخلص به امین و حزین در ۱۸۸۴ میلادی در شهر تاریخی سیالکوت که زادگه متفکر مشرق «علامه اقبال» است چشم به جهان گشود. آباء و اجدادش از کشمیر به سیالکوت مهاجرت کرده بودند. پدرش خواجه احمد دین پال مردی دیندار و عالمی بزرگ بود و بدون هیچ تردید می توان گفت که این هر دو خصیصه را به فرزند خود به ارث وا گذاشته بود.

وی تحصیلات عربی و فارسی را پیش استاد شمس العلماء مولوی سید میر حسن به پایان رسانید. استاد مزبور در شاگردانش ذوق زبان و ادبیات فارسی می آفرید و نبوغ علامه اقبال و امین حزین در ادبیات فارسی نمونه‌ی از این

۱- (الف) بیاض خطی امین حزین (ب) مکاتیب امین حزین به نام نگارنده.

حقیقت می باشد. پس از تحصیلات عربی و فارسی، امین حزین متوجه به درس انگلیسی شد و دوره دیرستان و دانشکده را به پایان رسانید. سپس در اداره دولتی استخدام شد. پس از باز نشستگی وی اوقات خود را صرف خدمات علمی و ادبی کرد.

تمایل طبع موزون امین حزین از طفلی به شعر و سخن بود، اولین شعرش را در سن هیجده سالگی به سال ۱۹۰۲ م سرود و این غزل به عنوان اولین اثر وی در مجله «پیام یار» لکهنو چاپ شد. و از این راه موجبات تشویق او در شاعری فراهم گردید. آنگاه او چنین اندیشید که درکار شعر در محضر استاد علامه اقبال شاگردی کند، استاد به او گفت که قرچه شاعری خدا داد است که باتمرین و خواندن دیوانهای اساتید خود بخود تقویت خواهد شد.

خواجه محمد مسیح پال در فارسی حزین و در اردو امین تخلص می کرد. تاریخ وفات وی چهاردهم ماه اوت ۱۹۶۸ م است.

سبک و آثار

امین حزین در بد و شاعری تحت نفوذ کلام اقبال بود و او را «پیر هندی» نامید و راهنمای معنوی خود قرار داد و به سبک اقبال شعر می سرود که می توان آن را سبک پاکستانی نامید. ولی در پایان کار شیوه مخصوصی برای خویش برگزید و راه تازه‌ی در پیش گرفت.

وی تومن فکر را در میدان انواع شعر به جولان در آورده، ولی در رباعی و قطعه سبک نوینی ابداع کرده است. در نظم از اقبال و در غزل از غالب پیروی می کند. اگر کسی اشعار حزین را عمیقاً مطالعه کند، این حقیقت را بخوبی در می یابد که وی پرچمدار سخنان اخلاقی و اصلاحی است و جنبه خطابت خاصی در آثارش دارد که توجه خوانندگان را جلب می نماید. جذبات و عواطف حقیقی شاعر در اشعارش بخوبی جلوه می کند و افکار عالی را بدون آرایش و تکلف و تصنع در کلامش می گنجانند. به همین جهت در اشعارش

۱- نامه آقای ابرار حسین از سیالکوت.

جذبه و شور خاصی همراه با دلگرمی و دلسوزی عجیب هویدا است که در دل‌های حساس اثر نموده در آن‌ها جایگزین می‌شود.

زندگانی به عقیده حزین نباید فاقد مقصد و مقصود باشد و برای رسیدن به مقصود اصلی زندگانی انسان، جدوجهد لازم است. رخت سفر یقین محکم است و توشه راه عمل صالح. این دودرسی است که این معلم اخلاق به تلقین و تعلیم آنها همت گماشته است. عجب آنکه اندرز و پند و نصایح امین حزین در کلامش خشکی و تلخی و درماندگی به وجود نمی‌آورد بلکه با این همه جذاب و دلنشین است. بطور کلی می‌توان گفت که اشعارش هدف معینی دارد بدین معنی که او در تاریکی راه نمی‌رود بلکه یک منظور مشخص و معین در پیش دارد و برای رسیدن به منزل مقصود با قدم شعر راه می‌پیماید.

آثار او عمیق و پر معنی است بطوری که خواننده را به تفکر وامی‌دارد. و این ژرف بینی و معنی آفرینی در اثر تربیت استاد دانشمندش مرحوم سید میر حسن است و نتیجه جوش و التهاب و درد ملی حزین می‌باشد که در قلب حساس او همواره موج می‌زند. وی درشتیهای زندگانی و تخیلات عرفانی را با هم دیگر چنان ترکیب داده است که خواننده تلخیهای روزگار را فراموش نموده از شوق رسیدن به منزل مقصود به وجد می‌آید و در نتیجه قوت عمل دو چندان می‌گردد.

فلسفه امین حزین فلسفه‌ی است که «خود رهنمایی» نامیده می‌شود و در اصطلاح عرفا آن را ارشاد وجدانی (Auto Suggestion) گفته‌اند. این فلسفه مثل ندای وجدان خضر راه گم گشتگان است. و بسا اوقات از شدت این ارشاد وجدانی یک حس خود خواهی و خود بینی هم در اشعارش به نظر می‌آید ولی مستحسن است.

از وی دو کتاب به نام «گل‌بانک حیات» و «اوراق گل» که دارای اشعار منتخب اردوی او می‌باشد به چاپ رسیده است. سومین کتابش «نوای دل» عنوان دارد و این اثر دارای اشعار فارسی می‌باشد که بزودی چاپ خواهد شد. همچنین کلام او در جراید شبه قاره پاک و هند از دیر زمان مرتب به چاپ رسیده است و پس از تشکیل پاکستان منظومات او بیشتر در مجلات

«ہایون» در لاهور و «ساقی» در کراچی تقریباً در ہر شہارہ دیدہ می شود .
 اینک بیٹی چند از نظمی کہ عنوانش «احوال خویش» است و تأثیر گفتہ مولانا جلال الدین محمد بلخی در آن مشہود است ، نقل می گردد .

احوال خویش

من چہ گویم از امین نکتہ دان	مؤمنی اندر لباس کافران
ساختہ اندر دل خود محفلی	زانکہ دارد از ازل روشن دلی
می نسازد با خداوندان گل	بستہ محکم با خدای خویش دل
حرف باطل بر لبش نماید گہی	قتر او دارندہ شان شہی
دیدہ قربان جمال حسن دوست	بر لبش ذکر کمال حسن دوست
زخمہ سازش ز سوفار نگاہ	نغمہ های بر بطش شام و پگاہ
می کشد پیوستہ جام ذکر و فکر	صبح و شامش صبح و شام ذکر و فکر
زیست او را بازی طفلانہ نیست	زین حقیقت چشم او بیگانہ نیست
زندگی نزدش عملہا است و بس	در نگہ دارد ہمہ بالا و پست
خود نگر خود دار خود آگاہ است	ہر زمان کوشان کہ دل باشد بہ دست

امین حزین بر موقعہ ورود اعلیحضرت شاہنشاہ ایران بہ پاکستان ترجیع بندی نوشتہ بود کہ دو بند از آن نظم اینجا نقل می گردد :

نذر قدمت شاہ ایران	اخلاص قلوب پاکستان
مہمان عزیز ما ہستی	سلطان عزیز ما ہستی
خود جان عزیز ما ہستی	نذر قدمت شاہ ایران

اخلاص قلوب پاکستان

ای نازش تخت دارای	صد بار بہ پاکستان آی
مہمان نہ ای تو از مای	نذر قدمت شاہ ایران

اخلاص قلوب پاکستان

غزلیات

دل خاک پای یار شدہ مہر و ماہ شد چشمی کہ کور بود سراپا نگاہ شد

طور کلیم و کعبه فرزند آذر است
 هر اشک گرم بر سر مژگان ندامتی است
 امکان دید دوست به حد یقین رسید
 این مژده مبارک دیدار دوست است
 وقت است باز بر من آزرده دل کنی
 آن دل که بی نیاز غم عز و جاه شد
 از سینه هر نفس که برون جست آه شد
 با ساکنان کوی کسی رسم و راه شد
 مارا خضر چون نگهت زلف سیاه شد
 آن لطف کز عنایت تو گاه گاه شد

خواب است که بیداری بیداری که خوابست این
 مهجوری و مجبوری نادیده عذاب است این
 خال رخ زیبا را یک نکته میندازید
 ای نکته و ران والله تمهید کتاب است این
 اشک سرمژگان را در مینه فرو بردیم
 سوگند سر ساقی ما را می ناب است این
 موجی که به دشت اندر با آب زند پهلوی
 هر چشم حقیقت بین داند که سراب است این
 فرصت که «حزین» دادند ما را به یم دوران
 گویی که حبابی هست یا نقش بر آب است این

تبسم لب لعلش حیات بخشیده است
 نگاه لطف و کرم کائنات بخشیده است
 بسین که آذر بتخانه هوس به حرم
 هزار پیکر لات و منات بخشیده است
 به قدر ظرف به هر جام ساقی ماریخت
 به بزم خویش به هر کس برات بخشیده است
 بیایا به زور عمل آدم دگر سازیم
 که حسن حسن عمل را ثبات بخشیده است
 چه خالقی چه کریمی چه لطف فرمایی
 که خاک را ملکوتی صفات بخشیده است

برای تکبیه و تسکین خاطر فطرت
«حزین» جهان نوی ممکنات بخشیده است

دعا

دلم را محرم راز جهان ساز
الهی انشراح صدر خواهم
کامد قفل گنج کن فکان ساز
دروغ پاک از وهم و گمان ساز

دلم را علم استعداد خود ده
دلم را یا رب این نکته بیاموز
یقین مایه فریاد خود ده
که خود بین باش یعنی داد خود ده

الهی پای چوبین حاجتم نیست
نوای عندلیبان در خورم نیست
هوای شهپر جبریل دارم
که ذوق صور اسرافیل دارم

دلم بیزار شد ز افراط و تفریط
دلم در جست و جوی آن کمال است
عطا کن یا الهی اعتدالی
نمی گردد گهی بدرش هلالی

نگه هم ده مرا گردیده دادی
دلم دادی الهی هوش هم ده
که دیده بی نگه دیده نباشد
دل آن باشد که خوابیده نباشد

الهی قسمت شمع عطا کن
همین یک آرزو چون مهر دارم
که سوزم نور بخشد کوکبی را
که تابان چون سحر سازم شبی را

جنونی می نماید جاهلی را
الهی خامه ام را طاقی بخش
به صد نخوت همین پرسد که این چیست
که بنویسم به خون دل یقین چیست

یقین

خدا محکم گرفت و کامران شد
خودی محکم گرفت و راز دان شد

یقین بود آنچه قدر مشترک بود بشر از فیض ایقان این و آن شد

دلیم یک غنچه^۱ بیرنگ و بو بود یقینش غازه روی چمن ساخت
خیالم نغمه^۲ بی زیر گلو بود نوایش رونق صد انجمن ساخت

بیاموز از خلیل اعجاز ایقان که ایقان نار را گلزار کرده است
پرس از موسی عمران ز ایقان که ایقان چوب خشکش مار کرده است

شنو از ساقی میخانه^۳ هست می ادراک را کیف است ایقان
بین بر لوح هر ذره نوشته^۴ اولی الابصار را سیف است ایقان

لطف الله بدوی (۱۹۰۴-۱۹۶۸م)

شرح احوال

لطف الله بدوی متخلص به «لطف» در ماه ژوئیه سال ۱۹۰۴ میلادی در شهر شکارپور در خانواده بدوی دیده به جهان گشود. جدش از ملتان به سند هجرت کرد و در شکار پور سکنی گزیده بود.

لطف بدوی تحصیلات مقدماتی را به پایان رسانیده برای کسب درجات عالی سعی فراوان نمود و بالاخره دانش نامه^۵ «منشی فاضل» و لیسانس را از دانشگاه پنجاب گرفت و در دانشکده شکارپور به تدریس زبان و ادبیات سندی پرداخت.

پسر عموی لطف «غلام علی مسرور» شاعر معروف فارسی و سندی بود و ذوق شعر و سخن لطف بدوی مدیون تربیت و راهنمایی «مسرور» می باشد. غیر از ادبیات، «لطف» در علوم تاریخ، فلسفه و کلام نیز دست داشت و یکی از اقبال شناسان برجسته^۶ ناحیه^۷ سند محسوب می گردید. او در مدت مأموریت خویش در شکار پور مانند یک خدمتگزار صدیق زبان و ادبیات فارسی و سندی برای پیشرفت

۱- مصاحبه^۸ نگارنده با شاعر در شکارپور.

فرهنگ این شهر خدمت کرد و جای خود را در قلوب اهالی این سامان باز نمود. وی آن گاه که باز نشسته شد دست از خدمات تحقیقی و فرهنگی نکشید و همواره در تالیف و تصنیف مشغول بود. آخر کار پس از عمری خدمت و مجاهدت با افتخار در راه دانش و فرهنگ روز سه شنبه بیست و هفتم ماه شعبان المعظم ۱۳۸۸ ق (نوزدهم ماه نوامبر ۱۹۶۸ م) چشم از جهان فانی بر بست و آقای حفیظ هوشیارپوری، پارسی گوی معروف پاکستان که شرح احوالش در این کتاب در جای خود آمده است، قطعاً ماده تاریخ وفات شادروان لطف الله بدوی را این چنین سروده است :

تیره شد محفل سخن بی او بود صاحب کمال لطف الله
بهر تاریخ او بگفت «حفیظ» «آه روشن خیال لطف الله»
۱۳۸۸ ق

سبک و آثار

لطف الله بدوی دارای طبعی لطیف و ذوقی سرشار است. او خود را به عنوان شاعر معرفی نمی نماید و گاهی به مقتضای حال اشعاری می سراید. در سه زبان فارسی و اردو و سندی شعر ساخته است. قصیده معروف برده عربی را به زبان فارسی ترجمه منظوم کرده است. از شاعران اردو فانی بدایونی را بیشتر می پسندید و از شاعران معاصر اقبال و ایوب را بسیار دوست داشت. در شعر فارسی پیروی از شیوه میر جان شاه میر متوفی ۱۷۵۴ میلادی و فقیر قادر بخش بیدل متوفی ۱۸۵۴ میلادی می کرد که این هر دو در زمان خود از فارسی گویان بنام آن سامان بودند. از اشعار که فعلاً نگارنده به دست دارد می توان گفت که سبک لطف تقریباً سبک پاکستانی است.

او دارای تصانیف و تالیفات بی شمار بود و همچنین کتابخانه‌ی داشت که در آن کتابهای گرانبها و نایاب بسیاری گرد آوری شده بود. مقالات لطف الله

۱- نامه آقای غلام احمد بدوی استاد زبان و ادبیات اردو در دانشکده شکارپور
پسر ارشد شادروان لطف الله بدوی شکارپوری.

- بدوی در جراید بنام کشور و نشریہٴ اقبال اکادمی انتشار می یابد .
 اینک آثار لطف اللہ بدوی کہ بیشتر از آنها چاپ شدہ اند :
- ۱- تذکرہٴ لطفی سہ جلد (بہ زبان سنڌی) موضوع کتاب تاریخ شعر فارسی در سند است .
 - ۲- شاہ عبدالطیف بہتائی (بہ زبان اردو) شرح احوال و آثار شاعر عرفانی زبان سنڌی .
 - ۳- تصوف در سند در سہ جلد (بہ زبان سنڌی) برای دانشگاہ حیدرآباد سند .
 - ۴- تاریخ اندلس .
 - ۵- عروس عجم .
 - ۶- نمایشنامہٴ دود و چنیسر .
 - ۷- نمایشنامہٴ میر بہرام .
 - ۸- گیتانجلی ترجمہٴ سنڌی اثر معروف رابندر نات تاگور .
 - ۹- ترجمہٴ منظوم جاوید نامہٴ اقبال (بہ زبان سنڌی) .
 - ۱۰- مجموعہٴ کلام فارسی ، سنڌی و اردو .
 - ۱۱- ترجمہٴ منظوم قصیدہ بردہٴ عربی بہ زبان فارسی .
 - ۱۲- ترجمہٴ آثار اقبال بہ زبان سنڌی .
 - ۱۳- حیات اقبال بہ زبان سنڌی .

نمونہٴ اشعار :

غزلیات

بیامطرب بہ چنگ آور نوای صبحگاہی را	کہ بانالہ پردازیم رسم خانقاهی را
حدیث قیصر و کسری زیاد خود برون آور	قلندر خوب می داند مقام کج کلاہی را
تماشای جهان بینی نزیبہٴ مرد دانا را	کہ این زیب و ریا باشد علامت کم نگاہی را
ز اورنگ شہنشاهی دمی بایاد حق بہتر	سرشک چشم می داند سجود صبحگاہی را

سراغ قلب روشن ترمپرس از واعظ وملا به موج آتشین آبی بشو داغ سیاهی را
به آهنگ سحرآغاز کن این شعر جوگی را که با نغمه به جا آریم شکر پادشاهی را

فرصت امروز را در زندگی نعمت شمار
فکر استقبال ماضی این همه وحشت شمار
در جهان زی با جنون عشق چون مردان حق
ابتلای دهر را بازیچه فطرت شمار
قصه جمشید و کی را تا به کی خوانی فضول
داستان اجتهاد خویش را دولت شمار
می بخور این شغل مستی وارهاند از غمت
صحبت ساقی و دور جام را راحت شمار
شکوه نامهربانیهای چرخ لاجورد
همچو اصحاب بصیرت مایه عبرت شمار
گر ترا حاصل نشد تاج و سریر خسروی
در فقیری شاد باش و فقر را ثروت شمار
گنج تنهایی و ذکر حق ندیم خویش دان
«لطف» غیر از یاد حق کار جهان ذلت شمار

از غبار راه باشد شهسوار آید برون
ای خوشا قویی کزو یک پخته کار آید برون
ما و تورا همچو خس انداز در نار خودی
تا ز خاکستر شمیم نو بهار آید برون
آ که پیش حضرت صوفی بنالیم این قدر
بادل لرزان ز حجره اشکبار آید برون

۱- جوگی .

۲- مقصود شاعر از آ فعل امر از مصدر آمدن است .

تیغ الاهیو بہ دست آور چو اصحاب حسین ۴
تاز خون تو جہان لالہ زار آید برون
رو بگیر از «لطف» آداب و رموز عاشقی
از ضمیرت تا نوای بی قرار آید برون

کوکب تبریزی (۱۹۸۷-۱۹۶۹م)

شرح احوال ۱

میرزا محمود الحسن فرزند وزیر الحسن متخلص بہ کوکب روز شانزدهم اکتبر سال ۱۸۹۷م/۱۳۱۵ھ ق در پیشاور، مہد شعر و زبان فارسی، بہ دنیا آمد. جدش نور الحسن با احمد شاہ ابدالی از تبریز آمدہ و در پیشاور سکنی گزیدہ بود. چون بہ سال ۱۹۰۳م پدرش از دنیا درگذشت، کوکب کودک ۳ سالہ بود، ناچار در کنف تربیت دایمان خود غلام حیدر و غلام اکبر در آمد و علوم و تحصیلات مقدماتی را در مدارس معمول زمان در پیشاور بہ تکمیل رسانید ولی با اینکہ ذوق وافر بہ تحصیل عالیہ داشت، بدین کار توفیق نیافت و تسلیم سرنوشت شد و ترک تحصیل گفت و بہ کسب معیشت پرداخت.

کوکب از اوان کودکی علاقمندی خاص بہ شعر فارسی داشت و از ہان زمان در اغلب انجمنہای ادبی پیشاور شرکت می کرد مخصوصاً فعالیتہای بزم سخن بر قلب حساس و طبع وقاد او اثر فوق العادہ بی کرد و اشعار خود را بہ خدمت میان محمد خالص مکی ۲ (۱۸۶۴-۱۹۴۲) استاد معروف آن زمان برای تصحیح عرضہ داشت و بزودی در عرصہ شاعری ممتاز و معروف شد و در ہنگامہ ہای ادبی پیشاور شرکت می جست و برخورد ہای ادبی او بادیگر شاعران زبانزد خاص و عام است. او با رفعت بخاری، سردار عبدالرب نشتر و رعنا کاظمی رقابتہای ادبی داشتہ است. کوکب کہ در پیری ہم جوان بہ نظر می آمد، در عہد جوانی آتش پارہ بی بود و خون گرم و فعال و ہموارہ اہل کوشش و جوشش بود و از معرکہ زندگی تجربہ بسیار اندوخت و نشیب و

۱- مصاحبہ نگارندہ با شاعر.

۲- ادبیات سرحد جلد سوم تالیف فارغ بخاری-پیشاور ۱۹۵۵م ص ۲۷۱.

فراز زندگی پرماجرا وی را به صورت مردی وقت شناس و مصلحت اندیش در آورد. چنانکه هم در زمان سال خوردگی طبع محفل آرا و بذله گوی او همچنان جوان بود. او روز یکشنبه، بیست و سوم ماه نوامبر هزار و نهصد و شصت و نه (۱۹۶۹م) این جهان فانی را بدرود گفت.

سبک و آثار

میرزا محمود الحسن کوکب در همه نوع سخن طبع خود را آزموده است. او در هر دو زبان فارسی و اردو شعری سراید. در فارسی بیشتر به مدیحه سرایی پرداخته است ولی در قطعات منظوم وی رنگ تغزل غالب است. کوکب به دکترا اقبال ارادت خاصی دارد و اخیراً در صدد ترجمه منظوم فارسی اشعار اردوی اقبال برآمده بود ولی اجل به او مهلت نداد که این کار بزرگ را به انجام برساند. کوکب در شعر فارسی از سبک متقدمان پیروی می کند. غزلهای او شیوا و روان و جاذب است.

نمونه اشعار

تبریک هفتمین جشن استقلال پاکستان - ۱۹۵۴ میلادی

بهار بوستان بر سنبل و نسرين همی نازد
 فلک بر مهر و ماه وانجم و پروین همی نازد
 همی نازد صدف برآب و تاب گوهر یکتا
 به بوی نافه مشکین غزال چین همی نازد
 بود بر خوشه انگور شاخ تاک را نازش
 به عکس عارض ساقی می رنگین همی نازد
 نشان جوی شیر و بیستون تا در جهان باقی است
 به عزم استوار کوهکن شیرین همی نازد
 بود نازان به گلگشت مصلی حافظ شیراز
 جهان بر کوثر و تسنیم و حور عین همی نازد

۱- نامه پروفیسور دکتر ک- ب- نسیم، رئیس بخش فارسی، دانشگاه پشاور.

هجوم لاله می گوید حدیث از ساغر و مینا
 به حسن و شاهد گل ماه فروردین همی نازد
 همی نازد جهان بر جشن استقلال پاکستان
 چنان جشنی که با نامش شکوه دین همی نازد
 خوشا این جشن استقلال و یوم عید آزادی
 که بزم خم بر این آرایش و تزیین همی نازد
 مبارک باد جشن هفتمین ملت پاکستان
 که روح قائد اعظم به صد تمکین همی نازد
 نگارستان پاکستان چه زیبا منظری دارد
 که هر نقش و نگارش دامن گلچین همی نازد
 زبان پارسی نازد به کلک دلکش «کوکب»
 چو مه رویش که برخال و خط مشکین همی نازد
 به سرحد می نماید ناز پاکستان و خود سرحد
 به نام فرخ خواجه شهاب الدین همی نازد

چکامه بی که در موقع بر گشت ایوب خان رئیس اسبق جمهور پاکستان
 از سفر افغانستان سروده بود.

شکر صد شکر مسافر به وطن باز آمد	مژده فصل بهاران به چمن باز آمد
تازه شد رسم و ره صحبت یاران قدیم	دور تجدید روایات کهن باز آمد
پاک آیینہ دلها شده از گرد ملال	اختر برج شرف جلوه فکن باز آمد
هم قرین شد دو برادر چو قران السعدین	نوبت دوستی هر دو وطن باز آمد
کشت امید شد از فیض بهاران سر سبز	جان تازه به تن سر و سمن باز آمد
آن بت غالیه مو کرده پریشان گیسو	با نسیم سحر از سوی ختن باز آمد
«کوکب» از لطف خداوند چو ماه کنعان	یوسف ملت پکان به وطن باز آمد

۱- خواجه شهاب الدین برادر مرحوم خواجه ناظم الدین در آن زمان استاندار
 استان سرحد بود. خدمات این هر دو برادر در نهضت آزادی خواهی معروف است.

غزل

خوش آن وقتی که در پهلوی نگاری داشتم روزی
نگاری صد گلستان در کناری داشتم روزی
بهار خاطرم فارغ زانده خزان بودی
به گلزار محبت نوبهاری داشتم روزی
بتی سیمین تنی، عشوه طرازی ناز پیرایی
جهان حسن را پروردگاری داشتم روزی
شکسته بال و پر دور از گلستانم که می بینی
نشیمن همچو گل بر شاخساری داشتم روزی
چه می پرستی زمن ای همنشین حال دل زارم
درین افسرده خاکستر شراری داشتم روزی
به هنگام جنون شب تا سحر در یاد مژگانش
چو شبم زندگی بر نوک خاری داشتم روزی
مرا بر سادگی های تمنا خنده می آید
که در یادش دل امیدواری داشتم روزی
خم زلفش کمند کردن جانم شده ورنه
دل آزاده و یزادن شکاری داشتم روزی
به زعم مدعی پهلوی پهلویم تهی کردی
دل گم گشته من هم با تو کاری داشتم روزی
چه خرم روزگاری بود آن عهد طرب «کوکب»
که سروی هرکنار جویباری داشتم روزی

ترجمه منظوم اشعار اردوی دکتر اقبال

هر چند که شوخ است نه انداز بیانم
یک نکته بگویم به تو از رمز و اشارات

یا غلغله افکن به سماوات ز تکبیر
یا خاک نشین باش و بخوان حمد و مناجات
آن مشرب زندان خود آگاه و خدامست
این مذهب ملا و حمادات و نباتات

بی شان خودی حیات موجود تو چیست
بی ذوق نمود بود و نابود تو چیست
اعلای خودی چنان نگر که پیش آن تقدیر
پرسد ز تو خود خدا که مقصود تو چیست

«اقبال» که از سوز کلامش شده روشن در دیده صاحب نظران مشعل ایمان
آن شاعر ملت که بیاموخت به ملت یک نکته باریک تر از تارک جان
ستاری و جباری و قهاری و جبروت زین چار عناصر شده تشکیل مسلمان

فلک بامشعل شمس و قمر گر روز و شب جوید
نخواهد کرد چون اقبال دانای دگر پیدا
هزاران دل شود در سینه خون و آن خون شود آبی
که تا یک قطره اشکی نماید چشم تر پیدا
هزاران سال گرید دیده ترگس ز بی نوری
به صد مشکل شود اندر چمن یک دیده ور پیدا

چون عشق بیاموزد انداز خود آگاهی بخشند غلامان را اورنگ شهنشاهی
در حفظ خودی می کوش تا سر خدا یابی در نان جوین بنگر زور اسد الهی
سوز جگر رومی ساز نفس رازی تاثیر نمی بخشد بی آه سحر گاهی

بیضا مروی (۱۹۰۵ - ۱۹۷۰م)

شرح احوال ۱

میرزا بیضا خان مروی ایرانی متخلص به بیضا در حدود ۱۹۰۵ میلادی در امرتسر پا به عرصه وجود گذاشت. منشاء اصلی خانواده بیضا شهر مرو است و نیاکانش از مرو به ایران هجرت کردند و مدت‌ها در آن سرزمین بسر بردند. جد بیضا از ایران به پنجاب آمد و در امرتسر رحل اقامت افکند. منزل این خانواده در امرتسر به نام لال حویلی (کاخ قرمز) مشهور بود. زبان مادری بیضا فارسی است و بیشتر افراد این خانواده علم دوست و ادب نواز به زبان فارسی شعر می سرودند. در شعر بیضا و برادرش میرزا شجاع خان متخلص به جیشی که ذکر او نیز درین کتاب بنوبه خود آمده است، تلمیذ حکیم فیروز الدین احمد طغرایی ۲ بودند که در آن زمان استاد معروف شعر فارسی بود و ذکر او نیز در این کتاب آمده است.

بیضا چندی مدیریت مجله «مجاهد» را نیز به عهده داشته است و پس از تأسیس پاکستان این خانواده ایرانی بادیگر مسلمانان «امرتسر» که جزو خاک بهارت شده بود، به شهر لاهور مهاجرت کرد و هم آنجا سکنی گزید. سرانجام میرزا بیضا در تاریخ سوم ماه مه ۱۹۷۰م ۳ روز یکشنبه ساعت هشت صبح این جهان ناپایدار را بدرود گفت و در گورستان مومن پوره لاهور نزد قبر سید طالب حسین زیدی و الوری پسر استاد سید غلام عباس مدفون گشت.

سبک و آثار

سبک بیضا از نظر قالب به شیوه شعرای عراقی نزدیک تر است و در اندیشه های شاعرانه اش غالباً مضامین تازه و نکات اخلاقی و ملی و تفکرات لطیف سبک بازگشت را می پروراند. می توان گفت که سبک بیضا سبک بین بین است.

- ۱- ید بیضا، لاهور، سال چاپ ندارد، ص ۲.
- ۲- کلیات طغرایی، لاهور ۱۹۳۳م، ص ۱۹.
- ۳- یادداشتهای آغا حسن میرزا فرزند ارجمند شادروان بیضا مروی.
- ۴ و ۵- استادان معروف فارسی، شهر الوری در ایالت راجپوتانه.

او از گویندگان پر استعدادی است که جلوه آثارش بیش از شهرت و محبوبیتی است که تا کنون از آن برخوردار است. بیضا همیشه در هر جا که بوده است اشعار و آثار پر شوری حاکی از عواطف ملی و احساسات عشقی و وطنی و مذهبی به یادگار گذاشته و غالباً در جراید محلی انتشار یافته است. آثار منظوم وی در همه زمینہ فراوان است و در مجموعه کلام وی که به نام «ید بیضا» چاپ شده است، حمد و نعت و منقبت و قصیده و مرثیه و غزل و قطعه و رباعی و نوحه و سلام و نظم و ترجمه منظوم آثار شاعران اروپائی را می بینیم. از لحاظ هیئت نیز «بیضا» تنوع پسند است و در شعر وی قطعات، رباعیات، مثنوی، مستزاد، مخمس، مربع، مسمط و ادبیات در بجزر کوتاه و بلند در ردیف و قافیه مشکل و آسان به چشم می خورد. اثر دیگر وی منظومه بی است به نام «بهار اسلام» به زبان اردو که به یاد مادر مهربان خود سروده است.

بیضا این مجموعه را اهدا به اعلیحضرت رضاشاه کبیر کرده است و دیباچه این کتاب به قلم برادر کوچک میرزا شجاع خان متخلص به جیشی و شیون و تقریظ به قلم حکیم فیروز الدین احمد طغرایی، استاد بیضا، نوشته شده است. او کتاب را در سه بخش به نام موج کوثر، قند پارسی و میکده تقسیم کرده است. هر چند که بیضا در شبه قاره پاکستان و هند بسر برده ولی کمتر تحت تأثیر طرز بیان اهالی آن مرز و بوم قرار گرفته است. تعبیرات نادر، تشبیهات خوب، روانی سخن سلاست بیان و وسعت اندیشه در اشعارش بخوبی نمایان است و درین جمله روانی اشعار او بیش از هر چیز جالب توجه است.

او در مستزادها روش تازه تر و ابتکاری به کار برده و اینجابرای نمونه چند بیت از دو مستزاد وی نقل می گردد:

هنگامه قیامت

دردا ته خنجر پسر شیر خدا شد هنگامه پیا شد هنگامه پیا شد

۱- سلام نوعی از شعر است که در مرثیه و یا تذکر از حوادث زندگانی پیشوایان دینی ساخته می شود به طوری که در بین مضامین ابیات آن قطعه شعر قدر مشترک موجود نیست و هر بیت اشاره به شخص یا حادثه بی دیگر است که در بیت قبلی نبوده و در بیت بعدی نیست.

فریاد که ویران چمن آل عبا شد	هنگامه پیا شد	هنگامه پیا شد
در نرغہ اعدا شده عریان سرو مضطر	ناموس پیمبر	ای چرخ ستمگر
هیسات وقار حرم شیر خدا شد	هنگامه پیا شد	هنگامه پیا شد
آن بارگہ قدس همه بقعه نور است	سرمحوسروراست	برزانوی حوراست
خاک شهدا زیب ده دوش صبا شد	هنگامه پیا شد	هنگامه پیا شد

عاقبت محمود کن

قوم غافل چشم بکشا خواب را بدرود کن	زود کن	عاقبت محمود کن
از زیان خود را برآر و اهتام سود کن	زود کن	عاقبت محمود کن
عظمت افراد تو کم شد ز فقدان هنر	در نگر	بین به امعان نظر
جهد مفرط از برای جستن مفقود کن	زود کن	عاقبت محمود کن
سعی خود را از پی تقدیر خود معمار ساز	کار ساز	خوش در و دیوار ساز
هان به همت بخت نامسعود را مسعود کن	زود کن	عاقبت محمود کن

مناجات

بیجا که عزم منزل حمد خدا کنیم	اعلان عجز خویش به بانگ دراک کنیم
حاشا که از حشش سر مو بی ادا شود	گر از زبان هر بن مویش ثنا کنیم
گر نخلها قلم شود و بحر ها مداد	مشکل که حق عشر عشیرش ادا کنیم
محتاج و خود نما نبود واجب الوجود	شوریدگی ماست که شوری پیا کنیم
جز درس نیست سرزنش کبریا به ما	لب را به حرف شکوه چرا آشنا کنیم
از درد جانگزای دلم را بده نجات	یا رب توجهی که به زاری دعا کنیم
آمد زغیب مژده که «بیضا» حزین مشو	از بهر تو مقام مصلی بجا کنیم

رضا شاه کبیر

شاهنشہ ایران تویی آقای رضا خان	والله که بر قوم نمودی عجب احسان
تدبیر تو حل ساخته هر عقده مشکل	ذات تو بود ضامن بهبودی ایران
گل ریز و سمن بیز تو مانند بهاری	از فیض تو گشته چمنستان بیابان
احباب تو چون گل به سر شاخ بچندید	اعدای تو چون غنچه همه سر به گریبان
از مقدم تو گشت وطن غیرت گلشن	هستی چو صبا چهره طراز گل و ریحان

ممکن نبود همسری تو به تهور چون تو پسری زاد کجا مادر ایران
مشتاق بود خیلی به دیدار تو «بیضا» دور از وطن این هند کمش نیست ز زندان

خون جگر

دل می طپد چو ماهی بی آب در برم خون جگر همی چکد از دیده ترم
در پایت ارنه جان بسپارم چه زندگی است دورم ز آستانه تو خاک بر سرم
از آبروی میکنده ظرفم قیاس کن دیرینه باده نوش خم حوض کوثرم
پرسی اگر ز نام و نشانم بیا شنو من عندلیب گلشن زهرا و حیدرم
در پیش چشم آینه روی مصطفی است بر بخت خویش چون نه بنازم سکندرم
هر چند بشمیری ز کهنین بندگان مرا کمتر به عشق تو نه ز سلمان و بوذرم
فردا به بینی از شرف حب اهل بیت روز جزا نهند به سرتاج و افسرم
با خضر پی خجسته نه حاجت بود مرا «بیضا» حسین ابن علی هست رهبرم

فلسفه عشق (ماخوذ از شیلی شاعر انگلیسی)

آب دریا ها میان قلزم ذخار رفت
آب چشمه هم به دریاها مال کار رفت
جذبه پر کیف را بود اقتضای لازمی
از ازل شد علویان را ارتباط دایمی
هیچ شی تنها نباشد حسب فرمان قضا
عالمی مسرور با وصل و تویی از من جدا
بین که می بوسد رخ چرخ برین را کوهسار
موجهای دجله هست از گرم جوشی همکنار
گردن دارد میل خواهر با برادر حیف حیف
حیف حیف ای چرخ پیرای شعله پرور حیف حیف
ذره خاکی کند انوار کسب از آفتاب
بوسه دریا را دهد پی هم شعاع ماهتاب
نزد من بی اصل باشد این همه تاب و تبم
گر نه «بیضا» می رسد بر آن لب نازک لبم

غزل

دل از داغ تمنا لاله زار است ز جوش اشک چشم آبشار است
 ز نگهت شد مشام جان معطر نسیم صبحگاهی مشکبار است
 نوا پیرا به شاخ گل عنادل نشاط انگیز فصل نو بهار است
 ز فیضش شد شگفته غنچه دل چه جان پرور هوای مرغزار است
 همه سامان تسکینم مهیاست نمی دایم چرا دل بی قرار است
 اگر یار است در آغوش «بیضا» درین گلشن خزان من بهار است

دل و جان بود نثار ره جانان کردم
 نیست چون در حرم عشق دویی را مدخل
 بوی آن گیسوی مشکین خون بیاورد صبا
 جانب کعبه ز بتخانه ببرد دل را
 بس که ریزد قلم گل دم تحریر ندیم
 خم ابروش بود کعبه ارباب وفا
 دشمنم آید اگر دوست نماید «بیضا»
 بارک الله عجب کار نمایان کردم
 شمع وحدت به دل خویش فروزان کردم
 همچو گل‌های چمن چاک گریبان کردم
 کافری بود به توفیق مسلمان کردم
 یک قلم صفحه قرطاس گلستان کردم
 سجده در سایه آن خنجر عربان کردم
 جنس نایاب محبت عجب ارزان کردم

قطعه در پذیرائی هیئت فرهنگی ایران

هان بر سرو به چشم ترا جا خوش آمدی
 فرموده ای عیادت بیمار جان بلب
 شکر خدا که صبح سعادت نمود رخ
 علم از تو یافت قدر و بهای متاع خویش
 جانها فدای تست به راهی که بگذری
 ای میهمان محترم ما خوش آمدی
 ای چاره ساز رشک مسیحا خوش آمدی
 آمد به سر لیالی یلدا خوش آمدی
 این بحر را تویی در یکتا خوش آمدی
 ای انبساط خاطر «بیضا» خوش آمدی

۱- در «ید بیضا» این مصرع بدین قرار است «جان بی مایه نثار ره جانان کردم»، ولی بیضا ضمن مکتوبی که به نگارنده نوشت این مصرع را آن طور نوشته است که ما بالا نقل کردیم.

سلام ۱

آن کیست کو بیایه^۱ حیدر برابر است
 تشنه دهان شهید شود بر لب فرات
 زینب برهنه سر ز سراپرده شد برون
 کواهل بینشی که به نظاره وا رسد
 ای آسمان براهل زمین اشک خون ببار
 اکبر ز خیمه جانب جنگاه می رود
 از من می پرس مشرب آوارگان عشق

حقا که ذات پاک ثنا خوان حیدر است
 آن صاحب وقار که مختار کوثر است
 چون دید حلق شاه اسم زیر خنجر است
 شیر خدا سوار به دوش پیمبر است
 پیوسته تیر ظلم به حلقوم اصغر است
 ما بین اهل بیت پیا شور محشر است
 «بیضا» غلام اوست که آقای قنبر است

تحریک عمل

شد پرده شب چاک سحر گشت نمودار
 تو مست گران خوابی و عالم همه بیدار
 گر در رگ وی خون عمل هست فسرده
 زهار مکن تکیه پیامردی اغیار
 در خانه نشسته در مقصود نیایی
 وقت است کنون بخت فروشند به بازار
 عالم همه در جلوه گه صحت و چستی است
 در باغ نمانده است کنون نرگس بیمار
 انصاف بده راحت و آرام که دیده
 در باغ جهان هیچ ندیدم گل بی خار

شو مستعد کار
 شو مستعد کار
 باشی تن مرده
 شو مستعد کار
 تاچند بخوابی
 شو مستعد کار
 هنگام درستی ست
 شو مستعد کار
 بی رنج کشیده
 شو مستعد کار

ضیا جعفری (۱۹۰۵-۱۹۷۰م)

شرح احوال ۲

سید عنایت علی شاه متخلص به «ضیا» فرزند میر مرتضی روز یازدهم

۱- اشعاری که در ذکر فضایل و مصایب رسول و آل رسول گفته می شود، سلام نامیده می شود.

۲- مصاحب^۲ نگارنده با شاعر در پیشاور.

ژانویه ۱۹۰۵ م در دهکده «جاتری» که از توابع کیمبل پور است، پا به عرصه وجود نهاد. جد بزرگش میر گنج بخش از سبزووار به کابل آمد و مزارش در بالا حصار کابل است. میر طیب که از اولاد میر گنج بخش است، از کابل به پشاور مهاجرت کرد و مؤسس خاندانی شد که یکی از افراد آن، شاعر مورد بحث ما است.

پدر ضیاء جعفری بازرس پلیس بود و در شهرهای مختلف انجام وظیفه می کرد و ضیا هم با پدر خود از شهری به شهری همی رفت. او تحصیلات مقدماتی را در «کوهات» فراگرفت و سپس در پشاور به تحصیل پرداخت ولی هنوز در کلاس دهم دبیرستان بود که در اداره پلیس استخدام شد و چون این شغل خلاف ذوق ضیاء بود، یک سال بعد از آن کار کناره گرفت و به شعر و سخن پرداخت.

چون در آن زمان ضیاء در عنفوان شباب بود، شب و روز خود را مشغول شاهد بازی و شراب نوشی کرد تا این که به درویشی وارسته بر خورد و این برخورد، زندگی را دگرگون ساخت و از دنیا کناره گرفت و پیوسته به ذکر خدا مشغول گشت و دارای جذب و شور گشت. سه سال بدین منوال بر ضیاء بگذشت ولی بعداً به همت دوستانش به درگاه حضرت سائین رحمت الله قادری خلیفه و سجاده نشین فاضلیه^۱ بتاله راه یافت و در اثر تعالیم آن مرد بزرگ، ضیاء از حالت جذب^۲ خاصی که به او دست داده بود بیرون آمد.

پس از آن او مایل به تحصیل علوم دینی مانند حدیث و قرآن وفقه شد و از محضر عالمان و درویشان استفاده کرد و راه شریعت و طریقت را توأم اختیار نمود

۱- دکتر مرتضی جعفری پسر ضیاء جعفری زادگاه ضیاء را «باتلی» نوشته است. (رجوع کنید به مقاله مرتضی جعفری در مجله وحید (شماره ۵۹)، فارغ بخاری در ادبیات سرحد، جلد سوم جای ولادتش را «جاتری» می نویسد (ص ۴۴۷) و بنده نیز از قول ضیاء جعفری «جاتری» یادداشت کرده ام.

۲- ادبیات سرحد، جلد سوم، تالیف فارغ بخاری - صفحه ۴۴۸.

و در سلسله^۱ های قادریه^۱ و چشتیه^۲ صاحب اجازه شد و به سلک عرفا در آمد. بعداً ضیاء به حج بیت الله و زیارت مدینه منوره رفت و چون به وطن برگشت به ارشاد و هدایت مردم همت گاشت و مریدان و پیروان بسیاری در آن نواحی داشت. او مسافرتی به ایران و عراق هم برای زیارت عتبات عالیات کرد.

ضیاء چندی به روزنامه نویسی^۳ نیز مشغول بوده است و مدتی مدیریت روزنامه های «سرحد» و «انگار» (نشریه^۴ زبان اردو و پشتو که از طرف جماعت سرخپوش انتشار می یافت) و هفته نامه های «اصلاح سرحد» (اولین خبر نامه^۵ اردو در سرحد) و «تعمیر نو» و همچنین نشریه^۶ «خلاصه اخبارات» که از طرف دولت هر سه روز یک بار نشری یافت و اخبار منتشره^۷ روزنامه ها را یک جا چاپ می کرد، به عهده داشت. به علاوه وی چندی کارمند اداره^۸ «رادیوی پاکستان» پیشاور نیز بوده است و بر نامه های جالب و پرارزش برای رادیو به وجود آورده است.

ضیاء از اوان کودکی به زبان و ادبیات فارسی علاقه^۹ فراوانی داشت و چون زبان مادریش^{۱۰} هم فارسی بود، در زمان تحصیل به سرودن اشعار فارسی پرداخت و اشعارش در آن سامان شهرت به سزایی یافت. «بزم سخن» که انجمن ادبی معروف پیشاور بود و به همت سائین احمد علی و جگر کاظمی در سال ۱۹۰۳ م به وجود آمده بود، در آرایش و تربیت افکار ضیاء تأثیری فراوان داشت. پس از مدتی ضیاء جعفری خود انجمنی به تعاون عبدالودود قمر و نذیر میرزا برلاس، شاعران اردو زبان، به نام «دائرة ادبیه» تشکیل داد و دیری نگذشت که این انجمن ادبی به کوشش ضیاء و همکاریش خدمات گرانبهای در راه پیشرفت زبان و ادبیات فارسی و اردو در آن ناحیه^{۱۱} دور افتاده انجام داد و شاعران جوان و نوآموز پرورش داد و کاروان شعر و ادب را به شاهراه

۱- خرقه^۱ خلافت در سلسله^۱ قادریه از سید نذر محی الدین سجاده نشین «بتاله شریف» گرفت.
۲- اجازه نیابت در سلسله^۲ چشتیه از شاه محمد تقی نظامی نیازی سجاده نشین بریلی گرفت.

۳- شعرای فارسی زبان پیشاور، تألیف دکتر نذیر میرزا برلاس، ص ۱۲۹.

۴- مادرش از خانواده^۴ قزلباشان ایرانی بود که با نادر شاه از ایران به آن سامان رفته بودند.

شعر جدید و ادب نو رهبری کرد و همچنین بنیانگذاری «انجمن ترقی اردو» در سرحد از اوست و به کوشش وی این انجمن در اندک مدتی توجه عموم را جلب کرده است.

ضیا در آغاز شاعری چندی در زمره شاگردان جگر کاظمی پارسی گوی معروف پشاور در آمد و از محضر استاد کار آزموده و کهن سال استفاده ها نمود ولی بعداً به اندیشه خود تکیه کرد و راه شاعری را بخودی خود پیمود.

او بیست و سوم ماه مه به سال هزار و نهصد و هفتاد میلادی (۱۹۷۰م) از این دنیای فانی رخت بر بست.

سبک و آثار

ضیا شاعری خود را از غزل سرایی به زبان فارسی آغاز کرد سپس به سرودن قطعات منظوم در انواع مختلف سخن پرداخت ولی بیشتر متوجه به سرودن رباعی و دو بیتی بود و در سرحد به لقب «خیام سرحد» معروف گشت. مجموعه رباعیات اردو و فارسی ضیا به نام «صبحی» در سال ۱۹۱۹م در پشاور به چاپ رسیده است و بیشتر موضوع رباعیات ضیا «خمریات» است. وی در غزلیات پیرو سبک استادان قدیم فارسی است مخصوصاً اثر حافظ در شعرهایش مشهود است و همچنین در رباعی تحت تأثیر افکار خیام قرار گرفته است و در این نوع سخن مقامی بس ارجمند دارد. خسرو، بیدل نظیری و اقبال شاعران محبوب او می باشند.

ضیا مثل غالب دهلوی بر شعر فارسی خود مباحثات می کند و در شعر اردوی وی نیز رنگ فارسی غلبه دارد. او در بیشتر آثار خود از زبان دل سخن می گوید. همواره احساسات درونی را به وسیله لفظ و عبارات موزون به دیگران می رسانید و دارای روحی مبتکرو ذوقی کنجکو بود که همواره او را امیدوار می داشت.

او شاعری بود خوش بین و با این که زندگانی او چندان تجمل و شکوهی نداشت و از خوان زندگی تلخیهای فراوان چشیده، باز هم لب به شکوه نمی گشود. ما در اشعار او افکار ملی و وطنی و دینی و سیاسی را توأم به مضامین عشقی و عرفانی می بینیم. شعر فارسی ضیا نمونه زیبای سبک پاکستانی است.

نمونه اشعار

انتخاب از قصیده بی که در مدح شاه علی نقی عوینز میان سجاده نشین خانقاه نیازیه^۱ بریلی سرود:

به سر پنجه زلف پریشان گرفتم	چو دیوانه راه پرستان گرفتم
پی رقص صوفی پی وجد پاکان	نوا را زتار رگ جان گرفتم
دگر عنصری را به عنصر کشیدم	چو در قالب نطق خود جان گرفتم
ز فیض نظیری ز طبع عراقی	گل از نوبهار صفاهان گرفتم
گزیدم لب باده آلود ساقی	ز تلخی ره شکرستان گرفتم
چراغی که روشن شد از مهر حیدر	چراغی که از خاورستان گرفتم
علی علی آن که خاک درش را	حرم گفتم و راه غفران گرفتم
چو خاکم که با بوتواب آشنایم	چو مورم که بی با سلیمان گرفتم
چو دیدم به بغداد چشم و چراغش	چو پروانه راه چراغان گرفتم
بصیرت که در چشم شوقم تو بینی	من این سرمه از خاک گیلان گرفتم
تویی دستگیر جهان غوث اعظم	که مسهر ترا حاصل جان گرفتم
ما مرشد وقت شاه بتاله ^۱	خضر گشت تابی به حیوان گرفتم
چو سرزد تجلی زجیب خیالم	سحر شد دگر مطلع عنوان گرفتم

تجدید مطلع

بهار آمد و راه بستان گرفتم	قدح از کف گل غزالخوان گرفتم
ترا یافتم مرشد می پرستان	از آن دامن شاه خوبان گرفتم
ترا یافتم چون ز اولاد حیدر	از آن دامن شاه شاهان گرفتم
پی دیدن گلبن قامت تو	چه بستر به خار مغیلان گرفتم
ما داد بخت رسا دست اکنون	«ضیا» دامن شاه گیلان گرفتم

غزلیات

می در سر ما جوشد و ساقی به بر ما	ای بی خبری چیست بهای خبر ما
صد گلکده تا میکده در رهگذر ما	از بال و پر نشئه شود طی سفر ما

۱ پیرو مرشد شاعر که سجاده نشین سلسله^۱ قادریه در بتاله بود.

گه روی به گل گاه به ساقی نظرما
 از عصر جوان است نمود بشر ما
 تا از لب جام و لب جانانه بر اتیست
 با انجم و مهتاب نسوزیم و نسازیم
 نظاره به نظاره چمن رهگذر ما
 خون می چکد امروز ز جیب سحر ما
 می چشمه حیوان شد و ساقی خضر ما
 از مهر تو افروخت چراغ نظر ما

سر خوش از رطل گران آمده ام
 با تب و تاب جوان آمده ام
 آفتابم که درین تیره شبی
 همچو گل سرزدم از جیب چمن
 و پروین چکد از ساغر من
 آدم نوز گل من سازید
 می دیرینه به جامم ریزید
 همه مستی همه جام و همه جم
 مستم از کوی مغان آمده ام
 از خرابات مغان آمده ام
 قاصد عصر جوان آمده ام
 به تماشای جهان آمده ام
 تا لب ماه و شان آمده ام
 که دل از عشق جوان آمده ام
 که به معشوق جوان آمده ام
 چون «ضیا» درد کشان آمده ام

نظر به سوی تو امیدوار می خیزد
 رباب روح ز مضراب حسن در سازست
 تبسمی که به بزم حیات رقص انداخت
 چو درس گمشده امشب به ساز مطرب مامت
 هلاک جلوه بزم تحیری که شدم
 بهار و شبم و آینه و چمن همه حسن
 به تشنگی همه تمهید میر آبی هاست
 «ضیا» به سوجه مضراب حسن گم شده ایم
 هزار ولوله ام از کنار می خیزد
 ز پرده پرده تمنای یار می خیزد
 که جوهر از دلم آینه وار ، می خیزد
 به هر نوا دلم از اختیار می خیزد
 هزار آینه ام از غبار می خیزد
 نظر به صنعت پروردگار می خیزد
 که شوق باده زرنج خار می خیزد
 نوای مامت که از تار تار می خیزد

رباعی

جام می و اندیشه رنگین خواهم
 در عهد بهاران به هجوم گل و مل
 و زتاک فلک خوشه پروین خواهم
 از دولت ساقی لب نوشین خواهم

دوبیتی ها

مرا زین میکرده مستانه بردند به دوش ساقی میخانم بردند
زکوی می فروشان تا به کوثر به مستی شهره و افسانه بردند

می دیرینه معشوق جوانی هجوم لاله و جوی روانی
به شعر حافظ و با بریط ونی «ضیا» را دم بدم رطل گرانی

مسلمانی و ایمانی نداری چه دریایی که طوفانی نداری
تو غارت گشته ای از دین ملا که قالب داری و جانی نداری

جگر کاظمی (۱۸۷۷-۱۹۷۲م)

شرح احوال

سید لعل شاه کاظمی متخلص به جگر فرزند سید غازی شاه کاظمی روز
سه شنبه بیست و یکم ماه مه سال ۱۸۷۷ میلادی ۱۲۹۴ هجری قمری ۲ در
خانواده بی از سادات نجیب پیشاور چشم به جهان گشود. اجدادش که از
اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بودند از مشهد به قندهار آمدند.
جد بزرگش سید عاقل شاه عارفی کامل و درویشی پارسا بود. پس از قتل
نادر شاه این درویش به احمد ابدالی که بعداً به نام احمد شاه ابدالی در
افغانستان به حکومت رسید، مژده سلطنت داد و گویا به همین علت بود که
فرزند آن درویش سید صابر شاه از قندهار به لاهور آمد و در نزدیکی قلعه لاهور
اسپی از گل بساخت و از تکه های پارچه خیمه و خرگامی برپا کرد و در عالم
جذبه و خلسه بسر می برد. روزی حاکم لاهور شاه نواز خان پسر زکریا خان
بروی بگذشت و نابسامانیش را بدید و از حالش جويا شد. صابر شاه در پاسخ
گفت که زمین سلطنت احمد شاه را در لاهور مهیا می کنم. حاکم از
جوابش بر آشفت و به قتلش فرمان داد. چون احمد شاه این بشنید، به انتقام
خون درویش از قندهار به لاهور لشکر کشید و شهر را متصرف شد و برادر

۱- مصاحبه نگارنده با شاعر در پیشاور.

۲- فارغ بخاری در «ادبیات سرحد» تاریخ تولدش ۱۸۸۱م می نویسد ولی جگر
کاظمی در ضمن مصاحبه با نگارنده سال ولادت خود را ۱۸۷۷م گفته است.

صاير شاه را کہ باقر شاه ناميده شد ، از قندهار بہ پيشاور طلبيد و برای اسکان او و همراہانش خانہ ہا بساخت کہ آن محلہ تاکنون بنام «محلہ باقر شاه» ناميده می شود۔ شاعر مورد بحث ما سيد لعل شاه جگر کاظمی ابن سيد غازی شاه (م-۱۸۸۸م) ابن غلام غوث ابن سيد مہدی شاه ابن ہمین باقر شاه است۔

پدر جگر بازرگانی معروف در آن ناحیہ بود ولی ہنوز او یازدہ سالہ بود کہ پدرش در گذشت و ناچار با امیر احمد شاه دای خود برای ادامہ تحصیلات بہ کلکتہ رفت چون دای اش در کلکتہ مقاطعہ کار شرکت کشتی رانی بود او در کلکتہ بہ مدرسہ عالیہ رفت و از محضر استاد معروف آن مدرسہ مولوی اشرف علی استفادہ کرد۔ مولانا ابوالکلام آزاد نیز در مدرسہ عالیہ ہمدرس جگر کاظمی بود و ہر دو در سال ۱۸۹۶م ترک مدرسہ گفتند و جگر بہ دہلی و آزاد بہ بمبئی رفت۔ در طی اقامت کلکتہ در مشاعرہ ہا (جلسات ادبی) شرکت می کرد و ہم در آن زمان بہ جمع تلامیذ شمس کلکتوی شاگرد داغ دہلوی درآمد۔ رضا علی وحشت پاری گوی معروف ہم کہ شرح حال او بہ نوبہ خود در این کتاب آمدہ است شاگرد شمس کلکتوی بود۔ در دوران اقامت کوتاہ خود در دہلی جگر در مشاعرہ ہا مرتباً شرکت می کرد و غزلہا می خواند۔ در جلسہ بی کہ بہ ریاست فصیح الملک استاد داغ دہلوی شاعر دربار رامپور و حیدر آباد و استاد علامہ اقبال در محلہ «لال کنوان» دہلی برگزار شدہ بود ، جگر غزلی خواند و مورد تقدیر و تحسین «داغ» قرار گرفت۔

جگر پس از فراغت از تحصیلات و تجربہ اندوزی و مسافرتہای زیاد در

۱- دکتر نذیر میرزا برلاس در پایان نامہ خود کہ بہ عنوان «شعراي فارسی زبان پيشاور» برای درجہ دکترای دانشگاه تہران نوشته است ، سن جگر را وقت وفات پدرش ۹ سال نوشته است۔

۲- در ادبیات سرحد تالیف فارغ بخاری چاپ پيشاور، سال بر گشت جگر از کلکتہ ۱۸۹۴م آمدہ است ولی خود جگر بنگارندہ این سال را ۱۸۹۶م گفته است۔

۳- شعری از این غزل اردو کہ مورد پسند داغ افتادہ در زیر نقل می شود۔

خاک رہ ہو کے جگہ دیدہ معشوق میں کی

اے جگر بعد فنا مل گئی تربت اچھی (اردو)

خاک رہ گشتہ و در دیدہ معشوق شدم

ای جگر بعد فنا تربت خوبی دیدم (ترجمہ از نگارندہ)

شبه قاره پاکستان و هند در سال ۱۸۹۷ م به پیشاور برگشت و پس از آن به کشمیر رفت و تحصیلات ادبیات فارسی و عربی را در آن سامان به پایان رسانید و در سال ۱۹۰۰ م باز به زادگاه خود مراجعت نمود و در اول کار به تجارت پرداخت و بعداً به تدریس مشغول شد. جگر محافل پیشاور را رونق تازه بی بخشید و در صحبت سائین احمد علی مسجدی شاه خادم، خان محمد خان عاصی عبدالمجید مدبر، مرزا عباس، مرزا غلام حیدر و مرزا علی محمد وکیل ذوق شعری جگر آرایش بیشتری یافت تا این که به کوشش او در سال ۱۹۰۳ م انجمنی به نام «بزم سخن» در پیشاور تشکیل یافت که در پیشبرد شعر و ادبیات فارسی و اردوی پیشاور نقش مهمی ایفاء نموده است. شاگردان جگر در گوشه و کنار ناحیه سرحد بیشارند. جگر در سال ۱۹۵۵ م در سن هفتاد و هشت سالگی باز نشستہ شد. و در سن نود سالگی هم طبع او شگفته و جسم او توانا و تندرست بود. موهای سپید سرش حالت طبیعی داشت و چشم او سالم بود و از عینک استفاده نمی کرد. فقط اندکی دستهایش رعشه پیدا کرده بود.

ناگفته نماند که جگر در سال ۱۹۰۲ م ازدواج کرد و زن او به سن هفتاد سالگی در سال ۱۹۵۸ در گذشت. از جگر کاظمی دو پسر باقی مانده است به نام جعفر شاه و ولایت شاه که اولی سرهنگ ارتش بوده و اکنون باز نشستہ است و دو می تجارت می کند.

روزی جگر کاظمی برای شرکت در محفل مشاعرہ پر جمعیت خانہ فرهنگ ایران پیشاور کہ به کوشش دکتر غلام حسین ریاحی رئیس خانہ فرهنگ ایران پیشاور بر گزار شده بود، بدانجا رفت. چون هنگام مراجعت می خواست سوار اتو بوس شود، دچار تصادف ناهنجار شد و استخوان پایش شکست و تا شش ماه بستری شد و آخر بیست و پنجم ماه مارس ۱۹۷۲ م طایر روحش از قفس عنصری پرواز کرد.

سبک و آثار

جگر کاظمی از قصیده سرایان صاحب ذوق و شیرین سخن معاصر است که اغلب آثارش در سیاق گفته انوری و خاقانی و سعدی و سرشار از نکته

۱- نگارنده با جگر کاظمی در ماه اوت ۱۹۶۸ م ملاقات کرده بود.

منجیبہای بدیع و دارای زمینہٴ اخلاقی است۔ وی در غالب زمینہٴ ہای شعر فارسی کم و بیش اشعاری دارد اما بیش از ہمہ سخنان خود را در جامہٴ قصیدہ و غزل آراستہ است۔ اگرچہ توجہ او بیشتر بہ شعر و زبان فارسی است، اما در زبان اردو نیز آثار بسیار ممتاز و قابل توجہ دارد۔ او در قصاید پیرو سبک عراقی است۔ و غیر از قصیدہ و غزل، قطعات، مادہٴ تاریخ، رباعیات، مثنویات، مرثیہ و سلام نیز سرودہ است۔ در اشعار خود مانند استادان قدیم قوافی و ردیف ہای مشکل را انتخاب می کند۔ در اشعار وصفی او نیز جزالت و استحکام و قدرت بیان و لطافت معنی دیدار می شود۔ در قطعات مادہ تاریخ نیز دستی توانا دارد۔

استاد جگر کاظمی مدتی پیش از ہفتاد سال عمر گزشتہ خود را بہ سرودن شعر اشتغال داشتہ است۔ چندین ہزار شعر فارسی و اردو سرودہ ولی مجموعہٴ کلامش تا حال بہ چاپ نرسیدہ است۔ او اولین شعر خود را بہ زبان «ہندکو» کہ زبان محلی شہر پیشاور است، سرود ولی بعداً بہ زبان اردو و فارسی ہم شعر ساخت۔

مولہٴ اشعار

اشعار برگزیدہ از چکامہ پی کہ در جشن پاکستان سرودہ شدہ

کجایی ساقیا یک مرحمت کن جام آزادی
رسید از خاک تا عرش برین پیغام آزادی
بحمد اللہ بہ پاکستان شد آغاز حریت
مسلمان را خدا داد است این انعام آزادی
مرا صبح و مسا چون صبح عید و شام رمضان است
نصیبم باد صبح حریت ہم شام آزادی
درود پاک بر روح «جناح» تا آخرت بادا
کہ کرد آن پاک تعمیری کہ گشت ابرام آزادی
«جگر» دست دعا بردار از خالق طلب خیری
برای مسلم عالم پی اسلام آزادی

۱۔ قائد اعظم مرحوم محمد علی جناح (۱۸۷۶-۱۹۴۸ م) مؤسس کشور پاکستان۔

انتخاب از قصیده بهاریه

دی رفت و گل دمید چو از خاور آفتاب
در نامیه بپا شده شور قیامتی
از خامه شعاع چومانی ز گل به باغ
بهر نظام موسم گل در چمن نگر
کرده است ریشه دانه تاکی به جام می
گلهها به گرد حوض گلستان ز فرط شوق
یعنی زده به برج حمل لنگر آفتاب
هم زد به موج خون شرر محشر آفتاب
ارژنگ چین بساخت چه خوش منظر آفتاب
ز اوراق گل گشوده ز سر دفتر آفتاب
یا از فلک فرو شده در ماسغر آفتاب
زهاد جمع کرد سر کوثر آفتاب

انتخاب از قصیده یی که در مدح ناصر الملک والی «چترال»
سروده است

دهر دگر رنگ بهاران گرفت
ابر میه خاست ز کهسار مست
موج صبا موج می و موج گل
موج هوا صورت زنجیر گشت
دختر رز باز به رندان بساخت
پیر و جوان شیوه رندان گرفت
سرعت تقطیر به باران گرفت
هر سه به وجدان ره پاکان گرفت
واله کیسو ره زندان گرفت
باز قدح گردش دوران گرفت

مطلع دوم

چون سخن از نام تو عنوان گرفت
دست کریمت چو هراسان گرفت
ناصر ملکی و معین الزمان
خطه چترال بیالد به خویش
عهد جوانی و چنین پخته کار
طبع گهر بار تو ای بحر فیض
گشت نه محروم ز امید خویش
اشمبیت ای شاهسوار نبرد
نیست به عنوان سخن جان گرفت
رشته مقصود هر آسان گرفت
نصرتی از نام تو کیهان گرفت
ظل اله همچو تو سلطان گرفت
همچو عصا پند تو پیران گرفت
بر غربا صورت نیسان گرفت
آن که ترا گوشه دامان گرفت
رزم عدویت به دو جولان گرفت

۱- بنا به قول خود جگر کاظمی والی چترال که خود فارسی گوی معروف بود،
بر این قصیده لقب «خاقانی سرحد» و خلعتی بهم به جگر مرحمت فرمود. سرحد نام استان
آن نواحی است که پیشاور مرکز آن می باشد.

ساعد و بازوت ز نیروی بخت
 ای کہ ترا جود ز حاتم گذشت
 جزیبہ پی از رستم دستان گرفت
 پیش تو ذکرش حد کفران گرفت
 کفہ ز خجالت رخ میزان گرفت
 کفہ ز خجالت رخ میزان گرفت
 تاکہ بہ رخ پردہ کیوان گرفت
 چرخ نیارد بسرشان گرفت
 شہرتی از مدحت خاقان گرفت
 لطف تو گر صورت دامن گرفت
 لیک ورا گردش دوران گرفت
 ہست دعا گوی قدیمت «جگر»

انتخاب از قصیدہ پی کہ در مدح عبدالمحق جہان زیب والی «سوات» گفتہ است

مانند از ستم چو موسم دی راز کار دست
 بردخت رز بتافت دگر میگسار دست
 آمد بہار و مژدہ گل ہر طرف رسید
 شد باغبان را پی تزیین کار دست
 گلچہرہ چشم نرگس و قد سرو وسیم تن
 چون بر کشد انیس کس از دید یار دست
 یک مطلعی کہ رشک دہ ماہ و خور بود
 دادم بہ مدح عرضہ کہ ای استوار دست

مطلع دیگر

یاجم اگر بہ مدح تو ای شہر یار دست
 حاتم بہ جود خویش بسی سرکشیدہ است
 بابرشی ز دست تو خصمت نمی رسید
 بوی شمیم خلق تو چون در جہان وزید
 ای سوات را تو شاہی و شاہنشہی شوی
 بعد از دعایی ختم نماید «جگر» ثنا
 ای گلشن ریاض تو ایمن ز جور وی
 سنجیدہ ای کہ این «جگر» خستہ و حزین
 از چہر گی بہ پا فکنم صد ہزار دست
 شاہا ز جیب چون ید بیضا برآر دست
 پیدا اگر کند چو چہل پا ہزار دست
 سہواً برد نہ کس سوی مشک تثار دست
 بالا دہد ازین بہ تو آن کرد گار دست
 ای دست توبہ دہر بود پایدار دست
 یزدان رساندت سر فصل بہار دست
 چون زیر آسیا شدہ از روزگار دست

غزلیات

ساقیا بر آستانت یک خراب افتاده است
 نیک می دانی به امید شراب افتاده است
 ز آتش رخ جعد مشکینش به آب افتاده است
 خاطر من چون چشم او در انقلاب افتاده است
 نیست قصد صید دلها تیز مژگان را اگر
 رختها چون در کمین گاه نقاب افتاده است
 خواستم تا شرح چین زلف او سازم رقم
 جایجا دیدم شکن اندر کتاب افتاده است
 سرمه آلوده نگاهش مانع اظهار بود
 چهره مقصود ما اندر حجاب افتاده است
 نرگس مخمور او را دید چون پیر حرم
 در خرابات مغان مست و خراب افتاده است
 غیر سردادن گذر مشکل بود از کوی او
 کشته بر کشته ز بس که بی حساب افتاده است
 از چه آری ساقیا در باده پیمای درنگ
 ز آن که دور چرخ گردون در شتاب افتاده است
 آن سوار عرش رفعت ترکتازم را بین
 ماه نو در شوق پابوس رکاب افتاده است
 عکس رخسارش بدان ماند به جام دخت رز
 آفتابی بالایقین در آفتاب افتاده است
 سر زبالتین بر نه آرم روز محشر هم «جگر»
 دیده بختم بین گویا به خواب افتاده است

دیگری یاد ندارد دل مفتون بازی
 ای مگر مردن و غلطیدن و در خون بازی
 با هوای قد آزاد تو بردار شدم
 به نصیب شده در عشق چه موزون بازی

بہ جہالت چہ بود نسبت حسن لیلی
 خورده در شوق مگر دیدہ مجنون بازی
 عشق ورزیدم و شد دایرہ امکان تنگ
 خواہم اکنون من ازین زاویہ بیرون بازی
 نشیدی کہ کس از مار ندیدست وفا
 مکن ای دل تو با آن گیسوی شبگون بازی
 ای بہ یاد در دندانش «جگر» اشک مگو
 میکند طفل دلم با در مکنون بازی

بر سر من آتش است و در تہ پا آتش است
 چون سمندر راحت جانم سراپا آتش است
 ہر کجا با سوز دل رفتیم آنجا آتش است
 از نوایم همچو موسیقار پیدا آتش است
 خار گل ، گلخن گلستان ، سرو دارای گلبدن
 بی تو میر باغ بر چشم تماشا آتش است
 ما خراب نرگس مخمور ساقی گشتہ ایم
 بہر ما کوثر برای شیخ صہبا آتش است
 نیک می دانی کہ با قارون چہ کرد این مال وزر
 آب رویت آنچه امروز است فردا آتش است
 تہمتی برہستی پاکان منہ از روی آز
 بگذر از دامان یوسف ای زلیخا آتش است

حفیظ ہوشیار پوری (۱۹۱۲-۱۹۷۳م)

شرح احوال

شیخ عبدالحفیظ پسر شیخ فضل محمد خان در دیہی بہ نام «دیوان پور» کہ
 در حوبہ شہر «جہنگ» واقع است ، بہ سال ۱۹۱۲م / ۱۳۳۰ھ پا بہ عرصہ

۱- جدید شعرای اردو، تالیف دکتر عبدالوحید، چاپخانہ فیروز و پسران، لاہور،

سال چاپ ندارد .

وجود گذاشت . تحصیلات مقدماتی را در شهر ہوشیارپور و تحصیلات عالیہ را تا فوق لیسانس در رشتہٴ فلسفہ در دانشگاه پنجاب لاہور بہ سال ۱۹۳۶ م بہ اتمام رسانید .

حفیظ از خانوادہٴ علم دوست و اہل فضل بود . پدر بزرگش کہ شیخ غلام محمد نام داشتہ بہ فارسی شعر می گفت و از اساتید این فن بہ شمار می رفت . برادر بزرگش شیخ عبدالرشید متخلص بہ « راحل » از فضلا و گویندگان فارسی محسوب می شد . حفیظ از محضر این ہردو بزرگوار استفادہ کرد . وی در دوران دانشجویی بہ ادبیات دل بستگی داشت و در اجتماعات ادبی شرکت می ورزید و اشعاری بہ زبان اردو می سرود . پس از تکمیل تحصیلاتش در ادارہٴ رادیوی پاکستان شروع بہ کار کرد و تاسمت معاون دبیر کل رادیو پاکستان ارتقا یافت و در این سمت باز نشستہ شد .

حفیظ ہوشیارپوری روز چہار شنبہ چہارم ذی الحجہ ۱۳۹۲ ھ ق (دہم ژانویہ ۱۹۷۳ م) پس از کسالت ممتد در « بیمارستان جناح » کراچی ، این جہان را بدرود گفت . خبر مرگ وی بہ سرعت در سراسر کشور پخش شد و مقالات و سرمقالہ ہا راجع بہ زندگی و ہنر وی در روزنامہ ہا و مجلات چاپ شد و مجالس تجلیل بہ یادبود او در شہر ہای مختلف برگزار گردید . در روزنامہٴ « جنگ » کراچی و راولپندی ، غیر از مر مقالہ یی بہ عنوان « حفیظ ہوشیار پوری » دو قطعہ مادہ تاریخ بہ زبان اردو نیز چاپ شد کہ یکی را « رئیس امر و ہوی » و دیگری را « محشر بدایونی » سرودہ بود . رئیس تاریخ وفات را از (مالک جاہ حفیظ مرحوم - ۱۳۹۲ ھ ق) و محشر از (آہ حفیظ خوش بیان - ۱۹۷۳ م) استخراج کردند .

آقای مشتاق احمد یوسفی کہ از دوستان حفیظ و نویسندهٴ توانائی اردو است ، می خواست کہ مجموعہٴ کلام حفیظ را در زمان حیاتش چاپ کند ، و بہ او ہدیہ نماید تا باعث اعجاب و مسرت وی گردد ولی متأسفانہ مرگ حفیظ را فرصت نداد کہ در حیات خود این کتاب را ببیند . اکنون خانم

۱- مقالہ آقای ابن انشاء ، روزنامہ نویس معروف پاکستان ، روزنامہ جنگ راولپندی ، ۱۴ ژانویہ ۱۹۷۳ م .

«صبیحہ حفیظ» کہ یکی از دختران مرحوم است و در دانشگاه کراچی دانشیار است، در صدد چاپ این مجموعه می باشد. علاوه بر خانم صبیحہ دو دختر و دو پسر دیگر هم ازوی باقی مانده است.

ناگفته نماند کہ یکی از دختران حفیظ با شوهرش در هند جزو اسیران جنگی زندانی هست و حفیظ نتوانست کہ دردم واپسین حیات، دختر و دامادش را دیدار کند.

سبک و آثار

حفیظ بیشتر بہ اردو شعرگفت و از شعرای بنام آن زبان بہ شمار می رفت. دیوان او هنوز بہ چاپ نرسیده ولی آثارش در مجلات کشور زیاد چاپ شدہ. وی بہ فارسی نیز سخن سرایی می کرد و در ساختن قطعات مادہ تاریخ مہارت کامل داشت. او دوبار بہ ایران مسافرت کرد و از آثار قدیمی این مملکت باز دید نمود. حفیظ بہ مناسبت ولادت و سعادت ولیعهد ایران قطعاتی چند نگاشت و یکی از آنها اینست:

بہ الطاف یزدان زکتم عدم چو پیدا شد آن وارث ملک جم
پی سال ہجری شدم لب گشا «ولی گرامی نژاد رضا» (۱۳۸۰ ه ق)
وی بہ عنوان عضو ہیئت فرهنگی پاکستان در سال ۱۹۵۳ میلادی بہ ایران رفت و در ضیافتی کہ بہ مناسبت باز دید این ہیئت فرهنگی از اصفہان در چہل ستون برپا گردید، ارتجالاً این رباعی را سرود:

با دیدہ شوق اصفہان را دیدم آثار قشنگ باستان را دیدم
با نصف دگر دگر مرا کاری نیست صد شکر کہ این نصف جہان را دیدم
درہان مسافرت در مقابل آرامگاہ ابدی شاعر بلند مقام ایران فردوسی
طوسی چنین گفت:

رسید قافلہ زادگان خطہ پاک ز راه مہر و وفا در دیار فردوسی
چہ لمحہ بی کہ ز لمحات پرہای حیات فرا گرفت مرا در دیار فردوسی
نہاد بر سر افلاک پایہ و طنش بس است این بہ جہان یادگار فردوسی
مزد کہ از پی افزایش بصیرت خویش کنیم سرمہ ز خاک مزار فردوسی

بہ خاکش این دوسہ بیت ارمغان بیاوردم حفیظ تا نشوم شرمسار فردوسی

حفیظ شاعری غزل گو بود . ہر چند شعر کم می گفت ولی ہر چہ می گفت از دل بر می خاست و بر دل می نشست . سبک حفیظ ہوشیار پوری بہ شیوہ استادان سخن سرای امروزی ایران است . چون مجموعہ اشعار حفیظ چاپ شدہ است و انتخاب مقدور نیست ، چند بیت کہ در دست است نقل می شود :

نمونہ اشعار

گل بہار نو از شاخسار می ریزد چنانکہ جام زد دست نگار می ریزد
دل فریب وفا خوردہ را چہ چارہ کم اگر ز وعدہ او اعتبار می ریزد
چہ اشکھا کہ بہ یاد کسی ز دیدہ من نہفتہ ریزد و ہم آشکار می ریزد
تہی پیالہ چو ما نیست در جہان ورنہ چہ بادہ ہا کہ ز ابر بہار می ریزد

غزل

سخن بگویم و زان یار دلستان گویم
کہ مہربان نتوان گفت و مہربان گویم
مر است ہر چہ بہ دل در زبان نمی گنجد
چہ گویم و ز کجا گویم و چسان گویم
حدیث دوستی ار یاد خاطر ت باشد
حکایتی کہ تو ہم دوستداری آن گویم
تو دلبرم شدی و ترک دل بگفتم من
کنون کہ جان شدہ ای نیز ترک جان گویم

غزلی دربارہ مسافرت بہ ایران

چون ستوہ از درد ہجران آمدیم ما ز پاکستان بہ ایران آمدیم
بہر تجدید روایات کہن از کراچی تا بہ تہران آمدیم
عشق ایران در دل و سودا بہ سر وہ چہ با صد ساز و سامان آمدیم
ہر یک از ایرانیان جانان ماست گوی ما در بزم جانان آمدیم
ای گل حسن تو بسیار است و ما ہی نوا و تنگ دامن آمدیم

شام غربت را نمی دانیم ما در هوای صبح خندان آمدیم
عندلیبانیم زان گلشن «حفیظ» سوی این گلشن غزلخوان آمدیم

دوبیتی ۱

سرخی افسانه حسن قدیم حرف سر آغاز کتاب حکیم
پیشرو نقش الف لام میم بسم الله الرحمن الرحیم

ادیب فیروز شاہی (۱۸۹۷-۱۹۷۳م)

شرح احوال

مولانا دین محمد ادیب در سال ۱۳۱۴ هـ شب جمعہ پانزدہم شوال (بیست و یکم مارس ۱۸۹۷ میلادی) در قریہ «فیروز شاہ» در نواحی لاڑکانہ تولد یافت. پدرش پاندهی (به معنی قاصد) از خانوادہ «چند» از اولاد «مخدوم پیروج (عبد الله) آج والا» بود. قریہ فیروز شاہ بہ سبب «دارالعلوم اسلامیہ» کہ بنا کردہ علامہ عطاء الله فیروز شاہی (متوفی ۱۳۲۵ ق) بود، بسیار شہرت داشت و علامہ مزبور در نواحی سند منبع علوم معقول و منقول و مرجع انام بود. ادیب تحصیلات مقدماتی را در دارالعلوم نامبرده بہ پایان رسانیدہ نزد مولانا حاجی الہی بخش کہ ساکن قریہ «بانہولا کہیر» از توابع تحصیل «میسر» بود، رفتہ بہ حلقہ شاگردان او درآمد.

مولانا الہی بخش از اجلہ تلامذہ مولانا شفیع محمد مسجدی بود و بہ زبان ہندی و فارسی شعر می سرود. مولانا مسجدی نیز شاعر سہ زبان ہندی و فارسی و عربی بود و باید گفت کہ مولانا الہی بخش اضافہ بر استفادہ از محضر مولانا مسجدی از مرد بزرگی دیگر ہم کہ ایرانی نژاد بود بہ نام خیر محمد و در شکارپور ساکن بود، کسب فیض کردہ بود، ازین سبب فارسی الہی بخش خیلی قوی بود و ادیب فیروز شاہی در محضر الہی بخش تحصیلات فارسی را بہ تکمیل رسانیدہ مایل بہ شعرگویی شد و در شعر نیز شاگرد وی گردید. مصاحبت و تلمذ

۱- رک: دیباچہ مظهر الآثار سید شاہ جہانگیر ہاشمی کرمانی بہکری، متوفی

۱۹۴۶، نوشتہ حفیظ، کراچی ۱۹۵۷ م.

آن شاعری عدیل، طبع ادیب را آنچنان پرورش داد که در دوران تحصیل علم هم به زبان پارسی و سندی شعر می سرود.

ادیب نزد استاد فوق الذکر از گلستان تا تحفة الاحرار جامی و انشاء ابوالفضل را خواند و بعداً زبان عربی را شروع کرد و نصاب (درس) نظامی را در شوال ۱۳۳۴ هـ به پایان رسانید و مشغول تدریس شد و در دبیرستانهای مختلف این شغل را ادامه داد و پس از آن به حیدرآباد آمد و در دبیرستان نور محمد معلم فارسی و عربی گردید. خطابت مسجد مدرسه^۱ نامبرده نیز به عهده او بود ولی بعداً به علت پیرانه سالی از تدریس وامانده به خطابت مسجد اکتفا داشت. ادیب فیروز شاهی بیست و هفتم، ماه فوریه ۱۹۷۳ م (بیست و سوم ماه محرم الحرام ۱۳۹۳ هـ ق) پس از کسالت ممتد این جهان فانی را بدرود گفت.^۲

سبک و آثار

ادیب در ابتدا به سرودن غزل پرداخت ولی استادان او و بزرگان خاندانش ویرا توصیه به ساختن قصیده و مثنوی و قطعات کردند و از اینجهت در کلیات ادیب غزل را از دیگر اصناف سخن کمتر می بینیم. نعت های ادیب از بهترین نوع اشعار او محسوب می شود. وی در ساختن قطعات تاریخ هم ید طولی دارد و در خاندان او اسامی تمام افراد بطوری است که تاریخ تولد آنان را نشان می دهد و نام خود او هم «منظور حسن» است که برابر با ۱۳۱۴ هـ ق می شود که سال ولادت اوست ولی شهرت او به نام «دین محمد» است.

سبک ادیب سبک پاکستانی است. او در دو زبان سندی و فارسی شعر می سراید و مجموعه اشعار فارسی وی به نام «کلیات ادیب» که محتوی غزلیات و قطعات و ماده های تاریخ می باشد در ۱۹۶۴ م / ۱۳۸۴ هـ ق توسط دانشگاه حیدرآباد به چاپ رسیده است. آقای غلام مصطفی قاسمی رئیس «شاه ولی الله اکادمی» حیدرآباد سند در مقدمه کلیات ادیب چنین نوشته است:

«اگرچه در دوره انحطاط ادب خاوری مانند سخنوران و سخن سنجان سابق

۱- نامه دوشیزه رشید شمس، دختر ادیب فیروز شاهی.

۲- نامه آقای رشید فرزانه پور رئیس خانه فرهنگ ایران در لاهور.

کسی نمانده ولی سید علی گوهر راشدی، خواجہ محمد سعید لواری والا، مولانا بہائی و مولانا محمد عاقل عاقلی و دیگر سخنوران اشعار فارسی را انشاء می کردند لیکن مع الاسف تاہنوز کسی از زمرہ بزرگ شعرای متاخرین این مرزو بوم نگذشتہ کہ اثر وی مانند کلیات ادیب باقی مانده کہ حاوی بر مادہ های تاریخ راجع بہ علماء و صالحا و ادبا و دانشوران سند ہم باشد و این سعادت در نصیب مولانا دین محمد ادیب فیروز شاہی بود کہ کتاب حاضر مسمی بہ کلیات ادیب انشاء فرمود لطافت الفاظ و روانی سخن این کلیات را دیدہ بی ساختہ بر زبان می آید کہ اگر مولانا ادیب «سعدی سند» گفتہ شود، مبالغہ نباشد^۱.

مولانا ادیب در فنون مختلف ادب و دین تألیفات و تراجم بسیار دارد و از آن جملہ است :

۱- اشرف العلوم منظوم ہندی : ترجمہ^۲ مثنوی مولانا روم در شش دفتر کہ چاپ شدہ است. ادیب شہیر مرحوم استاد سعید نفیسی در مجلہ^۳ ہلال شمارہ نوامبر سال ۱۹۵۶ م صفحہ ۴۷/۴۸ بہ عنوان «مولوی در پاکستان» می نویسد :

«در سراسر این کشور بزرگ در میان این ہشتاد ملیون جمعیت ہیچ کتابی بہ شہرت مثنوی مولانا نیست. در حیدرآباد سند پیر مرد خمیدہ، خوش سیما با ریش سفید و چہرہ گیرا، مولوی محمد ادیب پیروز شاہی یک دورہ ترجمہ منظوم شمس دفتر مثنوی مولانا را کہ بہ ہان بحر رمل بہ زبان ہندی منظوم کردہ است با کمال خضوع و مہربانی بہ من یادگار داد».

۲- چہرہ گشای مثنوی : ترجمہ^۴ رونمای مثنوی: این ترجمہ^۵ منظوم شرح چہل بیت دیباچہ^۶ مثنوی است و دوبار چاپ شدہ است.

۳- ترجمہ^۷ منظوم اختتام مثنوی : تتمہ^۸ دفتر ششم مثنوی تالیف مولانا الہی بخش کاندھلوی کہ بہ ارشاد منامی مولانا رومی تالیف نمودہ است.

۴- مجموعہ^۹ الاشعار فارسی : حاوی ہشت صد شعر شاعران مختلف کہ ہنوز چاپ نشدہ است.

۱- کلیات ادیب، حیدرآباد، ۱۹۶۴ م، مقدمہ.

- ۵- نور علی نور : ترجمہ سندی از خاتم الانبیا در فن سیرت. داخل درس نصاب مدارس گردید و پنج بار چاپ شدہ است.
- ۶- علم الاخلاق عرف اسلامی اخلاق : ترجمہ سندی سی فصل اخیر اربعین تالیف امام غزالی (دوبار چاپ شد).
- ۷- ادعیہ صبح و شام (سندی).
- ۸- ترجمہ سندی کشف المحجوب.
- ۹- ترجمہ سندی کلیہ بہشت.
- ۱۰- بہشتی کوثر : ترجمہ سندی از بہشتی زیور تالیف مولانا تھانوی.
- ۱۱- اصلاح الاحوال : ترجمہ سندی جزا الاعمال تالیف مولانا شاہ اشرف علی تھانوی.
- ۱۲- علاج القحط والوباء : ترجمہ سندی یک رسالہ مولانا تھانوی.
- ۱۳- منع الانام عن وضع الایدی علی الاقدام : در این رسالہ عادت مالوفہ عام اہالی سند را رد فرمودہ کہ آنان وقت ملاقات دستہا بر پای امرا و پیران طریقت می نہند.
- ۱۴- زاد الادیب : ترجمہ زاد السعید تالیف مولانا تھانوی.
- ۱۵- اسلامی زندگی : ترجمہ حیات المسلمین تالیف مولانا تھانوی.
- ۱۶- خدا شناسی : ترجمہ معرفت الہی تالیف مولانا شاہ عبدالغنی پھولپوری.
- ۱۷- معیت الہی : ترجمہ کتاب مولانا پھولپوری.
- ترجمہ سندی مکتوبات : دوہست و بیست مکتوب از دفتر اول مکتوبات امام ربانی قدس سرہ .
- نمونہ اشعار

قند پارسی

باشد زبان خوب نہ مانند پارسی در شرق و غرب هست سمر ، قند پارسی
از کثرت رواج ہمین پارسی بہ سند لاریب گشت سند سمرقند پارسی

شیرین تراست از لب لعل بتان ہند
 اردو زبان کہ ہست جدید و لذیذ ہم
 ما مستفید از ادب پارسی شدیم
 سلطان ملک معرفت آن شاہ روم علم
 دور مغول ختم شد از مدت مدید
 از بردن صدف بہ عدن زشت تر بود
 سرمایہٴ حیات سخن قند پارسی
 در تار و پود او شدہ پیوند پارسی
 از بسکہ دلپذیر شدہ پند پارسی
 در ملک شعر ہست خداوند پارسی
 تاہم بہ پاک و ہند بخوانند پارسی
 در پارس از «ادیب» گر آرند پارسی

نعت رسول

قندیل فلک پرتو انوار محمد
 ای بیخبر از رتبہٴ سرکار محمد
 لولاک پی شان نبی شاہد عادل
 ظلمت کدہٴ دہر شدہ رشک سہاوت
 ایران و خراسان و سمرقند و بخارا
 آزاد گیم باعث آزار دلم شد
 از رنگ گل و لالہ سروکار ندارد
 در وجد بیاورد بسی خستہ دلان را
 کن عرض «ادیب» ز خداوند تعالی
 جبریل امین خادم دربار محمد
 سرکار خدا آمدہ سرکار محمد
 تکوین جہان باعث اظہار محمد
 چون تافت براو مطلع انوار محمد
 بر ماہ زند خندہ ز انوار محمد
 یارب بہ کرم ساز گرفتار محمد
 آن مرغ کہ شد بلبل گلزار محمد
 در شہر مدینہ درو دیوار محمد
 توفیق عمل بخش بہ گفتار محمد

خیر مقدم

بہ ہیئت فرہنگی ایران کہ روز ۲۵ ژانویہ ۱۹۵۵ م در جلسہٴ حیدر آباد

خواندہ شد

زیران نمودہ اند قدم اندرین دیار
 گل گل شکفتہ ایم ز دیدار روی شان
 این آسمان سند نمودہ سلام شان
 ایران و سند رابطہ دارد ز دیر باز
 الفاظ پارسی است دخیل زبان سند
 مامست فیض حضرت روسی و حافظیم
 از بادہٴ قدیم بہ ما جامہا رسید
 اصحاب فضل و عزت و مردان نامدار
 از یمن فیض آمد شان دی شدہ بہار
 ہست از دو روز ابر شب و روز در نثار
 این دو دیار کرد خداوند ہمجواری
 سندی است زین سبب ہمہ شیرین و خوشگوار
 ہستیم مازیکدہٴ این دو میگسار
 از بادہٴ جدید نگشتیم قطرہ خوار

از تازه پارسی نرسیده نوا به ما
این جنس نورخیز پی طالبان کنید
نشر زبان نوبه همین ملک می سزد
جذبات عشق هست به جانم بسی «ادیب»

ما را برای لطف جدید است انتظار
با وصف وسعتش ننایید احتکار
تا بهره ور شویم ز افکار آبدار
عشر عشر هست همین یا یک از هزار

خیر مقدم

به دانشجویان ترکیه که روز ۱۶ فوریه ۱۹۵۰م در جلسه حیدر آباد
خوانده شد

قربان شوم به نام تو ای ترک من بناز
افزود قدر ما ز قدوم شریف تو
حفظ کبوتران حرم بود خدمتت
شهباز آمدی همه مرغان شکار تو
آمین بگو «ادیب» دعا می کند که باد
عالی است بس مقام تو ای ترک من بناز
جان بخش ما کلام تو ای ترک من بناز
اعزاز دین مرام تو ای ترک من بناز
از دام دور بام تو ای ترک من بناز
خندان چو صبح شام تو ای ترک من بناز

غزل

به پیش من لقا دیدن به دیگر رو نمی شاید
دویدن جز به کوی دوست دیگر کو نمی شاید
توکل کرده چون گنج قناعت را گزیدی پس
ز حرص و آزر گردیدن به هر در سو نمی شاید
جریحان سنان درد های هجر جانان را
ورای مرهم وصلش دگر دارو نمی شاید
به نقد جان خریدار هوای دوست باید شد
برای زال دنیا دادن یک مونی شاید
«ادیب» چون شوی محرم ز راز یار یکرنگی
بیان کردن سر مو هم ز راز او نمی شاید

غزل

عیش و خوشی زگردش لیل و نهار رفت
 چون دور لطن از فلک فتنه بار رفت
 باد صباگهی که به باغ جهان وزید
 بلبل ز فرط شوق سوی لاله زار رفت
 گل چون شکوفه منقبض از انفعال گشت
 چون در چمن به ناز چنان گلگذار رفت
 در درسگاه عشق شود امتحان جان
 منصور هم ز درس محبت به دار رفت
 پیغام وصل یار چو آمد سوی «ادیب»
 آن روسیه رقیب ز حسرت به نار رفت

نازش (۱۹۰۰-۱۹۷۳م)

ابوظفر سید امام علی رضوی المتخلص به نازش فرزند سید امیر علی ،
 اول ژانویه ۱۹۰۰ میلادی در لاهور چشم به جهان گشود. اصل خانواده نازش
 رضوی از مشهد مقدس است. اسلاف وی از آنجا هجرت کردند و به پنجاب آمدند
 و در شهر سیالکوت رحل اقامت افکندند. جد نازش ، سید حسن علی ، پس
 از وفات پدرش به وطن مألوف خود یعنی مشهد بر گشت و آنجا چندی زندگانی
 کرد. وقتی که محمد یعقوب خان سردار افغانستان و برادر کوچکش غازی
 محمد ایوب خان که از دست هموطنان خود رنج کشیده ، از افغانستان به
 ایران مهاجرت کرده بودند به شبه قاره رهسپار شدند ، و پدر نازش با این
 سرداران افغانی دوباره از مشهد به پنجاب آمد و در لاهور سکنی گزید.
 بعداً پدر نازش با دختر یکی از خانواده های نجیب دهلی ازدواج کرد و این
 سرزمین را همیشه برای اقامت خود و خانواده خود انتخاب نمود.

نازش در صغر سنی زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی را آموخت. پس
 از آن در زبانهای اردو ، فارسی ، پنجابی و پشتوگواهی نامه های تحصیلی از دانشگاه
 پنجاب گرفت. در سال ۱۹۲۱م نازش رضوی از طرف دولت هند به کشور های

۱- این غزل در مجله "وحید تهران" در شماره "ششم" سال دوم چاپ شده است.

عرب رفت و کار مترجمی را انجام می داد. پس از سه سال وی به وطن خود باز گشت و شغل روزنامه نویسی را انتخاب نمود و در روزنامه ها و مجله های بنام کشور مثل زمیندار، میاست، تازیانه، نیرنگ خیال، دلکش، بهارستان، ادبی دنیا و ریاست برسمت های مهم مأمور گردید و تا مقام مدیریت کل رسید.

موقعی که شبه قاره به دو مملکت جداگانه منقسم شد، نازش در دهلی بود که شهر اجداد مادری وی محسوب می شد ولی در اثر کشت و کشتار مسلمانان، مجبور شد که دهلی را ترک کند و به لاهور مراجعت نماید. وی بقیه عمر خود را همین جا گذارد تا این که روز بیست و پنجم ماه آوریل ۱۹۷۳ م مصادف با بیست و یکم ماه ربیع الاول ۱۳۹۳ هجری قمری برابر با پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ هجری خورشیدی این جهان فانی را بدرود گفت.

سبک و آثار

نازش رضوی از اوان کودکی تمایلی فوق العاده به شعر و ادب فارسی داشت و این علاقه او به زبان فارسی که در حقیقت میراث نیاکان او بود، در دوران اقامت لاهور جلوه بیشتری یافت، زیرا محیط لاهور برای شعر و ادب نیک سازگار بود و صدها انجمن ادبی و علمی و فرهنگی و دینی آن پایگاه علم و ادب و هنر که از دیر زمان مهد زبان و فرهنگ ایران بوده است، جلسات شعری و ادبی و هنری منعقد می کردند و نوجوانان را به پارسی گویی ترغیب و تشویق می نمودند. به علاوه نازش در این شهر از محضر استادان بنام آن دیار استفاده ها برد که از آنان ذکر سید وزیر الحسن عابدی و عبدالمجید سالک به نوبه خود در این کتاب آمده است.

نازش در نخستین اثر خود که به نام «گل نخستین» در سال ۱۳۷۵ ه ش در لاهور منتشر گردیده است، درباره این دو استاد این چنین می سراید:

تقدیم

سرو رعناى گلستان ادب	گوهر تابنده کان ادب
نازش دانشوران ارض جم	تاجدار ملک قرطاس و قلم
هم امین علم و عرفان هم ادیب	هم محقق هم سخن ران و خطیب
خضر راه حکمت و دانای راز	از غرور علم و دانش بی نیاز
نکته سنج و نکته دان فارسی	عالم فرزانه یعنی «عابدی»

بہر وی آوردم این مثنوی خزف گر قبول افتد زہی عز و شرف
 «در قبول آرند شاہان نیک و بد
 چون قبول آرند نبود هیچ شد»
 و اینک منظومہ دیگر کہ در آغاز کتاب «گل نخستین» آورده است

استاذی عبدالمجید سالک

من چوکوری بہ راہ شعر و سخن نہ عصا داشتم نہ راہ نما
 لیک آن دم ز خوبی قسمت رہبری همچو خضر فرخ پا
 جلوہ گر شد بہ صورت سالک از جہالش معاً شدم بینا
 عرض کردم کہ ای خجستہ فر راہ گم کردہ را برای خدا
 برمان تا بہ جادۂ مقصد کہ شود کاسیاب در دنیا
 از رہ لطف کرد تلقین آن رموز و نکات فن بخدا
 کہ شدم آشنای روح سخن چشم عرفان و آگہی شد وا
 «نازش» دہر یافتم لقبی گنگ شد از توجہ اش گویا

«سالک» عصر اوستاد من است

«مدح امتاد در نہاد من است

شایستہ است چند جملہ از مقدمہ عبدالمجید سالک کہ بہ طور تقریظ
 در کتاب «گل نخستین» نگاشته شدہ اینجا نقل کم تا ارزش کار نازش از لحاظ
 شعر و پارسی گویی روشن گردد.

«آقای نازش رضوی . . . مدتی است کہ در زبان اردو شعر می سرودہ اند
 و جراید و مجلات بہ آثار ایشان مزین بودہ است ، چون با فرهنگ و ادبیات
 فارسی علاقہ مندی زیادی دارند ، از ذوق و شوق ثقافت ایران سرشار شدہ بہ زبان
 فارسی ہم شعر گفتن آغاز نمودہ اند و در مدت قلیلی در نظر همکاران خویش پیشرفت
 زیادی نشان دادہ اند . . . اگرچہ شعر ایشان خالی از تسامحات فنی نباشد ،
 باز ہم عواطف و احساسات ایشان هیچ شائبہ ابتذال را ندارد . عشق و عرفان و
 عقیدت تام بہ رسول انام صلعم و اہل بیت کرام علیہم السلام ، تعلیم اخلاق
 عالیہ و میہن دوستی از خصائص فکر و شعر ایشان می باشد . مخفی نماند کہ
 آقای نازش طبعاً بہ پیروی اساتذہ قدیم شبہ قارہ ہند و پاک در سبک ہندی

سخن می سرایند لذا اگر چیزی در اشعار ایشان خلاف اصطلاح جدید ایران یافته شود ، نباید مورد استعجاب و ایراد قرار گیرد».

اینجا باید تذکر بدهم که سبک نازش سبک هندی (سبک اصفهانی) نیست زیرا که اشعار وی خیلی ساده و روان و رسا است و پاک از کلمات مغلق و تعقید و تراکیب پیچیده و ژولیده است. سبک نازش بیشتر سبک پاکستانی است. دوره معاصر شعر فارسی در پاکستان دوره دگرگونیهای سبک شعر فارسی در این سامان می باشد و شاعران این دوره پایه سبکی نوین را نهاده اند که ما در این کتاب آن را نام سبک پاکستانی داده ایم و سبک پاکستانی در اصل سبکی است جامع سبکهای مختلف و اساس او از خمیر دو سبک یعنی سبک اصفهانی و سبک بازگشت به وجود آمده است و ما در مقدمه این کتاب تحت عنوان «سبک شعر فارسی» بحثی مفصل در این موضوع کرده ایم (رک : به مقدمه همین کتاب).

دومین اثر شعری وی «نوای امروز» است که در سال ۱۹۶۱ م در لاهور از طرف اداره ناشرین به چاپ رسیده است و پیش گفتار این کتاب اثر نگارش حکیم محمد یوسف حسن مدیر کل مجله «نیرنگ خیال» است و دیباچه کتاب فوق الذکر را چودهری عبدالرشید تبسم مدیر «تعاون» و «انقلاب نو» لاهور و تقریظ را مولانا مرتضی احمد خان میکش درانی نوشته است که ذکر او به نوبه خود در این کتاب آمده است.

شعار نازش کوشش و مجاهدت و عسکریت و عرق ملی است.

به نام ایزد بخشایشگر

از جلوه جمال رخ پر ضیای تو
سر گشته مهر و ماه به شوق لقای تو
آزاد کرد از غم عقبی ولای تو
شد بی نیاز دیر و حرم آشنای تو
هر شهریار و فاتح عالم گرای تو
هر تاجدار سایل لطف و عطای تو

تنها نه من به عشق تو در مانده و اسیر
از عرش تا به فرش همه مبتلای تو
زاهد به خانقاهی و راهب به صومعه
مصروف هر یکی است به حمد و ثنای تو
چون مرکز نگاه و خیالم فقط تویی
از ابتداء به دیده و دل هست جای تو
نا پایدار و آنی وفائی است کائنات
مخصوص شد بقای دوام از برای تو
ماییم پر گناه و خطاکار ای کریم!
کردیم جرمها به امید عطای تو
عام است بهر مومن و کافر به هر دیار
ای دلنواز ما کرم بی بهای تو
ما بر درت خمیده سر عجز کرده ایم
هست اوج و سرفرازی ما در رضای تو
«نازش» بناز و زی به مسرت برین شرف
هست از ازل خدای محمد خدای تو

مقام احمد

دل مومن مقام احمد ستی درین خانه قیام احمد ستی
فقیر و بینوا هستم و لیکن مرا سرمایہ نام احمد ستی
خدا فرمود در قرآن پاکش کلام بحق کلام احمد ستی
کمند رحمتش کونین گیر است دو عالم زیر دام احمد ستی
عیان شد معنی معراج بر من بلند از عرش بام احمد ستی
به زیر سایه تیغ است جنت به ملت این پیام احمد ستی

زهی بخت رسا کز فضل ربی
که «نازش» هم غلام احمد ستی

نذر نظیری

جزای حسن عمل گرچه حکم شرع نبی است
 پسند رحمت عالم ادای بی طلبی است
 زهی عروج که بعد از خدا مقام نبی است
 فراز عرش به پای محمد عربی است
 ز شان سرور عالم مباش بیگانه
 که ناشناس نبی بر طریق بولہبی است
 ز بیم حشر ترسم در عاقبت کہ مرا
 کفیل و نیز شفیع محمد عربی است
 ز راه شکوہ نگویم بہ حضرت یزدان
 حضور تو نرسیدن فقط ز بی سببی است
 بدہ زبادہ دیدار جرعه بی ساقی !
 کہ رند محفل تو مبتلای تشنہ لبی است
 تو کار پاز سر انجام دہ بہ عجز مگر
 قدم بہ وادی الفت منہ کہ بی ادبی است
 خربن مباش و بیاموز رمز عشق از من
 کہ طور من عجمی و طریق من عربی است
 ز شامیان بن عبد العزیز حیرانم
 ز کوفیان حرسرباز این چہ بوالعجبی است
 غزل بہ رنگ نظیری نوشتہ ام «نازش»
 «اگرچہ عرض هنر پیش یار بی ادبی است»

تضمین

بر بیت لسان الغیب حضرت حافظ شیراز رحمۃ اللہ علیہ
 معاشران ، بہ جهان نعرہٴ سروش این است
 درین خرابہ فقط کار اہل ہوش این است
 نصیحت یکی رند پیالہ نوش این است

«نخست موعظهٔ پیر می فروش این است»
 «که از معاشر ناجنس احتراز کنید»

دیگر

سرکش مشو چو ملت ابلیس رو سیاه مردود ورنه می شوی با شیوهٔ گناه
 لطفش بجوی و حاصل کشت عمل معخواه «زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه
 «رند از ره نیاز به دارالسلام رفت»

دیگر

هوشیار از دام تزویر شیاطین هوشیار
 همچو گل بر شاخساری دور باش از نیش خار
 کار سفله پروری با تو نباشد سازگار
 «نیک نامی خواهی ای دل بابدان صحبت مدار
 «خود پسندی جان من برهان نادانی بود»

فیضان فیضی

درد و غمت مرشست من عشق تو سر نوشت من
 بر تو عیان چو آینه این همه خوب و زشت من
 زاهد تنگ دل شنو، مقصد این و آن یکی است
 معبد خاص و عام شد کعبهٔ تو کنشت من
 دیدهٔ خون چکان مریز قطرهٔ اشک لاله گون
 لاله دگر نمی شود جلوه نماز کشت من
 من نیم آن که همچو شیخ بهر بهشت دم زخم
 نعره همین سزد مرا ارض وطن بهشت من
 عاشق ملت و وطن کشتهٔ جور و صد محن
 هست ز ابتدا همین سرخی سر نوشت من
 بین که ز دست برد توای فلک ستم شعار
 بر سر تربتم نماند حیف نشان خشت من

خطاب به جوانان ملت غیور

جوان شیر دل بر خیز و روی خود به میدان کن
 سمند عزم را ای ذی حمیت گرم جولان کن
 به یاد موسم گل پاره پاره جیب و دامن کن
 به وحشت همچو مجنون در جهان کار نمایان کن
 شود جان عزیزت هم نثار ملت بیضا
 متاع زیست چون پروانه بر این شمع قربان کن
 جهان زندگی بی مهر و الفت تیره و تار است
 چراغ مهر و الفت در حریم جان فروزان کن
 به دنیای دنی بگذر ز عیش و عشرت فانی
 ولی هر لحظه درد قوم را در دل فروزان کن
 چو خواهی دولت وجدان و مستی در جهان «نازش»
 به پیر میکده تجدید رسم عهد و پیمان کن

نذر غالب

نعره های شعله سامان می زخم	آتش از نی در نیستان می زخم
نغمه قم تا ازو پیدا شود	زخمه بر تار رگ جان می زخم
آدمیت را همین فرض است و بس	حرف حریت به انسان می زخم
من نمی ترسم ز امواج بلا	خنده بر گرداب طوفان می زخم
تا نگرده مات در میدان جهد	گوی گیتی را به چوگان می زخم
گردن پندار و کبر و عجب را	بر سر شمشیر عربان می زخم
عین هنگام بهاران در جنون	رف با دست و گریبان می زخم
تا شوم ز اهل بدخشان سرخرو	بهر لعلی تیشه در کان می زخم
چو شدم گرد ره آن شه سوار	پشت پا بر تخت خاقان می زخم
آگی دارم ز حق بندگان	آشکارا دم ز عرفان می زخم

«نازش» اندر کار زار کفر و دین
 نعره یاشاه مردان می زخم

در توصیف انبه

انبه سرتاج میوه های جهان
 خوش نما خوب رو نکو صورت
 کوزه سر به مهر از کوثر
 رنگ و هم ذائقه حسن دارد
 شجرش بر زمین فلک آسا
 هست از نخلهای هشت بهشت
 صوفی و رند و زاهد مرتاض
 از گدا تا به شاه گردون فر
 خضر فرمود برملا با من
 انبه خور انبیبی خجسته صفات
 پیر دانای علم و فضل مآب
 انبه الحق برین شرف نازد
 من نه گویم مزید تعریفش
 انبه شیدای انبه شام و سحر
 به لب شکرین چه خوب سخن
 که در انبه است راز طول حیات
 انبه را گفت کیمیای شباب
 پیر را قاش او جوان سازد
 من نه گویم مزید تعریفش
 انبه محبوب اوستاد من است
 انبه مرغوب اوستاد من است

غزلیات

به گلستان جهان همدمی نمی بینم
 فدای نکبت من بوی زلف حور بهشت
 حریف اوج ثریا است رفعت فکرم
 ز خاک ما بدمد آفتاب صبح ازل
 من احتیاج صبوحی ندارم ای ساقی
 به ملک حسن پذیرانشد ولی ای دوست
 گدای کوی تو هستم به چشم لطف نگر
 ز جور آن بت بی دین دلم هراسان است
 از آفتاب مجو این حقیقت از من پرس
 ز حال خویش ندانم دگر خبر این «نازش»
 که از بهار ازل من گل نخستینم
 نثار روضه رضوان به برگ رنگینم
 فراز شاخه طوبی است جای شاهینم
 به وقت نزع اگر جلوه رخت بینم
 هنوز هست سرور شراب دوشینم
 رواج یافت در اقلیم عشق آیینم
 فتاده ام به درت چون غلام دیرینم
 که رخنه کرد به تیر نگاه در دینم
 که ماه شد متجلی ز شمع بالینم
 که بی نوا و غریب الدیار و مسکینم

دیگر

کسی نبود دل غم نصیب را حافظ
 ولیک درد تو در هجر شد مرا حافظ
 به من مرنج و ملامت مکن که وقت وداع
 ز راه رشک نگفتم ترا خدا حافظ
 شهید عشق ز بیم قضا نمی ترسد
 شنیده ام که خود آن را شود قضا حافظ
 معاً چو خضر سیر چشمه بقا برسم
 مرا شود اگر آن لعل جانفزا حافظ
 به درد عشق تو شادم دوا نمی خواهم
 که گر دوا نرسد می شود دعا حافظ
 پس از فنا نشوم تا غذای زاغ و زغن
 برای نعش من زار شد هما حافظ
 کشیم باده گلگون به یاد شاخ نبات
 اگر به خلد ملاق شویم با «حافظ»

جگر

بالآخر در حضور عشق راهی کرده ام پیدا
 عفاک الله طرفه داد خواهی کرده ام پیدا
 زهی بخت رسا گشتم مرید پیر میخانه
 به مستان در جوانی رسم و راهی کرده ام پیدا
 تعالی الله شاه عشق بر جانم مسلط شد
 برای کشور دل پادشاهی کرده ام پیدا
 جهان ماسوا را همچوخنس در یک نفس سوزد
 درون سینه آن پر سوز آهی کرده ام پیدا
 خوشا قسمت لحد از داغهای دل منور شد
 درین ظلمت مرا صد مهر و ماهی کرده ام پیدا

تجلی های پیهم را حریف جاودان باشد
تماشای رخت را آن نگاهی کرده ام پیدا
به فیض مبدأ فیاض «نازش» در سخن رانی
بحمد الله کامل دستگاہی کرده ام پیدا

تأثیر عبدالحفیظ (۱۹۰۰-۱۹۷۳م)

شرح احوال

عبدالحفیظ متخلص به تأثیر در سال ۱۹۰۰م در مجله «نیلال محل» شهر
جالندهر دیده به دنیا کشود. سلسله نسب وی به دودمان معروف لودیان
می رسد که از سال ۸۵۲ هـ ق تا سال ۹۳۲ هـ ق بر هند حکمرانی کرده اند و
مروج بزرگ زبان فارسی در شبه قاره به شمار می آیند. شاخه بی از این خانواده در
دهکده «دهوگری» در شهرستان جالندهر سکنی گزید و عبدالحفیظ تأثیر از
همان شاخه است. او کسب علم را از دوره مقدماتی تا دوره دانشگاهی
در زادگه خود به پایان رسانید و به اخذ گواهینامه منشی فاضل از دانشگاه پنجاب
نایل گردید و پس از آن وی به تدریس زبان و ادبیات فارسی مشغول شد و
پس از تشکیل پاکستان با همه مسلمانان جالندهر به پاکستان مراجعت کرد
و در راولپندی رحل اقامت افکند و در دبیرستانهای مختلف شهر راولپندی به
تدریس زبان فارسی پرداخت و پس از خدمات بسیار به پیشرفت زبان و ادبیات
فارسی باز نشسته شد و تاریخ پنجم ماه مه ۱۹۷۳م پس از کسالت ممتد از
دار فانی به عالم باقی شتافت. پسر ارشد او که وحید مسعود خان نام دارد
در شهر داری راولپندی بازرس بهداشت است. پسر دیگر ذوالفقار احمد خان
در اداره حسابداری ارتش است و دو پسر دیگر محمد ارشد و احمد سعید صاحب
یک قهوه خانه هستند.

از دوستان وی دکتر وحید قریشی رئیس قسمت اردوی دانشکده خاور
شناسی لاهور و سید فیض الحسن فیضی پاریسی گوی معروف پاکستان و سید عطا حسین
کلیم شاعر زبان اردو را می توان نام برد.

۱- مصاحبه نگارنده با شاعر در راولپندی.

تأثیر به زبان فارسی و اردو شعر سروده است. بیشتر آثار منظوم وی به زبان فارسی است و تعداد ابیات فارسی وی بالغ بر سه هزار می باشد. سبک شعر فارسی وی سبک بازگشت است و زبان شعر وی ساده و سلیس و روان است. بدله گویی و ظرافت که خاصه طبع تأثیر است، در اشعار او نمودار است. او یادگاری است از مکتب شعر فارسی جالندهر که صد ها پارسی گو را در آغوش خود پرورش داده است. او باوصف سالخورده گی روحی جوان داشت و از مطایبه و لطیفه گویی دست نکشیده بود و با سخنان نغز و دلنشین خود توجه هم نشینان را جلب می نمود. حرارت و شور از سخنان و آثار او پدیدار است.

نمونه اشعار

ای هم نفس بیا و بین دور جام ما	این طور چرخ کهنه بگردد به کام ما
چون صبح نور چشمه نورست جام ما	آن کس که می نخورد ندانده مقام ما
ظلمت نماند در همه عالم ز جلوه اش	روشن تر از هزار سحر هست شام ما
روز ازل به کلک قضا کاتب ازل	بنوشست در کتاب محبت دوام ما
ما وجه احترام می و میکده شدیم	هر باده خوار جام بگیرد به نام ما
«تائیر» می رویم به راهی که می رویم	محکم گرفته است سواره زمام ما

کس نمی داند چه طرز زندگی داریم ما
 در دل هراشک سوز عاشقی داریم ما
 پیر میخانه حدیث جام و می گفتن چه سود
 یک نگاه مست ساقی را خریداریم ما
 بی نیاز هر دو عالم کرد ما را حسن دوست
 در سزاج عاشقی شأن شهری داریم ما
 باز پیشش ما نمایی جلوه تیغ نظر
 باز از چشم تو چشم دوستی داریم ما
 جور او هم می دهد ما را پیام لطف او
 هر عتابش را به هر قیمت خریداریم ما

هر نفس بهتر شد از عمری ز فیض جلوه اش
 صد هزارن زندگی در زندگی داریم ما
 غنچه های حسرت آوردیم از گلزار حسن
 تا نگوید کس که دامن را تپی داریم ما
 پس عجب گویی که کس سودی نمی دارد ز می
 تو نمی داری اگر ای شیخ می داریم ما
 کاش از دیر و حرم ناید صدای فتنه زا
 آرزوی زندگی در زندگی داریم ما
 عیب ما کم گو که ما تائیر از خود رفته ایم
 یک جهان آگهی در بیخودی داریم ما

هوای وصل تو در لذت آه و فغان گم شد
 متاع کاروانی در غبار کاروان گم شد
 عنادل بسته لب گلهها به زانو سر چه حال است این
 که از یک رفتن تو رنگ و بوی گلستان گم شد
 یکی سوزد یکی سازد یکی افتد یکی تازد
 درین راه غم و شادی هزاران داستان گم شد
 به شوق سجده ها تائیر اگر نازم بجا نازم
 چنین کردم جبین سایی که سنگ آستان گم شد

چون نمی دارم بجز تو رازدان دیگری
 باز چون سرختم کنم بر آستان دیگری
 حال دل ظاهر نمود آن اشک کز چشم برینخت
 راز پنهانم عیان شد از زبان دیگری
 ساختم با این جهان و این جهان با من نساخت
 کاش من می زیستم اندر زمان دیگری
 قیس را با من چه نسبت در جهان سوز و ساز
 این جوان دیگری آن ناتوان دیگری

یا فلک را هم عطا فرما دل درد آشنا
یا بنا کن بهر مشتاقان جهان دیگری
قصه غم دوست را تاثیر می آرد به غم
داستان خود بگو در داستان دیگری

تمنا عمادی (۱۸۸۸-۱۹۷۲م)

شرح احوال

تمنا عمادی پسر مولانا نذیر الحق فائز عمادی پهلواروی روز چهارم شوال ۱۳۰۵ هجری قمری (۱۴ ژوئن ۱۸۸۸م) در قصبه «پهلواروی شریف» در ناحیه پتنه که مرکز ایالت بهار است چشم به دنیا گشود. علوم متداوله را در محضر پدر دانشمند خود فراگرفت. ذوق شعرگویی را نیز از نیاکانش به ارث برده است. پدرش به زبان فارسی شعر می گفت. علم طب و ادبیات عرب را نزد خال خود مولانا حکیم علی نعمت و مولانا عبدالحمید صادقپوری بیاموخت و از فیض صحبت ایشان به زبان عربی هم سرودن شعر را آغاز کرد. چون صحبت مولانا حکیم عبدالحمید متخلص به پریشان را درک نمود، به زبان اردو شعر گفت. در آن زمان در زادگاهش مجالس شعر خوانی (مشاعره) ماهیانه مرتباً منعقد می شد و تمنا عمادی در آن جلسات ادبی همواره شرکت داشت و غزلها می سرود و می خواند و مورد تشویق و تجلیل صاحبان علم و ادب قرار می گرفت.

تمنا در شعر اردو شاگرد مولانا عبدالاحد شمشاد فرنگی محلی است و در شعر فارسی و عربی تلمیذ علامه شبلی نعمانی است. تصحیح اشعارش بیشتر به وسیله مکاتبت انجام می شد.

پس از پایان دوره تحصیلی تمنا عمادی به کار تدریس فارسی و عربی پرداخت. در سال ۱۳۳۰ ه در مدرسه محمدیه حنفیه پتنه معلم تفسیر و ادب شد و تا سال ۱۳۴۴ ه انجام وظیفه نمود و سپس در دانشکده ملی پتنه استاد فارسی و عربی و اردو شد و تا سال ۱۳۴۸ ه به این شغل ادامه می داد.

- ۱- وقتی که این کتاب زیر چاپ بود، خبری از او که رسید که تمنا عمادی در ماه نوامبر ۱۹۷۲م از این جهان فانی در گذشت.
- ۲- مکتوب وائق خیرآبادی شاگرد تمنا عمادی به نگارنده.

غیر از زبان و ادبیات و طب در علوم دینی نیز مهارتی به سزا دارد و در درس حدیث و تفسیر و فقه معروفیتی تمام دارد. صدها شاگرد دارد که هنوز هم با وصف پیری و سالخوردگی از محضر وی استفاده می کنند. هر چند که پیر است ولی همتش جوان است و در این ایام بازنشستگی هم پیوسته خود را در خدمات علمی و ادبی مشغول می دارد. بنا به توصیه سید عبدالعزیز، مدارالمهام امور مذهبی حیدر آباد دکن که از شاگردان وی بود، دولت حیدر آباد وظیفه ماهیانه بر او مقرر داشت در صورتی که خود او تقاضای درین مورد نکرده بود و تا سقوط حیدر آباد مرتباً این مبلغ برایش فرستاده می شد.

سبک و آثار

سبک تمنا عادی سبک پاکستانی است. تعبیرات و ترکیهات و تشبیهات نادر را به کار می برد و اندیشه های تابناک و عمیق خود را در لباس عبارات شیرین و دلپذیر بیان می نماید. قریحه ادبی و طبع شعر را از پدر و جدش به ارث دارد. او در یافتن مضامین دلپذیر و آراستن آنها زبردستی خاصی دارد و ملاحظت اشعارش نیکوترین شاهد توانایی طبع و نکته منجی اوست. آثار منشور و منظوم وی در مجلات معروف کشور منتشر شده است.

نمونه اشعار

انتخاب از قصیده پی که به موقع قدوم میمنت لزوم شاهنشاه ایران به پاکستان سروده شد.

رایت ملت چو مسلم لیگ در دنیا کشید
پایه فرش زمین را از فلک بالا کشید
است آن صاحب خلق عظیم است این که او
بر سر دار مروت دشمنانش را کشید
لیک صد افسوس بر اخلاف آن اسلاف خیر
بعد قری قرن زنگ بر آئینه اینها کشید
خاصه در هندوستان رو در تنزل داشتند
از رگ احساس شان خوفا کسی گویا کشید

ناگهان بر تافت خورشید «نرید ان نمین»
 لطف حق بگرفت دست شان زگل بالا کشید
 قانندی هم داد ایشان را ز لطف خاص خود
 خود میان همتش از عروه الوثقی کشید
 مهر عزمش تافت تا بر ظلمت آباد امید
 جلوه صد روز روشن ز آن شب یلدا کشید
 زال دنیا هم رسید اما فریب او نخورد
 قائد ما تنگ در بر شاهد دین را کشید
 گرنه شد حاصل به قدر حصه و حق ملک و مال
 قائد ما زیر دامن قناعت پا کشید

 خسرو ایران شه کیوان چشم انجمن خدم
 آنکه رعب رایش خون از رگ اعدا کشید
 گلشن ایران چنان آراست از تدبیر خود
 سرمه حیرت به چشم نرگس شهلا کشید

مطلع قصیده بی در حمد

سبب راه طلب ، توبی طلب ده تجو در من سبب توبی سبب ده

مطلع و مقطع قصیده بی در نعت

یا رسول الله جان بی قرار آورده ایم درد دل با گریه بی اختیار آورده ایم
 ما تمنائیم و تو جان تمنا های خلق زان برای نذر جان مستعار آورده ایم

مطلع و مقطع قصیده بی در منقبت

برتر از عرش است جایب ای علی مرتضی
 قدسیان بوسند پایت ای علی مرتضی
 بنده زارت تمنا بر درت ایستاده است
 گوشه چشم عنایت ای علی مرتضی

غزلیات

ایکه از پرتو حسن تو بہار دل ما مردم چشم تو مصروف بہ کار دل ما
 پارہ در پارہ و ہر پارہ او صد پارہ آید از عقد انامل چہ شمار دل ما
 دام زلف است و سنان نگہ و تیر مژہ اللہ اللہ سر و سامان شکار دل ما
 گہ در یاد رخ و گاہ بہ اندیشہ زلف وہ چہ خوش می گذرد لیل و نہار دل ما
 چارہ کار دل و جان چہ تمنا سازیم دشمن جانی ما کشت چو یار دل ما

بر دو نوع است کشش خامہ بہزاد یکی است
 درچمن خار و گل ای مرغ چمن زاد یکی است
 تیرہا خوردہ ام و در دل ناشاد یکی است
 جلوہ ہا دیدہ ام از چشم و مرا یاد یکی است
 صنم تفرقہ در دیر و حرم بنہادند
 ہست دیوار دو تا خانہ بنیاد یکی است
 بعد ہر خندہ بود گریہ و بالعکس مرنج
 در اثر شادی و غم ای دل ناشاد یکی است
 گل ز شاخی بہ سبب آمد و بلبل بہ قفس
 مختلف حادثہ بناید و افتاد یکی است
 در چمن کیست کہ از دام بلا وارستہ است
 صد ہزار است چو من بلبل و صیاد یکی است
 بر حذر باش تمنا ز فلان ابن فلان
 ننگ از خویشتن و فخر بر اجداد یکی است

تشنہ وصل تو ز آب حیوان سیر نشد طالب کوی تو از سیر جہان سیر نشد
 خلد بگذاشتہ ام بی تو ، چمن را چہ کم کی ازین سیر شود دل چو از آن سیر نشد
 ہوس از دل چہ برد رند ترا جرعہ می کاین تنک حوصلہ از رطل گران سیر نشد
 ذوق پا کوبیش آخر سوی صحرا بکشید خوگر وحشت عشق از خفقان سیر نشد
 مرگ بعد از صدوسی سال ہم اورا تلخ است بو الہوس ہیچ کہ از سیر جہان سیر نشد

کاسه چشم حریصان نشود پر هرگز شکم ار سیر شده کام و زبان سیر نشد
چه «تمنا» طمع از الفت دنیا داری طبع این قحبه زصد پیرو جوان سیر نشد

جلال شان علمش عرض حالی بر نمی تابد
که دفع دخل جود او سثوالی بر نمی تابد
دعا هایم نباشد غیر عرض بندگی ورنه
تقاضا را جناب او بحالی بر نمی تابد
برد نا دیده از ذوق تاشا دیده ور حظها
پر پروانه را شمع جهانی بر نمی تابد
شب امید هر امید واری روشن است از وی
چراغ لطف عامش اشتعالی بر نمی تابد
جراحتهای تیر امتحانش راست راحتها
خوشا زخمی که نیش اندمالی بر نمی تابد
برون از فهم و ادراک است اللهم سبحانک
«تمنا» شان بیچونش خیالی بر نمی تابد

برگ

شرح احوال ۱

حافظ عبد الرشید خان پیشاوری فرزند مرحوم میان مسجدی و متولد سال
۱۸۹۳ م است. در شعر برگ تخصص می کند. او تحصیلات ابتدایی را در دبیرستان
پیشاور و دوره متوسطه و عالی را در دانشکده های ادوارد و اسلامیة پیشاور
به پایان رسانیده درجه لیسانس راجز و نخستین گروه دانشجویان لیسانسیه دانشکده
اسلامیه در سال ۱۹۱۴ م دریافت نمود.

برگ در سال ۱۹۲۱ م به خدمت اداره پلیس در آمد و بر اثر حسن خدمت
و جدیت در انجام وظایف از مقام اولیه خود که بازرسی بود، مدارج کمال
پیموده به رتبه افسر ارشد رسید و در سال ۱۹۴۸ م متقاعد شد.

۱- مصاحبه نگارنده با شاعر در پیشاور.

برگ در ایام تحصیلی در فعالیت‌های «فوق برنامه» دانشکده» نیز شرکت کرده و موفقیت‌هایی به دست آورده بود و از این روی در بازیهای کریکیت، فوتبال و تینس قهرمان طراز اول بود.

خانواده برگ از راه تجارت اکتساب معاش می‌کردند، نیاکان وی دو قرن پیش، از کشمیر مهاجرت کردند و به پیشاور آمدند و سکنی گزیدند. چون کشمیر و پیشاور هر دو از مراکز مهم زبان و ادبیات فارسی بود، رواج تحصیل زبان و ادبیات فارسی بیش از علوم دیگر در خانواده برگ معمول و مرسوم بود. بنا بر این برگ از کودکی متایل به زبان فارسی بود و پس از پایان دوره دانشکده و استخدام در اداره پلیس، مطالعه در ادبیات فارسی را ادامه داد تا این که در سال ۱۹۲۵ م از دانشگاه پنجاب به اخذ درجه منشی فاضل (فوق لیسانس فارسی) نایل گردید.

سبک و آثار:

برگ در شعر اردو شاگرد احسن مارهروی است ولی در فارسی گوی زانوی تلمذ پیش هیچ کس نروده است تعداد اشعار اردوی او سه هزار و اشعار فارسی بالغ بر یک هزار می باشد این شاعر چنان که از اشعارش پیدا است ترکیبات و تشبیهات بدیع و ظریف به کار برده است ولی در سبک غزلسرای بیشتر به سبک هندی متایل است و معانی لطیف را در خلال جملات و کلمات پیچیده بیان می نماید، چنان که می گوید:

همیشه خواسته پر حسرت و تپه دامن کسی که برد را غیار سایل افتاده است
وی در سرودن منظومه های ملی و وطنی و اجتماعی تواناست و درین نوع سخن زبان اشعار وی ساده و ملیس و روان است. دیوان اشعار او هنوز به چاپ نرسیده است، اینک قسمتی از اشعار او که در دسترس نگارنده بوده است، نقل می شود.

نمونه اشعار

غزل به استقبال نظیری نیشاپوری

به کوی عشق مرا بار در گل افتاده است
بخیر جذب درونم که مشکل افتاده است

مشوالم و شکوهی عزم و همت ننگ است
 گهی به خلق نگویم که مشکل افتاده است
 به سوز سازم و با درد دل بغل گیرم
 حیات تا به گویم حایل افتاده است
 همیشه خواسته پر حسرت و تپی دامن
 کسی که بر در اغیار مایل افتاده است
 غلام همت آن مفلس تپی دستم
 که بر ستام در خویش سایل افتاده است
 خود آشنایم و خود دارم و خدا دارم
 چه غم که سیل حوادث مقابل افتاده است
 وقار مرد ز سنگینی است فی زخروش
 بجزور بین همه بر پای ساحل افتاده است
 شکسته پای او سد راه نتوان شد
 که چشم «برگ» فتاده به منزل افتاده است

کشمکش حیات

ره حیات زخم جان در آستین دارم
 هزار دزد به هر گام در کمین دارم
 درین جهان عمل نوش مضمهر نیش است
 به زهر سازم و امید انگبین دارم
 بود که دست من افتد به طاق کنگره عرش
 درین کشاکش هستی که در زمین دارم
 بعید نیست که منزل قریب تر گردد
 که عقل دور تر و عشق هم قرین دارم
 مرا حقیر بدان ز آن که عجز خوی من است
 ز داغ سجده جهان را ته نگین دارم
 زخم چه طعنه به کافر که دین به دنیا داد
 مرا بین که نه آن دارم و نه این دارم

چگونه گوهر مقصد به دامن آرم «برگ»
مدام دست تکاهل در آستین دارم

گامهای عقیدت به حضور اعلیحضرت شاهنشاه ایران وقت ورود معظم له در پشاور

خوش آمدی شهنشاه ایران خوش آمدی
ای نو بهار گلشن ایقان خوش آمدی
هر غنچه دلی ز مسرت شگفته شد
آورده ای پیام محبت ز مؤمنان
مضمربه الفت من و تو امن عالم است
چون گل ز جلوۀ تو دل «برگ» هم شگفت

ای پاک رو به خطه پاکان خوش آمدی
ای بلبل حدیقه ایقان خوش آمدی
در باغ ما چو ابر بهاران خوش آمدی
ای ترچیان خطه ایران خوش آمدی
ای خیرخواه عالم انسان خوش آمدی
گوید از این به خاطر شادان خوش آمدی

خطاب به جوانان پاکستان

بتاز توسن تازی و ترک تازی کن
به جنگ بت شکنی عزم غزنوی بنا
برای بازی مردان نه گوی و چوگان است
دل تو منبع تاب و توان و عقل و خرد
سخن رساز فرنگی مزن که بی سوز است
قبول حق نبود سجده ریاکاری
تو پاک مردی و هستی زملک پاکستان
شنوز «برگ» شکر ریز نکته ای شیرین

به کارزار جهان کار مرد غازی کن
به کار مهرو خلوص و وفا ایازی کن
همیشه با سر و باجان خویش بازی کن
به قلب خویش بپرد از و کار سازی کن
بخیز و نغمه آهنگ را حجازی کن
نخست جامه کردار را نمازی کن
همیشه پاس وطن دار و پاکبازی کن
به خلق شیرو شکر باش و دلنوازی کن

منیر

شرح احوال

محمد اکبر منیر فرزند حکیم محمد حسین روز بیست و یکم رمضان المبارک
۱۳۱۲ هجری ۱ قمری نوزدهم ماه مارس ۱۸۹۵ م در مراد پور از توابع

۱- ماه نو (دیوان فارسی منیر)، چاپخانه معارف، اعظم گر، چاپ اول، سال
۱۹۲۸ م، تبصره های مجله معارف اعظم گر و روزنامه زمیندار لاهور و مکاتیب ادیبان به
نام منیر، مکتوب منیر به نام نگارنده.

سیالکوت به دنیا آمد. جد بزرگ منیر، شمس الدین که از قبیله «راجپوت» بوده و مشرف به اسلام شده بود، در زمان جلال الدین اکبر پادشاه هندوستان از دهلی به سیالکوت آمد. همه نیاکان منیر عالم و فاضل و طبیب و شاعر بوده اند و به خدمت دین اسلام در آن دیار معروفند. پدرش حکیم محمد حسین مردی دانشمند و طبیبی حاذق و استاد در زبان عربی و فارسی بود و بسیاری از دیوان های شاعران فارسی زبان را ازبر داشت و به زبان فارسی ماهر فراوان می ورزید و منیر کلیه این کمالات عالییه و فاضله را از وی به ارث برده است که در اشعار و سخنان منیر آثار آن ملکات به خوبی مشهود است.

منیر تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود و در سیالکوت به پایان رسانید و برای تحصیلات عالییه به لاهور آمد و به سال ۱۹۱۶ میلادی درجه فوق لیسانس را از دانشگاه پنجاب به دست آورد. وی در دارالارشاد کلکته نیز برای شش ماه از درس مولانا ابوالکلام آزاد استفاده کرد.

پس از اتمام تعلیم، منیر برای مسافرت به کشور های اسلامی رهسپار شد و این مسافرت پنج سال طول کشید جایی معلم شد و جایی متعلم، دو سال در شیراز، یک سال در بحرین، یک ماه در اصفهان، یک سال در تهران، و یک سال در بغداد اقامت گزید تا در ماه اوت ۱۹۲۴ میلادی به مین عزیز برگشت و در دانشکده های دولتی مشغول تدریس شد و این وظیفه را از ماه ژانویه ۱۹۲۵م تا ماه مارس ۱۹۵۱ میلادی بخوبی انجام داد و بعداً بازنشسته شد ولی طالبان علم و دانش باز او را وادار به کار تدریس کردند و او مجدداً در دانشکده زمیندار گجرات به کار معلمی پرداخت و تا سال ۱۹۵۴ میلادی این شغل را ادامه داد.

از استادان برجسته منیر ابوالکلام آزاد، علامه محمد اقبال و استاد مولانا سید میر حسن را می توان نام برد. زیرا که این سه شخصیت برگزیده در تعلیم و تربیت وی تأثیری به سزا داشته اند. او خطابت را از مولانا آزاد و شاعری را از علامه اقبال و فارسی را از مولانا سید میر حسن آموخت. نامه های اقبال به نام منیر در کتاب «اقبالنامه» جلد دوم به چاپ رسیده است.

در دوران اقامتش در ایران ، وی با جناب آقای علی اصغر حکمت و شاد روانان ملک الشعراء بهار و یوسف اعتصامی و رشید یاسمی و میرزا عباس اقبال آشتیانی و استاد سعید نفیسی معاشرت داشت.

سبک و آثار

برای فهمیدن زمینه شعر منیر ، غیر از وراثت و تعلیم و تربیت او ، اوضاع زمان و احوال تاریخ شبه قاره پاکستان و هند را هم باید در نظر داشت . در عنفوان شباب منیر ، جنگ جهانی دوم (۱۹۱۴م) آغاز گردید و طبع وقاد و حساس شاعر از پذیرفتن اثرات آن جنگ بزرگ چاره بی نداشت . به علاوه مسافرت‌های ایران و عراق و کشمیر هم در شعر وی تأثیر به سزایی گذاشته است و چکامه بی درباره غازی مصطفی کمال و همچنین منظومه «رو به تهران» و قطعات شعری دیگر که در آن تخیلات آزادی خواهی و مذهبی و بیان روان منظره های زیبا و طبیعی دیده می شود ، از این قبیل تأثرات حکایت می کند . اشعار وی چون نغمه موسیقی گوش نواز است . در واقع منیر یکی از آن شاعران سرشناس و روشنفکر پاکستان می باشد که لزوم انقلاب ادبی را در «فارسی پاکستانی» حس کرد و زحمت مسافرت‌های طولانی را متحمل شد و سالها در مراکز شعری و علمی ایران اقامت نمود و در فارسی فصیح و روان امروزی تسلط کامل به دست آورد و به پاکستان باز گشت و برای هموطنان و فارسی دوستان آن سامان ارمغانی پرارزش از زبان فارسی دری و شعرهای لطیف بیاورد که در آب و تاب به اشعار ستارگان آسمان ادب خود ایران پہلو می زند .

سبک شعر منیر کاملاً سبک پاکستانی است . او در شعر از حافظ و اقبال الہام می گیرد . گذشته از شاعری منیر یکی از نویسندگان بزرگ معاصر پاکستان هم می باشد و مقالات متعدد او در مجلات معروف پاکستان و ایران نشر شده است . مجموعه کلام فارسی محمد اکبر منیر به عنوان (ماه نو) به سال ۱۹۲۸ میلادی از چاپخانه معارف «اعظم گر» زیر نظر مولانا سلیمان ندوی مدیر مجله «معارف» انتشار یافته است . او دیباچه دیوان فارسی خود را چنین آغاز می نماید : «از ایام کودکی به شعر گفتن مایل بودم . از وقتی

که برای نخستین بار دیوان خواجه حافظ شیرازی را خواندم همواره آرزو داشتم که روزی به همان سبک لطیف و پاکیزه سخن بسرایم و اگر دست بدهد به شیراز جنت طراز رفته همان هوای شاعرانه را تنفس کنم که آن شاعر بزرگوار تنفس می نمود و همان آب گوارا از چشمه های شیرین بخورم که آن سخن سرای نامدار می خورد. شکر ایزد بزرگ و بی همتا که موفقیتی حاصل شده عازم ایران شده رحل اقامت در شیراز افکندم و دو سال با نیکوان آن خاک پاک بسربرده به اصفهان و از آنجا به طهران رفتم» پس از دیباچه کتاب مقاله ای به عنوان «شاعر و آفتاب بهار» نیز ضمیمه دیوان کرده است و چنین می نویسد :

«درینجا می خواهیم متذکر شوم که مقاله که به عنوان «شاعر و آفتاب بهار» همراه اشعار انتشار می یابد یادگاری از یک صحبت دیرینه علمی می باشد که در طهران داشتیم . در منزل شاعر جوان طهران آقای ریحان مدیر مجله «گل زرد» و آقایان ملک الشعراء بهار و رشید یاسمی هم شرکت داشتند و صحبت بنده را که از شعر و شعرا بود موافقت نمودند و حالا نقطه نظر خود را در خصوص شعر و شعرا مرتب نموده به صورت این مقاله نشر می دهم» .

منیر در سال ۱۹۴۲ میلادی و جیزه پی به نام «نقش حق» نوشت که دارای مضامین عشق و ایمان است به علاوه چند منظومه به زبان اردو مثل «لاله صحرا» و «جبریل و ابلیس» و غیره که در جلسات سالیانه انجمن حمایت اسلام لاهور قرائت نموده بود ، در جزوه ای منتشر شده است. این شاعر و نویسنده سالخورده پاکستان اکنون هم که در ایام بازنشستگی است از خدمات علمی و ادبی دست نکشیده است و مشغول تألیف و ترتیب کتابهای مختلف و مجموعه های شعری خود است که نام بعضی از آن تألیفات را در زیر درج می نمایم :

- ۱- مهر منیر
- مجموعه کلام اردو
- ۲- خمخانه عرفان
- راجع به حقیقت شعر
- ۳- فلسفه محبت قرآنی
- ۴- حقیقت تصوف اسلام

آرای معاصرین راجع به شعر فارسی منیر

- ۱- علامه سید سلیمان ندوی : «در کلام منیر جوش و خروش و زور و قوت و فطرت پرستی به درجه اتم است و لطف زبان و حلاوت بیان بر آن اضافه نموده امت».
- ۲- مولانا ظفر علی خان
مدیر زمیندار
«پروفسور منیر از مبداء فیاض به ذوق سلیم و ترقم سحر آفرین بهره مند شده است اشعارش لطیف و زبانش شسته از آب رکن آباد است».
- ۳- رشید یاسمی : «اشعار لطیف و دلپذیر منیر دیر زمانی بود که دوستان او را از شیرین ترین لذت محروم و بی نصیب گذاشته بود... این ماه نو (مجموعه کلام فارسی منیر) بدری بلکه آفتابی بود که از شرق فلات ایران یعنی پنجاب طلوع کرد و چشم مشتاقان ایران را از پرتو منیر خود روشنایی بخشید».
- ۴- علامه دکتر محمد اقبال و پروفسور سعید نفیسی نیز ضمن نامه های که بدو نوشتند تقدیر و تجلیل از شعر های فارسی منیر نموده اند.

نمونه اشعار

دگر بگرفت شوق گردش کوه و بیابانم
دگر جوش جنون خواهد کشد بیرون ز زندانم
بیا رخت سفر از خطه شیراز بر بندیم
که دامن می کشد خاک طرب انگیز طهرانم
ز بس بشنید گوش من ز حرف مردم شیراز
خرد اندر شگفت آمد به حال خویش حیرانم
یکی داند طبیعیم یکی داند الهیم
یکی دیگر تصور می کند هم این و هم آنم

یکی صوفی همی خواند یکی کافر همی داند
 یکی حرفش بدان ماند که من شیدای خوبانم
 یکی گوید که تقلید کلیسا دین من باشد
 یکی حاشا و کلا خواند و داند مسلمانم
 یکی گوید که ننی عاشق و رند نظر باز است
 یکی گوید معاذ الله و خواند ز اهل ایمانم
 بقدر همت خود هر کسی حرفی همی گوید
 بیا تا من حدیث خویشتن بهر تو بر خوانم
 دل من زندگی دارد ز فیض روح آزادی
 حریف باد کهسارم رفیق ماه تابانم
 نوای من دمد روح حیات اندر دل عالم
 ملک را در طرب آرم من آن مرغ خوش الحانم
 درین وادی پر ظلمت دلم باشد چراغ من
 زبان اندر دهان من بود شمشیر برانم
 سر من چون فرود آید به پیش تخت فرعون
 که من در سر فرازیهای خود موسی عمرانم
 بساط باغ گیتی عکس رخسار دلم باشد
 که حسن یوسف مصری و عشق پیر کنعانم
 رموز گردش دوران اگر خواهی پرس از من
 که در خاموشی شب همزبان چرخ گردانم
 مرا روز ازل عشق نبی هاشمی دادند
 ز نور عشق او مانند خورشید درخشانم
 خدا را پیش من دیگر مگو از شیعه و سنی
 که من زین اختلافات مسلمانان در افغانم
 لم بس کردم تماشای ستمهای جفاکاران
 زد شد پرزخون هر لحظه خون از دیده افشانم
 تو حرفی از وطن گویی من از مذهب سخن رانم
 ترا پیوسته فکر جسم و من اندر پی جانم

دلت بهر گلی سوزد که نذر سردی دی شد
 من از سر تا پیا آتش ز تاراج گلستانم
 تو آب از چشمهٔ تعلیم می جوی من از خنجر
 لب جوی دوی تو کنار بحر در مانم
 دل فرزانهٔ تو شد اسیر خانهٔ و منزل
 من دیوانه هر دم گوش بر بانگ شتر بانم
 مرا شعر منیر آتش چنان افروخت اندر دل
 که در شبهای تار از شعله اش چون ماه رخشانم

غازی مصطفی کمال

آورد باد مژدهٔ فصل بهار را
 افروختند شمع گل لاله در چمن
 آمد نسیم تا که دهد مژدهٔ حیات
 آرامتند بزم طرب باز در چمن
 دل در هوای روی کسی باز می طپد
 باز است این هوس که به ساقی ماهروی
 تا می خورم بیاد رخ مصطفی کمال
 آن ترک حق پرست که حق آشکار کرد
 عهد شباب گشت دگر روزگار را
 آموختند نغمهٔ عاشق هزار را
 برخاست ابر تا که نشاند غبار را
 تا آورند باز به رقص آبشار را
 خواهد بساط سبز و لب جویبار را
 یابیم خلوت شجر سایه دار را
 کاو و نمود آیینهٔ ذوالفقار را
 و از تیغ خود خزان مسلمان بهار کرد

به ماه

تو در فلک تابی ، من گوهر انسام
 می سوزی و می سازی می سوزم و می مازم
 از مهر ضیاء گیری بر کوه و چمن پاشی
 که چون گل خندان گه شبم گریانی
 از بحر برون آیی ، در قطره فرو گردی
 تو بر فلک گردان من زیر افق سوزان
 تو حسن تمام هستی من جلوهٔ خام استم
 تو طلعت من بینی من طلعت تو بینم
 تو چشم جهان بینی من چشم جهان بانم
 تو طلعت حیرانی من دیدهٔ حیرانم
 من نور ازل گیرم بر خلق بیفشانم
 من هم گل خندانم هم شبم گریانم
 از قطره برون آیم در بحر فرو مانم
 تو جلوهٔ عربانی من جلوهٔ پنهانم
 تو یوسفک مصری من یوسف کنعانم
 تو آینه ام خوانی من آینه ات خوانم

دوبیتی

چو بگذشت از جهان نغمه طرازی مگو ناید دگردانای رازی
که فیض عشق چون جوی روان است به دست آرد دسامد تازه سازی

عرشی

شرح احوال

محمد حسین متخلص به عرشی فرزند دین محمد به سال ۱۸۹۶ میلادی در امرتسر چشم به جهان گشود. پدرش زرگر بود لذا فرزند خود را نیز به همان کار وا داشت و او را از همان اوان کودکی مردی زحمت کش تربیت کرد ولی چون خود او طبعاً مایل به تحصیل علوم ادبی بود، به تشویق شوکت امرتسری که از دوستان وی به شمار می آمد به تحصیل پرداخت و ذوق شعری عرشی نیز در صحبت او پرورش یافت. سپس عرشی به زمره «شاگردان» حکیم فیروزالدین احمد طغرانی متوفی ۱۹۳۱ م که ذکروی درین کتاب آمده است، در آمد و علوم عروض و صرف ونحو و زبانهای عربی و فارسی را از وی فراگرفت. به علاوه ترجمه و تفسیر قرآن را از «مولوی عقل بت امرتسری» و ادبیات عرب را از مولوی محمد عالم و علم طب را از زاهد علی اکبر آبادی و منطق را از مولانا ابوالوفائنا الله بیاموخت. عرشی خود را به هیچ یک از فرق مسلمانان وابسته نکرده، مسلمان است ساده و متدین و تعصب مذهبی ندارد و در اجرای امور شریعت بر قرآن و سنت الهی و بر تجربه صحیح و عقل سلیم تکیه می کند. در اوایل عمر در محافل ادبی و دینی فعالیت زیادی از خود نشان داده و خدمت بسیاری کرده است ولی اکنون در حال گوشه نشینی به مطالعات و تألیفات روزگار می گذراند.

یک عمر چو موج در تصادم گشتیم وقف هنگامه تلاطم گشتیم
آخر چو گهر که ته نشین دریاست اندر صدف خمول خود گم گشتیم
عرشی در امرتسر تاسدق مدیریت مجله «بلاغ و البیان» را نیز به عهده داشته است و از جمله فعالیتهای گذشته و حال او خدمت در انجمن خیریه «فیض الاسلام»

۱- مصاحبه نگارنده با شاعر.

است که در راولپندی به تربیت و تعلیم یتیمان و اطفال بی سرپرست همت می گارد و عرشی در این انجمن گذشته از خدمات دایمی به وسیله خواندن اشعار در جلسات سالیانه، مردم را تشویق و ترغیب به دادن کمک و مساعدت به انجمن می نمود. پس از تأسیس پاکستان عرشی از امرتسر به لاهور آمد و اکنون در همان شهر زندگی می کند. متأسفانه درین هجرت بیشتر آثار عرشی به سبب کشت و کشتار مسلمانان و غارتگری در امرتسر، دستخوش حوادث روزگار شد و از بین رفت.

سبک و آثار

اشعار عرشی غالباً به سبک پاکستانی است و تشبیهات عالی و ترکیبات ممتاز و تعبیرات حکیمانه، بسیاری در ضمن اشعار او به چشم می خورد و رویهمرفته شاعری بلند نظر و گوینده بی توانا است چنانکه در شرح احوالش گفته شد، بیشتر اشعار عرشی چه منظوم و چه مثنوی در دوران مهاجرت از امرتسر به لاهور در اثر آشوب تقسیم پاکستان و هندوستان که آتش مناقشات مذهبی در نقاط مختلف آن کشور زبانه می کشید، نابود شد ولی باز هم چند اثر قدیم او باقی مانده است که هم اکنون آثار جدیدی بر آن افزوده شده است و از آن جمله کتابهای: ملت ابراهیم، براهین وحی، تحقیق قربانی و شرح بانگ درا (اثر علامه اقبال) معروف است که همه آنها به زبان اردو می باشد. همچنین چند رساله کوچک نیز به چاپ رسانیده است. مقالات و آثار منظوم عرشی در مجلات معروف کشور مانند سروش و هلال و نشریه انجمن فیض الاسلام و روزنامه «امروز» اکثر انتشار یافته است.

نمونه اشعار

مرثیه طغرائی

هیما ت رفت زیر زمین آسمان علم
 امروز محشری است بپا در جهان علم
 آن نکته منج و نکته ور و نکته دان علم
 آن کاندرون مینه نهان داشت کان علم

استاد کائنات ادب مرد و دروغ
 رخت سفر بدار بقا برد و دروغ
 طغرائی آن که بود مسلم کمال او
 طغرائی آن که معجزه زادی خیال او
 طغرائی آن که نیست به عالم مثال او
 صبر آزماست بار غم ارتحال او
 خورشید بوده است و ضیایش نهفته ماند
 جبریل بود و آیت وحیش نگفته ماند
 مخلوق آسمان و زمین جلوه داد و رفت
 برخاکیان تجلی نورش فتاد و رفت
 رخت سفر مسافر جنت گشاد و رفت
 آمد نشست ، لب بگشود ایستاد و رفت
 دردا که گوهرش به صدف درنهمان بماند
 یعنی شرار در دل سنگ گران بماند

پیام به نام علامه اقبال

ای ترم های ونگینت گلستان سخن
 معنی عیسی دست بخشنده جان سخن
 ای حیات تازه دادی نغمه را از نطق خویش
 گشته ای شور افکن ارض و سما از نطق خویش
 از عروس طبع برما جلوه ها پاشیده ای
 و ز چمن زار تکلم نازه گلها چیده ای
 بر فراز طارم اعلی لسا افراختی
 نرد خود را در قمار جمع ما درباختی
 یافت از تو مرکزى هنگمه بیتاب ما
 ریختی تخم سکون در مزرع سیاب ما
 لیکن ای اقبال این ونگین نوایی تا به کی
 از نفس گرمی و از دل شعله زایی تا به کی

ای تویی در آشیان و گلشن ت بر باد رفت
 نغمه بی ماندی و پرواز تو با صیاد رفت
 خیز و گلبانگ دهل در گنبد خضرا فکن
 از قبور آیند خلقی شور صور آسا فکن
 خیز و صوت خود به آهنگ رجز تبدیل کن
 قطره داری بیاور در شرر تحلیل کن
 خیز از کنج متانت جلوه ای بر ما فکن
 هان بیا همچون سنائی گوی در میدان بزن

جواب علامه اقبال

«دانی که چیست شیوه مستان پخته کار
 دارم هنوز از کرم ساقی حجاز
 لیکن شینده ای که دم گردش شراب
 (دانا چو دید شعبده چرخ حقه باز

طغرائی در اشعار به همین ماجرا چنین می گوید :

امروز در فضای زمیندارم دیده ام
 نادیده خاطریم به خطاب تو وا رسید
 خواهم که نکته بی بسرایم درین خصوص
 عالم به صد هزار زبان کنج خامشی است
 باشد برای دیده بینا مقام حیف
 گیرم که کنج و فاسفه حکمت است کس
 بپذیر اعتذار ز طغرائی حزین

ز اقبال پاسخی که دل آرزو بخشست
 نشنیده مدعای تودر ذهن من نشست
 هر چند غم نوای نشاط مرا شکست
 شاعر در آن میانه لب نطق پرور است
 گر کورو چاه دید و صدایش نداد دست
 اما چه سود مهر سکوت ار لیش بست
 دانی که او ز بند الم هیچ گه نرست

غزل

چه باشد گر بگیری دست لرزان ناتوانی را
 نوازی از دم جان بخش فیضت نیم جانی را

۱- اشاره به شعر خواجه حافظ شیرازی.

۲- زمیندار نام روزنامه بی است که در لاهور انتشار می یافت.

۳- کلیات طغرائی، لاهور ۱۹۳۳ م، ص ۲۱۶.

خوش آن دم کان بهشت دلبری نزد خودم خواند
 بگوید برکشید از دوزخ دوری فلانی را
 انیسی نیست در گیتی پناهی نیست در عالم
 غریبی ، بیکسی ، مفتون و رسوای جهانی را
 نیارد عذر و از شرم گنه سردر گریبانست
 به محشر می توان منجید حرف بی زبانی را
 به عرشی هر که می بیند به صد اندوه می گوید
 به پیری برده سودای محبت نوجوانی را
 من و خواجه نظیری در مقام مرحبا طالع
 بلی آرامتن بی خار نتوان گلستانی را

در آغوشم بخواب نازجانان من است امشب
 بهار صد گلستان در کنار دامن است امشب
 دلم از ساقی و مطرب در امتغنا است پنداری
 ترخم ریز و صهبا بار ابر بهمن است امشب
 به دل تا صبح نقش روی مه سیاه می بندم
 شبستان ابد تاریک هجران روشن است امشب
 شراب چهره افروزی که خورده مست می آبی
 جالت نزهت آباد بهار گلشن است امشب
 مگر آهم به گردون رفته تخم شعله می باشد
 که کشت برق را آتش درون خرمن است امشب
 الهی نیمه شب مه پیکری را از بغل رفتن
 مرا از اضطراب اخگر ته پیراهن است امشب
 پس از عمری گذار افتاد لمحی بیخودی عرشی
 خیالی از وجود خویشتن هم دشمن است امشب

گر به زندان تو تن می دهم اعزازی هست
 سوز کاندرا غم محبوب بود سازی هست
 دل شکسته مشوای بلبل صیاد فریب
 بی پرو و بالی تو غیرت پروازی هست
 ای مغان شیوه بت مست ادا باز بلغز
 کاندرا لغزش مستانه هم اندازی هست
 شعله شمع مشو سرکش این تاب و تپش
 دل پروانه هم آتشکده رازی هست
 بال و پر ریخته ای ملت بیضا بنگر
 در حریم قفس عشق تو شهبازی هست
 ای جوانان چمن هان همه تن گوش شوید
 هستی بلبل من سر بسر آوازی هست

ای بهار روی تو زیب گلستان نگاه
 آن قدر نالانم از نظاره کیشی های خویش
 من غبار رهگذار ماه سپایان شدم
 ناظر و منظور را دادند حذب و انجذاب
 قیمتی دارد سرشک گریه خونین دلان
 چشم بگشا «عرشیا» در جلوه زار دهرین
 نزهت صد بوستانی از تو به دامان نگاه
 خنده ها دارد به من سوفار پیکان نگاه
 تا بر آید آرزوی چشم و ارمان نگاه
 بسته اند اندر ازل باحسن پیمان نگاه
 سرکشد در ثمین از قعر عمان نگاه
 شش جهت از حسن رنگین است بستان نگاه

رباعی

شاگرد به عطای خویش گردان یا رب صابر به بلای خویش گردان یا رب
 از عرشی ناتوان دعایی پذیر راضی به رضای خویش گردان یا رب

۱- اشاره به زندانی شدن مولانا ظفر علی خان ظفر مدیر روزنامه «زمیندار» لاهور در زمان سلطه انگلیسی. ظفر شاعر پارسی گو هم بود و ذکرش در این کتاب آمده است.

مظہر محمد احمد

شرح احوال

شیخ محمد احمد متخلص بہ مظہر پسر ظفر احمد در «کپورتہلہ» دوم نوامبر ۱۸۹۶ م چشم بہ جهان گشود. وی از خانوادہ شیخ قانونگو بود. چون مظہر ذوق شعر و سخن را از پدرش بہ ارث بردہ بود، از ایام خرد سالی آغاز بہ سرودن شعر کرد. پدرش سخنگوی خوبی بود ولی مظہر را از شعر گوئی باز می داشت و می گفت کہ اگر شاہ شعر می گوئید باید برای تبلیغ فرقہ قادیانی شعر بسازید، زیرا ظفر احمد خود یکی از مبلغان آن طریق بود. بنا بر توصیہ پدر مظہر شعر خود را رنگ دیگری داد. چون استادش عبید اللہ بسمل نیز یکی از مروجین آن سلسلہ بود، مظہر در این وادی مشکل راہنہای کامل بہ دست آوردہ، بہ کار شاعری ادامہ داد.

وی در ایام جوانی بہ لاهور رفت و درجہ لیسانس ادبیات را بہ سال ۱۹۱۹ م از دانشکدہ اسلامی لاهور و سپس درجہ لیسانس حقوق را بہ سال ۱۹۲۱ م از دانشکدہ حقوق لاهور گرفت و تحصیلات خود را بہ پایان رسانید و بہ وکالت دادگستری مشغول گردید. او بہ سال ۱۹۳۲ م بہ عضویت ہیئت کہ برای کمک و حمایت مسلمانان تشکیل یافتہ بود بہ کشمیر مسافرت کرد و در دادگاہہای کشمیر بہ عنوان وکیل بہ دفاع از حقوق مسلمانان پرداخت و درین زمینہ با شیخ عبداللہ قائد کشمیر ہمکاری نمود. در حال حاضر شاعر مزبور در شہر لایلپور بسر می برد.

سبک و آثار

مظہر در دو زبان اردو و فارسی شعر می گوید ولی بیشتر قسمت آثار شعری وی بہ زبان فارسی است. او نیز، مانند شاعران معاصر پاکستان، در ساختن مادہ تاریخ مہارتی دارد. جزوہی از اشعارش بہ نام «درد و درمان» در یکصد و شصت صفحہ بہ قطع جیبی بہ سال ۱۹۵۹ م در لایلپور بہ چاپ رسیدہ است. اشعارش در نشریہ «الفضل» کہ ارگان سلسلہ قادیانی است و

۱- مکتوب شاعر بہ نگارندہ.

در دیگر روزنامہ ہا و مجلات پاکستان و ہند منتشر می شود و چون درین اشعار بیشتر نظر او بہ تبلیغ مرام فرقہ قادیانی است و خود تأثیر سخن فارسی را در ہموطنان خود نسبت بہ زبانہای دیگر بیشتر می داند لذا کلیہ اشعار خود را در این بارہ بہ زبان فارسی می سراید و منتشر می کند .

لازم بہ تذکر است کہ اگرچہ او شاگرد عبید اللہ بسمل بودہ ولی در مرتبہ شاعری بہ پایہ استاد نمی رسد . وی تمام زندگی خود را صرف خدمات دینی کردہ است و تصانیف بسیاری دارد کہ مهمترین آنها دو کتاب بہ زبان انگلیسی است بہ نام «عربی سرچشمہ» ہمہ زبانہا» ۱ و «از انگلیسی تا عربی» ۲ کہ مورد توجہ زبانشناسان قرار گرفتہ است وی در این کتابہا عصارہ تحقیق و تتبع بیست سالہ خود را بہ رشتہ تحریر در آورده است . بہ علاوہ مقالات متعدد بہ زبان انگلیسی نیز نوشتہ است کہ در مجلہ ہای انگلیسی نشر شدہ و در ضمن آن مقالات ثابت کردہ است کہ زبان عربی «ام الالسنہ» است و مثالہارا از زبانہای ایتالیایی ، یونانی و سوئدی و ہلندی و تبتی و سانسکریت و ژاپنی وغیرہم آورده است و ہمہ آنها را از زبان عربی ماخوذ می داند .

نمونہ اشعار ۳

قطعہ مادہ تاریخ تولد دختر حضرت مفتی محمد صادق

صداق پاک دل صفا اندوز	دختر نیک اختر از حق یافت
باد مقرون حال او ہمہ روز	دولت و دین و عزت و اقبال
گفت و خوش گفت «شمع خانہ فروز»	مظہر از بہر سال تولیدش
(۱۳۵۹ هـ ق)	

قطعہ مادہ تاریخ وفات مبشر احمد

چون لخت دلم مبشر احمد پیوست بہ حق ز ما جدا شد

۱- Arabic Source of all Languages چاپ لاهور-دسامبر ۱۹۶۲ م.

۲- English Traced to Arabic چاپ لاهور-دسامبر ۱۹۶۷ م.

۳- ماخذ: درد و دربان-مجموعہ کلام مظہر-لایل پور-۱۹۵۹ م.

ایسے حادثہ الم فزا را تاریخ «مشیت خدا شد»
(۱۳۵۵ ق ۵)

عشق و وفا

بہ نواہی بی نواہان بہ دعای درد مندان
عجب انقلاب آمد بہ دیار خود پسندان
بہ موافقان خبر کن کہ نشسته فتنہ از پا
بہ منافقان نظر کن کہ گرفتہ خس بہ دندان
ز غرور و ناز بگذراگر امتیازخواہی
کہ بود ز خاکساری ہمہ ناز سر بلندان
بجز از حریم نازت دگر آستان نباشد
بہ کجا روند آخر ز درت نیاز مندان
بہ جہال بيمشال است بہ کمال بی زوال است
گذری بہ رہ نشینان نظری بہ مستمندان
عجب اینکہ حرف حرفش اثری تمام دارد
نہ سخنور است «مظہر» نہ ادیب بی سخندان

قصیدہ (بہ انتخاب)

دردا کہ زور و قوت اسلامیان نماند
آن دوات و حکومت و آن عز و شان نماند
بنگر کہ دست حادثہ در دست غازیان
شمشیر ہا شکستہ و گرز گران نماند
مسلم بہ شہر شہر نگر بی کس و غریب
در زیر آسمان مر او را امان نماند
قرآن ہمان و حجت و برہان او ہمان
مشکل حکایت است کہ قرآن دان نماند
درپند و وعظ مولوی از علم بی عمل
ذوق حضور و کیف و اثر درمیان نماند

زاهد نماز کرده و از بسویای او
بوی ریا برآمد و رازش نهان نماند
شد جسم و جان بلاکش ادبار و انحطاط
تاب و توان میپرس که روح و روان نماند
است خدای را که چنین وقت هولناک
مارا ز عین نصرت خود رایگان نماند
باز آ که دست حادثه بر کتف بسته اند
برهیچ لب حکایت آه و فغان نماند
اسلام را به شوکت قاهر عیان نگر
هم زور او کسی به زمین و زمان نماند
اثبات او به نفی مذاهیب نموده ایم
در پیش آفتاب ز انجم نشان نماند
«مظهر» بیاد بسملم، محزون و دلفکار
کان آفتاب شعر و سخن در جهان نماند.

خلوت

شرح احوال

پرفسور غلام محی الدین خلوت قریشی پسر فیروز الدین یکی از اساتید
ادب و فضیلتی معاصر است. وی در ماه دسامبر به سال ۱۸۹۶ میلادی در
لاهور متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی در مدارس قدیمه لاهور، دوره
دبیرستانی را در دبیرستان اسلامی لاهور به سال ۱۹۱۳ م به پایان رسانید
و درجه لیسانس را به سال ۱۹۱۹ م و فوق لیسانس را به سال ۱۹۲۱ م
از دانشگاه پنجاب دریافت نمود و تدریس فارسی و اردو را در دانشکده های
دولتی آغاز کرد.

نیاکان وی عرب بودند، بعد به ایران و از آنجا به جلال آباد
(افغانستان) آمدند و سپس هجرت نمودند و لاهور را وطن خود ساختند و در

۱- اشاره به عبیدالله بسمل احمدی استاد مظهر (رک: شرح احوال بسمل
در این کتاب).

ارشاد و هدایت مردم آن ناحیه مشغول شدند. یکی از اجداد او ، حاجی محمد سعید لاهوری خیلی معروفیت داشت و مزارش در لاهور تاکنون زیارتگاه خلایق است و شرح احوالش در تذکره های صوفیان سلسله چشتیه لاهور آمده است .

خلوت مقدمات ادبیات فارسی و عربی را نخست به اسلوب قدیم نزد اساتید فن ، چون حکیم مفتی محمد انور فرزند مفتی غلام سرور لاهوری مصنف خزینة الاولیاء ، آموخته و سپس به مقتضای زبان در مدراس جدید به تحصیل علوم و السنه مختلفه پرداخت و مدارج تحصیلی را طی کرد و در ادبیات انگلیسی نیز مهارتی به سزا به دست آورد و با دانستن ادبیات غرب آشنایی به کیفیات علوم ادب و زبانشناسی صاحب مطالعات واف و نظریات ذی قیمت گردید. وی از محضر استادان معروف مانند پروفیسور محمود شیرانی ، صاحب «تنقید شعر العجم» و محمد اسمعیل و قاضی فضل حق استفاده کرده است. او به سال ۱۹۲۴ م به سمت استاد زبان و ادبیات فارسی و اردو دانشکده دولتی لایپور مامور گردید و بعد در شهر های دیگر چون لدهیانه و هوشیار پور همین کار تدریس را ادامه داد. در هوشیار پور از صحبت «گرامی» و «عظاسی» استفاده کرد و از تشویق آن شاعران بزرگ فارسی ، خلوت هم به زبان فارسی شعر گویی آغاز کرد .

خلوت به سال ۱۹۴۹ م باز نشسته شد ولی در ایام باز نشستگی هم دست از خدمات علمی و ادبی نکشید و مقالات وی در مجله های معروف کشور انتشار یافته است . وی دو پسر دارد به نام سرهنگ منظور احسن و مقصود الهی و شاگردان او بسیار اند که بین آنان حفیظ هوشیار پوری و شیخ محمد اکرام و امان الله خان نیازی و غیاث الدین احمد دبیر سابق وزارت دفاع معروف هستند .

سبک و آثار

پروفیسور خلوت در شعر فارسی پیروی از حافظ و جامی و عرفی و نظیری می کند . در غزل از امیر خسرو و در قصیده از عرفی شیرازی و در نعت

رسول از جامی و در منظومه از بهار و پور داود الهمام می گیرد. وی چند منظومه معروف انگلیسی را به شعر فارسی برگردانده است و الحق از عمده ترجمه روان و ساده بخوبی برآمده است.

سبک خلوت سبک بازگشت است. اشعارش در انواع قصیده، غزل و مثنوی است و برخی از آنها در مجلات و روزنامه ها انتشار یافته ولی دیوان کامل او به چاپ نرسیده است از جمله تألیفات خلوت دو کتاب به زبان اردو به نام «دو آتش» و «دورنگی تحفه» است که هر دو ترجمه منظوم اشعار برگزیده شاعران انگلیسی می باشد. و کتاب دیگر او به نام «اردو لغات مترادفات» است که در آن لغات اردو بامترادفات هندی و عربی و فارسی آمده و به طبع رسیده است. کتاب دیگری به نام «سه آتش» در دست تهیه است که دارای ترجمه منظوم شعرهای انگلیسی به زبان اردو و فارسی و ترجمه منظوم شعرهای اردو به زبان انگلیسی و فارسی و ترجمه منظوم شعرهای فارسی به زبان اردو و انگلیسی می باشد، و تاوقتی که شاعر مزبور ترجمه احوال خود را برای ما فرستاد، به چاپ نرسیده بود. اینک چند قطعه از آثار خلوت:

نمونه اشعار

نخستین غزل که خلوت از تشویق گرامی سروده (سال ۱۹۲۷م)

داغهای سینه من چون نمایان می شود
اخگر لاله بزیر خاک پنهان می شود
قطره ناچیزی از ابرنیشان در بهار
لؤلؤی لا لاز لطف و مهر یزدان می شود
حال زارم در شب فرقت پرس ای هم نشین
از سرشک خون نگاهم گل به دامن می شود
گربگیری دامن ارباب تسلیم و رضا
زود بینی کار دشوار تو آسان می شود

چون بیای در چمن باقامت رعناى خویش
 سر خوش صهبای حسنت سرو و ریحان می شود
 بامدادان از ترانه ریزی مرغ سحر
 بوی گل از خلوت غنچه پریشان می شود

از ما به ره عشق نه ای یار شکسته
 دربادیه عشق تو ای آهوی وحشی
 از جلوه حسن تو بین شیخ و برهن
 در ساحت بستان ورق لاله احمر
 بر توبه خود ناز مکن زاهد خود بین
 آن عارض رخشان عرق کرده جانان
 بخرام ز «خلوت» به سوی جلوه گم عام
 پیمان تو آنست که صد بار شکسته
 صد خار به پای من افکار شکسته
 وارفته ز خود سبحه و زنار شکسته
 از شرم به پیش رخ آن یار شکسته
 کاین توبه به یک ماغر سرشار شکسته
 گل رابه چمن رونق بازار شکسته
 اسباب خود آرای و پندار شکسته

فروغ حسن به آینه بهار خوش است
 به پای دشت نوردان عشق خار خشون است
 متاع صبر دل عاشقان ربودن را
 سواد طره مشکین تابدار خوش است
 به یاد آن لب لعل نگار زیبا روی
 گرفتن قدح می به نوپهار خوش است
 ز سینه گرد و غبار گناه می شوید
 به شستشوی دلم چشم اشکبار خوش است
 مقام مرد خدا ماورای عرش بود
 اسیر نفس به این قصر زر نگار خوش است
 بین چسان به تماشای حسن تو به چمن
 کشاده نرگس تر چشم انتظار خوش است
 کنار جوی روانی به گوشه چمنی
 ایاغ می به کف یار گلگذار خوش است

ز فیض بلبل شیراز خاطر «خلوت»
به مفتح درر شعر آبدار خوش است

نعت رسول به استقبال نعت معروف سعدی

بشکست رونق مهرو ماه ز شعاع حسن و جمال او
شده خیره چشم شهنشهان ز فروغ نقش جلال او
بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله
سر چرخ انجم و کهکشان به حضور او همه سرنگون
بشکفت مثل گل جنان دل عاشقان ز خیال او
ز شمیم خلق عظیم او شده عنبرین گل و یاسمین
دم نطق شکرو انگبین بچکد ز حسن مقال او
دهد عاشقان جمال را همه عمر لذت دیگری
گهی درد ورنج فراق او گهی لطف و شوق وصال او
ز کلام خلوت خوش بیان شده جوی شهود و شکر روان
که چشیده باده جان فزا دهنش ز جام زلال او
بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

یاد ایام گذشته

ترجمه منظوم نظم طامس مور شاعر انگلیسی

بسا شب دراز غم	بسر شود به خلوتم
گذشته دور راحتی	رمیده عهد عشقی
به رنگ شمع زندگی	درخشد از ضیا همی
بهار گلشن صبا	الم ربا طرب فزا
زهی اوان کودکی	خوشا بهار سادگی
گهی به خنده گل فشان	گهی به گریه در فغان

ز یاد آن جهان من
 هان شباب و مستیش
 به عقل چیره دستیش
 گرفتن پیاله ها
 ز ساقیان سیم تن
 به سر زابر سایبان
 هم اختلاط مهوشان
 خطاب دلنواز هم
 به هر نگاه بی زبان
 اسیر نغمه گوش من
 همین که یاد آیدم
 مزار حسرت است دل
 قتیل رنگ بیکسی
 در آن هزار ها امل
 غم وفات دوستان
 درویکی نگر که چون
 ز تیره روزگار من
 ز بخت سوگوار من
 هم از خیال همر هان
 چو برگ گل ز گلستان
 زپیش چشم خونچکان
 به جان سوگوار من
 متاع صبر باختم
 به عقل و هوش تاختم
 ز اشک خون شراب من
 بدین نمط شبان غم
 گذشته دور راحتی
 به رنگ شمع زندگی
 میسر بر روان من
 نشاط می پرستیش
 ز عشق ساز هستیش
 چوارغوان و لاله ها
 کنارجوی در چمن
 شکست توبه هر زمان
 هم انبساط گلرخان
 عتاب جانگداز هم
 چه داستان به داستان
 شهید جلوه هوش من
 قیاس کن که بردلم
 هلاکد رد جانگسل
 شهید تیغ نارمی
 به رنج و غم شده بدل
 سرشباب و مرگ شان
 بس آرزو شده است خون
 ز برهمی کار من
 ز مرگ آن نگار من
 کازین جهانسوی جنان
 ز بیم آمد خزان
 روان شده یکان یکان
 به قلب بیقرار من
 به هاوهوی ساختم
 به تاب و تب گداختم
 به آه و ناله آب من
 بسر شود به خلوتم
 رسیده عهد عشرتی
 درخشد از ضیاهمی
 چه بگذرد ز فرط غم
 نگار من بهار من
 شنو یکی ز حال من
 چه زیست است که زیستم
 ز قلب چاک چاک من

به یاد مرحومه

ترجمه منظوم نظم طامس مور شاعر انگلیسی

به نیم شب که بود خاق محو خواب گران
روم به وادی ویران که روشن است آنجا
به بوی این که به تجدید رسم مهرو وفا
به بوی این که به تجدید رسم مهرو وفا
ز آسمان همه ارواح رفته باز آیند
تو نیز آبی و گویی به من که ای مهجور
ولی به سایه طوبی به باغ خلد برین
سپس غزل بسرایم به ذوق بی پایان
صدای نغمه من باز گردد از کهسار
ز چرخ دیده انجم شود گهر افشان
نقوش الفت دیرینه تو حور جان
اگر به خلوت خاص شب سکوت افزا
دگر به دیدن این خاکدان تیره فضا
فکند دست قضا گرچه از تو ما را دور
همیشه یاد تو ما راست وجه عیش و سرور
که گاه ما بسرودیم خرم و خندان
چنانکه صوت تو آید ز عرش رقص کنان

مقصود الفت

ترجمه منظوم نظم انگلیسی

گر دلت شیفته حسن دل آرای من است
نه کنی میل تو هرگز به من هیچ میرز
جان زار تو فدای رخ زیبای من است
با رخ مهر جهانتاب فلک مهر بورز

حلقه دام خط سبز منت کرد اسیر
گر همین است برو دست ز عشقم بردار
حسن تو خیر مرا گشت دل تو نخچیر
در خور عشق تو آمد رخ زیبای بهار

تو به من محوشدی بهر زرو سیم و گهر
خیز با بحر بکن رسم محبت پیدا
جلوه دولت من کرد ترا خیره مگر
که نهفته است گهر های گرانقدر آنجا

گر تو مایل به منی از ره مهر و الفت
دل من روکش مهراست و بهاران به صفا
هان بیا شاد کن از دولت وصلم قلبت
که به یم هم نه بود این گهر مهرو وفا

فریاد به حضور سرور انبیاء

به حال زار من شاها نظر کن
ز قطرات سحاب لطف و احسان
ز دنیای دلم غم را بدر کن
فرو این آتش قلب و جگر کن

مرا روی جهان افروز بنما شب تاریک هجران را سحر کن
 بکن گاهی سوی من هم نگاهی خزف را غیرت لعل و گهر کن
 فکنده بر درت خلوت جبینش ز خاک پایت او را دیده ور کن

برق کوهاتی

شرح احوال

سید محمد شاه برق که از خانواده سید عبدالله شاه معروف به «حاجی بهادر خدا بین» می باشد، به سال ۱۳۸۹۷ م در شهر کوهات متولد گردیده است. «حاجی بهادر خدا بین» از اولیای کرام این ناحیه محسوب می شد و در زمان اورنگ زیب شهنشاه هندوستان می زیسته و مورد علاقه شدید شهنشاه مزبور بوده است و هم اکنون اولادش هزاران نفر ارادتمند و مرید در نواحی مختلف پاکستان و هند و افغانستان دارد.

برق در شهر کوهات به تحصیلات و مطالعه پرداخت و از کودکی نبوغ و هوش خود را بروز داد. پس از به پایان رسانیدن تحصیلات برای قبول شغل دولتی به لاهور رفت ۲ و در آنجا علاوه بر انجام وظایف محوله دولتی در صدد گسترش معلومات خویش بر آمد و از کسب فیض در محضر «تاجور نجیب آبادی» استاد نامدار فارسی و اردو برخوردار شد و بزودی یکی از شاگردان ارشد فاضل نامبرده گردید. پس از دو سال از لاهور به پیشاور برگشت و در آنجا به عضویت «بزم سخن» که انجمن معروف ادبی آن شهر بود، در آمد و به سال ۱۹۳۵ م به ریاست انجمن مزبور انتخاب شد. بدین طریق خدمات شایسته بی به توسعه فارسی و تشویق سخنوران آن زبان در آن ناحیه مهم پاکستان به عمل آورد.

سید محمد شاه برق تا سال ۱۹۶۵ م خزانه دار دانشگاه پیشاور بوده است و حالا دوران باز نشستگی و استراحت را طی می کند و بیشتر اوقات خود را به

- (۱) ادبیات سرحد تألیف فارغ بخاری، پیشاور، ۱۹۵۵ م، ص ۳۲۲.
 (۲) شعرای فارسی زبان پیشاور، تألیف دکتر نذیر میرزا برلاس، (پایان نامه ماشین شده) برای دوره دکترای ادبیات فارسی دانشگاه تهران ۱۹۵۷ م، ص ۱۱۳.

مطالعه بویژه دیوان شاعران قدیم و معاصر می‌گزراند. پسرش «سید احمد فراز» شاعر و نویسنده معروف اردو است و رئیس «مرکز پاکستان» پیشاور است.

برگزیده بی از اشعار فارسی وی به نام «فروغ جاودان» به سال ۱۹۷۲ م در پیشاور منتشر گردیده است که دارای ۵۵ صفحه می‌باشد و مشتمل بر قطعات و قصاید و غزلیات است. معرفی این کتاب به صورت مقاله بی به قلم آقای محمد حسین تسبیحی در روزنامه «قردا» (شماره ۱۳۹۵ یکم فروردین ماه ۱۳۵۲ خ) در تهران چاپ شده است.

سبک و آثار:

برق کوهاتی در هر دو زبان اردو و فارسی شعر می‌سراید. وی عمر خود را وقف خدمت سخن و ادب کرده صدها شاگرد تربیت نموده است. در سبک وی از میرزا عبد القادر بیدل و میرزا غالب پیروی می‌کند. برق در فنون مختلفه ادبی بسیار خوش سلیقه و مشکل پسند بوده است. سوز و گداز، امید واری و لطف زبان در اشعارش دیده می‌شود. عشقش عشق حقیقی و مجازی است. فکر صوفیان و عارفان در کلامش هست. وی در هر دو زبان اردو و فارسی پایه استادی دارد. و با وصف دوری از محیط ایران شعر او تقریباً به سبک شعرای پارسی‌گوی امروز ایران است. با اینکه وی صاحب چند هزار بیت شعر مختلف پارسی و اردو است، هنوز مبادرت به طبع دیوان اردو یا فارسی خود نکرده است. اینجا چند قطعه از آثارش درج می‌شود:

نمونه اشعار

شهنشاه معظم ایران

ای نشان سطوت و جاه و جلال و تمکنت
از نگاه لطف تو، ایران چمن، اندر چمن
هر بلندی پیش تو، آید نظر تحت الثری
تو حریف مرد میدان، رونق هر انجمن

ملکه معظمه ایران

حسن تدبیری چنین باید که تو دادی فروغ
رسم و راه کج کلاهان زمان آراستی

گر شهنشہ آفتابی ، توشعاع مہر تاب
از جمال صورت و سیرت ، جہان آراستی

والا حضرت رضا پہلوی ولیعہد ایران

ولی عہد شہنشاہ معظم رضای پہلوی تو زندہ باشی
بہ تاج دولت ایران دایم چو جوہر در گہر تابندہ باشی

اظہار واردات قلب

بر ورود مسعود اعلیٰ حضرت محمد رضا شاہ پہلوی ۱

ای آبروی عہد بہاران خوش آمدی
ای کجکلاہ شہر نگاران خوش آمدی
ای مرنوشت سطوت گیہان خوش آمدی
ای سرخی نگارش عنوان خوش آمدی
نازد بہ تو وقار و شکوہ شہنشہی
ای سربراہ دولت ایران خوش آمدی
تابندہ تر ز نام تو نام عجم ہنوز
ای اعتبار عظمت شاہان خوش آمدی
ہر نقش پای تست کہ یک جلوہ گاہ حسن
صد زینت بہار گلستان خوش آمدی
از پرتو جمال رخ جلوہ ریز تو
ہر بام و در چو بزم چراغان خوش آمدی
ہر دل بہ انتظار تو ہر چشم فرش راہ
ای سایہ ات چو سایہ یزدان خوش آمدی
ہر ذرہ غبار رہت آفتاب شد
ای سرگروہ شاہسواران خوش آمدی
ای چشمہ فیوض تو ہر سو روان دوان
با التفات جود کریمان خوش آمدی

۱- فروغ جاودان ، آغا سید محمد شاہ برق ، پیشاور ، ۱۹۷۲ء۔

صد گونه انبساط به اظهار دوستی
 ای صد فروغ محفل یاران خوش آمدی
 از فرق تا قدم همه لطف و عنایتی
 با این جمال و حسن فروزان خوش آمدی
 شد ارض پاک از قدمت جنت النعیم
 ای جلوه گاه باغ و بهاران خوش آمدی
 هر یک نگاه لطف تو خمخانه ها به دوش
 ای منتهای باده فروشان خوش آمدی
 ای جان آرزو! به تمنای من نگر
 هر آرزو است سلسله جنبان خوش آمدی
 عمرت دراز باد و نشانت بلند تر
 ای شاخ سر بلند و گل افشان خوش آمدی
 درمان درد برق بجز التفات نیست
 یابد ترا به صورت در مان خوش آمدی

ساقی نامه

جهانی پر آشوب و مصروف جنگ
 کسی را درین دهر کهنه رباط
 نه جایی که از سر خجاری رود
 نه جایی که بلبل شود نغمه زن
 جهانی خراب است و آزرده تر
 همه محو آرایش حسرتی
 کسی را به کس هیچ کاری نماند
 نه بر شاخ گل بلبل خوش نوا
 ز افسانه حسرت درد ناک
 ازین ناله های که بلبل کند
 دلم از بهاری دل افگار شد
 بده ساقیا باده خوشگوار
 زمانه ز غمهاست تاریک و تنگ
 میسر نشد هیچ جای نشاط
 نه جایی که از دل غباری رود
 نه جایی که جلوه دهد یاسمن
 کسی را نه آید ز دیگر خبر
 همه راز یکدیگری نفرقی
 مگر در جهان هوشیاری نماند
 نه در برگ گل بوی حسن وفا
 گریبان گل شد زغم چاک چاک
 و زین شکوه های که از گل کند
 که از خون گلها نمودار شد
 که تنگ آمدم از غم روزگار

ز جام شرابی مرا شاد کن مرا از غم دهر آزاد کن
 شرابم بده کو جوانی دهد ز آزرده‌گی شادمانی دهد
 شرابی که دل را قوی ترکند شرابی که مقصود در بر کند
 شرابی که صافی بود در نظر شرابی که پیدا کند بال و پر
 شرابی که مقصود خاطر بود شرابی که او یار شاطر بود
 شرابی که دل را کند پاک تر نظر را کند ، چست و چالاک تر
 شرابی که ما را کند پوشیاریار شرابی که دل را کند استوار
 ز اسرار غییم خبردار کن مرا محو حسن دل افگار کن
 مرا ذوق دیدار دلدار ده مرا حسرت جلوه یارده

غزلیات

به حکم عقل نشاید به خبر عطا جستن سزد مرا به کرمهای تو خطا جستن
 دلم ز نام تمنا ملول تر گردد که کار بوالهوسان است مدعا جستن
 به رنگ شمع بسوز و بسازها شعله به عشق ننگ بود ، درد را دوا جستن
 ز شوق راه طلب ، رهنا چه می طلبی دلیل گمراهی تست ، رهنا جستن
 به جست وجوی تودیوانه وار می پویم اگرچه نیست میسر مرا ، ترا جستن
 مکش سرت ز در عجزوانکساری «برق» تراست گر هوس قرب آشنا جستن

نگاه دلنواز تو سرور جاودان ما
 به جان تو که نام تو شده است حرز جان ما
 مسم کرم نمای تو حریف بزم جان ما
 کجا توان کشید غم ز جان ناتوان ما
 قدح قدح ، مپوسبو ، عزیز تر ز جان ما
 پیام زندگی دهد شراب ارغوان ما
 ز فیض عام چشم تو چه می‌کده چه غمکده
 هزار باده می چکد ز جان ما به جان ما
 هوای تیز در چمن نگاه برق بر سرش
 به شاخ نازک گلی بنای آشیان ما

چه تخته ها چه دارها به عشق تو همه خوشست
 ازین بلند تر بود مقام امتحان ما
 به نکتہ گر نمی رسی علاج درد خویش کن
 ز «برق» نکتہ دان بچو رموز داستان ما

درد سرم فزونتر است از پی من دوا طلب
 ساقی گعذار من باده ناب را طلب
 زمزمه کن که ز آتشش شوری به محشر آورد
 ناله جانگداز را صورت بی نوا طلب
 شور و تلاطم یمی دعوت زندگی دهد
 منت نا خدا مکش همتی از خدا طلب
 عرصه که سمند تو دامگه خیال نیست
 از پی مقصد علی همت کبریا طلب
 عرض متاع خویش را ز آتش غم گداز کن
 جوهر ذات عشق را قیمت دوسرا طلب
 هر دو جهان برای تو تو به جهان دیگری
 جام سفال را شکن جام جہان نما طلب
 گر نشود میسرت عرض سخن به شهر خود
 «برق» به ملک دیگری قدر سخن سرا طلب

درد خوشم به شوق تو تنها گریستن	بر آرزوی خویش چو دریا گریستن
یارب نصیب باد جهان را گشایشی	خواهم به قدر ذوق تمنا گریستن
لیلی اگر به محمل دل نیست ، تا کجا	مجنون صفت به دامن صحرا گریستن
باید به آرزوی تو گل پیرهن مرا	شبم صفت به لاله و گلها گریستن
بزمی که از نشاط بود یا ز ماتمی	ما راست همچو شمع به هر جا گریستن
شادم ازین که شد به ولای تو حاصلم	بی اختیار بودن و هر جا گریستن
باید ترا ، ز شرم ، همه عمرای فرات	برتشنه لب حسین چو دریا گریستن

خوشر ازین معامله دیگر مباد «برق» زبید به یار خنده و ما را گریستن

به حیرتم که به قلب حزین افتاد است
 هرآن نفس که بر آرم خروش و فریاد است
 فغان فغان ز ستمها که توروا داری
 عجب عجب که زی مهریت دلم شاد است
 مخور فریب ز نقش و نگار این خانه
 که این خرابه عالم جهان فریاد است
 ورق ورق دل صد چاک صورتی دارد
 بیا به بین که چه نقش و نگار بهزاد است
 به هوش باش مقام سخنوران بشناس
 نه جای حرف گرفتن نه جای ایراد است
 حدیث پیر مغان است «برق» یادت نیست
 که هر که بنده او شد ز رسم آزاد است

فروغ جلوه آفاق بسکه بی رنگ است
 بیار باده رنگین جهان به من تنگ است
 ز ناتوانی من قرب و بعد یک رنگ است
 قدم قدم که مرا صد هزار فرسنگ است
 خوش است قافل مینا ز پند تو ای شیخ
 مرا که گوش بر آواز بربط و چنگ است
 مزاج باده شناسم ، مرا فریب مده
 تو باده بی که مرا می دهی ز افرنگ است
 جنون عشق به هر لحظه تیز تر گردد
 علاج درد سر عاشقان مگر سنگ است

عطا

شرح احوال ۱

عطاء الله خان عطاء پسر خان محمد خان «گندا پور» در دهکده کلاچی در مضافات «دیره اسمعیل خان»، به سال ۱۸۹۸ م چشم به جهان گشود. صاحب «تاریخ خورشید جهان ۲» و صاحب «حیات افغانی» قبیله گندا پور را از سلسله سادات می دانند و می نویسند که اینان از اولاد سید محمد شاه گیسو دراز می باشند که مزارش در «گلبرگه» در دکن زیارتگاه خلق است و به همین جهت مجاورین مزار تا حال از همین خانواده می باشند. در قدیم این قبیله از قندهار در زمستان ها به دیره اسمعیل خان کوچ می کرد و هنگام تابستان به قندهار بازمی گشت ولی از چهار صد سال پیش در قریه «تکواره» سکونت گزیده مستقر شدند.

عطا هنگام مرگ پدر کودکی شش ساله بود ولی مادر مهربانش در تعلیم و تربیت وی بسیار کوشید و عطا بزودی تحصیلات مقدماتی و متوسطه را به پایان رسانید و در پیشاور به دانشکده اسلامی وارد گردید و به اخذ درجه لیسانس نایل آمد. سپس در رشته قضایی دانشگاه اسلامی علیگر مشغول تحصیل شده توفیق به دریافت لیسانس حقوق گردید. و پروانه وکالت داد گستری گرفت و در «دیره اسمعیل خان» به کار وکالت مشغول شد. در آن زمان نهضت آزادیخواهی مسلمانان شبه قاره جهت حصول استقلال و تشکیل کشور جداگانه به نام پاکستان به اوج شدت رسید و قاطبه مردم را متوجه خود ساخت. عطا که از ۱۹۲۵ م رئیس انجمن ترقی اسلام بود، درین نهضت آزادی خواهی همکاری و تشریک مساعی کرد و در حزب «مسلم لیگ» فعالیتهای فوق العاده نشان داد تا این که در ۱۹۴۷ م مملکت آزادی برای مسلمانان شبه قاره به نام «پاکستان» تأسیس و تشکیل یافت.

عطاء خان اکنون هم در «دیره اسمعیل خان» مشغول کار وکالت

- ۱- مصاحبه نگارنده با شاعر در دیره اسمعیل خان.
- ۲- تاریخ خورشید جهان، تألیف خان سید محمد خان کلاچی (به زبان فارسی).
- ۳- حیات افغانی، تألیف محمد حیات خان.

داد گستری است . وجود شاعر و ادیبی چون او در آن شهر دور افتاده مغنم است . او تنها شاعر پارسی گوی آن ناحیه است و شمع شعر فارسی را فروزان نگاه می دارد . وی در مجامع فضلا و دانشمندان همیشه مجلس آرا و مورد تکریم و احترام همگان بوده است و با وجود مقامات عالی ، کمال فروتنی و تواضع را نشان می دهد و پیوسته برای کمک و حمایت دوستان و دانشجویان آماده می باشد .

سبک و آثار

عطاء الله خان عطا از زمان تحصیل با شعر و ادب مأنوس بود و پیش از تأسیس پاکستان برای بیان احساسات آزادی خواهی و پس از تشکیل پاکستان برای ابراز عواطف وطن خواهی به سرودن اشعار مهیج وطنی پرداخت و ازین راه شهرت و محبوبیت به سزایی کسب کرد .

اشعار عطا بیشتر درباره موضوعات اجتماعی و وطنی است و چهار مثنوی نیز در همین موضوع ساخته است که عبارتند از مثنوی در حالات ناهموار ، مثنوی ملا پیر خان ، مثنوی شاعر غزلگو و مثنوی دستبرد دزد . غیر ازین مثنویها منظومات طویلی دارد که از آنجمله ذبح عظیم ، خارو گل و شمع و پروانه و قائد اعظم را می توان نام برد . او در انواع مختلف شعر تواناست و پیوسته در مسابقه ادبی رادیوی پیشاور شرکت جسته و توجه شنوندگان رادیو را به شعر خود جلب کرده است اما مهارت او در اشعار اجتماعی و انتقادی و در قصاید نعتیه و منقبت بیشتر محسوس است . بنا بر علاقه مخصوصی به ایران دو مخمس در مدح شاه ایران سروده است که در نمونه اشعار وی می آوریم . او در گفتن قطعات ماده تاریخ نیز دستی قوی دارد .

عطا کمتر به سرودن غزل پرداخته است ولی غزلهایش نمودار عواطف قلب پاک او می باشد و اکثر در تتبع اساتید شعرو سخن بجزور دشوار و ردیف های مشکل را انتخاب نموده و مهارت خود را نشان داده است ولی گاهگاهی ضعف در ترکیب کلمات و در قوافی اشعارش دیده می شود .

۱- این آثار مفصل انتقادی هستند که انتخاب بردار نیستند و یکجا باید چاپ بشوند .

عطا از گویندگانی نیست که خود را در هر محفل و مجلس جلوه گر می سازند و با تشویق و احسنت و آفرین ترغیب می شوند. وی از آن جمله شاعرانی نیست که فقط از خود و از احساسات خود سخن می گویند بلکه وی یکی از مردم پاکستان است که همه چیز را می بیند و می فهمد و از همه چیز عبرت می گیرد و درباره همه آنچه با سرنوشت مردم سروکار دارد بحث می کند، رای می دهد، قضاوت می کند، محکوم می کند و درس زندگی می دهد و از سوختن و ساختن مردم احساس رنج و شادی می کند. بطور خلاصه عطا ترجمان حال زمان خویش است.

دیوان عطا که هنوز به طبع نرسیده دارای هزار بیت می باشد. گاهگاهی در زبان اردو و پشتو شعر می سازد ولی به قول خود او اصل سرمایه اش شعرهای فارسی اوست.

نمونه اشعار

خیر مقدم به اعلیحضرت شاهنشاه ایران

امروز جالی به کمال است جهان را بینیم ز نوروز فزون حسن زمان را
هر گوشه زمین است نشان باغ جنان را شد از سر نو رونق نو تخت کیان را
ای میر عجم، وارث جم، خسرو اعظم

تا ملت اسلام شود مجلس اخوان تبریز شود کابل و لاهور صفاهان
تا مصر فلسطین شود و شام خراسان سوی تو نگه عرب و جاوه و ایران
ای میر عجم، وارث جم، خسرو اعظم

ابیاتی منتخب در شکایت از قدر ناشناسی اینای جهان

وای از بی مبری اهل وطن قدر من تا زیستم شناختند
چون بمردم از وبال زیستن گنبدی بر تربتم افراختند

عطا از همرهاان آزرده دل ترک وطن کردم

به آزادی چو ریگ دشت در ویرانه می رقصم

۱- این اشعار با شرح احوال عطا به قلم نگارنده این کتاب در مجله وحید شماره ۲۷ انتشار یافته است.

در جہانم کہ خاکدانش مردم قدردان ندارد

زود بینی سوی شیرازم سفر در وطن شهرت مقدر نیستم

عطا کہ در وطن تو سخن نمی آرزو رسید صیت کلام تو تا بہ نیشاپور

از صفات بارز آقای عطا ایمان و عقیدہ راسخ مذہبی اوست کہ در قصاید
منقبت و نعت و حمد نمایان است و اینک چند مطلع از آن قبیل منظومات در
زیر نقل می گردد :

ای روشن از تو انجم و خورشید و ماہتاب
وی از تو لعل و کرمک شب تاب نوریاب

کہی اگر بہ حضور تو باریاب شوم اگرچہ ذرہ ناچیزم آفتاب شوم

صد دجلہ قطرہ ایست ز بحر نوال تو برگی است ہشت خلد ز شاخ نہال تو

ای تاجدار یثرب و ای صاحب کتاب ای در حضور رب سموات باریاب

ای آن کہ تامقام «اوادنی» رسیدہ ای جایکہ کس ز رفت تو آنجا رسیدہ ای

یکی از معروف ترین منظومات وی مثنوی «ملا پیر خان» است کہ بہ
نظر شاعر، این سہ دستہ «ملا و پیر و خان» بالترتیب نمونہٗ ریاکاری و
جبر و استبداد می باشند کہ در اجتماع امروز نفوذ فوق العادہ دارند. و از
سادہ لوحی و زود باوری و کم مایگی مردم سو استفادہ می کنند. مثنوی
را چنین آغاز می کند :

۱- ملا	مراد از واعظی کہ باعمل نباشد.
پیر	مراد از مرشدی کہ از مریدان سو استفادہ می کند.
خان	مراد از ملاکی کہ با رعایا بہ ظلم و جور رفتار می کند.

ای مسلمانان مسلمان زادگان ای ز راه راست دور افتادگان
 ای ز حق بیگانه مغلوب گمان قبله تو آستان این و آن
 بی وقار و مفلس و خوار و ذلیل حاجت را غیر می باشد کفیل
 از مراکش تا بخارا و ختن حق ترا داده است اقلیم و وطن
 این وطن از جور جهل تو خراب پاره پاره چون قصب از ماهتاب
 و همین طور از وضع بد کشور های مسلم نشین حکایت می کند و بی راهه
 رویهای این طبقات را باعث انحطاط و زوالی می داند و می گوید :

ملا

عالان دین ماندر ستیز هریکی آتش بیان و برق ریز
 پیروان را بهر جنگ آراستند تخم کین اندر دل شان کاشتند
 زهرها موجود در صهبای شان فتنه ها در موشکافی های شان

پیر

پیر عیار زمان ما نگر در لباس خسروی در یوزه گر
 کار و بار پیر ما مکر و دغل نرد باز و کعبتین او حیل

خان

همچنان سرمایه دار نابکار بر سر گنج گران پیچیده مار
 او چه داند حال مسکین وطن آنکه نادیده است جز قصر و چمن
 زاد و بالید و بخورد و مرد او سیم و زر با دیگران بسپرد او

انتقاد اجتماع

در دور ما عطا سخن شاعران غلط در ملک ما ثقافت افرنگیان غلط
 باد خزان به موسم گل در چمن وزید برآب و نان غیرتوان زیست تا به کی
 خود سارقیم ما و شا همچو دیگران از تست هر چه می رسدت فی ز آسمان
 هر کس که شد به حلقه دام هوس اسیر
 اسلوب فکر و طرز بیان و زبان غلط
 چنگ و رباب و باده و رقص زنان غلط
 چون بود کارکردگی باغبان غلط
 این زیستن به لقمه بیگانگان غلط
 از سارقان بود گله سارقان غلط
 چون شاعران مکن گله از آسمان غلط
 بنیادش نکو روش راستان غلط

کفار هر دیار به دین دشمنی یک اند امید مهر و لطف ز دین دشمنان غلط
نا دیده حسن بی بدل دلبرم «عطا» بر مهر و ماه ناز کند آسمان غلط

ایراندوستی

خمیر من مگر از خاک اصفهان بوده است
که طبعم اشتیاق دید آن نیم جهان دارد
نه تنها من نوا سنج زبان پاک آن خاکم
خود «اقبال» از نوا هایش زبان پر بیان دارد
«گرامی» نیز از بحر روانش بهر مستستی
به جوی طبع خرد از شعر تر آب روان دارد
هزاران گل بروید از ریاض فکر من هر دم
گلستانی که من دارم بهار بی خزان دارد
«عطا» چون بر فلک نظم تو می خوانند می گویند
به بین این شاعر خاکی زبان قدسیان دارد

ز سعدی شیراز و مولای روم درخشید بر چرخ ایران نجوم
سنائی و خاقانی و عنصری عراقی و فردوسی و انوری
همین طور فارابی و ابو علی به چرخ عجم زهره و مشتری
همه عندلیبان باغ عجم همه طوطیان بهشت ارم
فرستاد هر سو عجم نور علم منور جهان گشت از طور علم
به بنگاله آمد چو قند سخن شده طوطی هند شکر شکن

غزلیات

کسی که جلوه روی تو یک نظر دیده به عمر خود نه گهی بر رخ دگر دیده
دوید سوی تودل دید چون به دندانان چو مفلسی که پس از مدتی گهر دیده
نه برد جان زتم هیچکس مگر چشمت نخورد خون زدلم هیچکس مگر دیده
ز دیده بهر چه هر شب فروفتد انجم اگر نه جانب روی تو چون قمر دیده
تو آنکه از سر پیمان خود بگردیدی منم که از سر پیمان خود نگر دیده

«عطا» زامت آنم که از اشاره او قمر دو نیم شد و مهر باز گردیده

رخساره چو در زلف سیه فام نهادی شمعی است که افروخته در شام نهادی
جام تو سرشتند ز خاک من و گشتم لب بوس تو چون لب به لب جام نهادی
افتاده هزاران به سر گوی تو بسمل چون بر رخ خود خا و الف لام نهادی
استاد ازل در ازل از رشته جانها بر بافت قبایی که بر اندام نهادی
از ذکر فروماند عطایا لب و کامت تا دل به لب آن بت خود کام نهادی

ز خود بیگانه هر شب بر در میخانه می رقصم
پی یک جرعه آب چه بی تابانه می رقصم
نه من پیش کسان رقصم چو واعظ بر سر منبر
به خود خود را فروشم در حریم خانه می رقصم
غنی از بیم جان لرزد به ایوان و من مسکین
به فرش خاک چون درویش بی باکانه می رقصم
من اندر سینه بی کینه قلب مطمئن دارم
ز فکر آب و نان آزاد درویشانه می رقصم
نیم چون مهر و مه پابند آیین فلک گردی
به رنگ ذره های خاک آزادانه می رقصم
چه شد جامم اگر پر از می احمر نشد گاهی
ز چشم مست ساقی می خورم مستانه می رقصم

در محبت نا صبورم خام هم دانه زیر دام بیم دام هم
از تو رنگین داستان زندگی محفل رندان و ذکر جام هم
شد عطایا بینوا در عشق تو خسته و سرگشته و بدنام هم

تبسم قریشی

شرح احوال ۱

اسمش محمد رمضان و تخلص تبسم و تاریخ تولدش اول ماه ژانویه سال ۱۸۹۹ میلادی (رمضان ۱۳۱۶ هـ) است . پدرش علامه محمد عبدالکریم قریشی ابن مولوی فضل احمد ابن حافظ خان محمد قریشی است و ذکر این خاندان در ضمن شرح حال برادرش احمد حسین احمد قریشی قلعداری در همین کتاب آمده است ۲ .

تبسم تحصیلات مقدماتی را نزد جد و پدر خود به پایان رسانید و دروس زبان و ادبیات فارسی را از قاضی احسان الله وزیرآبادی و استاد الله دین فراگرفته . در سال ۱۹۱۹ م در ارتش استخدام شد ولی چون حزب جمعیه العلماء هند فوی داد که استخدام در ارتش دولت استعماری بریتانیا حرام است ، در سال ۱۹۲۱ م از ارتش مستعفی شد و به نهضت های آزادی خواهی و تحریک خلافت پیوست و به خدمت ملک و ملت پرداخت . تبسم در سال ۱۹۲۴ م به خدمت فرهنگ درآمد و معلم شد و تا ۱۹۴۳ م به این کار ادامه داد . پس از کناره گیری از خدمت فرهنگ ، تبسم مجدداً در خدمت ارتش درآمد . او در سال ۱۹۵۴ م با درجه « سرگردی » باز نشسته شد و پس از آن در رشته « هومیوپیتھی به پزشکی پرداخت و اکنون هم در محله « اقبال گنج » گجرات به همان کار مشغول است .

تبسم ذوق شعر و شاعری را از جد و پدر خود به ارث برده است . او از اوان کودکی تمایلی خاص به شاعری داشت و اولین اثر منظوم را در کلاس هفتم سروده است . در شعر تبسم تلمیذ مولانا سید وحیدالدین سلیم پانی پتی استاد جامعه عثمانیه حیدرآباد دکن است .

او روزنامه نویس هم هست . در ماه ژانویه ۱۹۳۲ م مجله ماهانه « اقبال » منتشر ساخت که پس از هفت ماه تعطیل شد . پس از آن در سال

۱ مجله شاهین ، جلد اول ، شماره اول ، (نشریه دانشکده زمیندار گجرات) ، سال ۱۹۱۵ م ، ص ۳۳ . مکاتبه با نگارنده .

۲- رک : شرح احوال احمد حسین احمد قریشی در همین کتاب :

۱۹۳۲ م اخبار ہفتگی «محب کسان» انتشار داد کہ خود صاحب امتیاز و مدیر مسئول این خبرنامہ بود اما در سال ۱۹۴۳ م بہ علت اشتغال مجدد وی بہ خدمت ارتش ، آن خبرنامہ را نیز تعطیل نمود . در ایام باز نشستگی در سال ۱۹۵۷ م ہفتہ نامہ «غازی» منتشر کرد کہ آن ہم چند سال بیشتر دوام نیافت .

سبک و آثار

تبسم در سہ زبان فارسی ، اردو و پنجابی شعر می سراید و کلیاتش کہ بہ قول صاحب تذکرہ شعرای پنجاب ۲ ، دارای پنجاہ ہزار بیت است ، هنوز چاپ نگردیدہ است . سخنان تبسم پراز پند و اندرز و مباحث اخلاقی است . زبان شعری سادہ و لطیف و روان است . در فن شعر پیرو اساتید متقدم و مقید بہ رعایت قواعد و قوانین اصیل شعر فارسی است و سبک وی بیشتر بہ شیوہ غزلسرایان پاکستانی شبیہ است و نکتہ سنجی ہا و باریک اندیشی ہای سبک ہندی نیز گاہگاہی در اشعار وی دیدہ می شود . اما مفاہیم و معانی جدید و ابتکاری کہ مخصوص طرز تفکر و اندیشہ حساس شاعران روشن بین دوران معاصر است ، آثار وی را جلوہ خاصی بخشیدہ است .

نمونہ اشعار

گدای مکیدہ ، در میکدہ شاہانہ می رقصد
 چہ رقصہ رقص مستانہ کہ ہم میخانہ می رقصد
 بہ جذب و شوق و سرشاری بہ حسن و عشق و رعنائی
 چون محبوبم قدم فرما شود بت خانہ می رقصد
 بہار آید ، نگار آید ، امیدم بی قرار آید
 بہ بوی سنبل زلفش دل دیوانہ می رقصد
 بہ عزم پاسبانی لشکر جرار می تازد
 بہ گرد شمع حسنش جرأت پروانہ می رقصد

۱- کسان : کشاورز.

۲- تذکرہ شعرای پنجاب ، سرہنگ خواجہ عبدالرشید ، کراچی ، ۱۹۶۸ م ،

مرو در حلقه زاهد که افسرده دلی آرد
 بیا در محفل ساقی می و پیمانہ می رقصید
 شباب و شعر و نغمہ چون بہم گردید فردوس است
 تمنای جوان با ہوش صد شکرانہ می رقصید
 تبسم زان گل عارض ببخشد کیف و سرمستی
 بہ این مستی بسی افسانہ در افسانہ می رقصید

نداری آن نگاہ حسن پیمایی کہ من دارم
 بہ سینہ ہم نہ آن شعلہ نواہایی کہ من دارم
 نخیزد موج خود کامی بہ دریایی کہ من دارم
 بہار حسن عالم شد تمنایی کہ من دارم
 ز سوز و ساز دل لبریز دارم چشم پینا را
 بہ چشم کس نمی بینم گہرہایی کہ من دارم
 بہ یک جلوہ تجلی ہا کہ عرفان کرد ارزانی
 چو دیدم در دل خود طور سینایی کہ من دارم
 مرا از بادہ درد و محبت مست می دارد
 گہی فارغ نباشد جام و مینایی کہ من دارم
 غم دوران ہمی لرزد چو جام سر خوشی نوشم
 بین چون کیف آور ہست صہبایی کہ من دارم
 بگویم ہر چہ آید در دل من فاش می گویم
 ریا کاری نمی آرد ، بہ دنیایی کہ من دارم

سر تسلیم خم ، مشت غبارم
 زمین گلزار ہستی پر بہار است
 بہ دل دارم بسی انوار پیکان
 شراب حسن می نوشم پیایی
 ترا جویم ، ترا خواہم بہ ہستی
 اگر افسردگی آرد جدایی
 جہان عشق را پروردگارم
 بہ ہر شاخ تمنا برگ و بارم
 شبی تاریک را سینہ فکارم
 ز مستی خوش نوایم نغمہ بارم
 بجز تو با کسی کاری ندارم
 بیادت شعر رنگین غمگسارم

تبسم هست زرخیز تمنا همین را در زمین خلد کارم

در دلم دردی است لب را جرأت اظهار نیست
 این متاع بی بها شرمنده گفتار نیست
 رهبر خود کرده ام چون من جنون شوق را
 در نگاهم هیچ منزل، منزل دشوار نیست
 باده جام محبت می چکد از تاک دل
 وای بر شیخی که زین میخانه باده خوار نیست
 زندگی را ضیا بخشد سرور جام عشق
 کافر عشق از می درد و ولا سرشار نیست
 ساغر الفت بنوشم پی به پی در بزم کن
 بنده سرشار هستی بنده اغیار نیست
 مفلس حسن مروت دیده ام قارون سرشت
 صاحب ایثار دیدم بی زر و نادار نیست
 حسن عالم شد عنان گیرش به دنیای خیال
 این تبسم بی سبب دل داده اشعار نیست

انتساب به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - راولپندی

بهر تحقیقات بزم اشتراک	زنده باد-ای مرکز ایران و پاک
تو حریم حرمت حسن قلم	پاسبان خوش نوایان عجم
تو بهار-اقبال و حافظ را امین	باده نوش اولین و آخرین
بلبل تاریخ دارد در قفس	نغمه های دل نشین پاک از هوس
هر چه می گوید-بگوید بر سلا	هر چه بنماید، نماید بی ریا
در لطافت هست محمود جهان	دلکش و شیرین نوا شیرین زبان
اردو از شیرینیش آمد پدید	ساغر مستی زخم او چشید
فارسی دارد رضای تاجدار	اردوی تابنده آب ذوالفقار
فارسی اردو به یکسان حال و قال	هم ادا و هم جهال و هم خیال
روح وحدت دردو قالب جلوه گر	یک خدا و یک رسول و یک نظر
می وزد باد اخوت روز و شب	غنچه های نو شگفته در ادب

مرکزیت شد نمود اتحاد
منتشر اوراق را کرده بهم
تو پیوشانید با حسن جلی
بیرون آوردی ز گرداب زوال
صحف کهنه زیب تن پوشاک نو
حسن صورت حسن معنی حسن روح
رشک جنت کرده ای ویرانه را
لب گشا کردی زبان غیب را
جذبه دیگر قلم پرورده ای
پیش و پس داری مهبان ادب
هر یکی علم و ادب را مشعلی
هر یکی در جستجویش غوطه زن
تشنگان را شد میسر جام جم
عاشقان فارسی فوز المرام
میر مرکز جعفری اکبر علی
فخر ترتیب و ادارت ذات او
گوی تحصیل زبان ها در ربود
بهر معلومات نا پیدا کنار
بر هدف آرد کمالش نوک سهم
هر کتابی می شود زو مستتیر
گنج بخش علم و تهذیب و هنر
سرپرست نو به اقلیم ادب
عزم تسبیحی رفیقت هم سفر
گرچه جسمش هست تصویر هلال
در تلاش نسخه های خوشخطی
در صحاری ادب قیس کتاب

رونق و روح روان انتقاد
باز آوردی زنجاس عدم
صحف مرده را لباس زندگی
نسخه های روح پرور، خسته حال
هم بحیرت دیده ادراک نو
اختراع توبه جلوه پر فتوح
شمع نو بخشیده ای پروانه را
پاره پاره داستان عیب را
سرفراز حسن عالم کرده ای
پخته کار و شهریاران ادب
هر یکی مرد محقق فاضلی
می شناسد تاب گوهر های فن
دور می با حسن دوران هم قدم
شاد بهر و شاد خوار و شاد کام
در نظامت علم و عرفانش قوی
معدن دانشوری فقرات او
آشنای هم زبان فکر و سود
هست در میدان ها او شهسوار
نکته دان و نکته سنج و نکته فهم
هست تألیفات نو را دستگیر
باغبان گلشن قلب و نظر
جان و دل بازد به تعمیم ادب
مبتدای کامرانی را خبر
بر سپهر علم و فن بدر کمال
صرف کرده است نقد جان و زندگی
محمل لیلی بیامد در سراب

۱ - مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان -

۲ - کتابدار کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان -

کوه تحقیقات را کرده است گاه
همچو باران اند رشحات قلم
هست در دنیای علم و فضل فرد
صدها تصنیفات و تالیفات او
از خیال لبش منم هم فیض یاب
کارنامه های مرکز منجلی
گرچه من گوشه نشین بی هنر
طبع موزونم شود که تیز رو
باده از «خمخانه دل» می کشم
ساتگین شعر آوردم به کف

قطعه

دکتر عبد الله مظاهری رایزن فرهنگی سفارت شاهنشاهی ایران در پاکستان

نامش عبدالله، پیکر خوش خو
من شنیدم که مهر تابانش
رایزن صادق و امین و جلیل
سوز و ساز وفای پاک ایران
عام کرده است باده فرهنگ
بر لبش نغمه های شاهنشاه
دور تجدید نوبه او نازد
چه همه گیر هست پرکارش
عاشقان ادب را بنوازد
هر سقیم ادب ازو یابد
اهل دانش به دست می آرد
بارها نامه های تسبیحی
هم عزیزم حمید اسلم گفت
با تبسم قبول فرمایید

عرف عامش مظاهری لیکن
کرده نام مشاورت روشن
در فکرش فزون ز در عدن
در چراغ یگانگت روغن
ساقی پارسی به پاک وطن
خوشنوا هست عندلیب چمن
اخترش نور افتخار کهن
در محیطش علوم و حکمت و فدن
دولت علم را زهی معدن
جام صحت فزای روح و بدن
با شگفته دل و شگفته سخن
می رساند سلام شوق بمن
هست ذاتش صفات را مخزن
تحفه و هدیه سلام از من

۱- رئیس کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان راولپندی.

۲- داماد تبسم.

تبسم صوفی

شرح احوال ۱

صوفی ۲ غلام مصطفی متخلص به تبسم روز چهارم اوت سال ۱۸۹۹ میلادی برابر با ۱۲۷۸ خورشیدی در امرتسر پا به دنیا گذاشت . خانواده اش مدت‌ها پیش از کشمیر به امرتسر مهاجرت کرده بود . تبسم تحصیلات خود را در لاهور به پایان رسانید و دانشنامه فوق لیسانس را در زبان فارسی گرفت . سپس دوره دانش سرا را گذرانید و به دریافت اجازه نامه تدریس نایل آمد و در همان دانشسرا به کار مشغول شد . پس از چندی به دانشکده دولتی لاهور منتقل گردید و تا پایان دوره خدمت خود در آن دانشکده معروف به تدریس زبان و ادبیات فارسی همت گماشت تا این که به مقام ریاست گروه زبان و ادبیات فارسی رسید . او در سال ۱۹۵۴ م باز نشسته شد و از آن پس نیز همواره به تشیید و استحکام روابط پاکستان و ایران و ترویج و توسعه زبان و ادبیات فارسی فعالیت‌های فوق العاده نشان داده است و اکنون آزادانه به کارهای فرهنگی و ادبی و علمی اشتغال دارد .

تبسم به سال ۱۹۵۴ م به عضویت هیئت فرهنگی پاکستان به ایران رفت . چندی پیش دانشگاه پنجاب لاهور برای وضع اصطلاحات تازه در زبان اردو کمیته‌ی ترتیب داد که صوفی تبسم هم به عضویت آن کمیته انتخاب گردید . او چندی متصدی اداره اسور خانه فرهنگ ایران در لاهور هم بوده است .

تبسم شخصیت جالبی دارد و محفل آراء و سخنگوی و سخن فهم و سخن سنج است . مردی دوست نواز ، بذله گو و فروتن است و با اینکه سنش به هفتاد و پنج سال می رسد ، قلب جوان و حرارت شباب و شور عاشقی در سر

۱- مصاحبه نگارنده با شاعر در لاهور.

۲- به دلیل این که اوبه خانواده بسیار محترمی تعلق دارد و خود نیز صوفی مشرب است ، لغت صوفی را به اسم خود اضافه نموده است و ما هم اکنون فقط به اسم صوفی تبسم معروف است .

دارد و بدین ترتیب روزگار خود را به خوشی می گذراند .

سبک و آثار

تبسم در هر سه زبان اردو و پنجابی و فارسی شعر سروده است. او در شعر فارسی شاگرد شادروان حکیم فیروزالدین طغرانی است. بیشتر غزل می سراید و در غزلسرایی شیوه خاصی دارد. آثار منظوم وی مطبوع صاحبان علم و ادب و مقبول خاص عام می باشند. از شاعران قدیم: فردوسی، خیام، حافظ، سعدی، امیر خسرو، عرفی و نظیری و از معاصرین: رشید یاسمی، پور داود، دهخدا، سعید نفیسی و علامه اقبال را می پسندد. از علمای جدید ایران مجتبی مینوی را بسیار دوست دارد. سبک تبسم ساده و روان و سلیس است و هنرمندی وی در غزلهایش پیدا است. آثار وی که همه حاکی از یک ذوق سلیم و طبع نکته سنج است، هم از لحاظ معنی و مضمون و هم از لحاظ انسجام کلام و قدرت بیان در شمار بهترین اشعار زبان است و نظایر بسیاری از تعبیرات و لطایف سخن وی را فقط از آثار اساتید بزرگ می توان انتظار داشت.

تا کنون آقای تبسم بیست جلد کتاب پیرامون موضوعات مختلف نگاشته و به چاپ رسانیده است. تعدادی از کتابهایش در زیر ذکر می گردد :

- ۱- انجمن : شامل غزلهای فارسی و اردو و پنجابی.
- ۲- روح غالب : انتقاد ادبی و بررسی سبک اشعار میرزا اسد الله خان غالب به زبان اردو .
- ۳- مسلمانوں کا علم جغرافیہ بہ زبان اردو.
- ۴- جھولنے : منظومہ های کوتاه برای کودکان به زبان اردو. جھولنے یعنی گهواره .
- ۵- توت بتوت : دارای منظومہ ها برای کودکان دبستان به زبان اردو. جایزه پنج هزار روپیه برای این کتاب اعلام گردیده است .
- ۶- حکمت قرآن :
- ۷- ترجمہ اقبال لاهوری اثر آقای مجتبی مینوی .

۱- رگ : به شرح احوال طغرانی در همین کتاب .

۸- جاه و جلال : نمایشنامه طولانی که از تلویزیون و رادیو پخش گردید :

آثار اشعار غلام مصطفی تبسم را در اغلب مجلات و جراید ادبی پاکستان می توان یافت و اشعار فارسی وی از لحاظ ارزش ادبی دارای مزبیتی بزرگ است ، زیرا در اشعار تبسم برخلاف بسیاری دیگر از گویندگان ر که نغمه آثار شان جالب است ، شعر بی مایه و شعر سست نمی توان پیدا کرد . چند قطعه از اشعار تبسم که در اینجا نقل می شود ، انتخاب شده نیست بلکه فقط آثاری است که در حال تدوین این کتاب در دست نگارنده بود .

نمونه اشعار

استقبال حافظ شیرازی

خوشا نصیب که زیب کنار من باشی	قرار جان و دل بیقرار من باشی
غرور و ناز به یک سوزنی و از ره لطف	نیازمند شوی غمگسار من باشی
هدیث درد و الم بشنوی ز راه کرم	به چاره سازی جان فگار من باشی
زالتفات نگه ها و لطف و خنده لب	الم ربای دل سوگوار من باشی
بساط عیشق بچینی و باد پشیمایی	به مستی آبی و اندر کنار من باشی
سحر به دامن شام میاه من ریزی	فروغ طالع لیل و نهار من باشی
جهان زحسن تو همواره گلشن آباد است	چه خوش بود که یکی نوبهار من باشی

در کوی تو امروز ز ما خسته تری نیست
افتاده به راهم و کسی را خبری نیست
بیچارگی شوق نگه کن که به هر سو
صد جلوه عیان گشته و تاب نظری نیست
گر عالمی از حال من آگه نبود چیست
داغم ز غم این که ترا هم خبری نیست

۱- نقل از کتاب «مشاعره» تألیف میرزا تورسن زاده که در موقع سمپوزیم بین الخلقی عاید به نظم معاصر فارسی زبانان ، به سال ۱۹۶۷ م در شهر «دوشنبه» مرکز تاجیکستان چاپ شده است ، ص ۲۶۳ .

ای چرخ چه فردا و چه دیروز که از هجر
 درخانه ما گردش شام و سحری نیست
 از گریه چه حال تو زبون است تبسم
 ای کاش بیدانی که فغان را اثری نیست

بیا چه جای شکایت ز دور افلاک است
 بین که وقت گل است و هوا طربناک است
 بین که جوش بهاران جنون نواز آمد
 بین که دامن گلها ورق ورق چاک است
 بیا که بی تو شکیبیا نمی شود خاطر
 بیا که چشم تمنا هنوز نمناک است
 ز بس که ریزش مستی کند سحاب بهار
 نگاه نرگس شهلا به خوشه تاک است
 غرور تمکنت تاج خسروان شکنند
 ز بیم غمزه که در یک نگاه بیباک است
 چه باده ریخته امشب به جام ما ساقی
 که نشئه اش ز خار سحر گهی پاک است
 حدیث خلوتیان حرم مگو که مرا
 نظر به جلوه گاه شاهدان چالاک است
 کجاست جلوه رنگین که امشب از غیرت
 جبین شمع شبستان ما عرقناک است

دل تو معرکه سوز و ساز باید و نیست
 لب تو زمزمه پیرای راز باید و نیست
 شده است حسن ز چشم جهانیان مستور
 که عشق را نگه پاکباز باید و نیست

بیان کفر چنین دلنشین نباید و هست
 حدیث شیخ حرم دلنواز باید و نیست
 میان کعبه و بت خانه فرق می ورزند
 میان عشق و هوس امتیاز باید و نیست
 نگاه من به ثریا رسیده است چه سود
 که بر در تو جبین نیاز باید و نیست
 میان باده گساران هجوم تفرقه هاست
 که پیر میکده دانای راز باید و نیست
 فسانه شب هجران نمی شود کوتاه
 حکایت شب وصلی دراز باید و نیست
 دلم گداخت تبسم ز رنج محرومی
 پیاله می مینا گذاز باید و نیست

از تو نصیب ما ز نگاهی نبود بیش
 در یک حدیث شوق به گفتیم حال خویش
 دیوانه تواز مر دیر و حرم گذشت
 هر چند می رسید به پایان شب فراق
 آن گلستان شوق که بوی وفا نداشت
 دیدیم پایالی درویش بی نوا
 خواندیم داستان شکوه سکندری
 رنگینی شهاب تبسم چه سحر بود
 در بارگه حسن گناهی نبود بیش
 آن یک حدیث نیز زاهی نبود بیش
 هر چند زین دو مرحله راهی نبود بیش
 آن صبح هم ز شام سیاهی نبود بیش
 آن گلستان ز مشت گیاهی نبود بیش
 جز راز سربلندی شاهی نبود بیش
 این ماجرا ز حرف کماهی نبود بیش
 آلام دهر از پر کاهی نبود بیش

رباعی

یاد آر ز عهد خود که با ما بستی بردی دل ما ز مهر و بازش خستی
 در حالت زار من به حیرت منگر بر خویش نگاه کن چه آفت هستی

جوش - شبیر حسن خان

شرح احوال

شبیر حسن خان جوش ، معروف به شاعر انقلاب ، فرزند نواب بشیر احمد خان بشیر پسر نواب محمد احمد خان پسر حسام الدولہ تہور جنگ نواب فقیر محمد خان گویا پسر محمد بلند خان است کہ روز پنجم ماہ دسامبر ۱۸۹۸ میلادی ۲ در ملیح آباد کہ قریبہی است از مضافات لکھنؤ ، چشم بہ دنیا گشود . بزرگان وی کہ از خانوادہ آفریدی علی خیل بودند ، از امرای مقتدر و شاعران معروف زمان خود بودہ و در زبان و ادبیات عربی ، فارسی و اردو تسلط کامل داشتہ اند . وی توان گفت کہ غریزہ شعر و شاعری را از اسلاف خود بہ ارث دریافت کردہ است و در نتیجہ موقعی عروس شعر در شبستان افکار او رسید کہ او طفل نہ سالہ بود و از اوان کودکی روح شعر بر وجود او چیرہ شد و وی را از بازیہای کودکانہ برحذر داشت .

چون در آن زمان در منزل پدرش در ملیح آباد ، شاعران معروف اردو مانند وحید الدین سلیم پانی پتی و میرزا محمد ہادی عزیز لکھنوی ، کراراً می آمدند ، در صحبت آنان ذوق طبیعی شعرگویی جوش جلوہ بیشتری یافت و با وصف این کہ پدرشان پیوستہ جوش را از شعر سرائی منع می کرد ، جوش نتوانست کہ از طغیان جذبات و احساسات خود جاوگیری کند ، تا این کہ پدرش ناچار شد کہ وی را پیش میرزا محمد ہادی عزیز لکھنوی ببرد تا شاگردی او را اختیار بکند . وی در آغاز «شبیر» تخلص می کرد ولی بعداً لفظ «جوش» را برای تخلص خود برگزید و امروزہ مردم او را «شاعر انقلاب» می نامند .

جوش تحصیلات ابتدایی را تحت راهنمایی پدر و پدر بزرگ خود بہ پایہ تکمیل رسانید و تحصیلات متوسطہ را در دبیرستان سیتاپور و دبیرستان حسین آباد لکھنؤ بہ پایان رسانید و چندی در دانشکدہ سینت پیترز آگرہ و مدتی در دانشگاه علیگر بہ تحصیلات عالیہ پرداخت ولی طبع شاعرانہ و آزادانہ وی نگذاشت بیشتر اسیر درس و تدریس باشد و بنا بہ خواہش بزرگان خود

۱- مصاحبہ نگارندہ با شاعر در کراچی و اسلام آباد .

۲- افکار ، جوش نمبر ، نوامبر ۱۹۶۱ م ، کراچی ، ص ۱۷ .

برای سرپرستی املاک موروثی به وطن بازگشت.

جوش در سال ۱۹۲۴ مسافرتی به حیدرآباد دکن کرد و به «دارالترجمه» پیوست و یکی از ادیبان متنفذ دربار حیدرآباد به شمار می‌رفت و تا سال ۱۹۳۴ م در آنجا کارهای ادبی و علمی را بطور احسن انجام داد. سپس به دهلی آمد و مجله‌ی به نام «کلیم» در آنجا انتشار داد (۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹ م) و بعداً مدیر کل مجله «آجکل» (امروز) شد (۱۹۴۸ تا ۱۹۵۵ م).

پس از تقسیم کشور هند به دو مملکت جداگانه به نام بهارت و پاکستان، جوش اولاً کوشید که در بهارت بماند و خدمات ادبی و علمی خود را ادامه دهد، ولی متأسفانه این شاعر آزاد منش راهم نگذاشتند که در زادگاه خود زندگی بکند و در نتیجه جوش مجبور شد که مثل مسلمانان دیگر از دهلی به پاکستان هجرت بکند. چون جوش در سال ۱۹۵۷ م به پاکستان آمد، مشغول کارهای علمی و ادبی شد و فعلاً در وزارت فرهنگ دولت پاکستان مستشار فرهنگی و ادبی است و در تدوین یک لغت نامه بزرگ اردو مشغول است.

سبک و آثار

جوش خود را شاعر فارسی گو نمی‌گوید. بیشتر به زبان اردو شعر می‌سراید ولی بسا اوقات وفور جذبات و هیجان عواطف و شدت احساسات وی را وادار به فارسی گویی می‌کند. هر چند که مضامین اشعار جوش تازه و بکر و نوین می‌باشد ولی هیچ وقت از چهار چوب ردیف و قافیه و وزن و بحر بیرون نمی‌رود. وی خیالات جدید را در قالب‌های قدیم نیکو ریخته است. جوش از اشعار پر جوش و حرارت خود در دل‌های ستم دیدگان روح تازه‌ی می‌دمد و ناگفته نماند که در جنگ آزادی شبه قاره، افکار جوش نقش مهم را ایفا کرده‌اند و او چندین بار در زمان تسلط بیگانگان مقهور و معتوب گردیده است ولی هیچ وقت از خط مشی خود انحراف نکرده است و در اکثر منظومه‌های خود افکار سیاسی را علنی بیان نموده است.

جوش در همه اصناف سخن شعر سروده است ولی چیره دستی او را در منظومه‌های ملی و انقلابی و در رباعیات او می‌توان دید. تعداد اشعار جوش از یک لک تجاوز کرده است که از آن هفتاد هزار بیت در آثار چاپ شده

وی درج گردیده است و تقریباً پنجاه هزار بیت دیگر وی آماده برای چاپ است. «شبایات» که عبارت است از ذکر شاهد و شباب و شراب، موضوعی است که مخصوص خود جوش است و برای همین بعضی از منتقدین او را «لذت پرست» می گویند و به «خیام» تشبیه می کنند. مجموعه اشعار و آثار منشور اردوی وی در چندین جلد به چاپ رسیده است، به قرار ذیل:

۱ - روح ادب	مجموعه شعر بامقالات	چاپ ۱۹۲۰ م، دهلی
۲ - نقش و نگار	مجموعه شعر	چاپ ۱۹۳۶ م، دهلی
۳ - شعله و شبنم	مجموعه شعر	چاپ ۱۹۳۶ م، دهلی
۴ - فکر و نشاط	مجموعه شعر	چاپ ۱۹۳۷ م، دهلی
۵ - جنون و حکمت	مجموعه رباعیات	چاپ ۱۹۳۷ م، دهلی
۶ - حرف و حکایت	مجموعه شعر	چاپ ۱۹۳۸ م، دهلی
۷ - آیات و نغفات	مجموعه شعر بامسدس معروف چاپ ۱۹۴۱ م، لاهور	
«حسین و انقلاب»		
۸ - عرش و فرش	مجموعه شعر	چاپ ۱۹۴۴ م، بمبئی
۹ - رامش و رنگ	مجموعه شعر	چاپ ۱۹۴۵ م، بمبئی
۱۰ - سنبل و سلاسل	مجموعه شعر	چاپ ۱۹۴۷ م، بمبئی
۱۱ - سیف و سبو	مجموعه شعر	چاپ ۱۹۴۷ م، بمبئی و لاهور
۱۲ - سرود و خروش	مجموعه شعر	چاپ ۱۹۵۳ م، دهلی
۱۳ - سموم و صبا	مجموعه شعر	چاپ ۱۹۵۳ م، دهلی
۱۴ - طلوع فکر	مسدس در منقبت حضرت علی برای جشن چهارده صد ساله یادگار مرتضوی	چاپ ۱۹۵۷ م، کراچی
۱۵ - فن و حکمت	مجموعه رباعیات	

مجموعه های نثری

۱ - مقالات زرین	چاپ ۱۹۲۱ م، لکهنؤ
۲ - اوراق سحر	چاپ ۱۹۲۱ م، لکهنؤ
۳ - اشارات	چاپ ۱۹۴۲ م، لکهنؤ

۴ - یادوں کی برات چاپ ۱۹۷۱ م ، کراچی
زیر تکمیل

- ۱ - حرف آخر منظومہ طویل دارای چہل ہزار بیت
- ۲ - مجموعہ شعری
- ۳ - ایضاً
- ۴ - مسائل حیات ترجمہ کتاب انگلیسی کہ قسمتی از آن در مجلہ کیم
 به چاپ رسیدہ است
- ۵ - لغات مترادفات
- ۶ - لغات مرکبات
- ۷ - لغات مخففات

حال می بینیم کہ جوش درباره خود بہ زبان فارسی چہ نوشتہ است و این اقتباسی است از نامہ ای کہ وی بہ آقای دکتر شہریار نقوی بہ تہران نگاشتہ بود و من این را برای این جہت نقل می نمایم تا غیر از فارسی گوی در نثر ہم جولانی طبع سرشار و پرجوش وی را بر خوانندگان روشن بکنم. جوش می نویسد :

«شاعری من با غزل شروع شد ، ولی الآن بہ آن اعتنایی ندارم بہ علت این کہ حالا روشن شدہ است ، غزل صنفی از سخن است غیر طبیعی کہ برای اظہار مشاہدات و کیفیات قلبی ، خلق نگردیدہ و تنها مقصود از آن جز این نیست کہ شاعر طائران ردیف و قافیہ را یکجا اسیر نمودہ و بہ تکرار وقایع ساختگی حسن و عشق کہ هیچ وقت وجود حقیقی نداشتہ است ، پردازد. بہ همین سبب من اکنون غزل را کنار گذاشتہ و نظم رباعی را برای خودم انتخاب کردہ ام. بہ دلیل این کہ از سہ پشت علم و ادب شغل نیاگان من بودہ است ، می توانم ادعا کنم کہ من زیر سایہ بال و پر شاعری نمو یافتہ و در هوای آزاد باغہای آن جوان شدم. شاعری کہ از ہمہ بیشتر شعر مرا تحت تأثیر خود گذاشتہ ، مغنی اعظم است از خاک پاک شیراز کہ بہ «حافظ» نامیدہ می شود

بر زمینی کہ نشان کف پای تو بود
سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

حافظ را در جوانی، من یا یک ولوله تشنج آمیزی و وارفتگی عجیبی، مضاعف کرده و آن را به قدری زیاد خوانده که تا به حال در مورد می نسخه از دیوانش به دست من مانند گریبان عشق چک و در هوا بر بر شده است. متأسفانه بنا بر عدم توفیق یا بدذوق، مرده، معمولاً حافظ را به عنوان شاعری غزل گو می شناسند. اما هر کسی که به پرگنده اندیشی غزل آشنا است، هرگز چنین عقیده غامبه را که در واقع سر سر به حکم تهم و جایی می باشد، نسبت به حافظ قبول نخواهد کرد. شخصی که به مصداق عمیق اشعارش پرداخته و تفحص کسی بیرون فکر و اندیشه های ز به عنس آورده اند، بخوبی آگاه اند که در تمام غزلهای آن نابغه، عنصر یک ربه معنوی شگرفی و تسلسل ژرفی به چشم می خورد که در دایره تعریف غزل حکم شجر ممنوعه را دارد، و به زبان قانونی غزل به ریاضی گری، معروف و به اصطلاح فقهی آن به «گنده بزرگ» نامیده می شود.

برای مکتوب من از انکشاف حقیقت در باب غزل دل آزاری غزل سرایان نیست و اگر چنین باشد، ایزد مرا با مسمان بین روزگار محشور دارد. گنتر صدق مایه آزار می شود چون حرف حق بنده شود دار می شود

باری می گفتم که از همه بیشتر حافظ در من تأثیر گذاشت. هر چند چنانکه شائسته دانستن است می دلم و چنانکه باید قبول کرد، قبول می کنم، سعدی نه فقط شاعر بزرگ ایران بلکه بزرگترین سخنور آسیاست. بدون شک او از جایگاه ذروه ای سخن می راند که از آنجا تمام گوشه های این کائنات در مقابل دیدگان ژرف بخشش قرار داشت و شخصیت بنده مناسبت یک نقطه اتصال شگفت انگیزی از ظرافت مشحون از بلاغت و تخیل، شاعرانه و فکر حکیمانه بود که نظیرش جز در وجود گوته جی دیگر سراغ نداریم. وی در طرز بیان حافظ چنان موسیقی افسانه انگیز و رقص و سرود رومان خیزی وجود دارد و طوری روی پیشانی وی کلاه شاعری با یک زاویه عجیب مستی ریز و انداز وجد آوری کج گذاشته شده است که روح در مقابل آن به جنب و جوش افتاده و شروع به رقصیدن می کند.

اشعار سعدی مانند فیلسوف با تجربه ای با وقار و ابهت وصف ناپذیری
 قدم جلو برمی دارند و ططننه پای آنها در اذهان جهانیان طنین می اندازد
 که عقل از آن غذا می یابد و چشم شعور باز می گردد و به دست آنها کلیه
 حجابها از روی حقایق روزگار برداشته می شود. اشعار حافظ مانند دختران
 شوخ و مست با سهارت خیره کننده می رقصند و زنگوله های پایشان را
 به صدا در می آورند و سازهای کلاسیک دلاویز را می نوازند. رباب سعدی
 ما را به وجد می آورد و شباب حافظ ما را به رقص وامی دارد.

در هیچ مقام نگذارد به درنگی
 از بوی به بوی برد از رنگ به رنگی

کسی که بعد از حافظ مرا تحت تأثیر قرار داده شاعر فیلسوف نیشاپور
 حکیم عمر خیام بود و با این که مشاهده اش چندان وسیع نیست، مع الوصف
 باید اعتراف کنم اگر چنانچه سعادت آشنایی وی به من یاری نمی کرد، یک
 دریچه قلب بسته می ماند و من از افتخار گفتن رباعی محروم می گشتم.

این همه سرچشمه عبرت است و هم موجب شکر که جوانی من قهر
 کرده و از من دوری بسته است و توده های ابر سیاه شبانه در آسمان
 احساسات که پر از رعد و برق بودند، پس از برگبارها کاسته و پراکنده شده
 و در افق شعورم صبح سعادت پدیدار گشته است و هر چند که الان بر پشت
 جذبات من زین خرد محکم بسته شده و ذهن من به سعدی نزدیک تر گردیده
 است، اما با این همه حافظ و خیام هنوز هم مرا تعقیب می کنند و با این
 که حالا فکر من در جهت غیر از فضا های آنها پرواز می کند ولی باز هم :

به دور گردی من از غرور می خندد
 حریف سخت کمانی که در کمین دارم

در آخر باید اضافه کنم نهایت افتخار من در این است که تمام تار و پود
 شاعری ام ساخته و پرداخته کارخانه های است که در کنار آب رکن آباد و
 در جوار گلگشت مصلا، بنا شده بود و بابتن درهای آنها ایران جدید
 دریچه های ضعف ادبی را بر خود باز کرده است. تمام کسانی که خواستار
 به وجود آوردن ادب در زبان اردو می باشند، باید با گوش باز بشنوند اگر

چنانچه آنها از طواف دور حرم ایران باز بایستند ، خواهند مرد و به هیچ وجه نخواهند توانست ، به مقامی بلند که به کعبه ابدیت نامیده می شود برسند :

مرا عهدی است با ایران که تاجان در بدن دارم
هواداری کویش را چو جان خویشتن دارم»

نمونه اشعار :

شعله رقصان

خوشا طالع که باز آمد به شهرم آن شه خوبان
بلای بندگی آشوب دین غارت گر ایمان
خدای مطربان و ناخدای کشتی صهبا
شه ملک جال و شهریار کشور ترکان
پیام شادمانی چشمه جمعیت خاطر
سراج طاق یکسوی علاج گردش دوران
سرور عالم اسکان غرور آدم و حوا
غروب ساحل دریا طلوع طرف کهساران
سرامر وادی رنگین سراپا نرگس و نسرين
تماسی عقده پروین مجسم موسم بهاران
نواى بریط و باد مراد و ابر نوروزی
شب دیر مغان صبح بهاران نغمه بستان
کلمسای شمیم گل حریم نغمه قلقل
کنشت لاله و منبل ، بهشت لولو و مرجان
شراری ز آتش جانسوز و شمع وادی ایمن
به شوخی قلزم زهر و به تمکین چشمه حیوان
به طعلت جلوه مینو ، به نرگس وحشت آهو
به مو خواب زلیخا و پروتاب مه کنعان
به خلوت شرم نشترزن به جلوت شوخی پرفن
به پهلو آتش گلخن به مسند گوهر غلطان
به طوفان گاه رعنائی به کیف باد صحرائی

بہ کرو فر برنای بہ خود غلطان بہ خود پیچان
 بہ تاب زلف مشکین و بہ آب چہرہ گل گون
 شب قدر قضا سنجان و صبح عید سرمستان
 بہ پیمان حاتم دوران بہ ایفا رشک صد قارون
 بہ گیسو حلقہ کفر و بہ عارض دولت قرآن
 کلیسا کوب و کاشی سوز و یزدان گیر و انسان کش
 بلای عارفان و شب نشینان و سحر خیزان
 سراپا نغمہ و نور و نشید و ناز و نیرنگی
 سراسر خوشدل و خوش پیکر و خوش چشم و خوش الحان
 صبیح و خوش نگاہ و کج کلاہ و نقرہ پی پیکر
 پریشان کاکل و زرین قبا و عنبرین دامان
 بلور اندام و گل رنگ و صدف رخسار و در طلعت
 عدن ریز و ختن بیز و چمن خیز و سمن افشان
 دمان جادو کمان ابرو دخان گیسو چنان زانو
 روان کوکو دوان آہو جوان پہلو چان بستان
 سمن افسر ختن سرور عدن قیصر چمن داور
 گہر آقا سرر مولی سحر دارا قمر خاقان
 وطن بستان دهن کوثر بدن نسرين سخن بربط
 حیا جوہر ادا خنجر وفا مرہم جفا پیکان
 یم شوخی رم آہونم شبم خم ساحل
 گہی مومن گہی کافر گہی زورق گہی طوفان
 شریر و زود رنج و دیر مہر و آشنا دشمن
 وفا بر لب جفا در دل گران کفر و سبک ایمان

مسافر شہر غیب

(انتخاب از یک منظومہ اردو)

گہی رونق تخت عرش برین
 صنم گر ، قمر ساز ، آئینہ تاب
 گہی بستہ اسفل السافلین
 فلک بین ، زمین سنج آفاق یاب

شمیم الوراہ و نسیم البحار	ملیح الکلام و صبیح العذار
سمیع الفضا و بصیر الصبا	دیر الخلا و امیر الساء
عمیق المسائل دقیق النکات	رفیع المعانی وسیع الجهات
محاط الملایک ، محیط القضا	قسیم الحیات و اسین البقا
شفیق البرایا ، رفیق العباد	عمیم الولاء و فقید العناد
بہ اندوہ فقدان اہل نگاہ	ملول و حزین و غمین و تباه
سیہ رو بہ تقصیر فکر و نظر	سزاوار زندان بہ جرم ہنر

جوانی

(اقتباس از یک منظومہ اردو)

سر مست و سمن چہرہ و نی پرور و میخوار
جنبان و خروشان فروزان و درخشان
رشک چمن ، آشوب وثن ، فتنہ سوسن
آہوی ختن ، در عدن لعل بدخشان
پرکار و دغا پیشہ و عیار و فسون کار
نو مشق و نو آموختہ و نورس و نادان
تسکین زلیخا و تپ سینہ یعقوب
عشرت کدہ مصر و میہ خانہ زندان
دیوانہ و فرزانه و پروانہ و قندیل
می خانہ رقصندہ و بت خانہ جولان
گل بانگ صنم خانہ و طاووس خرابات
شوریدہ سر و زمزمہ پرداز و رجز خوان
طوفان بہ نم چہرہ و گرداب بہ گیسو
نی بر لب و می در سر و فردوس بہ دامن
خود رفتہ و خود بین و خود افروز و خود آزار
ژولیدہ گمان ، زود غضب دیر پشیمان
سرگوشی حوا و خود آگاہی آدم
فرمان شکن و باغی و پیغمبر عصیان

گہوارہ سخن ، قوس جبین ، زمزمہ رفتار
کج فیصلہ و راست قد و آسیا پیمان

مناجات

(اقتباس از یک منظومہ اردو)

پناہ بلندی و پستی توئی	ہمہ نیستند آنچه ہستی توئی
تو یا رب بہ پاس بزرگان دین	بہ طبل ہدایت بہ جبل متین
بہ رقص نسیم و بہ رنگ چمن	بہ روی نگاران گل پیرہن
بہ نغمت انفاس خوبان شہر	بہ لعل نگارین ترکان دہر
بہ ابروی غلمان بہ رخسار حور	بہ آب طہور و بہ تاب قصور
بہ نور نعیم و بہ نار جحیم	بہ ارباب خلعت بہ اہل گیم
بہ طغیان چنگ و بہ الوان مل	بہ آوای بلبل بہ سیہای گل
بہ نطق سلیس و بہ طبع سلیم	بہ ضرب مجاہد بہ حرف حکیم
بہ پیکر تراشندگان و ثن	بہ بالا بلندان طرف چمن
بہ دین اسامان کیف و شباب	بہ چین بساط نگاران بہ خواب
بہ تسبیح و تہلیل کر و بیان	بہ آہنگ نیکوی رامش گران
بہ حق باری اولیای کرام	بہ طراری حوریان خیام
بہ سوز گدایان بہ ساز شہان	بہ عشق برہمن بہ حسن بتان
بہ عجز مناجاتیان کہن	بہ کبر ازل بستہ اہرمن
بہ صبح خوش انوار شب زندہ دار	بہ شب های تاریک اختر شمار
بہ رخسار یوسف بہ نطق کلیم	بہ عزم خلیل و بہ خلق عظیم
بہ ایمای حوای جادو کلام	بہ اغوای آدم علیہ السلام
بہ عصیان پیغمبر اولین	بہ فتح مبین عدوی مبین
بہ فرمان حفظ خیال و نگاہ	بہ میلان عدوان و ذنب و گناہ
بہ معتوب خیر و بہ محبوب زشت	بہ اندوہ کعبہ بہ جشن کنشت
بہ درد جوان مرگی ابن پیر	بہ جور و جفاہای عمر کبیر
بہ سوز طویل دل بیوگان	بہ اوقات سوزی محنت کشان
بہ فریاد عشاق محروم دید	بہ آہ یتیمان مقتول عید

بہ اسباب درد و غم اندیشگی	بہ جبر وجوه گدا پیشگی
بہ عشرت خروشی ابن امیر	بہ عصمت فروشی دخت فقیر
بہ فریاد شام و بہ آہ سحر	بہ بربادی فرصت مختصر
بہ جان حدوث و بہ شان قدم	بہ نور مدینہ بہ شمع حرم
بہ زلف میاہ بتان مبین	بہ موی سفید بزرگان دین
بہ ترتیب مجروح ام الکتاب	بہ تاراجی کشور بوتراب
بہ مکر و دغای ظلوم و جہول	بہ سوگ بتول و بہ مرگ رسول
بہ رفتار صد لشکر اشقیا	ز راہ سقیفہ سوی کربلا
بہ دل خستگان فشار حیات	بہ لب تشنگان کنار فرات
بہ پاس شہیدان بدر و حنین	بہ مرگ مسیح و بہ خون حسین ^۴
خدایا بہ آہ جگر خستگان	الہی بہ سوز دل شاعران
نہ دولت نہ قدرت نہ تاج شہی	فقط روشنی روشنی روشنی

رزی۔ محمد اسمعیل خان

شرح احوال

محمد اسمعیل خان متخلص بہ رزی فرزند منشی محمد فضل نبی خان از قبیلہ^۱ یوسف زئی است ، نیاکانش از مرز شمالی باختری شبہ قارہ پاکستان و ہند بہ الہ آباد ہجرت کردہ در قصبہ^۲ «کتنی» اقامت کردہ بودند و بعداً از آنجا بہ قلمرو حکومت راجہ ہای راجپوتانہ نقل مکان کردہ بعضی از آنان در جیپور و بعضی دیگر در بھرتپور سکنی گزیدند۔

رزی روز بیست و یکم ماہ اوت سال ۱۹۰۰ میلادی در دہکدہ^۳ «کمپیر» در ناحیہ^۴ بھرتپور پایہ عرصہ^۵ وجود نہاد۔ تحصیلات ابتدایی را در جیپور بہ پایان رسانید و سپس از محضراستادان بنام آن سامان مانند مولوی سید فضل علی المعروف بہ مولوی جیون علی و مولوی رشیدالدین فائز و مولوی سلیم الدین تسنیم نارنولی استفادہ ہا برد و دورہ^۶ درسہای عربی و فارسی و فلسفہ و منطق و لغت را تکمیل کرد و در ادارہ^۷ فرہنگ حاکم نشین جیپور بیست و ہشت سال بہ سمت

۱۔ ماخذ: مصاحبہ نگارندہ با شاعر در کراچی۔

معلم زبان فارسی و علوم شرقی انجام وظیفه کرد. رزی پس از تشکیل پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی با افراد فامیل خود جیپور را ترک نمود و به پاکستان آمد و در قصبه «کوتری» که در شمال کراچی به کنار رودخانه سند واقع است، رحل اقامت افکند و حالا در حیدرآباد (مرکز ایالت سند) سکنی گزیده است. الیاس عشقی فرزند رزی نیز یکی از پارسی گویان برجسته پاکستان است.

سبک و آثار

رزى در همه رشته های ادبی مطالعاتی فراوان دارد و اشعار وی در هر زمینه روانی و شیوایی خاص دارد. او با سخنورانی همراهی است که نوبی و تازگی را در شعر از حیث موضوع و فکر می دانند و به حفظ وزن و موسیقی و قواعد عروضی مسلم شعر فارسی پای بند و با اشعار شکسته بسته تند روان نوپرد از مخالف است.

رزى علاقمندی خاص به زبان و ادبیات فارسی دارد و مهارت وی در محاورات و مصطلحات و کنایات و تلمیحات ادوار ادبی به درجه اتم است. از اوان کودکی شعر ساخته و در هر دو زبان فارسی و اردو سخن سرایی کرده است. در فارسی بیشتر غزل سروده است. مجموعه اشعارش در اصناف مختلفه سخن به سبک هنری و به روش عرفی و نظیری موجود است ولی هنوز تدوین و طبع نشده است. اشعار و مقالات ادبی و انتقادی رزی در مجلات معروف کشور انتشار یافته است.

نمونه اشعار:

خیر مقدم به شاهنشاه ایران

مشرق آسود که خورشید گری پیدا شد
مغرب آشفته که صاحب نظری پیدا شد

۱- رک: به شرح احوال و آثار عشقی درین کتاب.

۲- در این اشعار از این شعر علامه اقبال الهام گرفته است:

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد
حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد

ایشیا را شب تاریک پدید آمده چون
 ناگه از مطلع ایران سحری پیدا شد
 نو به نو طرفه جهانی به شهبابی بینید
 ارض را رشک فلک دیده وری پیدا شد
 ای خوشا آمدنت باعث آبادی ما
 ارض ما را ز تو نور دگری پیدا شد
 تا ابد شاد زی و بال بخویش ای ایران
 از بزرگان تو خوش ناموری پیدا شد
 طالع ملت بیضا همه خورشید آمد
 روز بد بختی ما را سحری پیدا شد
 نغمه تهنیت از عید قدومش هر سو
 از نشاطش به لب شعر تری پیدا شد
 شاد زی شاد رضا شاه حیات ایران
 مثل تو کم به جهان تاجوری پیدا شد

در جواب چکامه بی که شادروان صادق سرمد بر مزار قائد اعظم محمد علی
 جناح در کراچی قرائت نمود:

من به قربانت شوم ای سرمد صادق بیا
 هدیهام از تست نام قائد اعظم جناح
 بر لب نام جناح آمد دلم آمد به وجد
 بازگو باز ای نوای دلپذیرت روح راح
 حرف گرمت شعله زد در جان پاکستانیان
 ای شعور شعر پاکت ملک وملت را فلاح
 بر مزار قائم اعظم که بردی ارمغان
 گفته تو مصحف شعراست و آیات الصباح
 بر ضمیرت آشکارا راز تقدیر ملل
 یافت از نور فراست جان پاکت انشراح

۱- ایشیا در پاکستان به معنی «آسیا» می آید.

هدیه صدق و خلوصم با شهنشاهت بهر
این نوایم پیش سلطان براگرینی صلاح

به استقبال غزل فیضی

ما عاشق مستیم بلا را نشناسیم
شاهنشاه فقیریم ها را نشناسیم
جنس از نگه پاک و دل گرم فروشیم
هم مشتری و اهل بها را نشناسیم
هرکس ببرد در خور دامان خود از ما
ماه و پرن و مهر و سها را نشناسیم
موجود ز جوش خود وهم اصل وجودیم
جز هستی خود کنه بقا را نشناسیم
هستیم یکی یاب و یکی دان و یکی بین
«در وحدت حق چون و چرا را نشناسیم»
هم طالع و هم بخت زما چشم بر امر است
ما از پی مقصود دعا را نشناسیم
هستیم همه گرم پر وسعت «الا»
ضیق عدم و تنگی «لا» را نشناسیم
والله حرام است به ما خلوت و جلوت
گر خلوقی ثور و حرا را نشناسیم
یا بو العجب این جلوه گری ها ز کدامست
ما خویش «رزی» صورت ما را نشناسیم

غزل دیگر

تراشد بت کند خود سجده بتگر را تماشاکن
نگاهی از صنم وام آرو آذر را تماشاکن
بجز حیرت نیرزد معنی جویای رازم را
به جوش غم جنون هوش پرور را تماشاکن

نه کعبه این نه بتخانه که ریزی سجده بر سجده
مذاق شمع جوید حسن کافر را تماشاکن
غزلبامی سراید یا حکایات غم گوید
به هوشم می زند آتش نواگر را تماشاکن
من و جوش جنون افسانه از افسانه می خیزد
زحالم معنی حرف مکرر را تماشاکن
حدیثی از «رزی» بشنوک، جان لوح محفوظ است
کلامش جمله الهام است کافر را تماشاکن

ناصر

شرح احوال'

ملک ناصر علی خان ناصر فرزند خانصاحب حاجی ملک رحمن در یکی از خانواده های فارسی زبان پیشاور به سال ۱۹۰۱ م^۱ دیده به عالم هستی گشود. پدرش که لقب «خانصاحب» را از دولت انگلیسی دریافت نموده بود، قاضی افتخاری شهر پیشاور بود و از رؤسای قوم محسوب می شد. غیر از جاه و ثروت، ملک رحمن مشهور به زهد و تفوی و علم و دانش هم بود. خانواده اش به شغل تجارت از ایران به کشمیر آمدند و چون تجارت شان بیشتر به افغانستان و بخارا بود، جد وی به شهر پیشاور آمده و در آنجا سکنی گزید.

ناصر علوم مقدماتی را از بزرگان خود آموخت و سپس از محضر استادان سرشناس مانند مولانا حافظ کفایت حسین و مولانا سید عدیل اختر استفاده کرد. محیط سازگار خانواده و استعداد طبیعی از اوایل عمر او را متایل به علوم ادبی کرد و اولین شعر فارسی را به سال ۱۹۱۸ م سرود و شاگرد آغا سید محمد علی شاه خادم شد. چون زبان مادری اش فارسی بود، دیری نگذشت که در فارسی گوی ممتاز و معروف شد. خوشبختانه ناصر گرفتاریهای شغل و اشتغال ندارد. او شاعر فارغ البال است و همواره به مطالعه کتابهای علمی و ادبی و دینی

۱- مصاحبه نگارنده با شاعر در پیشاور.

۲- دکتر نذیر میرزا برلاس در پایان نامه «شعرای فارسی زبان پیشاور» سال تولدش را ۱۹۸۸ م نوشته است ولی نگارنده درین ضمن از شاعر مورد بحث تفحص کرد و او ۱۹۰۱ م گفته است.

مشغول است. بیشتر توجه به فلسفه و منطق دارد و پرتو آنها در شعر هایش نمایان است. ناصر از اوایل عمر در اغلب انجمنهای در پیشاور وجود داشته شرکت می کند و همچنان با جراید ادبی شهر نیز همکاری قلمی دارد. او مدتی رئیس انجمن بزم سخن پیشاور بود و اخیراً انجمن دیگر هم به نام «بزم انیس» تشکیل داده است.

سبک و آثار :

ملک ناصر علی خان در قصیده سرایی به روش اساتید قدیمی میل دارد و در غزلیات و قطعات و منظومات پیرو سبک اقبال است. دیوان ناصر حاوی قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و چند مثنوی در حدود ده هزار بیت است ولی هنوز به حلیه طبع آراسته نگردیده است. اشعار ناصر عموماً فصیح و شیوا و حاکی از علو طبع و وارستگی خاص و مناعت کامل است و غالباً در معانی فلسفی و اخلاقی گفته شده است. امتیاز دیگری که او در سخنرانی دارد استعدادش در بدیهه گوئی است که در کوتاه ترین فرصت بزرگترین قطعات و قصاید را به نظم آورده است و بنابه گفته خودش قطعه «خطاب به شمع» را که بیش از هزار بیت است در دو شبانه روز سروده است. ناصر در ناحیه سرحد در اصل بنیانگذار صنف «نظم مسلسل» در شعر فارسی است و شعار او «ادب برای ادب» است. هیچ وقت به زبان اردو شعر نمی گوید. در تمام عمر فقط دو تن را در شعر خود توصیف کرده است که یکی از آنان میر عثمان علی خان نظام حیدر آباد دکن و دیگری اعلیحضرت شاهنشاه ایران می باشد و از این رو مورد الطاف شاهانه قرار گرفت.

چکامه بی که در جشن ورود اعلیحضرت هایونی محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران که به تاریخ یازدهم مارس ۱۹۵۰ میلادی در پیشاور به حضور شاهنشاه آریا مهر تقدیم شد و مورد توجه شاهانه قرار گرفت ، چنین است :

خبر مقدم

چشم و چراغ ملت ایران خوش آمدی هم پایه شکوه سلیمان خوش آمدی
سیر جهان نموده جهانبان خوش آمدی تابنده تر ز مهر درخشان خوش آمدی

۱- نظم مسلسل را در ادبیات ایران «قطعه» می گویند.

والا گهر ستوده صفت شاه جم وقار
 دانیم غایت سفت شهریار چیست
 افشاندہ جلوہ های تدبیر قدم قدم
 یک ملتیم گرچه بود مملکت جدا
 دارای وقت، نکته رس و ہم جهان شناس
 گلبانگ مخلصانه شد از شهر ما بلند
 هر گوشه می دمد به نظرها چمن چمن
 بر چشم ما فتد قدم شه زهی نصیب
 پا در سفر نهاده خرامان خوش آمدی
 خوش آمدی به کار مسلمان خوش آمدی
 خوش آمدی مدبر دوران خوش آمدی
 بر سر زمین پاک ز باکان خوش آمدی
 روشن ضمیر عالم امکان خوش آمدی
 سرچشمه سرور دل و جان خوش آمدی
 صبح بهار گلشن تهران خوش آمدی
 آرام جان عزیز تر از جان خوش آمدی

خطاب به ملت نجیب ایران

ای زبده اقوام و ملل ملت غیور
 ای صاحب تیغ و علم و بازوی شهزور
 هر گوشه ایران ز تو باید نظر افروز
 در مکتب فردوسی طوسی سبق آموز
 از نصف جهان بیشترت زیرنگین بود
 فرمان تو بر هند و عرب کابل و چین بود
 بر خیز همان عهد کهن باز بر افروز
 در مکتب فردوسی طوسی سبق آموز
 بر بند کمر چست نگهبان وطن باش
 هنگام و غا رستم دستان وطن باش
 شمشیر به کف گیر به تن خیز و کفن دوز
 در مکتب فردوسی طوسی سبق آموز
 ایران که سر مکتب تأدیب جهان است
 لا ریب که گهواره تهذیب جهان است
 سر زد پی تابیدن عالم افق روز
 در مکتب فردوسی طوسی سبق آموز

ترانه بندگی

ای که به ذره ذره ام جلوه آرزوی تو
 شش جهتم چو آینه محو خیال روی تو
 خنده گل کرشمه ای مستی رنگ و بوی تو
 وجد به قلم آورد نغمه آب جوی تو
 ای که به دیدم نهان من که به دیدنت عیان
 تو نگران به سوی من نگران به سوی تو
 عالم بال و پر شدم عرصه کائنات را
 می بردم کشان کشان ذوق تلاش کوی تو
 در پس پرده نگه محو جلال خود شدی
 وزره عجز و بندگی روی جهان به سوی تو

گل و شبم

از سمت شرق مهر جهانتاب چون دمید
 شبم خطی به عارض زیبای گل کشید
 لرزید و گفت یک دو نفس با تو زیستم
 ای گل چه زود صبح اجل بر سرم رسید
 گویا به خواب بودم و عمرم به خواب رفت
 در حیرتم چه دیدم و گوشم چها شنید
 ای گل تو هم تدارک بار سفر نما
 اینک بهار رفت و خزان در عقب رسید
 شبم پرید و گفت که راز شبینه را
 «ناصر» در این چمن ز من بی نوا شنید

غزلیات

جز نقد وفا دل به نگاران نفروشم
 این لعل گرانمایه من ارزان نفروشم

ای بوالهوسان حرف دویی در قلم نیست
مضمون محبت به دو عنوان نفروشم
خود داری عشق است که بر خود نگراشم
در دست جنون چاک گریبان نفروشم
بر گریه من خلوت شب پرده فکن بود
هنگام سحر اشک به مژگان نفروشم
«ناصر» ز سر گرد و غبار ره کویش
یک ذره به صد مهر درخشان نفروشم

خیز تو یا علی مرای دست به ذوالفقار کش
باز ز خون به روی خاک چادر لاله زار کش
خیز برای زندگی خنجر آبدار کش
جام بلای نوش کن زحمت روزگار کش
چاک تو از جنون مکن دامن ننگ و نام را
دست خرد دراز کن محملی از غبار کش
محرم راز حسن کو طالب ناز حسن کو
جلوه حسن عام شد پرده به روی یار کش
صبح بهار گل دمید مست هوای گل وزید
ابر چکان چکان رسید باده به لاله زار کش

قطعه

رموز عالم کون و مکان به سینه تست
شراب خالص هستی در آبگینه تست
نمی رسی به کمالات خویشتن «ناصر»
تو پادشاه جهان و جهان خزینه تست

علی عباسی

شرح احوال'

علی احمد متخلص به علی فرزند حکیم سید فرید احمد عباسی بن سید علی محمد بن شاه احمد علی ، روز دوشنبه بیست و هشتم ماه محرم الحرام سال ۱۳۲۱ هجری قمری (بیست و پنجم ماه آوریل ۱۹۰۳ میلادی) در امروده ضلع (بخش) مراد آباد در خانواده ای از سرشناسان بنام عباسیان متولد گشت . سلسله نسبش به هارون الرشید خلیفه معروف عباسی می رسد . جداعلی او به نام امیر یوسف بن حمزه در عهد سلطان غیاث الدین باین (۶۶۴-۶۸۵ هـ) وارد هند شد و سلطان که بنا به قول «فرشته» در تحقیق نسب مبالغه نمودی برای امیر یوسف که خلیفه زاده بود در دربار خود تخت جداگانه فراهم نمود در حالی که شاهزادگان دیگر که در اثر چپاول و غارتگری تاتار از دیار و امصار مختلف به آن دربار پناه آورده بودند اجازه نشستن در دربار نداشتند .

علی احمد تحصیلات علوم دینی و علم طب را از محضر پدر دانشمند خود فرا گرفت و شش سال در مطب پدرش به معاونت او مشغول بود . و بعداً مستقلاً در دهلی به شغل طبابت پرداخت و ضمناً در رشته های دیگر علوم به تحصیل مشغول شد و سپس برای تکمیل مطالعات از دهلی به دانشگاه علیگر رفت و فوق لیسانس علوم را از آنجا به سال ۱۹۳۱ م دریافت نمود . پس از تأسیس پاکستان از دهلی هجرت کرد و به لاهور آمد و از آنجا به کراچی رفت و مدیر روزنامه «منشور» شد . سپس در دانشکده زمیندار گجرات به تدریس پرداخت و پس از آن سه سال در دایرة المعارف اسلامی مشغول کار شد . وی در سال ۱۹۵۵ م در دانشکده جهان زیب «سیدو شریف» که مرکز ولایت «سوات» است به تدریس علوم طبیعی پرداخت و اکنون که باز نشسته شده است ، در سوات باز به شغل طبابت مشغول است .

او ذوق شعرگویی را از پدر دانشمند خود به ارث یافته است و در هر سه زبان فارسی و اردو و عربی شعر می سراید . او در شعر شاگرد هیچ کس نیست و فقط یک بار قصیده یی را به مولانا احسن مارهروی عرضه نموده بود و آن

۱- مصاحبه نگارنده با شاعر در سوات .

استاد بزرگ پس از تغییر یکی دو لفظ فرموده بود که شعر شما احتیاج به تصحیح ندارد. علی احمد صاحب حال هم هست. در طریقت او با سلسله عالیّه نقشبندیّه مجددیه پیوسته است و با شاه ابوالخیر مجددی دهلوی بیعت کرده است. در شریعت پابند احکام دین اسلام است. مردی متدین و درویش مشرب و متواضع و فروتن و متشرع است. همیشه لباس ملی که عبارت از شیروانی و پایجابه و کلاه است در بر دارد و در ناحیه سوات به سبب علم و دانش و مادیگی خود مشهور است.

سبک و آثار

علی هرگز کسی را به خاطر مقام و منصبش مدح نکرده و هرگز دل کسی را باهجو و مذمت نیازرده است. در انواع سخن طبع خود را آزموده است. چون طبعاً مردی مذهبی است قصایدی غرا در نعت رسول و منقبت اکابر اسلام گفته است که حاکی از شور و هیجان قلب حساس اوست. فلسفه زندگی وی عشق به آیین دین مقدس اسلام است و ناسیونالیسم های حاد (شوونیزم) را مانع ایجاد یک جامعه بزرگ اسلامی می داند.

سبک شعر وی سبک پاکستانی است و اشعارش بیشتر جنبه مذهبی دارد. نوجوانان را دعوت به کار و تلاش و کوشش و مجاهدت می کند و می گوید بدون تحصیل علوم امروزی اهل اسلام نمی توانند عظمت گم گشته خود را به دست بیاورند. وی دارای نفس سلیم و قلبی سهربان است و هرچند که استاد علوم طبیعی (سائنس) است ولی روحی شاعرانه دارد.

نام علی احمد عباسی را در شهر دانشمندان علوم باید آورد زیرا وی شاعری را برای خود منزلتی نمی شمارد و به علت آن که اوقات خود را بیشتر صرف مطالعه و تحقیق می کند، کمتر مجال شاعری می یابد اما آثار منظوم وی که بر حسب تفنن سروده شده هر یک بجای خود مظهر احساسات عمیق و افکار امتوار اوست و اگرچه در شعر اسلوب قدما را ترجیح می دهد اشعارش از معانی و مفاهیم نولبریز است.

مقالات ادبی و تحقیقی بسیاری از او در مجله های معروف کشور منتشر شده است. چند رساله مذهبی و علمی نیز دارد که از آن جمله تفسیر آیت

«وما ارسلنا من قبلك» و «بیان القرآن فی ما وقع یوم الفرقان» و «رساله عناصر اربعه» و رساله‌ی در مسئله ارتقا معروف است.

ابیاتی که^۱ در زیر نقل می‌گردد در جواب مکتوب نگارنده به تهران ارسال داشته که دارای شرح احوال و طرز افکار وی است و با اندرزهای اخلاقی آمیخته است.

پس از حمد و نعت السلام ای اخی
 چو پرسى تو سال ولادت زمن
 پدر گشت خوش وقت و مادر به حال
 چه گونه دهم شرح عمر روان
 چو پیوسته گشتم به دار الغرور
 عنایات باری تعالی مرا
 پس اکنون توجه به خود کم کنم
 که تهذیب^۲ نو هست جهل آفرین
 نبی سر خلقت ز هجرت گشود
 ز رنگ و زبان هست بالا بشر
 چو آدم ز خاک است مائیم خاک
 عروج هر انسان ز پاکی شود
 بیائید تا این بنا بر کنیم
 منور کنیم آب و گل «را به ذکر»
 تفکر کنیم و تعمق کنیم
 بر این ماده هر تصرف کنیم
 تو قیوم^۳ هستی که سبط حسن^۴
 ترا هم میسر شود این مقام
 چه خوش گفت سعدی گردون جناب
 مرا شاد کردی به یاد آوری
 بجواز «محمد ظهور حسن» (۱۳۲۱ هـ ق)
 مهین پور آمد پس از هشت سال
 که بی لطف و کیف است این داستان
 فراموش شد عالم امر و نور
 به هر مرحله آمده رهنما
 به خیل جوانان مخاطب شوم
 حریف ره انبیا هست این
 که تمیز نسل و وطن هیچ بود
 همه مردمان راست آدم پدر
 مگر روح انسانیت هست پاک
 ملایک صفت جرم خاکی شود
 جهان را پیام اخوت دهم
 مسخر کنیم این جهان «را به فکر»
 به هر چیز پیدا تعلق کنم
 به مخلوق لیکن تلافی کنیم
 جوانا ز پیری شنو این سخن
 چو با «ذکر» در «فکر» کوشی مدام
 شه اهل عرفان و حکمت مآب

۱- این ابیات مفصل است در اینجا چند بیت از آن نقل می‌گردد.

۲- تهذیب به معنی تمدن.

۳- دکتر سید قیوم سلیمانی سواتی که وسیله^۴ معرفی نگارنده با شاعر مزبور شد.

۴- اشاره به نگارنده.

«بحال است سعدی کہ راه صفا
 «خلاف پیمبر کسی ره گزید
 چو بر جان زنی جوی آب است علم
 ازین علم آدم خلیفہ شدہ
 تو بینی بد انجامی اهل غرب
 دو صد سالہ تاریخ اینان بین
 جہان است آماجگاہ سخن
 بہ ظلم صریح و بہ فعل قبیح
 لطافت ز اقدار اخلاق برد
 چہ گویم ز بد گوہری فرنگ
 ترا من نصیحت کنم گوش کن
 برون از حد دین هر «ازم» است خام
 مراد من از غرب بی دینی است
 ز نسل و وطن ہم ز رنگ و زبان
 بہ شرک جلی مبتلا گشتہ ایم
 وطن ملک ما هست و از بہر ماست
 کہ تا زیر مرکز منظم شویم
 فرنگی است خائف ز تنظیم ما
 ز کیدش چو از ہم جدا گشتہ ایم
 چو ملکی ز توحید بیزار شد
 فریب است آزادی مسلمان
 ازین پس وطن هست زنجیر پا
 بگو «لا الہ» و ہر بت شکن
 علم تراب پی بو تراب

توان رفت جز در پی مصطفی
 کہ ہرگز بہ منزل نخواہد رسید»
 چو بر تن زنی چون سراب است علم
 و زین علم شیطان راندہ شدہ
 کہ پندار آنان چہ دادہ است کرب
 جہنم کدہ گشت روی زمین
 کہ گویا فرنگی است خوداہرمن
 بہ نوک زبان نام پاک مسیح
 مذاق طہارت ز آفاق برد
 کہ تسخیر ما است از بہر جنگ
 کہ صہبای غرب است مدہوش کن
 کہ بی روح تن را نباشد قیام
 سخن چینی و عجب و خود بینی است
 نداریم وابستہ سود و زبان
 اسیر کمند بلا گشتہ ایم
 پی خدمت دین عطائی خدا امت
 جہان را ز پستی برون آوریم
 کمر بستہ شد بہر تقسیم ما
 سزاوار قہر خدا گشتہ ایم
 بہ دام فرنگی گرفتار شد
 چو ذہن است در پنجمہ کافران
 کہ کردہ است ما را زخویشان جدا
 بزی بہر حق نی ز بہر وطن
 ہمیں شد می من ہمیں شد کباب

قصیدہ در مدح حضرت علی (ع)

ای کہ بہ باب قصر حق جلوہ دہد لوای تو
 رونق بزم اهل دین زمزمہ ولای تو

۱- مقصود پساوند "ایسم" است مثل کاپیتالیسم و ناسیونا لیسم.

بنده کبریاستی هیچ جزین نه ای مگر
 نور خدا است جلوه گر برید حق نمای تو
 دست کشیدی از قتال تا نشود ز بهر نفس
 رنجہ چو کرد کافری چہرہ مہر سای تو
 ناصیہ مبین تو پرتو نور احمدی
 جلوه گہ محمدی سینہ پر ضیای تو
 یاشہ مرتضی علی قوت بازوی نبی
 دست بہ سوی من کشا جان و دلم فدای تو

رو بہ سوی آن مراد العاشقین داریم ما
 در تصور ابروی آن مہ جبین داریم ما
 گرچہ ما دوریم لیکن مقصد ما حاصل است
 یعنی در دل الفت او جاگزین داریم ما
 مسلک مانیت ای دل گفت و گوی وصل و دید
 سوز دایم دین ما شد وہ چہ دین داریم ما
 توبہ چون کردیم از زہد ریای ہمنشین
 کار با دلستگیا بعد ازین داریم ما
 وضع ظاہر پردہ دار بندگان کوی اوست
 زین سبب دستار و جبہ این چنین داریم ما
 همچو ما آزاد گان را زاہدا طعنہ مزن
 ابروی کیش را در دل مکین داریم ما
 ساقی ما زندگی را گفت ہشش خاموش باش
 نیست مردی جز «علی» کو را قرین داریم ما

شہید ملت لیاقت علی خان

در مملکت پاک چہ هنگامہ بہ پا شد	تاریک فضا شد
ہیہات چنین واقعہ ہوش ربا شد	دل وقف بکا شد
غلطید بہ خون قائد ما خان لیاقت	آن جان امانت

پیغام بر امن ته تیغ جفا شد
آن چهره مرعوب کن و چشم دل افروز
امید فزای دل مردان خدا شد
احساس فرومایگی ملت اسلام
از سعی لیاقت متبادل به علا شد
شیرازه امت چوپراکنده شده بود
تکبیر لیاقت به خدا بانگ درآشد
هر مفسد و کیاد شده لرزه به اندام
امت چو کمر بسته و پایند ولا شد
ای وای که آن موجب صد فخر و مباهات
هنگام خطاب از چمن دهر جدا شد
هیئات که آن رهبر ارباب سیاست
از دسته یک مردک مکار فنا شد

الله چها شد
حق بین ودعا سوز
بی کبر و ریا شد
بی چاره و ناگام
هم نور فزا شد
برکنده شده بود
هم قبله نما شد
از شوکت اسلام
شیدای ابا شد
شهباز کرامات
خاموش صدا شد
شاهین صداقت
بی جرم و خطا شد

سید آقا حسین شاعر ارسطو جاهی

شرح احوال

سید آقا حسین ارسطو جاهی پسر میر سید مصطفی حسن متخلص به شاعر، معروف به شاعر پهلوی ملقب به «شاعر قوم» روز سوم ماه مارس ۱۹۰۴ م در قریه جگراون بخش لدهیان (پنجاب شرقی) در خانواده بی که در علم و فضل و زهد شهرت داشت، پا به عرصه وجود نهاد. یکی از نیاکان او که سید محمد شجاع نام داشت، در جوار مشهد امام رضا (ع) در خراسان مدفون است. پسر این سید محمد شجاع، سید محمود مکی که داماد یکی از شاهان صفویه بود، از ایران به شبه قاره آمد و در بهکر در ناچیه سند رمل اقامت افکند و برای تبلیغ دین اسلام زحمتهای فراوان کشید و قبر او هنوز زیارتگاه خاص و عام است.

اولاد و اعقاب سید محمود مکی در آنجا ماندند تا این که سکندر لودهی پادشاه معروف هند، آنان را باخود از بهکر به دهلی برد و خطاب «غازی» هم به او اعطا نمود. در عهد اکبر شاه، املاک بزرگ به اسلاف ارسطو جاهی واگذار

۱- مکاتبه شاعر با نگارنده.

شد و افراد این خانواده معزز در عهد شاهان مغول بر مناصب عالی فائز گردیدند .

جدش مولوی سید رجب علی خان ارسطو جاه^۱ که دوست میرزا اسد الله خان غالب دهلوی بود ، در دانشکده دہلی بہ سمت استاد ریاضی مأمور گردید . وی قریبہ شعرگویی ہم داشت و در تتبع عرفی شیرازی و محتمش کاشی منقبت‌ها سروده است . پدر بزرگ سید آقا حسین ، شریف العلماء مولوی سید شریف حسین ، نویسنده و شاعر زبان اردو و فارسی^۲ بود و شاگرد میر بے علی انیس ، شاعر بزرگ مرثیہ سرای زبان اردو بود^۳ . برادر کوچک مولوی سید شریف حسین ، سید فرزند علی فرخ ، صاحب دیوان اشعار فارسی بود و شاگرد میرزا یغما جندقی شاگرد قآنی بود و آقا حسین در این اشعار اشارت بہ این واقعہ می کند :

شکر خدا ز مشہد ایران بودہ ایم راہ سخن ز حضرت یغما گشودہ ایم
در این چمن چہ نرمک نرمک صبا رسید از التفات او چہ ترنم بہ ما رسید

آقا حسین تحصیلات خود را در دانشگاه معروف علیگر بہ پایان رسانید و سپس بر مناصب مہم فایز گردیدہ است . اکنون کہ باز نشستہ شدہ در «گلگشت» مولتان زندگانی می کند .

سبک و آثار

آقا حسین شاعر از ایام صباوت شعرگویی را آغاز نمودہ است زیرا کہ در طبع سرشار و وقاد، او غریزہ شعرسرای را از نیاکان بزرگ خود بہ ارث بردہ است . وی در زبان فارسی ، اردو ، ہندی و انگلیسی شعر گفتہ است ولی تقریباً از بیست سال فقط زبان فارسی را برای طبع موزون خود انشخاب نمودہ است و الحق چکیدہ های نغز گفتہ است .

غیر از شعر، مضامین علمی و ادبی ہم از وی در مجلہ های معروف کشور بہ چاپ رسیدہ است کہ از آن جملہ مجلہ «ہایون» اردو و مجلہ «ہلال» فارسی را می توان نام برد . در کتاب معروف رام بابو سکسینہ کہ در بارہ شاعران

۱- اعیان الشیعہ .

۲- آب حیات - محمد حسین آزاد .

۳- واقعات اینس - احسن لکھنوی .

اروپایی نژاد اردو و فارسی به زبان انگلیسی است^۱. مقاله پی راجع به «ادوارد
هنری پامر» اثر قلم آقا حسین شاعر می باشد.

جشن نامه

تاجدار ملک ایران السلام	مرحبا ماه درخشان السلام
آریای مهر تابان مرحبا	مرحبا مرد مسلمان مرحبا
نامه نامی فرستادی مرا	مرحبا داد سخن دادی مرا
ای که در بزم سخن جا داده ای	نافه مشک ختن بکشاده ای
ملک ایران تا ابد پاینده باد	امپراطور هایون زنده باد
ای خوشا آن نرگس شهلائی تو	شاه بانو پهلوی فرحای تو
ماه ایران مهر تابانش بود	ثامن ضامن نگهبانش بود
ای خوشا ایران و پاکستان ما	می شود یک قالب و یک جان ما
چون درفش کاویانی داشتم	شعر را طرز نوی بشناختم
من قلم در دست خود دارم هنوز	واله «دیوان کهمسارم» هنوز
در بهار ابر نیشان زیستم	هیچ می دانم مگر من کیستم
هدیه تبریک از بر صغیر	با سلام شوق از شاعر بگیر

هلال محرم

ای آسمان ز گریه خونین به ساز کن
داغ جگر ز شعله رنگین گداز کن
از چشم خونفشان به شفق زار کن نگاه
بر خاک کربلای معلی نماز خواه
ذبح عظیم نعمت پروردگار من
ای شاهد رسول خدا اعتبار من

1. European and Indo-European poets of Urdu and Persian.
2. Edward Henry Palmer.

۳ - منظور از دیوان کوهسار مجموعه شعر فارسی خود شاعر است که به دیوان پهلوی نیز معروف است.

سویم امام اثنا عشر ذبح نامور
 فخر خلیل وارث آن سید البشر
 آن بادشاه سلطنت عز و شان من
 قربان آن های سعادت نشان من
 خون شفق به شوخی یاقوت ناب کن
 آینه کمال حقیقت به خواب کن
 ختم رسل چه نامه بر این ولای تو
 قرآن نگارشی ز کمال ثنای تو
 گل بیز و گل فشان به ابد این سلام ما
 ای شهوار دوش پیمبر به کام ما
 وقتی که آن شهید جفا کربلا رسد
 آویزه هلال محرم به ما رسد
 در نینوا چو این ستم ناروا شدی
 خاک شفاز خون شهیدان حنا شدی
 هوشم ربود منظر میدان کربلا
 مذبح ظلم گشته سلیمان کربلا
 چون آن شهید اعظم ما غرق خون شدی
 سرخی شام حیرت گردون فزون شدی
 غم نامه هلال محرم نظام ما
 این آه آتشین به کمال دوام ما
 روزی که سبز پرچم ما سرنگون شدی
 این زرد پرده های شفق سرخ گون شدی

طاووس

آینه نگارش الله اکبر است
 این مرغ سبز با رخ زیبا برابر است
 در باغ و راغ سلک زمرد گداختی
 حیرت نگر چه شوخی تصویر ساختی

پائین باغ شعله مضطر نهان شده
 طاووس زر نگار به سرعت عیان شده
 رنگین نگارشی پر و بالش نموده است
 هیئت همین زیباقر داماد بوده است
 یا للعجب ز فقر سلیمان بر آمدی
 زر کار و زر نگار و زر افشان سر آمدی
 این مرکز حیات که بیضای طایر است
 در این چمن چو مشعل مهر منور است
 اینک شکار گاهی فانوس سبز داشت
 جوی روان چو نقش سویدای دل نگاشت
 مشک ختن شامته العنبر به کام او
 مینو سواد گلشن ایمان مقام او
 تنگ این قبای سبز چه رنگین کشیده ای
 در گرد حوض نرمک نرمک رسیده ای
 گر زیر سرو رقص و سرودش ندیده ای
 چیزی دگر به صحن گلستان ندیده ای
 گاهی به رنگ نرگس شهلا ی نیم باز
 سحر حلال گاه دو چشم بهانه ساز
 لطف سخن بلا کش عنوان ناز او
 شبهای راز قصه زلف دراز او
 این وسعت خیال چه طوفان رنگ و بو
 طول امل فریب نظر قید جست و جو
 نهج البلاغتی گل و بلبل نگاشتی
 آیین سر فیرازی طاووس داشتی
 در خطبه جناب امیر است شان او
 داند امام صورت راز نهان او

عقابی

عقاب کوه البرز و دماوند
 کمال ارتقای داستان است
 عقابان چون گشایند پر پرواز
 شهاب سرخ اینک شعله باری
 فروغ ناله بلبل به ساز است
 نگاران ، زود رنجان ، پاکبازان
 چو خرگوشی بگیرد یک عقابی
 ستیزد این قدر با مرغ و ماهی
 به این سرعت چو در زیرین بیاید
 به نزد هم نوایان عز و شان است
 به پیشم باز نامه های پیشین
 مصور شد به دربار هایون
 روایت می کنم از نیزه بازان
 کمیت و خنگ باشد زیر رانم
 گهی بر مهره بازان بسازم
 به صحرای عقابان شکاری
 دلم وارفته ابر بهار است
 صریرکک من عنبر فشان است
 به یاد ساقی کوثر امامی
 شب تاریک چون شمع فروزان
 گریزان سوی دریای روانم
 چه پرواز عقابی باد پیا
 به سار و بلبل و تپو خداوند
 فضای او فضای آسمان است
 قیامت می شود غوغای آواز
 چو تشبیهی ز آن روی نگاری
 هنوزم نرگس شهلا گداز است
 چو آهوی ختن مزگان درازان
 تعاقب می کند دیگر شتابی
 کند در چین و ماچین کج کلاهی
 حام از دست شاهین می رباید
 به مثل خامه من پرفشان است
 از آن صورت گران چین و ماچین
 به نزد ساحل آموی و جیحون
 چه بردم رنج شب های درازان
 به زیر سرو سیسمر بمانم
 گهی با گل رخان خلوت گدازم
 چو یک خواب پریشان باز داری
 هنوزم پیش من روی نگار است
 حدیث منزلت ورد زبان است
 حدیث بلبل گل ناتمای
 دل صد چاک من چون گل بسوزان
 بود «اتممت نعمه» حرز جانم
 صدای باز گشت کوه ، ها ، ها

رئیس امر و هوی

شرح احوال

رئیس امر و هوی که نامش محمد مهدی است، به سال ۱۹۰۴ میلادی در امر و هه ضلع^۱ مراد آباد در خانواده‌ی از سرشناسان سادات نقوی متولد شد. جد اعلی او که سید حسین نام داشت، در عهد تغلقیان از ملتان به امر و هه آمده بود و اعضای این خانواده نجیب همواره به مناصب جلیله فایز بوده اند و از این دودمان شاعران، عالمان و نویسندگانی جید برخاسته اند. جد رئیس علامه سید امیر حسن و پدرش علامه سید شفیق حسن در علم و دانش سر آمد روزگار بودند و در زبان اردو و فارسی شعر هم می گفتند و رئیس نیز این ذوق را از آنان به ارث برده است. رئیس تحصیلات مقدماتی را در محضر بزرگان خود فراگرفت و از ایام صباوت به شعر و شاعری پرداخت و در هر دو زبان فارسی و اردو شعر گفتن آغاز کرد. او به شعر فارسی علاقه خاصی دارد و نثر فارسی را هم خیلی سلیس و روان می نویسد.

وی پس از فراغت از تحصیل به سال ۱۹۳۸ م مدیر مجله «مسافر» مراد آباد شد و مدتی در آن نواحی به شغل روزنامه نویسی پرداخت. پس از تأسیس پاکستان در سال ۱۹۴۷ م از دهلی به کراچی هجرت کرد و مدیر روزنامه «جنگ» شد و اکنون نیز در هیئت نویسندگان آن روزنامه است و ضمناً مالک و مدیر روزنامه «شیراز» هم می باشد.

سبک و آثار

رئیس یکی از توانا ترین و مشهور ترین روزنامه نگاران پاکستان است که قدرت قلمش ضرب المثل و لطف سخنش زبانزد خاص و عام است. رئیس امر و هوی شهرت و محبوبیت خود را در نویسندگی و شاعری با مقالات انتقادی و اجتماعی و فکاهی و طنزیه و دوبیتی‌های ملی و سیاسی و اجتماعی که هر روز در روزنامه جنگ در پیرامون اخبار و اوضاع روزمره پاکستان و جهان چاپ می شود، به دست آورده است و آثار فاضلان^۲ وی زیب صفحات معروفترین مجلات و

۱- مصاحبه نگارنده با شاعر در کراچی

۲- شهرستان.

جراید ادبی و سیاسی پاکستان است و شهرت و اهمیت روزنامه 'جنگ مرهون قلم' رئیس امروهوری است. روزنامه جنگ پرتیراژ ترین روزنامه پاکستان است. مسئولیت مدیریت و گرفتاریهای روزنامه نویسی، او را مجال بیشتری برای ابراز احساسات و عواطف خود به زبان شعر فارسی نمی دهد ولی رئیس چون علاقه قلبی به شعر فارسی دارد بدان زبان شعر می سراید. از لحاظ سخن منظوم نیز وی در شمار شعرای درجه اول معاصر است که شیرین زبانی و نکته سنجی و لطف بیانش را همه اهل ادب می پسندند و می ستایند و بیشتر دو بیتی های اردوی او چنان مقبول خاص و عام مردم پاکستان است که ضرب المثل گشته است

نمونه اشعار:

حال مرا ز چساک گریبان توان شناخت
شوریکه در سر است ز سامان توان شناخت
ای راه نشناس پی راهبر مگرد
منزل زمشت ریگ بیابان توان شناخت
تو خود چمن شناس نه ای ورنه از خزان
هنگامه بهار گلستان توان شناخت
مرغ پریده هوش چه داند که در قفس
رفتار نبض گل زرگ جان توان شناخت
دردی که پیر دیر و حرم بخششم نمود
کافر توان کشد نه مسلمان توان شناخت
باطل نگفته ای که ز حال تو واقفم
آری به یک نظر غم پنهان توان شناخت
آنچه که گفت گفت و نگفت آنچه حال دوش
از شوخی نگاه پشیمان توان شناخت
گاهی به طاق کعبه و گاهی به سنگ دیر
آخر «رئیس» را به چه عنوان توان شناخت

خطاب به برادران ایرانی

ما بگردابیم یاران دور از جان شما
و ندرین گرداب دست ما و دامان شما

باز با پیشاور و لاهور ہمدستان شدند
مشهد و تبریز و شیراز و صفہان شا
وحدت افکار ما یک عصر تازہ آفرید
از دیار پاک ما تا حد ایران شا
این ہمہ فرہنگ ما و شعر جز این بیش نیست
مصرع بسر جستہ از ابیات دیوان شا
ای جوانمردان ایران بوی ہمت بشنویم
بوی فیروزی وزد چون از گلستان شا
ما ہم از بخت ہایون بادہ تان را خوردہ ایم
یک ہایون' نیست کان گردید مہمان شا
چون لسان الغیب می گوید حضور دوستان
این «رئیس» این مست لعل شکرافشان شا
«گرچہ دوزیم از بساط قرب، ہمت دور نیست
بنده شاہ شایم و ثناخوان شا»

افسانہ ما بیش ازین نیست کہ گفتیم گشتیم و گذشتیم و بدیدیم و نہفتیم
دیدیم کہ منکر ز حریفان نتوان شد یاران ہمہ می خوردہ بختند ، بختیم

بیا ساقی بفرما برق می را کہ سوزد خرمن خرداد و دی را
تو ای کہ ممتنع دانی تسلسل چہ می گوی شراب پی بہ پی را

عشق عیب است اگر مایہ عرفان تو نیست آہ زان کفر کہ منجملہ ایمان تو نیست
یاد داریم کہ در آئینہ جان و دل من جلوہ پی بود کہ در عارض تابان تو نیست

در رہ شوق گر انمایہ و بس نادارم زاد خود از گہر آبلہ پا دارم
رد دعوت ز طریق سفہا می باشد غم آفاق کہ تلخ است گوارا دارم

۱- اشارہ بہ ہمایون پسر بابر پاد شاہ ہند شاہ کہ مہمان طہاسب صفوی شدہ بود.

انور فیروز پوری

شرح احوال^۱

محمد انور متخلص به انور فرزند حکیم مولوی امین الدین ابن حکیم محمد ابراهیم روز هشتم ماه اکتبر سال ۱۹۰۵ م در فیروز پور «پنجاب» پا به عرصه^۲ وجود نهاده جد بزرگ وی ، عطا محمد که مردی دانشمند و عالم بود به امر بادشاه شاه جهان به دهلی آمد و به دریافت منصب قاضی القضاة مفتخر گردید و املاک (جاگیر) بیست و چهار دهستان (پرگنه) هم به او واگذار شد.

انور تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود به پایان رسانید و دروس فارسی را در محضر پدر خود فرا گرفت . پدرش به زبان فارسی شعر می گفت و همچنین دارای کتابخانه یی بود که مورد استفاده^۳ انور قرار می گرفت . تاثیر اشعار پدر و خواندن آثار بزرگان شعر و ادب موجب گردید که او به شاعری کشانیده شد و به سرودن اشعار پرداخت و آنها را با نظر پدر خود اصلاح می کرد.

پس از چندی انور به امرتسر آمد و در زمره^۴ شاگردان حکیم طغرایی در آمد و ذوق انور در مصاحبت او و سایر سخن سرایان پارسی که میرزا شجاع خان متخلص به شیون و جیشی یکی از آنان بود ، پرورش یافت . انور از کتابخانه^۵ نفیس میرزا جیشی نیز استفاده کرد و بر معلومات خود همی افزود تا این که از امرتسر به لاهور رفت و طغرایی استاد او هم در آن زمان در لاهور بود و انور این فرصت را غنیمت شمرده از صحبت طغرایی^۶ بیش از پیش استفاده کرد .

پس از وفات طغرایی در سال ۱۹۳۱ م زندگی در لاهور را بدون محضر استاد خوش نمی داشت و از آنجا به حیدرآباد دکن رفت و به درگاه نواب تراب یار جنگ بهادر متخلص به سعید که یکی از فرمانفرمایان و مالکان و ثروتمندان زمان بود ، در آمد. در محضر نواب نامبرده اکثر مجالس^۷ و محافل^۸

۱- مجالس : روضه خوانی ها برای ذکر واقعه^۹ کربلا.

۲- محافل : صحبت های فضایل رسول و ائمه.

و مشاعرہ^۱ و مسالہ^۲ منعقد می شد کہ در آن شاعران شہیر مانند داغ دہلوی، گرامی، جلیل، مینائی، کرشن پرشاد و علا مہ عبداللہ عمادی شرکت می کردند. ذوق شعری انور در این محیط فضل و ادب جولانگاہ وسیعی برای پیشرفت بہ دست آورد و در این زمان ہم، انور از کسب علم و فیض غافل نبود و از محضر ضامن کنتوری کہ یکی از اعقاب نظیری نیشا پوری بود، بہرہ مند شد و از جملہ علم عروض را از وی بیاموخت.

توقف انور در حیدر آباد از سال ۱۹۳۳ م تا ۱۹۴۹ م بہ طول انجامید پس از سقوط حیدر آباد او بہ کشور جدید التاسیس پاکستان آمد و اکنون در لاہور زندگی می کند.

سبک و آثار

انور در شعر فارسی از اشعار حافظ و عرفی و نظیری الہام می گیرد و بیشتر غزلیات را بہ استقبال این استادان سخن سرودہ است. حافظ و فغانی را پسندیدہ ترین شاعر خود می شمارد. او در جملہ انواع سخن شعر گفتہ است. شاعری او با غزل سرائی آغاز شد ولی در محیط درباری حیدر آباد دکن بہ قصیدہ سرائی گرایید و در مدح امرای آن دیار قصاید غرا بہ شیوہ قآنی سرودہ است.

انور شاعری را از سن دہ سالگی آغاز کرد و در ہمین احوال تحت تاثیر غزل حزین کہ با مطلع:

آہستہ برگ گل بفشان بر مزار ما بس نازک است شیشہ دل در کنار ما

شروع می شود، قرار گرفت و غزل زیر را سرود:

جولان اگر تو رقص کنی بر مزار ما چشم رکب سرمہ کشد از غبار ما
گرنیک بنگری بہ عقوبت زیادہ است از روز رستخیز شب انتظار ما
دوزخ گمان برند جہان را جہانیان از سوز آتش نفس شعلہ بار ما

۱- مشاعرہ: جلسہ شعر خوانی.

۲- مسالہ: جلسہ شعر خوانی کہ در آن فقط سلام ہا یعنی اشعار در فضایل

و مصایب رسول و ائمہ می خوانند.

ناصر تو خود بگو بہ شب انتظار یار
 «انور» بہ این نقوش معانی کہ بستہ ایم
 گیرد چسان قرار دل بی قرار ما
 مانند بہ روزگار سخن یاد گار ما
 اینک نمونہ بی چند از اشعار انور:

ببین چہ شوح طبیعت گناہ گار اند
 متاع ہر دو جہان را بہ ہیچ نستانند
 بہ خستہ پای بی این خستگان گہی منگر
 متاع دل بہ سلامت نمی توان بردن
 بیار بادہ سر جوش و سرعشق بخوان
 دلم طراوت صد گلستان بخود اندوخت
 کجاست منزل مقصود عاشقان یارب
 نوید بخشش ما قول حافظ است «انور»
 بہ داد جرم زداور امید وار اند
 بہ چشم اہل جہان گرچہ خاکسار اند
 پیادگان رہ عشق شہسوار اند
 بہ عادت این ہمہ ترکان تباہ کار اند
 کہ ساکنان خرابات راز دار اند
 ز گل رخان کہ نضارت دہ بہار اند
 کہ بر دیار رسیدند و بی دیار اند
 «کہ مستحق کرامت گناہ گار اند»

غزل

محو آیینہ نظر بروخ زیبا می کرد
 کاش می دید کہ چشم چہ تماشا می کرد
 وحشی عشق تو کہ طوق سلاسل می دید
 کہ بہ حسرت نظری جانب صحرا می کرد
 یا رب آن شیوہ و آیین وفایش چہ شدہ است
 درد می کرد و ہم از لطف مداوا می کرد
 عشق می سوخت و می ساخت بہ شمع حسخش
 خرد مصلحت اندیش محابا می کرد
 سخن عشق تو آن روز کہ می گفت زبان
 لب ما دعوی اعجاز مسیحا می کرد
 سایہ پرورد مہ آب رخ عشق بریخت
 اشک غماز کہ ہر راز ہویدا می کرد
 یار با دل شدگان ہیچ سروکار نہ داشت
 دل دیوانہ ما ساز بہ سودا می کرد
 شادی وصل زخود برد مگر مسکین را

نالہ در سایہ گل بلبلی شیدا می کرد
عاشقان مضطرب از بہر نظارہ بودند
یار از پردہ بہ صد شوق تماشا می کرد
یار با غیر خرامید بہ صحن گلزار
دل جان سوخته می دید و خدا را می کرد
در بیابان طلب آبلہ پای «انور»
دستگیری غم حوصلہ فرسا می کرد

والہ سبب زخندان نظری نیست کہ نیست
ہست چاہی کہ بہ راہش خطری نیست کہ نیست
چشمہا غرقہ بہ خونست و جگرہا بہ طیش
آتش عشق تو در خشک و تری نیست کہ نیست
از حیا لب نگشاید کہ چہ ہا کرد رخس
ورنہ از بی خبرانش خبری نیست کہ نیست
گر ز فریاد بود حشر بکوش چہ عجب
هدف ناوک مزگان جگری نیست کہ نیست
غرق خون لعل بدخشان ز لب لعل تو ہست
خجل از گوہر دندان گہری نیست کہ نیست
پای بشکستہ و از قافلہ پس مانده شدم
در سرم ورنہ ہوای سفری نیست کہ نیست
آہ از قتل من زار کہ بدنامش کرد
قصہ گوی ستمش نوحہ گری نیست کہ نیست
ضبط افغان کم از پاس دل نازک تو
ورنہ در آہ و فغانم اثری نیست کہ نیست
سبب خواری ما ہست ز بس وحشت دل
ورنہ وا بر رخ ما ہیچ دری نیست کہ نیست
اختلاف ابدی آمدہ در دیر و حرم
جہہ فرسا بدر دوست سری نیست کہ نیست

سوختی نامه و هم جان و دل «الور» را
دردل سنگ توای بت شرری نیست که نیست

انتخاب از قصیده

هر جا که رفته ام نه سکون شد نصیب من
جای امان من نه یمین است و فی یسار
وحشی نیم که جامه مرا احتیاج نیست
جوکی نیم که من بخورم برگ کوکنار
زانجا که غیر شعر ندارند شاعران
از من پذیر گفته مطبوع و آبدار
اوصاف تو زبان قلم می توان شمرد
گر اختران چرخ بیایند در شمار

قطعه

هر کس ز وصل بنت عنب بهره ی نیافت
هر کس قبول درگه پیر مغان نبود
انور ز مصلحت به خرابات رفته ایم
دیگر مقام امن ته آسمان نبود

ماهر القادری

شرح احوال

منظور حسین که تاریخ تولدش نیز به حساب ابجد نام اوست (۱۳۲۴ هجری قمری) فرزند محمد معشوق علی به سال ۱۹۰۶ میلادی در قریه «کسیرکان» در ناحیه «بلند شهر» به عرصه وجود آمد. پدرش شاعری بود نعت سرا و حمد گوی و ظریف تخلص می کرد. منظور حسین که در شعر ماهر تخلص می کند، تحصیلات مقدماتی را نزد پدر فرا گرفت و تحصیلات متوسطه را در علیگر به پایان رسانید و مشغول کسب معاش شد ولی مطالعات خود را

۱- مصاحبه نگارنده با شاعر در کراچی.

ادامہ داد تا این کہ در علوم دینی و تاریخی و ادبیات ماهر شد.

او اصلاً قریشی است و سلسلہٴ نسبش بہ خواجہ عبیداللہ احرار می رسد و در طریقت سلسلہٴ قادریہ منسلک گردیدہ است و بہ نام ماهر القادری معروف شدہ است.

ماہر در سال ۱۹۳۳ م مسافرتی بہ عراق نمود. او در گوشہ و کنار شبہ قارہٴ پاکستان و ہند سیاحت ہا کردہ است. چندی در حیدرآباد دکن اقامت کردہ و مورد الطاف و عنایات امرا و حاکم آن دیار بودہ است. از آنجا بہ بمبئی آمد و چندی بہ ساختن اشعار برای صحنہ ہای فیلم سینما پرداخت ولی این عمل موافق طبع ماهر نبود ناچار کنارہ گرفت و بہ دہلی رفت. وقتی کہ کشور پاکستان مستقل شد، وی از زادگاہ خود مہاجرت نمود و روز دہم نوامبر ۱۹۴۷ م بہ پاکستان آمد و در کراچی سکنی گزید.

فعالاً ماهر در کراچی می باشد و مجلہٴ «فاران» را از سال ۱۹۴۹ تاکنون مرتبہ انتشار دادہ است. در سال ۱۹۵۴ م او موفق شد کہ برای زیارت بہ مکہ معظمہ و مدینہ منورہ برود.

سبک و آثار

ماہر در شعر شاگرد هیچ کس نیست. او موافق ذوق خود شعر می سراید و شعر او ترجان دل خود اوست. مقصود وی از شاعری تسکین آلام درونی و بیان احساسات روحانی است. چون مطالعاتی فراوان دارد، بدین جہت شعرہایش دارای افکار تازہ و مضامین متنوع می باشد. سخنانش در ہر یک از قوالب شعر فارسی دیدہ می شود ولی چیرہ دستی وی بیشتر در قطعات و مثنوی نمایان است. زبان اشعارش سادہ و سلیس و روان است و قادر است کہ مشکل ترین موضوع را بہ آسانی در سادہ ترین عبارات بیان کند.

وی در اردو و فارسی شعر می سراید و راجع بہ زبان فارسی چنین عقیدہ دارد کہ زبان شیرین فارسی برای شعر بہ وجود آمدہ است و شعر هیچ زبان در جہان نمی تواند کہ با شعر فارسی ہمسری کند. از استادان قدیم فردوسی و سعدی و نظیری و از شاعران جدید اقبال را می پسندد و در شعر از آنان

پیروی می کند. سبک ماهر سبک پاکستانی است.

ماهر در حقیقت مؤسس نهضت «ادب اسلامی» در دنیای ادبیات پاکستان است و اخیراً این نهضت طرفداران زیاد پیدا کرده و در مجله‌های ادبی و روزنامه‌های کشوری سرو صدای زیاد له و علیه این نهضت بلند شده است.

آثار نظم و نثر وی بالغ بر بیست و پنج کتاب است که شانزده در نثر و باقی در نظم است و از آن جمله مجموعه‌های شعری وی به نام «محموسات ماهر»، «جذبات ماهر» و «نغمات ماهر» چندین بار به چاپ رسیده است. یکی از آثار وی به نام «ذکر جمیل» حاوی اشعار در نعت رسول اکرم می باشد و مجموعه دیگر که اخیراً به نام «فردوس» چاپ شده بیشتر دارای منظومات عرفانی و دینی و اخلاقی است و چنان به نظر می آید که به گذشت عمر اندیشه‌هایش متین و سنگین و پخته‌تر شده است.

نمونه اشعار :

غزل

این فرصت هستی است که شمع سر راهی	حیف است بر آنان که نکردند نگاهی
در می‌کده عشق تمنا بفروشند	پیمانه به پیمانه نگاهی به نگاهی
عالم همه معمور تمنا و تماشا	بی عشق تو در دهر سپیدی نه سیاهی
در فکر تو بیگانه گزشتیم ز عالم	هر چند که هر ذره طلب کرد نگاهی
عشق است به هر لحظه طلبگار تمنا	در انجمن شوق کجا فرصت آهی
خواهی که شود منظر فرودس میسر	در یاب به نظاره لب جو شب ماهی
«ماهر» نفروشم به تمنای دو عالم	آن دولت دیدار که یابم سر راهی

سرشکی به چشم چکیده چکیده	شراب محبت مگر ناچشیده
به این سعی و کاوش به صد فکر و دانش	غزال تمنا رسیده رسیده
خیال قدم او که یک شعر موزون	به ذهن و طبیعت خلیده خلیده
نه بی باک فطرت نه آگاه طوفان	که این مرغی برق و باران ندیده
الهی چه سازم به شیخ طریقت	خلش نارسیده الم ناچشیده
ز تهذیب افرنگ ، عالم پریشان	نظر تیره باطن خرد نارسیده

غریب عشق سامانی ندارد
زهی غم غمگساری را نجوید
محبت فارغ از رسم و تکلف
بهار او گلستان در گلستان
سبین الفاظ در اشعار «ماهر»
جنون دارد بیابانی ندارد
خوشا دردی که درمانی ندارد
امیر عشق زندانی ندارد
بهار من گلستانی ندارد
حدیث شوق پایانی ندارد

منظر بهار

صلصل و دراج و بلبل فوج فوج
در هوای شاخساران نسغی
کنج صحن باغ چون محراب کاخ
نرگس شهلا نگارمست چشم
می کند شوخی صبا زود و شتاب
این فروغ نستین و نارون
خار و خس بدمست از کیف بهار
برگ ها چون پرده های بزم نور
برگ و گل بر صنعت خالق گواه
رنگ و بوی و رقص و نغمه موج موج
بر گل و سرو و صنوبر تازه گی
غنچه های نوشکفته شاخ شاخ
لاله احمر بت آلوده چشم
شبم از احساس غیرت آب آب
آن بهار ضیمران و یاسمن
قلقل میناست در صوت هزار
از فروغ حسن بر هر شاخ طور
می سرایید اشهد ان لا اله

یکی در سایه شاخ صنوبر نغمه ها برزد
کسی داند به وقت صبح بر هر قطره شبم
که برگ گل به قدر زحمت صد خار می ارزد
شعاع مهر عالمتاب می رقصه که می لرزد

احسن ، ممتاز حسن

شرح احوال ۱

شیخ ممتاز حسن صدیقی قادری پسر محمد حسن پسر غلام محمد خوشدل
پسر نذر محمد پسر شیخ احمد پسر محمد افضل از کسانی می باشند که پس از تأمل
و توقف بسیار شرح احوال و اشعار خود را به نگارنده داده است ، چون
از راه عجز و انکسار و شکست نفسی خود را شاعر فارسی گو شاعر نمی کند و

(۱) مصاحبه نگارنده با شاعر در کراچی و اسلام آباد.

خود را یکی از «خدمتگزاران کوچک فارسی» می گوید. ولی نگارنده هم به نوبه خود از دیر باز دنبال این شاعران فارسی گوی پاکستان هست و تا حد امکان کوشیده است که سایر فارسی گویان پاکستان را که در گوشه و کنار پاکستان زندگی می کنند چه آنان که صیت شعرشان به جهان رسیده است و چه آنان که در زاویه خمبول و گمنامی زیست می کنند، در این کتاب بگنجانند، چون گرد آوری احوال و آثار آنان فعلاً آسان است ولی پس از مدتی این کار خیلی مشکل خواهد شد و آثار آنان از دسترس بیرون خواهد رفت.

ممتاز حسن احسن که اصل نام او محمد احسن بود و بعداً به نام ممتاز حسن شهرت یافت، در قصبه «تلوندی موسی خان» بخش گوجرانواله روز ششم ماه اوت ۱۹۰۷ م چشم به جهان گشود. اسلاف وی با محمد بن قاسم وارد سند شدند و پس از اقامت سند و ملتان در شمال پنجاب سکنی گزیدند و در زمان مغولان این خانواده در نظر سلاطین محترم بوده است. پدرش محمد حسن بر مناصب مهم قضاوت مأمور بوده است و جمله آباؤ اجداد او از فضیلت معروف زمان خود بوده اند ولی مانند ممتاز حسن، همه آنان از شهرت و معروفیت دوری گزیده و در گوشه گمنامی کارهای ادبی و علمی را با فداکاری و زحمت فراوان انجام داده اند.

اجداد ممتاز حسن در شعر و شاعری هم دست داشته اند و از آن جمله محمد افضل متخلص به افضل بود که عالم بزرگ زبان عربی و فارسی بود و در فارسی شعر می سرود و نسخه خطی یکی از مثنویهای افضل در کتابخانه اندیا آفس لندن محفوظ است. دو شعر از افضل اینجا نقل می گردد.

نه تخت و بخت می جویم نه ننگ و نام می خواهم
قبول خاطر هر یک ز خاص و عام می خواهم
ادب افضل از این خواهم نخواهم لب به بندوگو
که هر چیزی که خواهد آن بت خود کام می خواهم

اشعار زیر از شادروان غلام محمد خوشدل جد ممتاز حسن احسن است که سیج خود را این طور سروده بود:

«ای دل چه غم خوری که غلام محمدی»

پس از روز وداعم این زمانه که باشم از تعلق بر کرانه
 ندانی همچو دیگر خفتگانم به فضل حق شہاری زندہ جانم
 ز حال ہر کسی باشم خبردار شود سر نہان بر من نمودار
 درودی بر من مسکین بخوانی بہ عوضش صد درود از من ستانی

چون شادروان استاد سعید نفیسی بہ کراچی آمد ، غزلی مخصوص برای ممتاز حسن سرودہ کہ مقطع آن این است :

در کراچی چون نفیسی شدم آسودہ زغم
 بندہ منت ممتاز حسن گشت دلم

ممتاز حسن می گوید کہ اولین معلم او مادر شفیق اوست کہ تمام آداب و اخلاق شرقیان را بہ او یاد دادہ است . وی تحصیلات خود را تا درجہ دہم در دبیرستان گوجران والہ بہ پایان رسانید و سپس در دانشکدہ سینت استفن دہلی ثبت نام کرد و بعداً بہ لاهور برگشت و در دانشکدہ «فورمن کرسچین» لاهور تا درجہ فوق لیسانس تحصیلات را ادامہ داد پس از تحصیلات در ادارہ کل حسابداری کشور استخدا شد و از جدیت و شایستگی خود بہ درجہ معاونت وزارت دارایی رسید .

غیر از خدمات ادبی و علمی و اداری ، ممتاز حسن سر باز سر شناس راہ آزادی و استقلال ملک و ملت بودہ است و در نہفت مسلمانان ہند و پاکستان و در تأسیس مملکت پاکستان خدمات شایستہی انجام دادہ است بدین شرح :

- ۱- منشی مخصوص شادروان خان لیاقت علی خان اولین نخست وزیر دولت پاکستان .
- ۲- مسافرت با قائد اعظم محمد علی جناح و قائد ملت لیاقت علی خان در سال ۱۹۴۶ م برای جنبش آزادی بہ لندن .
- ۳- رئیس بانک دولتی پاکستان .
- ۴- معاون وزارت دارایی .
- ۵- نایب رئیس کمیسیون سازمان برنامه .
- ۶- مدیر کل بانک ملی پاکستان .

وی پس از خدمات ممتاز و شایسته به ملک و ملت در سال ۱۹۶۷ م باز نشسته شد ولی مجدداً برای کارهای علمی و اداری استخدام شد و فعلاً به حیث مدیرکل و مشیر اقتصادی در چندین شرکتها و ادارهها مشغول کار است.

درباره شعرگویی خود این طور گفت که اولین شعر او وقتی به وجود آمد که او محصل کلاس ششم دبیرستان جهلم بود و مولوی عبدالکریم (پدر بزرگوار احمد حسین احمد قلعداری و محمد رمضان تبسم قریشی که ذکر آنان هم در این کتاب به توبه خود آمده است) استاد عربی این اولین شعر ممتاز حسن را یسندید و سپس تصحیح اشعارش را به عهده گرفت. در دانشکده فورمن کرسچین لاهور، مولانا سید محمد مرتضی ادیب استاد فارسی و عربی، مشوق بزرگ ممتاز حسن بود که قریحه شاعری او را پرورش داد و در راهنمایی آن استاد بزرگوار ممتاز حسن گواهی نامه منشی فاضل را از دانشگاه پنجاب دریافت نمود.

مقارن به همین زمان ملاقات او با علامه دکتر محمد اقبال شد و او تا دوازده سال از صحبت آن فیلسوف شرق استفادهها برده است و ذکر این محافل از خاطرات شیرین و با افتخار ممتاز حسن می باشد.

وی چندین بار مسافرتها به ایران نموده است و با دانشمندان و شاعران آن کشور روابط دوستی صمیمانه دارد و پیوسته مکاتبه می کند می گوید که در یک ملاقات مرحوم ملک الشعرا بهار چون این شعر ممتاز حسن را شنید، او را در آغوش گرفت و سرو چشمش را بوسید و آفرین گفت. اینک آن بیت:

ز حسنت کم نمی گردد اگر بالای بام آبی
نقاب از رخ کشا یک لحظه دیدن آرزو دارم

شادروان صادق سرمد هم دو غزل به افتخار مسافرت ممتاز حسن به تهران سروده بود.

ناگفته نماند که ممتاز حسن سر پرستی و ریاست و معاونت و عضویت انجمن های بی شمار را به عهده داشته است که از آن جمله:

رئیس انجمن فرهنگ پاکستان و آلمان، رئیس انجمن فرهنگ پاکستان و ایران
رئیس کمیسیون ملی یونسکو در پاکستان، رئیس انجمن فرهنگ پاکستان و آمریکا
عضو افتخاری مؤسسه ایتالیایی در خاور میانه و خاور دور.

رئیس اکادمی اقبال کراچی .
 معاون اداره ترقی اردو .
 سرپرست سازمان فارسی راولپندی .
 عضو افتخاری دبستان انیس راولپندی .
 نشانهای افتخار و مدال ها که در پاداش خدمات شایسته خود دریافتی ،
 به قرار ذیل است :

ستاره پاکستان از دولت پاکستان در اولین فهرست امتیازها .
 بزرگترین صلیب دولت آلمان با حمایل .
 مدال گوته از آلمان .
 مدال طلایی لیاقت فرهنگی از ایتالیا .
 نشان سپاس از دولت شاهنشاهی ایران .

سبک و آثار :

غیر از شعر اردو و فارسی و انگلیسی ، ممتاز حسن صاحب آثار عدیده در نثر اردو و انگلیسی هم می باشد . مقاله های علمی و ادبی وی در مجلات معروف کشور به چاپ رسیده است . در صدها گفتارهای رادیویی و مذاکرات و مباحثات تلویزیونی شرکت جسته است و بر کتاب های ادبی تقاریظ و پیشگفتارها نوشته است .

نمونه اشعار

غم افشانند چو نخل بارداری	مرا دادند قلب بیقراری
غمی دارم ، ندارم غمگساری	میان انجمن تنها نشینم
نمایی جانب ماهم گذاری	خوشا روزی که ای بیگانه خاطر
پریشان هر کجا مشقت غباری	زمین تحت اثری عرش معلی
توئی غافل محیط بی کناری	حباب آسانهای ای خود فراموش
اگر باشد ترا پرورگاری	جهان دیگری را پرورش ده
درین گلشن گلی هست و نه خاری	میسرگر شود چشم تماشا
ببینم از غبار شهریار	چراغی بر سر گور غریبان
سپرد خاک کردم خاکساری	بروز مرگ « احسن » گفت تقدیر

رسد صبح وداع و کاروان را در سفر بینم
 بین بیچارگی من که خود را خسته تر بینم
 چه سود از هادی و رهبر من گم کرده منزل را
 که هر جا می روم پیش خود الیاس و خضر بینم
 جنون عشق را واعظ چه خوف از گرمی محشر
 سر هر ذره خورشید قیامت جلوه گر بینم
 صبا آواره می سازد غبار سر بلندان را
 به خاک خاکساران بارش لعل و گهر بینم
 اگر شام است سامان وجود شمع روشن رخ
 درون سوزش پروانه تقدیر سحر بینم
 تأسف می خورم از بیکسی های تمنایم
 که من چون تیز تر سوزم ترا بیگانه تر بینم
 چه باشد «احسن» مضطر ترا انجام می ترسم
 به هر روزی که می گزرد ترا آشفته تر بینم

ممتاز حسن روزی که به مسافرت ایران رفته و در کرمان بوده در اثر
 کوشش و کوشش عرفانی که داشته این بیت را فی البدیئه سروده است.
 علم و هنر و دانش و عرفان گرفتیم ما هر چه گرفتیم ز ایران گرفتیم

ذهین تاجی

شرح احوال

محمد طامین فاروقی متخلص به ذهین فرزند محمد دیدار فراقی نبیره خواجه
 حمید الدین ناگوری در سال ۱۹۰۷/م ۱۳۲۵ هـ ق در قصبه «کهنه دله» که از
 توابع جیپور است، در خانواده بی از عالمان و عارفان چشم به جهان گشود و

(۱) مصاحبه نگارنده با شاعر در بهار کالونی، کراچی. مولانا منتخب الحق رئیس
 بخش عربی و علوم اسلامی دانشگاه کراچی و آقای فاضل قزولوی در این مصاحبه
 شرکت داشتند.

دانش و عرفان و شعر و شاعری را از اجداد خود به ارث دریافت نمود. پدرش محمد دیدار فراقی صوفی صافی و عالم با عمل و شاعر توانای فارسی بود و در شعر «فراقی» تخلص می کرد، از این رو «ذهین» گاهگاهی «این فراقی» هم به طور تخلص در شعرهای خود می آورد.

داغ است دل این فراقی به فراقت گاهی چو عروس چمن از حجله برون آ
 ذهین ابن فراقی جان به تو داد مزار او بجز کسویت مبادا
 ذهین در سن نه سالگی قرآن را تمام کرد و تا سن دوازده سالگی کتب
 ابتدایی فارسی را در محضر پدر خود به پایان رسانید. فن خوشنویسی را نیز از
 پدر یاد گرفت. روزی چند شعر خود در ریاض بطور محرمانه می نوشت که
 پدرش دید و پرسید آیا شعر می گویند؟ پس اگر می گویند چرا پنهان می
 کنید، همیشه چنین شعر بگویند که پیش هر کس بتوانید بخوانید و در شعر ذهین
 تخلص بکنید». در ابتداء پدرش اشعار ذهین را تصحیح می کرد. بعداً ذهین
 بر خود تکیه کرد. اشعار دوره اول بیشتر دارای نعت رسول و منقبت می باشند.
 او سیزده ساله بود که پدرش او را برای تحصیلات عالیہ نزد جد مادری
 مولانا عبدالغنی و دائی مولانا فضل الرحمن فرستاد که در آن سامان از اساتید
 زمان محسوب می شدند و در محضر آنان ذهین به عربی، فارسی و علوم شرقی
 مسلط شد و در فن شعر هم مهارتی پیدا کرد.

پس از پایان رسانیدن تحصیلات فارسی و عربی در سال ۱۹۲۷ م ذهین برای
 امتحان منشی فاضل به لاهور رفت و آنجا به مولانا عبدالحمید سالک و مولانا
 غلام رسول مهر و علامه اقبال ملاقات کرد و علامه موصوف که شعر فارسی
 ذهین را گاهگاهی در صفحات روزنامه «انقلاب» لاهور می خواند، از شعر فارسی
 او تعریف کرد و تشویق به فارسی گویی کرد.

در سال ۱۹۲۸ م ذهین به جیپور برگشت و در صحبت شاعران معروف آن
 دیار مانند انوار الرحمن بسمل، میرزا مائل دهلوی، مولوی اشتیاق رسول
 جوهر، مولانا معشوق حسین اطهر هاپوری، مولوی امیرالدین جوش، منشی
 عبد الوهاب خان عاصم، مولوی محمد اسمعیل خان رزی، مولانا محمد علی شاه
 میکش اکبر آبادی و مولوی احمد علی شاه جعفری قمر در آمد و ازین سبب ذوق
 شعری وی جلای بیشتری یافت.

پس از وفات پدرش که در سال ۱۹۳۲ م اتفاق افتاد، ذهین مایل به طریقت شد. اجازه و خرقة از مولانا عبد الکریم شاه تاجی گرفته است و اکنون در خانقاه تاجیه در کراچی بر مسند ارشاد نشسته است.

جیپور مرکز مهم زبان و ادبیات فارسی در ایالت راجپوتانه بود ولی پس از تأسیس پاکستان مسلمانان جیپور هجرت به پاکستان کردند و ذهین تاجی نیز مانند عبدالوهاب خان عاصم، محمد اسمعیل رزی و فاضل قرولوی از جیپور به پاکستان آمد و در کراچی سکنی گزید. چندی در جیپور به اداره های مالیاتی و دیوانی خدمت کرد ولی پس از مهاجرت به پاکستان خود را وقف خدمات ملی و دینی و ادبی کرده است. او در کراچی مجله بی به نام تاج منتشر می کند که دارای مضامین پرارزش در پیرامون تاریخ و علوم اسلامی، تصوف و عرفان و ارشاد و هدایت می باشد.

سبک و آثار

ذهین در هر دو زبان فارسی و اردو شعر می گوید و سبک وی در شعر فارسی سبک بازگشت است، اما در اشعار دروه آخر وی مختصات سبک پاکستانی هم دیده می شود. غالب اشعار وی مطالب حکمتی و اخلاقی و اجتماعی دارد که مضامین بکرو معانی و اندیشه های بدیع و نو در آنها فراوان است. از جمله اصناف سخن غزل را دوست دارد و در غزل سرایی پیرو مکتب حافظ است. مضامین عرفانی، افکار درویشانه و چاشنی تصوف از مختصات غزل ذهین می باشد. دو مجموعه شعری وی به نام «اجال جال» و «جال آیات» از حلیه طبع آراسته گردیده است.

او در همه قالبها و بجز اوزان شعر فارسی از قصیده و غزل و مثنوی و رباعی و قطعه و غیره آثاری برجسته دارد که در فصاحت و بلاغت همپایه آثار استادان است. اینک چند نمونه از اشعار مختلف ذهین را نقل می کنیم.

نعت رسول

زجنت فزون تر دیار مدینه زهی روح پرور بهار مدینه
 شده مطلع نور و رحمت نگاهی چو کحل البصر شد غبار مدینه
 به لوح مزار ذهین نقش بادا فدای مدینه نثار مدینه

منقبت حضرت امیر^۴

الله ای زهی شان علی^۴ نفس پیغمبر شده جان علی^۴
عاشقان را نیست جز این چاره کار با دل و جائیم قربان علی^۴
ازعجب سوی من ای رضوان مبین یک غلامم از غلامان علی^۴

غزل

کتایتی زخرام قلندرانه^۴ ما دوگانه ایست به خلوت گه یگانه^۴ ما
گهی به جلوه گه آب و گل نیاسودیم چه طایریم که عرش است آشیانه^۴ ما
زدور تیر فگندیم هر طرف به هدف خبر نبود که ماییم خود نشانه^۴ ما
به ناز حسن که عکس نیاز مندیها است گهی زما نشنیدی مگر فسانه^۴ ما
به لطف دیده ای مارا که ماهمی بینیم جبین شمس و قمر خم بر آشیانه^۴ ما
به بزم رومی و عطار شور احسنت است خوشا ذهنین غزلهای عارفانه^۴ ما

در دل کسی نمی گذرد جز حبیب ما ما بوده ایم بر در دل خود رقیب ما
نازد نصیب عشق به حسن نصیب ما ما را حبیب ما چو بگوید حبیب ما
از بسکه دیداوست صد آرام جان و دل ما را گهی مریض نبیند طبیب ما
چشم خیال دید به بزم جلال دوست این دل ازو غریب ترامت از قریب ما
چیزی که او نخواست نخواهیم ای «ذهین» گم شد رضای ما به رضای بیب ما

ای عید من ای عید من از حجله برون آ ای نکبت گل پیرهن از حجله برون آ
وا هست به دیدار تو آغوش تمنا با جلوه موسی فگن از حجله برون آ
شورش کده آرزوی عشق خموش است ای خلوت صد انجمن از حجله برون آ
هر ذره دل چشم تماشاست به شوق روزی در دل را بزن از حجله برون آ
تاکی ز پس پرده دل لذت گفتار ای شاهد شیرین سخن از حجله برون آ
دیر است که عالم همه تار است به چشم ای ماه من ای ماه من از حجله برون آ
داغ است دل «این فراقی» به فراق گاهی چو عروس چمن از حجله برون آ

خیر مقدم

نقش پاکستان غیر جرأت پاکان نبود
 بهراستی لای مسلم شرط ایمان است و بس
 صد هزاران مؤمنان کردند نقد جان نثار
 ای شه ایران ای والا گهر عالی نژاد
 دودمان پهلوی را مرتوئی چشم و چراغ
 جمله پاکستانیان مسرور خیر مقدمت
 در خورشانت کجا اعزاز تو اکرام تو
 لیک جمله دیده و دل فرش راحت کرده اند
 شادمانی و طرب در کوچه و بازارها
 ماتم هندی مسلمانان به وقت مقدمت
 قتل و غارت ظلم و ایذا ذلت ناموس و ننگ
 تا کجا این جور و استبداد ما خواهیم دید
 وای بر بیچارگی مسلم هندوستان
 عالم اسلام را این طعنه زد هندوستان
 سرزمین هند هر سو صد هلاکو آفرید
 مسلم بیار هند از جان پاکت زنده باد

گشت ثابت آنچه ثابت صفحه دوران نبود
 اتم الاعلون بی مردان با ایمان نبود
 کاندرین بازار آن جنس وفا ارزان نبود
 جز سرت زبینه تاج دولت ایران نبود
 دیگری چون تو جوان عزم و جوان ارمان نبود
 هیچ کس از ما نبد کم مقدمت شادان نبود
 هر چه از بهر تو ما کردیم آن شایان نبود
 زانکه پیش از دیده و دل درخور شاهان نبود
 جز نمود انبساط دل پی مهان نبود
 باختن جام زجاجی بر سر سندان نبود
 بر مسلمانان کدام آفت به هندوستان نبود
 کاین خموشی مقتضای غیرت و ایمان نبود
 انتقام آسان نبود و انسداد امکان نبود
 بر جنود کفر غالب لشکر ایمان نبود
 نادر دیگر مگر در خطه ایران نبود
 دولت ایران و پاکستان ما پاینده باد

عرفانی

شرح احوال

دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی در دهکده کوچکی به اسم «مغلان والی» نزدیک شهر سیالکوت روز چهارم نوامبر ۱۹۰۷ میلادی تولد یافت. اسم پدرش محمد دین واجداد تجارت پیشه^۱ او از کشمیر به نواحی سیالکوت آمده بودند.

عرفانی تحصیلات مقدماتی را در «دبیرستان ویلیام» در چکوال به پایان رسانید و سپس از دانشگاه پنجاب لاهور به اخذ لیسانس و فوق لیسانس در ادبیات

(۱) مصاحبه نگارنده با شاعر.

انگلیسی و فارسی نایل گردید و در سال ۱۹۳۱ م در استان بلوچستان پاکستان به خدمت وزارت فرهنگ در آمد و در دانشکده کویته به تدریس انگلیسی و فارسی پرداخت.

وی از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷ م از طرف دولت انگلیسی هند در مشهد برای امور فرهنگی مأموریت یافت و نخستین انجمن ادبی فارسی را به نام «بزم اقبال» در مشهد در منزل خود تشکیل داد. پس از تأسیس پاکستان دکتر عرفانی بنا بر سوابق قبلی در سال ۱۹۴۹ م به سمت نخستین وابسته مطبوعاتی پاکستان در ایران انتخاب شد. او در سال ۱۹۵۵ م به پاکستان منتقل گردید و مدت سه سال در پاکستان مجله ادبی فارسی هلال را اداره کرد و در سال ۱۹۵۸ م مجدداً به همان سمت قبلی (وابسته مطبوعاتی و فرهنگی) به ایران بازگشت و تا ۱۹۶۳ م انجام وظیفه نمود و الحاق در تشدید روابط فرهنگی و استحکام علائق مودت دو ملت ایران و پاکستان خدمات شایانی انجام داد.

دکتر عرفانی در معرفی پاکستان و مخصوصاً علامه اقبال به ایرانیان مجاهدت فون العاده کرد و به وسیله سخنرانی ها در مجامع علمی و فرهنگی به انجام وظایفی که به عهده داشت توفیق به سزایی یافت.

دکتر عرفانی در مأموریت خود در ایران با داشتن گرفتاریهای فراوان اداری توانست به تألیف کتب سود مندی نیز بپردازد و از این راه زبان شیوا و قلمی رسا که داشت در قلب ایرانیان برای خود کاخ فنا ناپذیر دوستی را ایجاد کرد. عرفانی در تاریخ دانشگاه پنجاب اولین کسی بود که پایان نامه دکتری خود را به زبان فارسی نوشته و در سال ۱۹۵۶ م سند دکترای ادبیات فارسی را از آن دانشگاه گرفت. موضوع پایان نامه او «شرح احوال و آثار ملک الشعراء بهار» بود که اکنون از طرف کتابفروشی این سینا به چاپ رسیده است.

اسم عرفانی برای ایرانیان مظهر دوستی ایران و پاکستان است و بنا بقول آقای مطیع الدوله حجازی نویسنده بزرگ ایران «عرفانی پیش از دیگران برای شناساندن پاکستان و اقبال در ایران سعی نموده است.» عرفانی در ایران بیش از پاکستان معروفیت دارد چون در طی اقامت در ایران با انجمن های فرهنگی و حوزه های علمی تماس زیادی داشت و با مردم هر شعبه دوست و آشنا بود، مخصوصاً

شاعران و نویسندگان معاصر ایران ، چه در تهران چه در خارج از تهران همه او را می شناسند. اشعار ذیل حاکی از این حقیقت می باشد :

صدای آشنا آید به گوشم (رهی معیری)	چو عرفانی سراید نغمه عشق
خواجه عبدالحمید عرفانی (صادق سرمد)	خواجه عارفان ربانی
ملکی در لباس انسانی (ملک الشعرا بهار)	دوشن آمد پی عیادت من
خواجه عبدالحمید عرفانی	گفتمش چیست نام پاک تو، گفت
خواجه عبدالحمید عرفانی (حسین عشقی)	ای که چون بلبل غزلخوانی
هم سخن منج وهم سخندانی	هم محیطی به حکمت و عرفان
گفته هایت چو گوهر کانی	شعر هایت روان چو آب زلال

سبک و آثار

شعر عرفانی نمونه بی گویا از شعر معاصر پاکستان می باشد. زبان اشعارش روان و ساده و در عین حال دارای معانی عمیق و لطیف است. وی شیفته و فریفته زبان شیرین و گرانمایه فارسی است و در راه ترویج و شناساندن مزایا و امتیازات آن از هیچ مساعدت دریغ نمی دارد.

او بر شعر فارسی خود تفاخر و مباهات می کند :

خاک شیراز و مشهد و تبریز	سرمه نور بهر چشمانم
من ز کشمیر و خاک پاکستان	ارمغانی برای ایرانم
این بود افتخار جاویدم	در زبان تو من غزلخوانم
خواجه عبدالحمید عرفانی	عاشق خاک پاک ایرانم

سبک عرفانی سبک پاکستانی است و ما در مجموعه شعر وی که به نام «حدیث عشق» انتشار یافته ، اشعاری را می بینیم که نمونه کاملی از سبک پاکستان می باشد چه از حیث عبارت و چه از حیث مضمون ، او از یکسو در شناساندن مزایای فارسی به ملت پاکستان سعی می کند و از سوی دیگر کوشش می کند آثار و افکار دانشمندان و شاعران پاکستان را به ملت ایران معرفی نماید.

وی شرح جامعی درباره زندگی و آثار مرحوم ملک الشعرا بهار ، شاعر نامی معاصر ، نوشته است و همچنین در تألیف دیگرش «رومی عصر» در تجلیل و تشریح عقاید و نظریات محمد اقبال برای شناساندن اقبال به ملت ایران قدرت و

دقت بسیار نشان داده و با هنرمندی تام از عهده این کار مهم بر آمده است. نظم «معراج خیال» که اول در مقدمه کتاب «رومی عصر» و سپس در مجموعه دو بیتی های او که بر آن نام «حدیث عشق» نهاده ، به طور ضمیمه چاپ شده ، نموداری از ذوق شعری اوست اما جلوه بهتر طبع او را می توان در دوبیتی های او دید که در پیروی بابا طاهر عریان شاعر پرسوز و گداز و بلند آوازه ایران سروده است. در این ابیات تخیلات زیبای عرفانی نمایان می باشد.

عرفانی در شعر از بابا طاهر عریان ، رومی و اقبال الهام می گیرد و در اشعارش چاشنی عرفان و تصوف توأم با التهاب و هیجان عشقی پرشور دیده می شود. وی در شعر فارسی معاصر پاکستان نوعی از اصناف سخن را نیز افزوده است که آن را تنهاگویی (مونولاگ) می گویند.

به قول دکتر ناظر زاده کرمانی «شور و عشق این پاکستانی دانش دوست و ادب پرست به نظم و نثر پارسی حیرت انگیز و قابل تحسین و درخور تقدیر است».

از تألیفات و آثار عرفانی آنچه به صورت کتاب مستقل چاپ شده در زیر فهرستی از آن آورده می شود به علاوه مقالات متعددی نیز از وی در مجلات پاکستان و ایران به طبع رسیده است .

آثار آقای دکتر عرفانی به قرار ذیل می باشد.

۱- حدیث عشق ، مجموعه رباعیات ، به وسیله انجمن فرهنگی ایران و پاکستان تهران ، ۱۳۳۳ خورشیدی .

۲- فارسی امروز ، رپن پریس لاهور ۱۹۵۶ م .

۳- رومی عصر کانون معرفت تهران ۱۹۵۱ م .

۴- شرح احوال و آثار ملک الشعراء بهار ، ابن سینا تهران ۱۹۵۵ م .
کتاب فروشی

۵- داستانهای عشقی پاکستان ، کتاب فروشی ابن سینا ۱۹۶۱ م .

۱- دیباچه کتاب حدیث عشق مجموعه رباعیات عرفانی چاپ تهران ۱۳۳۳ خورشیدی .

- ۶- ایران صغیر ، تذکرہ شعرای پارسی زبان کشمیر ، ابن سینا ، تہران ، ۱۳۳۵ خورشیدی :
- ۷- انتخاب شعر معاصر فارسی ، شامل تذکرہ ۱۷ شاعر معاصر ایران ، ادارہ تعلیمات متوسطہ پنجاب ، لاہور ، ۱۹۵۳ م .
- ۸- اقبال در نظر ایرانیان ، اقبال آکادمی ، کراچی ، ۱۹۵۵ م .
- ۹- سرود سرمد ، کتاب فروشی ابن سینا تہران ، ۱۹۶۳ م .
- ۱۰- ترجمہ فارسی ضرب کایم اقبال ، اقبال آکادمی ، کراچی ، ۱۹۵۷ م .
- ۱۱- گفتہ های رومی و اقبال ،
- ۱۲- انتخاب شعر معاصر فارسی ، جلد دوم ،
- ۱۳- مقالات در مجلہ های پاکستان و ایران .
- ۱۴- ایران سیالکوت ، ۱۹۷۱ م .

نمونہ اشعار

خوشا شیراز

خوشا شیراز خاک خوش خصالی	خوشا نور جلال بی زوالی
ندیدم خوشتر از شیراز جایی	نہ بہتر از هوای او هوایی
زمین صدق و اخلاق و یقین است	فضا زیر پر روح الامین است
گرہ از غنچہ معنی گشادہ است	مرا ذوق سخن ہم یاد دادہ است
الا یا ایہا الساقی شنیدم	ز جام او می باقی کشیدم
بہ یاد آب و گلگشت مصلی	دگر ہم رقص با شم با مسیحا
بہ نور بادہ اش روشن درونم	ز سوز نغمہ اش گرم است خونم

جام طاہر

بہ جان عہدی بہ حسن یاربستم	ز بند عقل خردہ گیر رستم
بگفتم من حدیث عشق عربیان	کہ مست جام بابا طاہر ستم

مرا پایان پذیرد زندگانی	ترا آید بہ سر روز جوانی
ہمین افسانہ های عشق و مستی	بماند یادگار جاودانی

وصال تو به خواب اندر فسانه نبود آن گفتگوی محرمانه
 مرا داده ست عشق آسمانی ترا بخشیده حسن جاودانه

فروغ حسن تو بر من عیان شد نگاه شوق من آتش زبان شد
 چویک بر تو زنورت بر من افتاد بهای گوهر هستی گران شد

ندانستم بهای جسم و جان را بفرسودم زتاب و تب روان را
 وصالت گر شود جانانصمیم به چنگ آرم حیات جاودان را

به گوش او رسان پیغام مارا بگو آن دلبر نا آشنا را
 ز عشق تو بقا و جاودانی است حیات بی وفا و بی بقا را

دریغ از روزگاران تباهم شبی تاریک و ناپیدا است راهم
 دریغا گر درین گیتی نباشد هوای روی تو پشت و پنا هم

معراج خیال تنهاگونی «مانو لاگ»

ای خوشا آن صبح مهرانگیز من ای خوشا آن روز عشرت خیز من
 از زمین تا آسمان پرواز من من کیم؟ روح الامین دمساز من

سالها گشتم به پهنای وجود در تلاش همدم بود و نبود
 سالها حیران و سرگردان بدم سالها دنبال این و آن بدم
 بهره ای از حسن خوبان یافتم زاتش سیمین بران بگداختم
 زندگانی پرده رنگ بهار غرق اندر گرمی بوس و کنار

غرق دریا بدتن من جان من سوخت اندر تشنگی هر آن من
 چشم من می دید هر جانقش آب زورق جان مضطرب اندر سراب
 روز شب گشتم به پهنای جهان تازیار همدمی یابم نشان

کاشتم بس دانه در کشت وجود لیک یک گل هم نصیب من نبود
ظاهر زیبا فریب رنگ بود من گهر پنداشتم آن سنگ بود

ناگهان از آسمان آمد فرود دلبری زیبا تر از بود و نبود
طلعتش زیبا تر از حور و پری درنگاهش نور مهر و مشتری
زو جهان روشن به نور ایزدی نور جاویدان و نور سرمدی
از جبینش عقده دلها گشاد حرف فرمش روح را جام مراد
دلبری شیرین دهن شیرین زبان درمکان پیدا شده از لامکان
افتخار آدم خاکی از او گردراهش آسمان نو به نو
اسم او از بهر من «ایران» بود اسم جانان خوبتر از جان بود

آشنایانه به من آواز داد برق سینا در روانم او فتاد
در جهان تازه ای زادم دگر یافتم من از ملا یک بال و پر
ازدم او یافتم زور شباب گشت میروقت چون موج سراب
شد جهان کهنه را او جهان نو داد جانان خسته را درمان نو
«از غم و شادی نباشد جوش ما با خیال و وهم نبود هوش ما»

سوی من آن دلبر مستانه دید از گل من آدم نو آفرید
در روان من روان خود دمید دور من بادت خود حلقه کشید
بر دهان من لب نوشین نهاد صد جهان از آرزوی تازه داد
سرکشیدم نوش از لبهای او مست گشتم ز آتش صهبای او
در جهان تازه یی زادم دگر یافتم من از ملایک بال و پر

ای خوش آن صبح جان افزای من خوشتر از امروز من فردای من
از زمین تا آسمان پرواز من پیر رومی گشته هم آواز من

غزل

سر خوش از تست جان من جانم تشنه دیگری نمی دانم
نرگس تو گشود بر رویم عالم بیکران و پایانم

دل و جانم فدای تو باشد دارم دوست از دل و جانم
 آفریدی جهان نو که در او تازه گشته به حسن ایمانم
 از تو بزم خیال من رنگین از تو جوش و خروش عیانم
 باد پاینده متی چشمت جاودان باد صبح خندانم
 زور قم بود در سراب و کنون در کنار محیط عرفانم
 این بود افتخار من که ترا در دل و چشم خویش گنجانم

نامه منظوم در جواب آخرین نامه مرحوم ملک الشعراء بهار

ای بهار نو بهار جاودان خاک ایران از وجودت آسان
 نامهات خواندم، بسی محزون شدم زین جهان چار سو بیرون شدم
 ناخوشی اندر جهان چون و چند بی بسی در روزگار قید و بند
 توازین دنیای دون بالا تری ماورا دور چرخ اخضری
 بهر تو دارد حکیم معنوی این پیام جانفزا در مشنوی
 «آن تویی که بی بدن داری بدن پس مترس از جسم و جان بیرون شدن
 گر به خواب اندر سرت بپریدگاز هم سرت برجاست هم عمرت دراز
 این جهان را کو بصورت قایم است گفت پیغمبر که نوم نائم است»

فهارس متفرقه

صفحه

- ۵۳۱ (الف) فهرست نامهای اشخاص
- ۵۵۳ (ب) فهرست نامهای جایها
- ۵۶۰ (ج) فهرست نامهای کتابها ، نسخهها ، مجموعهها
- ۵۶۸ (د) فهرست نامهای مجلهها ، رسالهها ، روزنامهها
- ۵۷۰ (ه) فهرست مآخذ و منابع (برگزیده)
- ۱- کتب فارسی و عربی
- ۲- کتب اردو
- ۳- مجلهها
- ۴- کتب انگلیسی
- (و) فهرست نامهای فارسی گویدان معاصر پاکستان مذکور در این جلد به ترتیب حروف تهجی
- ۵۸۱
- ۵۸۳ (ز) سخنی چند درباره نویسنده کتاب
- ۵۸۵ (ح) درست نامه

(الف) فہرست نامہای اشخاص (بشمول بعضی از اصطلاحات)

(اسم های کہ با حروف درشت چاپ شدہ ، شاعرانی

ہستند کہ شرح احوال آنها در این مجلد آمدہ است)

	(الف)
ابوالفتح داؤد بن نصر ، ۹	آتش قندھاری ، ۲۵
ابوالفرج رستم ، ۱۱	آدم ، ۴۷۹ ، ۴۸۱ ، ۴۸۲ ، ۴۹۵
ابوالفرج رونی ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۴۳	آربری ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴
۴۴ ، ۴۵ ، ۵۱ ، ۱۲۶	آرزو ، ۳۱
ابوالفرج کرمانی ، ۱۰	آرنلڈ (پروفیسور تاسس آرنلڈ) ، ۱۶۱ ، ۱۶۳
ابوالفضل ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۱۴۳	۱۶۵ ، ۱۶۴
ابوالقاسم میر کرامت اللہ ، ۶۶	آریانژادان ، ۵
ابوالکلام آزاد ، ۱۲۹	آریانپور ، ۱۷۰
ابوالنجم زریر شیبانی ، ۱۱	آریاھا ، ۱ ، ۵
ابوالمعالی نصر اللہ منشی ، ۱۱	آزاد جہانگیر نگری ، ۳۳
ابوالوفا مولوی ثناء اللہ ، ۱۲۹ ، ۴۳۲	آصف خان ، ۲۹
ابوبکر ، ۲۴۹	آغا حسن سیرزا ، ۳۷۷
ابوبکر مستونگی ، ۱۵۳	آفتاب اصغر ، ۳۱۱
ابو حفص عمر سہروردی ، ۱۰۰	آفتاب اقبال ، ۱۸۶
ابو ذر بخاری ، ۳۱۶	آقای ریحان ، ۴۲۸
ابو ریحان بیرونی ، ۳۷ ، ۱۴۳	ابرار حسین ، ۳۶۳
ابو سالم محمد قاسم ، ۱۲۰	ابراہیم بن مسعود ، ۱۰
ابو طالب کایم ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۵۱	ابراہیم لودی ، ۲۴
ابو عبداللہ روزبہ نکتی لاہوری ، ۱۲	ابن انشاء ، ۳۹۶
۱۳ ، ۱۲۶	ابن بطوطہ ، ۲۱
اتابکان فارس ، ۵۱	ابن حوقل ، ۹
اتاترک (رک : مصطفیٰ کمال) ، ۳۰۶	ابن قارح ، ۱۷۴
احرار (حزب) ، ۳۱۶	ابوالعلائی سعری ، ۱۷۴
احسن بارہروی ، ۴۲۳	ابوالفتح دامغانی ، ۱۰
احسن ممتاز حسن ، ۵۷ ، ۱۳۳ ، ۵۱۳	ابوالفتح گیلانی ، ۲۷
۵۱۴ ، ۵۱۵ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸	

۴۸۴ ، ۴۸۸ ، ۴۹۲ ، ۴۹۸ ، ۵۰۳ ،	احمدص (رک : محمدص) ، ۲۶۳ ، ۴۰۹
۵۰۴ ، ۵۱۱ ، ۵۱۷ ، ۵۲۰ ،	احمد آرام ، ۱۷۵
ارسطو ، ۲۲۴	احمد حسین احمد ، ۴۶۲ ، ۵۱۶
ارقلی خان ، ۲۰	احمد سعید ، ۴۱۵
اروپایی ، ۱ ، ۴۶ ، ۴۹۹	احمد شاہ ابدالی ، ۲۸۸ ، ۳۷۲
اروپائیان ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۵۱	احمد ندیم قاسمی ، ۳۰۷
استاد اللہ دین ، ۴۶۲	اختر ، سید مرتضیٰ جعفری ، ۲۸۳
اسد ملتانی ، ۴۹ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴	اختر شیرانی ، ۴۳ ، ۵۲ ، ۵۵ ، ۲۳۰
اسقند یار ، ۲۹۳	۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳
اسکندر مقدونی ، ۶ ، ۷	ادیب برومند ، ۱۸۶
اسلام (دین) ، ۲۶۲ ، ۲۷۰ ، ۳۳۲ ، ۳۳۴	ادیب پیشاوری ، ۴۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲
۳۳۷ ، ۳۵۲ ، ۳۹۱ ، ۴۲۶ ، ۴۹۲	۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۱۶ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲
۴۹۷ ، ۵۲۲	ادیب فیروز شاہی ، ۵۷ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۳۹۹
اسلامیان ، ۲۷۲ ، ۳۳۲ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶	۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵
۳۳۷	اردا ویراف ایرانی ، ۱۷۴
اسماعیلیہ ، ۹	ارد شیر بالکان ، ۷ ، ۲۶۴
اسماعیل پہل آبادی ، ۵۴ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸	اردو (خط ، زبان ، لغت) ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۳۱
اصفہانی (سبک) ، ۴۶ ، ۱۴۶	۴۰ ، ۴۷ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۷ ، ۶۳ ، ۶۵ ، ۶۷
اصطخری ، ۹	۷۳ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۱۱۴
اصغر ، ۳۸۲	۱۱۷ ، ۱۲۸ ، ۱۳۳ ، ۱۴۴ ، ۱۶۱
اعراب ، ۳۱۸	۱۶۳ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲
افرنگیان ، ۴۵۹	۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷
افشاریہ ، ۵۱	۱۷۸ ، ۱۸۲ ، ۱۹۸ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳
افغانان ، ۳۱۱	۲۰۶ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹
افلاطون ، ۲۲۴	۲۴۱ ، ۲۴۵ ، ۲۴۹ ، ۲۶۱ ، ۲۶۹
اقبال ، ۳۳ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۷ ، ۴۸	۲۸۳ ، ۲۹۰ ، ۳۰۰ ، ۳۰۳ ، ۳۰۶
۴۹ ، ۵۰ ، ۵۲ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۶	۳۰۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۳ ، ۳۲۷ ، ۳۳۲
۷۷ ، ۸۰ ، ۹۲ ، ۹۷ ، ۱۱۷ ، ۱۲۰	۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۶۳
۱۲۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲	۳۶۹ ، ۳۷۳ ، ۳۷۵ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵
۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷	۳۷۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۶ ، ۴۰۳
۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲	۴۰۵ ، ۴۱۵ ، ۴۱۸ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲
۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷	۴۴۳ ، ۴۴۸ ، ۴۵۷ ، ۴۶۳ ، ۴۶۵
۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲	۴۶۱ ، ۴۶۹ ، ۴۷۳ ، ۴۷۵ ، ۴۷۸
۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷	

انجمن ترقی پسند مصنفین ، ۲۷۰
 انجمن حمایت الاسلام ، ۲۶۱
 انگلیسی، (خط ، زبان ، لغت) ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵
 ، ۳۶ ، ۷۶ ، ۱۰۰ ، ۱۲۷ ، ۱۴۳ ، ۱۴۵
 ، ۱۶۴ ، ۱۶۷ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲
 ، ۱۷۴ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۲۳۷
 ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰
 ، ۲۷۲ ، ۲۸۳ ، ۳۰۳ ، ۳۰۵ ، ۳۱۷
 ، ۳۲۳ ، ۳۵۱ ، ۳۶۳ ، ۴۰۵ ، ۴۳۹
 ، ۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۴۵ ، ۴۸۷ ، ۴۹۸
 ، ۴۹۹ ، ۵۱۷ ، ۵۲۳
 انوار ، ۵۶
 انور لطیف ، ۵۴
 انور رومان ، ۱۵۰
 انوری ، ۴۵ ، ۵۱ ، ۹۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۹
 ، ۱۲۱ ، ۲۶۲ ، ۳۰۹ ، ۳۹۰ ، ۴۶۰
 انوشیروان ، ۷
 اوحدی کرمانی ، ۱۷۴
 اورنگ زیب ، ۲۶ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱
 ، ۳۲ ، ۱۶۷ ، ۲۷۰ ، ۴۴۸
 اوستائی (خط ، زبان ، لغت) ، ۳
 ایتالیائی (خط ، زبان ، لغت) ، ۱۷۴ ، ۴۳۹
 ایرانی ، ایرانیان ، ۱ ، ۱۶ ، ۱۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۷
 ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۹ ، ۴۰ ، ۴۱
 ، ۴۶ ، ۵۳ ، ۶۹ ، ۹۴ ، ۹۸ ، ۱۱۴
 ، ۱۱۷ ، ۱۲۷ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴ ، ۱۸۴
 ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۳۱۸ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷
 ، ۳۸۴ ، ۵۰۴ ، ۵۲۳
 ایرج سیرزا ، ۵۲
 ایواسیر دویچ ، ۱۷۰ ، ۱۷۵
 ایوب ، ۴۹ ، ۵۲ ، ۵۸ ، ۶۰ ، ۱۷۳
 ، ۳۶۹
 ایوب خان ، ۳۷۴
 ایوب ماوراء النہری ، ۲۶

، ۱۸۸ ، ۲۴۱ ، ۲۶۱ ، ۲۶۹ ، ۲۷۴
 ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۳۰۶
 ، ۳۱۹ ، ۳۳۸ ، ۳۴۸ ، ۳۵۸ ، ۳۶۲
 ، ۳۶۴ ، ۳۶۹ ، ۳۷۳ ، ۳۷۵ ، ۳۷۱
 ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۴۲۶ ، ۴۲۷ ، ۴۲۹
 ، ۴۶۰ ، ۴۶۹ ، ۴۸۴ ، ۵۱۱ ، ۵۱۶
 ، ۵۱۹ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ، ۵۲۵
 اقبال بیگم ، ۷۳
 اکبر ، ۳۸۲
 اکبر الہ آبادی ، ۲۷۳ ، ۲۸۲ ، ۲۹۹
 اکبر حیدری ، ۱۶۶ ، ۳۵۶
 اکبر شاہ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۴ ، ۸۰
 ، ۴۹۷
 اکرم اکرام ، ۴۰ ، ۹۸
 التتمیش ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷
 اللہ نواز ، ۲۰۸
 الیاس ، ۵۱۸
 الیاس عشقی ، ۲۲۳ ، ۲۷۵
 الیساندرو بوزانی ، ۱۷۴
 امام موسی کاظم ، ۳۸۸
 امان اللہ خان ، ۱۷۲ ، ۲۷۰ ، ۳۱۷
 امان اللہ خان نیازی ، ۴۴۲
 امیر احمد شاہ ، ۳۸۹
 امیر خسرو دہلوی (رک : خسرو) ، ۱۷
 ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۴۴ ، ۵۱ ، ۸۶ ، ۱۲۰
 ، ۱۴۶ ، ۲۱۷ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ ، ۲۶۹
 امیر سینائی ، ۶۷ ، ۳۲۳
 امیر ناصر الدین سبکتگین ، ۸ ، ۱۰
 امیری فیروز کوهی ، ۱۸۵
 امین حزین ، (رک : حزین) ، ۳۶۵
 اسرافیل ، ۳۶۷
 انجمن بزم سخن پیشاور ، ۳۹۰
 انجمن ترقی اردو ، ۳۸۵
 انجمن ترقی اسلام ، ۴۵۵

بنگالی (خط ، زبان ، لغت) ، ۴۰
 بنی اسید ، ۸
 بنی عباس ، ۸
 بودا ، ۴
 بودائیان ، ۴
 بوذر ، ۳۸۰
 بوعلی ، ۱۹۱ ، ۲۲۳
 بو علی سینا ، ۴۶۰
 بولمب ، ۴۱۰
 بو نصر ، ۲۲۳
 بہادر شاہ ظفر ، ۳۱
 بہار ملک الشعرا ، ۴۱ ، ۴۴ ، ۵۲ ، ۱۱۸
 ، ۱۲۲ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۲۲۷ ، ۴۲۸
 ، ۴۴۳ ، ۵۱۶ ، ۵۲۴
 بہاء الدین اوشی ، ۱۵
 بہاء الدین زکریا ملتانی ، ۱۸ ، ۲۵۸
 بہائی ، ۴۶ ، ۵۲ ، ۵۴ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴
 ، ۱۴۵ ، ۱۴۹ ، ۴۰۱
 بہرام شاہ ، ۱۱
 بہرام گوتی ، ۱۷۱
 بہروز احمد ، ۱۱
 بہزاد ، ۲۰۹ ، ۴۲۰
 بہلول لودی ، ۲۳
 بیخود دعلوی ، ۲۰۲ ، ۲۰۳
 بیدل ، ۱۸۴ ، ۱۹۹ ، ۲۵۸ ، ۲۸۴ ، ۲۹۱
 ، ۳۸۵ ، ۴۴۹
 بیدل ، قادر بخش ، ۳۶۹
 بیدل ، دلاور خان ، ۲۰۱ ، ۲۰۲
 ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵
 بیرم خان ، ۲۶
 بیضا سروی ، ۳۹ ، ۵۴ ، ۱۱۴ ، ۱۳۲
 ، ۱۳۳ ، ۲۶۹ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹
 ، ۳۸۰ ، ۳۸۱

(ب)

بابا طالب اصفہانی ، ۴۶
 بابا طاہر عریان ، ۱۷۶ ، ۳۵۷ ، ۵۱۶
 ، ۵۲۵
 بابا ظہیر الدین ، ۲۴ ، ۲۵
 بارتن ، ۶۷
 باقر شاہ ، ۳۸۸
 باقر نیک انجام ، ۵۴
 بایزید ، ۱۹۹
 بتول ، ۳۴۶
 بختیار خلجی ، ۱۸
 مدیح الزمان فرورانیفر ، ۱۸۳ ، ۱۸۵
 براؤن ، ۱۶۴
 براہوئی (خط ، زبان ، لغت) ، ۲۴۳
 برزویہ طیب ، ۸
 برق کوهائی ، ۵۶ ، ۴۴۸ ، ۴۴۹
 ، ۴۵۰ ، ۴۵۲ ، ۴۵۳ ، ۴۵۴
 برق شنجوی ، ۲۸۳
 برگ پيشاوری ، ۵۶ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۲
 ، ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵
 برگسن ، ۱۶۸
 برہما ، ۴
 بسمل بخاری ، ۱۱۸
 بسمل عیداللہ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹
 ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۴۱
 بسمل ہوشیارپوری ، ۱۳۲
 بشیر احمد ، ۲۹۷
 بشیر احمد دار ، ۱۷۳
 بلقیس تاثیر ، ۲۴۰ ، ۲۴۱
 بلوچان ، ۱۵۱
 بلوچی (خط ، زبان ، لغت) ، ۱۴۴ ، ۲۲۸
 ، ۲۴۳ ، ۲۴۹
 بنت زہرا ، ۴۰

تبتی (خط ، زبان ، لغت) ، ۴۳۹
 تبسم ، صوفی غلام مصطفی ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ،
 ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۳۰۶ ،
 ۳۱۹ ، ۴۶۸ ، ۴۶۹ ، ۴۷۰ ، ۴۷۱ ،
 ۴۷۲
 تبسم ، عبدالرشید ، ۴۰۸ ، ۴۶۲ ، ۴۶۳ ،
 ۴۶۵ ، ۵۱۶
 تحریک آزادی (جنبش) ، ۲۶۸
 تحریک خلافت (جنبش) ، ۳۶ ، ۲۱۶ ،
 ۲۶۸ ، ۳۱۹ ، ۴۶۲
 ترکان ، ۳۱۸
 ترک علی شاه ترکی قلندر ، ۹۸
 ترک سوالات (جنبش) ، ۳۱۶ ، ۳۶۸
 ترکی (خط ، زبان ، لغت) ، ۱۷۲ ، ۱۷۵ ،
 تسکین ، ۱۵۶ ، ۱۵۷
 تسنیم ، ۲۶۳
 تغلقیان ، ۵۱ ، ۵۰۳
 تمنا عمادی ، ۳۹ ، ۴۸ ، ۵۲ ، ۵۸ ، ۶۲ ،
 ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۲۳
 تمیز ، ۵۷
 تیج بہادر سپرو ، ۳۲۴
 تیمور ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۲۴
 تیموریان ، ۵۱
 (ث)
 ثاقب زیروی ، ۳ ، ۷
 ثریا فخری ، ۹۹
 ثنائی مشہدی ، ۲۶
 (ج)
 جاسی ، ۱۸ ، ۵۱ ، ۸۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۶ ،
 ۱۹۹ ، ۲۵۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۸ ، ۲۹۰ ،
 ۲۴۲ ، ۲۴۳
 جاوید اقبال ، ۱۷۴ ، ۱۷۷
 جبریل ، ۱۹۵ ، ۳۶۷ ، ۴۰۳

(پ)

پاتیانہ ، ۷
 پارسیما ، ۷
 پاکستانی ، پاکستانیان ، ۱ ، ۴۱ ، ۴۵ ،
 ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۲ ، ۵۴ ، ۹۲ ، ۱۰۴ ،
 ۱۴۶ ، ۱۵۹ ، ۱۷۹
 پاندیت برہمناتھ قاصر ، ۱۳۲
 پرتھویراج ، ۱۴
 پروفیسور ہادی حسن ، ۳۲۴
 پروین اعتصامی ، ۵
 پشتو (خط ، زبان ، لغت) ، ۱۴۴ ، ۲۰۱ ،
 ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۰ ، ۲۴۳ ، ۳۸۳ ،
 ۳۸۴ ، ۴۰۵ ، ۴۵۷
 پطرس بخاری ، ۳۰۶
 پنجابی (خط ، زبان ، لغت) ، ۴۶ ، ۶۵ ،
 ۱۲۸ ، ۱۶۱ ، ۲۰۹ ، ۲۴۳ ، ۴۰۵ ،
 ۴۶۹
 پور داؤد ، ۳۲۴ ، ۴۴۳ ، ۴۹۵
 پہلوی (خانوادہ) ، ۵۲ ، ۱۹۳ ، ۵۲۲
 پیر بگارو ، ۲۰۹
 پیر حزب اللہ شاہ ، ۲۰۸
 پیر حسام الدین راشدی ، ۲۰۹
 پیرزادہ عبدالعزیز مخدومی ، ۱۳۲
 پیر غلام قادر شوکت ، ۱۳۲
 پیمان همکاری عمران منطقہ بی ، ۴۱
 (ت)
 تاثیر، دکتر محمد دین ، ۶۱ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ،
 ۲۴۱ ، ۳۰۶ ، ۳۱۹
 تاثیر ، عبدالحفیظ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷ ،
 ۴۱۸
 تاج الدین ریزہ ، ۱۷
 تاج الدین یلدوز ، ۱۵
 تاجور نجیب آبادی ، ۲۳۱ ، ۴۴۸

حافظ ، ۱۹ ، ۲۳ ، ۴۰ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۷۹ ،
 ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۹۹ ، ۱۲۳ ،
 ، ۱۳۰ ، ۱۴۰ ، ۱۴۶ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ،
 ، ۲۰۰ ، ۲۲۳ ، ۲۲۹ ، ۲۳۲ ، ۲۳۸ ،
 ، ۲۴۵ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۷۴ ،
 ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۸۸ ، ۲۹۱ ، ۳۰۹ ،
 ، ۳۱۰ ، ۳۲۵ ، ۳۴۸ ، ۳۵۷ ، ۳۷۳ ،
 ، ۳۸۵ ، ۳۸۸ ، ۴۰۳ ، ۴۱۰ ، ۴۱۲ ،
 ، ۴۲۷ ، ۴۳۵ ، ۴۴۲ ، ۴۷۶ ، ۴۷۷ ،
 ۴۷۸ ، ۵۰۷ ، ۵۲۰

حافظ خان محمد ، ۲۲۸

حافظ خان محمد قریشی ، ۴۶۲

حافظ شمس الدین ، ۶۵

حافظ محمد صالح ، ۲۸۶

حافظ محمود شیرانی ، ۲۳۰ ، ۲۳۲

حافظ ہارون ، ۲۱۶

حافظ یوسف ، ۲۱۶

حالی ، ۳۳ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۵۱ ،

۲۶۹ ، ۲۷۴ ، ۳۴۸

حر ، ۳۹ ، ۵۷ ، ۴۱۰

حزین امین ، (رک: امین حزین) ، ۴۹ ، ۵۹

۳۶۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ ،

۳۶۷

حسرت ، ۲۷۴

حسن ، ۳۴۹

حسرتی و شیفتہ ، ۷۱ ، ۷۳

حسن دہلوی ، ۱۸

حسن سجزی ، ۱۷ ، ۵۱

حسین ء (رک: شبیر ء) ، ۱۸۹ ، ۲۹۲ ، ۳۰۹ ،

۳۴۶ ، ۳۷۲ ، ۳۸۰ ، ۴۸۷

حسین جعفر حلیم ، ۲۱۷

حسین قطیبی ، ۱۸۴ ، ۱۸۵

حسین عاطف تهرانی ، ۴۱ ، ۵۴

حسین ء ، ۴۸۷

جعفر شاہ ، ۳۹۰

جعفری علی انبر ، ۴۶۶

جگر کاظمی ، ۵۶ ، ۱۰۰ ، ۳۸۵ ، ۳۸۸ ،

۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳ ،

۳۹۴ ، ۳۹۵

جگر مراد آبادی ، ۳۰۶

جلال الدین پدر بہاء الدین ، ۱۴۳

جلال الدین تبریزی ، ۱۷ ، ۱۸

جلال الدین خلجی ، ۲۰

جلال الدین فیروز شاہ ، ۲۰

جلیس ، ۷۷

جلال الدین محمد بن نصیر ، ۱۵

جمشید ، ۳۷۰

جمعیت العلماء (حزب) ، ۳۱۷ ، ۴۶۲

جناح (رک: قائد اعظم، محمد علی جناح) ،

۳۹۱

جوش ملیح آبادی ، ۴۷۳ ، ۴۷۴ ، ۴۷۶ ،

۴۷۵

جہانگیر شاہ ، ۲۴ ، ۲۷ ، ۲۸

جیشی ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۱۱۴ ، ۱۲۶ ،

۳۷۷ ، ۳۷۸

(ج)

چراغ حسن حسرت ، ۲۶۹

چندر بہان برہمن لاہوری ، ۲۸

چنگیز خان ، ۱۹

چنگیزیان ، ۵۱

چودری جلال دین ، ۱۵۲

(ح)

حاجی الہی بخش ، ۳۹۹

حاجی غلام محمد ، ۱۲۷

حاجی محمد سعید لاہوری ، ۴۴۲

حاتم ، ۳۹۳

- حسنین کاظمی ، ۴۰
 حضرت امیر (رک : علی ، حیدر) ، ۵۲۱
 حضرت شیخ الہند ، ۲۸۷ ، ۲۸۸
 حفیظ جالندھری ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۷۳
 ۲۷۹ ، ۷۷ ، ۷۵
 حفیظ ہوشیارپوری ، ۳۶۹ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶
 ۴۴۲ ، ۳۹۹ ، ۳۹۸ ، ۳۹۷
 حکیم اجمل خان ، ۷۶ ، ۱۳۰
 حکیم حاجی سید علی قاسم خراسانی ، ۲۸
 حکیم حاذق گیلانی ، ۲۸
 حکیم سردار خان نشاط ، ۱۳۲
 حکیم عبدالخالق مسعود ، ۱۳۲
 حکیم عبدالمجید دہلوی ، ۶۸
 حکیم غالب علی ، ۲۷۳
 حکیم محمد حسین ، ۴۲۵ ، ۴۲۶
 حکیم محمد سکندر خضر ، ۱۳۲
 حکیم محمد یوسف حسن ، ۴۰۸
 حکیم مفتی محمد انور ، ۴۴۲
 حکیم نجف خان ، ۲۸۶
 حکیم ہام گیلانی ، ۲۸
 حمزہ پسر اسماعیل ، ۲۹۷
 حمید اسلم ، ۴۶۷
 حمید الدین ناگوری ، ۱۷
 حمیدی شیرازی ، ۵۲
 حنفی ، سید غلام حیدر ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵
 ۲۴۵
 حوا ، ۴۷۹ ، ۴۸۱ ، ۴۸۲
 حیات افغانی ، ۴۵۵
 حیاتی گیلانی ، ۲۷
 حیدر (رک : علی ، حضرت امیر) ، ۲۸۰
 ۲۸۶ ، ۲۸۲
 (خ)
 خاقانی ، ۹۲ ، ۱۰۳ ، ۱۲۰ ، ۲۸۵
 ۴۶۰ ، ۳۹۳
 خاکی ، ۱۳۳
 خان زمان ، ۲۷
 خان محمد خان ، ۴۵۵
 خان محمد خان عاصی ، ۳۹۰
 خانم فوزیہ امین صابر ، ۳۳۱
 خسرو (رک : امیر خسرو) ، ۳۸۵
 خسرو شاہ ، ۱۱
 خسرو ملک ، ۱۱
 خضر ، ۳۹۳ ، ۵۱۸
 خضر خان ، ۲۱
 خلیجیان ، ۵۱
 خلوت ، غلام محی الدین ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳
 ۴۴۴ ، ۴۴۵
 خلیفہ ابراہیم جالندھری ، ۶۵
 خلیفہ عبدالحکیم ، ۱۷۵
 خلیفہ محمد حسین ، ۶۷
 خلیفہ معتمد عباسی ، ۹
 خلیل ، ۲۸۵
 خواجو ، ۵۱
 خواجہ احمد دین پال ، ۳۶۳
 خواجہ حسین مروی ، ۲۶
 خواجہ شہاب الدین ، ۳۷۴
 خواجہ عبدالحمید احمد ، ۱۱
 خواجہ قطب الدین بختیار کاکے ، ۱۵
 ۱۶ ، ۱۷
 خواجہ محمد اشرف ، ۳۰۱
 خواجہ محمد سعید لواری والا ، ۴۰۱
 خواجہ معین الدین چشتی اجمیری ، ۱۵
 ۶۸ ، ۷۰
 خواجہ ناظم الدین ، ۳۷۴
 خواجہ نظام الدین ، ۲۷
 خواجہ نظام الدین اولیاء ، ۲۵۸
 خوارزم شاہیان ، ۵۱
 خیالی ، محمد بخش ، ۱۴۵

- خیام ، ۴۰ ، ۸۶ ، ۳۸۵ ، ۴۶۹ ، ۴۷۸
 خیام پور ، ۱۱۶
 خیر محمد ایرانی ، ۳۹۹
 (د)
 داتا گنج بخش لاہوری ، ۶۸ ، ۲۵۸
 داریوش ، ۲ ، ۶
 داغ دہلوی ، ۱۲۸ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۴ ، ۲۸۲ ، ۲۸۴ ، ۳۸۹ ، ۵۰۷
 دائنہ ، ۱۷۴
 دانش ، ۳۹
 دائرہ ادبیہ (انجمن) ، ۳۸۴
 درد ، ۳۱
 دری ، ۳۰۹
 دکتر اللہ دتہ چودری ، ۳۶۱
 دکتر ذبیح اللہ صفا ، ۱۰۳ ، ۱۸۳
 دکتر سید حسین نصر ، ۱۷۵
 دکتر سیف الدین کچلو ، ۳۱۹
 دکتر شمیم محمود ، ۹۸
 دکتر شیخ عنایت اللہ ، ۱۳۳
 دکتر صوفی محمد ضیاء الحق ، ۲۶۱
 دکتر عبدالوحید ، ۲۷۳ ، ۳۹۵
 دکتر عبداللہ مظاہری ، ۴۶۷
 دکتر علی اکبر جعفری ، ۴۶۶
 دکتر علی رضا نقوی ، ۴۰
 دکتر غلام محمد ریاحی ، ۳۹۰
 دکتر غلام سرور ، ۴۰
 دکتر قاسم رسا ، ۴۱ ، ۱۸۵
 دکتر خدا بخش نسیم ، ۲۷۳
 دکتر محمد انعام الحق کوثر ، ۴۰ ، ۲۲۸ ، ۲۳۷ ، ۲۴۶ ، ۲۴۹ ، ۲۹۷
 دکتر محمد باقر ، ۴۰ ، ۱۵۷
- دکتر محمد ریاض ، ۴۰
 دکتر محمد ظفر خان ، ۴۰
 دکتر مرتضیٰ جعفری ، ۳۸۳
 دکتر ندیر میرزا برلاس ، ۴۴۸ ، ۴۸۷
 دکتر وحید قریشی ، ۴۱۵
 دوست محمد ایرانی ، ۱۲۷
 دہخدا ، علی اکبر ، ۵۲ ، ۱۸۵ ، ۴۶۹
 دین محمد ، ۴۳۲
 (ذ)
 ذوالفقار احمد خان ، ۴۱۵
 ذوالفقار بخاری ، ۳۰۶
 ذوالفقار علی بہتو ، ۴۶۶
 ذہین تاجی ، ۳۹ ، ۵۸ ، ۵۱۸-۵۲۲
 (ر)
 رابعہ ، ۱۳ ، ۱۴
 راحل شیخ عبدالرشید ، ۳۹۶
 رازی ، ۳۲۳ ، ۳۷۶
 رجائی ، ۱۸۵
 رحمت اللہ قادری ، ۳۸۳
 رزی ، محمد اسماعیل ، ۳۹ ، ۵۷ ، ۵۱۹ ، ۵۲۰
 رسا ، حیات بخش ، ۳۰۶
 رستم ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۳۹۳ ، ۴۸۹
 رسول ، (رک : محمد مصطفیٰ) ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۳۰۸ ، ۳۱۳ ، ۳۴۲
 ۴۰۷ ، ۴۲۰ ، ۴۴۵ ، ۴۹۹ ، ۵۱۲ ، ۵۱۹ ، ۵۲۰
 رشید فرزانه پور ، ۴۰۰
 رشیدہ شمس ، ۴۰۰
 رشید یاسمی ، ۵۲ ، ۳۲۴ ، ۳۲۷
 ۴۲۸ ، ۴۲۹ ، ۴۶۹
 رضا پہلوی ، ۳۹۷ ، ۴۶۵ ، ۴۷۹

۲۶۰ ، ۲۵۹ ، ۲۵۷	رضا شاہ کبیر ، ۱۸۶ ، ۳۱۲ ، ۳۷۸
زیرک کلانوری ، ۱۵۶	۴۸۸ ، ۴۸۵ ، ۳۷۹
زین الدین ، ۲۵	رعنا کاظمی ، ۵۸ ، ۶۱ ، ۱۱۶
زینب ، ۳۸۲	۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲
(س)	۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۲۸۳ ، ۳۷۲
س - الف - رحمان ، ۷۷	رفعت بخاری ، ۳۷۲
سازمان فارسی (انجمن) ، ۵۱۷	رکن الدین ، ۲۶۱
ساسانیان ، ۷ ، ۸ ، ۲۳۴	روحی ، ۳۱
سائین احمد علی مسجدی خادم شاہ ، ۳۸۴	روحی پیشاوری ، ۲۰۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳
۳۹۰	۲۸۵ ، ۲۸۴
سالک عبدالمجید ، ۳۸ ، ۵۹ ، ۶۱	روحی لاہوری ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۵
۳۰۵ ، ۳۰۴ ، ۲۶۲ ، ۷۶ ، ۶۴	۲۶۶
۳۱۰ ، ۳۰۹ ، ۳۰۸ ، ۳۰۷ ، ۳۰۶	رودکی ، ۹۲ ، ۱۱۸ ، ۲۷۲
۴۰۷ ، ۴۰۶ ، ۳۴۷ ، ۳۳۸ ، ۳۱۹	روشن ، ۵۵ ، ۱۴۰ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶
سانسکریت (خط ، زبان ، لغت) ، ۳۱۹	۲۱۸ ، ۲۱۷
۴۳۹ ، ۳۵۱	روسی ، (رک : مولوی جلال الدین ،
ساروغ ، عبداللہ قراتکین ، ۱۰	مولانا روم ، مولوی) ، ۹۱ ، ۱۴۶
سائین مہر الدین صدق ، ۱۳۲	۱۷۶ ، ۱۸۵ ، ۱۹۱ ، ۱۹۹
سبک اصفہانی ، (سبک شعر) ، (رک :	۲۲۳ ، ۲۳۵ ، ۳۲۵ ، ۳۵۷ ، ۳۷۶
سبک ہندی) ، ۴۶ ، ۱۴۶ ، ۲۹۵	۴۰۳ ، ۵۲۱ ، ۵۲۵ ، ۵۲۸
سبک باز گشت ، (سبک شعر) ، ۳۰۳	رہی معیری ، ۴۱ ، ۵۲ ، ۱۸۵ ، ۵۲۴
۳۷۷ ، ۳۵۷ ، ۳۱۲ ، ۳۰۶ ، ۳۰۴	رئیس امر وہوی ، ۳۹ ، ۳۹۶ ، ۵۰۳
۵۲۰ ، ۴۴۳ ، ۴۱۶ ، ۴۰۸	۵۰۵ ، ۵۰۴
سبک پاکستانی (سبک شعر) ، ۱۷۹	ریاض خیر آبادی ، ۲۰۲ ، ۲۰۳
۳۴۳ ، ۳۳۸ ، ۳۰۶ ، ۳۰۴ ، ۲۷۰	زاہد علی اکبر آبادی ، ۴۳۲
۴۰۰ ، ۳۸۵ ، ۳۶۹ ، ۳۶۳ ، ۳۵۳	زیلہ ، ۳۹ ، ۶۲
۵۲۰ ، ۵۱۲ ، ۴۲۷ ، ۴۰۸	زکریا خان ، ۳۸۸
۵۲۴	زلیخا ، ۱۳۹ ، ۲۸۱ ، ۲۹۵ ، ۴۷۹ ، ۴۸۱
سبک عراقی (سبک شعر) ، ۲۳۳ ، ۳۳۸	زندہ ، ۵۱
۳۷۷ ، ۳۴۸	زہرا ، ۱۸۹ ، ۲۸۱
سبک ہندوستانی (سبک شعر) (رک : سبک	زیب النساء مخفی ، ۳۱
ہندی ، سبک اصفہانی) ، ۱۸۴	زیب عاقلی ، ۲۰۹ ، ۲۱۰
سبک ہندی (سبک شعر) (رک : سبک	زیب مگسی ، ۲۳۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱
	۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶

سنجر ، ۱۷	اصفہانی ، سبک ہندوستانی) ، ۲۴۴
سندی (خط ، زبان ، لغت) ، ۹ ، ۳۲	۳۳۳ ، ۳۳۸ ، ۳۴۳ ، ۳۴۸ ، ۴۰۷
۱۴۴ ، ۱۷۱ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۹	۴۲۳ ، ۴۶۳
۲۱۴ ، ۲۱۷ ، ۲۶۱ ، ۳۴۳ ، ۳۶۸	سدا رنگانی ، ۱۴۳
۳۶۹ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۳	سراج الدین سالک ، ۷۷
سودا ، ۳۱	سراج الدین سنہاج ، ۱۲
سوئدی (خط ، زبان ، لغت) ، ۴۳۹	سردار خان برق ، ۱۲۸
سید آقا حسین ارسطو جاہی ، ۴۹۷-۵۰۲	سردار عمر شاہ ، ۲۳۷
سید ابوذر بخاری ، ۳۲۰	سردار قیصر خان ، ۲۵۰
سید احمد خان (سر) ، ۳۵ ، ۱۳۰	سرمہ شہید ، ۳۰
۱۶۱ ، ۱۷۵ ، ۲۶۹	سروپ نراین ایمن ، ۱۳۲
سید احمد شامی ، ۱۴۰	سرہنگ خواجہ عبدالرشید ، ۴۶۳
سید احمد شاہ اندرابی ، ۳۱۶	سعدی ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۵۱ ، ۸۷ ، ۱۰۰
سید احمد شاہ بخاری ، ۳۱۹	۱۲۰ ، ۱۴۶ ، ۲۱۲ ، ۲۲۹ ، ۲۵۱
سید احمد فراز ، ۴۴۹	۲۵۸ ، ۲۷۱ ، ۲۸۸ ، ۳۰۹ ، ۳۹۰
سید امیر علی ، ۴۰۵	۴۴۵ ، ۴۶۰ ، ۴۶۹ ، ۴۷۷ ، ۴۷۸
سید انور شاہ کشمیری ، ۲۸۶	۴۹۵ ، ۵۱۱
سید جلال الدین مخدوم جہان جہانیان گشت	سعید احمد ، ۹۶
بخاری سندی ، ۲۲	سعید نفیسی ، ۹۸ ، ۱۸۵ ، ۴۰۱
سید حسن تقی زادہ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵	۴۲۷ ، ۴۲۹ ، ۴۶۹ ، ۵۱۵
سید حسن علی ، ۴۰۵	سکندر لودی ، ۲۳ ، ۴۹۷
سید ملیان ندوی ، ۲۱۶	سلجوقیان ، ۵۱
سید شرف الدین بلبل شاہ ، ۲۲	سلطان ابراہیم ، ۱۰
سید شہاب الدین عبدالرزاق رضوی ، ۱۰۰	سلطان جلال الدین خوارزم ، ۱۹
سید صابر شاہ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹	سلطان رنجن بودایی ، ۲۲
سید ضیاء الدین بخاری ، ۳۱۶	سلطان زین العابدین ، ۳۱۶
سید ضیاء الدین طباطبائی ، ۱۸۵	سلطان غیاث الدین بلبن ، ۴۹۲
سید طالب حسین الوری ، ۳۷۷	سلطان مسعود شہید ، ۱۲
سید عابد علی عابد ، ۲۴۲	سلان ، ۳۸۰
سید عاقل شاہ ، ۳۸۸	سلیم ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲
سید عبدالرزاق ، ۳۲۲	سلیمان ، ۲۸۴ ، ۳۸۷ ، ۴۸۸
سید عبداللہ شاہ ، ۴۴۸	سلیم چشتی ، ۱۷۱ ، ۱۷۵
سید عطا حسین کلیم ، ۴۱۵	سنائی ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۶۹ ، ۱۷۴
سید غازی شاہ کاظمی ، ۳۸۸ ، ۳۸۹	۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۲۵۸ ، ۴۳۵ ، ۴۶۰

شاه ولی اللہ محدث دہلوی ، ۴۰۰
 شبلی نعمانی ، ۲۹ ، ۳۳ ، ۴۵ ، ۴۶ ،
 ۴۸ ، ۵۱ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۶۱ ، ۲۶۹ ،
 ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۸۲ ، ۳۴۸ ،
 ۴۱۸
 شبیرء (رک حسینؑ) ، ۱۸۹ ، ۳۰۸
 شجاع الملک ، ۲۲۰
 شکیبی صفاہانی ، ۲۷
 شمس الدین ، ۱۲۷ ، ۴۲۶
 شمس تبریز ، ۹۱ ، ۲۳۸
 شمس دبیر ، ۱۷ ، ۱۸
 شمس کلکتوی ، ۳۸۹
 شمس سینائی ، ۱۳۳
 شمس گردی (اصطلاح) ، ۱۵۱
 شوکت امرتسری ، ۴۳۲
 شہاب الدین ، ۲۶۱
 شہاب الدین شاہمیری ، ۲۲
 شہاب الدین غوری ، ۱۴ ، ۱۶
 شہاب الدین مہمرہ بدایونی ، ۱۷
 شہر یار ، دکتر محمد حسین ، ۵۲
 شہر یار نقوی ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۶
 شیخا گکھر ، ۲۱
 شیخ اسماعیل ، ۱۲
 شیخ اکرام الحق ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۷۳ ،
 ۷۹ ، ۲۹۰
 شیخ الہی بخش ، ۲۸۶
 شیخ اوحمد الدین کرمانی ، ۱۵
 شیخ بہای جیل عاملی ، ۴۴
 شیخ مکندر بخش ، ۶۳
 شیخ شہاب الدین سہروردی ، ۱۵
 شیخ صنعان ، ۲۰۰
 شیخ عبدالحفیظ ، ۳۹۵
 شیخ عبدالرزاق خاکی ، ۱۲۷
 شیخ عبدالرشید ، ۳۹۶

سید غلام عباس ، ۳۷۷
 سید غلام علی شاہ مسافر ، ۲۴۴
 سید غلام مصطفیٰ شاہ ، ۲۴۳
 سید گوہر علی راشدی ، ۴۰۱
 سید محمد زمان شاہ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴
 سید محمد شاہ گیسو دراز ، ۴۵۵
 سید محمد شریف ، ۲۴۳
 سید مرتضیٰ جعفری ، ۲۸۳
 سید مرتضیٰ موسوی ، ۴۰
 سید ممتاز علی ، ۳۰۵
 سید موسیٰ رضا زیدی ، ۳۵۷
 سید میر حسن (رک : مولوی سید میر
 حسن) ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۴۲۶
 سید نذر محی الدین ، ۳۱۴
 سیف الدولہ محمود بن ابراہیم ، ۱۰
 سیف الدین ، ۲۰ ، ۲۹۷
 سیمین بہبہانی ، ۵۲
 (ش)
 شاد ، ۳۹ ، ۴۹ ، ۵۲ ، ۵۴
 شاد عظیم آبادی ، ۳۱۶
 شاکر سید عبدالرزاق ، ۳۲۲
 شاہ ابوالمعالی لاهوری ، ۲۸
 شاہان بہمنی ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۲۴
 شاہ جہان ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۵۰۶
 شاہ دین ، ۱۲۷
 شاہ عبدالعظیم ، ۱۰۲
 شاہ علی تقی عزیز میان ، ۳۸۶
 شاہ محمد تقی نظامی نیازی ، ۳۸۴
 شاہنشاہ آریا مہر ، ۴۸۸
 شاہنشاہ ایران ، ۴۱ ، ۳۵۸ ، ۳۶۵ ،
 ۳۷۹ ، ۴۱۹ ، ۴۲۵ ، ۴۴۹ ، ۴۵۷ ،
 ۴۶۷ ، ۴۸۴
 شاہ نواز خان ، ۳۸۸

صلاح الدین ایوبی ، ۲۷۰ ،
صنعان ، ۲۵۳

(ض)

ضیاء الدین نخشبی ، ۱۷ ،
ضیاء جعفری ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۶۰ ، ۱۱۷ ،
۳۸۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ ،
۳۸۷

ضیا کنجاہی ، ۵۶ ،
ضیاء محمد ضیاء ، ۲۸۶ ، ۲۸۹ ،
ضیائی ، ۱۴۵

(ط)

طالب آملی ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ،
طامس مور (شاعر انگلیسی) ، ۴۴۵ ، ۴۴۷ ،
طاہر دکنی ، ۲۶ ،
طاہر فاروقی ، ۱۶۱

طغرانی ، ۳۳ ، ۵۲ ، ۱۱۴ ، ۱۲۶ ،
۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ،
۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ،
۳۷۴ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۴۳۲ ،
۴۳۳ ، ۴۳۴ ، ۴۶۹ ، ۵۰۶

طفیل احمد ، ۲۴۰

طہماسپ صفوی ، ۲۴ ، ۵۰۵

(ظ)

ظفر احمد ، ۴۳۸

ظفر اقبال ، ۱۷۴

ظفر خان احسن ، ۳۹

ظفر علی خان ظفر ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ،

۲۷۲ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۴۳۶

ظہوری ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۹۵ ، ۱۸۴ ،

۲۶۰ ، ۲۷۹

ظہیر الدین احمد ، ۲۸۶

ظہیر فاریابی ، ۸۷ ، ۹۲ ، ۹۴ ، ۱۴۶ ،

۲۵۸

شیخ عبداللطیف قیس ، ۷۵

شیخ عبدالقادر جیلانی ، ۲۵۸

شیخ عبدالقادر شاکر مدرامی ، ۱۳۲

شیخ عبداللہ ، ۴۳۸

شیخ علی ہجویری ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۲۶ ،

۲۵۸

شیخ غلام محمد ، ۳۹۶

شیخ فضل محمد ، ۹۶

شیخ فضل محمد خان ، ۳۹۵

شیخ مبارک ، ۳۷

شیخ مبارک علی ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۷۹ ،

۸۳ ، ۸۷

شیخ محمد اکرام ، ۴۴۲

شیخ محمود شبستری ، ۱۷۳

شیدا اصفہانی ، ۱۱۶

شیرین ، ۳۱۹

شیلی (شاعر انگلیسی) ، ۳۸۰

شیون ، ۱۲۶ ، ۱۳۳

(ص)

صادق ، آغا صادق ، ۴۹ ، ۸۶ ، ۲۵۰ ،

۲۵۱

صادق سرمد ، ۳۲۴ ، ۴۸۵ ، ۵۱۶ ،

۵۲۴

صائب تبریزی ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۵۱ ، ۷۹ ،

۸۰ ، ۸۳ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۲۰ ، ۱۸۴ ،

۲۵۱ ، ۲۵۸

صبا ، ۵۱

صبیحہ حفیظ ، ۳۹۷

صدر الدین (سلطان رنجن) ، ۲۲

صغیر ، حکیم فتح محمد ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ،

۲۱۴ ، ۲۱۵

صفویان ، صفویہ ، ۵۱ ، ۱۴۴ ، ۴۹۷ ،

صفی لکھنوی ، ۳۵۷

عبدالله عادی ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۲۶۹ ،
 عبد ، مولوی عبد الحق ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ،
 ۱۵۷
 عبیدی سہروردی ، ۳۳
 عجم ، ۲۷۱ ، ۲۷۲
 عراقی ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۵۱ ، ۵۲ ،
 ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۴ ، ۱۱۸ ، ۱۸۳ ،
 ۱۸۴ ، ۳۸۶ ، ۳۹۰ ، ۴۶۰
 عربی (خط ، زبان ، لغت) ، ۹ ، ۱۹ ،
 ۴۳ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۱۰۲ ، ۱۰۴ ،
 ۱۰۵ ، ۱۱۴ ، ۱۴۴ ، ۱۶۲ ،
 ۱۶۴ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴ ،
 ۱۷۶ ، ۱۹۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۲ ،
 ۲۲۷ ، ۲۴۳ ، ۲۵۱ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ،
 ۲۶۳ ، ۲۸۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۸ ، ۳۳۷ ،
 ۳۵۱ ، ۳۶۳ ، ۳۶۹ ، ۳۹۱ ، ۳۹۹ ،
 ۴۰۰ ، ۴۰۵ ، ۴۱۸ ، ۴۲۶ ، ۴۳۲ ،
 ۴۳۹ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۸۳ ، ۴۹۲ ،
 ۵۱۱
 عرشی ، محمد حسین ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ،
 ۱۳۳ ، ۴۳۲ ، ۴۳۳ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷ ،
 عرفانی ، خواجہ عبدالحمید ، ۴۰ ، ۵۷ ،
 ۵۲۲-۵۲۹
 عرفی شیرازی ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۹۲ ، ۹۳ ،
 ۹۴ ، ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۸۴ ، ۲۵۸ ،
 ۲۴۲ ، ۲۶۲ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ، ۲۸۸ ،
 ۲۹۰ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۸۴ ، ۴۹۸ ،
 ۵۰۷
 عز الدین ایاز (بیر خانی ، ۱۷ ،
 عزیز ملک ، ۶۳ ، ۶۴ ،
 عشقی ، ۳۹ ، ۵۲ ، ۵۹ ،
 عطار (رک : فرید الدین عطار) ، ۳۹ ،
 ۵۲۱
 عطاء عطا الله خان ، ۴۹ ، ۵۷ ، ۵۸ ،

(ع)

عابد ، سید عابد شاہ ، ۶۱ ، ۲۳۷ ،
 ۲۳۸ ، ۲۳۹
 عابد علی عابد ، ۳۰۶
 عابد محدث ، ۱۴۳
 عابدی ، سید وزیر الحسن ، ۴۰۶
 عارف ، ۳۹ ، ۴۹ ، ۵۸ ،
 عاصم ، ۳۹ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ،
 ۳۵۴ ، ۵۱۹ ، ۵۲۰
 عاقل خان رازی ، ۳۰
 عاقل عاقلی ، ۴۱ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ،
 ۲۱۱ ، ۲۱۰
 عالمگیر (رک : اورنگ زیب) ، ۳۴۰
 عباس شوستری ، ۳۲۴
 عباس فرات ، ۴۱
 عبدالحق جہاں زیب ، ۳۹۳
 عبدالحق زبور ، ۲۳۰
 عبدالحکیم رئیس کلانوی ، ۶۶
 عبدالحلیم شرر ، ۷۷
 عبدالرحمان طارق ، ۱۷۲ ، ۱۷۴ ، ۱۷۷ ،
 عبدالرحمان ضیائی ، ۱۴۳
 عبدالرحیم خانخانان ، ۲۷ ، ۲۸ ،
 عبدالسلام خورشید ، ۳۰۷
 عبدالصمد ، ۱۱
 عبدالعزیز ، ۴۱۰
 عبدالعلی عبد ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ،
 عبدالمفتاح عبد عاقلی ، ۲۰۹
 عبدالقادر ، ۱۶۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ،
 عبدالمجید مالک ، ۵۱۹
 عبدالمجید مدبر ، ۳۹۰
 عبدالوحید ، ۷۸
 عبدالوہاب عزام ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ،
 عبداللہ جان ، ۲۸۲

(غ)

غازی محمد ایوب خان ، ۴۰۵
 غازی مصطفی کمال ، ۲۷۰ ، ۴۲۷ ، ۴۳۱
 غالب (رک : میرزا اسد اللہ خان غالب) ،
 ۸۰ ، ۸۳ ، ۸۷ ، ۲۷۴ ، ۲۸۳ ،
 ۲۸۴ ، ۲۸۸ ، ۳۰۶ ، ۳۲۲ ،
 ۳۴۹ ، ۳۶۳ ، ۴۴۹ ، ۴۶۹ ، ۴۹۸
 غزالی ، ۲۶ ، ۲۲۳
 غزنویان ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۴ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۵۱
 غلام احمد بدوی ، ۳۶۹
 غلام اکبر ، ۳۸۲
 غلام حسین موری ، ۱۵۱
 غلام حیدر ، ۳۷۲
 غلام رسول مہر ، ۲۶۹ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ،
 ۴۳۸ ، ۵۱۹
 غلام رضا سعیدی ، ۱۸۵
 غلام سرور ، ۲۸۶ ، ۲۸۹
 غلام سرور عاقلی ، ۲۰۹
 غلام عباس ، ۲۰۶
 غلام علی مسرور ، ۳۶۸
 غلام غوث ، ۳۸۹
 غلام قادر (رک : گرامی) ، ۶۳ ، ۶۶ ،
 ۶۹ ، ۷۸
 غلام قادر خان ، ۳۰۲
 غلام محمد ابن سعد ، ۲۹۷
 غلام محمد گاما (رک : گاماں) ، ۱۲۸ ،
 ۲۹۳
 غلام محمد گرا ، ۲۰۵
 غلام مصطفی خان ، ۲۱۷
 غلام مصطفی قاسمی ، ۴۰۰
 غنی کشمیری ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۱۲۰ ، ۲۵۷ ،
 ۳۴۹

۴۵۵ ، ۴۵۶ ، ۴۵۷ ، ۴۵۸ ، ۴۵۹ ،
 ۴۶۰ ، ۴۶۱
 عطا محمد خان ، ۳۳۱
 عطیہ بیگم ، ۱۶۷ ، ۱۶۸
 عطاسی ، ۳۹ ، ۶۱ ، ۶۳ ، ۷۵ ، ۷۷ ،
 ۷۸ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ،
 ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ،
 ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۴۴۲
 علامہ شعری ، ۱۹۷
 علامہ عطاء اللہ فیروز شاہی ، ۳۹۹
 علاء الدین جانی ، ۱۷
 علاء الدین جہانسوز ، ۱۱
 علاء الدین حسین شاہ ، ۱۹
 علاء الدین خلجی ، ۲۱
 علاء الدین علی مردان خلجی ، ۱۹
 علاء الدین محمد شہید ، ۱۷ ، ۱۸
 علی ۴ (رک : حیدر ، حضرت امیر) ، ۳۹ ،
 ۷۲ ، ۷۳ ، ۸۷ ، ۹۰ ، ۹۲ ، ۹۴ ،
 ۱۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۹۳ ، ۴۱۸ ، ۴۹۵ ،
 ۵۲۱
 علی اصغر حکمت ، ۱۸۵ ، ۱۹۹ ، ۳۲۴ ،
 ۴۲۷
 علی عبد الرسولی ، ۱۰۰ ، ۱۰۵
 علی گنجلی ، ۱۷۲
 علیم اللہ علیم ، ۱۵۳
 عمر ، ۲۴۹ ، ۳۳۶
 عمرو لیث ، ۹
 عمید الدین سناسی ، ۱۷
 عنصری ، ۵۱ ، ۱۱۸ ، ۱۲۱ ، ۱۴۸ ،
 ۲۵۷ ، ۳۸۶ ، ۴۶۰
 عوفی ، ۱۲ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۹
 عیسیٰ ، ۱۸۹ ، ۳۵۳
 عین الملک حسن بن شرف ، ۱۶

۲۸۹ ، ۲۸۸ ، ۲۸۷ ، ۲۸۶ ، ۲۸۳
 ۳۰۵ ، ۳۰۳ ، ۳۰۰ ، ۲۹۹ ، ۲۹۰
 ۳۲۴ ، ۳۲۳ ، ۳۲۲ ، ۳۲۰ ، ۳۰۶
 ۳۵۷ ، ۳۵۲ ، ۳۵۱ ، ۳۳۷ ، ۳۲۷
 ۳۷۳ ، ۳۶۹ ، ۳۶۸ ، ۳۶۳ ، ۳۶۲
 ۳۹۱ ، ۳۸۵ ، ۳۸۴ ، ۳۷۷ ، ۳۷۴
 ۴۰۲ ، ۴۰۱ ، ۴۰۰ ، ۳۹۹ ، ۳۹۶
 ۴۰۸ ، ۴۰۷ ، ۴۰۶ ، ۴۰۵ ، ۴۰۳
 ۴۲۶ ، ۴۲۳ ، ۴۱۸ ، ۴۱۶ ، ۴۱۵
 ۴۳۹ ، ۴۳۸ ، ۴۳۲ ، ۴۲۹ ، ۴۲۷
 ۴۵۵ ، ۴۴۸ ، ۴۴۳ ، ۴۴۲ ، ۴۴۱
 ۴۶۶ ، ۴۶۵ ، ۴۶۳ ، ۴۵۷
 ۴۸۴ ، ۴۸۳ ، ۴۶۹ ، ۴۶۸ ، ۴۶۷
 ۵۰۳ ، ۴۹۹ ، ۴۹۸ ، ۴۹۲ ، ۴۸۷
 ۵۱۷ ، ۵۱۶ ، ۵۱۱ ، ۵۰۶ ، ۵۰۴
 ۵۲۴ ، ۵۲۳ ، ۵۱۹
 فارغ بخاری ، ۲۸۲ ، ۲۰۳ ، ۳۷۲
 ۴۴۸ ، ۳۸۹ ، ۳۸۸ ، ۳۸۳
 فارغ ہروی ، ۲۶
 فاضل عبدالرشید ، ۳۹ ، ۴۹ ، ۵۸
 ۱۷۱ ، ۵۲۰
 فانی بدایونی ، ۳۶۹
 فخرالدین عراقی (رک : عراقی) ، ۸
 فدا لاهوری ، ۱۵۶ ، ۱۵۷
 فرانسہ (خط ، زبان ، لغت) ، ۱۷۴ ، ۲۸۳
 فراہانی ، ۵۱
 فردوسی ، ۱۱۹ ، ۱۹۴ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴
 ۲۸۰ ، ۳۹۷ ، ۴۶۰ ، ۴۶۹ ، ۴۸۹
 ۵۱۱
 فرخی ، ۵۱
 فرشتہ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۶
 فرعون ، ۱۸۹ ، ۴۳۰
 فرنگ ، فرنگیان ، ۳۱۴ ، ۴۹۵
 فریدالدین عطار (رک : عطار) ، ۱۱۹

غنیمت گنجاہی ، ۳۰ ، ۹۰ ، ۹۱
 غوث اعظم ، ۳۸۶
 غوریان ، ۵۱
 غیاث الدین احمد ، ۴۴۲
 غیاث الدین اعظم شاہ ، ۱۹
 غیاث الدین بلبن ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰
 غیاث الدین تغلق ، ۲۱

(ف)

فارابی ، ۴۶۰

فارسی (خط ، زبان ، لغت) ، ۱ ، ۶ ، ۹
 ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۶
 ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲
 ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸
 ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴
 ۳۶ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱
 ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹
 ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۶۳
 ۶۵ ، ۶۷ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۶ ، ۷۸
 ۷۹ ، ۸۰ ، ۹۵ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۱۰۳
 ۱۰۴ ، ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۲۶
 ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۳
 ۱۳۴ ، ۱۴۰ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۵۱
 ۱۵۳ ، ۱۵۷ ، ۱۶۲ ، ۱۶۵ ، ۱۷۰
 ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵
 ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴
 ۱۸۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۰۱
 ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۸
 ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴
 ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۷
 ۲۲۸ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳
 ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲
 ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۶ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱
 ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۸

قائد اعظم (رک : جناح ، محمد علی جناح) ،
 ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۱۶۴ ، ۲۱۲ ،
 ۲۴۵ ، ۲۴۷ ، ۳۷۵ ، ۳۹۱ ،
 ۴۸۵
 قدر بلگراسی ، ۶۹ ، ۷
 قدسی مشہدی ، ۲۸ ، ۲۹
 قضا روحی ، ۲۸۲
 قطب الدین ، ۲۲
 قطب الدین ایبک ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶
 قمر الدین ، ۲۴۶
 قمر عبدالودود ، ۳۸۴
 قمر قمرآزی ، ۴۸ ، ۵۲ ، ۵۸ ، ۶۱ ،
 ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ،
 ۳۵۰ ، ۳۵۱

قنبر ، ۳۸۲
 قیس ، ۳۴۱
 قیصر ، ۳۷۰

(ک)

کاتبی ، ۲۶۲
 کاظم رجوی ، ۴۱
 کاظم زادہ ایرانشہر ، ۳۲۳
 کامل القادری ، ۲۹۷
 کانگریس ، (حزب) ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ،
 (رک : کنگرہ ہند)
 کاہلی ، ۲۶
 کسری ، ۳۷۱
 کشمیری ، ۲۲
 کشنہا ، ۷
 کلیم ، ۱۲۰ ، ۱۷۴
 کمال حجندی ، ۱۸۴
 کنگرہ ہند (رک : کانگریس) ، ۳۵ ، ۳۶ ،
 ۳۷
 کوثر ، ۲۶۳

فریدون توللی ، ۵۲
 فریدون بشیری ، ۵۲
 فضل حسین ، ۲۶۱
 فضلی ملتانی ، ۱۶
 فعانی ، ۲۵۸ ، ۵۰۷
 فقیر ، سید وحید الدین ، ۱۵۹
 فقیر محمد ، ۱۵۳
 فیروز الدین ، ۴۴۱
 فیروز شاہ تغلق ، ۲۱ ، ۲۲
 فیروز و پسران ، ۳۹۵
 فیضی ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۵۱ ، ۱۴۳ ،
 ۱۸۴ ، ۴۰۷ ، ۴۱۱ ، ۴۸۶
 فیضی سید فیض الحسن ، ۴۱۵

(ق)

قاآنی ، ۵۱ ، ۹۲ ، ۱۳۴ ، ۲۷۴ ، ۲۸۰ ،
 ۲۸۵ ، ۲۹۰ ، ۲۹۲ ، ۳۵۷ ، ۴۹۸ ،
 ۵۰۷
 قاجاریہ ، ۵۱
 قادری ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ،
 ۲۱۰
 قاسم یاسینی ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲
 قاضی اثیر ، ۱۷ ، ۱۸
 قاضی حمید الدین علی بن عمر المجدودی ،
 ۱۵
 قاضی داد محمد ، ۱۹۷
 قاضی رسول بخش ، ۱۵۰
 قاضی رکن الدین سمرقندی ، ۱۹
 قاضی سناء الدین ، ۳۲۲
 قاضی عبدالقیوم ، ۲۱۲
 قاضی فضل حق ، ۴۴۲
 قاضی قطب الدین کاشانی ، ۱۷
 قاضی نذر الاسلام ، ۴۰
 قانع تتوی ، ۳۱

ماہر القادری ، ۶۱	کورش ، ۶
مبارک شاہ فخر مدبر ، ۱۷ ، ۱۹	کوکب تہریزی ، ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴
مبشر احمد ، ۴۳۹	۳۷۵
مجتبیٰ سینوٹی ، ۱۸۵ ، ۴۶۹	کوکب شادانی ، ۵۶
مجدود ، ۱۰	کی ، ۳۷۰
محتشم کاشانی ، ۵۱	
محتشم کانسی ، ۴۹۸	(گ)
محسن الملک ، ۲۶۹	گمان (رک : غلام محمد گاما) ، ۲۹۴
محسن فانی ، ۲۸	گجراتی ، ۲۸۳
محشر ، ۵۵ ، ۵۷	گرامی ، ۳۳ ، ۴۹ ، ۵۲ ، ۶۳ ، ۶۴
محشر بدایونی ، ۲۷۴ ، ۳۹۶	۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰
محمد (رک : رسول ، مصطفیٰ) ، ۱۴۸	۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۸
۲۱۵ ، ۲۲۳ ، ۲۶۵ ، ۲۷۱ ، ۲۸۱	۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶
۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۴۰۳ ، ۴۰۹	۸۷ ، ۸۹ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۷
۴۱۰	۱۲۲ ، ۱۲۶ ، ۱۲۹ ، ۲۳۷ ، ۲۷۹
محمد ارشد ، ۴۱۵	۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹
محمد اسحاق ، ۲۱۵	۳۰۶ ، ۴۴۲ ، ۴۴۵ ، ۴۶۰ ، ۵۰۷
محمد اسماعیل ، ۴۴۲	کلبدن بیگم ، ۲۴
محمد اسماعیل خاں تونکی ، ۲۳۰	گلچین معانی ، ۱۸۵ ، ۱۸۶
محمد افضل سرخوش ، ۳۰	گل خان نصیر ، ۱۵۱
محمد امین داراب کشمیری ، ۱۷۳	گل محمد خان ، ۳۱۱
محمد ایوب خان ، ۳۵	گندا پور ، ۴۵۵
محمد بخش ، ۱۷۱	گوتہ ، ۱۷۲
محمد بلند خان ، ۴۷۳	گوہر نوشاھی ، ۱۵۵
محمد بن سالم ، ۱۸	گیو ، ۲۹۴
محمد بن علی کوفی ، ۱۶	(ل)
محمد بن قاسم ، ۸ ، ۵۱۴	لردہستنگز ، ۲۲۰
محمد بن وصیف میستانی ، ۱۲	لعل شہباز قلندر ، ۲۱۳
محمد تغلق ، ۲۱	لودیان ، ۵۱
محمد جاوید ، ۳۰۳	لیاقت علی خان ، ۳۵ ، ۴۹۶ ، ۵۱۵
محمد حجازی ، ۱۸۵	(م)
محمد حسن ، حکیم ، ۲۱۲ ، ۲۱۴	مانی ، ۳۲
محمد حسین تسبیحی ، ۵۴ ، ۴۴۹ ، ۴۶۶	ماہر افغانی ، ۶۲
۴۶۷	

مسلمان ، مسلمانان ، (رک : مسلم ،

مسلمین) ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۸ ، ۱۴ ،

۱۵ ، ۱۸ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ،

۳۸ ، ۳۹ ، ۴۸ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۱۰۲ ،

۱۳۳ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۳ ،

۱۷۶ ، ۱۸۴ ، ۱۸۶ ، ۲۱۲ ، ۲۴۱ ،

۲۵۷ ، ۲۶۸ ، ۲۸۸ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ،

۳۹۱ ، ۴۱۵ ، ۴۳۱ ، ۵۰۴ ، ۵۱۵ ،

۵۲۲

مسلم لیگ (حزب سیاسی) ، ۳۶ ، ۳۷ ،

۳۸ ، ۱۶۷ ، ۲۱۶ ، ۲۴۵ ، ۳۰۰ ،

۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۵۵ ،

مسلمین (رک : مسلم ، مسلمان) ، ۸ ، ۳۴ ،

۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۴۳ ، ۱۸۴ ،

مسیح ، ۴۸۳

مشتاق احمد یوسفی ، ۳۹۶

مشرقی عنایت اللہ ، ۳۸ ، ۴۸ ، ۵۶ ،

۲۲۲ ، ۳۲۶ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۷ ،

مصحفی ، ۱۳۴

مصطفیٰ (رک : رسول ، محمد) ، ۱۸۸ ،

۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۹۲ ،

۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۳۱۰ ، ۳۴۶ ، ۳۸۰ ،

۴۹۵

مصطفیٰ کمال پاشا (رک : اتاترک) ،

۳۱۲

مظفر علی شمسی ، ۳۱۹

مظہر جانجاناں ، ۳۵۸

مظہر جہاں ، ۱۹۷

مظہر ، محمد احمد ، ۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ،

۴۴۱

معتضد باللہ ، ۹

مغربی اندلسی ، ۲۲۴

مغول ، مغولان ، ۴۹۸ ، ۵۱۴ ،

مفتی غلام رسول شہید ، ۱۲۷

محمد رضا شاہ پہلوی ، ۴۵۰

محمد رفیق ، ۱۶۰

محمد رفیق افضل ، ۱۷۸

محمد زمان عباسی ، ۲۱۱

محمد سردار ، ۱۳۲

محمد سعید اشرف ، ۳۱

محمد عبدالکریم قریشی ، ۴۶۲

محمد علی جناح (رک : جناح ، قائد اعظم) ،

۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۸۵

محمد علی حزین ، ۳۱ ، ۵۱

محمد قلی سلیم ، ۲۸ ، ۲۹

محمد معین داکٹر ، ۱۸۵

محمد وارث خان ، ۳۵۲

محمد یعقوب خان ، ۴۰۵

محمود الحسن گنگوہی ، ۲۸۶

محمود شاہ تغلق ، ۲۱

محمود شیرانی ، ۱۳ ، ۴۴۲

محمود عرفان ، ۳

محمود غزنوی ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۷ ، ۳۹

۱۰۱ ، ۲۷۰

محمی الدین ابن عربی ، ۱۷۴

محیط طباطبائی ، ۱۸۵

مرتضیٰ (رک : حضرت امیر ، حیدر ، علی)

۱۹۳ ، ۲۹۲

مرزا عباس ، ۳۹۰

مرزا علی محمد ، ۳۹۰

مرزا غلام حیدر ، ۳۹۰

مرید احمد خان ، ۳۱۱

مریم ، ۱۸۹

مسعود سعد سلمان ، ۷ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۳

۴۳ ، ۴۴ ، ۵۱ ، ۲۳۲

مسلم (رک : مسلمان ، مسلمین) ، ۳۵ ،

۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۳۳۴ ،

۳۳۵ ، ۳۳۷ ، ۳۹۱ ، ۴۴۰ ، ۵۲۲

- منو چہری ، ۱۱۹ ، ۲۶۲
 منہاج الدین جوزجانی ، ۱۶
 منہاج سراج ، ۱۷
 منیر محمد اکبر ، ۴۵ ، ۵۷ ، ۴۲۵ ،
 ۴۲۶ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۳۱
 موسولینی ، ۱۶۸
 موسوی قمی ، ۳۰
 موسی عمران ، ۴۳۰
 مولانا ابوالکلام آزاد ، ۳۴۸ ، ۳۸۹ ، ۴۲۶
 مولانا الہی بخش کاندھلوی ، ۴۰۱
 مولانا تاجور نجیب آبادی ، ۳۰۶
 مولانا جلال الدین محمد بلخی (رک : روسی)
 ۳۶۵
 مولانا حسن حافظ احمد ، ۳۲۳
 مولانا حسن مارہروی ، ۴۹۲
 مولانا حکیم شمس الدین ، ۱۲۷
 مولانا حکیم عبدالحمید پریشان ، ۴۱۸
 مولانا حکیم علی نعمت ، ۴۱۸
 مولانا داؤد غزنوی ، ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹
 مولانا روم (رک : روسی ، سولوی -
 سولوی جلال الدین) ، ۴۰۱ ، ۴۶۰
 مولانا سعید احمد ، ۳۱۹
 مولانا سید میر حسن ، ۱۶ ، ۱۶۷
 مولانا سید وحید الدین سلیم یانی پتی ، ۴۹۲
 مولانا شبیر احمد عثمانی ، ۲۴۶
 مولانا شفیع محمد مسجدی ، ۳۹۹
 مولانا شوکت علی ، ۳۶ ، ۲۱۳ ، ۲۱۶
 مولانا شوکت بہرئی ، ۱۲۸ ، ۱۲۹
 مولانا ظفر علی خان ظفر ، (رک : ظفر
 علی خان) ، ۳۸ ، ۴۳ ، ۴۸ ، ۷۵ ،
 ۱۳۴ ، ۳۰۰ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۴۸ ،
 ۴۲۹
 مولانا عبدالاحد شمشاد فرنگی محلی ، ۴۱۸
 مولانا عبدالحمید صادقپوری ، ۴۱۸
- مفتی غلام سرور لاهوری ، ۴۴۲
 مفتی فقیر اللہ ، ۲۸۶
 مفتی محمد صادق ، ۴۳۹
 م ، مقدم ، ۲
 مقصود الہی ، ۴۴۲
 ملا احمد مؤلف تاریخ الفی ، ۲۷
 ملا اسماعیل بن سیف الدین ، ۲۹۷
 ملا اشرف مازندرانی ، ۳۰
 ملا اللہ بخش ، ۲۹۷
 ملا بدایونی ، ۲۷
 ملا سعد الدین ، ۱۰۱
 ملا شیریں لاهوری ، ۲۶
 ملا صالح محمد ، ۲۲۸
 ملا عبدالخالق ، ۲۲۸
 ملا عبدالرحمان ، ۲۲۷
 ملا عبدالسلام ، ۲۲۷
 ملا عبدالقادر ، ۲۲۷
 ملا غلام حسین ، ۱۰۱
 ملا محمد ، ۱۰۱
 ملا محمد اسماعیل ، ۱۰۱
 ملا محمد تقی مجلسی ، ۳۱
 ملا محمد صوفی مازندرانی ، ۲۷
 ملا ہادی سبزواری ، ۱۰۱
 ملک غلام کبریا ، ۶۴
 مالیک (خانوادہ) ، ۵۱
 منت ، ۳۱
 منشی تلوک چند ، ۷۵
 منشی فیروز دین فرحت ، ۱۳۲
 منشی غلام قادر ، ۳۰۴
 منشی مولا بخش کشتہ ، ۱۲۸ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳
 منشی نولکشور ، ۲۵۷
 منصور ، ۱۹۹ ، ۲۵۳
 منظور احسن ، ۴۴۲
 منظور حسن ، (رک : ادیب فیروز شاہی) ،
 ۴۰۰

مولوی شمشاد علی، ۲۷۳
 مولوی عبداللہ خان، ۱۲۷
 مولوی عبدالحنان، ۲۹۹
 مولوی عبدالحکیم کلا نوری، ۲۶۱
 مولوی عبدالرحیم، ۲۲۲، ۲۸۲
 مولوی عبدالغفار، ۲۷۳
 مولوی عبدالکریم خان نساخ، ۵۱۶
 مولوی عقل بت امرتسری، ۴۳۲
 مولوی فضل احمد، ۴۹۲
 مولوی قاضی ظفر دین، ۲۹۱
 مولوی کرم الہی، ۱۵۵
 مولوی محمد ادیب فیروز شاہی (رک: ادیب
 فیروز شاہی)، ۴۰۱
 مولوی محمد سلطان میر، ۳۳۷
 مولوی محمد شفیع، ۲۶۱
 مولوی محمد صدیق، ۲۱۱، ۲۲۷
 مولوی محمد عالم، ۴۳۲
 مولوی مفتی عبداللہ تونکی، ۲۶۱
 مولوی نبی بخش عباسی، ۲۰۸
 مولوی نذیر حسن سخا دہلوی، ۲۵۲
 سومن، ۳۱
 مہابت خان، ۲۸
 مہدی، ۷۲
 میان امیر خان، ۱۲۸
 میان بشیر احمد، ۲۳۱
 میان بہاء الدین، ۲۰۵
 میان پیر بخش، ۲۶۱
 میان دوست محمد قادری، ۲۰۶
 میان محمد خالص مکی، ۳۷۲
 میان محمد صالح، ۲۰۵
 میان مسجدی، ۴۲۳
 میر جان محمد سندھی، ۲۵۸
 میر جان شاہ میر، ۳۶۹
 میرزا احمد علی، ۲۵۸

مولانا عبدالرشید نسیم ملتانی، ۲۹۰
 مولانا عبدالغفور مفتون، ۱۴۰
 مولانا عبید اللہ سنہاس، ۱۳۱
 مولانا غلام قادر، ۱۵۰
 مولانا غلام محمد صدیق، ۲۰۸
 مولانا غلام محمد کمال دیروی، ۲۰۸
 مولانا فیض الحسن سہارنپوری، ۲۶۱
 مولانا قاضی شمس الدین، ۲۶۱
 مولانا محمد حسین سرہندی، ۲۱۵
 مولانا محمد خان غریب سہارنپوری، ۲۰۲
 مولانا محمد دین غریب، ۳۱۹
 مولانا محمد شاہ، ۲۸۶
 مولانا محمد علی جوہر، ۳۶، ۲۱۳، ۲۱۶
 مولانا محمد قاسم، ۳۴۳
 مولانا محمد کاظم شیرازی، ۹۷
 مولانا محمد ہاشم، ۱۴، ۳۴۳
 مولانا مظہر حسین سنبھلی، ۳۲۳
 مولانا مظہر علی اظہر، ۳۱۶
 مولانا نذیر الحق فائز عادی، ۴۱۸
 مولانا نصر اللہ خان، ۴۱۸
 مولانا نظر محمد بہاولپوری، ۲۰۸
 مولوی (رک: مولانا روم، رومی، مولوی
 جلال الدین بلخی)، ۵۱، ۹۰، ۹۱،
 ۱۴۶، ۲۳۸
 مولوی ابوالقاسم محمد شمس، ۲۷۳
 مولوی اشرف علی، ۳۸۹
 مولوی جلال الدین محمد بلخی (رک: رومی،
 مولانا روم، مولوی)، ۱۷۴، ۱۷۶،
 ۱۸۳
 مولوی دوست محمد، ۲۲۷
 مولوی سراج الدین خان، ۲۶۸
 مولوی سید میر حسن (رک: سید میر حسن)،
 ۳۶۲، ۳۶۴
 مولوی شرف الدین، ۳۳۷

- نادر شاہ ، ۱۶۹ ، ۱۷۵ ، ۱۹۳ ، ۳۸۸ ،
 نادری سمرقندی ، ۲۵ ، ۲۶ ،
 نازش رضوی ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ ،
 ۴۰۹ ، ۴۱۰ ، ۴۱۲ ، ۴۱۳ ، ۴۱۵ ،
 ناصح رضوی ، ۴۹ ، ۵۹ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ،
 ۳۵۸ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ،
 ناصر الدین شاہ قاجار ، ۲۴ ، ۱۰۱ ،
 ناصر الدین محمود بغرا خان ، ۱۸ ، ۱۹ ،
 ناصر خان ، ۵۷ ،
 ناصر خسرو ، ۱۰۳ ،
 ناصر علی سرہندی ، ۳۰ ،
 ناصر الملک ، ۴۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ،
 ۳۹۲ ،
 ناصری خراسانی ، ۱۷ ،
 ناطق سکرانی ، ۲۵۸ ،
 ناظم زادہ کرمانی ، ۴۱ ،
 ناظم الدین ، ۲۳۹ ،
 ناظم ہندی ، ۱۴۰ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ،
 ۳۴۵ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ،
 نبیؐ (رک : رسول) ، محمد ، مصطفیٰ ، ۳۰۸ ،
 ۴۱۰ ، ۴۳۰ ،
 ندیم ، عطاء اللہ شاہ بخاری ، ۳۸ ، ۳۱۶ ،
 ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ،
 نذیر احمد ، ۳۴۸ ،
 نذیر احمد بسر طغرانی ، ۱۳۱ ،
 نذیر میرزا برلاس ، ۳۸۴ ، ۳۸۹ ،
 نسیم رضوانی ، ۶۴ ، ۷۹ ، ۹۸ ،
 لشتر ، سردار عبد الہی ، ۳۵ ، ۳۹۹ ، ۳۰۰ ،
 ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۷۲ ،
 نصر اللہ خان عزیز ، ۲۶۹ ،
 نصیر الدین نصیر ، ۱۳۱ ،
 نظام دین ، ۲۶۸ ،
 نظامی ، ۵۱ ، ۷۲ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ،
 ۱۱۹ ، ۲۷۹ ، ۲۹۰ ، ۳۰۹ ،
- میرزا اسد اللہ خان غالب (رک : غالب) ،
 ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ،
 میرزا باقر علی ، ۷۴ ،
 میرزا حسن خان محتشم السلطنہ ، ۱۰۱ ،
 میرزا احسن خان وثوق ، ۱۰۲ ،
 میرزا شجاع خان شیون و جیشی ، ۵۰۶ ،
 میرزا عبداللہ دانا ، ۱۰۱ ،
 میرزا عبدالرحمن ، ۱۰۱ ،
 میرزا غازی خان ، ۲۷ ،
 میرزا غلام احمد قادیانی ، ۱۹۸ ،
 میرزا عنایت بیگ تهرانی ، ۲۷ ،
 میرزا مائل دہلوی ، ۳۵۲ ،
 میرزا محمد طاہر آشنا ، ۲۹ ،
 میرزا محمد علی قوام السلطنہ ، ۱۰۱ ،
 میرزا محمد ہادی عزیز لکھنوی ، ۴۷۳ ،
 میرزا موسیٰ ، ۱۱ ،
 میر سید علی ہمدانی ، ۲۲ ،
 میرزا ضامن علی جلال ، ۱۲۸ ،
 میر طیب ، ۳۸۳ ،
 میر عثمان علی خان ، ۷۰ ، ۹۲ ،
 میر عطاء اللہ خان مگسی ، ۲۵۹ ، ۲۶۱ ،
 میر علی کاتب مشہدی ، ۲۰۹ ،
 میر گنج بخش ، ۳۸۳ ،
 میر محبوب علی خان نظام حیدر آباد ، ۷۰ ،
 میر محمد اعظم خان ، ۲۴۳ ،
 میر مرتضیٰ ، ۳۸۲ ،
 میر ولی اللہ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ،
 میک تیگارت ، ۱۶۴ ،
 میکش ، مرتضیٰ احمد خان ، ۳۸ ، ۳۱۱ ،
 ۳۱۲ ، ۳۱۶ ، ۴۰۸ ،
 میلی ہروی ، ۲۶ ،
- (ن)
- نادر ، ۵۱ ، ۲۳۶ ،

وصال ، ۵۱
ولایت شاہ ، ۳۹۰
وہرژیل ، ۱۷۴

(۵)

ہاتف ، ۵۱
ہادی مچھلی شہری ، ۳۹ ، ۵۲ ، ۳۲۲
۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۲۹

۳۳۰

ہانسی مائنگی (دکتر آلمانی) ، ۱۷۲

ہخامنشی (خانزادہ) ، ۲ ، ۶ ، ۷

ہرودت ، ۶

ہری چند اختر ، ۶۴ ، ۷۳

ہیگل ، ۱۶۴

ہل (استاد آلمانی) ، ۱۷۳

ہاپون ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۵۵

ہندکو (خط، زبان، لغت) ، ۲۸۳ ، ۳۹۱ ، ۵۲۲

ہندو ، ہندوان ، ۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷

۵۴ ، ۱۷۳ ، ۲۴۹ ، ۲۹۹

ہندی (خط، زبان، لغت) ، ۴۴ ، ۴۶

۵۱ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴ ، ۱۱۷

۱۴۶ ، ۱۶۵ ، ۲۰۲ ، ۲۱۵ ، ۳۵۱

۳۵۳ ، ۴۳۹ ، ۴۴۳

ہیبہ اللہ ابو نصر فارسی ، ۱۱

(۵)

یزید ، ۱۸۹ ، ۲۹۲

یعقوب ، ۴۸۱

یعقوب لیث صفاری ، ۹ ، ۱۲

یعقوب ، مولانا محمد یعقوب ، ۲۴۶

یوسف ، ۱۳۹ ، ۲۸۱ ، ۴۳۰ ، ۴۳۱ ، ۴۹۵

یوسف اعتصامی ، ۴۲۷

یوسف بن محمد دربندی ، ۱۲

یوسف ہزیز مگسی ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲

یوسف علی خان عزیز ، ۲۵۰

یونانی ، یونانیان ، ۲ ، ۷ ، ۲۲۴ ، ۴۳۹

نظیری ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۹۷

۹۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ، ۲۵۰ ، ۲۸۴

۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۹۱ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶

۴۱۰ ، ۴۳۶ ، ۴۴۲ ، ۴۸۴ ، ۵۰۷

۵۱۱

نعمت خان عالی ، ۳۰

نواب بشیر احمد خان ، ۴۷۳

نواب بہاول خان ، ۱۴۴

نواب حاکم الدولہ ، ۹۶

نواب غلام محسن الدین خان ، ۳۵۲

نواب فتح علی خان ، ۷۷

نواب فقیر محمد خان گویا ، ۴۷۳

نواب قیصر خان سوم ، ۱۵۰

نواب محمد احمد خان ، ۴۷۳

نواب میر حامد علی خان ، ۱۳۶

نوح ناروی ، ۲۰۲

نورالحسن ، ۳۷۲

نورالدین مبارک غزنوی ، ۱۷

نور العین واقف ، ۳۱

نورجہان ، ۲۷ ، ۲۸

نور قطب عالم ، ۱۹

نور محمد ، ۱۵۹ ، ۱۶۰

نکلسون ، ۱۶۴ ، ۱۷۸

نیاز الدین احمد خان ، ۷۳ ، ۷۷

نیاز فتحپوری ، ۲۶۹

(۹)

واثق خیر آبادی ، ۴۱۸

والہ داغستانی ، ۳۱

وحشت رضا علی ، ۳۹ ، ۵۲ ، ۲۷۳

۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۳۸۹

وحید الدین سلیم پانی پتی ، ۲۶۹ ، ۴۷۳

وحید نیا ، ۵۴

وحید مسعود خان ، ۴۱۵

وزیر الحسن ، ۳۷۲

(ب) فہرست نامہای جای‌ها

۱۳۳ ، ۱۷۰ ، ۲۳۹ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ،
 ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۷۷ ، ۴۳۲ ، ۴۳۳ ،
 ۴۶۸ ، ۵۰۶ ،
 امر وھ ، ۳۹ ، ۵۰۳ ،
 انبالہ ، ۲۸۲ ،
 انجمن حمایت اسلام ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ،
 انجمن فیض الاسلام ، ۴۳۲ ، ۴۳۳ ،
 انڈیا ، (رک : ہند ، ہندوستان ، بھارت) ،
 انگلستان ، ۱۰۷ ، ۱۶۲ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ،
 ۱۶۸ ، ۲۴۰ ،
 اوج ، ۱۴ ، ۱۶ ،
 اورنگ آباد ، ۱۶۷ ،
 اورینٹال کالج ، ۶۵ ،
 ایت آباد ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ،
 ایتالیا ، ۱۲۸ ،
 ایران ، ۱ ، ۲ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ،
 ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ،
 ۲۴ ، ۳۶ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۸ ، ۵۳ ،
 ۵۴ ، ۹۸ ، ۱۰۵ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ،
 ۱۱۰ ، ۱۱۴ ، ۱۴۶ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ،
 ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۲ ،
 ۲۳۲ ، ۲۳۴ ، ۲۳۷ ، ۲۸۴ ، ۲۹۹ ،
 ۳۰۸ ، ۳۱۱ ، ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۴ ،
 ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۳۸ ، ۳۵۶ ، ۳۵۹ ،
 ۳۷۷ ، ۳۷۹ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸ ، ۴۰۵ ،
 ۴۰۶ ، ۴۲۰ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ،
 ۴۲۹ ، ۴۴۹ ، ۴۵۰ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶ ،
 ۴۶۷ ، ۴۶۹ ، ۴۷۷ ، ۴۷۹ ، ۴۸۵ ،
 ۴۸۷ ، ۴۸۸ ، ۴۸۹ ، ۴۹۸ ، ۴۹۹ ،

(آ)

آزاد کشمیر ، ۲۴۰ ،
 آسیا (ایشیا) ، ۴۷۷ ، ۴۸۵ ،
 آگرہ ، ۲۴ ، ۳۵۶ ، ۴۷۳ ،
 آلبان ، ۱۶۴ ،
 آمریکا ، ۱۶۴ ، ۲۲۴ ، ۵۱۶ ،
 آمو ، ۵۰۲ ،

(الف)

اجمیر ، ۱۵ ، ۶۸ ، ۶۹ ،
 اچھرہ ، ۳۳۲ ،
 ارلانگن ، ۱۷۳ ،
 اروپا ، ۴ ، ۱۰۶ ، ۱۴۵ ، ۱۶۳ ،
 ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۷۵ ، ۲۷۳ ، ۳۳۱ ،
 اسپانیہ ، ۱۶۸ ، ۱۷۵ ،
 استنبول ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ،
 اسکاچ سٹن کالج ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ،
 اسلام آباد ، ۷ ، ۴۷۳ ، ۴۷۵ ،
 اصفہان ، ۵۴ ، ۹۷ ، ۱۱۶ ، ۱۲۴ ،
 ۱۸۲ ، ۳۹۷ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۶۰ ،
 ۵۰۵ ،
 اعظم گر ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ،
 افغانستان ، ۱۰۰ ، ۱۶۹ ، ۱۷۲ ، ۱۷۵ ،
 ۲۱۴ ، ۳۰۲ ، ۳۱۱ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ،
 ۳۸۴ ، ۳۸۸ ، ۴۰۵ ، ۴۱۴ ، ۴۴۱ ،
 ۴۴۸ ، ۴۸۷ ،
 الور ، ۲۷۷ ،
 الم آباد ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۳۲۳ ، ۴۸۳ ،
 امرتسر ، ۳۹ ، ۶۷ ، ۱۰۹ ، ۱۱۴ ،
 ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ،

بیروت ، ۳	۵۰۵ ، ۵۱۶ ، ۵۱۸ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳
بین النہرین ، ۴	۵۲۴ ، ۵۲۵ ، ۵۲۸
(پ)	اینکلو اورینتال کالج ، ۳۵
پاک ، ۳۰۸ ، ۴۰۳	(ب)
پاکستان ، ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶	باغ جلیانوالہ ، ۳۱۷
۷ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۳۴ ، ۳۷ ، ۳۸	بالکان ، ۲۶۸
۳۹ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۵۰	بتالہ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۸۳ ، ۳۸۶
۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۶۷ ، ۷۷	بجنور ، ۳۵۶
۷۸ ، ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۶۴ ، ۱۶۷	بحرین ، ۴۲۶
۱۸۴ ، ۱۸۶ ، ۱۸۸ ، ۲۱۴ ، ۲۲۰	بخارا ، ۱۴۸ ، ۲۷۲ ، ۴۰۳ ، ۴۸۷
۲۳۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۷ ، ۲۸۹ ، ۳۰۰	بدخشان ، ۴۰۲
۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۱۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۶	بدر ، ۴۸۳
۳۳۷ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۶۴ ، ۳۶۵	بریتانیا ، ۱۵۱
۳۶۹ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۷ ، ۳۸۴	بروس ، ۳۱۱
۳۹۱ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۴۰۲ ، ۴۰۸	بریلی ، ۳۹
۴۱۴ ، ۴۱۵ ، ۴۱۹ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷	بزم سخن پیشاور (انجمن) ، ۴۴۸
۴۳۳ ، ۴۳۹ ، ۴۴۸ ، ۴۵۵ ، ۴۶۵	بطحا ، ۳۱۳
۴۶۶ ، ۴۶۷ ، ۴۶۸ ، ۴۷۵	بغداد ، ۱۰۵ ، ۴۲۶
۴۸۴ ، ۴۹۲ ، ۴۹۹ ، ۵۰۳ ، ۵۰۴	بلغرام ، ۶۴
۵۰۷ ، ۵۱۱ ، ۵۱۵ ، ۵۱۶	بلند شہر ، ۲۸۶
۵۱۷ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ، ۵۲۵	بلوچستان ، ۱۴ ، ۱۴۸ ، ۲۴۴ ، ۲۴۹
پاکستان و ایران ، ۱ ، ۶ ، ۷ ، ۸	۳۴۳ ، ۵۲۲
۱۴۵	بمبئی ، ۱۹۷ ، ۲۱۲ ، ۲۳۲ ، ۲۳۴
پانی پت ، ۲۴	۲۳۷ ، ۳۸۹ ، ۵۱۱
پتنہ ، ۳۹ ، ۳۱۶ ، ۴۱۸	بنارس ، ۳۱۷
پتھانکوت ، ۳۰۵ ، ۳۰۶	بنگال (بنگالہ) ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۳
پتیالہ ، ۳۹ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۱ ، ۲۶۸	۲۷۷ ، ۴۰۰ ، ۴۶۰
پشین ، ۲۴۸	بوستان ، ۲۲۷
پنجاب ، ۲ ، ۵ ، ۷ ، ۶۳ ، ۷۱ ، ۷۳	بہار ، ۴۱۸
۷۷ ، ۸۶ ، ۱۳۰ ، ۱۵۶ ، ۱۶۰	بھارت ، (رک : انڈیا ، ہند ، ہندوستان) ،
۱۶۲ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۲۱۲	۳۹ ، ۳۷۷ ، ۴۷۴
۲۳۱ ، ۲۶۱ ، ۲۶۵ ، ۲۷۶ ، ۲۸۸	بہاولپور ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۲۰۹ ، ۲۶۱
۳۰۰ ، ۳۰۲ ، ۳۰۸ ، ۳۷۷ ، ۴۰۵	بھوپال ، ۱۹۷
۴۲۹	بیت المقدس ، ۱۶۸

جلال آباد ، ۴۴۱	پہل آباد ، ۲۹۷
جمو ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۶۰	پہلواری شریف ، ۴۱۸
جونپور ، ۳۲۲	پیشاور ، ۲ ، ۱۵ ، ۳۹ ، ۱۰۰ ، ۱۱۶
جھلاوان ، ۱۴	۱۱۷ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۲۰ ، ۲۴۶
جہلم ، ۳۳۷ ، ۵۱۶	۲۴۸ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰
جھنگ ، ۳۹۵	۳۷۲ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵
چیپور ، ۳۵۱ ، ۴۸۳ ، ۵۱۸ ، ۵۱۹	۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۴۲۳
۵۲۰	۴۲۵ ، ۴۴۸ ، ۴۴۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۵
(ج)	۴۸۷ ، ۴۸۸ ، ۵۰۵
چترال ، ۱۲۱ ، ۲۲۰ ، ۳۹۲	(ت)
چناب ، ۱۵۶ ، ۲۶۱	تاتار ، ۲۷۳
چین ، ۳ ، ۴۸۹ ، ۵۰۲	تاجیکستان ، ۴۷۰
(ح)	تاکسیلا ، ۷ ، ۲
حجاز ، ۱۶۰ ، ۲۱۶ ، ۲۷۰	تبت ، ۳ ، ۲۷۳
حیدر آباد (دکن) ، ۳۹ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰	تبریز ، ۱۱۶ ، ۱۶۰ ، ۳۸۲ ، ۵۲۴
۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۴۱۹	۵۰۵
۴۷۳ ، ۴۸۸ ، ۵۰۶ ، ۵۰۷ ، ۵۱۱	تربت شیخ جام : ۱۰۱
حیدر آباد (سند) ، ۳۹ ، ۲۱۲ ، ۲۱۴	ترکستان ، ۱۶ ، ۲۲ ، ۱۱۴ ، ۳۳۷
۴۱۷ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۳ ، ۴۸۴	ترکیہ ، ۳۶ ، ۱۷۵ ، ۳۱۸ ، ۴۰۴
۵۰۷	تونک ، ۲۳۰ ، ۲۳۲
(خ)	تهران ، ۴۱ ، ۹۸ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۱۶
خانہ فرهنگ ایران ، ۳۹۰ ، ۴۰۰	۱۲۴ ، ۱۷۰ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۳۸۹
۴۶۸	۴۰۵ ، ۴۲۶ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸
ختن ، ۱۳۷	۴۲۹ ، ۴۴۹ ، ۴۸۹ ، ۴۹۴ ، ۵۲۴
خراسان ، ۲ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۲۱ ، ۴۰۳	۵۲۵
۴۹۷	تہرپارکر ، ۲۱۶
خوانسار ، ۱۸۲	(ج)
خیر پور ، ۲۰۹ ، ۲۱۳	جافان ، ۲۹۸
(د)	جالندھر ، ۳۹ ، ۴۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۷۲
دادو ، ۲۱۱	۷۳ ، ۱۰۹ ، ۱۲۶ ، ۱۷۷ ، ۲۸۷
	۳۱۱ ، ۳۸۵ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶

دره گنگ و جمن ، ۲ ، ۵
 دره نیل ، ۴
 دکن ، ۲۴ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ،
 ۷۳ ، ۹۸ ، ۴۵۵
 دوشنبہ ، ۴۷۰
 دہلی ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۳ ،
 ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۹ ، ۲۲۳ ، ۲۲۷ ،
 ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۴۶ ، ۲۸۶ ، ۴۲۶ ،
 دیرہ اسمعیل خان ، ۴۵۵
 دیوان پور ، ۳۹۵

(ر)

راجپوتانہ ، ۳۷۷ ، ۴۸۳ ، ۴۸۴
 رامپور ، ۶۷ ، ۶۹ ، ۱۳۶ ، ۳۵۶
 راولپندی ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۳۰۲ ، ۳۱۶ ،
 ۳۳۱ ، ۳۳۸ ، ۳۴۸ ، ۳۹۶ ، ۴۱۵ ،
 ۴۳۲ ، ۴۶۵ ، ۴۶۷
 روس ، ۲۹۸
 روم ، ۱۶۰

(ز)

زاهدان

(س)

ساتراپ ، ۷
 سازمان فارسی ، ۳۹
 سازمان همکاری عمرانی منطقہ یی ، ۴۱ ،
 ۱۷۰ ، ۱۷۵
 ساهیوال (منتگمری) ، ۲۸۷
 سبزواری ، ۳۸۳
 سیتا سندو ، ۳
 سرحد ، ۲۲۰ ، ۲۲۲ ، ۳۲۸ ، ۳۲۸ ،
 ۳۷۴ ، ۳۸۵ ، ۳۹۲
 سرینگر ، ۲۴۰ ، ۳۱۶
 سکر ، ۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ،
 ۲۰۸ ، ۲۱۶ ، ۲۳۸ ، ۳۴۲

دارالارشاد کلکتہ ، ۴۲۶
 دارالترجمہ نظام ، ۴۷۴
 دارالعلوم دیوبند ، ۲۸۶
 داکا ، ۳۶ ، ۲۷۳
 دانشکدہ ادوارد پشاور ، ۲۹۹ ، ۴۲۲
 دانشکدہ اسلامی لاهور ، ۲۶۱ ، ۴۳۸
 دانشکدہ اسلامیہ پشاور ، ۴۲۲ ، ۴۵۵
 دانشکدہ اسلامیہ کلکتہ ، ۲۷۳
 دانشکدہ ایف سی لاهور ، ۳۳۷
 دانشکدہ جہان زیب سوات ، ۳۰۱ ،
 ۴۹۲
 دانشکدہ حقوق پشاور ، ۳۳۸
 دانشکدہ حقوق لاهور ، ۳۳۷ ، ۴۳۸
 دانشکدہ دولتی لایپور ، ۴۴۲ ، ۴۶۸
 دانشکدہ زمیندار گجرات ، ۴۲۶ ، ۴۹۲
 دانشکدہ شکار پور ، ۳۶۷ ، ۳۶۹
 دانشکدہ لینکولن ان ، ۱۶۴
 دانشکدہ ملی پتنہ ، ۴۱۸
 دانشگاہ اسلامی علیگر ، ۲۶۸ ، ۲۹۹ ،
 ۴۵۵ ، ۴۹۲ ، ۴۹۷
 دانشگاہ پشاور ، ۲۸۳ ، ۳۳۸ ، ۳۷۳ ،
 ۴۴۸
 دانشگاہ پنجاب لاهور ، ۲۶۸ ، ۲۸۷ ،
 ۳۰۷ ، ۳۱۱ ، ۳۳۱ ، ۳۵۲ ، ۳۶۸ ،
 ۳۹۶ ، ۴۰۵ ، ۴۱۵ ، ۴۲۶ ، ۴۴۱ ،
 ۴۶۸
 دانشگاہ طہران ، ۳۸۹ ، ۴۶۸
 دانشگاہ عثمانیہ ، ۱۶۶
 دانشگاہ کراچی ، ۲۸۹ ، ۳۹۷
 دانشگاہ کمبریج ، ۳۳۱
 دانشگاہ بیونیکس ، ۱۶۴ ، ۱۶۶
 دبیرستان اسلامی لاهور ، ۴۴۱
 دبیرستان حسین آباد ، ۴۷۳
 دبیرستان نور محمد ، ۴۰۰

۳۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۲۸ ، ۴۲۹ ، ۴۵۸ ،
 ۴۶۰ ، ۴۷۶ ، ۵۰۵ ، ۵۲۴ ، ۵۲۶ ،
 شیرکوٹھ ، ۳۵۶

(ط)

طرابلس ، ۲۶۸

(ع)

عجم ، ۱۸۵ ، ۱۹۰ ، ۴۵۰ ، ۴۵۷ ،
 ۴۶۵ ، ۴۶۰

عدن ، ۴۳

عراق ، ۲ ، ۱۰۵ ، ۱۰۸ ، ۳۵۶ ، ۳۸۴ ،
 ۴۲۷

عرب ، ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ،
 ۳۱۷ ، ۴۸۹

علی گر ، ۳۵ ، ۳۹ ، ۷۴ ، ۱۳۰ ،
 ۱۶۱ ، ۱۶۷ ، ۲۸۲ ، ۵۱۰

(غ)

غزنی (غزنین) ، ۱۰ ، ۱۱

(ف)

فرنگ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶ ،
 فلسطین ، ۱۶۸

(ق)

قادیان ، ۱۹۷ ، ۱۹۸

قریبہ فیروز شاہ ، ۳۹۹

قزدار ، ۱۳ ، ۱۴

قلات ، ۱۵۱ ، ۲۲۷ ، ۲۴۴ ، ۴۴۳

قندھار ، ۱۶۹ ، ۲۲۷ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸

۲۹۹ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹

قندابییل ، ۱۴

(ک)

کابل ، ۱۰۰ ، ۱۱۶ ، ۱۴۴ ، ۱۶۹

۲۲۸ ، ۲۳۵ ، ۲۳۷ ، ۳۱۱ ، ۳۱۸

۳۱۹ ، ۳۸۳ ، ۴۸۹

سد گبول ، ۱۴۳

سمرقند ، ۲۱ ، ۴۰۳

سند ، ۱ ، ۲ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹

۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۴۲ ، ۱۴۵

۲۱۳ ، ۲۲۷ ، ۲۳۷ ، ۳۵۹ ، ۳۴۵

۳۶۸ ، ۳۹۹ ، ۴۰۱ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳

۴۹۷ ، ۵۱۶

سند مدرسہ ، ۲۱۲

سنگا پور ، ۳۱۱

سوات ، ۳۹۳

سوسنات ، ۲۶۷ ، ۳۴۱

سہوان ، ۲۱۱ ، ۲۱۳

سیالکوٹ ، ۷ ، ۶۸ ، ۱۳۱ ، ۱۵۹

۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳

سیتا پور ، ۴۰۵ ، ۴۲۶ ، ۴۷۳ ، ۵۲۲

(ش)

شاہ ولی اللہ اکادمی ، ۴۰۰

شبہ قارہ پاکستان و ہند (رک : پاکستان ،

ہند) ، ۱ ، ۳ ، ۴ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۱

۱۲ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۶

۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸

۳۹ ، ۴۰ ، ۴۲ ، ۴۵ ، ۴۸ ، ۵۰

۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۸ ، ۹۸ ، ۱۱۴

۱۲۶ ، ۱۴۵ ، ۱۵۹ ، ۱۶۳ ، ۱۶۷

۱۶۸ ، ۱۷۹ ، ۱۷۱ ، ۲۱۳ ، ۲۳۱

۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸

۳۰۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۸ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳

۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۳۱ ، ۳۳۳ ، ۳۷۸

۳۹۰ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۲۷

۴۵۵ ، ۴۸۳ ، ۴۹۷ ، ۵۱۱

شکار پور ، ۳۶۸ ، ۳۹۹

شوش ، ۴ ، ۵

شیراز ، ۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۱۶۰ ، ۳۱۴

گوٹکی ، ۳۸۶
گیلان ، ۳۸۶

(ل)

لارکانہ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ،
۳۹۹
لاہور ، ۲ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ،
۱۵ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۴ ،
۲۷ ، ۲۸ ، ۲۸ ، ۳۹ ، ۴۳ ، ۶۴ ،
۶۸ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۸۳ ، ۱۱۷ ،
۱۲۶ ، ۱۳۱ ، ۱۶۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۶ ،
۱۶۷ ، ۱۷۰ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۸۶ ،
۲۲۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۴ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ،
۲۶۱ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۳ ، ۲۸۵ ،
۲۹۳ ، ۳۰۲ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۱۱ ،
۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۷ ، ۳۵۲ ، ۳۷۷ ،
۳۸۸ ، ۴۰۰ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۸ ،
۴۳۳ ، ۴۳۵ ، ۴۳۸ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ،
۴۴۸ ، ۴۶۸ ، ۴۷۵ ، ۴۹۲ ، ۵۰۵ ،
۵۰۶ ، ۵۰۷ ، ۵۱۱ ، ۵۱۹ ، ۵۲۲ ،
لاہلپور ، ۴۳۸ ، ۴۴۲
لدھیانہ ، ۶۷ ، ۴۴۲
لکھنؤ ، ۳۹ ، ۳۵۷ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ،
۴۷۳ ، ۴۷۵
لندن ، ۱۰۸ ، ۱۶۴ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ،
۴۷۵

(م)

ماناوادار ، ۳۵۲
مالایا ، ۳۱۱
مچھلی شہر ، ۳۲۲
مدراس ، ۱۶۷ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴
مدرسہ محمدیہ حنفیہ ، ۴۱۸
مدینہ ، ۲۱۸ ، ۳۸۴ ، ۵۱۱ ، ۵۲۰
مراد آباد ، ۵۰۳

کشمیر (رک : کشمیر) ، ۳۳۷ ، ۳۴۷ ،

۳۴۹

کالنجر ، ۱۰۹

کراچی ، ۲۰۹ ، ۲۱۲ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶ ،

۲۴۹ ، ۲۸۶ ، ۲۸۹ ، ۳۰۲ ، ۳۰۵ ،

۳۲۳ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۹۶ ،

۳۹۸ ، ۳۹۹ ، ۴۶۳ ، ۴۷۳ ، ۴۸۳ ،

۴۸۵ ، ۴۸۴ ، ۴۹۲ ، ۵۰۳ ، ۵۱۰ ،

۵۱۱ ، ۵۱۳ ، ۵۱۵ ، ۵۱۸ ، ۵۲۰ ،

کربلا ، ۱۱ ، ۲۶۶ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳

کرمان ، ۲

کرنال ، ۲۸۲

کشمیر ، ۱ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۲۷ ، ۱۲۹ ،

۱۶۰ ، ۲۴۰ ، ۳۹۰ ، ۴۲۳ ، ۴۲۷ ،

۴۳۸ ، ۴۶۸ ، ۴۸۷ ، ۵۲۲ ، ۵۲۴ ،

کلکتہ ، ۳۹ ، ۲۳۴ ، ۳۸۹ ، ۴۲۶

کمبریج ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ ، ۱۷۱ ،

۲۴۰

کنعان ، ۴۳۰ ، ۴۳۱ ، ۴۸۱

کوہات ، ۳۸۳ ، ۴۴۸

کوئٹہ ، ۳۹ ، ۱۵۳ ، ۲۳۰ ، ۲۳۸ ،

۲۴۳ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱ ،

۳۳۷

کیمبل پور ، ۳۸۳

کیپورتھلہ ، ۶۷

(گ)

گجرات ، ۲۶۱ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷ ، ۴۶۲

گجراتوالہ ، ۱۵۵

گرداسپور ، ۱۹۷ ، ۳۰۵

گڑھی یاسین ، ۱۴۰

گلاوتی ، ۲۸۶

گابریگہ ، ۴۵۵

گلگشت مصلیٰ ، ۲۷۳

وزیرآباد ، ۲۶۸
وسط ہند ، ۹۳
(۵)
ہرات (ہری) ، ۱۰۱ ، ۱۰۸
ہرایا ، ۴ ، ۵
ہرلانوالی ، ۱۵۳
ہگلی ، ۲۷۳
ہند ، ۱ ، ۲ ، ۱۷ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۳۳
، ۳۴ ، ۳۷ ، ۸۷ ، ۹۷ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴
، ۱۶۷ ، ۲۲۰ ، ۲۲۷ ، ۲۳۰ ، ۲۳۷
، ۲۸۷ ، ۳۰۸ ، ۳۲۲ ، ۳۵۱ ، ۳۵۶
، ۴۰۳ ، ۴۰۵ ، ۴۱۳ ، ۴۱۵ ، ۴۳۹
، ۴۴۸ ، ۴۶۰ ، ۴۷۴ ، ۴۸۹ ، ۴۹۲
، ۴۹۷ ، ۵۰۵ ، ۵۱۱ ، ۵۱۵ ، ۵۲۲
۵۲۳
ہندوستان ، ۳ ، ۱۶ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۶
، ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۱۰۶
، ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۶۸ ، ۱۸۳ ، ۲۹۴
، ۳۱۳ ، ۳۱۸ ، ۳۳۲ ، ۴۱۸ ، ۴۳۳
۴۴۸ ، ۵۲۲
ہوشیار پور ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۲۸۶
، ۲۸۷ ، ۳۹۶ ، ۴۴۲
ہپتا ہندو ، ۳
ہیالیا ، ۶ ، ۷ ، ۱۶
(۵)
یثرب ، ۴۵۸
یوپی ، ۳۲۲
یورپ (رک : اروپا) ، ۱۹۵

مراد پور ، ۲۹ ، ۴۲۵
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
راولپندی ، ۴۱ ، ۵۴
مرو ، ۳۷۷
مستونگ ، ۱۵۳ ، ۲۴۴
مسجد قرطبہ ، ۱۶۸ ، ۱۷۵
مسلم یونیورسٹی ، ۳۵
مشهد ، ۱۰۱ ، ۲۸۸ ، ۳۵۶ ، ۴۰۵
، ۴۹۸ ، ۵۰۵ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴
مصر ، ۱۰۵ ، ۱۰۸ ، ۱۳۹ ، ۴۸۱
مکران ، ۹ ، ۱۰ ، ۲۹۷
مکہ ، ۲۲۰ ، ۵۱۱
ملتان ، ۲ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۴ ، ۱۶
، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۳۹ ، ۶۴
، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۱۶ ، ۳۲۰ ، ۳۲۴
، ۳۶۸ ، ۴۹۸ ، ۵۰۳ ، ۵۱۴
منصورہ ، ۹
مولوی بہاء الدین (قریب) ، ۱۴۴
مونیکھ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ ، ۱۷۰
موہن جودارو ، ۴ ، ۵
مہران ، ۲ ، ۳
میر پور ماتھلو ، ۱۴۳
میر ، ۳۹۹
(ن)
ناگ پور ، ۳۶
نجف ، ۹۵ ، ۱۱۰
نیشا پور ، ۴۷۸
(و)
وادی مہران ، ۲

(ج) فهرست نامهای کتابها ، نسخه ها ، مجموعه ها

ارمغان حجاز ، ۱۶۹ ، ۱۷۶ ، ۱۸۰ ، ۱۹۵ ،

۱۹۶

ارمغان عاشقان ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ،

ارمغان کشمیر ، ۳۴۸ ،

از سعدی تا جاسی ، ۲۳ ،

استقلال پاکستان ، ۳۹ ،

اسرار خودی ، ۱۶۴ ، ۱۷۰ ، ۱۷۲ ، ۱۸۰ ،

۱۸۸ ، ۱۸۲

اسکندر نامه ، ۶۵ ،

اسلام و معاشی اصلاحات ، ۳۱۲ ،

اسلامی زندگی

اشارات ، ۳۳۳ ،

اشرف العلوم ، ۴۰۱ ،

اصلاح احوال ، ۴۰۲ ،

اقبال ، ۱۶۷ ،

اقبال شناسی ، ۱۶۱ ، ۱۶۴ ، ۱۷۰ ، ۱۷۲ ،

۱۷۳ ، ۱۷۴ ،

اقبال کامل ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ،

۱۷۷ ، ۱۷۹ ،

اقبال نامه ، ۷۶ ، ۱۶۷ ، ۱۷۰ ، ۱۷۷ ،

۱۷۸

اقبال نامه ، ۴۲۶ ،

اکبر نامه ، ۲۴ ،

البرز شکن ، ۳۱۲ ،

الجفا و الوفا ، ۲۶۳ ،

العروض و القوافی ، ۲۶۲ ،

المسالک و الممالک ، ۲ ،

امرت کوند ، ۱۹ ،

امیر الکلام من کلام الامام ، ۲۶۲ ،

انتباه علی حمد الله ، ۲۴۷ ،

(آ)

آب کوثر ، ۱۲ ،

آتشکده ، ۲۴۱ ،

آثار اقبال ، ۱۶۴ ،

آثار البلاد و اخبار العباد ، ۳ ،

آداب الرسول ، ۳۴۳ ،

آفتاب ادب ، ۲۱۴ ،

آیین اکبری ، ۲۶ ،

آیینہ خانہ میں ، ۲۳۴ ،

(الف)

اتالیق فارسی ، ۱۹۷ ،

احسن التقاسیم ، ۹ ،

احیای فکر دینی در اسلام ، ۱۶۷ ،

اخترستان ، ۲۳۳ ،

اخراج اسلام از هند ، ۳۱۲ ،

ادب فارسی در پاکستان ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ،

۱۳ ، ۱۹ ،

ادبیات سرحد ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۸۲ ،

۲۹۹ ، ۳۷۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ،

۴۴۸

ادعیہ صبح و شام ، ۴۰۲ ،

ادیان شرق و فکر غرب ، ۶ ،

ارجح المطالب ، ۱۹۸ ،

اردو در پنجاب ، ۲۳۰ ،

اردو لغات مترادفات ، ۴۴۳ ،

ارژنگ عشق ، ۱۵۶ ،

ارمغان احباب ، ۲۶۳ ،

ارمغان پاک ، ۳۰ ، ۳۱ ،

- انشای ابوالفضل ۴۰۰
 انشای روشن ، ۲۱۶
 انوار اقبال ، ۱۷۸
 انیس الغربا ، ۱۹
 اوستا ، ۳
 (ب)
 بادۂ ناب ، ۳۳۹
 بال جبریل ، ۱۷۵
 بانگ درا ، ۳۵۸
 بہار اسلام
 بہارستان ، ۲۷۱ ، ۷۵
 بہشتی کوثر ، ۴۰۲
 بزم تیموریہ ، ۲۸ ، ۲۵
 بزم مملوکیہ ، ۱۸ ، ۱۷
 بنام عزیزم ، ۲۴۱
 بندگی ، ۲۳۹
 بوستان ، ۸۸ ، ۶۵ ، ۳۳
 بیاض ناصح ، ۳۵۷
 بیست بند فی مدح نبی ، ۳۴۴
 (پ)
 پاکستان ، ۳۹
 پس چہ باید کرد ای اقوام شرق ، ۱۷۵
 پنجابی قصہ فارسی زبان میں ، ۱۵۷
 پنج گلدستہ زیب ، ۲۵۱
 پھولوں کے گیت ، ۲۳۳
 پیام مشرق ، ۴۳ ، ۱۵۹ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۱۸۱ ، ۱۹۰
 (ت)
 تاثیر ثقافت اسلامی در ہند ، ۳۰۷
 تاج المآثر ، ۱۵
 تاریخ ادبیات در ایران ، ۱۲
 تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و ہند ، ۲۲۰
 تاریخ اسلام ، ۳۱۲
 تاریخ اقوام عالم
 تاریخ الفی ، ۲۷
 تاریخ اندلس ، ۳۷۰
 تاریخ ایران ، ۷
 تاریخ بلعمی ، ۷
 تاریخ جہانگشاہی جوینی ، ۱۹
 تاریخ حسن ، ۲۲ ، ۳۰
 تاریخ سیستان ، ۹
 تاریخ طب ایران ، ۸
 تاریخ فخر الدین مبارکشاهی ، ۱۹
 تاریخ فرشتہ ، ۹ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۵
 تاریخ فیروز شاہی ، ۱۷
 تاریخ کامل بن اثیر ، ۹
 تاریخ گزیدہ ، ۸
 تاریخ مسلمانان پاکستان و بھارت ، ۳۵
 تاریخ ہرودت ، ۶
 تاریخ ہند از اقبال ، ۱۷۰
 تاریخ ہند از پیرومل ، ۵
 تجارب الامم ، ۷
 تحفہ حرم ، ۳۰۳
 تحفہ الاحرارہ ، ۴۰۰
 تحقیق ماللہند ، ۳۷
 تخت جمشید ، ۲
 تذکرہ ، ۳۳۳
 تذکرہ روشن ، ۲۶
 تذکرہ سخنوران چشم دیدہ ، ۹۸
 تذکرہ شعرای پنجاب ، ۴۷ ، ۶۴ ، ۷۹ ، ۹۸
 تذکرہ شعرای معاصر اصفہان ، ۱۱۶
 تذکرہ لطفی ، ۳۷۱
 تذکرہ مگسی ، ۱۵۰
 تذکرہ میخانہ ، ۹۵
 تذکرہ نویسی در ہند و پاکستان ، ۱۴
 ترانہ وحشت ، ۲۷۴

چهره گشای مثنوی ، ۴۰۱

(ح)

- حبسیات ، ۱۰
حدود العالم ، ۲
حرف اقبال ، ۳۷
حضرت انسان ، ۱۷۷
حق الیقین ، ۱۹۸
حقیقت تصوف اسلام ، ۴۲۸
حواشی در کتابهای مستند درس نظامی ،
۲۴۷
حیات اقبال ، ۳۷۰
حیات بسمل ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ،
۲۰۰
حیدر ، ۳۴۶

(خ)

- خاتم النبیین ، ۱۹۸ ، ۲۰۰
خالد بن ولید ، ۳۵۳
خداشناسی ، ۴۰۲
خریطه ، ۳۳۱ ، ۳۳۲
خزانہ پنہان ، ۲۲۸
خزینہ اشعار ، ۲۵۷
خطبات سندی ، ۲۱۷
خطبات عربی ، ۲۶۳
خلاصہ اخبارات ، ۳۸۴
خلق عظیم
خمخانہ عرفان ، ۴۲۸
خمخانہ جاوید
خیابان فارسی ، ۲۶۸ ، ۲۷۰

(د)

- داستانهای عشقی پاکستانی ، ۱۵۷
دبیر عجم ، ۲۶۲
دربار اکبری ، ۲۶
درد و درمان ، ۴۳۸ ، ۴۳۹

ترجمان پارسی ، ۱۹۱

ترجمہ آثار اقبال ، ۳۷۰

ترجمہ تاریخ طبری ، ۷

ترجمہ جوامع الحکایات ، ۲۳۴

ترجمہ حکمت بالغہ ، ۲۶۳

ترجمہ سندی مکتوبات امام ربانی ، ۴۰۲

ترجمہ شرح قصیدہ بردہ ، ۲۶۲

ترجمہ منظوم اختتام مثنوی ،

ترجمہ منظوم قصیدہ بردہ ، ۳۷۰

ترجمہ نصیحہ التلمیذ غزالی ، ۲۶۲

ترکیب مائة عامل ، ۲۴۷

تزک محبوبیہ ، ۶۳

تزوک بابری ، ۲۴

تزوک جهانگیر شاہ ، ۲۴ ، ۲۷

تصوف در سند ، ۳۷۰

تفسیر جزوہ ۲۹ و ۳۰ قرآن پاک ، ۲۶۳

تفسیر سورہ یسین ، ۲۶۳

تفنگ عشق ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷

تقدیر و تدبیر ، ۳۱۲

تنقید شعر العجم ، ۲۳۰ ، ۲۴۲

(ث)

ثقافت پاکستان ، ۱۹

(ج)

جاوید نامہ اقبال ، ۱۷۴ ، ۱۸۰ ، ۱۹۲ ،
۳۷۰

جدید شعرای اردو ، ۷۸ ، ۲۳۹ ، ۲۷۳ ،
۳۹۵

جغرافیائی مفصل ایران ، ۷

جواهر نفسیہ در فن تصوف ، ۲۱۷

جوگی ، ۱۹

(چ)

چمنستان ، ۲۷۰

چهار مقاله بر فردوسی ، ۲۳۰

- رساله عروض ، ۲۴۷
 رساله قواعد فارسی ، ۲۴۷
 رساله لباس النبی ، ۳۴۴
 رساله معراج نامه ، ۳۴۴
 رساله میراث ، ۲۴۷
 رساله میلاد نامه ، ۳۴۴
 رموز بیخودی ، ۱۵۹ ، ۱۶۵ ، ۱۷۱
 ۱۷۲ ، ۱۸۸
 روزگار فقیر ۱۶ ، ۱۴۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰
 ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶
 رومان ، ۲۳۱
 روسی ، ۳۳۹
 روسی عصر ، ۳۷
 ریاض الشعراء ، ۲۶
 ریگ ودا ، ۳ ، ۵
 (ز)
 زاد الادیب ، ۴۰۲
 زبور ، ۱۳۸ ، ۲۲۶
 زبور عجم ، ۱۶۶ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۱۸۰
 ۱۸۸ ، ۱۸۷
 (س)
 سبک خراسانی در شعر فارسی ، ۴۳ ، ۱۰۵
 سبک شعر فارسی در ادوار مختلف ، ۴۴
 سبک شناسی ، ۴۴
 سخن سنجی ، ۴۴
 سخن و سخنوران ، ۴۴
 سرزمین های خلافت شرقی ، ۳
 سرزمین هند ، ۴
 سرگذشت ، ۳۰۶ ، ۳۰۷
 سعادت دارین ، ۲۴۷
 سفر نامه ابن بطوطه ، ۲۱
 سلک السلوک ، ۱۷
 سواطع الالهام از ندیم بخاری ، ۳۱۶ ، ۳۲۰
- دود دل ، ۳۱۲
 دهرکتی دل ، ۲۳۳
 دیوان ادیب پیشاوری ، ۱۰۰
 دیوان بابر ، ۲۵
 دیوان بهائی ، ۱۴۴
 دیوان حافظ ، ۴۲۸
 دیوان روحی فارسی و عربی ، ۲۶۳
 دیوان روشن مندی ، ۲۱۷
 دیوان روشن فارسی ، ۲۱۵ ، ۲۱۶
 دیوان شمس تبریزی ، ۲۳۸
 دیوان ظهوری ، ۸۲
 دیوان اسمعیل (فارسی) ، ۲۹۷
 دیوان قادری ، ۲۰۵ ، ۲۰۶
 دیوان کلیم کاشانی ، ۲۹
 دیوان گرامی ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۶۸ ، ۷۰
 ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷
 ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۷ ، ۹۱
 دیوان ناظم ، ۲۴۴
 دیوان نعتیه ، ۱۴۴
 دیوان هادی ، ۳۲۳ ، ۳۲۴
 دیوان هایون ، ۲۵
 (ذ)
 ذکر اقبال ، ۳۰۷
 (ر)
 راه و رسم منزلها ، ۳۰۷
 رباعیات گرامی ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۹ ، ۸۹
 رحمة للعالمین ، ۱۹۸
 رساله الاملاء ، ۳۴۴
 رساله الحجمة الکافیة ، ۳۴۴
 رساله تمیز الحلال عن الحرام ، ۳۴۴
 رساله تواریح ، ۳۴۴
 رساله جمع القرآن ، ۳۴۴
 رساله سیطرة الاسلام علی النصاری ، ۲۶۳

- شہباز ، ۳۱۱
شہرود ، ۲۳۳
شہناز ، ۲۳۳
- (ص)
صبح بہار ، ۲۳۳ ، ۲۳۶
صبحی ، ۳۸۵
صورة الارض ، ۹
- (ض)
ضحاک ، ۲۳۴
ضرب کلیم ، ۱۷۶
- (ط)
طبقات اکبری ، ۲۷
طبقات سلاطین اسلام ، ۸ ، ۱۱ ، ۱۴ ، ۲۳
طبقات ناصری ، ۱۱ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۷
طوطی نامہ ، ۱۷
طیور آوارہ ، ۲۳۳
- (ع)
عروس عجم ، ۳۷۰
علاج القحط والوباء ، ۴۰۲
علم الاخلاق ، ۴۰۲
علم الاقتصاد ، ۱۷۰
علم علی السلم ، ۲۴۷
عمدة الآثار فی تذکرہ اخبار الکبار ، ۱۴۱
عمر خیام ، ۳۵۳
- (غ)
غرر الملوک ، ۷
- (ف)
فارسنامہ بلخی ، ۷
فتح الغنی ، ۲۴۷
فتح نامہ سند ، ۸ ، ۱۶
- سواطع الالہام از فیضی ، ۳۲۰
سوز بیدل ، ۲۰۲
سوز و ساز ، ۷۵
سوسن چمن ، ۲۲۸
سوهنی و مہینوال ، ۱۵۶
سہ آتشہ ، ۴۴۳
سیر الاولیاء ، ۱۸
سیر المتأخرین ، ۲۱
سیرت اقبال ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۷۶
سیر فلسفہ در ایران ، ۱۶۴ ، ۱۷۰
سیر ظلمات ، ۲۷۰
- (ش)
شاہ عبد اللطیف بہتائی ، ۳۷۰
شاہنامہ ، ۲۸۰
شاہنامہ اسلام ، ۷۸
شاہنامہ فردوسی ، ۲۴۸
شاخ طوبی ، ۲۵۱
شاخ گل ، ۲۲۹
شاد و اقبال ، ۱۷۷
شرح احوال و آثار امیر حسن سجزی ، ۱۷
شرح احوال و آثار میر سید علی ہمدانی ، ۲۲
شرح اسماء الحسن ، ۲۶۳
شرح گیتا ، ۳۴۰
شعر العجم ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸۷
شعر العجم ترجمہ فارسی ، ۱۹ ، ۲۳
شعر العجم فی الہند ، ۳۰ ، ۶۴ ، ۶۵
۷۳ ، ۷۹ ، ۱۲۶ ، ۲۹۰
شعراى فارسی زبان پیشاور ، ۱۱۶ ، ۳۷۴ ، ۴۴۸ ، ۳۸۹
شعر فارسی در بلوچستان ، ۲۲۸ ، ۲۳۷ ، ۲۴۳ ، ۲۴۶ ، ۲۴۹ ، ۲۹۷
شعر و ادب فارسی ، ۹۵
شہاب ثاقب ، ۳۰۷

کلیات طغرانی ، ۱۱۴ ، ۱۲۶ ، ۱۳۰ ،
 ۱۳۲ ، ۱۳۵ ، ۳۷۷ ،
 کلیات غالب ، ۳۲ ، ۸۳ ،
 کلیات نظیری ، ۸۲ ،
 کلید بہشت ، ۴۰۲ ،
 کلیلہ دسنہ ، ۸ ، ۱۱ ،
 کمدی الہی ، ۱۷۴ ،
 کنول ، ۲۴۱ ،

(گ)

گفتار اقبال ، ۱۷۸ ،
 گلبانگ حیات از سیر ولی اللہ ، ۳۳۹ ،
 گلبانگ حیات از حزین امین ، ۳۶۴ ،
 گلستانہ خنفی ، ۲۴۴ ،
 گلزار دبستان ، ۲۸۸ ،
 گلزار عابد ، ۲۳۸ ،
 گلستان ، ۳۴ ، ۶۵ ، ۲۸۸ ، ۴۰۰ ،
 گل نخستین ، ۴۰۶ ،
 گنج سخن ، ۱۰ ، ۱۴ ، ۱۰۴ ، ۱۸۳ ،
 گنجینہ پاک ، ۵۴ ،
 گیتانجلی ، ۳۷ ،

(ل)

لالہ طور ، ۲۳۳ ،
 لباب الالباب ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ،
 ۱۶ ،

لسان الغیب ، ۳۳۹ ،

(م)

مآثر الامراء ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۹ ،
 مآثر الکرام ، ۲۸ ،
 مافی الاسلام ، ۲۶۳ ،
 ما مریدان ، ۳۴۳ ،
 ماہ نو ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ،
 ماہ و پروین ، ۴۲۷ ،
 مباحث اردو ، ۱۰۵ ،

فتوح البلدان ، ۸ ،
 فرهنگ سخنوران ، ۱۱۶ ،
 فرهنگ نویسی در ہند و پاکستان ، ۵۳ ،
 فسانہ لندن ، ۲۷۰ ،
 فکر اقبال ، ۱۷۵ ،
 فلسفہ عجم ، ۱۷۰ ،
 فلسفہ محبت قرآنی ، ۴۲۸ ،
 فوائد السالکین ، ۱۵ ،
 فوائد الفواد ، ۱۸ ،

(ق)

قانون جزا در قرآن ، ۳۳۹ ،
 قائد اعظم محمد علی جناح مؤسس پاکستان ،
 ۳۱۱ ،
 قرآن ، ۳۴ ، ۱۳۸ ، ۱۴۰ ، ۱۶۰ ،
 ۲۲۶ ، ۲۳۶ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۸۱ ،
 ۲۸۸ ، ۳۲۰ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۸۳ ،
 ۴۳۲ ،
 قصہ شہادت سید الشہدا ، ۱۴۱ ،
 قصہ مرزا صاحبان ، ۱۵۶ ،
 قول فیصل ، ۳۳۳ ،

(ک)

کاس الکرام ، ۲۳۹ ،
 کتبہ دار یوش نقش رستم ، ۲ ، ۶ ،
 کریمنا ، ۲۸۸ ،
 کشف المحجوب ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۶۸ ،
 ۱۲۶ ، ۴۰۲ ،
 کلام فیروز ، ۱۳۴ ،
 کلام مجید (رک : قرآن) ، ۲۲ ،
 کلیات ادیب ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ،
 کلیات اقبال ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲ ،
 ۱۸۸ ، ۱۸۹ ،
 کلیات رعنا ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ،
 کلیات صائب تبریزی ، ۳۰ ،

منتخباتی از شعرای فارسی گوی بلوچستان ،

۲۴۹

منع الانام علی وضع الایدی علی الاقدام ،

۴۰۲

مهر منیر ، ۴۲۸

میراث ایران ، ۵

میرزا و صاحبان ، ۱۵۲ ، ۱۵۵

میران جی صاحبی ، ۲۱۴

(ن)

نامه ها و نوشته های اقبال ، ۱۷۸

نامه های اقبال به نام عطیه بیگم ، ۱۷۷

۱۷۸

نزہت القلوب ، ۷

نزہت المشتاق ، ۹

نزہتہ الخواطر ، ۱۸

نسیم چمن در تتبع نغمہ الیمن ، ۲۱۶

نغمہ حرم ، ۲۳۳

نقد ادبی ، ۴۴

نقش پارسی براہجار ہند ، ۶

نقش حق ، ۴۲۸

نقش حیات ، ۳۵۷

نگارستان ، ۲۷

نمایشنامہ دود چنیسر ، ۳۷۰

نمایشنامہ میر بہرام ، ۳۷۰

نمکدان فصاحت ، ۴۲۸

نوای امروز ، ۴۸

نوای دل ، ۳۲۳

نوای فردا ، ۱۷۳

نور علی نور ، ۴۰۲

نیرنگ عشق ، ۱۵۶

مثنوی (رومی) ، ۳۴

مثنوی صحیفہ التکوین ، ۲۲۱

مثنوی قیصر نامہ ، ۱۰۵

مجلس شعرای ابلیس ، ۱۷۲

مجلہ التواریح ، ۸ ، ۷

مجموعہ الأشعار فارسی ، ۴۰۱

مجموعہ شروح ، ۲۴۷

مجموعہ کلام فارسی ، ۳۴۰

مجموعہ کلام فارسی ، ہندی ، اردو ،

۳۷۰

مجموعہ نظیر ، ۲۴۷

معیت الہی ، ۴۰۲

مخزن النجاح ، ۲۴۷

مخزن الغرایب ، ۲۷

مدوجزر اسلام ، ۱۹۸

مرآة الاسلام ، ۱۹۸

مرآة الاسرار ، ۱۵

مرآة المفاتیح ، ۲۴۷

مرثیہ اقبال ، ۳۰۳

مرغوب القلوب ، ۲۴۷

مروج الذهب و معادن الجواهر ، ۹

مسافر ، ۱۸۵ ، ۱۹۵

مسالك الممالک ، ۹ ، ۱۴

مظہر الآثار

معجم البلدان ، ۳

مقالات اقبال ، ۱۷۸

مکتیب اقبال ، ۷۷ ، ۸۰ ، ۹۷ ، ۱۶۷ ،

۱۷۷

ملفوظات اقبال ، ۱۷۸

منادی علی زرادی ، ۲۴۷

منتخب التواریح ، ۱۸ ، ۲۱ ، ۲۷

منتخبات اشعار فارسی ، ۳۳۹

هیر و رانجهها ، ۱۵۶	(و)
(ی)	واقیه علی الکافیه ، ۲۴۷
یادداشتهای پراکنده ، ۱۷۷	واقعات کشمیر ، ۲۲
یادگار شیون ، ۱۱۴	(ه)
یاران کهن ، ۷۳ ، ۹۷ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷	هایون نامه ، ۲۴
ید بیضا ، ۲۶۹ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸	

(د) فهرست نامهای مجله ها رساله ها و روزنامه ها

(ب)	(۱)
بررسی های تاریخی ، ۵	آموزش و پرورش ، ۳۲۳
بلوچی دنیا ، ۱۵۰	آیینہ ، ۱۱۸
بولان نامه ، ۵۳ ، ۲۴۲	احسان
بهارستان ، ۴۰۶	دبی دنیا ، ۴۰۶
(پ)	ردو ، ۱۱۷
پهول ، ۳۰۵	اردو دانشست ، ۷۵
پیام یار ، ۳۶۳	ردو نامه ، ۲۵
(ت)	اصلاح سرحد ، ۳۸۴
تازیانه ، ۴۰۶	افکار ، ۴۷۳
ترجمان سرحد ، ۱۱۸	اقبال ، ۴۶۲
تعاون ، ۴۰۸	اقدام ، ۲۹۳
تعمیر نو ، ۳۸۴	البلاغ ، ۴۳۲
تهذیب الاخلاق ، ۳۰ ، ۱۳۱	البیان ، ۴۳۲
تهذیب نسوان ، ۳۰۵	الفضل ، ۴۳۸
(ج)	امروز ، ۱۵۱ ، ۴۳۳
جنگ ، ۳۹۷	انتخاب ، ۱۲۱
(ح)	انقلاب ، ۷۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۵۱۹
حاذق ، ۱۳۰	انقلاب نو ، ۴۰۸
(خ)	انگار ، ۳۸۴
خاطرات وحید ، ۵۴	اورینتال کالج میگزین ، ۱۳
خیالستان ، ۲۳۱	اولس ، ۱۶۳ ، ۲۲۸ ، ۲۳۰ ، ۲۴۰
خیبر ، ۱۱۸	۳۴۹
(د)	المهدی ،
دانش ، ۱۷۰	المہلال ، ۳۴۸
	ایشیا ، ۱۲۹
	ایرال شهر ، ۳۲۳

(ل)	دانشکده ادبیات ، ۱۸۴
لاہور ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳	درفش کاویانی ، ۶۶
لیل و نہار ، ۱۵۵	دلکش ، ۴۰۶
(م)	(ر)
مجاہد ، ۱۱۸ ، ۳۷۷	ریاست ، ۴۰۶
محب کسان ، ۴۶۳	(ز)
مخزن ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۷ ، ۲۹ ، ۷۳ ، ۷۴	زمیندار ، ۷۴ ، ۱۱۸ ، ۱۳۴ ، ۲۴۹
۷۵ ، ۷۹ ، ۹۷ ، ۱۶۳ ، ۲۰۶	۲۶۸ ، ۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۱۱ ، ۴۰۶
۲۳۱	۴۲۷ ، ۴۲۹ ، ۴۳۵ ، ۴۳۷
مسیحا ، ۱۲۸ ، ۱۲۹	(س)
معارف ، ۴۲۵ ، ۴۲۷	ساقی ، ۱۱۸ ، ۳۶۵
مغربی پاکستان ، ۳۱۱	سرحد ، ۱۱۸ ، ۳۸۴
مفتش ایران ، ۸۱۱	سروش ، ۶۴ ، ۴۳۳ ، ۴۴۹
(ن)	سول و ملتری گزیت ، ۲۳۸
نقوش ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۲	سمیلی ، ۲۳۱
۷۳ ، ۷۴ ، ۱۱۷ ، ۲۴۰ ، ۳۰۷	سیاست ، ۴۰۶
۳۳۱	(ش)
نوای پاکستان ، ۳۱۱	شاہکار ، ۲۳۱
نیرنگ خیال ، ۷۴ ، ۱۱۸ ، ۲۴۰	شاہین ، ۲۴۲
۴۰۸ ، ۴۰۶	شخندہ ہند ، ۱۲۹
(و)	(غ)
وحید ، ۵ ، ۵۴ ، ۳۸۳ ، ۴۰۵ ، ۴۵۷	غازی ، ۴۶۳
(ہ)	(ف)
ہلال ، ۶۵ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۲۴۲ ، ۲۸۶	فانوس خیال ، ۳۰۵
۲۸۹ ، ۳۵۶ ، ۴۳۳ ، ۴۹۸ ، ۵۲۳	فردا ، ۵۴ ، ۴۴۹
ہایون ، ۲۳۱ ، ۳۶۵ ، ۴۹۸	(گ)
ہمدرد ، ۳۴۸	گل زرد ، ۱۱۸ ، ۱۲۴ ، ۴۲۸
ہوخت ، ۵۴	گلستان ، ۲۲۸
(ی)	
یغما ، ۲۲	

فہرست مآخذ و منابع (برگزیدہ)

کتب فارسی و عربی

- ۱- القرآن المجید .
- ۲- آئین اکبری ، ابو الفضل بن مبارکشاه ، چاپ نولکشور ، لکھنؤ . ۱۸۹۳ م
- ۳- آثار البلاد و اخبار العباد ، زکریای قزوینی ، بیروت . ۱۹۶۰ م
- ۴- احسن التقاسیم فی معرفۃ الاقالیم ، مقدسی ، طبع دوم ، لیدن . ۱۹۲۹ م
- ۵- آحیاء فکر دینی در اسلام نوشتہ محمد اقبال لاہوری ، ترجمہ احمد آرام ، نشریہ شماره ۱ مؤسسہ فرهنگی منطقہ ، تہران . ۱۳۴۶ ھ ش
- ۶- اخبار الاخیار فی الاسرار الابرار ، شیخ عبدالحق محدث دہلوی ، دہلی . ۱۳۰۹ ھ
- ۷- ادیان شرق و فکر غرب ، رادا کریشنان ترجمہ دکتہر رضا زادہ شفق . تہران .
- ۸- ارمغان احباب ، روحی لاہوری ، (قصیدہ) ، لاہور . ۱۳۵۹ ھ
- ۹- ارمغان کشمیر (ملک محی الدین قمر قمرازی) راولپندی . ۱۹۵۹ م
- ۱۰- ارمغان گل ، مجموعہ کلام گل محمد بلوچ ، کراچی . ۱۹۶۲ م
- ۱۱- استقلال پاکستان ، ضمیمہ روزنامہ سرچشمہ ، آقای عباس فیض ، قم . ۱۳۳۰ ش
- ۱۲- اقبال شناسی ، سید غلام رضا سعیدی ، تہران . ۱۳۳۸
- ۱۳- اقبال لاہوری ، مجتبی مینوی ، طہران . ۱۳۲۷
- ۱۴- اکبر نامہ ، جلد اول ، ابوالفضل بن مبارکشاه اکبر آبادی .
- ۱۵- الکامل فی التاریخ ، تالیف عز الدین علی معروف بہ ابن الاثیر جزری ، چاپ لیدن ۱۸۶۶ م .
- ۱۶- المسالک الممالک ، ابن خردادبہ ، لیدن . ۱۳۰۶ ھ
- ۱۷- المعجم فی معانی اشعار العجم ، اثر شمس الدین محمد بن قیس رازی بہ تصحیح استاد مدرس رضوی ، چاپ تہران . ۱۳۱۴ ھ ش
- ۱۸- ایران کودہ ، شماره ۴ از استاد - مقدم ، چاپ دوم تہران . ۱۳۳۷ ش
- ۱۹- بزم تیموریہ ، سید صباح الدین عبدالرحمن ، مطبع معارف ، اعظم گر . ۱۹۴۸ م
- ۲۰- بزم صوفیہ ، سید صباح الدین عبدالرحمن ، مطبع معارف ، اعظم گر . ۱۹۴۹ م
- ۲۱- بزم مملوکیہ ، سید صباح الدین عبدالرحمن ، مطبع معارف ، اعظم گر . ۱۹۵۴ م
- ۲۲- بیاض آقای الیاس عشقی ، معاون مدیرادارہ رادیو ، حیدرآباد .
- ۲۳- بیاض آقای امین حزین ، سیالکوٹ .
- ۲۴- بیاض آقای بسمل بخاری ، پیشاور .
- ۲۵- بیاض آقای خواجہ محمد اشرف ، رئیس دانشکدہ جہان زیب ، سوات .
- ۲۶- بیاض آقای عطاء اللہ خان عطا ، دیرہ اسمعیل خان .

- ۲۷- بیاض های شاد روان ہادی مچہلی شہری۔
- ۲۸- پاکستان ، سید غلام رضا سعیدی ، شرکت سہامی مطبوعات اسلامی تہران۔
۱۳۲۶ ش
- ۲۹- پروانہ پندار ، اکرم شاہ اکرام ، تہران۔ ۱۳۴۲ ش
- ۳۰- تاج المآثر ، صدر الدین محمد بن الحسن النظامی ، نسخہ خطی مملوکہ پروفیسور محمد حبیب ، استاد دانشگاه اسلامی علی گر۔
- ۳۱- تاریخ ادبیات ایران (از سعدی تاجامی) تالیف براون ، ترجمہ علی اصغر حکمت ، تہران۔ ۱۳۳۹ ش
- ۳۲- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الہ صفا ، جلد اول ، چاپ چہارم ، تہران۔
۱۳۴۲ ش
- ۳۳- تاریخ ایران ، تالیف سریرسی سائیکس ، ترجمہ آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی ، جلد اول ، چاپ اول ، تہران۔ ۱۳۲۳ ش
- ۳۴- تاریخ بلعمی ، علی بن محمد بلعمی متوفی ۳۸۶ ہجرتش محمد پروین گنابادی ، تہران۔ ۱۳۴۱ ش
- ۳۵- تاریخ جہانگشاہ جوینی ۲ جلد ، تالیف علاء الدین عطا ملک جوینی باہتمام سید جلال الدین تہرانی ، ۵۰ - ۱۳۵۱ ق۔
- ۳۶- تاریخ حسن ، پیر غلام حسن کبویہامی باہتمام صاحبزادہ حسن شاہ ، جلد دوم ، سرینگر۔ ۱۹۵۴
- ۳۷- تاریخ خورشید جہان ، خان سید محمد خان ، کلاچی۔
- ۳۸- تاریخ سیستان ، مولف یا مولفان ناشناختہ ، تصحیح ملک الشعرا بہار تہران۔
۱۳۱۴ ش
- ۳۹- تاریخ طب ایران ، دکتر محمود نجم آبادی ، تہران۔ ۱۳۴۱ ش
- ۴۰- تاریخ طبری ، تالیف ابو جعفر محمد بن جریر طبری ، جلد اول ، چاپ۔ ۱۹۱۶ م
- ۴۱- تاریخ فخر الدین مبارکشاه ، بہ تصحیح ادوارد روبنسون روسی ، لندن۔ ۱۹۲۷ م
- ۴۲- تاریخ فرشتہ ، تالیف ابو القاسم ہندو شاہ فرشتہ ، نولکشور ، کانپور۔ ۱۲۸۱ ق
- ۴۳- تاریخ فیروز شاہی ، ضیاء الدین برنی ، کلکتہ۔ ۱۸۹۰ م
- ۴۴- تاریخ گزیدہ ، حمد اللہ مستوفی باہتمام دکتر عبدالحسین نوایی ، تہران۔ ۱۳۳۹ ش
- ۴۵- تاریخ ہرودت ، ترجمہ دکتر ہدایتی ، جلد سوم انتشارات دانشگاه تہران۔
۱۳۳۹ ش
- ۴۶- تاریخ ہند ، پیرمیل ، ترجمہ حسین عریضی ، تہران۔ ۱۳۲۶ ش
- ۴۷- تاریخ ہند ، ٹ ، ف ، دولافوز - ترجمہ سید محمد تقی فخر داعی گیلانی ، چاپ اول تہران۔ ۱۳۲۶ ش
- ۴۸- تجارب الامم ، تالیف ابن سکویہ ، چاپ آمد روز ۱۹۱۶ - ۱۹۱۴ م

- ۴۹- تذکرہ روز روشن ، مظفر حسین صبا بتصحیح و تحشیہ محمد حسین رکن زادہ آدمیت
کتابخانہ رازی تہران . ۱۳۴۳ ش
- ۵۰- تذکرہ شعرای پارسی زبان کشمیر (ایران صغیر) دکتر خواجہ عبدالحمید عرفانی
تہران . ۱۳۳۵ ش
- ۵۱- تذکرہ شعرای پنجاب ، سرہنگ خواجہ عبدالرشید ، کراچی . ۱۹۶۷ م
- ۵۲- تذکرہ شعرای معاصر اصفہان ، سید مصباح الدین مہدوی ، چاپ اصفہان .
۱۳۳۴ ش
- ۵۳- تذکرہ میخانہ ، ملا عبدالنبی فخر الزمان قزوینی باہتمام احمد گلچین معانی ،
تہران . ۱۳۴۰ ش
- ۵۴- تذکرہ نویسی در ہند و پاکستان ، دکتر سید علی رضا نقوی ، تہران . ۱۳۴۳ ش
- ۵۵- توزک جمہانگیری ، جہانگیر پادشاہ ابن اکبر شاہ کبیر ، لکھنؤ . ۱۸۶۳ م
- ۵۶- جغرافیای مفصل ایران ، تالیف مسعود کبیر ، چاپ تہران . ۱۳۱۱ ش
- ۵۷- حدود العالم من المشرق الی المغرب ، مولف ناشناختہ تالیف ۱۳۷۲ ، بہ کوشش
دکتر منوچہر ستودہ ، از انشارات دانشگاه تہران . ۷۲۷ ، ۱۳۴۰ ش
- ۵۸- حدیث عشق ، خواجہ عبدالحمید عرفانی (مجموعہ رباعیات) تہران . ۱۳۳۳ ش
- ۵۹- حرب و ضرب ، مظہر الدین (مجموعہ اشعار فارسی واردو) راولپندی ۱۹۵۵ م
- ۶۰- حیات افغانی ، محمد حیات خان .
- ۶۱- حیات بسمل ، عبید اللہ بسمل ، قادیان ، سال چاپ ندارد .
- ۶۲- خریطہ ، عنات اللہ مشرقی (مجموعہ اشعار) امرتسر . ۱۳۴۲ ہ
- ۶۳- خزینہ اشعار ، زیب سگسی (مجموعہ اشعار) چاپ نولکشور لکھنؤ . ۱۹۳۶
- ۶۴- خیابان عرفان ، سید محمد حسن بلگرامی ، حیدرآباد دکن . ۱۹۲۴ م
- ۶۵- داستانہای عشقی با کستان ، خواجہ عبدالحمید عرفانی ، تہران . ۱۳۴۰ ش
- ۶۶- دربار ملی ، دکتر اکرام و دکتر وحید قریشی ، لاہور . ۱۹۶۰ م
- ۶۷- درد و درمان مظہر احمد مظہر ، مجموعہ کلام فارسی ، لایل پور . ۱۹۵۹ م
- ۶۸- دیوان ابوالفرج رونی ، باہتمام پروفیسور چابکین ، طبع تہران . ۱۳۰۴ ش
- ۶۹- دیوان ادیب پیشاوری ، بکوشش علی عبدالرسول ، تہران . ۱۳۱۲ ش
- ۷۰- دیوان امیر خسرو ، مقدمہ استاد سعید نفیسی ، تہران . ۱۳۴۳ ش
- ۷۱- دیوان بہائی ، حیدرآباد . ۱۹۲۱ م
- ۷۲- دیوان حافظ ، بہ تصحیح مرحومان محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ، چاپ تہران .
۱۳۲۰ ش
- ۷۳- دیوان روشن ، میر پور خاص ۱۹۶۱ م
- ۷۴- دیوان صاحب تبریزی ، چاپ تہران ، ۱۳۳۳ ش . بامقدمہ امیری
فیروز کوهی .

- ۷۵- دیوان قادری ، میان علی محمد قادری ، لارکانہ . ۱۹۵۵ م
- ۷۶- دیوان عرفی ، باہتمام غلام حسین جواہری ، تہران .
- ۷۷- دیوان کلیم (ابو طالب) بہ تصحیح و مقدمہ پرتو بیضائی چاپ تہران .
۱۳۳۶ھ ش
- ۷۸- دیوان گرامی ، چاپ شیخ مبارک علی ، لاہور ، سال چاپ ندارد .
- ۷۹- دیوان محمد یعقوب ، کویتہ ، سال چاپ ندارد .
- ۸۰- دیوان مسعود سعد سلمان ، بتصحیح مرحوم رشید یاسمی ، چاپ تہران .
۱۳۱۷ھ ش
- ۸۱- راہنای زبان اردو ، اثر دکتہر شہر یار نقوی ، از انتشارات دانشگاہ تہران .
۱۳۳۷ھ ش
- ۸۲- رباعیات گرامی ، چاپ شیخ مبارک علی ، لاہور ، سال چاپ ندارد .
- ۸۳- روسی عصر ، خواجہ عبدالحمید عرفانی ، تہران . ۱۳۳۲ھ ش
- ۸۴- زیستم ، مجموعہ دویستی های مشتاق ، راواپندی . ۱۹۵۸ م
- ۸۵- سبک خراسانی در شعر فارسی ، دکتہر محمد جعفر محبوب ، تہران . ۱۳۴۵ھ ش
- ۸۶- سبک شناسی ، تالیف استاد فقید ملک الشعراء بہار ، چاپ تہران . ۱۳۲۱ھ ش
جلد ۳
- ۸۷- سخن سنجی ، دکتہر لطفعلی صورتگر ، تہران . ۱۳۴۱
- ۸۸- سخن و سخنوران ، تالیف استاد بدیع الزمان فروزانفر ، تہران . ۱۳۰۸ ،
۱۳۱۲ھ ش
- ۸۹- سخنوران چشم دیدہ ، ترک علی شاہ ترکی قلندر نور محلی ، دکن ۱۳۳۲ھ
- ۹۰- سر زمین ہند ، علی اصغر حکمت ، تہران . ۱۳۳۷ھ ش
- ۹۱- سر زمین های خلافت شرقی ، لسترینج آرد ، ترجمہ محمود عرفان ، تہران . ۱۳۳۷ھ ش
- ۹۲- سفرنامہ ابن بطوطہ ، (ترجمہ رحلہ ابن بطوطہ) از محمد علی موحد ، تہران .
۱۳۳۷ھ ش
- ۹۳- سواطع الالہام ، مجموعہ کلام ندیم بخاری بکوشش ابو ذر بخاری ، ملتان . ۱۹۵۵ م
- ۹۴- سوز بیدل ، دلاور خان بیدل ، پیشاور . ۱۹۳۱ م .
- ۹۵- سیر فلسفہ در ایران اثر محمد اقبال لاہوری ، ترجمہ ۱- ح ، آریان پور ، نشریہ
شمارہ ۸ مؤسسہ فرہنگی منطقہی تہران . ۱۳۴۷ھ ش
- ۹۶- سیر المتاخرین ، از منشی سید غلام حسین طباطبائی ، چاپ لکھنؤ . ۱۳۱۴ھ ق
- ۹۷- شاخ گل ، عبد العلی (مجموعہ اشعار فارسی) کویتہ . ۱۹۵۵ م
- ۹۸- شاخ طوبی ، آغا صادق ، کویتہ . ۱۹۵۲ م
- ۹۹- شعرای فارسی زبان پیشاور ، دکتہر نذیر میرزا برلاس (پایان نامہ دورہ دکتہری
دانشکدہ ادبیات دانشگاہ تہران . ۱۹۵۷ م)

- ۱۰۰- شعر و ادب فارسی ، زین العابدین مؤتمن ، تهران . ۱۳۴۶ ش
- ۱۰۱- شعر العجم مولانا شبلی ، جلد سوم ، ترجمہ فخر داعی گیلانی ، تهران .
- ۱۰۲- شمشیر و سنان ، مظہر الدین (مجموعہ اشعار فارسی و اردو) . ۱۹۵۰ م
- ۱۰۳- صبح صادق ، آغا صادق ، کویتہ
- ۱۰۴- صورة الارض ، ابن حوقل ، طبع ثانی ، قسم ثانی ، لندن . ۱۹۳۹ م
- ۱۰۵- طبقات سلاطین اسلام ، اثر لین بول ، ترجمہ مرحوم عباس اقبال آشتیانی ، طبع تهران . ۱۳۱۲ ھ ش
- ۱۰۶- طبقات ناصری ، ج ۱ ، قاضی منہاج سراج جوزجانی ، تصحیح عبدالحی حبیبی قندھاری ، لاہور . ۱۹۵۴ م
- ۱۰۷- فارسنامہ از ابن البلخی ، بسعی و اہتمام و تصحیح گای لیستراخ و رینولد نیکلسون کمبرج (انگلستان) . ۱۳۳۹ ھ ق
- ۱۰۸- فتح نامہ سند ، تالیف علی کوفی (تالیف ۶۱۳ ھ) بہ تصحیح دکتر داؤد پوتہ ، چاپ دہلی . ۱۹۳۹ م
- ۱۰۹- فتوح البلدان ، ابن الحسن بلاذری ، مصر ۱۹۵۹ م ، چاپ بریل . ۱۸۶۳ م
- ۱۱۰- فرهنگ سخنوران ، دکترع ، خیام پوری ، تبریز . ۱۳۴۰ ش
- ۱۱۱- فرهنگ نویسی در ہند و پاکستان ، از دکتر شہریار نقوی ، تهران . ۱۳۴۱ ھ ش
- ۱۱۲- فوائد الفواد ، امیر حسن سجزی دہلوی ، چاپ نولکشور لکھنؤ . ۱۳۰۲ ھ ق
- ۱۱۳- قائد اعظم محمد علی جناح مؤسس پاکستان ، تالیف ہکتور بولیتو ، ترجمہ سید غلام رضا سعیدی ، طہران . ۱۳۳۶ ش
- ۱۱۴- کاس الکرام ، مجموعہ کلام امیر ، چاپ کویتہ ، سال چاپ ندارد .
- ۱۱۵- کشف المحجوب لارباب القلوب ، اثر ابو الحسن علی بن عثمان جلابی ہجری غزنوی لاہوری ، چاپ تهران (امیر کبیر) بطریقہ افسست از روی متن تصحیح شدہ ، زوکوفسکی . ۱۳۳۶ ھ ش
- ۱۱۶- کلیات ادیب فیروز شاہی ، حیدرآباد . ۱۹۶۴ م
- ۱۱۷- کلیات اقبال ، اشعار فارسی مولانا اقبال لاہوری - با مقدمہ و شرح احوال و تفسیر کابل بوسیلمہ احمد سرور از انتشارات کتابخانہ سنائی . ۱۳۴۳ ھ ش
- ۱۱۸- کلیات رعنا ، نسخہ خطی ، مملوکہ آقای بسمل بخاری ، پیشاور
- ۱۱۹- کلیات زیب (پنج گلدستہ زیب) چاپ نولکشور ، لکھنؤ . ۱۹۳۱ م
- ۱۲۰- کلیات طغرانی ، مرتبہ صوفی تبسم ، لاہور . ۱۹۳۳ م
- ۱۲۱- کلیات غالب (فارسی) چاپ شیخ مبارک علی ، لاہور . ۱۹۶۵ م
- ۱۲۲- کلیات نظیری ، چاپ لکھنؤ . ۱۸۹۷ م
- ۱۲۳- کلیلہ و دمنہ ابو المعالی نصرانہ ، بکوشش استاد محتی مینوئی ، تهران . ۱۳۴۵ ھ ش

- ۱۲۴- گلدستہ حنفی ، مجموعہ کلام دیوان سید حیدر شاہ حنفی ، (نسخہ خطی) سال تحریر۔
۱۳۳۴ ھ
- ۱۲۵- گلزار عابد ، مجموعہ کلام عابد شاہ بکوشش مولانا حبیب الرحمن عثمانی ، دیوبند۔
۱۹۱۵ م
- ۱۲۶- گنج سخن ، دکتر ذبیح الہ صفا ، جلد اول ، چاپ دوم ، تہران . ۱۳۳۹ ش
- ۱۲۷- گنج سخن ، دکتر ذبیح الہ صفا ، جلد سوم ، چاپ دوم ، تہران . ۱۳۴۰ ش
- ۱۲۸- لباب الالباب ، سدید الدین محمد عوفی ، بکوشش سعید نفیسی ، جلد اول و دوم
تہران . ۱۳۳۵ ش
- ۱۲۹- لغت نامہ ، اثر علامہ فقید علی اکبر دہخدا۔
- ۱۳۰- مائثر الامراء ، نواب شاہنواز خان ، جلد اول و دوم ، کلکتہ . ۱۸۹۰-۸۸ م
- ۱۳۱- مائثر الکرام ، میر غلام علی آزاد بلگرامی ، حصہ دوم ، حیدرآباد دکن . ۱۹۱۳ م
- ۱۳۲- ماہ نو ، مجموعہ کلام سنیر ، اعظم گر . ۱۹۲۸ م
- ۱۳۳- مجمل التواریخ و القصص ، مؤلف نا شناختہ (تالیف ۵۲۰) بہ تصحیح مرحوم
سلک الشعرا بہار چاپ تہران . ۱۳۱۸ ھ ش
- ۱۳۴- مخزن الغرائب ، احمد علی ہاشمی سندیلوی ، نسخہ عکسی کتابخانہ مرکزی
دانشگاہ تہران ، بشمارہ . ۱۶۷۲
- ۱۳۵- مروج الذهب و معادن الجواهر ، از علی بن حسین بن علی سعودی ، چاپ پاریس
۱۸۶۳ م۔
- ۱۳۶- مسالک الممالک ، اصطخری ، لیدن . ۱۹۲۷ م
- ۱۳۷- مشاعرہ ، میرزا تورسن زادہ ، دو شنبہ (تاجیکستان) . ۱۹۶۷ م
- ۱۳۸- مظہر الآثار ، سید شاہ جہانگیر ہاشمی کرمانی بہکری ، کراچی . ۱۹۵۷ م
- ۱۳۹- معجم البلدان ، المجلد الخامس ، یاقوت حموی ، بیروت . ۱۹۶۰ م
- ۱۴۰- منتخب التواریخ ، عبدالقادر بدایونی ، بہ تصحیح سولوی احمد علی صاحب کلکتہ۔
۱۸۶۸ م
- ۱۴۱- میراث ایران ، تالیف آربری و دیگران (میزدہ متن از خاور شناسان) در انگلیسی ،
مترجمان مختلف ، چاپ تہران . ۱۳۳۶ ھ ش
- ۱۴۲- نزہۃ الخوطر و بہجتہ المسامع والنواظر ، للعلامۃ الشریف ، عبدالحی بن فخرالدین
الحسنی ، الجز الاول ، حیدرآباد دکن . ۱۹۴۷ م/۱۳۶۶ ھ
- ۱۴۳- نزہۃ القلوب ، از حمد اللہ مستوفی بتصحیح دکتر دبیر سیاقی چاپ تہران۔
۱۳۳۶ ھ ش
- ۱۴۴- نزہۃ المشتاق ، شریف ادویسی ، علیگر . ۱۹۵۴ م
- ۱۴۵- نقد ادبی ، دکتر عبدالحسین زرین کوب ، تہران . ۱۳۳۸ ش

- ۱۴۶- نقش پارسی براہیجار ہند ، استاد علی اصغر حکمت ، طبع دوم ، تہران ، ۱۳۳۷ ش
- ۱۴۷- نوای فردا ، محمد ایوب (مجموعہ اشعار فارسی) لاہور ، ۱۹۵۶ م
- ۱۴۸- گفتار در ادیان ، استاد علی اصغر حکمت ، شیراز ، ۱۳۳۹ ش
- ۱۴۹- واقعات کشمیر ، خواجہ محمد اعظم کشمیری ، لاہور ، ۱۳۰۳ ہ ق
- ۱۵۰- بدبیضا ، بیضا مروی (مجموعہ اشعار فارسی) لاہور ، سال چاپ ندارد۔

کتاب اردو

- ۱- آب کوثر ، دکترا شیخ محمد اکرام ، طبع دوم ، ۱۹۶۵ م ، لاہور۔
- ۲- ادبیات سرحد ، فارغ بخاری ، جلد سوم ، پیشاور ، ۱۹۵۵ م
- ۳- ارمغان پاک ، شیخ محمد اکرام ، اشاعت ثانی ، لاہور ، ۱۹۵۳ م
- ۴- اسلامی تصوف اور علامہ اقبال ، دکترا ابو سعید نور الدین ، شرکت فیروز و پسران ، کراچی ، ۱۹۵۸ م
- ۵- اشارات اقبال ، عبدالرحمن طارق ، چاپ ملک دین محمد و پسران ، لاہور ، ۱۹۵۵ م
- ۶- آفتاب ادب ، حکیم فتح محمد صغیر (سندی) حیدرآباد ، ۱۹۵۶ م
- ۷- اقبال ایرانیوں کی نظر میں ، دکترا خواجہ عبدالحمید عرفانی ، اکادمی اقبال ، کراچی ، ۱۹۵۵ م
- ۸- اقبال کامل ، عبدالسلام ندوی ، اعظم گر ، ۱۹۴۸ م
- ۹- اقبال نامہ (مکاتیب اقبال) چراغ حسن حسرت ، شرکت تاج ، لاہور۔
- ۱۰- اقبال و تصوف قرآنی ، محمد عبدالغنی با مقدمہ پروفیسور سلیم چشتی و دکترا غلام سرور شرکت فیروز و پسران ، کراچی ، ۱۹۶۲ م
- ۱۱- اقبال و عطیہ بیگم ، ترجمہ مکاتیب از انگلیسی ، اکادمی اقبال ، کراچی۔
- ۱۲- اقبالیات کا تنقیدی جائزہ ، قاضی احمد میاں اختر ، کراچی ، ۱۹۵۵ م
- ۱۳- بال جبریل ، علامہ محمد اقبال ، طبع سیزدہم ، ناشر شیخ غلام علی و پسران ، لاہور ، ۱۹۶۳ م
- ۱۴- بانگ درا ، علامہ محمد اقبال (با دیباچہ سر عبدالقادر) طبع بیست و دوم ، لاہور ، ۱۹۶۳ م
- ۱۵- بلوچستان میں فارسی شاعری ، (شاعری فارسی در بلوچستان) دکترا محمد انعام الحق کوثر ، کوئٹہ ، ۱۹۶۸ م
- ۱۶- بہارستان مولانا طفر علی خان ، لاہور۔
- ۱۷- پاکستان میں فارسی ادب ، (ادبیات فارسی در پاکستان) دکترا ظہور الدین احمد لاہور ، ۱۹۶۴ م

- ۱۸- پنجابی قصہ فارسی زبان مین ، (داستانہای پنجابی در زبان فارسی) دکتر محمد باقر لاهور، ۱۹۵۲ م.
- ۱۹- تاریخ مسلمانان پاکستان و بہارت ، سید ہاشمی ، کراچی ، ۱۹۵۳ م.
- ۲۰- تذکرہ شعرائ پنجاب ، نسیم رضوانی ، لاهور ، ۱۹۳۷ م.
- ۲۱- تذکرہ مگسی ، بشیر احمد وارثی ، سکھر ، ۱۹۵۸ م.
- ۲۲- تزک محبوبیہ ، غلام صمدانی گوہر ، دکن ، ۱۹۰۳ م.
- ۲۳- تلمیحات اقبال ، سید عابد علی عابد ، لاهور.
- ۲۴- ثقافت پاکستان ، شیخ محمد اکرام ، طبع ثانی ، کراچی ، لاهور ۱۹۶۷ م.
- ۲۵- جدید شعرائ اردو ، عبد الوحید ، چاپ شرکت فیروز و پسران - لاهور.
- ۲۶- جوہر اقبال ، عبد الرحمن طارق ، چاپ ملک دین محمد و پسران ، لاهور ۱۹۵۶ م.
- ۲۷- جہان اقبال ، عبدالرحمن طارق ، چاپ ملک دین محمد و پسران لاهور، ۱۹۴۷ م.
- ۲۸- حرف اقبال (مجموعہ سخنرانیہا) مرتبہ محمود نظامی ، لاهور.
- ۲۹- دربار اکبری ، محمد حسین آزاد ، کانپور ، ۱۸۷۱ م.
- ۳۰- ذکر اقبال ، عبد المجید سالک ، لاهور ، ۱۹۵۵ م.
- ۳۱- روح اقبال ، دکتر یوسف حسین خان ، چاپ اول در پاکستان ، لاهور ۱۹۶۳ م.
- ۳۲- رود کوثر ، دکتر شیخ ، محمد اکرام ، چاپ سوم ، لاهور ، ۱۹۵۸ م.
- ۳۳- روزگار فقیر ، سید وحید الدین ، جلد اول (نقش ثانی) لاهور ، ۱۹۶۳ م.
- ۳۴- روزگار فقیر ، فقیر سید وحید الدین ، جلد دوم (بار دوم) کراچی ۱۹۶۵ م.
- ۳۵- سرگذشت ، عبد المجید سالک ، لاهور ، ۱۹۵۵ م.
- ۳۶- سوز و ساز ، حفیظ جالندھری ، لاهور.
- ۳۷- سیرت اقبال ، محمد طاہر فاروقی ، چاپ سوم ، لاهور ، ۱۹۴۹ م.
- ۳۸- شرح احوال و اشعار گرامی ، سیہہ شمیم ناصر زیدی ، رسالہ دورہ فوق لیسانس دانشگاہ پنجاب ، لاهور ۱۹۶۴ م.
- ۳۹- شرح ضرب کلیم ، پروفیسور سلیم چشتی ، عشرت پبلیشنگ ہاوس ، انارکلی ، لاهور ۱۹۵۶ م.
- ۴۰- شعر العجم فی الہند ، شیخ اکرام الحق ، ملتان ، (چاپخانہ اشرف لاهور) طبع اول ، ۱۹۶۱ م.
- ۴۱- صبح بہار - اختر شیرانی ، لاهور.
- ۴۲- ضرب کلیم ، علامہ محمد اقبال ، لاهور طبع نہم ، ۱۹۵۵ م.
- ۴۳- فکر اقبال ، دکتر خلیفہ عبد الحکیم ، لاهور ، ۱۹۵۸ م.
- ۴۴- معارف اقبال ، عبد الرحمن طارق ، چاپ دین محمد و پسران ، لاهور ۱۹۵۴ م.

- ۴۵- مقامات اقبال ، دکتر عبد الله ، چاپ دوم ، لاہور ، ۱۹۵۹ م .
 ۴۶- مکاتیب اقبال ، بنام نیاز الدین خان ، سید نذیر نیازی ، لاہور ، ۱۹۵۳ م .
 ۴۷- مکاتیب اقبال ، س ، ا ، رحمن ، لاہور ، ۱۹۵۴ م .
 ۴۸- ملفوظات اقبال (مقدمہ مرقع چغتائی) مرتبہ محمود نظامی ، چاپ ملک دین محمد و پسران ، لاہور ، ۱۹۵۶ م .
 ۴۹- موج کوثر ، دکتر شیخ محمد اکرام ، لاہور .
 ۵۰- یادسلف ، احمد حسین احمد قلعداری ، گجرات ۱۹۵۷ م .
 ۵۱- یاران کهن ، عبد المجید سالک ، لاہور ، ۱۹۵۵ م .

مجلہ ہا

- ۱- اردو ، کراچی شماره ماہ اکتبر ۱۹۵۴ م .
 ۲- اردو دایجست مجلہ ماہنامہ ، لاہور شماره ماہ اکتبر ۱۹۶۴ م .
 ۳- اردو نامہ ، مجلہ ماہنامہ ، کراچی ، ماہ اکتبر ۱۹۶۲ م .
 ۴- اقدام ، مجلہ ہفتگی ، لاہور ، شماره های مختلف .
 ۵- امروز ، روزنامہ ، لاہور ، ۲۸ فوریه ۱۹۵۵ م .
 ۶- اورینتال کالج میگزین ، شماره فوریه ۱۹۶۰ م .
 ۷- اولس ، مجلہ (بلوچی) کویتہ ، ماہ مارس ۱۹۶۶ م .
 ۸- بررسی های تاریخی ، مجلہ شماره اول سال سوم ، تہران .
 ۹- بلوچی دنیا ، ملتان ، ۱۹۶۵ م .
 ۱۰- بولان نامہ ، مجلہ انجمن ادبی بلوچی (ورناوانند گل) کویتہ ۱۹۶۶ م .
 ۱۱- جنگ ، روزنامہ راولپندی ، کراچی ، بیستم فوریه ، ۱۹۶۴ م .
 ۱۲- دانش ، (فارسی) مجلہ (اقبالنامہ ضمیمہ دانش) ۱۳۳۰ ش تہران .
 ۱۳- زمیندار ، روزنامہ لاہور ، شماره های مختلف .
 ۱۴- ساقی ، مجلہ ماہنامہ ، کراچی ، شماره های مختلف .
 ۱۵- سروش (فارسی) مجلہ ، کراچی ، شماره ۳۸ فوریه ۱۹۳۸ م و شماره ماہ اوت ۱۹۵۷ م .
 ۱۶- شاہین ، مجلہ دانشکدہ ادبیات گجرات ، پاکستان باختری ، ۱۹۶۵ م .
 ۱۷- کوهستان ، روزنامہ راولپندی .
 ۱۸- گلستان ، مجلہ ، کویتہ .
 ۱۹- لاہور ، مجلہ ، لاہور .
 ۲۰- لیل و نہار ، مجلہ ہفتگی ، لاہور .
 ۲۱- مجلہ دانشکدہ ادبیات (فارسی) شماره اول ، تہران ۱۳۳۲ ش .
 ۲۲- مخزن ، مجلہ ، لاہور ، شماره اوت ۱۹۲۷ م و شماره اوت ۱۹۳۷ م و شماره ماہ ژوئن ۱۹۲۷ م .

- ۲۳- نقوش ، مجلہ ، (مدیر محمد طفیل) شمارہ شخصیات اول ، چاپ دوم ، جنوری ۱۹۵۶ م ، لاہور۔
- ۲۴- وحید (فارسی) ماہنامہ ، شمارہ ۶ ، ۱۱ ، ۱۲ سال دوم و شمارہ ۳۷ و ۵۹ تہران۔
- ۲۵- ہلال ، مجلہ فارسی ، شمارہ های مختلف ، کراچی۔
- ۲۶- یغما (فارسی) مجلہ ، شمارہ ۸ ، سال ۱۳۳۰ تہران۔

کتب انگلیسی

1. Arabic: Source of all Languages—Mazhar, Lahore, 1962.
2. Baluchistan Gazetteers.
3. The Development of Metaphysics in Persia—Iqbal, London, 1908.
4. Early Persian Poets of India—Dr. Iqbal Husain, Patna, 1937.
5. The Encyclopaedia of Islam, V. 2 and 3, Leyden, 1927 and 1932.
6. English traced to Arabic—Mazhar, Lahore, 1967.
7. History of Muslim Civilization in India & Pakistan—Ikram, 1961.
8. A History of Persian Language & Literature at the Mughal Court by M. A. Ghani, M. Litt. Cantab. Allahabad, 1929-30.
9. Introduction to the Jawamaiul Hikayat wa Lawamiur Rawayat of Mohammad Afi by Nizamuddin, London, 1929.
10. Iqbal, His Art and Thought—S. A. Vahid. London, 1959.
11. Iqbal's Letters to Jinnah with a Foreword by Quaid-e-Azam Mohammad Ali Jinnah, Karachi, 1949.
12. Islamic Culture in the Indian Environment, Aziz Ahmad, Oxford University Press, London, 1964.
13. The Islamic Dynasties (Islamic Surveys 5) by C. E. Bosworth, Edinburgh, 1967.
14. Islamicus Indicus Cambridge, 1961. J. D. Pearson.
15. Jinnah, Creator of Pakistan—Hector Bolithe, London, 1957.
16. Journals of Pakistan Historical Society.

17. Kashir, Volume 1, Dr. G. M. D. Sufi, Lahore, 1949.
18. Life and Works of Amir Khusrau, Dr. Mohammad Wahid Mirza, Calcutta, 1935.
19. Mohan Jodaro—John Marshall, London, 1931.
20. Nazrul Islam—Serajul Islam Choudhury, Pakistan Publications, Karachi, 1965.
21. Oriental College Magazine Series, Lahore.
22. Pakistan and Western Asia—Norman Brown (Pakistan Miscellany No. 2) Pakistan Publications, Karachi, 1958.
23. Pakistan before the Aryans—Sir Mortimer Wheeler (Pakistan Miscellany No. 2) Karachi, 1958.
24. Persian Influence on Hindi—Dr. Hardev Bahri, Allahabad, 1960.
25. Persian Poets of Sind—Sada Rangani, Karachi, 1956.
26. The Place of God, Man and Universe in the Philosophical System of Iqbal—Dr. Jamila Khatoon, Karachi, 1966.
27. Pre-Mughal Persian Literature in Hindustan—M. A. Ghani, Allahabad, 1941.
28. The Reconstruction of Religious Thought in Islam, Lahore, 1930.
29. Some Aspects of Islamic Civilization by A. J. Arberry and Others, London.
30. Speeches and Statements of Iqbal—Lahore, 1954.
31. Stray Reflections—Allama Iqbal (Edited by Dr. Javid Iqbal) Lahore, 1961.
32. Taxila—John Marshall.
33. Vedic Age—Z. Regozane, London, 1895.

و- فہرست نامہای

فارسی گوہان معاصر پاکستان مذکور در این جلد بہ ترتیب حروف تہجی

- | | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| ۱- ابوبکر مستونگی ، ۱۵۳ | ۲۹- رئیس امروهوی ، ۵۰۳ |
| ۲- احسن ، ممتاز حسن ، ۵۱۴ | ۳۰- رزی ، جیپوری ، ۴۸۲ |
| ۳- اختر شیرانی ، ۲۳۰ | ۳۱- روحی پیشاوری ، ۲۸۲ |
| ۴- ادیب پیشاوری ، ۱۰۰ | ۳۲- روحی لاہوری ، ۲۶۱ |
| ۵- ادیب فیروز شاہی ، ۳۹۹ | ۳۳- روشن ، ۲۵۱ |
| ۶- اسد ملتانی ، ۳۰۲ | ۳۴- رعنا ، ۱۱۶ |
| ۷- اسماعیل پھل آبادی ، ۲۹۷ | ۳۵- زینب مگسی ، ۲۴۹ |
| ۸- اقبال ، ۱۵۹ | ۳۶- سائک ، عبدالمجید ، ۳۰۴ |
| ۹- انور فیروز پوری ، ۵۰۶ | ۳۷- شاعر ارسطو جامی ، ۴۹۷ |
| ۱۰- بہائی ، ۱۴۳ | ۳۸- صغیر ، ۲۱۱ |
| ۱۱- برق کوهائی ، ۴۴۸ | ۳۹- ضیاء جعفری ، ۳۸۲ |
| ۱۲- برگ ، ۴۲۲ | ۴۰- ظفرانی ، ۱۲۶ |
| ۱۳- بسمل ، عبید اللہ ، ۱۹۷ | ۴۱- ظفر ، مولانا ظفر علی خان ، ۲۶۸ |
| ۱۴- بیدل ، دلاور خان - ۲۰۱ | ۴۲- عابد شاہ ، ۳۳۷ |
| ۱۵- بیضا مروی ، ۳۷۷ | ۴۳- عاصم جیپوری ، ۳۵۱ |
| ۱۶- تاثیر ، دکتر محمد دین ، ۲۳۹ | ۴۴- عاقل عاقلی ، ۲۰۸ |
| ۱۷- تاثیر ، عبد الحفیظ ، ۴۱۵ | ۴۵- عبد العلی ، ۲۲۷ |
| ۱۸- تبسم صوفی ، ۴۶۸ | ۴۶- عبد ، ۱۵۵ |
| ۱۹- تبسم قریشی ، ۴۶۲ | ۴۷- عرشی ، ۴۳۲ |
| ۲۰- تمنا عادی ، ۴۱۸ | ۴۸- عرفانی ، ۵۲۲ |
| ۲۱- جگر کاظمی ، ۳۸۸ | ۴۹- عطاء ، عطاء اللہ خان ، ۴۵۵ |
| ۲۲- جوش ملیح آبادی ، ۴۷۳ | ۵۰- عظامی ، ۲۸۵ |
| ۲۳- جیشی مروی ، ۱۱۴ | ۵۱- علی عباسی ، ۴۹۲ |
| ۲۴- حنین امین ، ۳۶۲ | ۵۲- قادری ، ۲۰۵ |
| ۲۵- حفیظ ہوشیار پوری ، ۳۹۵ | ۵۳- قاسم یاسینی ، ۱۴۰ |
| ۲۶- حنفی ، ۲۴۳ | ۵۴- قمر قمرازی ، ۳۴۷ |
| ۲۷- خلوت ، ۴۴۱ | ۵۵- کوکب تبریزی ، ۳۷۲ |
| ۲۸- ذہین تاجی ، ۵۱۸ | ۵۶- گراسی ، ۶۳ |

- ۵۷- لطف بدوی ، ۳۶۸
 ۵۸- ماهر القادری ، ۵۱۰
 ۵۹- مشرق ، علامہ محمد عنایت اللہ ،
 ۳۳۱
 ۶۰- مظہر ، محمد احمد ، ۴۳۸
 ۶۱- منیر ، محمد اکبر ، ۴۲۵
 ۶۲- میر ، ولی اللہ ، ۳۳۷
 ۶۳- میکش ، ۳۱۱
 ۶۴- نازش رضوی ، ۴۰۵
 ۶۵- ناصح رضوی ، ۳۵۶
- ۶۶- ناصر ، ناصر الملک ، ۲۲۰
 ۶۷- ناصر ، ملک ناصر علی خان ، ۴۸۷
 ۶۸- ناظم سندی ، ۳۴۲
 ۶۹- ندیم ، عطاء اللہ شاہ بخاری ، ۳۱۶
 ۷۰- نشتر ، سردار عبد الرب ، ۲۹۹
 ۷۱- وحشت کلکتوی ، ۲۷۳
 ۷۲- ہادی مچھلی شہری ، ۳۲۲
 ۷۳- یعقوب ، ۲۴۶
 ۷۴- یوسف مگسی ، ۱۵۰

سخنی چند درباره نویسنده کتاب

نگارنده سید سبط حسن رضوی به منظور اینکه خود را به خوانندگان محترم بشناساند، به ذکر مختصری از شرح احوال خود مبادرت می ورزد.

تقریباً سیصد سال پیش از این نیاکام از ناحیه خراسان به شبه قاره پاکستان و هند مهاجرت کردند و برخی از آنان در دهلی و برخی در لکهنو سکنی گزیدند. جدم الحاج مولانا سید محمد عباس رضوی یکی از عالمان بود و به علم و فضل شهرت داشت، پدرم مولانا سید یوسف حسین رضوی مرحوم مردی بود عالم و فاضل و ستدین و متشرع که روز هفتم ماه ژوئیه ۱۹۶۹ م در راولپندی از این جهان فانی در گذشت.

تولد من در روز جمعه دوم ماه سپتامبر ۱۹۲۷ م در لکهنو واقع شد. تحصیلات متداوله را در زادگاه خود به پایان رسانیده در سال ۱۹۵۰ م تحت راهنمایی آقای سید مسعود حسن رضوی ادیب رئیس بخش اردو و فارسی دانشگاه لکهنو به اخذ درجه فوق لیسانس از دانشگاه لکهنو (شاگرد اول) نائل گردیدم و با خانواده خود مهاجرت کرده به پاکستان آمدم و در دانشگاه کراچی به تحصیلات خود ادامه دادم و در سال ۱۹۵۳ م دوره دانشسرای عالی را با امتیاز گذرانیده رئیس دبیرستان ایرانیان کراچی شدم.

در سال ۱۹۵۶ م چون فرصت مسافرت موقتی به ایران دست داد، مدت پنج ماه در دانشگاه تهران از محضر استادان محترم کسب فیض کردم ولی به علت وظیفه ای که در دبیرستان ایرانیان کراچی داشتم ناچار دانشگاه تهران را ترک گفته و به کراچی رفتم ولی آرزوی باز گشت به ایران و ادامه تحصیل در دانشگاه تهران را همواره در دل داشتم.

در سال ۱۹۵۸ م به خدمت وزارت فرهنگ پاکستان در آمدم و بمقام استاد یاری در دانشکده ادبیات راولپندی به خدمت مشغول شدم و در هانسال به تأسیس انجمن روابط فرهنگی پاکستان و ایران اقدام کردم که هم اکنون در راولپندی به نام سازمان فارسی معروفست و شانزدهمین سال عمر خود را می گذرانم.

چنانکه گذشت شوق بازگشت به ایران همچنان در دل من بود تا اینکه در ماه دسامبر ۱۹۶۵ م با استفاده از بورس تحصیلی وزارت فرهنگ و هنر ایران به تهران آمدم به کسب فیض از محضر استادان ارجمند دانشگاه تهران توفیق یافتم و در پایان تحصیل به تقدیم رساله مفتخر شدم که اکنون به شکل این کتاب درآمده است و این اولین کتاب بدون است و به قلم نگارنده نوشته شده است البته مقالات متعدد قبلاً درباره ایران و پاکستان نوشته ام که در مجله ها و جراید پاکستان و ایران به چاپ رسیده است. به علاوه در صدها برنامه

رادیوی و تلویزیونی در پاکستان و ایران شرکت جسته ام و صد برنامه درسی فارسی از رادیو زاهدان بخش کرده ام.

ناگفته نماند که در سال ۱۹۶۸م بحمد الله و المنه توفیق حج بیت الله و زیارت عتبات عالیات دست داد و این هم از مواهبی بود که در ضمن اقامت در ایران نصیب نگارنده گردید.

هر چند که محبت و لطف استادان دانشگاه تهران و سروران ایرانی دا منگیر بود ولی به پاکستان باز گردیدم تا به انجام وظیفه خود که خدمت به زبان و ادبیات فارسی است پردازم. باشد که بدین ترتیب وامی را که به استادان عالیقدر دانشگاه و دوستان ارجمند ایرانی خود دارم، پرداخته باشم. انشاء الله تعالی.

الحمد لله رب العالمین

دکتر سید سبط حسن رضوی

رئیس بخش فارسی دانشکده دولتی راولپندی (پاکستان)	۱۳۵۲ هـ ش	۱ اسفند ماه
کیو - ۳۲۴، سید پوری گیت راولپندی (پاکستان)	۱۳۹۴ هـ ق	۲۷ محرم الحرام
	۱۹۷۴ م	۲۰ ماه فوریه

ح- درست نامہ

صفحہ	مطر	درست	صفحہ	مطر	درست
۱	۱۰	سرزمینی	۱۶۴	۱۰	دانشگاہ
۳	۸	ناحیہ بین الہند	۱۶۵	۱	پسر می برد
۷	۲	اکتشافات	۱۶۵	۱۶	عنوان
۱۰	۱۵	حکومت	۱۶۷	۶	انگلیسی
۱۹	۱۳	سال	۱۷۰	۸	احسن
۲۵	۱۳	ایات	۱۷۸	۱۲	آثار
۲۶	۲۰	نظیری نیشاپوری	۱۸۳	۲	معنی نگہبان
۳۲	۹	گسستند	۱۹۰	۲	مرغزار
۳۹	۱۵	ہنر و زبان	۱۹۸	پاورقی	غلام احمد
۴۳	۱۳	بلبل	۱۹۹	۱	خداوندیت
۴۴	۷	جداگانہ بی	۲۰۱	۱۲	ادبی
۴۵	۱۹	این خط زیاد است	۲۰۵	۲۰	متدین و متقی
۴۹	۱۷	بی اعتنائی	۲۱۵	پاورقی	۱۹۶۱ م
۵۰	۱۵	مکتب شعر پاکستان	۲۱۶	۲۳	بسان
۵۲	۲۲	خوانندہ بی	۲۲۰	۱۷	سبک و آثار
۵۴	۴	تحت عنوان «فارسی پاکستانی»	۲۲۲	۱۷	ملاحظہ فرمودہ
۵۴	پاورقی	عبادت گاہ	۲۲۴	۷	قصہ تخلیق
۳	۱۲	تازہ بی	۲۲۴	۱۵	مغربی
۶۳	۱۵	سکندر	۲۲۵	۱۷	قمر گوی
۶۵	۲۱	۳ و ۴	۲۳۰	پاورقی	شہارہ خصوصی
۶۹	۴	تشنہ بی	۲۳۲	۱۶	خوش قریحہ
۹۲	۷	بخوانیم	۲۳۴	۵	غزل
۹۲	۲۴	ہمین سبب	۲۳۵	۱۰	ہم صفیران
۹۲	۲۵	چند شعر	۲۳۸	۵	و حافظ سرودہ است
۹۵	۲۵	در دیباچہ	۲۴۲	۷	جنگ
۹۸	۵	چشم دیدہ	۲۴۲	۲۴	بیا و دفتر
۱۳۵	۶	پردہ نشین	۲۴۲	۲۴	شعرم خوان
۱۴۳	۹	منعکس	۲۴۸	۱۷	خرد و کلان
			۲۵۱	۲۱	پردہ گمنامی

صفحہ	سطر	درست	صفحہ	سطر	درست
۲۵۱	۲۶	شاخ طوبی	۲۸۳	۱۷	قاضی محمد عمر قضا
۲۵۲	۴	«زیب نامہ»	۲۸۴	۱۳	حالا کہ ہیچدہ سال
۲۵۲	۸	التزام	۲۸۸	۱۶	یاد
۲۵۲	۱۶	فلسفہ	۲۸۹	۹	احترام
۲۵۴	۲	پای	۲۸۹	۱۰	چاپ
۲۵۵	۱۳	فتحی فتحی	۲۸۹	۲۰	نمودہ
۲۵۷	۱۵	خزینہ اشعار	۲۹۰	۷	«عظامی مرحوم» ^۲
۲۵۸	۲	حکیم سنائی	۲۹۱	۹	اینجا
۲۵۸	۳	شیخ عبدالقادر	۲۹۱	۱۷	عراقی
۲۵۸	۱۰	حسن خوبان	۲۹۳	۴	کبریا
۲۵۸	۱۵	میر جان محمد سندھی	۲۹۳	۲۲	بگفتی
۲۵۹	۴	روی خوبش	۲۹۳	۲۳	اوفتاد
۲۵۹	۱۷	مجموعاً	۲۹۴	۲۱	خدایی
۲۵۹	۱۹	پایان	۲۹۵	۵	چہ
۲۵۹	۲۳	مجموعہ	۲۹۷	۹	(۱۸۸۵-۱۹۵۸ م)
۲۶۰	۶	الہی	۲۹۹	۷	در پیشاور سیڑدہم زوئن
۲۶۰	۱۳	تنگنام	۳۰۰	۷	آن حزب قرار گرفت
۲۶۰	۱۶	زیب	۳۰۰	۱۰	بالحن قاطع
۲۶۶	۲۰	بیابد	۳۰۱	۱	گرفتاریہای
۲۷۰	۱۵	انگلیسی	۳۰۱	۲۲	واللہ خام است
۲۷۲	۱۲	برجست	۳۰۲	۱	نمایش
۲۷۳	۵	فطرت	۳۰۲	۱	دوزخ
۲۷۴	۱۶	ترانہ وحشت	۳۰۴	۱	دورہ باز گشت ، تحولی
۲۷۶	۱۲	بی خبر	۳۰۴	۲۲	ابن
۲۷۹	۱۶	پیامی	۳۰۵	۲۱	در کراچی
۲۷۹	۱۶	گہ از دور حافظ	۳۱۰	۱۷	تقاضا
۲۸۰	۵	خصوصاً	۳۱۷	۴	وعظ و تبلیغ
۲۸۰	۱۵	جویبارہا	۳۲۲	۱۴	(۱۸۹۰-۱۹۶۳)
۲۸۲	۱	گوی	۳۳۹	۱۹	مجموعہ
۲۸۲	۱	روح قدس	۳۴۸	۱۰	ہموطنان
۲۸۲	۱	ہم نوا	۳۵۲	۴	صاحب منصبان
۲۸۲	۶	در حدود ۱۸۷۹	۳۶۴	۱۲	مرحوم سید
۲۸۲	۲۳	نمود	۳۶۴	۲۴	کہ بہ سال ۱۹۷۳ م چاپ شد

صفحه	سطر	درست	صفحه	سطر	درست
۳۷۰	۱	می یافت	۴۶۳	۴	تبسم قریشی روز هیجدهم
۳۷۲	۲۳	آتش پاره بی			دسامبر ۱۹۷۳ م وفات یافت
۳۷۶	۱۹	سر خدا یابی	۴۶۴	۱۶	میکنده
۳۸۱	۹	چون بیاورد	۴۶۶	۲	زنجاس عدم
۴۰۲	۷	کلید بهشت	۴۶۷	۵	از خیالاتش
۴۱۲	۲۱	حرف بادست	۴۷۰	۴	دارای منزلتی
۴۱۲	۲۴	آگهی	۴۷۰	۵	از گویندگان که نخبه
۴۱۳	۲۷	خبر «نازش»	۴۷۰	۱۲	به یک سو نهی
۴۱۸	۲۵	خبری از دا که رسید	۴۷۶	۲۱	نظم و رباعی
۴۱۹	۱	او غیر از زبان	۴۷۷	۲	در حدود
۴۲۱	۵	گشت	۴۹۶	۱۶	ازین داریم ما
۴۲۲	۱۱	جراحتهای تیر	۵۱۲	۱۱	پخته تر شده است
۴۲۳	۲	از این رو	۵۱۴	۱۸	محمد افضل
۴۳۰	۲۵	ز بس کردم	۵۱۵	۱۱	به پایان رسانید
۴۳۰	۲۶	دلم شد پرز خون	۵۱۵	۱۷	در نهضت مسلمانان
۴۳۱	۷	آتش	۵۱۵	۲۴	معاون وزارت دارایی
۴۳۲	۲۳	البلاغ	۵۱۶	۷	به نوه خود
۴۳۳	۱۰	حکیمانه	۵۱۶	۷	ممتاز حسن را پسندید
۴۳۷	۱۶	جذب و انجذاب	۵۱۹	۳	ابن فراقی
۴۴۱	۵	منت خدای را	۵۲۱	۶	کنایتی ز خرام
۴۴۴	۱۳	خوش است	۵۲۱	۱۶	رضای حبیب ما
۴۴۶	۱۲	هلاک درد جانگسل	۵۲۳	۲۲	کتابفروشی ابن سینا
۴۴۹	۶	«فردا»	۵۲۴	۱۹	خاک پاک ایرانم
۴۵۰	۱۸	ای پرتو	۵۲۷	۴	چو یک پرتو
۴۵۲	۱۱	بجز عطا	۵۲۷	۲۱	روز و شب
۴۵۴	۲	چه افتاد است	۵۲۸	۱۳	جان نو
۴۵۷	۲۰	ابنای جهان	۵۲۸	۲۰	فردای سن
۴۶۲	۱۰	فتوی	۵۲۸	۲۳	نشه دیگری

feel greatly indebted to the Iran Pakistan Institute of Persian Studies through whose generosity I could produce this work and I am extremely grateful to H.E. Mehrdad Pahlbod, Iranian Minister of Culture and Art, who not only encouraged me but also insisted that the book be printed as early as possible.

I earnestly believe that this effort on my part would help bring the people of two countries closer together. This study would indeed enable us to take pride in our common cultural heritage.

20th February 1974.

Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi
Head of Persian Department
Government College
Rawalpindi.

whose friendly attitude enamoured me of the traditional character of Islamic brotherhood.

My stay was short and I returned to my country to shoulder my professional responsibilities but as I had longed to be there once again, I got another chance in 1965 to visit the Tehran University to complete my research. It was only then that I started realising the universal appeal contained within the language and literature of Iran. But I was constrained to see that our brethren in Iran were not so familiar with the trends of modern Persian Literature in Pakistan. It is on this account that a great distance has been created between us for the last two centuries.

Now, as Pakistan has emerged to revive these agelong ties, I thought why I should not contribute to it. The present compilation is the outcome of this very idea. Contemporary Persian Poets of Pakistan are introduced to the people of Iran as well as to all those who have a taste for Persian language.

This volume contains a brief bio-data along with the characteristics and specimen of poetical compositions of 74 Persian poets who flourished during the second and third quarters of the 20th century. There are still many more Poets who have been mentioned in the second volume of this book (under print). The third volume is intended to comprise the Persian poets belonging to the first quarter of the 20th century which includes the contemporaries of Hali and Shibli.

This book has been dedicated to *Allama Mohammad Iqbal*, the poet-philosopher of the East who having adopted it as his own vehicle of expression has added a new life to Persian language. It is a happy coincidence that the book is being published by the Iran Pakistan Institute of Persian Studies at a time when the lunar birth centenary of Allama Iqbal is also being celebrated in a befitting manner.

In the end I must express my thanks to all of my friends who rendered me assistance in the completion of this task. I



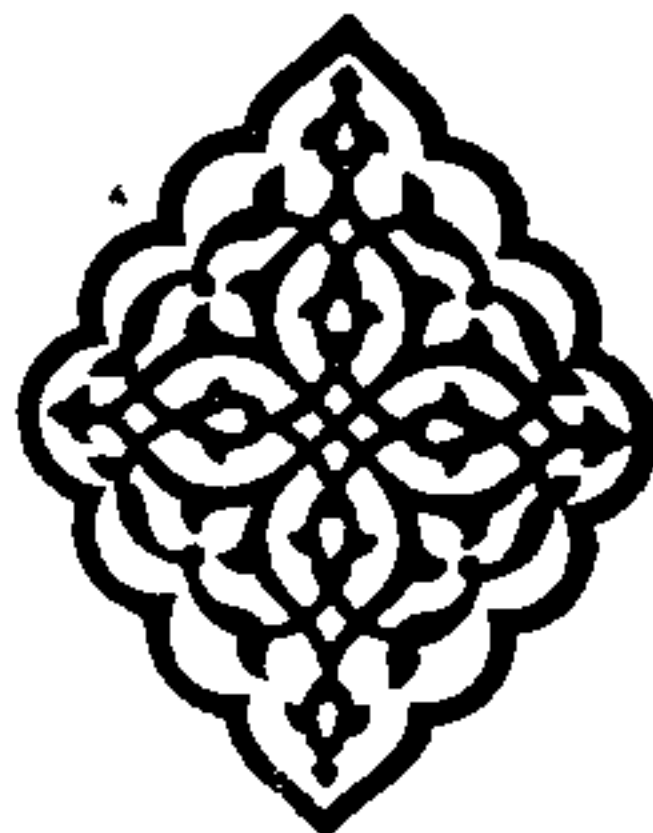
In the name of God, the Beneficent, the Merciful

Thanks are due to Almighty Allah who enabled me to render this literary service in order to promote brotherly relations among the people of our two countries Iran and Pakistan. I hope that this work of mine which has resulted out of a deep study and incessant labours, will contribute towards a better understanding of mutual interests in the present day world.

This brings to my mind the blessed memories of my father, Maulana Syed Yusuf Hussain Rizvi, who infused in me a thirst for acquiring knowledge, science and culture of the Orient. Under the able guidance of my learned teachers, like professors Masūd Hasan Rizvī, Ehtishām Husain and Sayyid Yusuf Husain Mūsavī of the Lucknow University, this thirst became unsatiated. Coming over to Pakistan, I found the soil more fertile to suit my tastes. Here I got the opportunity of coming in contact with literary and religious heads of the eminence of Mirzā Mehdī Pooya, Saif Shādānī, my own revered uncle Sayyid Qāsim Husain Zaidī, Dr. Jalāl Shīrāzī and endearing personalities like Dr. Mumtāz Hasan, Dr. Muhammad Ali Zarnigār and Dr. Muhammad Husain Mashāikh Faridanī. As a result my love for the language and literature of Iran virtually developed into a craze.

As good luck would have it, I got an opportunity to do some research work at the University of Tehran during 1956. I worked under Prof. Husain Gunelī and Dr. Zabeehullah Safā

A Publication of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies



Serial No. 8

LITERATURE

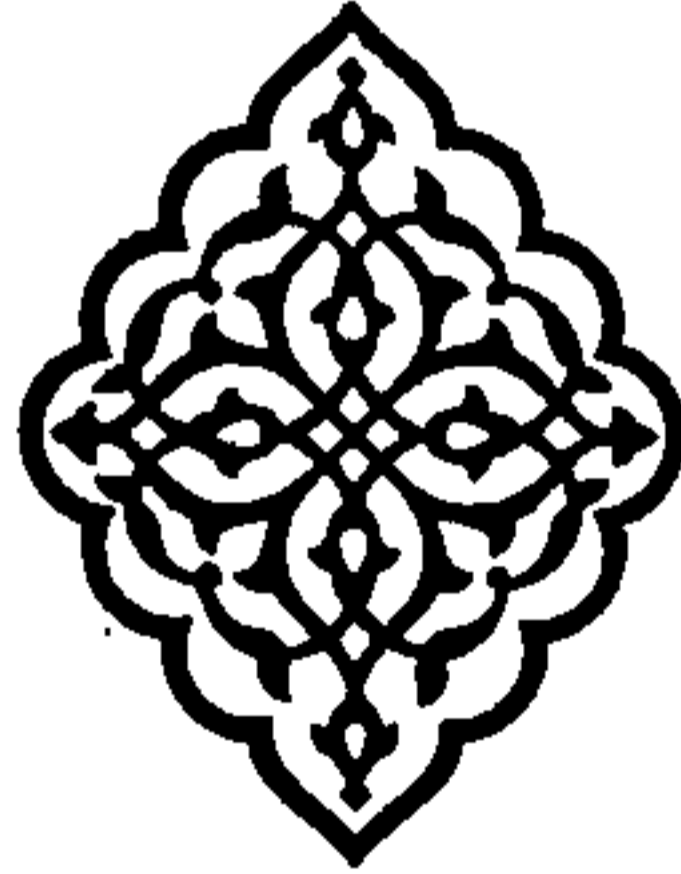
Serial No. 3

*On the Occasion of the Lunar Birth
Centenary of Allamah Muhammad Iqbal*

**CONTEMPORARY
PERSIAN POETS OF PAKISTAN**

**Vol. I
FROM GIRAMI TO IRFANI**

**BY
Dr. SYED SIBTE HASAN RIZVI**



**IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES
RAWALPINDI, PAKISTAN**

1974

in these fields, have decided to conclude this Agreement on co-operation in the fields of Culture and Education.”

And the Constitution defines the objectives of the Institute: “Pakistan is the proud possessor of a cultural heritage which has been enriched through centuries by the Persian Language, Literature and Art. In order to preserve and develop this heritage further ‘an Iran Pakistan Institute of Persian Studies’ shall be established in Pakistan jointly by the Ministry of Education and Scientific Research, Government of Pakistan and Ministry of Culture and Art, Imperial Government of Iran.... for an indefinite period.”

One of the steps taken towards achieving the above-mentioned objective is the introduction of contemporary Pakistani poets and writers who are nobly tending the Persian flame, burning for the last one thousand years. Here is then the first volume of the Contemporary Persian Poets of Pakistan from Girāmi (b. 1856) to Irfani (b. 1907) by a scholar who has been working on the subject for the last 18 years and has met most of the poets he has listed in his book. He is Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi.

It is hoped that this humble contribution will illuminate a rather dim corner of the wealthy wide world of the Pakistani Culture and will present the identity of the Common Cultural Heritage of Iran and Pakistan.

Rawalpindi, Pakistan
12th March, 1974

Ali A. Jafarey
Director,
Iran Pakistan
Institute of Persian Studies.



In the name of God, the Beneficent, the Merciful

The conception of the establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies formalized with the will—will to patronize Learning and promote Culture—of His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr of Iran and His Excellency the President of Pakistan translated in the joint communique of 4th November, 1969.

The Ministry of Culture and Art of Iran and the Ministry of Education and Scientific Research of Pakistan were entrusted with the task of drawing and implementing the project. The good will and the zeal of co-operation displayed by the authorities responsible was to such an extent that as soon as the bare outlines of the project emerged clear, preliminary steps were taken to implement it. The nucleus of the Institute was formed in form of a central office at Rawalpindi and it began functioning with no loss of time.

On 23rd October 1971, the Governments of Iran and Pakistan signed the Agreement 'regarding establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies in Pakistan.' The Institute stood established.

The Agreement begins: "The Imperial Government of Iran and the Government of the Islamic Republic of Pakistan being desirous of strengthening and perpetuating the bonds of cultural, educational and linguistic co-operation between the two countries and with the object of arriving at the greatest possible understanding between them through mutual friendly co-operation

- Name : Contemporary Persian Poets of Pakistan.
- Author : Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi.
- Foreword : Dr. Ali A. Jafarey, Director, Iran Pakistan Institute of Persian Studies.
- Publishers : Iran Pakistan Institute of Persian Studies, 184, Rashid Minhas Road, Rawalpindi Cantt., Pakistan. Telephone : 68449
- Press : Ripon Press Ltd., Bull Road, Lahore, Pakistan. Telephone : 52451.
- Size : 24 × 17 cms.
- Paper : 70 grams, Packages Limited, Lahore.
- Typist : Muhammad Riaz, Tolu Poly-Copying Organization, Tehran.
- Calligrapher : Anwar Husain "Nafees Raqam".
- Date : 1974.
- Price : 50 Pakistani Rupees.

Rights of Publication reserved by the Author and the Publishers.

*On the Occasion of
The Lunar Birth Centenary
of
ALLAMA Dr. MUHAMMAD IQBAL
of
Pakistan
Great Poet-Philosopher of the
Present Persian Literary Era
1294 — 1394 A.H.*

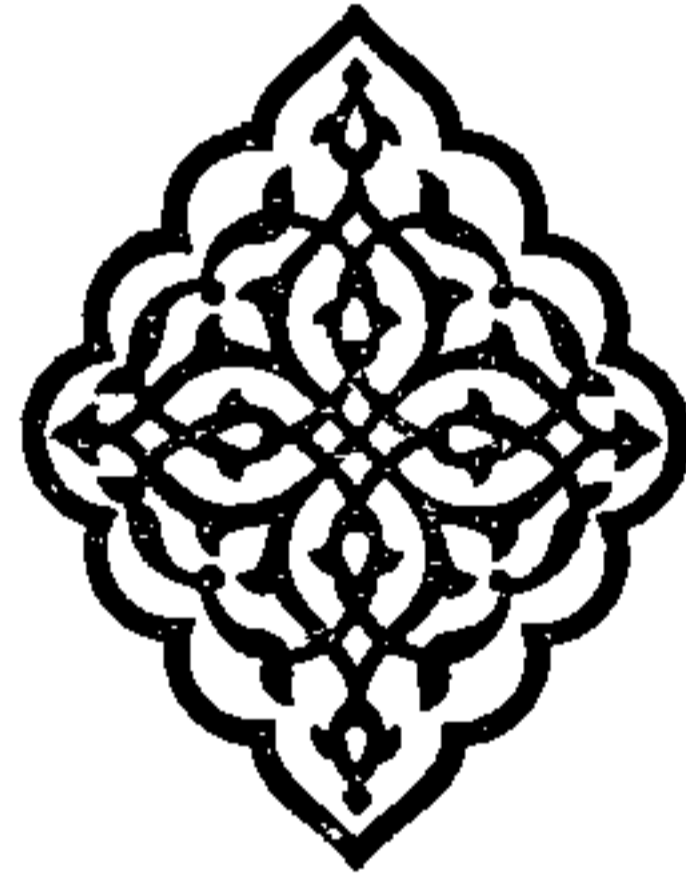
**CONTEMPORARY
PERSIAN POETS OF PAKISTAN**

Vol. I

FROM GIRAMI TO IRFANI

BY

Dr. SYED SIBTE HASAN RIZVI



**IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES
RAWALPINDI, PAKISTAN**

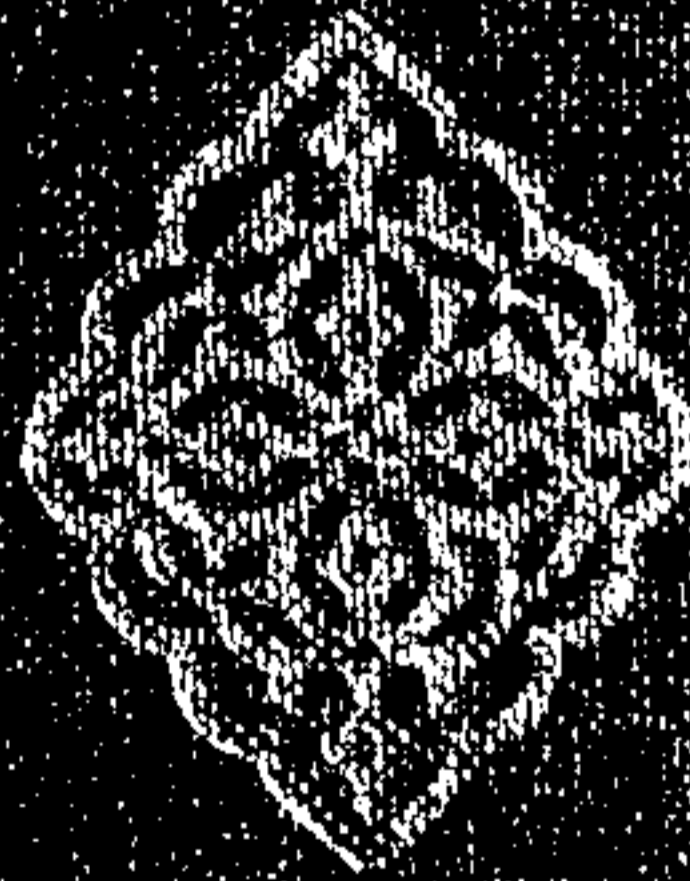
1974

CONTEMPORARY
PERSIAN POETS OF PAKISTAN

Vol. I

FROM GHAFAR TO IRFANI

BY
DR. SYED AHMED HANAN RIZVI



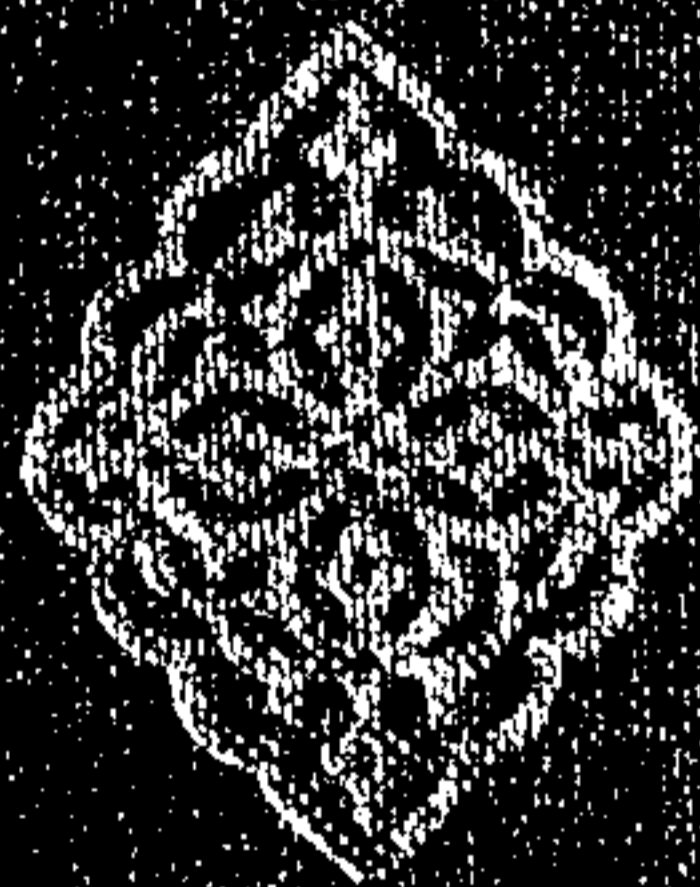
PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES
LAKHMEER ROAD, KARACHI

CONTEMPORARY
PERSIAN POETS OF PAKISTAN

Vol. I

FROM GHAFAR TO IRFANI

BY
DR. SYED AHMED HANAN RIZVI



PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES
LAKHORE

